

# اتقلاب ایران

تألیف

پروفسور

ادوارد برون آبی  
نگلیسی

ترجمه و حواشی

بقلم

احمد پژوه

ناشر



کانون معرفت - تهران اول خیابان لاله زار  
بها ۳۰۰ ریال

« کلیه حقوق محفوظ و مختمن مترجم است »

شرکت سهامی چاپ



## احمد پژوه مترجم و نگارنده کتاب

متولد ۲۱ ذی حجه ۱۳۰۴ قمری برابر اسفند ۱۲۶۵ خورشیدی

فرزند مرحوم حاج میرزا ابوالحسن، فرزند میرزا ابراهیم مستوفی، فرزند امیر بوعلی.

(امیر بوعلی با شاهزاده حسام السلطنه بشیراز رفته در آنجا ساکن گشته

گفته‌اند نسب او به بوعلی سینا میرسد)

# سر آغاز

## بنام ایزد بکنا

چنانکه خوانندگان گرامی ملاحظه می فرمایند ، نام این کتاب « انقلاب ایران » و بانگلیسی پرشین رولوشن « Persian-Revolution » نامیده شده است ، مؤلف آن پروفیسور ادوارد براون « P. Edward G. Browne » دانشمند عالی مقام انگلیسی است که هرچند همه او را می شناسیم و ارباب فرهنگ از چگونگی سرگذشت زندگانی او آگاهند ولی برای اینکه خواننده این کتاب نیز در آستانه مطالعه از نام و نشانی ایشان مطلع و بموجبات تالیف کتاب آگاه گردد ، وهم حق استاد بزرگوار بجای آمده باشد ، شایسته چنان دیدم که بنام انجام وظیفه بکوتاهی از او یادی شود .

استاد ایران شناس ، با آنهمه استعداد خدا دادش در ادبیات ، پزشکی ، تاریخ و فلسفه - از خاندانی لشکری و بازرگان بوده ، که یک نسل پیشتر از خانواده او حکیم الهی و پزشک نیز برخاسته بوده اند .

پدرش دارای کارگاه کشتی سازی و خود مهندس اینکار بوده .

ادوارد در ۷ فوریه ۱۸۶۲ میلادی برابر ۱۸ بهمن ۱۲۴۰ ه . خ در نیوکاسل « N. Castle » زائیده شده - پس از دوره دبستان ، پدرش او را بدبیرستان فرستاد و خواستش این بوده که در رشته مهندسی کار کند . هنوز شانزده ساله نشده بود که از دبیرستان بدر آمد .

در آن هنگام ( سالهای ۱۸۷۷-۸ ) میان روسیه و ترکی جنگ در گرفته ، روس نیرومند بخورد کردن ترک کم بنیه کمر بسته بود ، ترکان دلیرانه در برابر دشمنی قوی پنجه ایستادگی و جانبازی میکردند .

در انگلستان حزبی سیاسی نسبت بترکیه رفتاری ناشایست و بداندیشانه در پیش گرفته بود . دانشجوی ۱۶ ساله چنان علاقه و عاطفه ای بترکان پیدا کرد ، و مانند همه جوانان روشنفکر ( در عنفوان جوانی ) احساساتی تند و مظلوم نواز داشت که آرزو می کرد در جرگه سربازان درآید و بخیل ترکان پیوسته بروسها بتازد ؛ گو اینکه جان را بر سر این سودا بیازد .

چه میدید آنها با دشمنی نیرومند تراز خود پنجه درافکننده از وطن و شرافت ملی خود دفاع مینمایند .

برای دست یافتن بدین هدف ؛ بآموختن زبان ترکی آغاز نمود . پدرش که دید میلی بمهندسی ندارد در ۱۸۷۹ میلادی او را بدانشگاه کمبریج « Cambridge » فرستاده به فراگرفتن پزشکی اش واداشت ، جوان دید که در این محیط نوین میتواند بآموختن پزشکی وهم بزبانهای خاوری پردازد .

در تاریخ طبیعی شاگرد دوم شد و در ۱۸۸۴ از پدر پروانه گرفت که زبان کهنه «تربیوس» هندیرا بیاموزد و با کمال شوق بدینکار پرداخت؛ در خلال آموزش ترکی چنین دریافت که آن زبان از سرچشمه ادبیات تهی و پایه آن بر عربی و فارسی است و در نزد استادى هندو بفرا گرفتن پارسی و عربی آغاز نمود.

سپس بلندن رفت و آموزش پزشکی رادنبال کرده، در اوآن فراغت بخواندن زبان های خاوری و گفتگو با خاوریان بویژه ایرانیان میکوشید. در تابستان ۱۸۸۲ دوره تعطیل - سفری باستانبول کرده و آرزو میداشته که خاک پاک شیراز را دیدار و قبر شیخ مصلح الدین ( سمدی ) و مزار لسان الغیب حافظ را زیارت نماید. چه در گلستان خوانده بود:

« از گلستان من بیر ورقی  
بچه کار آیدت ز گل طبقی »  
و در دیوان خواجه دیده بود که :-

« بر سر تربت ما گر گزری همت خواه  
که زیارتگه رندان جهان خواهد شد »  
خواجه او را نیز دعوت میکرد که :

« بشیراز آی و فیض روح قدسی  
بخواه از مردم صاحب کمالش »

در این هنگام بود که به پیری دانشمند ایرانی برخوردی که در کمبریج میزیست و نام اصلیش میرزا محمدباقر بواناتی، مردی جهان دیده که چندین آئین عوض کرده، در شیعهگی بدرویشان پیوسته - سپس عیسوی گشته و نام خود راجان هشته، پس لامذهب شده عاقبت بکیش موسی گرویده و خود را ابراهیم نامیده - دست آخراز خود دینی پدید آورده که آمیخته از مسیحیت و اسلام بوده و چون در شعر «معطر» تخلص میکرد. لقب . «ابراهیم جان معطر» را گزیده؛ برنام خود افزوده بود .

ابن پیرمرد عجیب غیر عادی، تمام وقت، استعداد و پول خود را در نوشتن رسالاتی انگلیسی، بخاطر تبلیغ و ترویج آئین نوساخته خود بکار میبرد . همینکه براون از او خواهش کرد که پارسی بدو آموزد و مزد بگیرد، پیر باو پاسخ داده بود که :- « پروانی به پول اوندارد - «اگر میخواهی تو را درس دهم باید بجای گفتار مولوی و دیوان حافظ شعرهای خودم را یاد گرفته با من از آن گفتگو نمایی »

قصایدی که اوساخته و بچاپ رسانده بود نامش را لندنیه نهاده، آمیخته ای بس شگفت از اندیشه های پریشان و بس دراز که آوردنش در اینجا مارا از موضوع بیرون میکند . دانشجوی جوان با پیر جهان دیده سرد و گرم روزگار چشیده - دیرزمانی بیعت و ترجمه این دیوان پریشان با چنانکه گفته اند «آش شله قلمکار» سرو کار داشت. پرواضح است که با ترجمه و آموزش چنین مجموعه ای آکنده از داستان های افسانه، دستوره های باستانی اساطیر الاولین، رشته های علوم کهن و تاریخ پیدایش و چگونگی هفتاد و دو ملت و کیش های گوناگون پیش و پس اسلام - تا چه اندازه دانشجوی مارا از دانستنی های زبان عربی و پارسی سرشار و تا چه پایه او را گشاییده و رسانیده بود .

از یکسو هوش و فرخداداد و از سوی دیگر علاقه و عشق او بفرآ گرفتن قواعد دشوار و ریشه زبان‌های فارسی، عربی و هندی، جوان را مجتهدی کامل و پروفیسوری تمام عیار بیار آورد.

در ۱۸۸۷ بگرفتن درجه دکتری طب نائل و در آغاز سال ۱۸۸۸ - بنا بود در بیمارستان «بارتس» بشغل جراحی گماشته گردد، که ناگهان راه دیگری را در زندگانی پیش گرفت و بکارمندی دانشکده خود برگزیده شد. چنانکه خود میگوید توانست یکسال دلپسند و خوش آیندی را در دیار ایران و با یاران ایرانی بگذراند.

«بقول آلیس ماینز ( Mines )» این نوجوان جذاب، بزودی فریفته و غرق قلزم معانی و بیان قرآن، و اشعار و تاریخ ایران گردید و باشور و شعفی که در سرودل داشته در این دریای معانی غوطه‌ورو گنج‌های پراج فراوانی به پیشگاه ادبیات ایران تقدیم داشته، چنانکه دوستان اروپائیش گفته‌اند - طرز فکرش بیشتر بیک دانشمند خاورمیانه همانند بوده تا بیک عنصر اروپائی. چه از همین یکسالی که در ایران گزرانده بود میتوان به حدود دلبستگیش بدین کشور که تا غروب عمر مینمایاند؛ بخوبی پی برد، زیرا نه تنها بخاطر زبان بوده، بلکه گفته‌اند، بدستور و علم سنجش زبانها اصلا دلبستگی نداشته، بلکه بازبان از آنرو خوش بوده که آنرا وسیله فهمیدن و فهماندن مقصود و آرمان مردم میدانسته و هدف او پی بردن بروش زندگی فکری و ادبی آنها بوده که برآمد آنرا در سفرنامه خود شرح دهد. خود او میگوید کلمات بلند حافظ مثل این شعر که :-

«تراز کنگره عرش میزنند صغیر ندانمت که در این خاکدان (یادامگه) چه افتاده است»  
در اعماق قلبم کارگر میشد و در درون جانم جامیگرفت. چون از ایران برگشت باستادی زبان پارسی در دانشگاه گماشته شد. در آن روزگار برای نخستین بار عرفان در لندن نمودار و جامعه انگلیس بسوی تصوف خاوری کشانیده میشد. براون از این موقع بنوشتن تاریخ ادبیات و سرگذشت سخن سرايان ایرانی دست برد و اینها پیش در آمد بزرگترین آثارش یعنی «تاریخ ادبی ایران» بوده چه از جلد نخست تا چهارمین جلد که بیش از بیست سال طول کشید؛ رنج برده است (۱).

۱ - در سال ۱۳۰۴ خورشیدی دوره وزارت فرهنگ شادروان نظام‌الدین حکمت (مشارالدوله) بنا به پیشنهاد جناب آقای علی اصغر حکمت که در آن موقع بازرس فرهنگ بوده‌اند، تصمیم بترجمه این چهار جلد کتاب تاریخ ادبی ایران گرفته شد. ترجمه جلد سوم بنام «از سده‌ی تاجامی» - (از قرن هفتم تا نهم دوره فرمانروائی مغول و تاتار) را خود آقای حکمت بعهده گرفته که با قلم توانا و سبک شیوای ایشان در سال ۱۳۱۷ از چاپ خارج و زیب مجموعه تاریخ ادبیات ایران گردیده است.

جلد چهارم، چند سال پیش بقلم فاضلانه آقای رشید یاسمی - دانشمند خوش قریحه بچاپ رسیده ولی از جلد اول و دوم نگارنده آگاهی ندارد و انگلیسی آنرا هم ندیده‌ام، خدمات این دونویسنده بنام - در عالم مطبوعات و فرهنگ کشور، شایان تقدیر و درخور ستایش است

شرح حال این یگانه مردانگلیسی که از لحاظ غمخواری و همدردی باملل کهن سال بویژه ایران، از حد اعتدال بیرون بوده، از حوصله و گنجایش این سرآغاز و توان قلم من نیز خارج است .

جویندگان را سزد که بمقدمه ترجمه کتابهای او و مجله ایران شهر (۱) یا بمجله تعلیم و تربیت و روزگاران (۲) مراجعه فرمایند .

در اینجا بس کرده، بانگیزه تألیف همین کتاب ( انقلاب ایران ) میپردازم. چنان که خودش نیز در دیباچه اشاره میکنند :-

« موضوع انقلاب مشروطیت از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۲ میلادی، مجرای فکر پروفیسور را از محیط ادبیات بصحنه سیاسی تغییر داده - در تمامی این دوره باقلم - قدم، سخنرانی و دارائی خود، در پیش بردن منظور آزادینخواهان و میهن پرستان ایران میکوشیدم . آری براون، برای کشوری که ادبیات کهن سالش با فکر بدیع و تعبیری لطیف احساسات مردمش را بیدار . و افکارشانرا ورزش داده، پرچم فضیلت را بر سر جهانیان باهتزاز میآورد، و ما را بسوی نور و روشنائی رهنمون بود - ایرانی که با آن قدمت تاریخی و شکوه باستانی حق داشت، در میان ملل جهان با سرافرازی و افتخاری که شایسته آن بود در آرامش و آشتی زیست نموده، راه ترقی خود را پیماید . و اکنون باحالتی نژاد و آشفته اش میدید، که قوای جهانگیرانه و اراده ناجوان مردانه همسایگانش پی در پی تیشه بریشه استقلال آن میزنند، میسرش نبود که بر سر آتش نجوشد - کوششهای او، در راه پشتیبانی از - حیثیت و شئون ایران، مانند خدمات، « بایرن » برای یونان، « گلاستون » برای بلغارستان، و « ویلفرد بلنت » برای مصر و دنیای عرب بشمار میآید، دولت تزاری روس، مشروطیت ایران و آزادی آنرا از بند استبداد، منافی مطامع خود در آن کشور و سیاست حکومت خود در سرزمین روسیه میدانست . هیئت حاکمه وقت انگلستان ( چنانکه در متن و حواشی کتاب بمورد خود ملاحظه خواهد شد ) پس از تمایلات نخستین در پیشرفت مشروطیت، همینکه پیمان ۱۹۰۷ بسته شد . روش و سیاستی را در پیش گرفته بود که بیشتر بر پایه سکوت و چشم پوشی از بدرفتاری و اشکال تراشی روسها بوده . و تا اندازه ای با نیات مخالفین مشروطیت همداستان گشت . براون یگانه مرد انگلیسی بیرق دار آزادی ایران، با همه نیروی خود، از گفتن و نوشتن مقالات در نکوهش بیدادگری حکومت تزاری روس و سرزنش از رفتار ناهنجار حکومت و سیاستمداران انگلیس، خودداری نمیکرد. آوارگان

۱ - در مجله ایران شهر سال چهارم، چهارمقاله در چهار شماره از شرح حال پروفیسور براون بقلم شادوان، استاد بزرگوار، میرزا محمدخان علامه قزوینی نگاشته شده .

۲ - در جلد اول شماره ۲ مجله روزگاران که از بهترین مجلات وارمغان دوره جنگ ۴۴-۹۹۳۹ شماره است، شرح حال استاد بخامه پروفیسور الیس . اچ - مینز و قلم توانای دانشمندانه آقای مجتبی مینوی نگارش یافته است .

ایران را بانگلستان دعوت نموده ، و بکمک رجال آزادمنش انگلیسی ، انجمنی برپا کرده ، آشکارا بهواداری ما برخاست .

عقیده و ایمان براون در شئون ایران و ایرانیان ، در متن کتاب بتفصیل از نظر خواننده گرامی خواهد گذشت .

و اما نگارنده که نه بنیه جسمی و نه حالت روحیم در خور ترجمه و تتبع چنین کتاب مهمی بوده ؛ از اینها گزشته مشکلاتی از نداشتن منابع اصلیه ( که مرحوم براون با هوش و قریحه خداداد و معلومات عمیقی که در زبان فارسی و عربی داشته از فارسی و تازی بانگلیسی برده ) داشته ام . چه برای من که باید آنها را از انگلیسی بفارسی بازگردانم اختلافاتی در مضامین اضطراری بوده است . چنانکه بازپرسی میرزا رضا کرمانی را مولف از روزنامه صور اسرافیل ، و مطالب زیادی را از تاریخ بیداری ایرانیان ( تالیف ناظم الاسلام کرمانی ) و مقالات جبل المتین ، یا روح القدس و نامه های سید جمال الدین ترجمه نموده ، که من فارسی آنها را نتوانستم بدست آورد و ناگزیر به ترجمه از انگلیسی بوده ، ولی بارنجی فراوان ، تا آنجا که دانسته و توانسته ام مطابق اصطلاح و باواژه های متعارفه همان دوره پرورده ام . خود این ترجمه که ششماه باهشت ساعت کار روزانه بیابان رسیده ، میزان رنجی را که برده ام بدست میدهد ، و رجاء و اتق دارم از لغزشهای اضطراری مورد عفو و چشم پوشی بزرگان قلم و دانشمندان گرانمایه معاصر قرار گرفته و نسلهای آینده نیز بدانند که اگر من بافقد همه چیز که خود اذعان دارم ، قلم برداشته ، بچنین کار خطیری دست زده ام . همانا از شور و حرارتی است که از شانزده سالگی بعکم غریزه ، که هر موجودی باآشیانه خود دلبستگی و علاقه دارد و امری طبیعی است که در نهاد هر زنده و جنبنده ای بودیعت نهاده شده ، میبوده - و در این اثر کوچکترین ثمر مادیرا در نظر نداشته ، و باینکه در راه آزادی و عشق بآبادی زاد و بوم نیاکان خود ، رنج و زبان فراوان دیده ، و در جنگ بزرگ نخستین ۱۹۱۴ مدت بیست ماه بهمن گناه در اسارتگاه هند ( در سرپور ) بسر برده ام ، ( که در فصل ۲۲ تاریخ فارس و جنگ بین الملل ، تالیف دوست فاضلم آقای حسین آدمیت بقلم خودم شمه ای از آن داستان ثبت شده ) و اکنون که مراحل عمرم به شصت رسیده و چهل سال است در وزارت پست و تلگراف بخدمت مشغول و در آستانه بازنشستگی هستم ؛ خدایرا شکر که با دیده بصیرت بر بساط کائنات نگریسته ؛ از صهبای مناعت و خویشتر داری سرشار و روزگاری بقناعت و سبکباری میگذرانم ، هنوز پیوسته از غم میهن با دیدار نامالایمات روز افزون ، بهره ای وافر داشته ، و خاطری آزرده دارم که خود در غزلی گفته ام :

» آنسر ، که فارغ از غم میهن بود ، مباد

زان تن ، که سر نشد برهش ، گوی سر نداشت «

هر چند این مقدمه بدرازا کشیده میترسم خواننده آزرده گردد ، ولی چه باید کرد

(ج)

### سرآغاز

که آخرین امید ما با واقعه شهریور ۱۳۲۰ بیاد رفته و شاهد اوضاع ناگوار و گزران ناسازگاری هستیم .

آری در این ده ساله اخیر ، دوره ای که محیط یاس و کشمکش بر سر تاراج ثروت مادی و معنوی ایران است ، با وقوع آن سانحه فراموشی ناپذیر که در تاریخ ایران از فجیع ترین بشمار است ، که سپاهیان بیگانه بنام غمخواران دیمو کراسی با حمله غافلگیرانه ، کشور ما را عرصه تاخت و تاز قرار داده و بشیوه مهمانان ناخوانده ، برخوان یغما زانو زده ، روی پل پیروزی خیمه و خرگاه برافراشته بعشرت نشستند ، و با پول خودمان در حضور ملتی گرسنه و برهنه بساط عیش و کامرانی گسترده و بدلخواه خود ناکسانی را بخدمت گرفته ، صحنه پارلمان جولانگاه مقاصد شوم بیگانگان گردید . کارمندان با کدل و عقیف بی عرضه و بزدل قلم رفته ، از کار برکنار ؛ هوشهای سرشار خمود و گوشه نشین گشته ، برسوائی چنین عصری ، امتیازات ناروا سرچشمه جوانمردی و شخصیت درستکاران و پاک نهادان را خشک ، چرخ قریحه که مرکز هدایت و الهام است خاموش گردیده ، کرامت نفس ، برای رضا و خشنودی تنی چند که از لیاقت بی بهره اند ، خانه نشین و جای خود را بد نائت و پستی میسپرد ، در جلو چشم بینوا مردم که بگدائی و در یوزه گری افتاده ، مغازه ها از چیزهای بیهوده آکنده شده ، آخرین دینار و هستی ما در کیسه پیشه‌وران و ولگردان بین‌الملل و مقلدین « هولی وود » فرورفته ، تنی چند ملیونر و توده برهنه گردیده ، بسیاری از مردم بویژه کارمندانیکه سنگر درستکاری را از دست ندادند ، هستی موروثی و حتی لانه اجدادی را برای امرار معیشت از دست داده‌اند .

دیگر کسی بسرگزشت فضائل و جوانمردی قرون گذشته که تاریخ باستان را پر ساخته ، سرگرم نشده از یادآوری آن مآثر عالیه و شاهکارهای دانشمندان بزرگ متأثر نمیگردند ، چونانکه همه در بند عقاید باطله و گرفتار تیره بختی و هوسرانی افتاده ، برای دانستن حقوق و خویشتن شناسی نه وقت داریم نه استعداد .

پس چه باید کرد؟ آیا راهی جز تربیت و پرورش افکار عالیه داریم؟ برآستی که بگوچه بن بستنی رسیده‌ایم ، بمعقیده فیلسوف بزرگ تعلیم و تربیت؛ آن دانشمند بنام ، کنفوسیوس چینی ( که چند صدسال پیش از مسیح میزیسته ) « بك کشور بدون نان و بدون سرباز نمیتواند در سایه اعتماد افراد با یکدیگر ؛ حیات اجتماعی خود را ادامه دهد ، ولی بدون وجود اعتماد محکوم بفساد است » .

آیا به چنین روزی رسیده‌ایم؟ ما که نه نان و نه نیروی ستیز بادشمنان زورمند ، و نه اعتماد بیکدیگر داریم ، پس روزنه امید کجاست ؟

آیا موقع آن رسیده که هیئت حاکمه با وسایل تعلیم و تربیت بشرط تقدم تربیت ولو با بنیاد پرورشگاه‌های شبانه‌روزی برای نوباوگان ، ایجاد اعتماد فرمایند ؟ اگر ملتی بیسواد بوده ولی تربیت و خوی درستکاری داشته باشد ، میان افراد نسبت بیکدیگر و هیئت حاکمه در برابر جامعه و بعکس ، اعتماد کار فرما گردد ، همه مشکلات از میان رفته ، امنیت



( ج )

### سر آغاز

و عدالت اجتماعی و وحدت ملی و رستگاری توده تامین تواند شد ، در صورتیکه اگر همه باسواد ، دکتر ، مهندس ، پزشک و هنرمند بوده ، ولی درستکاری را دلیل بی‌مرضکی ، راستی را ابله‌ی پنداشته ، ادب را مسخره کرده دزدیرا ، زرنگی ، دروغگوئی را وسیله پیشرفت دانسته ، تجمل پرستی را که نوعی از بت پرستی است بیشه خود سازند ، گواينکه همه دانشگاه پيموده و ديپلمه دکترا باشند، نتیجه جز آنچه امروزه در پیش چشم ماست نخواهد بود .

بعلاوه اندیشه، گفتار و رفتار سران و پیشوایان همیشه سرمشق توده بوده ، مزایا و مکارم اخلاق و اضداد آن، از طبقات ممتاز سرچشمه گرفته بجامعه تلهیح میشود. توده ایرانی نالایق و تاثیر ناپذیر نیست ، بعکس نژادی، باهوش ، سریع الانتقال ، عدالت شعار و جوانمرد با گذشتی میباشد .

کدام دسته از پادشاهان و بزرگان با حساب و خوش خوئی بر این مردم قیادت و سیادت کرده ، کی و کجا تخم فسیلت کاشته شده و پرچم عدالت بر سر آنها افراشته اند که مردم سر باز زده؛ حق شناسی و سپاسگزاری نکرده باشند؟

عدالت انوشیروان پس از ۱۴ قرن هنوز ضرب المثل است . فضیلت و تقوای بزرگان دین؛ شعار ایرانی است. همه یک زبان خواهان عدالتیم ، شقاوت و بیداد منفور تاریخ است. ادبیات ما مشحون از تقدیر داد گری و صفات عالیه است. بقیده بزرگان، هر خرابی و رسوائی که در اخلاق و رفتار مردم دیده میشود، زاده صفات و کردار فرماندهان از خورد و کلان است . همینکه خدای نخواست بنام فرهنگ - فساد اخلاق، و در کاخ داد گتری ظلم و بیداد تقویت شود ، چگونه نسل با تقوا و آزاد منش بوجود تواند آمد؟ آنچه از اصلاحات و پی ریزی آبادی کشور در دوره بیست ساله (۲۰-۱۳۰۰) اعلیحضرت فقید ، رضاشاه پهلوی بزرگ ، بدون گرفتن وامی از بیگانه (تنها از خوان نعمت همین کشور و کیسه توده فقیر ) جامه عمل پوشید، نتیجه اعتماد مردم بدولت و ایمان بشخص پادشاه وقت ، و توماری از آرزو و آرمان ترقی طلبان و آزاد خواهان آغاز مشروطیت ، و خونبهای کشتگان و شهدای اندوره بود .

آری نهال خاندان پهلوی را استعداد و انتظار زمان نشانده، با خون آزاد خواهان آبیاری و از بستن کشور و دودمان پهلوی سرزد. دریغا که ما قدر آن موهبت را ندانستیم و مشتی سود پرست مزدور بیوطن- که همواره در گرد تخت و تاج و پیرامون شهریاران نیکوسیرت را گرفته و موجبات انحراف را فراهم و شاهان را با چرب زبانی (که خاطر همایونی آسوده باشد) بعیاشی و تن آسانی تشویق و اگر از اینراه نشد با دسایس و تزویر اغفال کن ، خود به تاراج مردم بینوا پرداخته، هکاف و ورطه هولناکی میان شخص شاه و دولت و ملت پدید آورده که روزانه آنرا گود و متعفن تر گردانیده، همه را از حریم آن پراکنده و گریزان می نمایند .

باز هم خدا نکرده، اگر مطبوعات مادر بند بندگی در آیند (چنانکه نمونه‌هایی داریم)

و در سنگر توجه و خوش آیند عناصر ضعیف یاستمگران بناهنده شوند، چگونه میتواند بسود همگان قلمفرسایی نماید؟

اگر مطبوعات (جراید) در محیط خود خواهی پرورش یابد، می تواند از اسلوب خوش آیند، و مضامین ظاهرالصلاح بهره ور گردد، ولی از بلندی و توانائی فکر محروم خواهد ماند.

آثار ادبی در خود مختاری، جزستایش فضایل مصنوعی هدفی دیگر نمیتواند داشت، و از تولید ایمان در مردم، ناتوان و بی بهره خواهد ماند. ادبیات بویژه جراید و مجلات باید سرچشمه رابطه ائتلافی میان افراد و طبقات کشور خود (و حتی با کشورهای بیگانه) بوده، توافق آرزوها و تمایلات مردم و آشتی جهانی را اداره نموده، نموداری از عفت قلم و مظهر افکار توده باشند.

این تذکر بجائی است که جراید هر کشور باید متناسب نیروی دفاعی و جنگی و اقتصادی آن کشور، در روابط خود با کشورهای نیرومند قلمفرسایی کنند، ملت ایران جز از راه ادب و تربیت علمی و عملی نمیتواند حیثیت و هستی خود را حفظ نماید؛ ما نباید آلت اغراض سیاسی دیگران واقع شویم، چه بطوریکه دیدیم هر وقت سیاست جهانگیرانه اقتضا نماید، دول بزرگ با هم میسازند و بر ما میسازند و بهیچ چیز ما ابقا نمی کنند. این نویدها و اظهارات کمک و همراهی هرگز از دایره حرف تجاوز نکرده، عجباً هستی ما را می برند و بوعده داد و دهش خود ما را دلخوش نموده و دشمن برای ما میتراسند.

امروزه گوئی همه ما نابینا و نوמיד گردیده ایم. تاریکی فضای میهن عزیز را فرا گرفته، افراد از صالح و طالح همه در یکدستگاه فساد براه افتاده، سرنوشت همه یکسان، سلسله مراتب با رتبه بخشیها از میان رفته، رشته وظیفه را گم و سر کلافه از دستمان بیرون شده، تلخی و ناکامی همگانی گشته، رشته اتفاق گسیخته، و افراد از یکدیگر فاصله گرفته، مشاعر اجتماعی ما مختل شده، فقر عمومی افراد را نسبت به یکدیگر دشمن ساخته است.

در چنین محیطی طولی نخواهد کشید که مزایای اخلاقی جای خود را به تبه کاری اجتماعی دهد. صفات حمیده و رشکست شده، خدای نخواسته بازار رشوه رونق گیرد!! آوخی که قلم شرمنده شده ولی دل شوریده میگوید بگو - (باز دیوانه شدم ز جیر کو) دیدید که امید واپسین ما در رویداد شهریور ۲۰ نقش بر آب گردید؟ فلك سعنت کمان چنان تیری بقلب ایران زد که باید، آروز را عزای ملی گیریم و تا بسائق ادب و دانش جبران نکرده و آن لکه را از دامان مادر وطن نزداییم از پای نشینیم، چگونه ممکن است بدون عنوان جنگ وجدال پادشاهی را که سرچشمه آمال مردمش بود (گواینکه کسانی از او ناراضی یا گله مند بوده اند) بدست بیگانه از کشور متواری گردد؟ این پیش آمد شوم؛ کشته خودمان بود، این تخمی بود که بدست خود ما کاشته شده آروز بشر رسید. براون این خطر را چهل سال پیش

(خ)

## سر آغاز

پیشگویی کرده و اکنون در پیشگاه مطالعه شما گشوده میشود. بیایم از امروز از گذشته پند گیریم.

اوضاع گذشته، کنونی، و آینده در دفتر ایام ثبت و در پیش چشم ما باز است، میگویند تاریخ نفس خود را اعاده میکند، هر چه امروز رخ مینماید، کشته دیروز و آنچه در آینده پیش آید کشته امروز است.

تاریخ قدم بقدم در زوایا و قضایای زندگی ما را دنبال میکند. امروز، دقایق حالات و عیش و نوش، حتی شیوه خوردن، نوشیدن، پوشیدن و خفتن ناصرالدینشاه را رای شما باز گو میکند. فردای تاریخ نوبت شما میرسد. میگویند هر کس دو ملک روی شانه راست و چپ دارد، و آنرا با اصطلاح مذهبی کرام الکتابین نامند، که اعمال درون و بیرون انسانرا نت میکنند. در دعای کمیل که از تلقینات مولاعلی است عرض میکنند «الهی از آن گناه و خطاهایی که در خاطر ما میخلد و از آگاهی کرام الکتابین نیز پنهان میماند، ما را ببخشد» ای وزیران و ای نمایندگان و نویسندگان دانشمند، باشاهنشاه جوان (اعلیحضرت همایونی محمدرضاشاه پهلوی) همفکری و فداکاری نمائید و این برنامه هفت ساله را با عمل پایان رسانید چابلو سان و یاوه سرایانرا از پیرامون تخت و دربار برانید، بیایم، خدمات و وظایف خود را با امانت و درستی انجام دهیم. این یا و بروهای خنده آور پول تلف کن تشریفاتی ما را از واجبات باز میدارد.

بس است پول پرستی، شرف و آبروی ما بسته بوجود ایران عزیز مستقل است. و استقلال بستگی بوجود ملتی فرزانه و متمتع دارد، شیخ میفرماید: «از دست تپی چه خیر، و از پای برهنه چه سیر» شرافت بمال بیهوده نیست، آبرو و شخصیت باملاک شهریار و رامین یا ساختمانهای چند اشکوبه ای خیابان نخواهد بود. براون تعجب میکرد که در انقلاب مشروطیت چگونه هیئت دولت و جامعه ملت را دشمن یکدیگر معرفی کند. هموطنان آنزمانها که دولت را ظلمه میگفتند، دوره بنی امیه و خلفای عباسی بود. ایرانی آنانرا بیگانه میدانست، و بنام سیاست اقتضا داشت پیشوایان سخن و قلم آن دولتها را ظلمه معرفی کنند و مردم را از آنها روبرگردان سازند. همینطور هم بود ستمگر و تبه کار بودند.

ولی بحکم سیاست - ایرانی میخواست حکومت عربرا از میان ببرد. انشعاب مذهب و اختلافات دینی را بهمین منظور پیش آوردند، درینا که گرچه بکام خود رسیدند ولی بزبان وحدت ملی ماتمام شد، چه بعنوان مذاهب و آئینهای جورا جور هر قائدی گروهی را از جامعه جدا کرده و راه مخالفی اختیار و ما با نفاق و دورویی بار آمدیم. از صدر اسلام تا کنون روش ما این بوده، در تقیه و نفاق ورزیده شده ایم، ما باید بوسیله تربیت و پرورش افکار بیدار و هشیار گردیم چنانکه حافظ فریاد زد:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه  
چون ندید حقیقت ره افسانه زدند  
ولی ما برمز آن پی نبرده، زهر نفاق کارگر افتاد، از پاشنه در آمده و مدت ما پریشان گردیده، هر یک از دایره جمع بجائی رفتیم.

رجوع بصفحه ۹ تاریخ مختصر ایران ترجمه آقای دکتر شفق زاده، پاول هرن دانشمند آلمانی مینویسد:-

« از لحاظ دینی تنفر ایرانیان نسبت به رب کم بود ، چه فوج فوج بدین اسلام میگردیدند . با وجود این -- در سایه همین نفرت اندک بود که مذهب شیعه نیرو گرفت ، و ایران را مرکز شیعه و کانون توجه نیمی از جهان اسلامی قرارداد . همچنین بر اثر همین تنفر اندک بود که ایرانیان در بیشتر احوال از معتقدات رسمی اسلام انحراف جسته ، بمذاهب و آیین های نوظهور میگردیدند .

سیاست خارجی که بیشتر پدید آور نفاق بوده - از برای کندی و اختلافات مذهبی ما حداکثر استفاده را نمود ، از طلوع صفویه - بیگانه پای در کشور ما نهاد و انگشت در امور سیاسی ما نمود .

در ۹۰۸ قمری شاه اسمعیل بر شیروان و آذربایجان فرمانفرمای مطلق گردید و تا ۹۱۳ از شرق تا هرات و از غرب تا دیار بگرو بغداد رسید ، و تشیع را مذهبی رسمی کرده جنگ ایران و روم که چند قرن متار که شده بود ، اینبار بنام مذهب و بتحریک اروپائیان که از ترس سلطنت جوان عثمانی آرام نداشتند آغاز گردید . این جنگها که در حقیقت جنگ داخلی اسلام و برادر کشی بوده ، روزانه بضعف دول اسلامی تمام شده ، و قدرت اروپائیان بد آنجا کشید که ترک را از ساحل دانوب به استانبول پسرانده و کشورهای آنور نهر و بلاد قفقاز را از دست شاهنشاهی ایران بدر برد ، این بود سرانجام کشمکش و اختلاف میان سنی و شیعه ( رجوع بجلد چهارم تاریخ ادبی ایران براون ، و مقاله استاد دانشمند آقای اقبال اشتیانی در شماره اول سال سوم اطلاعات ماهانه شود ) . از آن پس باز هم بفرست عقاید و مذهب نوظهور افزود ، که در کتاب بدانها اشاره شده ، و در کتب تاریخ ادبی و غیره یاد و شرح هر یک جداگانه داده شده است .

پس هموطنان عزیز - ای ایرانیان پاکدل باید بدانیم که نخستین شرط وحدت و ملیت و راه رستگاری ، خویشتن شناسی است که سقراط آن فیلسوف جهانی میفرماید : « اعرف نفسك بنفسك » خویشتن را بخود شناس - و سرور انبیا ، پیامبر اسلام فرموده است : « من عرف نفسه فقد عرف ربه » پس هر آنکس که خود را نشناخته خدایرا نمی شناسد .

[ خلقرا تقلیدشان بر باد داد ای دوصد لغت بر آن تقلید باد ]

ما ایرانیان همه از يك نژاد و خاندانیم ، باز هم بفرست عقاید و مذاهب توجه و بر موز آنها غور و بررسی فرمائید ، تا بدانید در دوره مقول و تاتار ، روش اخلاقی و پرورش افکار اجتماعی ما بچه سان بوده و تخم پراکنده گی از کی و چگونه کاشته شده ، کدام آفت برای زوال و انقراض يك نژاد و ملت بزرگ ، بزرگتر و مؤثر تر از این - میتواند بود . ما بهترین نژاد یکتا پرست جهان بوده ایم ، اگر بدرستی با فلسفه اسلام آشنا و بر موز آن آگاه بودیم ، و در حقایق آن فرو رفته بکنه آن رسیده بودیم ، امروز بهترین ، نیرومندترین و رستگارترین مردم گیتی بشمار بودیم . براون بر ضد اقداماتی که از سوی دوهمسایه بزیان ، و از میان بردن استقلال ایران میشده ، دو عبارت حکیمانه دارد که در دیباچه همین کتاب بدان اشاره کرده و در اینجا باز تر یاد میشود :-

« ناپود کردن يك موجود مشخص و ممتاز، خواه يك فرد، یا ملتی - زیانی است که بعالم وجود وارد میآید. بنابراین شرمحض و گناهی بزرگ شمرده میشود. شکی نیست که چون مردم دنیا تشخیص داده بودند که ملت روم و یونان قدیم آثار هنری و ادبی بزرگی از خود بجای گذاشته و تمدن بشر از این حیث مدیون آن دو ملت میباشد، باینواسطه، محبت و شفقتی نسبت بآن دو ملت داشتند. ایتالیا و یونان جدید مورد توجه و علاقه شدید ایشان واقع گردیده، و این علاقه باعث گشت که بان دو کشور در زمان معاصر فواید سیاسی عاید گردد، و من معتقدم که ایران نیز در ردیف آن دو ملت قرار دارد، یعنی از قوم ایرانی نیز سوده‌های ادبی و هنری فراوانی بتمدن بشر رسیده است، و بنابراین محو شدن آن از جرگه دولتهای نوزاد دنیا نه تنها زیانی است که بر خود آن ملت و کشور وارد میآید، بلکه ضایعه بزرگی برای جهانیان است.»

این است عقیده براون، ولی من عرض میکنم، آنچه از خلال تاریخ استنباط میشود فلاسفه و بزرگان یونان که بروم مقدم بوده‌اند، دست پرورده پادشاهان کیامنش (هخامنشی) بلکه میتوان گفت از نژاد ایرانی بوده‌اند، چنانکه از گفتار سقراط میتراود، آرزو میکرد، در پناه عدالت و دربار قدردان شاهنشاهان درآید، که مقام دانش و شخصیت او را بیشتر گرامی میداشته، تا حکومت دیو کراسی یونان که بنا بودی او کمر بسته بود. در تاریخ امپراتوران روم معاصر اشکانیان، رفتار فرمانروایان ایرانرا در تمدن آن عصر بسی دانشمندانه و فرزانه‌تر ثبت کرده‌اند. نامه شاپور شاهنشاه ایران به قیصر خود مدرک قاطع و پرارجی است و دلالت بر عظمت روح ایرانی دارد.

سخن کوتاه کنیم - ادوارد براون - پروفیسور زبانهای خاوری و خاورشناس (دست کم ایران شناس) دکتر در پزشکی، نویسنده توانا و از همه بالاتر غمخوار و هوادار ایران، در نوامبر ۱۹۲۴ میلادی ناگهان دچار بیماری قلب شده، مرض چنان سخت بود که او را بکلی از کار انداخت، زن مهربانش (که در ۱۹۰۶ بر پایه عشقی تا حد پرستش بزناشویی او درآمده بود) در مدت هشت ماه باندازه ای در پرستاری او خود خوری و مداکاری کرد که خود نیز بیمار گشت. و هنوز براون بهبودی نیافته بود که زن با وفا بدرود زندگی گفت.

مرک زن چنان در شوهر کار گرفتار و بجدی در حال، فکرو مزاج براون خلل رسانید، که دیگر کمر راست نکرده، هفت ماه پس از مرگ زن نشر در بنجم ژانویه ۱۹۲۶ = ۱۵ دیماه ۱۳۰۴ خ بسن ۶۴ - الکی در گذشت. آگهی مرگ او در سراسر جهان تاثیر ناگواری بخشید: در ایران بدعوت انجمن ادبی - مجلس سوگواری باشکوهی در تالار وزارت فرهنگ برپا و گروهی از مردان بنام ایران از او بنیکی یاد کردند.

شرح خدمات، سخنرانی و آثار او را مجله تعلیم و تربیت منتشر و در مجله ایران شهر چاپ بران، چنانکه گذشت - چهارمقاله در چهار شماره بقلم شادروان میرزا محمدخان (علامه

قزوینی) درستایش و سپاسگزاری از اقدامات علمی، ادبی، سیاسی و تاریخی آن مرحوم نگاشته شده است.

براون بیش از ۶۰ کتاب و رساله در شعب گوناگون بزبان انگلیسی دارد که همه آنها در شتون و مربوط بایران است. پس از انتشار همین کتاب، تبریزیان این شعر را «بما آنچه شمشیرستار کرد - براون از سر کلک دوبار کرد» ساخته و نگارنده که از شاعری سررشته چندانی نداشته و گاهی به سائق احساسات در عالم شعر مداخله و چیزی میافم بآن چنین افزوده ام:-

« براون از سر کلک زیبای خویش  
بما گنج پر گوهر ایثار کرد »

« بکاخ ادب رنج بسیار برد  
نکو هدیه ای آن نکو کار کرد »

انگیزه دیگر ترجمه و نگارش حواشی من جز آنچه که گذشت چنان است که - پس از ماموریت (اداره پست و تلگراف) اسپهان (در سال ۱۳۲۵) که مصادف با انتخابات دوره ۱۵ مجلس شورا بود، و آقای اعزاز نیک پی که تازه بوزارت رسیده، چون درانتخاب غیر طبیعی خود از آن شهر کوشا بود، و چنان میپنداشت که رئیس رازپوش حرف شنوی برای منظور او در بایست است، مرا معزول و هر چند زیان فراوانی متوجهم ساخت ولی چندین بار بمعنویت و شخصیت من افزود - در اوایل سال ۲۶، غزلی در وصف انتخابات و نتیجه ماموریت خود بهمین شیوه که در بالا یاد شد ساخته ام که دوفرد از آن مناسب این مقال و این است :-

« خرد و فهم نیرزد به پیشیزی کامروز  
با ز روزورتوان واجدم ولایتی شد »

« ای خردمند بشو دفتر دانائی را  
که ترا آفت جان نعمت دانائی شد »

در میان دوستان قصه پر غصه محیط کنونی همی رفت. و درین بر عمر گذشته که جوانی را با حسرت به پیری رسانیده و از آن همه منویات و امیدهای بآینده که بنومیدی کشیده تأسف همی خوردیم و از پیشقدمان و شهدای راه آزادی سخن در میان بوده از براون نیز یاد میکردیم. در آن میان آقای ابوالحسن پروز از دوستان دانشمند و همکاران گرامی، از راه دلنوازی و برای سرگرمی «کتاب انقلاب ایران» خود را بمن ارزانی فرمود و پس از یکبار مطالعه، چون دانستم که تا کنون ترجمه نشده، بر آن شدم که اگر دست دهد و توفیق الهی یار و مددکار باشد، آنرا ترجمه و چنانکه مولف باقطعه شعری که در آستان دیباچه ملاحظه میشود، کتاب خود را بهر آنکس که هر گونه خدمتی کوچک یا بزرگ از راه فلم، قدم، گفتار یا پیکار بایران نموده یا بنماید هدیه فرموده، من نیز ترجمه آنرا که خدمتی ناچیزی انگارم بهمین تیب از هموطنان عزیز اهداء کنم.

باوجود کسالت مزاج و روحی افسرده و دلی آزرده که آخری خود بیشتر معرک بود در مهرماه ۱۳۲۸ دست بکار شده، و در اندیشه آن بودم که چگونه و از چه راه آنرا بچاپ رسانم که تصادفاً آقای محمد تقی معرفت صاحب بنگاه معرفت شیراز که همشهری و از دوستان قدیمی و خدمتگزار فرهنگ بشمار است برخورد - ایشان با خرسندی تمام - فرزند گرامیشان آقای حسن آقا معرفت (صاحب و مدیر کانون معرفت تهران اول لاله زار) را معرفی نمود که چاپ کتاب بایشان واگذار گردد و منهم چنین کردم.

از مسائل قهراً رنگ‌پزیر است، و این مسائل مسلمه از لحاظ سلیقه روحی فردی شاید کمی بهتر از مطالب فریبنده تلافی گردد - مثلاً اگر من باغ قشنگی پر از گل‌های گوناگون رنگارنگ دارم که از دیدار آن سرشار از شادمانی شده و از داشتن آن بخود میبالم، اگر شخص مادی سودپرستی به من بگوید، این گل‌های زیبارا بکن و دور بریز و بجای آنها سیب زمینی یا کلم یا سبزی بکار که از آن پولی بدست آری، البته من نمیتوانم با او مشاجره کنم، ولی ممکن است باتمام قوا با او مخالفت نمایم. وقتیکه مردم میگویند (که بدبختانه بسیاری از مردم در این کشور میگویند) که ایرانی کشوری است عقب مانده، که در دست مردمش نمیتواند آباد شود، مگر با کندی بسیار، و بهترین وسیله این است که در دست يك دولت اروپائی خواه انگلیس یا روس افتاده، در آن دخالت نم‌ی‌بند، می‌خواهد مردمش راضی بوده یا نباشند. من همانطور که درباره باغ مثال زدم، حس میکنم که کیمیای سعادت و نیکبختی نه راه آهن است نه معادن - نه راه‌های شوسه و غیره، پس در پیشگاه حقیقت و معنا هیچ چیز نمیتواند از دست رفتن ایران نازنین را در نزد مردمش جبران نماید. این است که اشغال یا اداره امور ایران بدست بیگانگان که امری غیر قابل پرهیز تصور شده برای همیشه غیر ممکن است. چه بتجربه رسیده که اشغال موقتی سرزمین های مردم ناتوان، بدست دول نیرومند اروپائی، فقط میتواند ناموقت بخود گیرد و اینکار را که آنها جسورانه بخود اجازه میدهند جاویدان نخواهد ماند.

در این دیباچه هر چند بررسی عمومی درباره ارزش ملل کوچک بمورد و آنرا طولانی مینماید، ولی آنهائیکه (که در این روزها متأسفانه آنها بسیارند) این ارزش را رد میکنند، شاید اذعان نمایند که نژاد ویژه ای مانند یونانیان (در اروپا) بقدری مزایائی از معنویت - هوش و هنر به بشریت عنایت کرده، که حق بخصوصی بهم آهنگی و غمخواری از مادرند، و درماندگی امروزه آنها را باید نوعی از بلا، یا مسائلیکه هیچ نیرویی نتواند آنها را تعدیل و سازگار کرد بشمار آورد. همه میدانند تاچه اندازه یونانی استحقاق چنین احساسات و عواطفی را دارد، و بنظر من عده کمی انکار توانند کرد که استقلال کنونی یونان مرهون افتخارات باستانی آنست.

درباره ایران نیز من بجز آن میگویم، که همان موقعیت را داراست. چه در میان همه ملل کهن که ما آشنائی باحوال آنان داریم، بیش از همه ایران است، که مانند یک واحد مستقل سیاسی در درون مرزهای خود هنوز پابرجا مانده، (و متأسفانه از دوره داریوش بزرگ که در حجابهای بیستون، فهرست کشورهاییکه باج گزار ورشته اطاعتش را بگردن داشته اند و همواره نموداری از فراخنای شاهنشاهی اوست فشرده شده) و مردیکه هنوز با کمال شگفتی از همان نژاد قرون و اعصار (که اکنون نگون بخت تصور میشوند) و نمونای از اصالت نیاکان خود اند در آن زیست دارند. - بارها ایران بدست یونان، پارتها، عرب، مغول، تاتار و ترکها بظاهر مغلوب گشته، شکست خورده، و فرمانروایان کوچک بر آن فرمانروائی داشته اند

بازهم تاکنون ملتی ممتاز و سر فراز ، با آداب و فرهنگ ویژه خود پایدار مانده است . هرچند من در باره دل سیاسی که ایران در جهان بهمه داشته پافشاری نکرده ، و پای بند نفوذ روحانی و مغنویت آنم که در صحنه پهناور گیتی بوجود آورده است .  
 زردشت (۱) که عالم موسویت و اسلام مدیون تعالیم و آیین گوناگون او میباشد . مانی (۲)

۱- ظهور زردشت پیغمبر گرامی ایرانی ، در زمان گشتاسب و نخستین کسیکه بدو ایسان آورد اسفندیار پسر گشتاسب بوده که پدر خود را نیز تبلیغ مینمود - زایشگاه زردشت ، شهر ارومیه (رضائیه کنونی) است - بفرمان پادشاه احکام ( کتاب آسمانی ) او روی دوازده هزار پوست گاو دباغی شده نوشته شده در دخمه استخر بودیمت نهاده - مسردانی پاك دل را بنهكداري آن گماشته بودند :

پدر زردشت سپنتمان و مادرش دغدویه و نام خانواد گیش فروشب (پورشسب) بوده پدرش گاوی داشته که از برك خشكیده درختان خوراك داشت و پورشسب فقط از شیر آن می نوشید چه او از خوردن گوشت و حتی روئیدنی تازه خودداری میکرد .  
 نوشته اند چون زردشت زائیده شد لب بخنده گشود و نوری چنان از بدنش بر خاست که سرایرا روشن ساخت ، زردشت در غاری از کوه البرز که منقوش به صور افلاك و اجرام سماوی بوده بستایش و نیایش یزدان میگذرانید .

میفرمود ، خداوند قدیم است و چونان زمان و مکان او را بدایت و نهایتی نیست دو چیز اصل همه چیزهاست ، نیکی و بدی - نور مصدر نیکی و تاریکی منشاء بدیهاست . خداوند بزردشت فرمود ، نور من در آنچه میتابد نهفته است (آیه کریمه الله نور السموات والارض مکمل این عقیده است ) از این رو زردشتیان در پرستشگاه خود آتش و در خارج خورشید را نیایش کنند . در تاریخ فرنگیان کیش زردشت به تفصیل ضبط شده از آنجمله است رویای مادر زردشت در موقع بار داری او ، و مراسم زردشت و گرفتن زند او اوستا و آتش مقدس را از هر مزد و راندن شیطان را از خود ، در باره صلح و آشتی جهانی زردشت میفرماید :

ای آهورا مزدا بروان آفرینش تاب و تواب بخش بوسیله پارسایی و منش پاك نیرویی ده ، تا از پرتو آن آشتی و آسایش فراهم گردد ، میدانم ای اهورا مزدا تومی آنکه میتواند این نیرو را برانگیزد .

«پیزی» در اثر خود بنام تاریخ شعر ایران در تلو عقیده «دارمستتر» چنین گوید که :  
 قبول دین اسلام برای ایرانیان آسان مینمود ، زیرا کافی بود تنها بجای هرمزد کلمه مقدس الله ، و بجای اهریمن شیطان ، و بجای زردشت ابراهیم خلیل الله گفته ، و در بقیه بطور کلی در عقاید قدیمی خود که همانند عقاید اسلامی بود استوار بوده باشند . رجوع شود به ص ۱۰ تاریخ مختصر ایران تالیف پول هرن آلمانی ترجمه آقا ، دکتر شفق زا . مترجم .

۲ - شخصی بنام مانی - در روزگار شاهنشاهی شاپور به پیگیری بر خاست و خود را فارغلیطای موعود مسیح خواند . نقاشی را که دیگری در آن زمان نمیدانست معجزه خود خواند ، و کتابی بنام آرسنک یا ارژنك آورد ، که آمیخته از عقاید عیسویان و اصول دو گانه - نیک و بد زردشت و عقیده تناسخ هندوان بود .

مدتها در غاری دگوشه نشین شده گروهی بدو کرویدند ، ولی از بیم شاهنشاه گریخته به تاتار ، چین ، یا هندوستان رفته ، تا زمان بهرام دوم پسر هرمزد برنگشت . بهرام چنین وانمود کرد که کیش او را پذیرفته ، او را اعتماد حاصل و پیروانش بتظاهر برخاستند . پس بامر بهرام پیروانش را کشتار کرده ، پوست خودش را کپندند و از گاه انباشته بر سر در دروازه شهر گذاشتند .  
 ( مترجم )



که اگر از خون ایرانی نبود فردی ایرانی بوده، و شریعت شگفتی بنیان نهاد، که قرنهای دنیای مسیحت و اسلام را مجذوب خود ساخته، چه از زمین شکافی شهرهای (پنهان در ریگزار) ترکستان چین، نمونه های ادبی شگفت آوری از او بدست آمده است.

مزدک (۱) آن فیلسوف کمونیست باستان - بابک (۲) معروف به خرمنی که سالیانی

۱- در سال دهم از پادشاهی قباد مردی بنام مزدک از استخر (فارس) برخاسته آیینی فرا آورد که یکی از اصول آن اشتراك مال و زن بود - گروهی بی شمار بد و گرویدند و در اثبات این امر میگفت: - هر چیز از جان دار و بیجان از آن خداوند است، و ویژه کردن چیزی بحدود که متعلق بآفریننده جهان و برای بهره یابی بشی نوع انسانست کفر میباشد. مزدک خوردن گوشت را حرام و خود لباس پشمین خشنی پوشیدی و بازه دو پرهیزگاری روزگار همبگزارانیدی، قباد، به کیش او درآمد و تا پایان عمر بآیین او ایمان میداشت - مزدک برای آزمایش عقیده قباد از او خواست که مادر نوشیروانرا بدو ارزانی دارد، ولی التماس و درخواست انوشیروان آنرا از اینکار بازداشت.

چون مزدکیان بخود سری چیره گشته آغاز دستیابی بزنان و دختران و دارایی مردم همی نمودند، و قباد که خود این کیش را داشت از آنها جلو گیری نمیکرد - سران و بزرگان کشور چون چنین دیدند، همگان همبیمان شده قباد را زندانی و برادرش جا مناسب را پادشاهی برگزیدند، و قصد هلاک مزدک کردند، ولی چون بیروانش بسیار بودند کاری از پیش نتوانستند برد، خواهر زیبای قباد که در کیش مزدک و با برادر خویش هم بستر بود، با مکر و تزویر برادر را از زندان رها نمود، قباد از جیهدن گذشته بکشور هیاطله پناه برد، و پس از چندی بالشکری گران بایران باز گشت - بزرگان ایران با از بیم جان پاشیمانی او را پیشوازی شایان کردند و بپوش همی خواستند - آن پادشاه جوانمرد آخرین همه حتی برادر خویش را که به تخت نشسته بود بختید. قباد را فرزندان بسیار بود ولی نوشیروان از اول منظور نظر پدر بوده او را گرامی میداشت - مکارم اخلاق بارشد تهریجی او روز افزون بود - روزی قباد پسر را گفت ای فرزندی - همه گونه صفات و اخلاق نیک در تویی بینم - ولی یک عیب تو راست که گمان بد درباره مردم بسیار میبری، نمیگویم مطلقا بگمان خودکار نکنی، ولی درباره مردم نخواست گمان نیک داشته باش، چه بد گمانی بسیاری از کارهای بزرگ را متوقف میسازد.

قباد در بستر مرگ انوشیروانرا پادشاهی برگزید و وصیت نامه خود را بموید موبدان سپرد که پس از مرگ آنرا بمردم فرا خوانند. بزرگان و سران کشور بارضا و رغبت هرچه تمامتر آنرا کردن نهادند، اما انوشیروان از بزریش تاج و تخت سرباز زده فرمود: زمام امور کشور در دست گروهی ارژل و او باش است و من برونق داد و مروت حکومت نتوانم کرد - چه آنچه را که در خور مقام و شایسته تکالیف خود میدانم نمیتوانم بکار بست و باید تغییرات کلی داده شود و چه بسا نتیجه اینکار بخون ریزی انجامد و هم ممکن است که نظر من نسبت به بسیاری از شماها دگرگون شده خاندانی چند که امروز بر سر کار و مورد احترام نانه فردا از کار بر افتاده پریشان گردند، و دیدن چنان روزی بر من ناگوار است.

بزرگان بشنیدن این سخن که درستی این افکار را انکار نتوانستندی کرد، همگان بکزیان سوگند یاد کردند که در انجام این تدابیر او را یاری کنند و سراز فرمان وی در نیچند و در بهبود و اصلاح امور کشور از بلل جان و دارایی دریغ ندارند، پس انوشیروان مسئولیت سلطنت را کردن نهاد، و نخست اندرزی که داد این بود که: بنای حکومت بر اجساد است نه رقلوب که جز آفرید کار کسی را از آن آگاهی نیست، یعنی کاوش و نظارت بر کردار شماست نه اندیشه و اسرار تان و حکمی که صدور یابد بر موازین عدل و داد باید بود، نه بر هوای نفس و چون او ریکه بفساد گراید

چند باخلفای عباسی درستیز بوده است. پیغمبر نقابدار خراسانی (۳) که بتوسط توماس مور، بخوانندگان انگلیسی شناسانده شده، و گروهی دیگر که تبلیغات پر دامنه آنها بر ضد بیدادگران تازی بویژه امویان - زمینه مستعد و بار آور خاطر ملت ایران را چاشنی بخشیده بخود جلب مینمودند.

آنچه را اسلام از مومنین و مخالفین ( صوفیون . اسمعیلیه . شیعه . حروفیون و بابیان ) دارد، بدون مبالغه همه از مظاهر اندیشه ایرانی که در جستجوی معمای آفرینش و ذات خداوند بوده اند سرزده - و در قلمرو پهناور اسلام هر کجا ما روبرو به نهضتی دینی میشویم، ریشه آن ایرانی و در تاریخ ایران است، خواه در تونس، بندرالمهدیه

بانیروی داد گستری بصلاح و صواب باز تواند گشت تارکان سلطنت استحکام یابد و آثار آن بر صفحات تاریخ جاویدان بماند.

انوشیروان چنانکه گفته بود بهرام خود پایدار بماند، اما چون مستقر گردید قصد مزدک و مزدکیان نمود، و چون پیروان او بسیار بودند از خون ریزی دوری همی جسته در پی فرصت بود. روایت در برانداختن مزدکیان گوناگون است در تاریخ طبری مذکور است که یکی از امراء عرب که دین قباد کیش مزدک گرفت، روی از فرمان بر تافته بود، و همینکه انوشیروان به تخت برآمد روی بدر گاه او آورد و انوشیروان در دربار بدو گفت: « دو آرزو داشتی یکی باز گشت تو ببار گاه من و دیگری برانداختن این کیش نوین » اتفاقاً مزدک حضور داشت و شاهنشاه کرده گفت: - چگونه توانی آیینی که هزاران کس آنرا پذیرفته بر اندازی - انوشیروان از این گستاخی بخشم اندر شده فرمان داد او را بقتل رسانند - سپس تیغ در میان مزدکیان نهادند، دارایی و نوامیس مردم را پس گرفته بصاحبانش باز سپردند.

(۲) خرمیه از اخلاف پیروان مزدک که در آذربایجان میزیسته اند، فرقه ای بوده است دینی و سیاسی، که مدنی پس از کشته شدن ابومسلم خراسانی برخاستند. مسلمانان آنها را زندیق (منسوب به زند و آوستا) یا (مخفف صدیقون) از تیره های مانویان خوانده کافرشان میدانستند؛ چه معتقد به حلول و تجسم خداوند و به اشتراك مال و زن قائل بوده اند. در سال ۱۹۳ هجری بشورش برخاستند، و نفوذ زیادی پیدا کردند تا حدی که در مدت ده سال شهرهایی در غرب ایران تا موصل و ارمنستان گرفته و با سپاه خلیفه مامون جنگها کرده، سپاه خلیفه راشکست داده تا اصفهان رانندند. بابک تا ۲۰ سال در جنگ بود: سرانجام سردار ایرانی (خلیفه معتصم) بنام افشین مامور جنگ بابک شده او را شکست و فرار داد؛ وی در ارمنستان تسلیم و بانواع شکنجه کشته شد. بابک خود را مظهر خدا میدانسته، بروایتی خرمیان اخلاق و آداب اجتماعی خوبی داشته و از بدی بد دیگران پرهیز میکردند. در باره نور و ظلمت با اصول آیین زردشت و مانوی ایمان داشته اند. (مترجم)

۳ - پیغمبر نقابدار کنایه از فائده نهضت سپیدجامگان بنام هاشم بن حکیم ملقب به المقنع است. چه از سالهای ۱۳۲ تا ۱۳۷ هجری قمری، پس از کشته شدن ابومسلم خراسانی، مردانسی توانا با اندامی بلند و رخ هایی بر مو، و صداهای مهیب و دلپایی باک و بی شائبه در حفظ رسوم ملی ایران، دائم شورشهایی بر ضد خلفا بر پا میساختند، و برای حصول مقصود بهتر آن بود بنام دین قیام نمایند.

از جمله این مقنع در ۱۴۹ هجری در سامان بخارا برخاسته، دعوی حلول داشت و بنام معجزه - ماهی، (طبقی از نور) در محل موسوم به نخشب (که از دیه های ماوراء نهر سمرقند و بخارا است) بر فراز کوهی آنرا طالع میساخت، و چون میخواست ناشناس باشد نقابی زربفت بروی میافکند، از این روی به پیغمبر نقابدار معروف گردید (مترجم)

(ویرانه‌ای عربی و آثاری از بازگشت قدرت ایرانی) یا در قاهره جامعه از هر هزار ساله، مارا از رویای عبدالله میمون (۱) آگاهی داده یاد آوری مینماید - همچنین در سوریه - پیر مرد کوهستانی (مقصود کوه کرمل لبنان و رهبر بهائیان است) که هنوز پناه گاه پیروانش میباشد، و از آنجا مبلغین مشتاق دین جدید ایرانی را بدنیای جدید (منظور آمریکا است) گسیل میدارد - در ترکیه و از آنجا بسوی شرق تا هندوستان و ترکستان علامات افزایش نفوذ ایرانی از زبان - طرز فکر و فرهنگ نمایان و رایج ایران استشمام میشود. در باره ارزش صنایع مستظرفه و ادبیات ایران باید پافشاری جدی تری کرد، چه قالبهای زیبا، کاشیها، ظروف و نقاشی ایران مظهر احترام، و جالب توجه همه کسانی است که قدر این هنرهای گرانبهارا میدانند - هر چند که توسعه سلطنت ادبی ایران را فقط يك چند اروپائی در سیاحت خود بطور سطحی دریافته‌اند، و نام چندتن از شعرايش دست کم، فردوسی - سعدی - حافظ و در این اواخر (بویژه در دنیای انگلوساکسن) نام عمر خیام در نزد تربیت یافتگان و شعرای بزرگ جهان معروف میباشد - نه تنها دنیا مدیون ادبیات ایرانی است، بلکه باید مجبور به توجه بود چه ادبیات عرب نیز اگر از تصرفات و هدایای قریحه ایرانیان محروم باشد، بسیاری از بهترین آن فاقد مزیت گردیده گمنام مینماید. و اگر علوم امروزه کمی مدیون ایران است، نام بوعلی سینا کافی است که دین قرون وسطی و همچنین آسیا را یکی از فرزنداناش که از لحاظ فلسفه و طب که تقریباً از آن پس عمومیت پیدا کرده، بمایاد آوری نماید.

۱- اسمعیله پیروان اسمعیل فرزند بزرگ امام جعفر صادق (ع) را (که در ۱۴۸ رحلت فرموده است) گویند، اسمعیل را امام هفتم یا امام موعود یا آخرین ائمه میدانستند؛ از این روی سببه نیز نامیده شده‌اند، چه عدد هفت در آیین این فرقه اهمیت داشته (و بر پایه عقیده ایرانیان از دو پیشدادیان بیرون میباشد).

این نهضت بتدریج توسعه گرفت، عقاید فلسفی و ممالیم فرق بویژه معتزله در این مذهب رسوخ نمود. از رؤسای این آئین یکی عبدالله میمون قداح اهوازی ایرانی نژاد بود که در اواسط قرن سوم هجری از اهواز برخاسته تا سوریه رفته و احلاف و خلافت فاطمی را (که بعد و احسان متصفت بودند) در مصر تاسیس کردند، عبدالله بشدت دشمن عرب بود.

حسن صباح که اسلا خراسانی و از نژاد عرب بوده آخرین پیشوای فرقه اسمعیله در دوران نظام الملک (۴۸۳ هجری) از دربار ملکشاه سلجوقی مایوس و دژ آلوت را که بمعنی آشیانه عقاب است مسخر کرد. و چون تصادفاً کلمه الموت بحساب ابجدی «باواومک-رر» ۴۸۳ است، حسن آن را ماده تاریخ گرفته و جنبه مذهبی بآنداد، که چگونه حروف هم موافق طالع و فبروزی است.

حسن به پیروان خود نام فدائی داد، و پیش از آنکه بآنها ماموریتی دهد، از نشسته حشیش سرشارشان میساخت و بهشت را در دیده آنان مجسم مینمود، و آنها نیز باور کرده، در اجرای فرمان او از مرگ بیمی نمیداشتند. واژه حشیش را فرانسویان به اساسن (Assassin) تعریف و بمعنی آدم کش بکار میبرند.

مدت دوست سال حشاشین تمام عالم اسلام را دچار ترس و هراس کرده مانند انار شیت‌ها، بدون علت یا هدف معینی اقدام به آدم کشی میکردند. (مترجم)

خلاصه، ایرانیان بقدری شخصیت و شهرت جهانگیری در شعب علوم داشته‌اند، که از جمله شعارهای رسول اکرم (محمد - ص) بروایت ابن خلدون این است که میفرماید:

« لو كان العلم باثريا فناله رجال من الفرس »

همان اندازه که ایرانیان را نبوغ و هدایای هنری است، بیاییم برسر صفاتشان - در این باره آراء گوناگون است، زیرا در حالیکه هر کسی آنرا شناخته - حسن بیان - سرعت انتقال - نشاط روح - سخنان دلزیر و مهمان نوازی آنها را اذعان نموده، آنها را متهم به تقلب - خیانت بزدلی، ستمگری، سر بار بودن، بی پرستی، فاقد عزم و اراده و فساد اخلاق نیز نموده‌اند. از این صفات مذموم بطور غیر قابل انکاری در میان عناصر درباری که مأمورین رسمی اروپا طبعا با آنها در تماس بوده عمومیت داشته - ولی فقط عده کمی از کسانی که در شرایط دوستانه با طبقات مردم بویژه طبقه میانه حشر داشته، با فشاری میکنند که این صفات بد همگانی است، یا اینکه در جاهائیکه بوده‌اند منکر این هستند که حکومت تحبیلی خود سبب نهضت مشروطیت و اعتراض بحکومت بوده است - اجتماعات تقلب آمیز و دروغهای شاخدار که نمیتواند کسی را ذریب دهد منحصر به ایرانیان نیست، ما هم میگوئیم که در خانه نیستیم در حالیکه هستیم، و با تأسف زیادی از رفتن بدعوتهایی صرف نظر میکنیم که در قبول آن اجباری نداشته‌ایم.

اینکه ایرانیان فاقد دلاوری هستند، حتی آنهائیکه در برخی موارد آنها را شدیداً مورد عتاب و انتقاد قرار داده‌اند، خلاف آنرا اذعان کرده‌اند - ر - ك - واتسن (۱) در کتاب خود (تاریخی از ایران در قرن نوزدهم) صفحه ۱۰ مینویسد: سوار آنها با کمال دلاوری روی زمینهای ناهموار و روی پشته‌های کنار رود یا تیغه کوه‌ها و شیب‌های تند تاخته، از تکانهای وارده بر اعصاب و لرزشهای بدن، فوق العاده ترس و بی‌باک میباشند - و هنگامیکه از دلاوری طرفی نبسته، بیهوده گشت، (که بیشتر بدینسان است) شجاعت جای خود را بشهامت میدهد. در صفحه ۲۴ مینویسد «سربازانشان؛ در سختی شکیبیا و خوددار میباشند، و کمتر احتیاج به چنجه و بنه دارند، چند روز پیایی روزانه سی میل (۱۰ فرسنگ) می‌پیمایند، در حالیکه بنان و پیاز سر میکنند» در صفحه ۳۰ میگوید - «در دنیا سپاهیان در تاب و توان، از خستگی و فرسودگی، مانند سربازان ایران یافت نمیشود.»

در صفحه ۲۱۸ درباره شکست ایرانیان از روسها در جنگ ۱۸۲۶ گنجه مینویسد: «اگر شاه میتواندست خود را ملزم نماید، با اتباع مطیعی که داشت، ساز و برگ آرتشرا



فیلسوف بزرگ ایران شیخ‌الرئیس شرف‌الملک ابوعلی حسین‌ابن عبداللہ بن حسن بن علی ابن سینا  
زایش ۳۷۰ قمری مرگ ۴۲۷ قمری - زایشگاه دہ افشنہ از دیر بخارا در روزگار امیرنوح سامانی



## دبیاچه

ط -

در دفاع از متصرفات خود در برابر مهاجم ، بنحو شایسته ای تدارك کرده و سپاهیان را بخوبی تربیت میکرد . برای درس جلوگیری از بدبختی گنجه ، بهای ارزانی می پرداخت . دوباره در صفحه ۲۸۳ خاطر نشان میسازد - پیشروی اجباری را فقط لشکریان ایران میتوانند انجام داده پایان رسانند . چه در جنگ ۱۸۳۵ آنها يك مسافت ۸۰ میلی (۲۴ فرسنگ) را در مدت کمی بیش از ۳۰ ساعت پیمودند ، و بار دیگر در صفحه ۳۸۲ تصریح میکنند که ، سربازان ایرانی بطور مقایسه ناپزیری سرسخت ترین ، زمخت ترین و شکیبیا ترین سپاهیان کیتی بشمار آند و علاوه مینماید که ، اگر سازمان امیر نظام (میرزا تقی خان امیر کبیر) دنبال میشد ، شاه ایران در رأس ارتشی از یکصد هزاره اردانی پرورش و دانش یافته ، مرتب و مجهز و با انضباط قرار میگرفت .

دوباره جنگ محمره «خرمشهر» در ۱۸۵۷ (در صفحه ۴۵۱) مینگارد : وقتی ایرانیان از انگلیسان شکست خوردند ، سواره نظام و واحدهای توپخانه آنها حداکثر عملیات را بخوبی انجام داده ، بدون اینکه از هدف شدن بیم و واومه داشته پس کشیده باشند ، توپهای خود را درست بکار میبردند .

اینکه ما گواه عالیترین مظاهر شجاعت ایرانی هستیم ، تازه در شان سربازان وظیفه شناس يك پادشاه مستبد است .

اما همینکه ایرانی سرشار از نشاط ، در استقبال يك قائد یا صاحب امری هیجان آور گردید ، از جاذبه او شجاعتشان اوج میگردد . اگر بایمان هیچ کاری نکرده ، دست کم نشان داده آند ، که چگونه ایرانی در مقام عشق مرگ را پیشواز کرده و مهیب ترین شکنجه های توهم ناپزیر را نه تنها با نشاط بلکه با شیدایی مینگرد .

هر دانش پژوهی از تاریخ آنها (تاریخ گوینو (۱) کاظم بيك ورنان (۲) و غیره) از این رویداد کم مانند بی سابقه متاثر شده است .

بدون اینکه بخواهیم تجدید مطلع کرده ، از شهدای سال های ۱۸۵۰ و ۱۸۵۲ سخن رانیم ، تنها از شرکت بایبان در مرك ، در برابر زن و فرزندان که بآنها التماس و درخواست میکردند ، با يك کلمه رد گفتن جان خود را نجات دهند ، آنها استقامت میورزیدند - که ملا اسمعیل قمی در مقابل شیون زن و فرزند میخندید - میرزا قربانعلی درویش سالخورده ، زیر خنجر دژخیم اشعار عارفانه :

سر که نه در راه عزیزان بود      بارگرانی است کشیدن بدوش

میسرود ، سلیمان خسان با بدن شمع آجین مشتعل رقص کنان و پای کوبان شعر عارفانه :

یکدست جام باده و دستنی بزلف یار      رقصی چنان میانه میدانم آرزوست - میخواند

و بسوی مرك ميشتافت ، و همچنين از شكيبائي قره العين زيبا در برابر انواع شكنجه هاي نفرت انگيز و صد نفر ديگر لازم نيست بشرح و بسط پردازيم .

اجازه دهيد به بينيم ناپير مالكوم (۱) مبلغ مسيحي يزد در كتاب « پنجسال دريك شهر ايراني » تاليف خود (۲) از اين هنگامه چه مينويسد :

« ايرانيان حق شناسي ، وفاداري و پايداري نسبت بمراجع تقليد و مظهر ايمان خود ميكنند » (در صفحه ۱۳۸ ميگويد) : « اين صفت را بهتر از همه داستان نهضت با بيان جلوه داده ، و بنحو قاطعي نيروي ايمان ايرانيان را بعرضه نمايش آورد » - پسران و جوانان يزدی، در اين نهضت در خدمت آموزگاران روحاني و بسوی هدف مشترك خود زير بار انواع شكنجه هاي هولناك ميرفتند .

در صفحه ۱۵۵ - درباره جسارت و تهور بردامنه آنها ميگويد : « يزدی مقام باندي در بن امر دارد - لابد او بايد مقصدي عالي داشته باشد ، كه براي رسيدن بآن با چنين تهوري شتاب ميكنند .

« اگر كشتار دسته جمعي با بيان كه گاه بگاه در ايران صورت ميگيرد هيچ كاري از پيش نبرده باشد ، دست كم نشان داده است كه شجاعت در ايرانيان جبلي است . در تابستان مرگبار ۱۹۰۳ ، راهي را كه نوجوانان يزدی بسوی مرك مي سپريدند بسيار شكفت آور بود .

هنوز جنك با بيان پشين در شمال ايران ، و همچنين دلاوري بردامنه آنان درحالي كه اغلب شهري بودند ، مارا وادار به اذعان ميسازد كه ، موجبات روح سلحشوري در ميان شهر نشينان ايراني ذاتي است . در صفحه ۱۷۶ مينويسد : « آنچه سبب خيرگي چشم مردم بنيروي بي اندازه فطري ايرانيان با شرايط لازمه حسن اخلاق شده اينست كه ، با بيان خود را در معرض شهادت قرار داده وروي عقايد امريه خود ، با تحمل شكنجه هاي بسياري كه در نگارش نيز ترس آور است ايستادگي مينمايند .

هر چند نويسنده كه ايرانيان را خوب شناخته ، بدون هيچ دليلي از جهاتي نسبت بصفت آن ها انتقاد هائي هم روا داشته . او مطالعات خود را در صفحه ۱۸۵ چنين دنباله ميدهد : « بسياري از اروپائيان كه در ايرانيان زندگي كرده قدری در توضيح اينكه چرا آن هارا دوست دارند باشكل برخوردارند . در يزد اين ناله وشكايت بيشتراست ، ولي در اينجا چيز قابل تمجيد و خيلي دوست داشتني هم بسيار است ، چه مردمی هستند ، دست باز خوش بين ، جذابه ، بدون افراط در خود پسندی و بالاتر از همه انساني جدی . و مردمی هم در آنجا هستند كه اگر كسي با آنها زندگي نمايد همه وقت نمی تواند آنان را به پسندد .

۱ - Napier, Malcolm.

۲ - Five years in a persian Town (منظوره يزد است)



بخواست خدا و تاییدات مولا علی (ع) تا آخر اسفند یعنی ششماهه آنرا پایان آوردم و در نگارش حواشی از کتب و منابعی که استفاده شده با سپاسگزاری در صفحه جداگانه یادداشت شده است و چون از قصور، لغزش و نارسائی قلم در پیش پوزش خواسته تکرار نمیکنم. در پایان امید دارم - هموطنان گرامی بویژه خوانندگان؛ هر يك بسهم خود در اصلاح خویشتن که شالوده اصلاح جامعه میهن عزیز است، ابراز غیرت و کمر همت بسته عبارت «خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو» را که شاعر بمناسبتی (چه بسا از راه تشویق بکارهای نیک) ساخته (و اکنون ضرب المثلی در اندیشه، گفتار و کردارهای بد - بکار مبرد) راهنمای خود قرار نداده و آیه کریمه «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» را آویزه گوش خود کرده، کوشش نمائیم که پیرو واقعی مولا شده، از دانشگاه آن یگانه نابغه آفرینش و استاد تعلیم و تربیت جهان - دیلم گیریم. والسلام علی من اتبع الهدا

تهران اول فروردین ۱۳۲۹ خورشیدی ۱۳۶۹ قمری

احمد پژوه

( میرزا احمد خان مبشر همایون شیرازی )

## منابعی که در نگارش زیر نویس کتاب بانها مراجعه شده

- ۱ - تاریخ سر جان ملکم .
  - ۲ - تاریخ مختصر ایران تالیف پاول هرن ترجمه جناب دکتر رضا زاده شفق (سناتور)
  - ۳ - تاریخ سه سال در دربار ایران اثر دکتر فوریه پزشک فرانسوی ناصرالدینشاه ترجمه استاد بزرگوار آقای اقبال آشتیانی .
  - ۴ - جلد نخست تاریخ مشروطیت ایران جناب دکتر مهدی ملک زاده ( سناتور ) فرزند شاد روان ملک المتکلمین .
  - ۵ - شرح حال سید جمال الدین اسدآبادی - تألیف آقای میرزا الطاف اله اسدآبادی .
  - ۶ - جلد دوم تاریخ بیداری ایرانیان . تالیف مرحوم ناظم الاسلام کرمانی .
  - ۷ - دوره سال اول جبهه الممتین تهران ( ۱۳۲۵ قمری ) مرحمتی آقای حاج میرزا عبدالله فردانش .
  - ۸ - سه جلد تاریخ مشروطیت ایران ، تالیف شاد روان سید احمد کسروی .
  - ۹ - دوره مجله کاوه چاپ برلین بمدیریت و قلم جناب سید حسن تقی زاده . (سناتور)
  - ۱۰ - مجله اطلاعات ماهانه ، مقالات بقلم آقای میرزا عبدالحسین نوائی در تاریخ مشروطه .
  - ۱۱ - مجله روزگار نو چاپ نیویورک ( در دوره جنک ۱۹۳۹-۴۵ )
  - ۱۲ - کشف تلبیس ، یا دورویی و نیرنگ انگلیس - از سلسله انتشارات کاوه چاپ برلن .
  - ۱۳ - حنایت روس و انگلیس نسبت بایران بقلم استاد ژرژ براندس از سلسله انتشارات کاوه .
  - ۱۴ - دوره مذاکرات نخستین مجلس شورای ملی ، گردآورده آقای محمدهاشمی مدیر روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی .
- از تذکرات فاضلانه سایر دوستان ارجمند عزیز که بموقع و مورد خود یادآور شده ام بسی ممنون و سپاسگزارم. از آقای محمد وجدانی که رونوشت حکم ناصرالدینشاه برای تاسیس شورای دولتی را مرحمت فرمودند بی اندازه متشکرم .
- بویژه از فاضل محترم آقای مصطفی فرزانه مدیرعامل شرکت سهامی چاپ که با کمال مهربانی در هفت چندماهه از فروردین تا پایان چاپ کتاب - در دستور و سفارش چاپ اهتمام فرموده اند و همچنین از کارکنان با ذوق و ایمان دستگاه حروف چینی و ماشین چاپ اطلاعات کمال تشکر را دارم .

هرچند اغلاط کتاب از حد نصاب بیرون است (واژ خوانندگان تمنا میشود ، بعضی استنباط و احساس اشتباه به غلط نامه مراجعه نمایند ) ولی زحمات اینکار را تا کسی وارد نباشد نمیتواند سنجید و از لحاظ دستگناه و لوازم حروف چینی که بشیوه بدوی است ، وجود غلط محفوظ و اضطراری است . امیدواریم اولیای شرکت ، بویژه جناب آقای عباس مسعودی (سناتور) بنیاد گزار این دستگناه که انصافا در مطبوعات ایران مقام مهمی احراز کرده و مؤسس گرانمایه ایست ، کوشش فرمایند که دستگناه حروف چینی را بیابان دستگناه مدرن اروپا برسانند و مخصوصا حروف ریزی که امروزه گویا در انحصار بنگاهی است که من نمیشناسم و محصول داخله است ، بر وزارت فرهنگ است که آنرا از انحصار خارج و در عرصه رقابت صنعتی بگزارند ، بلکه این نیازمندی روزانه که آبروی فرهنگ بسته بدان است - رشد تدریجی خود را بیپایید و بمرحله کمال برسد و از معایب کنونی وارهد .

در پایان یادآور میشود که چون مطالب متن کتاب از لحاظ تاریخ تا اندازه ای مبهم و کوتاه بود چنانکه مولف خود متذکر گردیده ؛ تنها جنبه اخباری داشته . نگارنده ناگزیر بشرح و تفسیر گردیده . امیدوارم این اثر ناچیز تاریخی ، پسند خاطر هموطنان افتد و اگر لغزشی رخ داده - بزرگان و دانشمندان بدیده اغماض نگرند

# کلید فهرست و غلطنامه کتاب

از خواننده گرامی تمنا میشود پیش از خواندن کتاب به نکات زیر توجه نمایند :

- ۱ - در فهرست مندرجات آخر کتاب - شرح بخشها و سرصفحه کتاب داده شده که هر مطلب را خواننده اراده کند باسانی بدست تواند آورد - چه این کتاب مشتمل بر ۱۱ بخش بعلاوه سرآغاز و دیباچه ، بخش پیوند نامه ها و بخش یادداشتها نیز میباشد .
  - ۲ - شماره صفحات سرآغاز با حروف الفبا منظور شده و دیباچه با حروف ابجد و از بخش یکم تا پایان کتاب شماره صفحات ر قومی است .
  - ۳ - در فهرست مندرجات - نام کسانی که در این کتاب برده شده با تعیین شماره صفحه یا بخش و یادداشت مربوطه متناسب با اهمیت داستانی آن شخص است و چون مردان آن دوره در آغاز نام - حاجی ، میرزا ، شیخ ، ملا و سید داشته و بدان معروف بوده اند - بنا بر این این عنوانها پیش از نام گذاشته شده و کسانی که ب لقب معروف برده اند ، نخست لقب - سپس اگر نام او هم معلوم بوده نیز نوشته شده است و ضمنا نام پاره ای جاها و موسسات از قبیل انجمن ها و غیره ، در صورت داشتن اهمیت در جای خود آمده است .
  - ۴ - در کتاب اصلی ( بانگلیسی ) ۴۶ گراور دارد - در کتاب حاضر یکمده تصویر افزوده شده و در فهرست مندرجات ستون ویژه ای برای تصویر منظور گردیده - گراور هر کس و هر جا در این کتاب باشد جلوی نام همان شخص با محل یادداشت و شماره صفحه مربوطه معین گردیده است
  - ۵ - اسامی کسانی که در سرآغاز یا دیباچه یاد شده اند در فهرست تنها بنوشتن سرآغاز یا دیباچه قناعت شده است .
  - ۶ - چنانکه در صفحه پیش یاد شده - غلطهای چاپی از حد نصاب یا انتظار من بیرون است و برخی از آنان که اهمیت بسزائی دارند در زیر یاد آور میشوم :
  - ۱ - در قطعه اهداء کتاب مصرع ششم ترجمه - بجای - این کتاب خود را با فروتنی - این کتاب ناچیز خود را - چاپ شده .
  - ۲ - صفحه ۱۳۳ سطر ۱ بجای - نمایندگان بدل گرفته - نمایندگان پول گرفته چاپ شده . این غلط مهمی است .
  - ۳ - سر صفحه ۱۸ و ۲۰ باید - نامه « سید بمجتهد شیرازی » باشد - اشتباها - « نامه بشیرازی » - شده .
  - ۴ - سر صفحه ۴۰ - « ملکم خان و کیش آدمیت » - ، باید بود .
  - ۵ - سر صفحه ۱۶۸ از بریتانی و نظریه درست است .
  - ۶ - سر صفحه ۲۱۶ - « ظهور پانف بلقاری ماجراجو یا آزاد بخواه » - بایستی بود .
  - ۷ - در نام حکیم الملك اختلافی رویداده در غلط نامه اصلاح شده .
  - ۸ - ریختگی در حروف و افتادگی زیاد است که خواننده باید خود توجه فرموده اجتهاد نماید .
  - ۹ - در سطر آخر صفحه ۴۳۱ جمله « مشروطیت نمیکند » باید پس از کلمه صدر آخر سطر ماقبل آخر خوانده شود .
- بهر حال متمنی است بمحض استنباط غلط یا خلاف مفهوم و معنی ب غلط نامه آ ر کتاب مراجعه فرموده کتاب خود را اصلاح نمایند .
- « مترجم »

# انقلاب ایران

از سال - ۱۹۰۵ - تا - ۱۹۰۹

تألیف

پروفیسور ادوارد گرانویل براون

Edward G. Browne. M. A. M. B.

F. B. A

ترجمہ و نگارش

احمد پڑوہ

« (مبشر مایون) »

تہران ۱۳۲۹ خورشیدی



ناشر: کانون معرفت، ناشر تہترین کتابها

تہران - اول خیابان لاله زار

حق چاپ و ہرگونہ الحاق و تغیر یا تصرفی محفوظ و مختص مترجم است

## ملاحظات مؤلف

هرچند پیاره ای از رویدادهای (بعد از فتح تهران) مانند ، دادرسی و اعدام موقر السلطنه که در آغاز سال ۱۹۱۰ رخ داده ، اشاره شده - راجع علی الاصول داستان، با بازگشت مشروطیت، و وقایعی که بلافاصله روی داده پایان گرفته . درباره تازه ترین رویداد های آن دوره مانند : ترور سید عبدالله بهبهانی (۱۵ ژوئیه) . عقب نشینی تقی زاده از پایتخت به تبریز، (اول اکتبر) بمباران و خلع سلاح اجباری مجاهدان (۷-۱ اکتبر) زخمی شدن ستارخان و برقراری مستمری برای او و باقرخان، (۱) آنتریک های سپهدار اعظم - جسارت تازه روسها بنام گرفتن امتیازات بزور ، در بهای بیرون بردن سپاهیان خود از ایران، (بک رفتار ناهنجاریکه عنوان گرو گرو کشی داشته ، تا جائیکه حتی روزنامه تایمز بدان اعتراض نمود) و مرک نایب السلطنه عضدالملک (در ۲۲ سپتامبر) که اهمیت بسزایی داشته اند تلمفرسائی نشده است.

جلوس احمدشاه و بازگشت مشروطیت خود دوره تازه ای بوده ، که ممکن است در آینده بنحو شایسته ای موضوع جلد دوم قرار گیرد .

۱ - بمباران بارک اتابک (چاپگاه مجاهدان) و رویداد خلع سلاح آنها ، و سر نوشت ستارخان و باقرخان در زیر یادداشت ۲۲ آخر کتاب با مختصار ، حاشیه شده است . مترجم

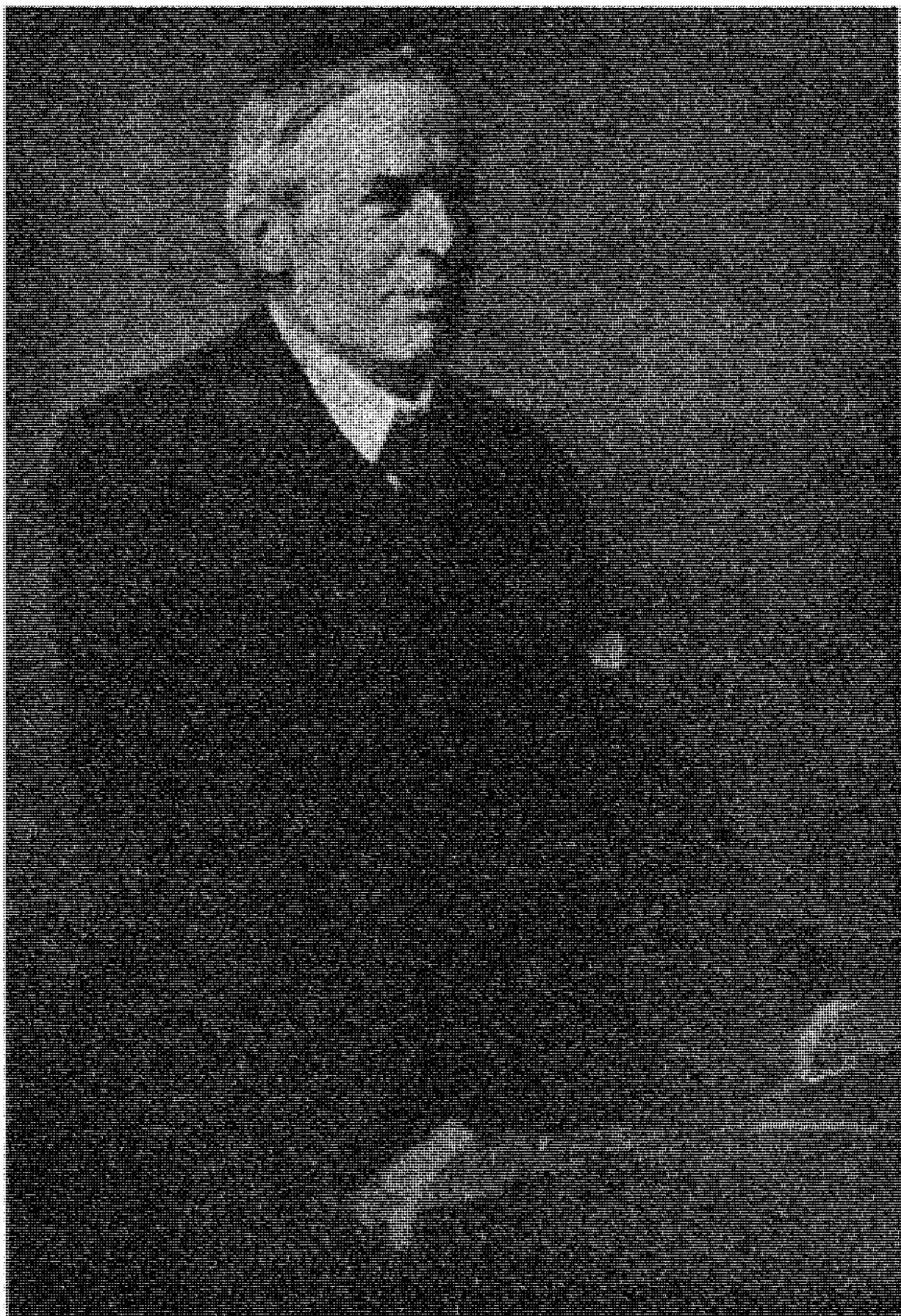
چون چند ماه پیش از انجمن ادبی شیراز درخواست شده بود که قطعه اهداء کتاب مؤلف را بک یا چند تن از استادان سخن بشهر پاریس در آورند که زینت بخش کتاب گردد، این درخواست بموقع خود اجابت نشد . تا کتاب بچاپ رسید اخیرا (در خرداد ماه ۲۹) شاعر بلند پایه آزاده و دانشمند نام - آقای احمد حشمت زاده ، بسبب شیوای خود ساخته و فرستادند ، هرچند میبایستی پس از قطعه مؤلف جای داده شود از ناچاری در اینجا که خالی مانده بود جای داده میشود :

- |                                |                                 |
|--------------------------------|---------------------------------|
| » با نهائیکه با گفتار نیکو - و | هم از پندار و از کردار نیکو «   |
| » بهنگام ضرورت بادل و جان      | کمک کردند مردانه بایران «       |
| » و یا بر داشته گامی بتدبیر    | سخنران بامبارز بوده چون شیر «   |
| » بنطق و خامه و طبع شرر بار    | نمودستند آسان کار دشوار «       |
| » اگر بودست خدمتهای آنان       | کلان یا خورد پیدا یا که پنهان « |
| » بآنان باد و صد تعظیم و تکریم | نمایم من کتاب خویش تقدیم «      |
| » شود کین خدمت کوچک بدوران     | کند ثابت نژاد پاک ایران «       |
| » برای کوشش آنان بهر حال       | اثر بنهد در این قوم کهن سال «   |
| » که با بهبودی این زخمها شاد   | وز این زنجیرها گردند آزاد «     |
| » شود دانگیخته آن نره شیران    | حیات از سر بگیرند آند لیران «   |

در ترجمه مصرع ششم مؤلف بجای « این کتاب ناچیز خود را » ، باید این کتاب خود را

بافروتنی « باشد در با کنویس اشتباه شده - مترجم .





پروفیسور ادوارد گرانویل براون مؤلف کتاب

ش ۲



## *Dedication.* - اهداء کتاب -

To all who by their thought, or word, or deed  
Have aided Persia in her hour of need,  
Whether by tongue, or Pen, or sword they wrought,  
Whether they strove or suffered spoke or fought,  
Whether their services were small or great,  
This Book of mine I humbly dedicate.  
May these approve my poor attempt to trace  
This final effort of an ancient race  
To burst its bondage, cast aside its chain,  
And rise to life a Nation once again.

### ترجمه

---

بهمه کسانی که با اندیشه ، گفتار ، یا کردار  
ایران را هنگام نیازمندی خدمت کرده ،  
خواه بازبان یا قلم و باشمشیر کاری ساخته ،  
یارنجی برده بسخنرانی یا بمبارزه پرداخته ،  
خدمات آنان خواه کوچک یا بزرگ ،  
من این کتاب ناچیز خود را بدانان اهدا می کنم  
باشد که این هدیه نا چیز من اثری  
برای اثبات کوشش و افسین یک نژاد کهن بوده  
با گسیختن بند رقیت و زنجیر اسارت ،  
باردیگر جنبشی کرده ، حیات ملی خود را از سر گیرد.

# دیدگاه

من همیشه ، در این اندیشه بوده ام که مؤلف ، در آستان کتاب خود جهات عمومی ، و نقطه نظر، با کمان مطلوبی را که خود در پیش دارد ، به خواننده گوشزد کرده اورا رهبری و کمک نماید .

اکنون من این کتابرا از لحاظ دشواری با تطبیق حوادث یا انتقاد بیطرفانه از وقایع معاصر ، بعنوان يك اثر تاریخی و به چنین منظوری بوجود نیاورده ام . بلکه نخست با گردآوری منابع سنجش اطلاعاتیکه در دسترس بوده پرداخته، سپس به پروردن شمه‌ای از آنچه مرا مطمئن در بدست آوردن نتایج میساخته گوشیده ام .

يك حقیقت آشکار بلکه یکواقعیت مسلم، همینکه بصورت قضیه و اعمالی درمیآید ، هرچند رضایت از آن کارها هم حاصل شود ، باز نه تنها ، اختلافاتی در عقاید یا تعبیر قضایا رخ مینماید، بلکه در باره قضات واقعه نیز شك و تردید دست میدهد . پس تنها مباحثه در مبانی رضایت و توافق وقتی بجاست که بتواند مارا به نتیجه رساند . در مثل اگر دو رهگزر بخواهند يك مقصد بروند ، البته آنها میتوانند با مشورت و صلاح یکدیگر بهترین راه را در پیش گیرند ، ولی اگر یکی از آنها بخواهد به قم رفته و دیگری به شمران (۱) رود، دیگر مباحثه و مشورت آنها بی‌مورد و بیهوده است .

باتوجه بدین اصل - در قضیه مورد بحث ، آنچه را من در این کتاب آورده ام طبق اصول زیر خود را مجاز میدانم راه بررسی را با دقت بدینسان اختیار نمایم :

نخست اینکه - در این عالم تنوع و تحول بایک نواخت نبودن، قانونی بسیار عالی ، و کیفیتی بس زینده است .

دوم - که در این جهان هر چیز خاصیت ذاتی خود را میبخشد . یا بطوریکه بانی‌ها عبارتی دارند . « بهشت موعود فقط در سایه تحقق شئون ذاتی آن بدست میآید، نه با اختیار یا کوشش در انتخاب اوصاف عوالم چیزی دیگر . »

سوم - اینکه موضوع بحث ما خواه افراد یا ملل باشند ؛ بهر حال نابود کردن موجودی نازنین بزبان جهان و بنا بر این کار بسیار پست و شرورانه است .

این اجتهاد با اصول مسلمه، مانند همه مسائل احتجاج ناپزیر که قائم بر اندیشه فلسفی کیتی است ، نه تنها پذیرفته شده بلکه مصداق دارند - ولی نظر کلی شخص در بسیاری

---

۱ - مؤلف نقاطی را در انگلستان مثال زده که در دو خط مخالف قرار دارند و چون برای خواننده مبهم بود تعبیر بهم و شمران شده اند - مترجم

اینگونه روایات را ممکن است باضعاف نوشت، ولی من تصور میکنم آنچه شرح داده شده برای اثبات اینکه من در عقیده خود نسبت بایرانیان که دارای صفات حسنه هستند تنها نیستم کافی است، و سزاوار اند با شرایط حیاتی بختیارتری از آنچه تا آن اواخر در بهبودی وضعیت خویش برخوردار گردیده بهره مند گردند.

باید دانست آنان که با اهانت و گستاخی درباره ایرانیان سخن میرانند، عموماً یا دروغ پرداز، یا هوچی منفی بافی هستند که برای شهرت خود در سیر اقالیم مجال بررسی و قضاوت بی طرفانه ای از روی متانت درباره یک ملت را ندارند - یا مسافرین قطبی که در یک گردش شتاب زده، از خلیج فارس تا دریای خزر - داستان ها و اظهار عقیده اروپائیان را که در سر راه خود برخورد کرده گلچین کرده اند، و برای خوانندگان خود بایک آب و تابی که متکی بر خیال بافی فریبنده و ماخوذ از افسانه های شرقی است ( که با ایران همان اندازه تفاوت دارد که نروژ با پرتقال) نقل مینمایند، و یا امتیاز خواهان ناکام و سیاسیون بمراد نرسید میباشند. - از طرف دیگر آنانکه روابط دوستانه با ایرانیان داشته و کاملاً آشنائی بزبان آنها پیدا کرده اند، مانند آقای ناپیر ملکم صفات دوست داشتنی را در نهاد آنها زیاد دیده، و آنچه تحسین کردنی است کم نبوده اند - از خودم بگویم، من به محبت اخلاص مندانه زیادی درباره آنها پای بندم، و قضاوت میکنم که بهترین عنصر ایرانی نه فقط معاشر روشن فکر قابل توجهی است، بلکه میتوان او را یکی از بوفاترین دوستان فداکاری که برخورد با او امکان پذیر باشد دانست.

کار کنان نهضتی را که من در صفحات آینده نسام برده و سعی داشته ام از لحاظ پی بردن به آثار تاریخی، و رشد آنها گفتگو شود، درست عبارتند از - مشروطه خواهان و یا ملیون، یعنی مخالفین حکومت استبداد ( خودسری) مشروطه خواه یعنی کسیکه آرزو مند قانون و شوریست، بجای خود مختاری و مطلق العنانی است که زمام اختیار مقدرات مردم در دست شاه بوده، و او ارباب غیر مسئول حیات - حیثیت و دارائی آنها شناخته شود. ملیون، مخالف دولتیها یا با اصطلاح قدیم دربار، پس مشروطه خواه یا شوری طلب ضد مستبدین ( طرفدار خودسری) است که بهتر بود بآنها نام کنکاشیون و همایونیون داده میشد.

اینها همه بجای خود، ولی اختلاف بین ملت و دولت چند کلمه تفسیر لازم دارد. چه از لحاظ شرایط اشتراك هدف، نباید دولت و ملت باهم اختلافی داشته بلکه باید حسن تفاهم و دست کم ائتلاف میان این دو موجود باشد، زیرا ایرانیان بقدری طبعا نسبت به پادشاه خود مطیع اند، که شمار آنها شاه پرستی است، و من خود ایمان دارم که اگر سلاطین اخیر ایران خود را وطنخواه پخته، دادگستر، و دورین نشان میدادند، مردم برای حکومت عامه یا شوری قیام نکرده یا بهر تقدیر، در دوره ما چنین درخواستی نمی شد. چنانکه علیه شاه اسمعیل، شاه عباس کبیر، یا کریم خان زند، هرگز ایرانیان قیام

بشورش نمیکردند . این وقتی بود که مردم دریافتند کشورشان دارد برای بندگان از دست میرود، که بمنافعشان در برابر ثمن بخشی خیانت میشود، که موجودیت مستقل دینی ، ملی ، وطن، و حیاتشان نیز تهدید بناودی میشود. که شروع بدرخواست شرکت در حکومت کشور کردند .

روزنامه نگاران اروپائی چندی، و دیگر نویسندگان ، بنام تفریح، روی پارلمان ایران مانند طوطیان قصار گو کلمه « صحنه خنده آور » را در صفحات خود منعکس می ساختند .  
(Comic Opera.)

من بجزئت میگویم، که با وجود نداشتن راهنما . در رموس مسائل . اجتماعات، اختلافات و برنامه مبارزه . حقیقت بیشتر و عزم راسخ تری در این کشمکش ایرانی از سیاست خودما انگلیسها بوده است .

در تمام این هنگامه ایرانیان برای همان موجودیت خود که لازمه يك ملت است ، وجداناً جنگیده و در این مورد اجتماع یا مشروطه خواهان بحق نام ملیون بخود گرفته اند. هنوز بنا بتصدیقات بلا تصور موجوده در انگلستان، بویژه در موقع کنونی این نام ( ملیون) با خرسندی تلقی نمیشود . و بدون شك این تنها قاضی رفتن ها ، از عقیده يك باندى از انگلیس های بنام ، که مخالف آنها هستند سرچشمه گرفته، و بسیاری از محافل خون سرد و مامورین رسمی - هند - انگلیس ، یا مصر و انگلیس کلیه آن قضاوت های بدون دلیل را که در مغز خود پرورانده اند ، در باره ملیون ایران روا دانسته ، هر چند که من آرزو مندم نکته مهمی را که تا آخر دنبال کنم این است که در ایران حزبی که نام های گوناگون از قبیل ملیون - مشروطه خواهان - جامعه ، بخود گرفته اساساً حزب وطنخواهان است، که برای ترقی - آزادی . خویشتن داری و بالاتر از همه استقلال ملی و «ایران برای ایرانیان» قیام کرده همان هدف اولیه است که کاملاً در صفحات آینده نشان داده خواهد شد ، که باضدیت کوتاه نظران و خود خواهان با سیاست خلاف وطنخواهی ناصرالدینشاه ، و نفوذ بد اندیشانه امین السلطان بمعرض نمایش آمده ، و نوه او محمد علیشاه آنرا تکمیل نمود .

و اما در باره این کتاب که نه از روی میل بلکه با تاسف ، آثار نشاط انگیز ادبیات پارسی را بخاطر ورود در اقلیم خشك پلتیک بین الملل ، از دست داده ام ، تنها برای این بوده که خود مرا کمپ کوچکترین غفلتی در همدردی با ملتی که بعقیده من از آنچه تا کنون سزاوار بوده از ما کمتر دیده اند ، نشده باشم . چه برای من فوریت داشته، که تا آنجا که در نیروی من است قلوب هموطنان خود را برای یاری این مردم تحریک نمایم ، زیرا منافع و سوء قضاوت های بیروندی علیه آنهاست، و سوء استیظاط هائی نیز متوجه هدف و آرمان

آنها گردیده ، و من امیدوارم این بداندیشها را تا آنجا که درخور این کتاب است از میان بردارم .

بطوریکه من اطلاع دارم کسانی هستند که اگر بخواهند میتوانند خیلی بهتر و جامع تر از این ، درباره انقلاب ایران آثاری بیار آورند ، اما به بسیاری از آنان این شعر معروف سعدی زینده است که :

« آن را که خبر شد خبرش باز نیامد »

یا شعر مناسب تر دیگری :

« ستاند زبان از رقیبان راز که تا و از سلطان نکویند باز »

از اینکه خود من شاهد وقایعی که در این کتاب نگارش یافته نبوده حقا نارسائی توصیفات آن را ادعان دارم ، ولی از سوی دیگر ، من نه تنها با بازبگردان وقایع ، بلکه با بسیاری از خبر نگاران ، چه اروپائی و چه ایرانی ، چه دوستان و بیگانگان ( که از حدود دلبستگی و نفع من بدانچه مربوط بسعادت ایران است واقف بوده اند ) تماس داشته و آنها با ابراز صمیمیت سرشار ، چیزی را از معلومات و مشهودات خود از من دریغ نداشته اند . بعلاوه از مندرجات کتاب آبی و سفید - و جراید اروپا استفاده کرده ، اثری نزدیک بحقیقت برداشته ، داستان انتقادی خود را با اعتمادی کامل بوجود آورده ام - چه از سن هیجده سالگی باینطرف که ۳۰ سال میگذرد کمتر روزی را بدون خواندن ، نوشتن یا گفتن فارسی گزرانده ، و همیشه کوشیده ام ، در روح ، زبان و معنویات مردم ایران بیشتر فرو بروم .

پس من در افکار ، آرزو ها ، و آرمان این مردم ، جامع و کامل تر از بیگانگانی که مدت دراز تری از من در میان آنان گزرانده اند وارد میباشم ، و با انتشار این کتاب ( که چه بسا ممکن بود مطالبی از انظار پنهان مانده ، و از صف آثار ناپدید گردد ) و همچنین از نشریه « خلاصه وقایع جاریه ایران » که در ژانویه ۱۹۰۹ بپلم من مستقیماً از کتاب تاریخ پیداری ایرانیان ، نگارش یافته ( که من در مواقع مناسب از آن کتاب یاد آور شده ام ) دانستی هایی بدست خواهد آمد ( ۱ ) .

۱ - چون از صفحه ۲۱ تا ۲۵ دییچه را مولف اختصاص بچگونگی تلفظ و تعریف نام اعضاء و اصطلاحات و تفسیر معانی القاب ایرانی داده که فقط بدر فرنگی و لاتین زبانها میشود ، و خود مؤلف این نکات را برای راهنمایی و علم آنان گوشزد کرده است و برای خواننده فارسی ، ضرورت نداشت ، از ترجمه آن که از بدیهیات بشمار میآید ، خودداری شده است . مترجم

در پایان - من بایستی سپاسگزار گروهی از دوستان که مرا در تألیف این کتاب یاری کرده‌اند باشم، بویژه میرزا محمدخان قزوینی، که کلیه مندرجات را بررسی و تصحیح فرموده، چند یادداشت گرانبها نیز برای من فرستاده است. شیخ حسن تبریزی که همان گونه کمک را در قسمتی از این کتاب از من دریغ نداشته، مستر آلفرد رورز Alfred Rogers که از روی لطف زحمت تدارک فهرست ضمیمه کتاب را به عهده گرفت.

تشکرات من نیز مرهون چاپخانه دانشگاه University Press برای مراقبت و حسن سلیقه‌ایکه در باره گروار (پیکرهای) این کتاب بکار برده، و همچنین دوستان و مخبرین ایران، که عکس‌هایی را با اطلاعاتی برای من فرستاده‌اند؛ میباشد.

همکاری صمیمانه گرمی که خوی ایرانیان است، شعله اشتیاق مرا فروزان تر و پای بندم ساخته، و از پیش امیدوارم که این کتاب همان امید و آرزوهای مرا در قلوب دیگران پیوراند.

ادوارد - گ - براون Edward G. Browne.

۳ سپتامبر ۱۹۱۰





سید جمال الدین اسدآبادی مشهور بافغانی - فیلسوف شرق

و قهرمان اتحاد اسلام

ش ۴





# انقلاب ایران

## بخش یکم

### سید جمال‌الدین - قهرمان اتحاد اسلامی

در تابستان ۱۹۰۲ از من خواسته شد يك سخنرانی برای طلاب دانشگاه که در موقع تعطیل در کامبریج مانده بودند بکنم .

در این نطق من روی پاره‌ای ایرادات نسبت بوجود جبهه اسلامی (که مبنی بر سخنان دوست مهمان خودم بود) بطور جدی و روشنی پافشاری کردم که در واقع کشف بدیهیات شمرده میشود. چه بنظر من قضیه موضوع بحث را از زمانیکه بعنوان اتحاد اسلامی در غرب مطرح شده بطور کلی نوعی از تعصب شناخته‌اند در صورتیکه این نیز مانند تعصب اتحادیه نژاد ژرمن یا اتحادیه نژاد اسلاو یا امپراطوری بریتانیا و در بادی امر چیز دیگری جز جنبه دفاعی و مبنی بر ریشه اساسی دیانت عمومی که کمتر از ریشه اصلی نژادی نیست نمیباشد .

لیکن بدون شك وقایع اخیر در میان ملل اسلامی هوای برادری و اشتراك منافع بیشتری را موجب گشته - درست مانند فعالیت اتحادیه کارگران که از اتحادیه های کارفرمایان بوجود آمده - چه دول مستقل اسلامی باقیمانده (ترکیه - ایران و عراق) که از طرف دول معظمه اروپا که منفرداً یا مجتمعاً تهدید به استثمار گشته - آنانرا بیدار و متوجه خطر ساخته و خورد خورد ناگزیر به پایداری و استحکام موقعیت خود شده‌اند . با اینوصف ممکنست ما در سخن خود عنوان نهضت اسلامی بدان دهیم .

بیداری مسلمانان دنیا که کمابیش درسی یا چهل ساله اخیر از تظاهرات سیاسی یا مذهبی در ترکیه - ایران - مصر - مراکش - قفقاز - کریمه و هند سر زده بدون شك فتح ژاپون در جنگ با روسیه آنرا سریع و هم‌آهنگ تر ساخته - چه این فتح بصورتی در آمد که آسیائی را مسلح و مجهز کرده آنها را شایسته و قادر نمود که در صحنه پیکار با مهیب ترین ارتش اروپائی روبرو و منظور خود را حقا از پیش ببرند - ولی بیداری را باید قدری عقب تر برد - نهضت اصلاح طلبانه ترکیه که برهبری شناس افندی - ضیاء پاشا و کمال بگ بنام جوانان ترك و بهتر بگوئیم ترکهای نوین ( رجوع بتاریخ ادبی

عثمانی تألیف کیپ شود) که منجر باعطای مشروطیت در ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶ (تقریباً پنجاه سال پیش گردیده) و در اثناء روزهای تیره جنک روس - ترك تحلیل رفته و با تحکم ظالمانه سلطان عبدالحمید ساقط و خفه شد. تا اینکه ناگهان بطور افتخار آمیزی برخلاف انتظار در ۲۴ ژویه ۱۹۰۸ (درست یکماه پس از ویرانی پارلمان ایران بدست شاه و افسران خائن مزدور روسی) مشروطیت ترکیه تجدید حیات نمود.

نهضت ملی مصر که از سال ۱۸۷۱ آغاز و با عصیان عربی پاشا منجر به اشغال آن در سال ۱۸۸۲ بتوسط انگلیس گردید - نباید از میان رفته و مرده پنداشته شود چه آثار و علامتی از فعالیت آن در چند ساله اخیر هویدا است. قیام ایران که منتهی باعطای مشروطیت در ۵ اکت ۱۹۰۶ از طرف مظفرالدین شاه گردید مدت کوتاهی با کودتای ۲۳ ژون ۱۹۰۸ در فترت گذرانید، محققاً معطوف به مخالفت آشکارای موفقیت آمیز در اعتراض بانحصار تنبأ کووناشی از آن بوده است - و این افکاری که سبب آن هنگامه غیر منتظره جامعه ناراضی و موجب آگاهی قاطبه مردم ایران گردید دست کم پنج یا شش سال پیش از طرف مردی برجسته که عزم دارم شرح مختصری از او در این فصل بدهم تزیق شده بود.

هنوز این مطلب در پیشگاد بررسی است که آیا مردان بزرگ مصدر نهضت های بزرگ هستند - یا نهضت های کلان مردانی بزرگ بوجود میآورند - ولی دست کم این دو کیفیت غیر قابل جدائی از هم اند و در این دو نهضت مسلمانان بسوی یگانگی و آزادی هیچکس مانند سید جمال الدین رلی چنین شایسته و برجسته ایفا نکرده است و قدرت خلاقه این یگانه مرد - با معلومات شگفت آور - پشت کار خستگی ناپذیر - دلاوری بی باک - فصاحت فوق العاده چه در گفتار و چه در نگارش باطلعتی گیرا و شاهانه - او یکبار - فیلسوف - نویسنده - سخن ور و روزنامه نگار بلکه بالاتر از همه مردی سیاست مدار که در مقام مداحانش يك وطنخواه آقامنش و در باره بدخواهانش معترضی بس خطرناك مینمود - او يك یادوبار بیشتر کشور های اسلامی و پایتخت های ارپارا دیدن کرده و با مردان سیاسی و پیشوایان معاصر خود چه در شرق و چه در غرب گاهی دوستانه و بیشتر معترضانه روابط نزدیکی داشته است .

وسایل بیوگرافی او خوشبختانه متعدد ولی همه عربی است (در فارسی فقط در کتاب بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام شرح مبسوطی از او ضبط شده است) شرح مختصری نیز از زندگانی او در مقدمه رساله رد طبیعیون که در حیدرآباد دکن در سال ۱۸۸۰ اصلاً بفارسی تألیف کرده و در بیروت بسال ۶-۱۸۸۵-۱۳۰۶ قمری به عربی منتشر شده میباشد. بیوگرافی دیگری در باره مرك او در ۱۸۹۷ در قسمت دوم مشاهیر الشرق جرجی زیدان صفحات ۶۶-۵۴ که در سال ۱۹۰۳ در قاهره انتشار یافته داده شده است - مطالب

تازه‌تری را مجله المنار مصر انتشار داده و مطالب متعدد دیگری از فعالیت درخشان او در هر مرحله در دست انتشار است.

بزرگترین و مشهورترین هوا دارش شیخ محمد عبده مفتی بزرگ مصر است که با وجودیکه خود او بدون شك بزرگترین معکر و مدرس اسلامی معاصر بشمار است همواره افتخار باستادش سید جمال‌الدین مینماید - اینها اول در ۱۸۷۱ در مصر یکدیگر را ملاقات و از این تاریخ بینه ما نمودار و آثار قابل اعتمادی از بیوگرافی سید در دست داریم. ولی برای اوایل زندگانی و پیدایشش فقط شرحی در دست داریم که نه تنها ضعیف است بلکه اشکال افغانی و زایشگاهش در افغانستان بودن و چگونگی استفاده‌های دوره جوانی او را پیش می‌آورد.

این فقره بر همه ایرانیان و همچنین مورخین بزرگی مانند ژنرال هوتن شنیدار (۱) ثابت است که او در اسدآباد نزدیک کابل زائیده نشده و قطعاً در اسدآباد همدان ایران تولد یافته که در اینصورت او نمیتوانسته در قضایای سیاسی افغانستان بسالهای ۶۸-۱۸۵۷ که خود تصریح میکند وارد شده باشد. چنین تصور می‌رود که چون او يك ایرانی واقعی بوده - با اذهان بافغانی بودن میخواست در محیط سنی جماعت آنجا روزگاری را با آسایش و امنیت بیشتری بگذراند - از طرف دیگر از حمایت بی اعتبار حکومت ایران که نسبت بر عیای خود دارد برکنار باشد. (۲)

بنابراین بحساب خودش سید جمال‌الدین در قریه اسدآباد نزدیک کانار از شهرستان کابل در سال ۱۲۵۴ قمری = ۲۹-۱۸۳۸ میلادی متولد شده - پدرش سید حیدرو،

## ۱- General houtun schindler

(۲) طبق مندرجات کتاب بیداری ایرانیان خلاصه تحقیقات و نظریات مولف از منابع عربی این است که سید ایرانی و نسبت افغانی بودن را فقط از لحاظ حفظ و صیانت بخود داده و در شرحی از بیوگرافی او نوشته شده که دوست محمدخان پسر بزرگ امیر عبدالرحمن افغان دارائی سید حیدر را ضبط و او را ناگزیر بسکونت در کابل نمود که در تحت مراقبت و نظارت نزدیک باشد.

همچنین در بیداری ایرانیان متذکر است که محل تولد او در هفت فرسنگی همدان و ه فرسنگی کنکاور (دهکده اسدآباد) که ۸۰۰ خانوار و چهار هزار جمعیت دارد بوده پدرش سید حیدر فقیری بی سواد بود از پنج تا ده سالگی سید در مکتب محلی درس خواند، در هشت سالگی او خواندن و نوشتن فارسی را فرا گرفت و ترکی را نیز میدانست در ده سالگی از نزد پدر گریخت و بسلامتی بهمدان - اصفهان و مشهد رفته و بالاخره باافغانستان سفر کرد و در آن جا انگلیسی را تحصیل نمود با وجود بر این از ملیت ایران استنکاف و هر گونه روابطی را با اسدآباد همدان قطع نمود.

مدعی است که از اخلاف سید علی ترمذی و از نسل نوه پینمیر ص - حسین فرزند علی ابن ابوطالب میباشد - در کودکی پدرش به کابل پایتخت افغان رفته - از کودکی او هوش و سرعت انتقال عجیبی نشان داده و چون بسن هشت سالگی رسید پدرش تربیت او را بهمهده گرفت در مدت ده سال پی در پی بیشتر - علوم اسلامی یعنی صرف و نحو عربی - معانی و بیان تاریخ - حکمت الهی اسلامی - عرفان - منطق - فلسفه عملی و نظری - متافیزیک - ریاضیات - نجوم - طب و تشریح را فرا گرفت .

در هیجده سالگی به هندوستان رفته یکسال و چند ماه در آنجا پاره ای علوم اروپائی و ادب آنانرا آموخت - از آنجا عازم حج شد با فرصت و فراغت خاطر بگردش پرداخته از هر راه و هر جا رفته بود بالاخره در ۱۲۷۳ قمری ۷-۱۸ میلادی بشهر مقدس (مکه) رسید سپس بکشور خود باز گشته بخدمت دوست محمد خان وارد و در جنگ هرات که سلطان احمد شاه پسر عم و داماد او آنجا را اشغال کرده بود با آن امیر همراه بود .

دوست محمد خان در ۱۲۸۰ ق - ۱۸۶۴ م مرد و شیرعلی بامارت نشست - بنا به نصیحت وزیرش محمد رفیق خان امیر نومهبیای گرفتن و در بند آوردن سه برادرانش - محمد اعظم - محمد اسلم و محمد امین گردید که سید جمال الدین به شخص اولیه ( محمد اعظم) خود را بسته بود . برادران هر یک از استان خویش فرار کرده جنگ خانگی در گرفت - عاقبت محمد اعظم و برادرزاده اش عبدالرحمن (امیر سابق) پایتخت را اشغال و محمد افضل پدر عبدالرحمن را که زندانی بود نجات داده و او خود را امیر غزنه اعلام کرده - دو سال بعد مرد و اعظم جانشین او شد - سید جمال الدین را بنخست وزیر خود برگزید و تحت رهبری عاقلانه او بکارامارت پرداخت که ممکن بود تمامی کشو را زیر فرمانروائی خود بیاورد - ولی از حسادتی که بخویشاوندان میبرد ، مایل نبود کسی از آنها را بمقامی بگمارد مگر جوانترین و بی تجربه ترین پسرانش را .

در این هنگام امیر شیرعلی رقیب او شروع به اشغال قندهار کرد که فوراً از طرف یکی از برادرزادگانش پسر محمد اعظم ( که امیدوار بود با این کار شجاعانه توجه خاص پدر را بخود جلب نماید) مورد حمله قرار گرفت، برخلاف این آرزو او با دو بست نفری از سپاهیانش جدا ماند و بدست یعقوب خان، یکی از سرکردگان شیرعلی اسیر گردید - شیرعلی از این پیش آمد تشجیع شده جنگ را بشدت تجدید و از طرف انگلیسها که پول بی حسابی در ایش می فرستادند تقویت شده بالنتیجه به پراکنده ساختن برادر خود محمد اعظم و برادرزاده اش عبدالرحمن توفیق یافته اولی به نیشابور (در ایران) و دومی به بخارا فرار اختیار کردند .

هر چند سید جمال الدین بواسطه سیادت و نفوذ شخصی خود در مردم از انتقام امیر

شیرعلی در امان بود و در کابل ماند. ولی پس از چندی ترك ديار خویش را عاقلانه دانسته بنابراین دوباره آهنگ حج نمود که با پروانه امیر اعزام مکه شود. با این درخواست موافقت شد بشرطیکه اواز راه ایران نگذرد، چه امیر می ترسید مبادا به ارباب سابق خود محمد اعظم به پیوندد. با پذیرش این شرط در ۱۲۸۵ ق و ۱۸۶۹ میلادی بسوی مقصد رهسپار گردید. در هندوستان از طرف حکومت با احترام پذیرائی ولی اوزیدار رهبران مسلمان هندی، مگر تحت نظارت حکومت ممنوع شد، و یکماه پس از ورودش با يك کشتی دولتی به سوئز (بندر مصر) گسیل از آنجا برای نخستین بار رهسپار قاهره گردید. در توقف چهل روزه خود آمد و شدی بدانشگاه بزرگ از هر داشت و با بسیاری از آموزگاران و دانشجویان مصاحبت داشته و برای چند نفر از خواص آن در دفتر مخصوص خود سخنرانی می فرمود.

بجای رفتن مکه سید جمال الدین تصمیم بدیدار استانبول گرفت و در آنجا از طرف علی پاشا مهین وزیر و سایر اشراف پایتخت عثمانی از او پذیرائی شایانی شد. ششماه پس از ورود به عضویت انجمن دانش یا آکادمی ترکی گزیده گردیده و در رمضان سال ۱۲۸۷ ق نوامبر - دسامبر - ۱۸۷۰ - از طرف تحسین افندی مدیر دارالفنون (یا دانشکده) برای ایراد خطابه ای جهت دانشجویان دعوت گردید. نخست او به ندانستن ترکی چنانکه در خور سخنرانی باشد عذر خواست ولی عاقبت رضایت داد. او نطق خویش را ترکی نوشت و بصفت پاشا وزیر فرهنگ وقت سپرد که بنظر شیروانی زاده وزیر پلیس و منیف پاشا رسانیده شد و بتصویب همه آنها رسید. بدبختانه شیخ الاسلام حسن فهمی افندی که به سید حسد میورزید و برای تباهی نفوذ او تآب نداشت همینکه سید خطابه خویش را در حضور گروه ممتازی از مردان نامی دولت و ارباب جراید میخواند. شیخ بیافرستی هر چه تمامتر مراقب بود که بحساب خود نکات قابل اعتراض و اتهامی برای ارتداد سید بیابد. سید در خطابه خویش هیئت سیاسی و کشورداری را با يك واحد زنده ای مقایسه کرده چنین توصیف کرده بود که - اعضاء بدن آلات گوناگون هنری و تعلیماتی میباشند مثلاً شاه - مغز - بازوان کاگران - کبد کشاورزان - پا - ملوانان - و همچنین سایر اعضاء، سپس گفت این است ترکیبات جامعه بدن انسانی، لیکن همانطوریکه بدن نمی تواند بدون روح زنده بماند، روح بدن اجتماع هم (منظور هیئت جامعه است) یا از رسالت الهی یا تعالیم فلسفی زنده میماند، هر چند این دودر عمل ممتازاند - اولی لالیفه الی است که با کوشش بدست نمی آید - بلکه موهبت خدائی است که بهر کس مشیت او علاقه گیرد عنایت می شود در حالیکه دومی را با تحصیل و فکر می توان بدست آورد. آنها از جهات دیگر نیز

متباین اند - چه پیغمبر معصوم و خطا نا پذیر است ولی فیلسوف ممکنست گمراه شده به خطا رود.

شیخ الاسلام فهسی افندی باین کلمات چسبیده و سید را منتهم کرد که گفته است مقام پیغمبری صنعت یا حرفه است و پیغمبر - صنعتگر یا هنر پیشه است - کار به اهل منابر و مطابع کشید و با حرارت مورد بحث این دودسته واقع گردید - سید مصرانه بدفاع خود - پرداخت و نمیخواست این اعتراض بکرسی نشیند تا سرانجام بمنظور مسالمت و آرامش، حکومت ترکی امرداد برای مدتی سید استانبول را ترک گوید . از آنجا دوباره در ۲۲ مارچ ۱۸۷۱ بمصر برگشت .

سید جمال الدین قصد داشت مدتی اندک در مصر بماند ولی ریاض پاشا او را دیده شیفته استعداد و نبوغ او گردید و ماهیانه هزار پیاستر (پول عثمانی است) بنام مساعدت از حکومت برایش مقرر داشت، البته نه در برابر خدمت معینی بلکه با احترام یک چنین مهمان منور الفکری این مبلغ منظور گردید .

دانشجویان و سایرین که بشهرتش آگاه شدند او را وادار و حاضر نمودند که در خانه خودش آنها را آموزگار باشد - به پاس این حسن استقبال سرشار مراجعین - جدیدترین جزوه هائی از انواع علوم اسلامی - حکمت الهی - فلسفه - فقه - نجوم و علم اسرار را تدریس و تشریح میفرمود.

نفوذ و شهرت او در مصر روز افزون شده توجه خود را به آموزش هنر ادبی مؤثری به شاگردان خود معطوف و آنها را بنوشتن مقالات آزمایشی در موضوعات گوناگون ادبی - فلسفی - دینی و سیاسی وادار نمود - در این تاریخ چند نویسنده معدودی که نامی ترین آنان - عبدالله پاشا فکری - خیری پاشا - محمد پاشا - مصطفی پاشا و هبی و چند نفر دیگر بوده اند در مصر وجود داشتند - ولی اکنون در سایه کوشش سید که مستلزم سیاسگزاری است شماره نویسندگان جوان با سرعت رو بفرزونی گذاشته است .

اینجا دو باره حس عداوت و حسد در مقامات معینی پدید آمد . طرفداران مکتب قدیم در صدد احیای تعلیمات فلسفی خویش برآمده و در عین حال مستر ویوان (۱) قونسول جنرال انگلیس که بعد هالرد ویوان شه از تعلیمات سید ( بعنوان فعالیت سیاسی) بدگمان شده نزد توفیق پاشا که بتازگی خدیو مصر شده بود سعایت کرده او را وادار به صدور حکم تبعید سید پاشا گرد و وفادارش ابوتراب (۲) نمود - این واقعه در سپتامبر ۱۸۷۹ بود

۱ - mr Vivan.

۲ - بوجوب شرح مندرج در صفحه ۹۸ کتاب بیداری ایرانیان ابوتراب اصلا در خدمت آقا سید محمد طباطبائی مجتهد بوده بعد از وفات ایشان سید جمال الدین شده و درسها با او بوده است .

وسید دوباره راه هند پیش گرفت و در حیدرآباد دکن مامن یافته در آنجا رساله رد مادیون سابق الذکر خود را در ۱۲۹۸ هجری قمری - ۱۸۸۱ بیچاپ رسانید .

در سال ۱۸۸۲ نهضت مصر جوان که مظهر اراده سید جمال الدین شناخته میشد و جلوگیری از تذبذب و خودسری خدیو و مخالفت به مداخله و نفوذ بیگانه را در امور مصر هدف اساسی قرار داده بود - منجر بشورش هر بی پاشا - بمباران اسکندریه - جنگ تل الکبیر و اشغال مصر از طرف بریتانی گردید - پیش از ظهور کشمکش مصر، حکومت هند سید جمال الدین را از حیدرآباد به کلکته احضار و تا پایان زد و خورد و شکست ملیون مصر در بازداشت بسر برده سپس رخصت یافت هند را ترک گوید - او نخست بلندن رفته چند روز توقف و بعد پاریس رفته سه سال در آنجا بماند .

در توقف پاریس بدوست ارادتمندش شیخ محمد عبده مفتی سابق مصر که بواسطه شرکت در قیام ملیون مصر در ۱۸۸۲ آواره از وطن شده بود در پیوست - و این دو به ایجاد روزنامه ای هفتگی بنام عروة الوثقی بزبان عربی بمنظور سیاسی ولی در معنی به ضدیت با انگلیس اقدام نمودند - از این روزنامه که بفرانسه نیز لقب رشته نساگسیختنی (حبل المتین) (۱) داشت و در شماره ۶ خیابان مارتل نگارش مییافت من فقط شماره ۱۷ مورخ ۲۵ سپتامبر ۱۸۸۴ آنرا دارم .

چنین برمیآید که آن روزنامه در ماه مه آن سال شروع بانشار نموده باشد - چه آخرین شماره آن ۱۸ بوده است - حکومت انگلستان از حملات آتشین و توسعه نفوذش در هند بوحشت اندر شده و رودش را بهند غدغن کرده و محتمل است که با بکار بردن وسایل دیگر ببقای آن خاتمه داده باشد - سید جمال الدین در مدت توقف خود در پاریس - زبان فرانسه را تا اندازه ای فرا گرفته و نظریات خود را در جراید اروپائی انتشار میداد و با رنان (۲) مباحثه فلسفی روی علوم اسلامی داشته است . در مطبوعات انگلیس - روسیه ترکیه و مصر - مقالات سیاسی او منعکس و بزعم رجال سیاسی انگلیس او یک شخصیت قابل توجه و همچنین ترسناک تلقی میگردد - با این وصف - او در این دوره (۳ ساله) در سال ۱۸۸۵ بلندن آمده و بامستر راندلف چرچیل (۳) سردروموندولف (۴) و بنظر من سالیس بوری (۵) که میخواست نظریات او را در باره مهدی که در سودان بدعوی برخاسته بداند مصاحبه کرده است - بطوریکه از روایت مسترویل فرید بلنت (۶) برمیآید این دیدارها از لحاظ امکان موجباتی برای کنار آمدن با او بوده است .

- ۱ - le Lien Indissoluble.      ۲ - Renan      ۳ - Randolph Churchill  
 ۴ - Sir, Drummond Wolff  
 ۵ - Salisbury      ۶ - Wilfrid Blunt.

باسقوط عروت الوتقی سید جمال الدین پاریس را بعزم مسکو وسنت پترزبورغ ترك گفته و در آنجا باخوش آمدی هرچه تمامتر پذیرفته شد. و چهار سال در آندیار بماند (۱) در این مدت او خدمت بزرگی بر عایای مسلمان روسیه از بدست آوردن پروانه چاپ قرآن و کتب دیگر مذهبی نموده است.

هنگامی که سید هنوز در پابتهخت روسیه میزیست - ناصرالدین شاه بآنجا رفته بود ابراز اشتیاق بدیدار او کرد ولی او بمصاحبت همایونی اعتنا نمود. هر چند پس از اندک مدتی ملاقاتی بین آنها در مونیخ دست داد - شاه تاکید فرمود که سید با او بایران برگردد - و باو تکلیف کرد که صدر اعظم خویشش خواهد ساخت ولسی او بعنوان اینکه می خواهد پاریس برای دیدن نمایشگاه برود اول امتناع نمود. تا بالاخره روی اصرار شاه ناگزیر گردید و در قبال تذکرات دوستش شیخ عبدالقادر که باو گفت چگونه او می تواند تورا دعوت و بتعهد خود وفا نماید در حالی که می بیند شما بی پرده در تقویت مذهب تسنن سعی می نمائید - پاسخ سید این بود «فقط برای تفریح از بیخردی و حماقت اوست».

با وجود براین با شاه همراه و بایران رفت و در آنجا مدتی بماند - هر چند پس از چندی متوجه تغییر نامطلوبی در رفتار شاه شده و خواهان اجازه برگشتن بارو با گردید و این درخواست بصورت ناجوانمردانه ای رد شد. از آنوقت سید در آستانه شام عبدالعظیم بست نشست (۲). و در آنجا هفت ماه بماند - دیگر طرفیت او بشاه آشکار گردید - باسخنرانی

(۱) از قرار معلوم او دوبار روسیه را دیدار کرده است - یکبار در سال ۱۸۸۵ پس از عدم کامیابی از حصول تفاهم قناعت بخش با اولیاء حکومت انگلیس و بار دیگر در سال ۱۸۸۹ پس از ملاقاتش با ناصرالدینشاه در مونیخ که امین السلطان او را بمأموریت محرمانه ای به وزارت خارجه روسیه اعزام داشت - موافق شرح بیوگرافی مندرج در صفحه ۶۲ مشاهیر الشرق (جرجی زیدان) سید برای نخستین بار بنا بدعوت تلگرافی ناصرالدینشاه در اوایل سال ۱۸۸۶ بایران رفته بو وزارت جنگ منصوب و در اصفهان ظل السلطان را ملاقات و بالاخره با حصول اجازه بعنوان تغییر آب و هوا بروسیه برگشته است. سفر دوم او بایران در سال ۱۸۸۹ بوده که منجر به دومین تبعیدش (در ۱۸۹۰) شده است.

۲- نقل از کتاب شرح حال سید جمال الدین اسدآبادی بقلم سید لطف الله اسدآبادی مشیره زاده سید - از بنگاه مطبوعات دین و دانش تبریز صفحه ۱۴۵.

### توضیح مؤلف

از این مکتوبی که درج می کنم بطوریکه اطلاع داریم دو نسخه بیشتر موجود نیست که اصل آن نزد آقای معتضد الملك (نواده مرحوم قوام الدونه) است. اصل نامه



مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی بناصرالدین‌شاه قاجار بدست میرزا علی‌اصغر خان اتابک افتاده و معلوم نیست بنظر شاه رسانده یا نرسانده باشد.

پس از فوت اتابک ابن نامه در بین اوراق منشی او پیدا شده ، وراث منشی مذکور آنرا بهمسایه خود داده اند و بعداً دست بدست گشته با آقای معتضد الملک رسیده هنگامی که معتضد الملک حاکم شاهرود بوده بمرحوم تیمورتاش اطلاع دادند که چنین نامه‌ای نزد حاکم سزبور هست.

مرحوم تیمورتاش حاضر شد آنرا بپهر مبلغی شود خریداری نماید - ولی معتضد - الملک متعذر بود که حتی مبلغ پنج هزار تومان دادند و راضی بفروش نشده است - بنا بر این قرار شد سوادى از آن نوشته شود - جوانی که مامور استنساخ نامه بود دو نسخه سواد برای جناب دکتر غنی فرستاد بدبختانه نسخه متعلق بمرحوم تیمورتاش مانده بسیاری چیزهای دیگر و غالب اسناد و مدارک زندگانش بیغمای شهربانی رفت و این نسخه را از کلکسیون ذیقیمت آقای دکتر غنی که مجموعه‌ای از نوشته های مشاهیر بزرگان ایران می باشد بدست آورده ام .  
( رسقاخیز ایران شماره ۷ )

### اینک نامه

عریضه داشت بسده سنیه عالیه و عقبه رفیعه سایه اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه ایدالله بالعدل و نصره بالحق و شید دولته بالحکمة و صانها بقدرته عن کیدالمختلسین و حفظها بقوة ارادة عن مکر الخ نین و خداع المناقین و اعز بمنزله کل الاسلام و المسلمین آمین .  
در مونیك وقتى که از شرف و عد احترامات و اجازه مصاحبت موکب همایونی در موزه طرب بودم در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندید که عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولاً به پطرزبورغ رفته - پس از انجام آنها بایران بیایم .

اعلیحضرت شاهنشاه اقام الله به و دعانه العدل استعجاب فرمودند - در شب همان یوم الشرف پنجساعت جناب وزیر اعظم با این عاجز مکالمه نمودند - خلاصه اش آنکه اولاً دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آنرا حق نیست که ایشان را برجاس و نشانه سهام ملام نمایند و از در معادات و معانده برآیند - چونکه ایشان یعنی جناب وزیر اعظم مالک و صاحب ملک نیستند و رتق و فتق امور بقدرت ایشان نیست و دیگر آنکه مسئله کارون و بنک ( بانک ) و معادن قبل از ارتقاء ایشان برتبه وزارت عظمی انجام پذیرفته است .

پس حین ورود پطرزبورغ باید در نزد وزارت روسیه ابراء ذمه و تبریرساحه ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسده وزراء روس را در حق ایشان داده - حسن مقاصد و نیات ایشان را درباره دولت روس مسجل کنم تا نیا از این عاجز خواهش نمودند که به مسیو گیرس رئیس الوزراء و وزیر دول خارجه و مستشار های ایشان و یلنکالی و زینوویوف شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هر

حال حاضرند که از طرف روس طریق سهلی ارائه شود - در طرف چنه روز مسئله کارون و بنك (بانك) و معادن را حل نموده حالت سابقه اعاده نمایند - این عاجز چون نجاج مقاصد جناب وزیر اعظم را عین رضایت پادشاه اسلام پناه می دانستم به پطرزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاست مشرق زمین با خود هم مشرب می دانستم چون جنرال بروچف در حریبه و ژنرال ریختر در وزارت دربار و جنرال اغناتیف سفیر سابق روس در استانبول و مادام توویکف که از خواتین نافذ الکلمه و غالباً در مسائل سیاسی که در میان روس و انگلیس است می کوشد با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار با مسیو گیرس و با مستشار های ایشان ملاقات کردم و پیش از آنکه در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمایم اولاً در این سعی می نمودم که باده و براهین سیاسی و باعانت هم مشربهای خود ثابت کنم که صلاح دولت روس در مشرق زمین آنست که علی الدوام با دولت ایران از در محالمت و مودت و مجاملت برآید و سخت گیری و مخاصمت ننماید و در ضمن هر وقت سخ و سماح اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را در اترك و اراضی ترکمانیه و جا های دیگر خاطر نشان می نمودم - چون دانستم که این مطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان انحراف روی داد و آتش غضبشان فرو نشست در آن وقت مقاصد جناب وزیر اعظم را پیش نهاده گفتم وزیر اعظم بنفس خود در مونیك ( مونیخ ) بمن گفتند که بشما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد مسئله کارون و بنك و معادن را حل نمایند و موازنه سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و در تلو این مطلب آنقدر که ممکن بود در تیره ذمه جناب وزیر اعظم و حسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم چنانچه دوبار هم این مطالب را از پطرزبورغ بدیشان نوشتم.

مسیو گیرس و مستشار های ایشان پس از آنکه مکرراً از حسن مقاصد و نیات عزم جناب وزیر اعظم پرسیدند - گفتند ما باید در این مسئله با وزیر جنك و وزیر مالیه اولاً مشورت کنیم و بامبراطور حاصل شور خود را عرضه نمایم بعد از آن اگر طریق مناسبی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود بشما شفاها خواهم گفت که به نهج جواب بجناب وزیر اعظم برسانند .

البته اگر این مسئله بنهجی حل شود که موجب مخاصمه در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است - پس از چندین بار مشورت در مسلك پلتیک یکی برای خود و یکی برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده . یعنی گفتند که اگر جناب وزیر اعظم می خواهند ابواب خطر های آینده را به بندند در جواب رسالت این دو مسلك را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر يك از ما خط حرکت پلتیک خود را برای دو مسلك معین قرار دهیم مسئله بخودی خود بلاغرامت و جدال حل شده سبب رضایت همه خواهد گردید - و این عاجز شادان و خرسند شدم که با قوت الهیه بتنهائی توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسی قضیه روس در مشرق زمین خدمتی بدولت اسلام نمایم و وزیر اعظم را از خود خوشنود کرده باشم.

چون بہر ان رسیدم در خارج شہر توقف نمودہ بجناب وزیر اعظم اطلاع دادم۔ جناب ایشان خانہ حاجی محمد حسن امین الضرب را تعیین نمود کہ در آنجا فرود آیم و ایشان را مہماندار مقرر نمودند و این عاجز مدت سہ ماہ از جای خود حرکت نکردم بغیر از یکبار آنہم بعد از یکماہ کہ عز شرف حضور حاصل شد و بدان نوید ہای ملوکانہ مفتخر گردیدم .

در این مدت جناب وزیر اعظم ہیچگونہ از این عاجز سنوال نکرده کہ در پترزبورغ چہ واقع شدہ جواب آن مسئلہ کہ ترا برای آن بدانجا فرستادم چہ شد در این مدت چند بار بعضی از حاشیہ خود را برای احوال پرسی فرستادہ و عدہ ملاقات مفصلی می دادند و چون مدت طول کشید از کیفیت مسئلہ سنوال شد و در جواب گفتم کہ تا ہنوز از طرف وزیر اعظم استفساری نشدہ است و سبب را ہم نمی دانم۔ در وقتی کہ جناب وزیر اعظم بوزارت روس معلوم گردد۔ با ہمہ آن معاجات و مجادلات و تبلیغات مجملانہ این عاجز در پترزبورغ۔ ایشان این امر را مجرد ملاحظہ و بازی و اہانت و تحقیر و یا خود حیلہ سیاسیہ کہ مقصود کشف افکار طرف مقابل است (کاشکی سنوال می شد و کشف افکار می گردید) شمرده بسفارت خود در دارالخلافہ تہران تلگراف نمودند۔ کہ سید جمال۔ الدین از طرف وزیر اعظم شفاہاً بعضی تبلیغات نمود۔ اگر وزیر اعظم می خواہند کہ در این مسائل داخل شوند۔ راساً بنہج رسمی بسفارت روس در تہران یا بسفارت ایران در پترزبورغ مکالمہ نمایند .

وسید جمال الدین کہ بنہج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود پس از این طرف بگوید مقبول نیست (لا حول ولا قوۃ الا باللہ) راہ رفتہ و رنج کشیدہ باید رجوع قہقری بنقطہ اول برگشت (شکفت) عقدہ حل شدہ را دوبارہ محکم کردن (شکفت).

اعلیہ حضرت شاہنشاہ اسلام پناہ نتایج اینگونہ حرکات را بغرد خدا داد دیپلوماسی از ہر کس بہتر می دانند۔ جناب وزیر اعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند برخلاف عادت سیاسیون جہان بجای آنکہ تاسف نمایند کہ چرا افکار وزراء روس را در این ممالک استکشاف نمودند و جواب ہای ایشان را استماع نکردند (بمرب صاحب) گفته بودند کہ من چیزی بسید جمال الدین نگفتہ بودم کہ بوزارت روس تبلیغ نمایند۔ من ایشان را پترزبورغ نفرستادم .

انا لله وانا اليه راجعون۔ اینک نسبت معکوس۔ اینک مشکل غیبیم۔ اینک نتیجہ فاسدہ۔ با این مسلک چگونہ توان راہ خطا را بست۔ و از مہلک دوری جست (بلا سبب شبہہ ہا درد لہا افکندن۔ و قلوب را متنفر کردن) خداوند تعالی مگر بقدرت کاملہ خود از آثار و خیمہ این حرکات حفظ کند و اعجب از این واقعہ اینست کہ پس از آنکہ وعد احترامات و ستایش خود را از لسان مبارک اعلیہ حضرت شاہنشاہی شنیدم۔ حاجی محمد حسن امین الضرب تبلیغ نمودند کہ رضایت اعلیہ حضرت شاہنشاہی اینست عاجز تہران را ترک نمودہ مجاور مقابر شہر قم بشوم۔ ہرچہ در خیابای ذہن تقشیش نمودم سبب را

ندانستم - و آیا بجهت آن بود که دولت روس را بپراهمین و وسائط دعوت بمسالمت و مواوده دولت ایران نمودم - آیا برای آنست که بخواهش وزیراعظم به پترزبورغ رفته به تبرئه ذمه و حسن مقاصد ایشان بادولت روس کوشیدم - آیا بدین جهت است که طریق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیراعظم بود بقدرها بدست آوردم - اگرچه برمجبرب ندامت رواست - آنچه پیاداش میهمانی اول بمن گذشت مرا کافی بود - که دیگر خیال ایران را نکنم - اما فقط شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم بخلاف آنچه گفته بودند معلوم گردد - که هم خیر خواهم و هم مطیع - دیگر این چه نقشی است که با ژاژ خایان گوازه بستند - بالله علیکم ثم بالله علیکم - اگر نخواستند ظهورات اخیره مرا از مسلک خیرخواهی منحرف و منحرف کند - بر من چه ملامت خراهد بود .

سبحان الله - توهم مزاحمت در مناصب هر وقت این صاحبان متمول صغیره و نفوس حقیره را بران میدارد که ذهن وقاد نقاد اعلیحضرت را درباره این عاجز مشوب گردانند اینک درحضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود .  
 واستل الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق وینصرکم بالحکمة ویشیددولتکم بقدرته و یحرسها عن کیدالغائبین - آمین .

### العاجز جمال الدین الحسینی

ملاحظات : - از این نامه ۳ نکته مبهم و ناریک روشن میگردد :

نخست اینکه - چنانکه بر او گمان میبرده دعوت ناصرالدین شاه از سید چندان منافی طبع سید نبوده بلکه آنرا حسن استقبال میکرده و برای و نیرنگ میرزا علی اصغر خان اتابک بوده انحراف سید را از مخالفت و کوششهای سیاسی او منظور میداشته اند حتی ماموریت بسید از طرف اتابک به پترزبورغ بک بازی سیاسی اغفال کن بیش نبوده و وعده صدارت یا وزارت هم در میان نبوده چه وعده صدارت کاری بر ضد خود اتابک بوده که امکان پذیر نبوده است و فرستادن او به پای تخت روسیه و آن پیامها برای اغتنام فرصت و انجام مقدمات امتیازاتیکه داده شده بود بوده است که دیپلوماسی روس را سرگرم دارند و در برابر کاری انجام یافته فرارش دهند. دوم اینکه سید مستقیماً باشاه ارتباط نداشته و در تماس نبوده و تعیین خانه امین الضرب که دوست اتابک بوده بدرستی زندانی محترمانه زیر نظر دولت ( یعنی سیاست اتابک ) بوده که از کوچکترین اندیشه رفتار و گفتار او آگاهی داشته و سید را کاملاً محدود کرده باشند - پس رجوع بخدمات و کارهای مهم از طرف شاه بسید که مولف کتاب متذکر است بنامی نداشته و شهرتی از سوی طرفداران سید بیش نبوده است .

سوم - مهمتر از همه سیاست اتابک است که طرفدار جدی دولت انگلیس بوده و با روسها جداً مخالف و در طرح امتیازات که منافی میل و خواست روسها بوده میخواستند از طرفی آنها را با پیام خود گول زده فریب داده باشد چه مسلم است که برای ایجاد روابط حسنه و انجام هرگونه مناسباتی سفارت روس در تهران و سفارت ایران در پترزبورغ صلاحیت قطعی را داشته چگونه میتوان باور کرد که اگر اتابک میخواست با حسن نیت به سیاست روس نزدیک و همراه گردد شخصاً در پایتخت با سفیر روس وارد نمیشد و اینکه پیام خود را تکذیب نموده برهان قاطع نیرنگ سیاسی از است - چه بعضی اینکه مذاکرات امتیاز بانک ورژی بی پایان رسید وارد به محیط عمل میگردد - چون سید مخالف و دولت روس هم طبعاً طرفداری از نظریات سید میگردد او را بدان صورت که شرح داده میشود از تهران بیرون کردند که مبادا نفوذ سید در محافل روحانی و نزد توده اسباب دردسر و چه بسا جلوگیری از مقصود گردد . مترجم

و نگارش او را مفتضح ساخته با احراز موقیتی برای خود گروهی از اخلاص کیشان بدورش گرد آمده که از جمله دوازده نفر از آنها سرشناس که از آنجمله شیخ علی قزوینی (از قضات عمده عدلیه در اولین دوره مجلس شورایی) و یکی از زندانیان باغ ساه که شدیداً مورد غضب شاه سابق واقع گردید (منظور محمد علی شاه است) میرزا آقاخان (که بعدها سر دبیر روزنامه اختر چاپ استانبول و سرانجام با شیخ احمد کرمانی در ۱۷ ژوئیه ۱۸۹۶ در تبریز کشته شد) میرزا رضا کرمانی (که شاه را در اول مه ۱۸۹۶ کشت و ۱۲ اگست همان سال در تهران بدار آویخته شد) و میرزا محمد علیخان تهرانی (که کتابی در رد مذاهب تالیف نمود) - بوده اند.

سرانجام شاه تصمیم باخراج او از کشور گرفت این کار مستلزم اقدامات شدیدی در آستانه مقدس معروفیکه او در آنجا پناهنده شده بوده است. يك ستون از بانصد سوار (در حالیکه سید در بستر بیماری بود) برای توقیفش فرستاده و او را با اسکورت بمرز ترکیه روانه ساختند. این کار سپه هیجانی عظیم در میان ستایشگران سید گردید و چنانکه در فصل دیگر خواهد آمد یکی از بزرگترین باعث مرگ ناصرالدینشاه در ۱۸۹۶ بوده است.

من تاریخ تبعید سید جمال الدین را از ایران نمیدانم ولی باید در حدود آخر سال ۱۸۹۰ یا اوایل ۱۸۹۱ بوده باشد (۱) در پائیز سال ۱۸۹۱ او در لندن بوده و من در دعوت مرحوم پرنس ملکم خان در خانه هولند پارک (که تا مشاجرہ آن دیپلومات شهیر در ۱۸۸۹ سفارتخانه ایران بود) او را ملاقات کردم - تاثیر سید در خود من در فصل دیگر که درباره امتیاز تنباکو بحث شده شرح داده خواهد شد - در مدت توقیفش در لندن او چندین میننگ داد و مقالات گوناگونی زیر عنوان «سلطنت ترور در ایران» «حمله به حیثیت شاه» و حتی دوباره صحت و سلامتی او با کمال شدت نوشت.

در سال ۱۸۹۲ سید دوباره باستانبول رفت و در آنجا مدت پنج ساله آخر عمر خود را گذرانید.

سلطان عبدالحمید با او کمال لطف و جانب داری را مرعی میداشت، و بهر تقدیر تا یکسال پیش از مرگش او را بشرك حملات نسبت بشاه ایران دعوت میکرد، و باو میگفت سه بار وزیر مختار ایران بدر بار آمده در این موضوع به او مراجعه کرده است، و هر چند او دومرتبه از هر گونه مداخله ای معذرت خواسته ولی در سومین بار قول داده است که نفوذ خود را در این قضیه بکار برد «سید در جواب گفت بنا بامر خلیفه زمان» «من شاه ایرانرا میبخشم» - «می بخشم شاه ایران را» پس سلطان گفت - در حقیقت شاه ایران از شما در هراس است (این ترس چنانکه وقایع متواتره نشان داده بود بی اساس نبوده است).

ترور ناصرالدینشاه در اول مه ۱۸۹۶ بدست میرزا محمد رضا کرمانی که ناهق و ناروا در اول سوءظن را متوجه با بیان ساخت - بزودی بگردن سید جمال الدین و سه نفر فدائیانش میرزا آقاخان - شیخ احمد کرمانی و حاج میرزا حسنخان خبیرالملک افتاده، و تسلیم آنان بدولت ایران از حکومت ترکیه درخواست گردید - سه نفر اخیر بالاخره تسلیم مقامات ایرانی گردیدند، و محرمانه در تبریز آنها را کشتند که در فصل قتل ناصرالدینشاه کاملاً نقل خواهد شد - لیکن سلطان از تسلیم سید جمال الدین امتناع ورزید - در این موقع موضوع ملیتش بمیان آمد زیرا اگر در حقیقت یکنفر افغانی میبود میبایستی از این موقع استفاده نماید - چه افغانستان نماینده در خارجه نداشت و انگلستان مسئول حفظ منافع اتباع آنکشور در کشورهای خارجه بوده است - سید خواه در واقع افغانی نبوده با نخواستار است حمایت خود را مدیون دولتی باشد که بارها از آن اظهار نفرت و اکراه نموده است - بهر حال مقدرات خویش را بدست سلطان سپرده و سلطان هم چنانکه گفته شد از دست دادن او را دریغ نمود .

در اواخر سال ۱۸۹۶ او مبتلا به سرطان (درچانه) شد که بزودی بگردن او سرایت و در ۹ مارس ۱۸۹۷ بدرد جهان گفت و با کمال جلال و شکوه در گورستان مشایخ نزدیک نشان تاش بخاک سپرده شد .

از طرف بیشتر ایرانیان ( بعکس غالب ترکها ) تصریح و ادعا شده است که مرگ او طبیعی نبوده و بوسیله یک نفر پزشک درباری موسوم به عبدالهدا که او را معاینه کرده از آثار روی لبها در آزمایش باین نتیجه رسیده اند که سموم مکروبی که بعد اتم شباهت با مکروب سرطان داشته تشخیص داده شده است - العلم عندالله .

با چنین کتیبه مختصری پایان دوره زندگانی این مرد نامی اعلام گردید که در دورانی دست کم بیست سال در یکرشته از وقایع مسلمانان شرق پیش از سایر معاصرین خود دست داشته است - برای نوشتن تاریخ جامع او باید تاریخ کامل قضایای شرق نوشته شود که عبارت از مساحی افغانستان و هند و در درجه خیلی بالاتری ترکیه ، مصر و ایران بوده باشد - چه درسه کشور اخیر هنوز نفوذ او در طرق گوناگون مانند نیروی زنده ای در جریانست - یک دفتر عربیانی از وقایع حیاتی او کافی به نمایانیدن او نمیباشد، با اینکه در ثبت جریان زندگی او کوشیده ام که آنچه را میدانسته پنهان و فروگذار نکنم باز یقین دارم که اکثریت هموطنان من که این فصل را میخوانند بدون تامل او را فردی خطرناک و ماجراجوئی بی پروا خواهند دانست ، که با فشاری میکرد در مسیر جولانگاه خود تا آخرین نقطه پیشروی نماید - پیش از بررسی جامع تری بافکار پلتیکی او و آن فکر عمیق و متینی که متناسباً در اختیار داشته - من میخواهم خلاصه شخصیت اخلاقی و

چگونگی حالات او را که منضم بیوگرافی او در مشاهیر الشرق سابق الذکر است بیطرفانه در قالب روشن تری مجسم سازم :

در چهره تیره رنگ مانند یک عرب حجازی ، با اندامی چهارشانه و قوی هیکل ، چشمانی براق و سیاه داشته - نگاهی نافذ داشته که بدون جهت نزدیک بین بوده ، و چون عینک نمیزده ، نوشته را نزدیک چشمان میبرد - موی سر را دراز میداشت صورت را نمیتراشید - عادتاً لباس را بطرز روحانیون استانبول میپوشید - در خوراک تقلیل میکرد عموماً روزی یکبار میخورد ولی چای را بشیوه ایرانی متناوباً مینوشید - در استعمال دود نیز اصرار داشت و توتون مخصوص بخود را خودش میخرد - بر خلاف عادت آسیایی سیکار برگی را برسیگارت ترجیح میداد - در مدت سکونت اخیرش در استانبول ماهیانه ۷۵ لیره ترک از سلطان مقرر داشت - یک خانه با اثاثیه در نشان تاش در اختیار او گذاشته شده - یک کالسکه و اسبهای از اصیطل همایونی با اختیار او بود - عموماً در تمام روز در خانه میماند و حدود گردش او عصرها تا «آب های شیرین اروپا» - کیاغیدخانه یا گاهی ساحل دریای پایتخت ترکیه بود .

کم خواب بود - دیر میخوابید و سپیده دم برمیخواست - هر کس بدیدن او می آمد با کمال مهربانی و خوشروئی می پذیرفت و متواضع ترین گردن فرازان بود - ولی کمتر بدیدن اشخاص بویژه از طبقات عالی مقام میرفت - در سخن همیشه صریح و فصیح بوده ، و بشیوه خاص خود سخن میراند - از سخن و اصطلاحات بازاری دوری میجست - لیکن دقت مینمود که با هر کس در خور فهمش صحبت نماید - در گفتار اجتماعی (کنفرانس) در شرق کمتر رقیب داشت - در نطق و خطابه خیلی متین و جدی بدون جست و حرکات احمقانه خنده آزر بود - در زندگانی خیلی پرهیزکار و نسبت به هر چیز کوچک دنیوی مقید و خورده بین بود - با اینکه تندخو بود - نسبت به زیردستان و مادون رفتاری ملایم و دوستانه و در برابر زیردستان استقلال نفس داشت . از او روایت میکنند که در موقع اخراج از مصر - وقتی وارد سوئز شد جیبهایش تهی بودند - کنسول ایران با اتفاق جمعی از بازرگانان مبلغی باو تقدیم کردند ، که خواه بعنوان وام یا برسم هدیه بپذیرد . او رد کرده چنین گفت :

«پول خود را نگاهدارید زیرا شما بیشتر از من بدان احتیاج دارید . شیرهر کجا برود طعمه خود را می یابد» - نیروی هوش و دجاء ، سرعت ضمیر بینی و فراست او همه قابل توجه بود - تا حدیکه قادر بود افکار درونی طرف را پیش از اظهار بخواند - دارای جدایت عجیبی بود با نیرومی که میتواند شنوندگان را در پی خود بکشد . علمش پر دامنه بویژه در منظومه فلسفه قدیم و فلسفه تاریخ . تاریخ و تمدن اسلامی و همه علوم محمدی ص را دارا بود . زبان دان خوبی بود فرانسه را بدون معلم در مدت سه ماه فرا گرفته بقدر کفایت

میخواند و ترجمه میکرد. عربی را خوب میدانست. زبانهای ترکی، فارسی و افغانی را بظهوری با قدری انگلیسی و روسی حرف میزد (۱) اشتهای زیادی بخواندن کتب بویژه فارسی و عربی داشت. چنین معلوم میشود که هرگز زن اختیار نکرده و توجه به غرائز جنسی نداشته است.

قسمتی از بیوگرافی او مندرج در مشاهیر الشرق درباره منویات سیاسی او در صفحات ۶۵ و ۶۶ بقرار زیر خلاصه شده است:

ما حصل زندگانی و کارهایش و هدفی که در مسیر فعالیتش قرار داشت و زمینه‌ای که روی آن آرزوهایش دور میزد و در این خلاصه جمع آمده - عبارت از اتفاق کلمه اسلام و وحدت مسلمین اقالیم جهان تحت لوای يك امپراطوری و خلافت (۲) عالیه بوده است که برای رسیدن بدین هدف با صرف کلیه قوای خود مجاهدت کرده. لذا نذد جهانی را ترک گفته نه زن اختیار کرد و نه حرفه‌ای - با این وصف کوشش بجائی نرسیده و ناکام جهانرا بدرد گفت - بدون اینکه آثار باقیه‌ای از افکار و نظریات خویش بجای گذارد - مگر جزوه ردمادیون و نامه‌های گوناگون یا رسالاتی در موضوعات مختلفه که پاره‌ای از آنها بعدا بدست آمده و منتشر شدند - ولی در قلوب گروهی از دوستان و معتقدینش با انکیزه روحی رستاخیزی برپاساخت که نیروی آنانرا بجولان آورده و قلم آنانرا توانا نمود، شرق آزادی را از او گرفت و از زحمات دست پروردگانش بهره مند نیز خواهد شد (۳) سید محمد رشید «المنار» سه سند گرانبها از قلم سید جلال الدین منتشر کرده است که از لحاظ کیفیت و کمیت حاکی از بسط اطلاع و دامنه نفوذ او در وقایع ایران میباشد - و در فصل آینده خواهد آمد. نخستین سند مزبور نامه ایست که بعنوان حاج میرزا حسین شیرازی از مجتهدین بزرگ (۴) در (سامره) نوشته شده که ان مقام عالی روحانی موضوع امتیاز تنباکو را متوجه بوده و اولین قدم را برای شناساندن نیروی معنوی روحانیت و علاقه به جامعه یا حزب ملیون برداشت. دو نوشته دیگر مقالاتی هستند که در فوریه و مارچ ۱۸۹۲

(۱) بدین نحو در کتاب بیداری ایرانیان صفحه ۹۸ ثبت شده که او هفت زبان میدانسته از ترکی دو لهجه یکی عثمانی دیگری ایرانی لهجه همدانی.

(۲) موافق هرح مندرجه در صفحه ۱۰۲ بیداری در مکه محفل بنام ام القرا در تشیید اسلام تاسیس کرده بود که هدف او ایجاد خلیفه‌ای برای دنیای اسلام بود خواه مقرر خلافت در استانبول یا کوفه باشد قانون تشکیلاتی آنرا چاپ و منتشر کرد لیکن پس از یکسال از تاسیس بفرمان سلطان عبدالحمید متوقف گردید.

(۳) ارزش این کلمات از آنست که بتوسط یک نفر مسیحی سوری به‌ای نوشته شده نه یک مسلمان اینها پنج سال پیش انتشار یافت مومئیکه در ایران مخصوصا قدرت نهضت سید جمال الدین هنوز در فعالیت است.

(۴) میرزای شیرازی در مارچ ۱۸۹۵ مرحوم شده است.



در يك مجله ماهيانه ضياءالغافقين كه هردواز اوضاع ايران بحث شده است، و بهر يك از آنها مديرالمنار يادداشت هاي مشبعي علاوه نموده كه من قسمتهائي از آنچه سيدنوشته ترجمه خواهم كرد زيرا آنها براي ترجمه در اينجا خيلي مفصل اند. اينك نامه بعنوان مجتهد بزرگ از بصره به سامره (۱).

## فایده سید بهر حرم حجة الاسلام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی

### از بصره به سامره

#### بسم الله الرحمن الرحيم

بدرستی میگویم این رساله در واقع تمسك بروح قانون محمدی (ص) است در کلیه قلمرو اسلام. و مراجعه با افراد معتقدین آن آئین مقدس برای ترتیب اثر دادن در هر کجا که آنان قائم و متمتع میباشند و انگیزه ایست برای علمای اسلام. آرزو مندم این مراجعه جنبه عمومی داشته، گواينکه اختصاصاً بیک نفر خطاب شده است.

پيشوای جمهور ناس شعاع شمس امامان. ستون بنیان دین. زبان سلیس البیان هدایت شریعت. حضرت حاج میرزا حسن شیرازی بنصر کم الله لحفظ ثغور الاسلام و یدفع الله الشرور المشرکین بایدیدیکم.

حق سبحانه تعالی بشما مقام ارجمندی کرامت فرموده که بزرگترین حجت بالغه خود را بظهور رساند. شمارا از میان کثرت برگزیده، و زمام تدبیر امور مردم را بدست شما سپرده، که بر طبق آئین مقدس اسلام رهبری و حقوق آنانرا بدینوسیله صیانت و قلوب آنها را از خطایا و شکوک تنزیه و تزکیه نمائید. او سبحانه تعالی از همه نفوس انسانی بشما اعتماد فرموده (چه شما وارث پیمبرانید) که منافع مهمه مردم را مراقبت نموده در دنیا بختیار و در آخرت رستگار باشند. او جل شانہ شمارا بر فراز تخت قیادت داشته. و چنین مقام شامعی را بر بندگان خود بشما عنایت، و قدرتی اعطا فرموده است که بدانوسیله آنها را نجات بخشیده از کشورشان دفاع و در مشی طریق بطوریکه رهبران پیشین کردند آنانرا هدایت فرمائید.

(۱) متن این نامه که بایستی پس از تبعید سید در ۱۸۹۱ بلافاصله نوشته شده باشد در کتاب بیداری صفحه ۱۰۸ درج گردیده فتوای میرزای شیرازی آن مجتهد عالی مقام مبنی بر حکم ترحیم تنباکو (یا القای امتیاز) در اوایل دسامبر همان سال صادر گشته. اعتراض مردم بامتیاز تا ماه ژوئن بکمال شدت رسیده بود و این فتوای مهم در صفحه ۱۶ کتاب بیداری درج شده است.

این نامه بعنوان رساله عربیه موسوم به «حجة البالغہ» و «حلمة القرآن» در تاریخ شهبان یارمضان ۱۳۰۸ قمری بقلم سیدمرقوم و بتوسط حاج سید علی اکبر مجتهد شیرازی از بصره به حجة الاسلام شیرازی و سایر حجج اسلامي در کربلا و نجف و سامره خطاب شده است. مترجم

مردم از کهنتر و مهتر - ساکن و سیار - وضع و شریف خود را تسلیم بمقام عالی روحانی شما نموده با تعظیم و تکریم در هر پیش آمدی چشم امید را بسوی شما داشته و در هر بلیه ای انظارشان بطرف شما دوخته است، چه باور دارند خوشبختی و رفاهشان بندگانگی، و تسلیمشان - امنیت و تامین آرزویشان از ناحیه شما است .

مردم ایران از ستم‌هایی که تحمل مینمایند و نظاره حالت زار کشورشان مایوس گشته چه بیت الدین فروخته شده اجانب و کفار بر آن مستولی و بواسطه نداشتن رهبر در تنگنای پراکندگی وضع واقع گردیده و شروع بزمزمه بیدینی مینمایند - زیرا ملاحظه میکنند و حق هم دارند ملاحظه کنند که اثر یا دلالتی را از مجتهد خود که در کلیه امور بنام حفظ اسلام و برسم رهنما باید بآنها برسد نمی بینند - آنها خیال میکنند ( و حقیقت هم همین است ) که يك کلمه از شما آنها را متحد و يك برهان از طرف شما آنانرا مصمم تواند ساخت چه امر شما مؤثر است و کسی نمیتواند از آن تغلف نماید .

و اگر شما بخواهید میتوانید با يك کلمه از طرف خود پراکندگان را بهم پیوسته و از آن ترسبکه از دشمن خدا و خلق در دلها جای گرفته، بوسیله اتحاد مصون از کینه و عناد کفار گردیده، آن رنج و تنگدستی که آنانرا احاطه کرده از میان رفته، و از این شدت و دشواری که رفع آن بسی آسان است رها میگردند بدین طریق میتوان از ایمان دفاع نمود و حدود و تغور اسلامی را محروس و مصون داشت .

پس از ادای چند جمله چنین ادامه میدهد : - ای مقتدرترین حجج اسلامی - در حقیقت نیت شاه (۱) پست و ورزدل است - ذاتش خبیث است - افکارش بخطا و قلبش فاسد است، برای حکومت این سرزمین و اداره امور مردم لیاقت ندارد - او از روی اعتماد زمام امور حکومت را از خورد و بزرگ بدست يك شریر خدانشناسی سپرده است (۲) يك ستمگر غاصب که علنا ناسزا بامامها میگوید، و به قانون دینی پشت پا زده - ادیان و اولیای دین را بهیچ میگیرد، روحانیون را لعنت میفرستد با اتقیا مبارزه مینماید - سادات محترم را محکوم میسازد، باو عاظ رفتاریکه درخور فرومایگان است بکار میبرد بعلاوه شاه از وقتیکه از فرنگستان برگشته لقمه حرام میخورد - آشکارا شراب می نوشد با ملحدین حشردارد، و دشمنی خود را باشخاص شریف نشان میدهد - اینها باند رفتار خصوصی او - لیکن از آنها گذشته قسمت اعظم سرزمین ایرانرا با استثمار از معادن (۳) طارق مربوطه، و راههای اتصالی با مرزهای کشور، بدشمنان دین فروخته است

۱ - منظور ناصرالدینشاه است

۲ - روی سخن به امین السلطان است که در این موقع صدر اعظم ایران بوده است.

۳ - امتیازیکه در ژانویه ۱۸۸۹ به بارن جولوس روتر داده شده مشتمل بر حق استثمار

از نروژ معادن ایران بوده است که سال بعد از طرف او به «بانک اتحادیه حقوق معادن ایران» واگذار گردید .

که مهمان خانه‌هایی در حدود و کنار طرق مواصله در تمام قلمرو سلطنت از طرف آنها ساخته شود. وبستانها و مزارعی که در پیرامون مناطق مذکور است نیز واگذار کرده - همچنین رود کارون (۱) و باشگاههایی که در سواحل آن تا سرچشمه مورد لزوم است - باغستان و مراعاتی که متصل بدان است - شاه راه اهواز بتهران با ابنیه - کاروانسرا و کشت زارهای آن حدود و همچنین تنباکو (۲) و مراکز عمده کشت، متضمن زمینهایی که قابل کشت تنباکو است - امکان برای وسایط نقلیه و فروشندگان در هر نقطه که یافت شود.

انگور های محصول کشور را اختصاص به شراب داده که دکا کین شراب فروشی و چرخش هائی برای تهیه مسکرات فراهم و تجارت آنرا در تمام کشور در دست داشته باشند. همچنین کارخانه های صابون، شمع و قند و دستگاه های مربوطه بآنها واگذار گردیده است. بالاتر از همه بانک است که اقتضا دارد مفهوم آنرا که چه عواقبی در بر دارد معروض داشت. یعنی زمام کامل امور اقتصادی دولت را دو دستی تقدیم دشمن اسلام کردن، مردم را بنده زر خرید آن دشمن ساختن، تسلیم آنان با کلیه جنبه سیادت و اختیار حیاتشان بدست دشمن.

از آن پس آن خائن نادان متوقع است مردم را بسا دلایل بیپوده آرام نموده و انمود کند که این قرار داد ها موقتی و محدود است بدوره ای که از یکصد سال تجاوز نخواهد کرد. خداوند! چه دلیل سستی که حتی خائنین را از آن متعجب ساخته است! سپس آنچه را که برای حق السکوت بروسیه (۳) پیش آورده و آنرا خشنود ساخته (اگر او واقعاً به چنین حق السکوتی رضایت دهد) عبارت است از مرداب انزلی - رود های تبرستان و راه انزلی (رشت) بخراسان با خانه ها، کاروانسراها و مزارع طول خط - لیکن روسها بینی بالا کشیده این تقدیمی را رد کرده از چنین هدیه ای صرف نظر نموده - زیرا چشم داشت بضمیمه شدن خراسان و اشغال آذربایجان و مازندران دارند - مگر اینکه این قراردادها باطل گردد، یعنی قراردادهای سابق الذکر که عبارت از تسلیم سلطنت ایران بدست پر مدعترین دشمنان است.

۱ - لافهای گراف لرد سالیسبوری در ضیافت (گیلدهال ۹ نوامبر ۱۸۸۸) در باره امتیاز رود کارون دولت ایران را بوحشت انداخت و سبب تجدید نظر در باره ای از مواد طرح شده آن گردید.

۲ - امتیاز انحصاری تنباکو در ۸ مارچ ۱۸۹۰ اعطا و در ۹ می همانسال در سفارت بریتانیا به ثبت رسیده است.

۳ - موضوع این امتیازات در فوریه ۱۸۸۹ با براس دالگروسکی (سفیر روس) مطرح شده بود.

« این است نخستین نتیجه سیاسی این مرد دیوانه » .

لاجرم این مجرم - ایالات ایران را در پیشگاه دول معظمه بمزایده گذارده و در صدد فروش دول اسلامی و مساکن محمدیان و آل او ( صلوات الله علیهم اجمعین ) به بیکنااتگان است ولی از خبث طینت و نافرمانی این مواهب الهیه را بانفع ناچیزی بدشمن نجس میفرود شد ( آقایان چنین است پستی و طمع وقتیکه با حماقت هم‌معنا گردد ) و شاحجه الاسلاما اگر بحمایت این مردم برنخواستند و آنانرا در منظور مقدس خود همداستان نفرمائید و بانروی قانون مقدس اسلام گریبان آنها را از دست این گناهکارها نسازید قطعاً سلطنت اسلام بزودی در تحت لوای اجانب که بیل و دلخواه خود بر آنان حکمرانی خواهند کرد خواهد افتاد .

اگر این فرصت را جنابعالی از دست داده و این بلیه در حالیکه شما در حیات هستید بر امت نازل گردد - هر آینه شما نام نیکی پس از خود در دفتر ایام و صفحات تاریخ پیادگار باقی نخواهید گزارد .

شما میدانید که علمای ایران و مردم آندیار باروحی افسرده و خاطری پریشان چشم براه گلمه‌ای از شمایند که سعادت و نجات آنان بسته بدان است، پس چگونه میتوان تصور کرد کسیکه مظهر چنین موهبتی است باوقوف بر آن بازهم تامل داشته آنرا بموقع خود بکار نبرد ؟

من اطمینان بیشتری بشخصیت آنحضرت دارم و با دانائی و بینائی عرض میکنم که حکومت عثمانی با کمال مسرت این اقدام شما را استقبال خواهد کرد، و در این امر شما را یاری خواهد نمود، زیرا او بغوی آگاه است که مداخله اروپائیان در شئون ایران و تفوق آنها بر آن کشور قطعاً معارض شئون او نیز میباشد - بهلاوه همه وزراء و بزرگان ایران تناسی با مر شما کرده، و بعداعلی طرفداری خواهند کرد - چه می بینم همه آنها طبعاً از اینگونه تحولات اکراه داشته، و متفقاً مخالف این قرارداد ها میباشند، و از اقدام شما اغتنام فرصت نموده قراردادهایی که این نابکار ... از روی آزمندی بآن تن داده و تصویب نموده است با این حسن تصادف استنادا او را و ادار به الفاء نمایند . همه این موفقیتها از شما در شما و بدست شما است .

بدون شك جنابعالی از آنچه حلقه تبه کاران کفر و موافقین بیدین بسر علامه کامل و نحریر فاضل حاجی ملا فیض الله در بندی آوردند و آنچه را این ستمگران شیطان، نسبت به عالم طیب، و طاهر حاج سید علی اکبر مجتهد شیرازی رو داشتند اختصاراً شنیده و نیز از کشتن - زدن - داغ و درفش کردن مدافعین دین و وطن مطلع گردیده اید . از جمله این قربانیان میرزا رضای کرمانی است (۱)

۱ - این همانست که ناصرالدینشاه را کشت و در فصل دیگر مفصلاً شرح داده خواهد شد کشتن او در واقع اشتباه یا مبالغه است زیرا سر نوشت زندانیان ایران تا موقع نجات آنها مبهم بوده است .

که آن دین برگشته (یعنی امین السلطان) او را در زندان کشت - و نیز مردان پاک سرشتی مانند حاج سیاح معلاتی - آن فرهنگ شعار کامل - میرزای فروغی - آنبرد شریف و نازنین میرزا محمد علیخان - آنبرد صالح و کامل العیار اعتماد السلطنه (۱) و دیگران را از پای در آوردند .

و اما درباره خود من - آنچه را این ظالم حق ناشناس بامن کرد - فرمان داد مرا در حالیکه در حرم مقدس شاه عبدالعظیم بستری و متحصن بودم در حالت بیماری و اوضاع اسفناکی بایی احترامی - اهانت و خاری - با شرارتی که دروهم نگنجد مرا از بستر در میان بسرف بیرون کنند . اموال مرا غارت و از هستی ساقط نمایند که کردند . انالله وانا الیه راجعون .

آنگاه دسته دون فطرت او بدون ملاحظه بیماری مرا باز چیر بر گردن روی بالایاں سوار کرده در موسم زمستان میان برف و بوران و یخ بندان بایک دسته سوار اسبکورت به خانقینم بردند و قبلأ اوبه والی آنجا (فرماندار ترکی) نامه ای نوشته و خواسته بود که مرا بیصره اعزام دارند - چه میدانست که اگر آزادم میگزارند نزد آنجناب آمده و شما را از این رفتار بیخردانه و وضعیت مردم ایران آگاه و از اعمال این شیطان کافر که چه رسر آن کشور اسلامی آورده توضیحاتی میدادم و یاری آنجناب را برای دین و توافق با مسلمین درخواست میکردم .

او میدانست که اگر توفیق حضور یابم - دیگر نمیتوانست بخرابی کشور و نابودی مردم با بیدینی مقام خود در حفظ و ادامه دهد - به علاوه رفتارش نابکار و پست تر شد و قتیکه خواست شورش و قیام مردم را فرو نشانده متوسل به تهمت بایبگری نسبت بمقدسین و وطنخواهان (که به دفاع از بستگاه اسلامی و حقوق مردم قیام کرده بودند) گردید . بهمنین (خدا زبانش را قطع کند) در میان مردم انتشار داده بود که من ختنه شده نیستم (و اسفا) ملاحظه فرمائید ضعف و بزدلی تاچه اندازه است چقدر باید دنی زاده . بدنهاد و خود پسند احمدی بود که مسلمین و اراضی آنرا به ثمن بخشی و مبلغ ناچیزی فروخته و علمار اهانت و اولاد رسول را ناسزا گوید و با چنین روشی آبروی سادات خاندان علی (ع) را ببرد . آیا دستی توانا به کندن ریشه این نذباک و راحت مسلمین از خشم این بیمرت و انتقام از زادگان مخالف ائمه هدا (صلوات الله علیهم و علی الهم اجمعین) وجود ندارد ؟

نظر باینکه من خود را از محضر عالی دور میدیدم خود دارای ازت شکوا میکردم ولی

۱ - محمد حسنخان اعتماد السلطنه یکی از ارادتمندان سید جمال الدین و مردی نامی بوده مدتی وزیر مطبوعات و رئیس دارالترجمه بوده است - او چند کتاب مفید دارد از جمله کتاب المآثر و الآثار در وصف وقایع و رجال نامی دوره ناصرالدین شاه و غیره .

وقتیکه استاد عالم حاجی سید علی اکبر مجتهد بیصره آمد، مرا و ادار به عرض عریضه حضور آن آیت الله و شرح وقایع از مصائب و محن وارده نمود- و من اطاعت امر نموده از خداوند آرزوی حصول نتیجه را بدست مبارک دارد و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته (پایان) (۱)

در حقیقت امید و انتظارات سید جمال الدین بهدر نرفت. زیرا ظاهراً همین نامه آن مجتهد بزرگ (حاج میرزا حسن شیرازی) را و ادار به صدور فتوای تحریم استعمال تنباکو تا بطلان امتیاز نمود. این فتوا بود که تقدیس دیانت رادر قلوب جامعه احباء نمود و آنان را بر شاه امین السلطان. دول خارجه و صاحبان امتیاز مظفر و منصور ساخته و بالمال بمرک ناصرالدین شاه و امین السلطای منجر گردید. پیروزی مشروطیت نیز فمط در سایه توافق بین روحانیون و مردم بدست آمد و شامل کلیه لحظات کشمکش در دوره چهار ساله بود که تاریخ آن در این صفحات منعکس خواهد شد.

خاطرات سید محمد رشید از این نامه گرانبها درخور یادآوری و بقرار زیر است:-  
این نامه روحی از شجاعت و شهامت در آن مجتهد بزرگ که نفوذ نیرومندی در روحانیت ایرانیان داشت بخشید- که طبعاً اقدام بصدور فتوای تحریم استعمال و کشت تنباکو- و فرمود (۲) علما این فتوا را برق آسا اشاعه داده و مردم چنان گردنهای خود را زیر بار رقیت آن خم نمودند که روایت میکنند در همان روز بعد از وصول آن بتهران شاه که قلیان خواسته بود باو گفته شد که تنباکو وجود ندارد چه موجودی تنباکو بکلی نابود گردیده بود او با کمال تعجب علت را پرسش کرد و از فتوای آیت الله (یعنی حاج

۱ - چون اصل عربی نامه سید در دست نبود و از انگلیسی ترجمه شده قهراً با سبک نگارش سید جمال الدین شاید جزئی تفاوتی دارد ولی کمال سعی را داشته ام که اصطلاحات متعارف به عربی منظور گردد.

بملاوه چنانکه در نامه سید به ناصرالدین شاه که در پیش گزشت ملاحظه میشود بقدری الفاظ عربی غیر مانوس بکار رفته که آنرا نگارش پارسی نمیتوان گفت و سبکی بسیار آخوندی مربوط بشصت سال پیش داشته که کاملاً منافی سبک امروزه است ولی در ترجمه بی اندازه دقت بعمل آمده که برسم همان عصر نگاشته شود و از حیث مضمون و مفهوم کاملاً مطابق اصل است. مترجم  
۲ - ترجمه فتوا این است: بسم الله الرحمن الرحیم امروز استعمال تنباکو و توتون بهر

کیفیتی بمنزله معاربه با امام زمان (اجل الله فرجه) است  
این فتوا توسط حاج میرزا حسن آشتیانی در ایران منتشر و بعداً از طرف میرزا حسن شیرازی تأیید گردید. هر چند که اصرار دارند اصلاً این فتوا از طرف او اعلام نشده بود است.

میرزا احسن مجتهد شیرازی) مستحضر گردید و قتیکه گفت چرا اول اجازه اورا استدعا نکردند، جواب داده شد. این امریست دینی و احتیاج بکسب اجازه نداشته‌اند.

بنا بر این شاه ناگزیر بالفاء امتیاز و اقتناع شرکت انگلیس با پرداخت نیم میلیون پوند گردید. با چنین رویه ای سید جمال الدین اشغال ایران را از طرف يك شرکت انگلیسی (۱) با خنثی ساختن اثرات آن که منتهی به عواقبی وخیم میگردد نجات بخشید. یعنی این امتیاز و سایر امتیازاتی که وصف آنرا شما در آن نامه خواندید. اینها باند مردان حق و چنین است تاثير عالمان حق!

اکنون بیائیم معلول آن نفوذ روحانی را که کاملادرا ایران عرض اندام نموده تا جائیکه اراده دولت را تغییر داده و حکومت را از استبداد به فرمانروائی مشروطیت دیگرگون ساخت بنگریم. شاید این واقعه نخستین مستمسک مداخله علماء در شئون دولت بود که بدست آنها افتاده. لیکن بدون کم و زیاد سید جمال الدین همان طور که در مصر هسته مرکزی انقلاب بوده در ایران نیز اولین محرك انقلاب بشمار است. چه در آنجا (مصر) بواسطه انجمن خود نخستین کوشش و پایداری را در برانداختن اقتدار اسمعیل پاشا و جانشین ساختن روح ترقیخواه توفیق پاشا که سید را مطمئن بطرفداری نظریات او نموده بود بکار برد. و او را بتخت خدیوی بر آورده. اتفاق نمایندگان را تاسیس و سایر اصلاحات را بکار بست. ولی پس از آن مداخله ارتش در امور سیاسی آن نقشه را بر آب کرد.

ولی موفقیت علما که از کوشش و راهنمائی او اوج گرفته بود نه تنها عبارت از جلوگیری مداخله بیگانه در امور ایران و سقوط اقتدارات شاه بقدرت روحانی و جنبش مردم بوده بلکه پس از کشته شدن شاه آنچه به یقین پیوست کشته یکی از پیروان سید جمال الدین بوده است.

سید نه به تحریک آن مجتهد مقتدر و سایر علما در ضدیت با شاه و وزیرش و نه در برانگیختن مردم علیه او قناعت کرد - او از بصره به اروپا رفته و آنانرا چه در نطق و چه در مقالات بیاد ناسزا گرفت - او شخصاً یا با کمک خود يك مجله ماهیانه در دو زبان عربی و انگلیسی بنام ضیاء الخفاة تاسیس و انتشار داد و در هر شماره يك مقاله مهم ترین مقالاتش بهمین امضاء موشح میگردد است.

در مقالات مربوط بایران از هیچگونه ناسزا نسبت بحکومت و شاه دریغ نمیکرد

۱ - واقفان رموز میدانند که بهانه اساسی اشغال استعمار و استثمار هر کشوری از طرف دول اروپائی نخست تاسیس شرکت و ایجاد روابط بازرگانی بوده و کمپانی شرق هندوستان نمونه غم قابل انکار این نظریه است. مترجم

تأخیریکه سفیر دولت ایران در لندن بنزدش شتافته و کوشش به تسلی و آرامش او در باره شاه نمود که اگر او خودداری از نوشتن و گفتن از این موضوع نماید حاضر است بیک مبلغ هنگفتی به او تقدیم دارد .

ولی سید جواب منفی داد و گفت نه - راضی نخواهم شد مگر اینکه شاه کشته شده و شکمش دریده و جسدش به گور عرضه شود - این گفتار که از او سرزده ما را معتقد میسازد که قاتل شاه یکی از پیروان سید بوده است .

« مدیر روزنامه (المنار) چنین ادامه میدهد » اینجا ما بر میخوریم به آنچه در باره ایران در مجله ضیاء الخافقین نوشته برای اینکه نام خود را در تاریخ جاودان بدارد - در شماره دوم از مجله ماهیانه که در اول مارچ ۱۸۸۲ منتشر شده آنچه را نوشته بود عبارت از توصیه بعلماء در عزل شاه و انتیاد بمنافع مردم بوده است .

مقاله فوق الذکر بعلمای طراز اول ایران خطاب و در مقدمه نام نخبه علما ( حاج میرزا محمد حسن شیرازی - حاج میرزا حبیب الله رشتی - حاج میرزا ابوالقاسم کربلایی حاج میرزا اجواد آقا تبریزی - حاج سید علی اکبر شیرازی - حاج شیخ هادی نجم آبادی میرزا حسن آشتیانی - صدرالعلما ، حاج آقا محسن عراقی ، حاج شیخ محمد تقی اصفهانی حاج ملا محمد تقی بجنوردی و سایرین ) را برده است .

سید جمال الدین اکیداً اعلام خطر کرده که ممالک اسلامی در معرض حرص دول اروپا قرار گرفته و آثار نگرانی آنها از بیم اینکه علما عایق عمده ای هستند پیداست - چه هر کجا نیروی آنها مانند هند و ماوراء اقیانوسها بدست فرمانروایان محلی تضعیف شده یا خورد شود اروپائیان بسهولة بر آن دست یافته بامداخله در امور آنکشور سر انجام مالک آنها میشوند . در صورتیکه ( در جای دیگر مانند ) افغانستان که قدرت و نفوذ علمای آنکشور در برابر حملات گاه و بیگاه انگلیس مقاومت نموده کوشش آنها در دست اندازی به آنها بهدر رفته است (۱)

۱ - در اینجا آنچه را سیاست مداران ایران و دانایان رموز و علمای روحانی روشن فکر باید وجهه خاطر سازند نکاتی چند از علل و عوامل نفوذ اجانب است و چنانکه در دوره معاصر نیز سالخوردان ایران شاهد و ناظر بوده اند این است که عوامل جهانگیری و بسط و نفوذ و سر انجام استعمار ( دول معظمه ) با پنج مرحله آغاز میگردد .

نخست رابطه کاروان بازرگانی و ورود امتعه تجارتنی است که بالنتیجه باصنایع داخلی رقابت کرده و با اشیاء خوش آب و رنگ - هنرهای محلی و ملی را از رونق انداخته و بطوری در انظار مردم آنها خار و بی مقدار میسازند که دیگر از حیث ارزانی و ظاهر فریبی متاع خود یکباره کارگاههای صنایع محلی از فعالیت افتاده از طرفی نیروی اقتصادی کشوری را از میان برده آنچه از زر و جواهر در خانه ها یافت شود از دست میرود و چون نیروی تولید نابود ( و صادراتی هم قهرا وجود نخواهد داشت ) کارگران و سرمایه داران بیکار و ورشکست شده با



ترغیب و تشویق همان بازرگانان اجنبی شغلشان بدلالی و بیکاری که لازمه اش تنگدستی و در یوزه گری است منحصر می شود و در واقع نیروی فعاله يك ملت تحت تاثیر اقتصادیات تساهله وارد ناپود می گردد - مرحله دوم اعزام مبلغین مسیحی و انتشار کتب دینی آنها است که در لباس مذهب قلوب انسرده ایکه مظهر من لامعاش له لامعاده اند با آنها گردیده دین و ایمان خود را از دست میدهند ضمنا با این دسته وسایل مختصری از بهداشت بعنوان مریضخانه ود کترهائی هستند که قهرا مملومات و وسایل موثرتری در معالجه دارند همکاری نموده یکباره کور کورانه ابدان و ادبان آنها مسخر اجانب میگردد - سومین مرحله کاروان فرهنگی است که با بعنوان آموزگار یا انجمن فرهنگی با دسته های سابق الذکر هم عنان و بنام غم خواری و دلسوزی در زوایای شتون ملك رخنه کرده و افکار خانواده هارا دگرگون و از حکومت خودمنزجر و افراد جوانان مستعد و باهوش را بخود جلب و با تدریس زبان و آموزش آداب و رسوم خود آنان را از ملك و ملت خویش متفر و با وسائل غیر مستقیم بدون اینکه بفهمند چه میکنند ندانسته تیشه بریشه ملیت و وحدت خود میزنند و بالنتیجه شکافی بین ملت و دولت ایجاد و در ورطه ای هولناک سوق داده میشوند .

مرحله چهارم دسته سیاستمداران اند، که در دستگاه دولت وارد، بوسیله اعمال داخلی تا اعماق اندرون وزیران - سران سپاه - حکمرانان - و بالاخره پادشاه نفوذ کرده زمام اسرار و مهمات امور را در کف گرفته و جوهر متنقد و حتی روحانی بن را با خود همراه و دمساز می سازند از طرفی مردم محتاج بنان بخور نمیر بی نان و پریشان گشته از سوی دیگر دولت بوضع مالیات های سنگین برای هزینه تجملات و ادارات تشریفاتی ناگزیر میگردد و باتاسیس بانك و شرکتهای اعطای امتیازات به بیگانه یکباره معنویات - اقتصادیات - عقاید و ایمان حقیقی با انشعاب مذاهب بویژه گرمی بازار عزاداری و درویش مآبی که لازمه فقر و تنگدستی است و از طرفی با ترویج اشیاء و لوازم لوکس و آرایش زنان قهرا موجبات بی عفتی و فحشاء نیز آماده میگردد مرحله پنجم نوبت بتهدید ملك و ملت و بچنك و لشکر کشی میرسد .

ملتی که عرق حمیت و غرور ملی را با مقدمات معروضه از دست داد دیگر تاب و توان عرض اندام در برابر ارتش مسلح و مجهز بسازو برك و صنایع جنگی اروپا را که خود نیز با آنان محتاج است ندارد .

فریاد و فغان و مجاهدات شادریان سید جمال الدین آن فیلسوف عظیم الشان همه پیش بینی این مصائب و عواقب بوده است که عرض شد - که هر چند در آن موقع تا حدی جلو گیری شد ولی زمامداران آنزمان با همان اسباب یاد شده تحت تاثیر درآمده چون آخرین رمق غیرت - وحدت و غرور ملی را از دست داده بودند یا اینکه میدیدند کاروان تمدن غرب چگونه با تاخت پیش روی میکند بهنادولجاج خود ادامه دادند و اندرز شیخ را که فرموده هشدار که میروی به پستی - گرنیست تو را درازدستی - و هزاران هزار نصایح ائمه هدا و اندرز همرا و فلاسفه ایران و حتی اندازات قران را اهتا نکردیم تا بدین روز سیاه نشستم (اعلی حضرت فقید « رضاشاه پهلوی کبیر » بدین رموز آگاه بود و موجبات برانداختن اوضاع پیشین را با ایجاد تاسیسات فرنگیان در کشور - بسط فرهنگ و بهداشت و رفع بیکاری با بنای کارخانها و غیره فراهم - افسوس که قدر ندانسته و در نگاهداری آنها بس ناجوانمردانه رفتار مینمایند) اکنون در این دوره فرخنده لسل جوان و روحانیون و دانشمندان مالیه میداند که دوره سید جمال الدین سپری و مقنضیات آنزمان در خور تطبیق با زمان حاضر نیست ما نمیتوانیم در بروی خود به بندیم و به قرون و اعصار پیشین برگردیم - امروز تظاهرات دوره صفویه که از نظر سیاسی در مقابل خلافت آنروز ناگزیر

بودیم مبتل است. امروز باید تربیت و حسن اخلاق و آداب تمدن معاصر راحتی بر لیسانس و دکترا ترجیح داد زیرا علم تنها وسیله خوشبختی و آسایش ملتی نیست علم بی تمر درخت بی بر است چنانکه ملاحظه میفرمائید مدارس نتوانستند منظور ما را تامین نمایند چه دیده میشود که پاره ای از جوانان تحصیل کرده در فساد اخلاق و ارتشاء و تحصیل نان از راه غیر مشروع دست بی سوادان را از پشت بسته حتی با تقوا و ادب مبارزه مینمایند همه دم از ریاست - وزارت - وکالت و حتی نخست وزیری میزنند گویی ادب و انسانیت ورشکست شده گویا از جناب آقای وثوق الدوله است :- بدوران ادب سوزی و عصر بی ادب پرور -

جو خنك جاهلان در ملك دانایان بجولان شد.

ادیبان منزوی گشتند و دانایان بسجند اندر - تو گویی روزگار ما همه شام غربیان شد. پس نوبت جوانان دانشور است که از گذشته عبرت گیرند و از آنچه سبب رسوخ و افزایش اوهام و خرافاتیکی، بگانه باعث فقر دیانت حقه، و سوء تربیت جامعه ایرانی است پرهیز فرمایند. بخدا قسم هر قدر ملت ما باین توهمات اندرو از روح دین و ایمان که بهترین هادی تربیت و انسانیت است دورتر باشد زودتر و بهتر مرام و انتظارات اجانب تقویت و تائید میگردد. بر علمای روش فکر و واعظان است که مردم را بعارف دین و رفتار ائمه هدا بویژه مولی علی (ع) دعوت فرمایند - حقیقت و حکمت جانبازی فرزندان عزیزش را خاطر نشان سازند نه فقط فجایع کربلا را - جامعه روحانیت باید تحت فیادت و ریاست عالیه مجتهدی روشن فکر و عالم بمقتضیات زمان اداره شود - برنامه خاصی برای منبر و صلاحیت اهل منبر قائل باید شد - نباید که اشت هر کس فقط برای امرار معاش (که بدبختانه عمومیت و جنبه صنفیت بخود گرفته) روی منبر برود و مطالبی که منافای عظمت، و فلسفه دیانت اسلام است بیافد. بخدا قسم چشم گروه فهیم ودانا بر موز که ملاحظه مینمایند روزانه قوای معنوی ما تحلیل میرود و موجبات انعطاط و تبدیل معارف محمدی در جریان است اشکبار و دلی داغدار دارند - چرا فضائل علی و اولادش علیهم السلام را نمیگویند چرا اندرز و حکم مولی را متذکر نمیشوند چرا آنقدر شجاعت اشقیاء و مظلومیت یابیچارگی بزرگان دین را برخ ما میکشند - آنها بی چاره نبودند آنها با خون خود نهال جوان اسلام را آبیاری و ریشه درخت تناور و سایه گسترتری را که عموم اهل جهان بتوانند در سایه فرهنگ خدای آن بخوشبختی در دنیا و سعادت اخرت در سایه اش زیست نمایند تقویت و بسلطنت دنیوی پشت یازدند.

آنها سرمشق تقوا و تربیت اند. آنها استاد علوم ممتازه امروزه اند دیانت اسلام منتطبق با علوم اثباتی است.

البته آقایای علمای دین خود از فضائل علوم مستحضر اند علمیکه در قران توصیه و تاکید شده تنها علوم لدنی نیست زیرا علوم لدنی و اشراق در دنیا مکتب ندارد بلکه منظور علمی است که موجب رفاه و آسایش انسان در این نشاء و سبب تزکیه نفس و حصول مفای آراسته و شایسته برای عرضه در پیشگاه داوری الهی در روز قیامت است - علمی است که سود و نمران در تدابیر امور دنیوی عاید جمهور بشری گردد چنانکه فرموده اند: اطلب العلم ولو بالسن

اگر منظور علم دین بود - در آن موقع که جزیره العرب مرکز هدایت و گهواره علوم روحانی بود رفتن بچنین مورد نداشت چه حضرت امیر میفرمایند . اکتسب العلم قیکسبکم العیات در سیاحت خارجی ، باید با مزایای ادبی و اخلاقی و حسن عهد دوستدار همه ملل باشیم بشرط اینکه آنها نیز با معامله متقابله با ما رفتار و برای هستی و حقوق ما احترامی قائل باشند. مطلب حاشیه بدر ازا کشید و از حد نصاب خارج گردید از خوانندگان گرامی بویژه دانشمندان امیدوارم در گزردند - که ته کنم که قصه ما کار دفتر است - مترجم .

سید پیشتر رفته سیاست ناصرالدینشاه را چنین وصف میکند :

« وقتیکه این افمی زهر ناک - زمام سلطنت را در کف گرفت متدرجا شروع بتضییع حقوق علما و تدنی مقام و تنزیل نفوذ آنها نموده - موافق آمال خود به تمرین قدرت و اختیارات مستبدانه با او امر مبتذل وطمطراق - دورباش و کورباش و ستم و جور پردامنه ای پرداخت . ینا بر این بسیاری از آنانرا بناحق از کشور بدرواز روی خود خواهی دیگران را از مراعات آئین مقدس بازداشت - و کسانی را از خانه های خود به ماوای ظلم و رسوائی ( تهران ) آورد که بهتر بتواند مجبور باطاعت و تحقیرشان نماید - با چنین رویه ای محیط خود را از مخالفین پاک ، مردم را خورد نمود ، کشور را خراب کرده و در وادی اعمال ننگین و کانون عیاشی و شهوات فرو رفته و برای تأمین تعیشات و تفریحات حیوانی خود بمکیدن خون بیچارگان و اشک چشم بیوه زنان و ایتام مشغول و بساط کامرانی را رونق داد . ( و اسفا بر اسلام )

همینکه حماقتش باشکال گوناگون اوج گرفت وزیری ( میرزا علی اصغر خان که پس از مدتی عنوان انابکی گرفت ) احمق و کثیف که نه دین داشت که عایق او باشد و نه شخصیت محترمی که او را از رفتار زشت باز دارد انتخاب نمود - هنوز این مرد گنه پیشه ردای اختیار در بر نکرده ، بنای نابودی دین و محاربه با مسلمین را نهاد - تا حدیکه از بد نهادی و خبث طینت خود او ( شاه ) را مجبور بفروش سرزمین اسلامی بیهای ناچیزی نمود .

در این هنگام که فرنگی ها موقع را برای تملك سلطنت ایران بدون مانع یا کارزاری متناسب دیده ، و ملاحظه کردند که نیروی روحانیون که مدافع نفوذ اسلامی بود ، از میان رفته و نفوذ آنان سپری گشته . هر يك دهان برای بلعیدن بخشی از سلطنت باز کردند .

پس حقیقت جلوه گر شد و باخشونت علیه باطل برخاسته آنرا خورد نمود . کوشش او را خشی و ستمگر را بزانو در آورد . براستی میگویم شما پیشوایان ، اسلام را با اراده خود سر فراز و اقتدار آنرا شکوه داده و قلوب مردم را از هراس و ترس پر ساختید . همه بیگانگان را درس عدم قدرت برابری با نیروئی شکست ناپذیر دادید - و کلمه ای بآنها آموختید ، که تجاهل ناپذیر است و دانستند که شما نمک زمین و زمامدار مردمید . لیکن اکنون خطر بزرگ ، و فاسدان شیطان منش برای ترمیم جراحاتی که بر آنها وارد آمده با اسلحه انتقاد متشبه شده و با اشتیاق تامی بآخرین نیرنگ خود تصمیم دارند که آن مرد مجرم را رهبری نموده ، همه عالمان را از کشور دور سازند . با و فهمانده اند که فقط اطاعت کور کورانه افسران ارتش میتواند اوامر او را ب نتیجه رساند .

و چون این افسران ایرانی و مسلمانند ، از احکام علما تغلف نورزیده و راضی به

مبارزه و صدمه زدن بآنها نخواهد شد. بنابراین برای اجرای اراده حکومت باید آنها به افسران اروپائی تبدیل گردند. بآن احمق خائن برای انجام منظور خود جهت فرماندهی گارد همابونی، و کنترل بریگاد قزاق فهرستی نشان داده اند.

اکنون این مشرک و رلی زنان بی دینش برای روی کار آوردن افسران بیگانه جدیت مینمایند. شاه با فکر دیوانه و ارش این نقشه را تصویب و سرشار از خشودی است.

« بجان جهان آفرین سوگند، که دیوانگی و کفر با هم همعنان و حرص و حماقت در بر انداختن دین و فتای آمین مقدس و تقدیم خانه اسلام به بیگانگان ( بدون دفاع یا مقاومتی ) هم داستان گشته »

« ای هادیان امت. اگر شما این فرعون پلید را ول کرده بگذارید بر تخت سلطنت، دیوانگی خود را ادامه دهید و شتاب در بزر آوردن او از فراز مقام عالیه خطا کارانه اش ننمائید، کار خراب و اصلاح یا علاج آن بسی دشوار خواهد گشت »

بقیه این مقاله دایر بمزل ناصرالدینشاه، و اینکه حصول آن از لحاظ کمال نارضایتی عمومی از حکمرانی او با اتکاء به حیثیت و شئون علما چنانکه مردم را بضدیت علیه امتیاز منفور تنباکو برانگیختند (ممکن تواند بود) بحث شده است. محمد رشید مدیر روزنامه یادداشتی مبنی بر نفوذ مطلقه علما در ایران دارد. که چگونه بنفع خوشبختی و رفاه اسلام است، چه آنها هیچگونه مستمری از حکومت دریافت نمیدارند. ادامه میدهد. که اسلام نمیتواند بختیار باشد مگر اینکه علمای دین در تعلیم آموزگاری و هدایت مردم مستقل و از اتکاء بیادشاهان و اشراف برای امرار معاش چنانکه تاکنون هستند بی نیاز باشند.

آخرین مقاله ایکه از شماره فوریه ۱۸۹۲ ضیاء الخلقین اقتباس شده هر چند کوتاه تر از دو سند سابق است ولی برای آوردن در اینجا مفصل است و اختصاراً نکاتی را از پریشانی اوضاع ایران، مظالم و فشار بر طبقات که سبب قلت نفوس کشور و مهاجرت بسیاری از مردم، فساد ادارات دولت، فروش حکومت و مقامات اداری، نقد قانون، حد اکثر استفاده از شرارت و آزار مردم، بی انضباطی در میان سربازان مزدور که از راهزنی و چپاول معیشت مینمایند، و برای مردم صلح طلب و مولدین ثروت خطرناک هستند چنین یادآور شده است :

حکومت بر قانون مقدس مستولی، و آنرا نابود ساخته، و اتغاذ جنبه تمدن و تجدد را بيمورد میداند. قوانین اسلامی را از استدلال به نفع عام خلع و بکلی آنرا انگار نموده است. فقط شکلیه و ازار سلطنت میکنند. تنها حرص قیادت دارد. نیروی جور و غرور فرمانرواست.

شمسیر . تازیانه و داغ و درفش حاکم است . او از خون ریزی شاهان است . افتخار بهتک احترام ، وغارت دارائی بیوه زنان و یتیمان میکند . امنیت از آندیار رخت بر بسته ، باشندگان آن کشور هیچگونه راهی را برای نجات جانشان از زندان آن ستمگر نمی بینند مگر فرار .

يك پنجم از ایرانیان بسرزمین ترکی یاروسیه فرار کرده ، که میتوان آنانرا در کوچه و بازار سرگردان دید . با باربری . جارو کشی . تطزیف و سقائی با لباس زنده امرار معیشت مینمایند . و با هیبتی مفلوک با تضرع و خفت امیز و تسلیمآبامرربه . از خلاص جان خویش خدایرا شکر گزارند .

ولات و حکمرانان (استاندار و فرمانداران) بحکم جبران آنچه را ابتدا برسم رشوه بدربار سرگیشه شده . و آنچه تعهد پرداخت برکز (در دوره حکمرانی) خود نموده از هیچگونه اعمال پستی فروگذار نمیکنند . حرکاتی ناشایست مرتکب میشوند زنان را از کیسو آویزان ، مردانرا با وحشیگری هرچه تمامتر باسک در جوال میکنند . گوشه‌اشانرا بتخته میخ کوب مینمایند . این قربانیان به بخت و باچنین هیبتی در کوی و برزن میگردانند . کيفرهای آسان تر داغ و شلاق است .

مدیر روزنامه علاوه میکند مضمون مکتوبی را که خود ندیده بلکه شنیده . و در آن موقعیت دو سلطان (یعنی ترکیه و ایران) را سید اعلام ، و اظهار میهد که خلع آنها از کتدن پوتین از پا آسان تر است .

مکتوب زیر نامه بی تاریخ و بدون نامی است ( که در تاریخ بیداری ایرانیان صفحات ۱۰۷-۱۰۸ درج شده است ) و از آن کتاب اقتباس شده . این نامه را سید بفارسی نوشته و ترجمه آن از اینتراراست : (۱)

من این نامه را در حالیکه در زندان و از دیدار دوستان ممنوعم به دوست عزیز خود مینویسم . نه انتظار فرج و نه امید حیات دارم . نه از اسارت نگرانی و نه از شهادت بیم دارم . من از بازداشت و مرگ قریب الوقوع خود لذت میبرم . زیرا حبس من برای آزادی نوع من است . من برای حیات ملت خویش کشته خواهم شد . فقط از این لحاظ رنج میبرم که زنده نماندم ، تا آنچه را کاشته بپرورم ، و اینکه بگمال مطلوب خود نرسیده‌ام . تیغ نلحق نگزارد بیداری ملل شرق را بنگرم و دست جهالت مرا امان نداده . فرصت نهاد ندای آزادیرا از حلقوم ملل خاور بشنوم . تغمی را که از اندیشه‌های خود در سرزمین افکار ذلخ مردم کاشته‌ام که کاش این دانه نیکو کلری سودمند خود را ضایع نکرده و در رشوه‌زای و زمین بایر این سلطنت نکاشته بودم .

۱- از مضمون و ملاک نامه چنین استنباط میشود که : ندکی بیش از مرگ سید در استانبول نگاشته شده باشد .

چرا آنرا در خاکی که هرگز نروید کاشته، و نهالی را در سرزمین غفری که خشک خواهد شد نشاندم؛ در تمام این مدت هیچیک از اندرزهای نیک من بگوش حکمرانان شرق که خود خواهی و جهالتشان مانع از پذیرش نصایح من بود فرو نرفت - من امیدها بایران داشتم - لیکن پاداش زحمات من به دژخیمان اجتماع حواله شده بود، با هزار وعده و نوید مرا بترکیه خواندند، و عاقبت چنین پابسته و محروم ساختند - غافل از اینکه نابودی پیامبر سبب محو پیام نخواهد شد، و صحیفه زمان قول ترکیه را نگه میدارد.

بهر صورت آرزو مندم دوست گرامی من، این آخرین نامه را بنظر دوستان و همکاران عزیز ایرانی من رسانده، و این پیام را شفاهاً بآنان ابلاغ نماید.

« شما که میوه رسیده ایرانید و مردانه دامن همت برای بیداری ایرانیان بکمر زده اید - هرگز نه از حبس و نه از کشته شدن واهمه نمائید. از نادانی هموطنان خسته نشوید.

از شدت اعمال سلاطین بیم مدارید - با حداکثر شتاب، کوشش نمائید و با چابکی پیش بروید - طبیعت یار شما، و آفریننده طبیعت مدد کار شماست - سیل تجدد با سرعت بسوی خاور در جریان است - سر در حکومت استبداد در کار فروریختن است تا آنجا که می توانید جدیت نمائید، که شالوده و بنیان این خودسری معدوم گردد، بکنندن شر و دور افکندن نمایندگان منفور آنها قناعت نکنید. حتی الامکان سعی نمائید فواصل بین ایرانیان و خوشبختی آنان را از میان بردارید - بنا بودی آنهایی که باعث این عوایق اند اکتفا نکنید - اگر کوشش شما فقط متوجه افراد باشد، وقت را از کف داده اید، اگر شما فقط اغتنام فرصت را در ضدیت با آنها نمائید - نفس فساد و شرارت بدیگران منتقل خواهد شد - موانعی که شما را از دوستی با سایر ملل باز می دارد از میان بردارید »

بیش از اینها باید درباره این مرد نامی که دانشوری سیار، بدون هیچگونه منابع و موادی، جز با بلاغت و فصاحت زبان و قلم جویای معلوماتی ژرف و شگرف، مو شکافی و باطن بینی در سیاست، و آگاهی از امور و شیدائی شکیبی و جان نثار اسلام بوده، نوشته شود - چه حقاً بفساد و زوال بی برده - ادیبانه پادشاهان را بر فراز تختشان لرزانید و برای شکست نقشه های رجال سیاسی اروپا و آسیا (که برای بکار انداختن قوای خود خوب تنظیم شده بود) راه نیکی را پیش گرفته و آنها را مدعن بجدا کثر حساب غلط خودشان نمود - چنانکه اخیراً گفته شد - او کسی بود که ملیون مصر را بجنبش آورد که گرچه در ۱۸۸۲ شکست دید، ولی هنوز نیروئی است که روی آن حساب میشود - و او کسی است که نهضت مشروطیت ایران بدرجه زیادی در آغاز مدیون اوست - او نیز مساعی جمیله برای بیداری دول اسلامی بکار برد هلاکتشان نزدیک و ائتلافشان برای پایداری در برابر حملات دائمی دول معظمه اروپا فوریت داشت - و او ممکن بود حقاً نامزد موسس وحدت اسلامی که در آن

باره من توضیح دادم بشود - او ممکن بود خیلی بیشتر موثر باشد اگر توانسته بود يك سلطنت اسلامی که کاملاً بشعاع افکار خود دانا و بینا بوده بحد کفایت مجهز بشمار وطنخواهی و شیفته رهبری اسلام باشد تاسیس نماید - از طرف ناصرالدین شاه که فقط خودخواهی ظالم و مستبدی ابله و تنهادر بند عیاشی و اختیارات مطلقه خود بود - بس از اندکی آزمایش لازم بود که مایوس گردد - از طرف سلطان ترك امیدواری های بزرگتری داشت، چه در آنجا نهضتی بوجود آورد، که از طرف رهبران متنفذ ایران عملاً موجبات حسن تفاهم بین ترکهای سنی و ایرانیان شیعه فراهم آمد، که ایران مقام خلافت عثمانی را برسمیت شناخته و ترکها پادشاه ایران را بریاست شیعیان بشناسند - چه سوء تفاهمات گذشته موجب عملیاتی از طرفین، برای بقای اختلافات بین این دو فرقه اسلامی گردیده بود، زیرا او خطراتی که متوجه این دو امپراطوری است علناً می دید، و اینکه فقط اتحاد آنها علیه دشمن مشترك (بعوض تضییع قوای آنها که بیهوده و احياناً بمبارزه مسلحانه می کشید) می توانست، آنها را از زوال نجات دهد - عده ای از مجتهدان و علمای متنفذ ترك از این سیاست استفاده کردند - و در نهضت ایران از طرفی بطیب خاطر و همدردی طبیعی و از سوی دیگر ایجاباً بطرف نهضت مشروطیت متمایل گشته، ولی سلطان عبدالحمید که تا ژوئیه ۱۹۰۸ کسی نمی توانست در حضورش نفس کشیده نام مشروطه را ببرد و از این کلمه نفرت داشت روابط خود را با ایرانیان قطع و اجازه داد لشکریانش از مرزهای شمالی ایران بگذرند و مشکلات آنها را شدیدتر ساخت - با وجود بر این آن تاریخ تازه و درخشانی که از افق ترکیه سرزده، شاید با افکار سید جمال الدین منطقه ای وسیع و موقیت آمیز تر بیاید .



## بخش دوم

# امتیاز تنباکو (رژی) و سرانجام آن

بدبختی‌های دوره شش ساله اخیر سلطنت ناصرالدین‌شاه که سایه شوم خود را بر روی کشور گسترده و سرانجام بنا بودی خودش پایان یافت ممکن است از تاریخ اعطای امتیاز تنباکو بیک شرکت انگلیسی (در مارچ ۱۸۹۰) گرفته شود.

در تابستان گذشته شاه برای سومین بار به اروپا رفت (۱) تا کنون این مسافرت‌ها هر چند گران و بی‌فایده تمام شده، و بدون هیچ‌گونه نفعی برای رعایای او صورت گرفته بود ولی زیان محسوسی در برداشت - اما این بار و این سال سالی بدشگون بود چه پیش از حرکتش (در ماه اپریل ۱۸۹۰) شاه در (ژانویه ۱۸۸۹) به بارون ژولیوس روتر B. J. Reuter امتیازی برای تأسیس یک بانک دولتی با حقوق انتفاعی چاپ اسکناس و استثمار از کانهای کشور اعطا فرموده بود، و یکماه بعد پرنس دلگروسکی Delgorosky بگرفتن پیمانی برای امتناع از اعطای هرگونه امتیاز کشیدن راه آهن تا پنج سال دیگر برای روسیه موفق گردید (یعنی تا پنجسال دیگر حق تقدم در امتیاز راه آهن با روسیه باشد) ظاهراً این کافی نبود که شاه بیک تبعه ایرانی که بر من ناشناس است امتیاز لاتاری را داد، که او در برابر چهل هزار پوند بیک سندیکای انگلیسی واگذار کرد، که پس از مدتی اندک باطل گردید، ولی چون پولی را که سندیکا پرداخته بود نتوانست پس بگیرد، سبب بی اعتباری ایران در بورس لندن گردیده که شاید این نتیجه از نقطه نظر ایرانی تأسف آور نبود، چه اینگونه منافع بورسی بیگانه بیشتر جنبه سوء استفاده داشته که بدون هیچ‌گونه برهانی مورد توقع اجنبی است. در دوم سپتامبر، بانک دولتی ایران بنام بانک شاهنشاهی ایران بموجب منشور همایونی انگلیس تأسیس گردید - اوضاع و احوال محیط این امتیازات و بویژه امتیاز لاتاری برای من مبهم اند، لیکن یک اثری از این امتیاز (لاتاری) که عواقب مهم چندی داشته است، مشاجره بین شاه و پرنس ملکم خان بوده (که از سال ۱۸۷۲ نمایندگی دربار سنت جمس را داشته است) در نتیجه این مشاجره در نوامبر ۱۸۸۹ ملکم خان از سفارت لندن عزل (در شماره ۱۶ مارچ ۱۸۹۱ روزنامه تایمز از منابع مقامات ایرانی اعلام داشت که ملکم خان از کلیه القاب و درجات فرمان شاه محروم شده است) و جواب زننده ای از ملکم در ۳۰ مارچ همان روزنامه درج شد) و بجای او محمد علیخان علاء السلطنه منصوب گردید. شاه در اکتبر ۱۸۸۹ از همان راهی که از مرز خود بیرون رفته بود به پایتخت برگشته و در مصاحبت خود پزشک جدیدی بنام دکتر فوریه فرانسوی (۲) و پهلوان مشهور اتحاد اسلامی (سید جمال‌الدین افغانی) (اولی را از پاریس و دومی را از مونیخ) بایران آورده.

۱ - سفر اول شاه در ۱۸۷۳ سفر دوم ۱۸۷۸ و سومین مسافرت ۱۸۸۹ بوده است.  
۲ - این دکتر فوریه Fevrier همان است که کتابی بنام سه سال در دوبار ایران تألیف کرده است و جناب آقای عباس اقبال آنرا ترجمه فرموده اند - مترجم





شادروان حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی معترض امتیاز تنباکو  
ش ۵



اکنون بیائیم از سال ۱۸۹۰ سالیکه مخاطرات و پریشانی آنرا منگاملا سنجیده و هنوز ایرانرا تهدید میکنند (و بقول دکتور فوریه که در ۱۴ اپریل همین سال زیر عنوان امتیاز در امتیاز نوشت، بنظر میرسد که با اعطای این امتیازات بی در پی بنالخره ایران بتمامی بدست اجانب خواهد افتاد)، آنچه ممکن است با ذکر تاریخ بحث نمود.

بانک شاهنشاهی نقشه ساختمان راه ارا به روی از اهواز بتهران را بکار بست، و حقوق معادنی خود را بیک شرکت جدید موسوم ببانک تملونی معادن ایران، (Persian Bank mining Corporation) (که هر چند چهار سال بعد سقوط نمود) واگذار کرد، همه این امتیازاتیکه به اجانب داده شده بود، دلرای یک سرنوشت همانندی بسود نا چیز آنی شاه و درباریانش، و بزبان دائمی مردم کشور (بالفعل و بالقوه از حیث ثروت ایران) تمام میشد و در این باب شرح جامعی در کتاب لربین موسوم به اقتصادیات پولی ایران چاپ ۱۹۰۰ رم،

« La Persia Economica contemporanea e la sua Veestione monetaria ( Rome 1900 ) Lorini »

داده شده است .

لیکن امتیاز تنباکو است، که نتایج مهمی در برداشته و این امتیاز اکنون مورد بررسی و بحث ماست - این امتیاز چنانکه گفته شد در ماه مارچ ۱۸۹۰ اعطا گردید . لیکن مذاکره مقدماتی آن محتمل است در سال گذشته، در موقعیکه شاه در اروپا بوده آغاز شده و برآمد این مسافرت بوده باشد، چه آقای گ. ف. تالبوت (G. F. Talbot) صاحب امتیاز، مطالعه کاملی روی محصول - فروش و صادرات کلیه تنباکوی ایران در یک دوره پنجاه ساله کرده، و در برابر این انحصار، پرداخت پانزده هزار پوند سالیانه بشاه یا دولت ایرانرا بعهده گرفته بود .

« بعلاوه یک چهارم منافع سالیانه پس از وضع مخارج اداری و پنج درصد سود

سرمایه . »

سرمایه این شرکت که بعنوان شرکت تعاونی شاهنشاهی تنباکوی ایران .

« The Imperial Tobacco Coporation. of Persia » نامزد گردید، عبارت از ششصد و پنجاه هزار پوند، در ۶۴۷۴۰ سهم ۱۰ پوندی عادی و ۲۶۰۰۰ سهم یک لیره ای بوده است، و طبق نقشه پیکری تاریخ ۳ سپتامبر ۱۸۹۰ بدست آمدن منافع سرشاری بشرح زیر انتظار میرفت .

بسهم اصلی ( یعنی اسهام مؤسین ) منافع سالیانه تعلق نمیکرفت، مگر اینکه

به سهم عادی پانزده درصد سود سالیانه عاید گردد - سپس باقیمانده منافع به دو سهم مساوی تقسیم ۵۰، نیمی به سهم عادی، و نیم دیگر بسهم اصلی تقسیم گردد - انتظار

صاحبان امتیاز، در نقشه بیکری هنوز بطور روشن تری فزونی گرفته، منافع ویژه بانصد هزار پوند، در سال تخمین و جمع منافع ویژه اتحادیه - ۳۷۱۸۷۵ پوند برآورد شده بود، چه بموجب تقویم نقشه مزبور، با مقایسه امتیاز رژی ترکیه در نتیجه تجربیات در عمل، و اداره امور شرکت مزبور، که در سال ۱۸۸۴ تأسیس شده است، و مقایسه پرداخت سالیانه (اتحادیه تنباکوی ایران) ۱۵ هزار پوند در برابر ۶۳۰ هزار پوند تعهدی شرکت ترکیه در سال و شرط امتیاز ۵۰ ساله شرکت ایران در مقابل ۳۰ ساله شرکت ترکیه، واضح است، که شرکت ایران منافع سرشاری خواهد برد - دولت ایران مساعدت و صیانت شرکت را بعهده گرفته بود، که در سند خدعه آمیز بفتح شرکت، بعلاوه شرطی منظور گردیده، بطوریکه منافع آن محقق است، از اینقرار که در موارد وقوع اختلاف بین دولت شاهنشاهی و اتحادیه، حل قضیه بحکمیت یکی از نمایندگان کشورهای متحده آمریکا یا آلمان و یا اتریش مقیم تهران موکول شده بود - زیرا این امتیاز پیش از بند و بست و تقرب ما با دوستان عزیز فرانسه و روس گرفته شده بود.

با این نقشه (بیکری) که اطلاعاتی از آن استخراج و در بالا مذکور افتاد، شرح با حرارتی مورخ ۲ - آگست ۱۸۹۰ پیوست بود، که دلخوشیها و موقیتهای ممکن الحصولی را برای صاحبان امتیاز در برداشت، و آن بقلم شخصی بنام آنتونی کتابچی که اگر هوش من یاری کند، مدیر غرفه ایران در نمایشگاه پاریس (که مجموعه ای از اشیاء نفیس و شگفت گرانبهای مسیحیون لبنان و یهودیهای سوریه نیز تحت مسئولیت او در آن جای داده شده بود) و خود را رئیس کل گمرکهای ایران معرفی میکرد بوده است، که خیلی مشکل است آدمی بازگو کردن اینگونه ترهات و اراجیف را که کسی بشکارش آن واداشته شده باشد مفصلاً بخود هموار نماید - ولی باید خود را بند کمر نکات پر آب و تاب مهمل آن بقرار زیر راضی نمود:

« علاوه از آنچه را که حکومت شاهنشاهی بنام تقویت و تشویق این اقدام با تصویب حداقل بانزده هزار لیره استرلینگ در سال - برای شما منظور داشته - برای حکومت نیز یک چهارم منافع سالیانه خواسته است، و این خود اهمیت صحت تخمین و حساب دانی مردان آزموده کشور را شما ثابت مینماید که بدون هیچگونه تحمیلی پش رکت شما، لیاقت آنرا داشته که با وسایل غیر مستقیم چنین سهم مهمی را برای دولت ملحوظ دارند (۱)

۱ - در صفحه ۱۲۷ کتاب انقلاب مشروطیت ایران تالیف آقای دکتر مهدی ملکزاده مبلغ حق الامتیاز سالیانه ۲۵ هزار لیره مرقوم افتاده، در صورتیکه ۱۵ هزار لیره بوده است، و چنان که در مقدمه امتیاز، ادوارد براون متذکر است و دکتر ملک زاده نیز اشاره فرموده اند - این امتیاز با رشوه گزافی که با طرفیان شاه و مبلغی که برای خود شاه مقرر شده بود خائنانه در برابر سهمیه ناچیزی واگذار گردید، که چنانکه مقایسه با امتیاز رژی ترکیه شد خیانت و رشوه درباریان نمایان است، و از جمله همین آنتونی کتابچی که براون اشاره فرموده خود عامل مهم این خیانت بوده، و از شرحیکه او بشرکت عمداً نوشته و شاید دیکته خود شرکت بوده مطلب کاملاً روشن میگردد. بعلاوه دکتر فوریه در کتاب خود مینویسد: شرکت انگلیس این امتیاز را با دادن رشومهایی گزاف که بدو ملیون لیره بالغ میشود گرفته، و حق اینست که تحمیل آن با این خرج می ارزیده است. مترجم

«اکنون منافعی که جامعه از رژی خواهد برد، چون در حالت حاضره تنباکو از سه تا چهار دست گذشته، سپس به مصرف کنندگان میرسد - با اینکه عوارض راهدازی و کرایه حمل اندک، و مخارج فوق العاده ای بعرضه کنندگان و تجار تعلق نمی گیرد - اینها با سرمایه کمی، انتظار سود فراوانی دارند، و حتی تنباکو هارا برای سود بیشتری مخلوط میکنند. ازین روی من میگویم، مردم هوادار شما خواهند بود، زیرا تنباکو را ارزانتر و خالص بدست خواهند آورد.

کشاورزان بیشتر بهره ور خواهند شد - چه بازرگانان جنس آنان را پست و انمود کرده، با پائین آوردن بها و ایجاد مشکلات دیگری آنها را آزار می دهند، در حالی که شرکت شما بواسطه دادن مساعده، و خرید بهای عادله با افزایش تولید و خوبی جنس کمک، و آنها را تشویق می نماید - بالجمله شرکت شما آینده درخشانتری در پیش دارد، چه، در آغاز کار منافع ثابتی خواهد داشت، و با در نظر گرفتن پنجاه درصد سود بر سرمایه - از روی نیکو کاری، و بحکم وجدان درباره فروشندگان ناتوان ایرانی، ظاهراً این مقدار فایده را جدی نگرفته سختگیری نخواهد کرد.»

امتیاز در ۹ مه ۱۸۹۰ در دفتر سفارت انگلیس در تهران به ثبت رسیده و دفتر نام نویسی برای اسهام در روزهای ۶-۴ نوامبر باز گردیده - تدارکات انجام امتیاز در سال بعد دنبال شد.

## انتشار روزنامه قانون

اینجا من بایستی موقتاً رشته کلام را قطع کرده، و از يك شهامت ادبی که برای نخستین بار در ایران پرده گشوده، و بی شك در افزایش ناخشنودی مردم از اسراف و تبذیر و بی پروائی شاه (ناصرالدین) نسبت بمصالح ملت بی اثر نبوده، و از ناحیه ملکم خان سر زده است، و او پس از مشاجره با شاه و وزرایش بویژه امین السلطان «که بعداً ملقب باتابک اعظم گردید» در لندن، بانتشار روزنامه ای بنام قانون، که شماره اول آن در ۲۰ فوریه ۱۸۹۰، شماره ۲-۲۲ مارچ، شماره ۳ بیستم آوریل، شماره ۴-۲۰ می، شماره ۵-۱۸ ژون، شماره ۶-۱۸ ژویه، و شماره های دیگر ۷-۸-۹ و ۱۹ که من دارم (و بدبختانه بدون تاریخ اند) مبادرت نموده، بحث نمایم.

شماره اول در ۲۰ فوریه ۱۸۹۰ چاپ، و در شرق حسن استقبالی بسزا یافت، این نامه که متناوباً منتشر میگردد، و تا شماره ۴۱ «مدت سه سال و نیم» دنبال شده، مورد تنفر شاه واقع، و جمعی از شوربختان ایرانی که مشترك بوده، یا شماره آن در خانه آنها یافت میشده، باز داشت و چند نفری بسختی کیفردیدند - در میان آنان دو نفر از دوستان صمیمی من،

یکی منشی سفارت ایران در لندن، و دیگری معلم قدیم من میرزا محمدباقر بودند، که شخص اخیر بواسطه خواندن قصیده مذهبی شیوای خود «اسلام و مسیحیت» (اشعاری که شاهزاده میخواست بهر قیمتی شده خود را از آن رهایی دهد) از چنگ نایب السلطنه کامران میرزا نجات یافت، ولی نفر اولی متحمل شکنجه و رنج فراوان گشته، مدتی دراز در زندان بسر برد. نخستین شماره قانون چنانکه یاد شد «مورخ ۲۰ فوریه ۱۸۹۰» کاملاً جنبه اسلامی داشته، چه باجملات عربی بنام خداوند آغاز، و بدعای توبه پایان یافته، در مطالب مشدرجه بزرگترین احترام را نسبت بشاه، والطف او و مراعات ادب، نسبت به مجتهدین و ملایان نموده، آنگاه درباره فساد هیئت حاکمه و بی نظمی ایران که منبعت از فقد قانون و رفتار ناهنجار نخست وزیر وقت «امین السلطان که قاطرچی زاده اش نامیده و هدف اختصاصی روزنامه را به بدگوئی و ناسزای بدو قرار داده بود» بحث میکند.

از جمله مینویسد: نخست وزیر بمحض دیدن قانون نیم گز از جا جسته، کلاه بزمین زده، یغره را پاره، و پس از انواع جست های زنانه، با کمال تغییر نزد سفرای بیگانه رفته، پای آنان را بوسیده، و باقی مانده حقوق دولت را نیاز آنان خواهد کرد، که در عوض با منع انتشار قانون در قلمرو و نفوذ مستعمرات خود، او را یاری، و بدین نهج توفیق تلافی یابد. چه بهتر از این - زیرا در ایران يك روزنامه ای که ممنوع نمیشود یعنی هیچ - پس هر چه شدت عمل او بیشتر. مطلب مهمتر شده، و اشتیاق مردم ایران را در رشد تدریجی خود، برای اشاعه اینگونه مدارک نجات بخش خواهد افزود.

شماره دیگر مورخ ۲۲ مارچ ضمن توصیف دشمنان ایران، حاوی شکایاتی، اختصاراً بقرار زیر میباشد:

- ۱ - کنترل امور دولت در دست افراد دنی زاده نادان.
  - ۲ - حقوق دولت برای جلب خشنودی مترجمین سفارت، برایگان.
  - ۳ - مناصب و مقامات دولتی بازیچه دست فرومایگان.
  - ۴ - ارتش ما وسیله تمسخر جهانیان.
  - ۵ - شاهزادگان ما مستحق ترحمی درخور گدایان.
  - ۶ - مجتهدین و علمای ما جویای عدالت از بی دینان.
  - ۷ - شهرهای ما کثیف و ویران.
  - ۸ - طرق و شوارع ما آثاری از رد پای حیوان.
- برائر فریاد مردم برای وضع قوانین مورد لزوم، درخواست تشکیل يك پارلمان انتخایع نیز، که بررسی کلیه مسائل مربوط باصلاح حکومت را بعهده داشته و نمایندگان تامین داشته، بتوانند حقایق را گفته، و بتکالیف خود عمل نمایند، علاوه شد، و در این مورد مدیر قانون مینویسد:



(پرنس) میرزا ملکم خان ارمنی سفیر ایران در انگلستان

و مدیر روزنامه قانون

ص ۶





عده اعضاء شورای سلطنتی کافی نبوده، و باید بعد کافی انجمن توسعه یافته و دانشمندان - علما - ملایان فهیم، و سران هراستان، جوانان خردمند در این شوراشرکت نمایند. (۱)

۱- ناصرالدینشاه پس از مراجعت (سفر سومش) از فرنگستان - در اندیشه برپاساختن شورای دولتی شده، روزی بعد از سلام - خطاب به حضار اظهار داشت، در این سفر ملاحظه کردیم که تمام نظم و ترقی اروپا از این است که قانون دارند، ما هم عزم خود را جزم کرده ایم که در ایران قانون ایجاد نموده از روی قانون رفتار نماییم، بنشینید و قانونی بنویسید - و در این باب تا کید بسیار نمود، ولی یکی از حاضران چیز فهم جرئت نکرد بگوید.

«بند اول قانون سلب امتیاز خود سری از شخص همایونی را خواهد کرد، و او هرگز تمکین نخواهد نمود.» همه بلبه قربان بلبه قربان گفته رفتند. و حکم شد، در دربار مجلسی کرده، در اینکجه چه باید کرد گفتگو نمایند - در مجلس نخستین شاهزاده ملک آرا، اظهار داشت هر گاه بخوایم از خودمان قانون بکاریم سالها طول میکشد و آخر هم بوج خواهد بود.

فرنگی هادرا بفره زحمت کشیده و راه درستی پیش گرفته، نتیجه هم مشهود است که چقدر ترقی کرده اند - بهتر است قانون آنها را ترجمه کنیم و آنچه در قانون آنان مخالف شرع اسلام است از قلم بیندازیم - رای بر این قرار گرفت، و بمرض شاه رساننده، تحبیب فرمودند - بعد در مجلس گفته شد - رئیسی برای مجلس لازم است که انطباط آرا عهده دار باشد، از میانه ملک آرا بریاست برگزیدند، و ناصرالملک قره گوزلو - میرزا عباسخان مهندس، و میرزا محمد خان پسر صدیق الملک، و چند تن مترجم و نویسنده، بمضویت مجلس مین شدند. بناشد هر آنچه ترجمه کردند در مجلس مطرح، و پس از تصویب بحضور شاه برده بصفحه همایونی برسد.

قانون اساسی دولت عثمانی را خود ملک آرا در ظرف دو روز ترجمه کرده، وقتی مطرح میشود چون حد اقل سن نمایندگان مجلس چهل سال مین شده بود، و سن کامران میرزا و میرزا علی اصفرخانی بیش از سی و سه سال نبوده، هر دو بهم چشمک زده برافروختند - سخن کوتاه - در هر ماده قانون پییزی بود، که بر خورنده، بر جال و درباریان بود، و می گفتند اینرا ننویسید، آرا فلم بزید، این یکی را تغییر دهید. آنقدر زدند و کم کردند یادور انداختند، که دیگر چیزی نماند.  
ملک آرا آزرده خاطر شده گفت:

« شیر بی بال و دم و اشکم که دیدم این چنین شیری خدا کی آفرید »

سپس استعفای خود را تقدیم داشت، و شاه هم این خدمت را به میرزا علیخان امین الدوله رجوع فرمودند.

آنچه مسلم گردید، کلمه قانون بطبع شاه و درباریان گران می آمده تا جائیکه میرزا محمد حسین ذکاء الملک، که در ترجمه کتب و جراید از قانون و اجرائیات آن پییزی مینگاشته بهیئت حاکمه دوره ناصری و خود شاه برمی خورده، که ناچار شده بجای واژه قانون - قاعده، مینوشته چون امین - الدوله از این اخلاق و روحیه شاه و رجالش آگاه میبود، بلی بلی بچشم اطاعت میشود گفته، ولی کوچکترین اقدامی نکرده و با آنهمه تا کیدات کسی نپرسید که بر سر قانون چه آمد - اما درباریان برای تبرئه خود و شاه چنین شهرت میدادند که ناصرالدین شاه خود مایل بوضع قانون و آیین اصلاحاتی بوده ولی طبع مردم برای قبول عدالت حاضر نبوده و روحانیون که در آن زمان نفوذ بسیاری داشتند مانع این منظور بوده اند.

چه سخن بی جا و عنبر بدتر از گناهی - آیا معقول است مردم خواهان عدالت نباشند؟ ولی اینکه روحانیون مخالف بوده راست است و هر چه بر سر ایران آمده از همین گروه عالم نمایان بوده که حتی هلمبا و مجتهدین روشنفکر و دانشمندان آگاه بره و زهم از آنها اندیشه داشته جرئت اجتهاد بحق را نداشته اند.

«مانده زیر نویس صفحه بعد»

## شکایات و درخواستهای قانون

روحانیون و رجال دولت، و کلیه اشخاص کار آگاه باید در شئون نیازمندیهای وقت با نظارت روزافزون خود، با این انجمن همکاری کرده، و با وسایل لازمه مردم بفهمانند که تحول و اصلاح نسل ایرانی، بسته بوضع قانون، و وضع قانون بسته بمقتضیات زمان و اختیار این انجمن است [منظور شورای ملی است].

در شماره سوم قانون مورخ ۲۰ آوریل ۱۸۹۰ احترام بقوانین را بطوریکه در کشور هائی مانند ترکیه و روسیه از طرف فرمانروایان مراعات میشود، خاطر نشان می کند، و استغاثه برای امنیت جانی و مالی ایرانیان مینماید، و ضمناً از روزنامه باختر (معاصر خود چاپ استانبول)، برای تبلیغاتیکه بنفع آزادی ایران مینماید (به پسران شاه که هر يك با حسادت بتخت سلطنت چشم دوخته و امید میدارند روزی بدان دست یافته، دائم کشیک یکدیگر را میکشند) و بنخست وزیر نادان (امین السلطان) که سایه شوم خود را روی ایران گسترده که بزودی روی آنچه منازعه دارند از دست خواهند داد حمله نموده) تبریک میگوید.

در شماره ۴ - نکاتی که در شعاع وقایع اخیر نمودار شده، و جنبه پیش گوئی دارد نوشته که برای نمونه بقرار زیراند :

« باری چون یکی از دوستان، حکم ناصرالدینشاه راجع به تشکیل مجلس را (برای دومین بار) به نگارنده لطف فرموده، اینک مضمون آنرا در پائین میآوریم:-

## « فرمان همایونی برای تشکیل دارالشورای کبری »

امین الملک، انعقاد این مجلس چنانکه مکرر تقاضا و بنوشته حکم و مقرر شد، از لوازم امور حالیه دولت است و کمال میل را به ترقی و انتظام آن داریم، و کمال تقویت را در هر باب حاضر هستیم بعمل بیاوریم.

بعضی فرمایشات تازه بنظر آمده که لازم شد مجدداً حکم بشود در مجلس قرائت شده جزو تنظیمات و قرار داد مجلس بشود. اولاً چون فرمایشات زیاد و مطالب دولتی روز بروز دراز زیاد است. هفته دو مرتبه انعقاد مجلس را کافی نمیدانیم. باید هفته ای سه روز مجلس بشود. شنبه - سه شنبه پنجشنبه - تا نایب اهالی مجلس در گفتگو و حرف آزاد هستند - هر چیزی را باید بدون شایبه، هیچ غرض و بدون ترس و واهمه تقریر نمایند، فی الشل از صف نعال اگر شخصی برخیزد، بروزرای بزرگ ایرادی دارد و بگوید تو فلان کار را نفهمیده کرده باین دلیل نباید آن وزیر کدورتی حاصل کند. بلکه هیچ حق ندارد. باید کاری که میکند - جواب آن شخص را موافق قاعده یارد و یا اذعان نماید. و هر يك از اجزای مجلس آنچه شب و روزهای تعطیل در خیر دولت بخاطرشان بیاید - یادداشت کرده. در مجلس مذاکره نماید. ثالثاً آنچه آرای مجلس بیک امری از جزئی و کلی قرار گرفت باید بنوشته و مهر تمامی اهل مجلس باشد.

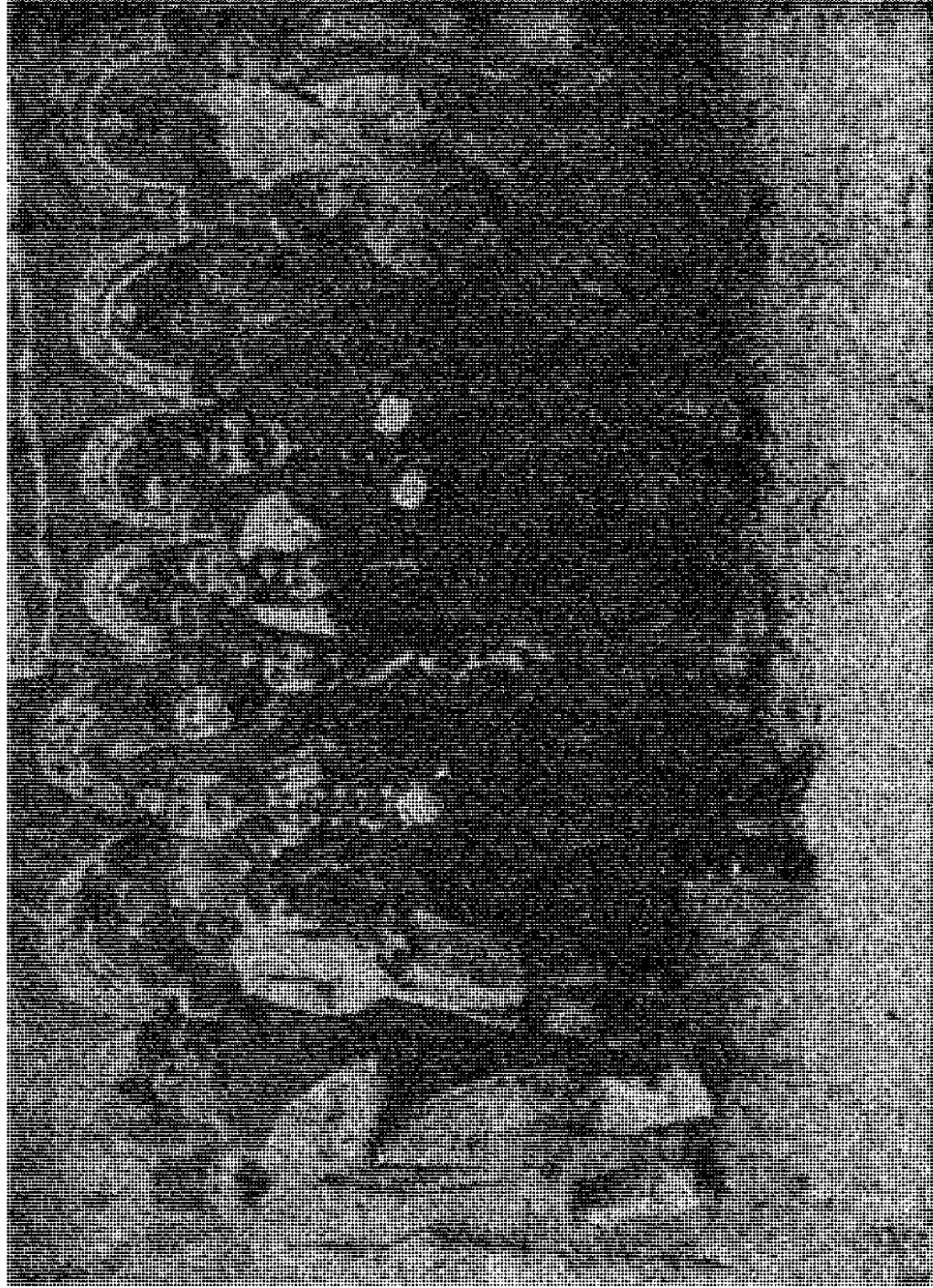
این امور به پیغام یا عرض شفاهی هیچ پذیرفته نیست. حتی حکمی که بعد از این بولایات تعیین می شود. یا بیک نفر میز بجای می رود و باینک حکمی فوق العاده و غیره صادر می شود باید بتصدیق و رای مجلس باشد ۱۲۹۱ (هجری قمری) امضا

بطوریکه ملاحظه می شود در این فرمان اسمی از قانون برده نشده. پس قانون موضوع نداشته هر چه مجلسیان تصویب نمایند باید بعرض شاه میرسد که در صورت اجازه اجرا شود.

این امین الملک از رجال دربار ناصر و بظاهر پس از امین الدوله بر باست مجلس شورای بالا گماشته شده، و از خانواده امین السلطان بوده نباید با آن امین الملک که جزوشش تن درباری محمد علیشاه مجلس تقاضای کبیر آنان را بیکر کرده اشتباه شود. مترجم

ناصرالدینشاه - پاشاهزادگان و درباریان خود

ش ۷





یکمده موجودات بی‌رک و بزوا، که همواره مزایای اخلاقی دیگران را روی پست فطرتی خود قضاوت مینمایند - میگویند ایران حس و نیروی دراکه خود را از کف داد، دیگر اینگونه حرفها نتیجه‌ای ندارد.

راست است که اشراف کوتاه نظر تا آنجا که شایستگی دارند بازار ننکین خود را در این روزها گرم کرده، لیکن آنها در اندک زمانی خواهند دید که ایران بکلی تنها نیست و روح انسانیت هنوز در ایران زنده است.

مستر ویلفرید بلنت در اثر سودمند خود، موسوم به (تاریخ سری اشغال مصر بدست انگلیس) «Secret History of the English occupation of Egypt» شرحی از تاثیر دیدار ملکم خان در خود داده مینویسد که :

در ژون ۱۸۸۰ او را ملاقات کرده (او را چنین وصف میکنند) - مردی سالخورده با اندامی کوچک و بینی کشیده، و چشمانی سیاه، که پس از مفارقت تاثیر عمیق در او کرده، و علاوه میکند که، شخصیت قابل ملاحظه‌ای که هرگز ندیده بود داشته - کسیکه آگاه ترین مردان شرقی بوده، و پاره‌ای از اظهارات ملکم خان را از حیت اجتهاد و اقدامات او بعنوان (کیش آدمیت) یادآور شده، که او جدیت داشته، در ایران ترویج دهد، و ادعا داشته که در ایران سی هزار نفر بدو ایمان دارند - تا اینکه شاه بواسطه نفوذ روز افزون او، بدو حسد برده و پروانه مسافرت به او داده و موافقت فرمود که وزیر مختار کل در بارهای اروپا شد.

چهار یا پنج سال دیگر از آشنائی من با این دیپلمات نامی گذشته بود، که دیگر «از مذهب آدمیت» کمتر با من گفتگو میکرد تا درباره نقشه جدیدی، برای چاپ زبان فارسی - ترکی و عربی با حروف مقطع که در تنظیم و تکمیل آن مشغول بود.

حروف آزمایشی مزبور، زیر نظر او بریده و بوجود آمده بود - و يك چرخ چاپ کوچک به مهندسی يك ایرانی که بنظرم موسوم به محمدخان بود در محلی نزدیکی پارکی که مقر سفارت ایران بود گذاشته شده بود - کتاب - گلستان سعدی و چند جزوه کوچک را در آنجا چاپ کرده، و همچنین يك مقاله ای در روزنامه عربی مرسوم به نعله (زنبور عسل) بمديریت صابونچی (که بعدا در لندن منتشر گردید ولی ادامه پیدا نکرده) با این حروف چاپ شده بود، ولی دیگر در بیست ساله اخیر من نشنیدم که چاپ این حروف تعقیب شده باشد.

مستر بلنت در شرحی که از نظریات ملکم خان میدهد پرنس را چنین معرفی میکند: بنا بر روایات خودش، از لحاظ تزکیه نفس به هواداراناش تاکید میکرد که بلفظ آدم تنها قناعت نکرده بلکه خود را شایسته لقب عالی‌تر (انسان) نمایند هر چند بقول بلنت، این دو مرحله توصیه اساسی باشخاص صمیمی و مددکاران ایران بوده، ولی بطبقه پائین‌تر

در شماره ۴ قانون اشاره میکند، که نکات برجسته ای از آن اقتباسی شبهه و بقرار زیراند :  
يك تاجر تبریزی از زرروم مینویسد: من حاضر م قربانی قانون کردم به من بگو، آیا  
من میتوانم؟

پاسخ این است : - کتاب آدمیت را بدست آورده بخوان- آدم بشو، و سعی بیشتری  
در وقوف به سر آدمیت با میزان فهم خویش نما .  
یکی از عالمان فارس مینویسد:

شما دائما کلمات آدم و آدمیت را تکرار مینمائید - از اینها چه منظوری دارید؟  
ما که تشنه عدالت و دشمنان ظلم و بیدادیم، و به لطف خداوند خود را آدم تصور مینمائیم،  
چه بحکم آنکه آنچه باین نام اطلاق میشود، ما حتی میان حیوانات فرق قائل هستیم و خود  
را در همه احوال آدم میدانیم .

جواب : هر کسی جویای عدالت - مشتاق افتخار و آبرو - دوستدار علم - طرفدار  
و نگهدار ستمدیدگان - خواهان ترقی و خیر خواه جامعه است، او آدم است.  
دیگری از آرآک مینویسد: من خود را آدم میدانم، ولی از آدمیت من تنها چه نتیجه  
عملی برمیآید : جواب - اگر شما واقعا آدمید همان دم که کمی چشم و گوش بکشائید خواهید  
دید که در ایران تنها نیستید .

در مورد دیگر در همان شماره (ظاهرا سید جمال الدین که چنانکه دیدیم اخیراً  
در بانیز ۱۸۸۹ با ناصی الدین شاه بایران برگشته بود منظور بوده که ) می نویسد :  
« واعظ بزرگواری که اطلاع کمی از صفات و اخلاق فطری درباریان دارد، و  
کسیکه وقتی پرچم دار آدمیت بوده، مردی روشن فکر - عدالت شعار، آزموده و پخته  
می نویسد: شما بی شک در این موقع از هزار جا اطلاعاتی دریافت میدارید که اکثر مردم با  
هوش ایران که بتصور خارجیها نمیآید، مشتاقانه تشنه ظهور سلطنت قانون هستند -  
تردید نداشته باشید که مردم این کشور بزرگ و کوچک چه در داخل و چه در خارج یار  
شما بوده، و دلبستگی بشما دارند و شما را تقویت خواهند کرد.

لیکن من مکلف هستم که مخصوصاً شما را آگاه سازم، که بایستی خیلی خود را  
بیامید و از یکدسته جانوران ایران پرهیز نمائید آنها - [کتابه از درباریان و اشراف میباشد  
که فاقد پرنسیب و هدف و آبرو بوده] حاضراند خود را در پیشگاه منفورترین ستمگران  
برای بدست آوردن زروسیم و نشان و حمایل پست و خار سازند .

حالا که این عده وجود دارند - پس چه باید کرد؟

باید آدم بود - آدم پیدا کرد - و با آدمها اتحاد کرد.

• چه آدمهایی - چه اتحادی؟

آنهایکه میدانند شما یار خواهند داد. آنها که میدانند کیپاهستند؟

اگر شما هنوز آنها را پیدا نکرده اید آنها شمارا خواهند یافت .

برجسته‌ترین نکلت (درخور یادداشت) که در سایر شماره‌های قانون نگاشته شده از قرار زیراند: در شماره ۵ - ۱۸ ژون ۱۸۹۰ - ازولیمهد ( مظفرالدینشاه ) حق شناسی و تمجید کرده مینویسد: او - امید و آرزوهائی برای ایران در قلب خود تمرکز داده می‌رورانند، و محبوب القلوب رعایای خویش است - توصیفی نیز بقلم یکنفر مسافر اروپائی هوشمند ( که گویا بطور غیر رسمی از طرف یکی از دول معظمه اروپا مامور رفتن بایران و بررسی اوضاع آنجا، و دادن گزارش بوده، از نهضت جدید، درباره قانون و مشروطیت باصطلاح، عالم آدمیت داده شده، - شرحی از تشکیلات وسیع - و حسن استقبال و روش مومنین « این دستگاہ سنک آسا » و کمک های مالی که برای آن فراهم گشته، داده است (۱)

۱ - چون روزنامه قانون دردسترس نبوده، که عین عبارت آن اقتباس شود که در واقع از فارسی به انگلیسی رفته و اکنون از انگلیسی به فارسی ترجمه می‌شود، و پیدا است که در آن تاریخ نامه قانون و مشروطیت خواهی بلند بوده و جمعی در این راه کار می‌کرده‌اند، و هسته مرکزی آنان جمعیت فریمسن بوده .

فریمسن (Freemason) واژه انگلیسی و مرکب از دو کلمه Free به معنی آزاد و (mason) به معنی بنای سنک کار است (یعنی سنک گزار) شاید شالوده تاریخی این جمعیت از کشور سوئد یا کشور دیگری از اروپا آغاز شده باشد . معروف است که پادشاه وقت کارگران ساختمان را به بیگاری گرفته و ستمکاری مینمود، چنانکه کاسه شکیبائی آنان لبریز و در اندیشه‌رهائی از این بیداد، دست به امان اتحاد زدند - بنائمی بنای انجمنی نهاد، و نام آنرا فریمسن گذاشت و بنای سنک آسا که براون مینویسد کنایه از شمار این جمعیت و پدید آورنده آن است - مرام این جمعیت مبارزه با ظلم و رفع بیداد از خود و نوع بشر است - ظالم را از میان برداشتن - زیر بار بیداد رفتن و ستمدیدگانرا یاری کردن - اصول مناسبات افراد با یکدیگر - برادری، و بنگاهشان سری و ورود اشخاص در این جرگه ها بس دشوار و با علاماتی از گفتار و کردار و نگارش مرموز یکدیگر را می‌شناسند، و اگر عضوی از دستور و فرمان جمعیت سرپیچد و رازی را آشکار سازد سر میبازد و راه نیستی میسپارد .

گویند جلسه این گروه در جائی نامعلوم، و در دور میزی گرد تشکیل، و روی میز پرکاری و ابزار بنائمی گذاشته شده - پرکار علامت حدود شناسی و وظیفه دانی است . همانگونه که پرگار از هائیره تجاوز نمی‌کند - فرد نیز نباید از حلقه و دستور، یا مرام آن پای بیرون نهد - تاسیس آن در قرون وسطی ( یعنی از سال ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی ) و اعضاء نخستین را کارکنان ساختمان سنگی تشکیل داده - خورد - خورد - مردان سیاسی و رجال دیپلماتی از این جمعیت بسود کشور خویش استفاده کرده اند .

در قرن ۱۷ یا ۱۸ بکلی رنگ سیاسی بخود گرفته، دولت فرانسه، و سپس دولت انگلیس آنرا تقویت و در آسایش توسعه داد، و بهترین وسیله آگاهی از اوضاع هر کشور و بدست آوردن زمام اختیار و حتی حکومت دردست رؤسای این انجمن بوده - گویند شادروان پرنس ملکم خان ارمنی شبیه آنرا در ایران (تهران) تاسیس، و در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه نفوذ و فعالیت آن باوج ترقی رسیده، و هنوز هم حکم فرماست، نام آنرا تمبیر به فراموشخانه، که از لحاظ لفظ نزدیک و ارحیت معنی شربک است، نهادند و بسیاری از مردان دوره ناصری و صدر مشروطیت از این کانون، آموزش و پرورش یافته استاد گردیدند، و چند تن از معارف آنان هنوز زنده و براننده اند . کتابی بنام عالم انسانیت داشته‌اند که شاید مرامنامه جمعیت بوده، و در روزنامه قانون بدانسان که دیدیم از آن گفتگو شده است، دیگر خدا دانا است - مترجم

در شماره ۶ تاریخ ۱۸ جولای ۱۸۹۰ اختاراتی را (بقلم یکنفر تاجر قزوینی) در باره امتیازات پیاپی بخارجیها که شمار این دوره شده بود، بقرار زیر اشعار میدارد:

«کسی نیست از این جوان شریف (امین السلطان) پیرسد - شما بچه قانون، حقوق روستایان مملکت ما را به اجانب ماجراجو میفروشید - برطبق قانون مقدس اسلام همه قوانین دول، این وسایل و روابط بازرگانی حق مسلم مردم این کشور است - اینها اسباب و سرمایه ای هستند، که ما روی آن ارتزاق مینمائیم - چگونه شما جرئت و جسارت مینمائید که این وسایل حیاتی مسلمین را بمشركین بفروشید؟ آیا مردم ایران در واقع مرده اند، که شما میراث آنانرا بحراج گذاشته اید؟»

مدیر روزنامه (قانون) جواب میدهد: - آقای تاجر محترم - این اشخاص حق دارند ما را مرده پندارند - در کشوری که روزنه ای از حیات پدیدار است - و در میان مردمی که اعصاب زنده باقی است - کدام وزیر شریف میتواند باری چنین تنگین و پست بر دوش مردم تحمیل نموده و اینطور بی پروا باشد؟

شماره ۷ بدون تاریخ که قاعدتا باید در حدود ۱۸ - اگست ۱۸۹۰ بوده باشد، حاوی درخواستی برای تربیت عالیتری جهت زنان است، و چنین تعقیب میکند: اکنون که بسیاری از مردان ایران زن شده اند بهتر این است که زنان بشوهران خود درس آدمیت بدهند - و میرزا یحیی خان مشیرالدوله را ضمنا میستاید.

شماره ۸ (که اخیانا در حدود ۱۸ سپتامبر ۱۸۹۰ منتشر شده) مکتوبی در بردارد، که گویا بقلم جوانی از خاندانی شریف کرمانی است - و برای نخستین بار به شاه حمله کرده و او را سبب بی نظمی میداند - نویسنده، روزنامه قانونرا سرزنش میکند، که چرا خوی چاپلوسی را ترك نکرده - از شاه تمجید و فقط وزرایش را انتقاد مینماید، در صورتیکه در کشوری آزاد چاپ میشود، و در ضمن میپرسد -

چه کسی جز شاه میتواند آنها را در این دنیا بدست آورد، و علاوه میکند - ما حق نداریم تقصیر را به گردن امین السلطان ها بیندازیم - چه اگر او وجود نمیداشت - خود شاه محققا کسی را که خیلی بدمنش ترازاو بود بکار میداشت، شاه بدون تردید مردان شایسته و پرارزش را نمی پسندد - چون مدیر روزنامه این نامه را بدون تفسیر یا اظهار عقیده ای چاپ کرده چنین تعبیر میتوان کرد که نظریه خودش نیز باید درباره شاه دستخوش تغییری شده باشد.

در دو شماره باقیمانده، شماره ۹ و ۱۰ که من دارم مطالب شایان ذکری نیست - شماره اخیر شاید در آگست ۱۸۹۱ منتشر شده لیکن چون شماره ۶ که آخرین شماره



تاریخ داراست ترتیب انتشار را درست بدست نمیدهد، بطوریکه در پیش نوشته شد، چنین بنظر میآید که این روزنامه بهر تقدیر تا اواسط سال ۱۸۹۳ دوام داشته، لیکن بایک توهم نزدیک بواقع از سایر شمارهها میتوان تصور کرد، که تا اوایل سلطنت مظفرالدینشاه یعنی تا سال ۱۸۹۶ دنباله پیدا کرده باشد.

مشکل است درجه اهمیت رلی را که روزنامه قانون، در بیداری ملت ایفا کرده است بطور قطع دانست، چه ما دیدیم انتشار آن در ایران بحدی، شاه - و وزرایش را مضطرب ساخت، که مردان آبرومندی بواسطه خواندن یا داشتن نسخ آن زندانی و مجازات شدند - حالا تا چه اندازه و از کی تشکیلات جمعیت اصلاح طلبان (دنیای آدمیت) با کلمات رمز و محافل سری، که در قانون بدان اشاره شده، در ایران در حقیقت، سابقه وجود داشته، مطلب دیگری است - ولی تحقیقاً نفوذ نیرومند دیگری (از سید جمال الدین) در ایران در کار بوده، که هر چند در سال ۱۸۸۶ یا ۱۸۸۷ از ایران رانده شده بود، بطوریکه دیدیم در پائیز ۱۸۸۹ بنا بدعوت ناصرالدینشاه بار دیگر بایران برگشته است - از این واقعه در مورد او شرحی در مشاهیر الشرق جرجی زیدان در بخش ۲ صفحه ۶۲ بقرار زیر داده شده است :

در موقع افتتاح نمایشگاه پاریس بسال ۱۸۸۹ که سید جمال الدین آنرا دیدن کرده، در مراجعت از آنجا شاه را در مونیخ پایتخت باواریا ملاقات نمود، شاه او را دعوت کرد که همراه باشد، و او این دعوت را پذیرفت - با شاه بایران رفت و تازه بتهران رسیده بود که مردم دور او را گرفته خواهان استفاده از آموزش او شدند - شاه در این بار از کارهای وی بدگمان نبود، چه در اثناء مسافرت به اروپا، بسیاری از شک و تردیدات، او را رها کرده بوده است - در واقع او را بخود نزدیک ساخته خدمات و وظایف بسیار مهمی را از قبیل تدوین قوانین و امثال آن را بعهده او گذاشته بود، حالا این موضوع به صاحبان نفوذ عالییه، بویژه نخست وزیر (امین السلطان) گران آمده، مصیبتی برای آنان بود، و در پنهانی به شاه تلقین میکردند، که هر چند این قوانین خالی از فایده نیست، لیکن متناسب بحال کنونی کشور نبوده، نتیجه حاصله از آن بیرون رفتن قدرت و نفوذ از دست شاه و بدست دیگران افتادن است - اینگونه تلقینات در شاه بدون اثر نبوده، تا اینکه سرانجام در نفس او مؤثر افتاد.

سید جمال الدین باتوجه بدین ماجرا اجازه همایونیرا در کناره گیری و رفتن به شاه عبدالعظیم درخواست نمود - این اجازه صادر و در شاه عبدالعظیم جمع انبوهی از ملایان و اعیان او را مشایعت کردند - سید بنای اندرز نهاده، و آنها را دلالت باصلاح حکومت مینمود - پس از هشت ماه صیبت شهرت او بهمه نقاط ایران رسید، و بطور کلی شهرت یافت که سید اصلاح اوضاع ایران را در پیش گرفته است.

ناصرالدین شاه از ترس عواقب این واقعه، پانصد سوار به شاه عبدالعظیم فرستاد، و آنان سید را، که در آن هنگام بیمار بود، از بستر کشیده با پنجاه سوار تا مرز عثمانی (خانقین) رانند (۱). این رفتار معتقدین سید را اندوهناک ساخته، بشورش برخاسته تا آنجا که شاه بر جان خود بیمناک گردید.

این واقعه گوشه‌ای از محاکمه میرزا رضا کرمانی را روشن میکند، (که در شماره ۹ ۷ ژویه ۱۹۰۷ صور اسرافیل مندرج است) - و قتیکه از او می‌پرسند چرا ناصرالدین شاه را کشته است در صورتیکه شکنجه‌های وارده بر او، در مورد شرکت در هنگامه امتیاز تبناکو، از ناحیه شاهزاده کامران میرزا و وکیل الدوله سرزده بود - او چنین پاسخ می‌دهد :

عدالت از سعایت جداست، در این فقره شاه ملزم بود، که بازپرسی بی‌غرضی نالشی را برای فحص حقیقت گسیل دارد، که قضیه من و بدخواهانم را بررسی و حقیقت مطلب را تشخیص دهد - از خودداری باینکار شاه درخور سرزنش است.

سید اولاد پیغمبر آمد بزرگوار شریف چه کرده بود، که بایستی با خاری و بی احترامی، از زاویه مقدس شاه عبدالعظیم، چنان خشونت آمیز بیرون کشیدد شود که حتی پیراهن او باره گردد؟ اینهمه جفا و جوری که او تحمل فرمود، مگر جز حق گوئی چه کرده بود؟

کمی بعد میرزا رضا در جواب پرسش دیگر گزارش بخصوصی را درباره نفوذ سید در ایران تأیید میکند، سؤال شد همراهان و اشخاص صمیمی او کیها هستند؟ جواب می‌دهد، کسانی که در عقیده و ایمان او سهیم هستند در این شهر (تهران) و کشور از هر طبقه - در میان علما - وزرا - اشراف و اعیان - بازرگانان - هنرمندان - و پیشه‌وران بسیارند، شما میدانید که وقتی سید جمال الدین باین شهر آمد، مردم از هر طبقه و صنف چه در تهران و چه در شاه عبدالعظیم بدیدن او آمده و به بیانات او گوش میدادند، و چون هر چه سید میگفت برای خدا و تنها برای رفاه و آسایش خلق بود، همه کس شیفته و مقتون اظهاراتش میگرددند - باین ترتیب او تخمی از افکار بلند در زمینه دل‌های مردم کاشت که آنها همه بیدار شده بهوش آمدند - اکنون همه پیروی از نظریات من میکنند - ولی سوگند بخدای قادر متعال که او آفریننده سید، و همه نوع بشر است، که جز خودم و سید کسی دیگر آگاهی از منظور و قصد من در کشتن شاه را نداشته است - اکنون سید در استانبول است هر چه از دستتان برمیآید درباره او بکنید. دلیل آنچه من میگویم خیلی روشن است زیرا اگر

۱ - بقرار معلوم حکم تبعید سید به توسط آقا بالاخان سردار، که در وقت بهدا بدست مجاهدین

مشروطیت کشته شد اجرا شده بوده است، مترجم.

يك چنین کار بزرگی را بادیگران در میان میگزاشتم قطعاً افواش میکرد، و من بانجام منظور خود کامیاب نمیشدم، بعلاوه من به تجربه دریافته‌ام که این مردم از چه تماشی ساخته شده‌اند، و به زندگانی و حفظ موجودیت خود تاچه حد علاقه‌مند هستند - در آن هنگام که مسئله تنباکو و مطالب دیگر در میان، و وقتی که فقط از موضوع بهبودی اوضاع دولت گفتگو میشد، و صحبتی از کشتن شاه در کار نبود همه این مردان شریف - این ملکه‌ها - دوله‌ها، و سلطنه‌ها الی آخر، که خود را با دعوی مالا - جانا - قلمنا و قدما به مجامع بسته بودند - تا دیدند من توقیف شدم، خود را عقب کشیدند، ولی من بدون اعتنا به حبس و عواقب آن، اسمی از آنها نبردم در صورتیکه پس از رهائی از حبس میتوانستم برای کتمان نام و اسرارشان، مبالغ هنگفتی از آنان بگیرم، اما چون آنها را کمتر از زن دیدم تحمل همه نوع ذلت و گرسنگی را کرده، دست پیش آنان دراز نکردم - من فقط برای یکبار سید جمال الدین را دیدم، که گمان میکنم در پائیز سال ۱۸۹۱ (پس از دومین تبعیدش از ایران) در انگلستان بوده است. این دیدار در خانه پرنس ملکم خان در پارک هلند واقع و من هنوز خاطره زنده‌ای از یادآوری شخصیت آمرانه او دارم - مامدتی درباره بایها گفتگو کردیم، زیرا او از این امر اطلاعات جامعی داشت (او شرح مشبعی بیطرفانه در دایرة المعارف بستانی از آنها نوشته است) ولی عقیده راسخی نسبت بآنها نداشت، در خلال مذاکرات، من از اوضاع ایران، از اوسئوال کردم، و آنچه بیاد دارم چنین پاسخ داد که، اصلاح آنجا امید بخش نیست، مگر اینکه شش یا هفت گردن زده شود، اول ناصرالدین شاه، دوم امین السلطان [شکفتا که هر دو اینها ترورش شدند گو اینکه سید جمال الدین کمتر از ده ماه پس از شاه زنده ماند، و امین السلطان ده سال بعد از سید زندگی کرد.]

اکنون باید برگردیم به امتیاز تنباکو، که فهرست نام نویسی اسهام آن از ۴ تا ۶ نوامبر تنظیم گردید، کمی پس از این تاریخ که خیال میکنم ۲۰ نوامبر بوده باشد؛ من از طرف یکی از سران این ماجرا، برای دیدار او بلندن دعوت شدم - همینکه از کامبریج گذشتم، از استانبول، چند شماره اختر، به من رسید، (که بعداً من ابونه این روزنامه عالی ایران گشتم) و تا بلندن رسیدم مقاله زیر مندرج در شماره ۱۳ مورخ ۳ شنبه ۱۱ نوامبر ۱۸۹۰، (هفدهمین سال) آنرا خواندم.

### «امتیاز تنباکو در ایران»

روزنامه صباح، درستون خلاصه اخبار جهان شماره ۴۲۰ مورخ ۲۹ ربیع اولال ۱۳۰۸ هجری = ۹ نوامبر ۱۸۹۰ خود شرح جالبی اقتباس از جراید اروپا، درباره امتیاز تنباکو در ایران، داده و ملاحظیات بجای خود را مبنی بآرزوی سعادت و آسایش ایران علاوه

نموده است، که ما ترجمه آنرا ذیلا برای آگاهی خوانندگان گرامی درج مینمائیم :

ترجمه - روزنامه یادشده بالا چنین مینویسد : - ما اعلامیه‌ای درباره تقسیم سهام شرکت انحصاری تنباکوی ایران در جراید اروپا دیده ایم که مواد اساسی این امتیاز انحصاری، و اطلاعات بیشتری را از آنها استخراج مینمائیم - چون مطالبیکه با آسایش درل اسلامی تماس دارد همواره مورد توجه ماست - ما فصولی را با ملاحظات خود در روزنامه خود منعکس میسازیم :

برطبق مندرجات اعلامیه یاد شده بالا مورخ ۹ ایار = مارچ ۱۸۹۰، موافق منویات شاه ایران، يك امتیازی اعطا شده که بموجب مواد آن کلیه تنباکوی محصول ایران از لحاظ خرید و فروش، در آنجا با اختیار شخص واحدی بعنوان انحصار درآمده است. امتیاز برای مدت پنجاه سال است - دارنده امتیاز سالیانه پانزده هزار پوند انگلیسی بخزانه ایران، بعلاوه يك چهارم از منافع که متعلق بدولت ایران است خواهد پرداخت. صاحب امتیاز در لندن شرکتی از عمال انگلیسی تشکیل داده که سرمایه آن بالغ بر ۶۵۰ هزار پوند با تقسیم با سهام است.

رئیس کل گمرک‌های ایران، مقدار تنباکوی مصرف سالیانه را در ایران پنج میلیون و چهارصد هزار کیلوگرام، و مقدار صادرات را بچهار میلیون کیلوگرام آمار میدهد. بموجب این حساب، دارنده امتیاز انتظار دارد که سود ویژه سالیانه دست کم پانصد هزار پوند، و پس از وضع حداقل سود سهام و يك چهارم منافع که بدولت تعلق میگیرد، امیدوار است از نفع باقیمانده ۱۵ درصد سود بدارندگان سهام (موسسه) بدهد، و آنچه باقی ماند بطور تساوی بین آنها و دارنده امتیاز تقسیم گردد.

نویسنده، سپس مقایسه میکند رژی ترکیه و انحصار ایران را که در نقشه بیکری شرکت مرقوم گشته، و قبول میکند که اگر بطوریکه اشعار شده، تنباکو و همچنین توتونی «دخانیات» که در ایران روئیده میشود هر چند از لحاظ مقدار مبالغه آمیز بنظر نمیرسد باز در هر صورت او شك خواهد داشت، که چنین سود هنگفتی که صاحب امتیاز انتظار دارد تحقق یابد.

نویسنده میگوید: حتی شرکت فرانسوی انحصار توتون که برای پنجاه سال در ترکیه تاسیس شده، و مرز هایش کاملا محافظت میشود، و دفترهای گمرکی کافی وجود دارد، معینا قاچاق صورت میگیرد - در ایران با شرایط کنونی و مقدار قاچاقیکه نسبتا خیلی مجاز تر است، خلاف انتظارات دلخوش کن صاحب امتیاز را میرساند.

از این گذشته نویسنده، حکومت ایران را برای اعطای این منافع گرانبها در برابر چنین مبلغ ناچیز (۱۵ هزار پوند) سالیانه، بعلاوه يك چهارم از منافع ویژه ای که شامل صدور تنباکواست، که در واقع تجارت داخلی است، سرزنش مینماید و علاوه میکند -

« باید متذکر بود که میتوان گفت توتون و تنباکوی ایران که بدست يك شرکت اجنبی افتاد، تا آنجائی که در وهم آید تاثیر ناگواری در هر چیز خواهد داشت. »

این حقیقت بهمه روشن است، که صادرات هر کشور بمنزله سرچشمه حیاتی و ثروت آن کشور شناخته میشود، و بالاخره بر فرمانروای هر کشور است، که تسهیلاتی برای ترقی و افزایش آن فراهم کرده، و از محدودیت و شکستن اعتبار آن احتراز و آزادی آنرا محرز ساخته، صادرات را از هر گونه موانعی حفظ نماید. این امتیاز و انحصاری که شرکت انگلیسی داده شده نقض غرض و برخلاف این اصل مهم است - بطوریکه مولدین دخانیات بدون حمایت و دفاعی در دست شرکت خواهند افتاد، و ناچار خواهند بود که دسترنج خود را به نرخ غیر عادلانه، یا بانفع تجارتي بدون رقابتي بفروشند - سر انجام توده ایرانیان که درآمد و وسیله وارداتشان از خارجه از این منبع است، زیان خواهند دید و خسارت فوق العاده ای متوجه بازرگانی کشور خواهد شد.

نویسنده، رژی ترکیه را گوشزد میکند، که تنها مصرف داخله کشور در انحصار شرکت است. و صادرات معاف از دخالت رژی است، و در این باره غفلت اولیای امور ایران را درخور سرزنش دانسته، برخ آنها میکشد، و جلوتر رفته، چندین عمل مهم دیگر را که کاملاً برخلاف رویه شرکت انحصاری فرانسوی است، و در تاسیس رژی ایران پیش بینی شده، خاطر نشان، و چنین نتیجه میگیرد: چنانکه حکومت ایران چندین برابر درآمد آنچه را که از امتیاز بخارجه دریافت مینماید طالب بود - با اندک زحمتی به آسانی می توانست بدون مداخله اجانب و بدون تحمیل بار گرانى بدوش اجتماع خود مالیاتسی وضع نماید.

ازین پس، صباح چنین تعقیب میکند: « ما برای آسایش و بهبودی ایران تمنای خالصانه ای داریم، و آرزو مندیم که او به بلند ترین اوج ترقی برسد، و تا آنجا که مستوجب است از ثروت طبیعی خود برخوردار گردد. احساس می کنیم که از تقدیم نظریات خود ناگزیریم، و اعتماد مینمائیم که مواد و شرایط انحصار مورد گفتگو وضعیتی مساعدتر از آنچه صاحب امتیاز مدعی است، بخود گیرد، و دیگر اینکه وزرای دولت به پیشرفتهائی بیش از آنچه ما یادآور شده ایم اطمینان یافته نائل گردند. »

باین ترجمه، روزنامه اختر جملات زیر را از خود افزوده است:

« ازین پس اطلاعات مشروحي از لحاظ شرایط امتیاز انحصاری تنباکو در کشور شاهنشاهی ایران، بما نرسیده است. فقط اعلان منتشره بتوسط صاحب امتیاز در مطبوعات اروپا زمینه ایست که در بالا درج گردید - و در این موقع ما فقط میتوانیم گفت که اگر شرایط این امتیاز انحصاری همین ها هستند که اعلام شده، پس ملاحظات روزنامه محترم

معاصر ما صباح، کاملاً صحیح و مظهر توجهاتی بس دوستانه مییاشد - اگر جز این باشد پس باب مطالعه برای چگونگی مواد فرمان و امتیاز اعطا شده باز است.

ما بهر تقدیر آرزو مندیم مخبر محترم تهران ما شرح جامع آنرا بما نوشته باشد که ما گزارش آنرا در شماره دیگر با نظریات خودمان انتشار دهیم .

این مقاله مرا برای اندیشه و تجدید نظر غذائی بود - زیرا در آن روزها چنین انتقاد بی پرده ای از حکومت، در یک روزنامه ایرانی که بقصد محاسبه یا بازخواست، بدون اجازه یا احتیاطی منعکس گردد معهود نبود .

پس روشن بود که این امتیاز برای ایرانیان خوش آیند نبوده، و چون روز دیگر بتوسط نماینده شرکت از من تقاضا شد، که چنانچه میل دارم پستی را در رژی جدید بپذیرم با اعتراضاتی که خودم و بنوبت خود بیش از آنچه در روزنامه اختر، که صبح آن روز مطالعه کرده بودم، استنباط میکردم، بیشتر مرا نیروبخشیده مجال زیادی برای تصمیم بجواب رد را لازم نداشتم، و بخاطر آن همیشه از ته دل خدایرا سپاسگذارم .

اکنون بیائیم بسال ۱۸۹۱، که ایران نمایشی از امتیاز منفور بخود دیده - در ۲۳ فوریه ۱۸۹۱ امین الدوله، (مردی خیلی وطن خواه تر از آنچه بتوان قضاوت کرد در برابر رقیبش امین السلطان) از طرف هیئتی از بازرگانان ایرانی مانند خطیبی، علیه انحصار به شاه مراجعه کرد، ولسی بدون نتیجه، چه آثار فعالیت اتحادیه بزودی آشکار گردید .

دکتر فوریه در بهار سال ۱۸۹۱ مینویسد : یک اردو از اتباع یا مستخدمین انگلیس با هیئتی از کارگزاران شرکت، چه شرقی و چه انگلیسی، از هر طرف بایران ریختند، زیرا طعمه چرب و نرمی پیدا شده بود که رسیدن به آن با رنج، به خرج سفرش می ارزید. (۱)

چون در آن دوره ایران فاقد هر گونه مطبوعات مستقل، و طرفدار جامعه ود، محتمل است درباره اصالت و شماع عمل انحصاری شرکت تنباکو، توضیحات کاملی اشاعه نیافته باشد، چه بعضی اینکه قضیه محقق شده با تلخی و نگرانی شدیدی در تمام قلمرو کشور تلقی گردید .

و بر طبق توصیف دکتر فوریه، در کتاب فاضلانه خود (که در این خصوص من بسی مدیون

۱ - روزنامه تایمز در شماره اول آوریل ۱۸۹۱ خود ضمن اگهی از حرکت مسترارنستین

مدیر شرکت تنباکوی ایران با هیئتی از استاد خود از استانبول (در ۳۰ مارچ ۱۸۹۱) شرحی داده است.



کارمندان انگلیسی و ایرانی شرکت امتیاز انحصاری تنباکو در مشهد

ش ۸





آن هشتم) مینویسد: در جنوب (۱) بویژه در یزد، شورش برخواست - در حالی که در تهران زمینه تحریکات و قیام بمخالفت در کار رشد بوده، عده‌ای از رجال نامی مخالف امتیاز توقیف شدند، که از جمله میرزا رضای کرمانی (که بعداً شاه را کشت) بوده است، و چون هر کس از مرد وزن در ایران تنباکو مصرف میکنند، با این حال چگونه میشد ترقیاتی را که شرکت انحصاری امتیاز تنباکو در برداشته بمردم فهمانید؟ ایرانیان نمیتوانستند بخود هموار نمایند، که تنباکوئی را که خود میکارند و حاضر می‌نمایند، از انگلیسی‌ها بخرند - آنها هرگز نمی‌توانستند با این فکر توافق نمایند که تنباکوئی که پیش‌چشم خود مینگردند از دست مسیحیون، (که بهره‌چشم آنان افتد پلید می‌شود می‌گذرد) بگیرند و مصرف نمایند.

گفته شد که روحانیون (یعنی مجتهدین و ملاها) در رأس این نهضت قرار دارند و فتوا از مجتهد (۲) کربلا میرسند، بعقیده من این شکفت آور نیست، ولی همیشه چنین اتفاق نمی‌افتد که روحانیون بهیئت اجتماع در یک امری وارد مبارزه بشوند.

در اواسط تابستان که دکتر فوریه با اردوی شاه بشکار معموله رفته نمیتوانسته شخصاً شاهد و ناظر پیشرفت وقایع پایتخت بوده باشد (۳) ولی از ۲۱ - اگست ۱۸۹۱ تا پنجم ژانویه که امتیاز منفور بهم خورده و سرانجام با استقرار تاوانیکه بمعده دولت ایران مقرر شده بود (اپریل ۱۸۹۲) پایان یافته شرح جالبی جزئاً از داستان وقایع داده است:

در این شورشها - تابستان بعد تبریززل مهمی را ایفا کرده است - اعلانات انحصار تنباکورا پاره، بجای آنها ابلاغیه شورشیان چسبانده میشد، امیر نظام پیشکار ولیعهد از لحاظ عدم توافق بنظریات ولیعهد که مأموریت بانجام آن داشته، ناگزیر باستعفا گردید، و بجای او امین‌حضور به پیشکاری منصوب شد، تبریزیان بعنوان اینکه حقوقشان بر ایگان به بیگانگان داده شده تلگرافی، بشاه اعتراض و اخطار کردند، که با وسایل قهریه از

۱ - با تبعید حاجی سید علی اکبر مجتهد شیرازی (متعصب و مخالف اروپائیان) در اواسط ماه در شیراز، شورش برپا شد و چند نفر کشته شده که از جمله یک زن و یک دختر بوده اند و در نامه سید جمال‌الدین بآن اشاره شده است.

۲ - مجتهد مورد بحث حاج میرزا محمد حسن شیرازی بوده است که در این موقع در کربلا بوده و بنظر من در مارچ ۱۸۹۵ رحلت فرموده است.

۳ - دکتر مینویسد: که ورود این همه انگلیسی بایران تولید سر و صدا کرده و آثار شوم آن نمایان گردید - در شهر های بزرگ فریاد مردم با اعتراض بلند شد - در پاره‌ای نقاط از جمله یزد کار بشورش کشید - در تهران زمینه طغیان هویدا و دولت دست بکار بازداشت چند نفر شد - این اقدام اضطراب و وحشت مردم را دو چندان کرد - موقه‌یکه شاه به بیلاقات میرفت خاطری مشوش داشت - چه آتش خاموش نشده و شعله آن در زیر خاکستر نهان بود.

حقوق خود دفاع خواهند کرد . بین امین السلطان و سفیر انگلیس سردرومندولف ( Sir. H. Drummond wolf ) از طرفی، و از سوی دیگر مشیرالدوله با سفیر روس ( Butzof ) بوتزف، و بین آنها و وزیران با شاه مشورت آغاز گردید ؛ ظاهراً سفیر روسیه از طرف شاه دعوت بمداخله واعاده نظم در تبریز شده ، ولی سفیر عاقلانه ومال اندیشانه سر باز زده، حصول نتیجه مطلوبه را منحصر به لغو امتیاز میدانسته است.

اما شاه سعی میکرد شرکت را دلداری داده تلقین میفرموده است که در تبریز و نقاط آذربایجان، بجای عمال بیگانه شرکت، از خود اهالی مأمورینی گماشته شوند، ولی تبریزیان که کاملاً انگیزه شده بودند - باین مواعید گوش نداده ، جداً خواستار الغاء فوری رژی بودند، و عملیات شرکت را تا آنجا که مربوط به آن استان بود تا آخر سپتامبر متوقف ساخت .

این داعیه طبعاً بسایر شهرهای عمده ایران بویژه اصفهان و شیراز سرایت و تناسی بدان نموده ، همان شیوه تبریز را در پیش گرفته، و نهضت دستجمعی با اقدام حاج میرزا محمد حسن مجتهد شیرازی (مقیم سامره) تقویت و تشجیع می شد - چه او بشاه نوشته بود که امتیاز انحصار تنباکو که از طرف شاه به اجانب داده شده، منافق حکم قرآن و مخالف روح آئین مقدس اسلام است .

در اواخر اکتوبر ، سیدی بنام عالمگیر در کلار دشت قیام و تحریکاتی علیه دولت نموده مردم را دعوت بشورش نمود و بزودی چند صد پیروانی دور او را گرفته معرکه برپا گردید .

ساعداالدوله با پانصد سوار (در ۲ نوامبر) مأمور سرکوبی او شد . دو هفته بعد سید شکست خورده دو بیست نفری از پیروانش کشته شده خودش را دستگیر و زنجیر کرده با اسکورتی نیرومند و یکدسته موزیک نظامی که نغمه فتح مینواخت به تهران واردش کردند. سر کرده سپاه ( ساعداالدوله ) پیاداش این پیروزی بدرجه سرتیپی ارتقاء یافت .

در آغاز دسامبر ۱۸۹۱ فتوایی از مجتهد سامره ( حاج میرزا حسن شیرازی ) مشعر بدعوت مردم بترك استعمال دخانیات تا الغاء امتیاز رسید . این اقدام از نظر عقلانی و مال اندیشانه، که بدون جنبه ماجراجویانه، با يك كلمه، امتیاز انحصاری تنباکو را بی ارزش و خلاف شرع اعلام مینمود ، از طرفی درجه وفاداری و انقیاد جامعه را نسبت بامر تحریم و پیروی از رهنمای روحانی را نشان میداد، و از سوی دیگر لطمه بسیادت و اقتدار دولت میزد، از قدرت توصیف و تمجید هر کسی بیرون است .

دکتر فوریه میگوید : همه بازرگانان و خورده فروش تنباکو دکانهای خود را تخته کرده . غلیان ها بدور افکنده شد، و هر کس چه در شهر چه در خانه و حتی در اندرون و آپارتمانهای زنان شاه، لب به غلیان نمیزدند. چه انطباطی ، چه اطاعتی . آری، وقتیکه قضیه هبارت از تسلیم به رای ، یا بهتر گوئیم بامر يك روحانی بزرگ یا مجتهدی نامی



خانمهای يك خانواده - كه لب بقلیان نمیزدند و افسرده بوده‌اند.  
ش ۹



است، دیگر بقول دکتر فوریه، در واقع گروه روحانیون فرمانروای مطلق شده، و ابتکار عمل در دست آنها افتاده مسلط بر اوضاع میشوند.

با اینکه حاج محمد حسن «عمدة التجار» را بنام مسئولیت تحریرات، بقزوين تبعید کردند ولی بر هر کس واضح بود، که فساد را باید ریشه کن نمود، و تا علت اساسی از میان نرود اینگونه اقدامات بجائی نخواهد رسید. بدون گفتگو امتیاز تنباکو بدرجه ای منفور بود، که حتی مدافعین طبیعی اش (یعنی سفارت انگلیس) را بدان داشت که دیگر ترك علاقه و ابراز حرارت از سر نوشت آن نماید. من خود مدیر شرکت را دیدم، زمزمه یاس آمیز نموده، و سفیر تازه انگلیس (۱) بنوبت خود شنیده شد، که گفته است: با این روش که ایرانیان در پیش گرفته، و از پذیرش شرایط امتیاز (که لابد از جای دیگر سرچشمه گرفته) سر باز زده و با چنین مقاومت خلاف انتظار آنها، دیگر نمیتواند مانند سلف خود امیدوار به پیشرفت کمپانی باشد.

در خلال ماه دسامبر ۱۸۹۱ اوضاع صورت بدتری بخود گرفت (بقول دکتر فوریه) شاه، خواه مایل نبود اراده خود را تغییر دهد. یا برای فرار از رؤیای هولناک امتیاز تنباکو بود، که در ۳ دسامبر تصمیم بگرددش در پیرامون پایتخت (دوشان تپه) را گرفته تهران را بامین السلطان، برای مبارزه با طوفانیکه داشت وخیم تر میشد وا گذاشت، و چون نمیخواست بدرخواست سفیر روس که بشاه نوشته بود موقعیت بحرانی است، و زمینه بیم جان اروپائیان فراهم است، بمراجعت پایتخت تن در دهد، که بسفیر پیغام داد، مسئله چندان مهم نیست و صدراعظم میتواند از بروز هر حادثه ای جلوگیری نماید.

در تبریز که مردم قول داده شده بود عملیات شرکت متوقف خواهد ماند، و موقتا غائله آنجا فرو نشسته بود، دوباره آنها بحکم هم آهنگی با اعتراض عمومی ملت، بشورش برخاستند،

آقایان علما جسور تر شده و در مجمعی که امین السلطان برای غوررسی در موضوع تاوانیکه میبایستی برای فسخ امتیاز شرکت پرداخته شود تشکیل داده بود، یکی از آقایان صدراعظم را مخاطب ساخته گفت: آنهایکه رشوه گرفتند و رضایت شاه را در این امر بدست آوردند (و نام آنانرا برد) بایسد اول بزور از حلق منحوسشان بیرون کشیده شود.

در قزوين، یکی از ملاها بردی که غلیان میکشید تکلیف کرد که ترك کند مرد امتناع نمود، آخوند قلیانش را شکست، مرد رفت به فرماندار شکایت برد، حاکم ملارا احضار کرد، و کار آخوند به جمعیت رسید، و بقدری هنگامه دامنه دار گردید که حاکم تهدید شده، از ترس جان بتهران فرارید؛ حتی گفته شد، که حاکم جاننش را مدیون

محبوس خود، همان عمده التجار بود، که گفتیم بقزوين تبعید شده بود، چه، همینکه جمعیت به مقر حکومت رسیدند به کالسکه ای که در آن دو نفر (از جمله حاج آقا) بوده اجازه عبور داده شد، چه باور کردند، که حاجی با یکی از دوستانش در آن کالسکه بوده اند در تهران، شب عید مسیح اخطارهایی به دیوارها چسبانده شده، بیگانگان را تهدید میکرد که اگر در ظرف ۴۸ ساعت امتیاز لغو نشود کشته خواهند شد. نگرانی واحد های اروپائی بویژه از سفارتخانه ها بی اندازه دامنه گرفت، و شایعات گوناگونی سبب شد که (در ۲۸ دسامبر) در نقاط مختلفه در مساکن اروپائیان سر بازان پست گزارنده ابلاغیه ای از طرف شاه مبنی بر الغاء امتیاز منتشر گردید. مردم تا اندازه ای آرام شدند، ولی حاج میرزا حسن مجتهد شیرازی (درسامره) از فسخ حکم تحریم، امتناع و موکول بقول صریح شاه فرمود.

سر انجام، در اول ژانویه ۱۸۹۲ تلگرافی از مجتهد شیرازی رسید که شاه را در الغاء امتیاز تبریک گفته، تأکید به الغاء سایر امتیازات اعطا شده با جانب رافرموده بود. ولی به فسخ حکم تحریم استعمال تنباکو که خود مبتکر آن بوده و بخوبی از مزاحمت معتادین ایرانی آگاه بود اشاره نکرده بود. در اینموقع نرخ اسهام بانک شاهنشاهی به نیمی از بهای خود تنزل کرد.

در ۳ ژانویه، شاه پیامی بحاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی فرستاده، امر فرموده بود یا فتوای استعمال تنباکو را صادر بیا از کشور بیرون رود. او شق دوم را اختیار کرده، ولی برای اجرای آن اقدامی ننمود. به محض اطلاع از این امر، هیاهو و تظاهرات بزرگی از مردم برخاست، و بزودی گروهی انبوه به پیشوائی سیدی معصوم، قصر شاهی را دوره کرده فریادهای خشمگین سردادند و سنگ باران آغازیدند، سر بازان بر آنها شلیک کرد. چند نفر از جمله سیدی از پای در آمده هفت تن کشته و بیش از بیست نفر زخمی گردیدند، و جماعت پراکنده شد. دو روز بعد حاجی میرزا حسن آشتیانی که نه قلیان کشیده و نه هجرت فرموده بود، یک حلقه انگشتری الماس بنام آشتی، از طرف شاه بدو اهداء شد. ولی او از بزریش آن تا حصول اطمینان از صدور اعلامیه فسخ امتیاز، سر باز زد. اعلانی از طرف مدیر امتیاز صادر و از کسانی که تنباکو به رژی فروخته بودند دعوت شده بود بروند معامله خود را فسخ نمایند. با صدور این آگهی غائله بسر رسید و در ۲۶ ژانویه ۱۸۹۲ جارچی در کوی و برزن ها فریاد بر آورده، رفع ممنوعیت استعمال دخانیات را از جانب علما اعلام، و این هژده از طرف مردم با خوشحالی هر چه تمامتر تلقی گردید.

دو روز دیگر چهل نفر از کارمندان شرکت تنباکو. مأوای خود را رها و با وطن خویش رهسپار گردیدند.

دکتر فوریه مینویسد: «بدون شك تا دیر زمانی بحران هائی را که از روز ورود



مردیکه در قزوین قلیان میکشید از او جلو گیری و هنکامه ای بر پا شد  
ش ۱۰





گزرانند از یاد نخواهند برد. بویژه آنهاست که روز شورش را دیدند، ولی به پاداش خوبی نایل، با خرسندی و خرمی در پی سرنوشت خویش در جای دیگر عزیمت نمودند. هم آنها راضی رفتند، وهم ایرانیان خشنود و قانع گردیدند.»

امتیاز تنباکو پایان یافت، ولی عوارض آن باقی ماند، و از این عواقب لطمه بزرگی به حیثیت دولت انگلیس وارد آمد، چه در این وقایع محققاً نتوانست رل خود را بخوبی بازی کند، و قضیه با تثبیت و تحکیم حیثیت روسیه تمام شد.

دکتر فوریه در داستان روزانه خود زیر تاریخهای ۱۰ و ۱۱ فوریه گریز مهمتری میزند که نباید انکار شود - مینویسد:

شک نیست که، در این رویداد، روسها دست زیادی داشته اند (۱) چه کشمکش بین نفوذ روس و انگلیس در ایران مستمر است، و ایندفعه روسها بیش از حدود آرزوی خود کامیاب گشتند. زیرا امین السلطان، همینکه دریافت سیاستی را که تا کنون تعقیب میکرده محکوم است، برای جلوگیری از سقوط خود، با زرنگی و هوش سرشارش در محیط حسن تفاهم با آنها وارد، و سیاست پیشین را تغییر داد. در همان روز صدر اعظم نتیجه مطلوبه را از بیانات خود با سفیر روس، دایر باینکه امیدوار است با استرداد امتیاز تنباکو آرامش کشور تضمین گردد، گرفت.

امین السلطان از سفارت روس پس از مصاحبه با آقای بوتزف (Butzof) سفیر روس، که سه ساعت بطول انجامید برگشت، او رسمی ترین اطمینان را دایر به تغییر رویه خود به سفیر روس داده، و علاوه کرده بود که ممکن است شما حرفهای مرا باور ننمائید ولی عملیات من بزودی صدق و خلوص آنرا ثابت خواهد کرد.

روسها بایستی از این نتیجه سترک بخود بالیده تبریک گویند، و آنرا به برافتادن صدراعظم ترجیح دهند - چه شاه علاقه به حفظ مقام او داشته، و همچنین آقای بوتزف نمیبایستی کمتر از امین السلطان که طرفداری از روسیه را تعهد نموده و شخصاً عهده دار تکمیل و ایفای این پیمان گردیده بود، ابراز اخلاص نماید - دکتر مینویسد، نه طرفداری من از روسها در اینجا بر کسی پوشیده است، (که تقریباً سابقه بیست ساله از منت نگرو (Montenegro) دارد)، و نه کسی از علاقه من نسبت به امین السلطان و فدویتم به اعلیحضرت بی خبر است.

بنابراین با اینکه من هرگز در امور سیاسی وارد نبوده ام - از تاثیریکه این توافق در من کرده، اجازه میخوامم خشنودی خود را ابراز و از همین حالا به اکمال و دوام آن امیدوار باشم.

۱ - در ضیافتی که سفارت روس در همین موقع از وجوه عمده اروپائیان مقیم تهران داده و مسترار نستین (Arnestein) مدیر امتیاز حضور داشته، سفیر روس بیانات شدیدالمعنی نموده بوده است. رجوع به صفحات ۶۵ و ۶۸ بیداری ایرانیان شود.

زاید نیست اگر بگوئیم که، یکی از علل پیش قدمی صدراعظم گزارشهای نمایندگان ایران از سنت پترزبورگ و استانبول بشاه بوده، که درست بموقع رسیده بود، دایر باینکه، امپراطور با اظهار لطف بشاه وعده داده بود، که در حل اختلافات مرزی بین ایران و عثمانی اقدام، و در امر مهمتری یعنی ترتیب صدور تنباکو با سلطان وارد مذاکره خواهد شد. در ۱۱ فوریه، اعلیحضرت سفير روسیه را بار داده، در حالیکه رضایت خود را از حسن تفاهم حاصله، بین دولت ایران و روسیه خاطر نشان میساخته، اظهارات صدراعظم را تأیید فرمودند.

آخرین گریز دکتر فوریه، زیر تاریخ ۵ آوریل ۱۸۹۲ بقرار زیر است:

بالاخره در باره تاوان یا جبران مورد پرداخت به شرکت امتیاز تنباکو، بدین نحو تفاهم حاصل گردید.

پس از بررسی میانجی ها - امروز قراردادی بین دولت ایران و سفارت انگلیس امضا شد، که بموجب آن دولت ایران متعهد میشود در ظرف چهار ماه، مبلغ پانصد هزار لیره شرکت بپردازد، و شرکت در برابر امتیاز رافسخ نموده و کلیه دارائی غیر منقول و موجودی تنباکوئیکه بمنظور مصرف داخله داشته بدولت واگذار نماید، ولی چون شرکت بوسیله نمایندگان خود در ترکیه، قرار دادهائی برای صدور تنباکو بدانجا منعقد نموده، از آن مقدار نمیتواند صرف نظر نماید، مگر اینکه کنتراتهائی مزبور فسخ شده و ترتیبی برای جبران اشخاص ذینفع در نظر گرفته شود.

با این کیفیت يك غائله وخیم که اوضاع کشور را دگرگون ساخته، و بشورش کشانده بود حل گردید. ایرانیان پس از چند روز در رمضان که در این سال مصادف با ۳۰ مارچ تا ۲۸ آپریل بود، در موقع افطار توانستند نفس راحتی کشیده از خواب هولناکی نجات یابند.

اما حیثیت انگلستان که دستخوش ترضیع سنگینی از شکست احمقانه و خنده آور امتیاز تنباکو گردید، طبیعی و غیر قابل احتراز بود. این امتیاز محکوم به بدترین عقوبت باشد، حداکثر بی اعتباری را در کلیه شئون خود منعکس ساخت. شاه بخاطر تامین نفع ناچیز خود بدون دقت و جهتی بار غیر قابل تحمیلی را با انزجاری طولانی بردوش ملت خود هموار ساخته، و کشور خود را روبرو با خطراتی نمود که هنوز در انتظار آینده مبهمی است. بالنتیجه زبان جانی در این مبارزه، بین او و مردم قابل ملاحظه بوده، و میزان جبران زحمات از سلب آسایش هنوز بیشتر موجب نگرانی است، حکومت ایران سیصد هزار لیره بعنوان جبران بصاحبان امتیاز که ۶۵۰ هزار لیره مطالبه میکردند عرضه میداشت، ولی دست آخر به پانصد هزار لیره توافق حاصل شده، و باوامی از قرارش در صدمنافع (در ۲۷ اپریل ۱۸۹۲) از بانك شاهنشاهی با تعمیم منت بردوش مردم ایران، که بکلی از این سودا

بی‌خبر بوده، بعلاوه سالی ۳۰ هزار لیره سود برای مزدبدون کاروارد آمد. خلیج رابعنوان گرو و اعتبار این وام از سود و سرمایه (در مدت چهل سال قابل پرداخت) واگذار نموده، که گوئی همه این سودا بمنظور توانگر ساختن يك چند نفر سود پرست حریص انگلیسی، و يك دسته درباریان و وزیران خائن ایرانی بوده است.

از این کاربلید فقط يك چیز مفید بیرون آمد - مردم ایران به پیشوایان روحانی خود رایگان شدند، و بعلاوه بایک راهنمایی خردمندانه کامل، و خویشتن داری شکفت آوری، نشان دادند که صبر و شکیبائی را حدی است، و مخلوق بی‌جانی چنانکه تصور شده بود، نیستند و از این پس آنها با تفکر و حساب سروکار خواهند داشت. - بویژه بیداری ملی را که ما هنوز درانتظار ظهور آنیم بهقیده من از آن تاریخ باید آغاز شده دانست.

کسی توجه چندانی درباره مسئولیت این امتیاز شوم که جدا در فوریه و مه ۱۸۹۲ در پارلمان انگلیس مطرح گردید نمیکنند، که باشور و هیجانی از طرف ناطقین زبردست نقاط ضعف آن مورد مذاکره قرار گرفت - از جمله سر - گ. تریولان (۱) آقابان کونینگام گرهام (۲) هیللی (۳) و لایوشر (۴) بودند، که حملات آنان از طرف کرسی خزانه داری با جواب ضعیفی رد گردید.

همچنین تعقیب شدیدی که با مراجعه بگزارشهای هانزارد (۵) در جلسات ۲۲ فوریه و ۲۳-۲۶ مه شد.

يك چنین فصل احمقانه‌ای مانند امتیاز تنباکو، در خور همان عبارت مهمل روز شنبه ۲۱ مه - ۱۸۹۲ است، که شایستگی بسزائی برای ضبط تاریخ دارد.

### وام ایران (۶)

موضوع قانع کننده تری برای ثبت در تاریخ این است که حکومت ایران، روی قرضه نیم

۱ - Sir, G. Trevelan.      ۲ - Cuningham Graham      ۳ - Healy.

۴ - Labouchere      ۵ - Hansard.

۶- آنچه از تاریخ بر می‌آید دو دولت انگلیس و روس همواره سعی داشته‌اند حکومت ایران را با قرضه‌ای زنجیر و پای بند سیاست خود نمایند، و بدبختانه نتیجه شوم امتیاز تنباکو این ایده آل را تا حدی تامین، و ایران را مجبور باستقراض ساخت - زیرا الغاء امتیاز منوط برداخت توان گردیده بود - و دو دولت هر يك سعی داشته‌اند این وام از آنها گرفته شود، و بالنتیجه نماینده دولت انگلیس این منظور را ظاهراً با شرایط مناسب تری پیش برده است، و باید متوجه بود که ملت ایران برای نیم میلیون میلیون لیره پرداخته، و انواع شکنجه‌های سیاسی را دیده، سرانجام پس از چهل سال آخرین قسط آن چندی پیش مستهلك گردید.

نکته دیگر که نباید از یاد آوری آن خود داری شود - موضوع امتیازات، بویژه امتیاز تنباکو است - همه میدانیم که دادن امتیاز به دو دولت همجوار - بهتر بگوئیم دو دولت مقتدر - دو عیب اساسی دارد، و هر دوی این معایب فقط ناشی از قدرت و توسعه نفوذ جهانی آنها وضعف ماست. عیب اول این است، که معامله قوی با ضعیف است و سرانجام بزبان ضعیف تمام میشود و بلکه حیات اقتصادی ملت کوچک بی‌بنیه‌ای قربانی مطامع سرمایه داران قوی می‌گردد.

میلیون لیره استرلینگ از حکومت تزار - دوبار به تفکر پرداخته بود ، و بالاخره مدیون بودن این پول را ( که بعنوان تاوان به شرکت تنباکو از او خواسته شده بود ) بسرمایه داران بریتانی ترجیح داد ؛ یعنی قرضه ای که در بازار لندن و بتوسط بانک شاهنشاهی بدست آید. این حسن ختام از مذاکراتیکه بتوسط سر فرانک لاسلز نماینده مادر تهران بعمل آمد، شاه را از وضعیت بفرنجیکه معهود بود (خواه از لحاظ اقتصادی یا سیاسی) نجات داد. هر چند شرایط این قرضه هنوز افشا نشده، لیکن کافی است بدانیم که پرداخت این وام از درآمد گمرکهای جنوب ایران (خلیج فارس) تضمین شده است. این قرار داد شایان اعتماد و متکی بر توسعه تجارت انگلیس در منطقه پر مزایایی است ، چه در سالهای اخیر تجارت انگلیس از پیشرفتهای کافی تری در کلیه جنوب ایران برخوردار است . از اصفهان تا خلیج بازرگانان انگلیس سیادت تجاری جهانی را در دست دارند ، در بندرهای بزرگ خلیج فارس (بندر عباس - لنگه - بوشهر) اغلب بوسیله کشتی‌های از انگلستان یا هند بارگیری می‌شوند.

دوم اینکه صاحبان امتیاز، با اتکاء بقدرت دولت خود و مداخلات سیاسی آن، نه حقوق ما را محترم می‌شمارند و نه حدود متعارفی برای خود قائل می‌گردند - و حتی در شئون کشور کوچک مداخلات نامشروع مینمایند، تا آنجا که برای پیشرفت مقاصدشان، مرام خود را تنفیذ و در امر انتصابات نیز برای ایجاد قدرت قضائی و اجرائیه مداخله و از هیچگونه اقدام ناروایی مضایقه ندارند ، تا بالاخره کشوری را در تحت اختیار و استیلای خود کشانده وحدت اجتماعی را بهم زده روح تعاون و اتحاد يك ملت را از میان برده، رشته اعتماد بین افراد ملت را با دولت گسیخته ، بجای بهره‌مندی از خوان نعمت خود، متنفذینش را بارشوه، و کارگران را بامزد بخور و نیر اسیر و بنده خود می‌سازند، و گرنه بعقیده من همین امتیاز تنباکو را که ناصرالدین شاه شاید باحسن نیت داده بود اگر منحصر بهمان بود - (و امتیازات دیگر را که در واقع عبارت از تسلیم در بست کشور باجینی بوده در برداشت)، با شرایط عادلانه تری به کشور دیگری مانند فرانسه یا امریکاداده شده، یا همان پیمان شرکت انگلیسی برقرار مانده بود - چون تنباکو مانند معادن که روزانه در کاهش است (تا سرانجام تمام گردد) ، نبوده و محصولی است که روزانه در افزایش میباشد - اکنون که مدت آن به پایان رسیده بود، کشور ما استفاده مهمی از آبادی و مردم از بهر - برداری برده، و وسیله ای بس مؤثر برای ترقی سطح فکر و تمدن افراد مردم می‌بود - بعلاوه اینکه، صادراتی بس مهم و جنس مرغوبی را بی بازار جهان عرضه میداشتیم - چه مناسبانه دخانیات ما که امروز بوسیله بنگاه دولتی اداره میشود، به مراتب از حیث کمیت و کیفیت شاید از دوره ناصرالدین شاه تنزل کرده - صادرات آن به صفر رسید. باشد، و در امر کشت و مرغوبی جنس هم علی‌رغم امید و انتظار شاهنشاه پهلوی کبیر ترقی معکوس کرده است.

بهر حال تاریخ نفس خود را اعاده مینماید و آئینه عبرت‌نا و گنجینه تجربیات است، در اینکه این گونه اقدامات اساسی و استفاده از معادن و ثروت طبیعی ایران بدست خود ما شاید تا چندین سال دیگر مطابق آمال و ایده آل ما عملی نمیتواند شد و باید با کمک خارجه صورت گیرد حرفی نیست، ولی زنده‌ار که معامله با اقویا همان است که عواقب آنرا دیده و می‌بینیم ، ای کاش امریکاییان ، با احساسات نوع پرورانه‌ای که مدعی هستند با ما وارد در محیط عمل شوند - چه بعمل کار برآید به سخنرانی یا سخنرانی نیست . ( مترجم )



ناصرالدینشاه قاجار

زایش ۱۷ ژویه ۱۸۳۱ م جلوس ۱۷ سپتامبر ۱۸۰۸ کشته شده اول مه ۱۸۹۶



# بخش سوم

## گشته شدن ناصرالدین شاه

ناصرالدینشاه چهارمین پادشاه خاندان سلسله قاجاریه، در ۲۲ ذی‌عقده ۱۲۶۴ قمری برابر ۲۰ سپتامبر ۱۸۴۸ به تخت سلطنت برآمد و بنابر این در پنجاهمین سال پادشاهیش یعنی در همان ماه سال ۱۳۱۳ هجری، مصادف با ۶ می ۱۸۹۶ که تشریفات جشن قرن سلطنت او در ایران و هر نقطه از سایر کشورهای خارجه که دولت ایران نماینده داشت، در دست تهیه بود، (در واقع سه روز پیش از آغاز جشن) دنیا از اخبار قتلش تکان خورد. در حدود دو ساعت بعد از ظهر روز جمعه ۱۸ ذی‌عقده ۱۳۱۳ برابر اول می ۱۸۹۶ در حالیکه اعلیحضرت در حرم شاه عبدالعظیم (۶ یا ۸ میلی تهران) مشغول زیارت بود از دست میرزا رضای کرمانی تیر خورده جان سپرد. روزنامه تایمز از مخبر خود چنین خبر داد که، شاه زنده بکاخ برگردانده شد، و تا چهار بعد از ظهر رمق حیات داشت، ولی دوست مطلعی به من گفت، که مرده او را صدراعظم (امین السلطان) در کالسکه قرار داده به پایتخت باز آورد.

ولیعهد (مظفر الدین میرزا) تلگرافی، از تبریز احضار و روز بعد از مرگ پدر سلطنت خود را اعلام داشته - و پس از اندک مدتی تاجگذاری نمود.

برای قلم‌فرسایی تاریخ معاصر، هیچ واقعه‌ای بالاتر از این، از بسط مقالات و نکارشها و عباراتی که ستونهای جراید و صحف مطبوعات را اشغال کرده بود، خاطر نواز و مشغول کننده تر نبود؛ که تا چند سال مشمول مرور زمان نشده و کهنه‌نهیگر دید. چه بسیاری از سوابق مورد اعتماد تکذیب میشد، و چه بسا نظریات دقیقه، نادرست از آب بدر آمده و اطلاعات مطلعین موقوف مورد انتقاد قرار میگرفت. در آغاز از طرف جراید (۱) «تایمز دوم می اسکاتسمن ۳ می - الگین کوریر ۳ می - منچستر کاردین ۴ می - پیونیر ۷ می - گرافیک ۹ می - مارنیک ۱۱ می» - و بسیاری از روزنامه‌های دیگر تصریح میشد، که قتل ناصرالدین شاه از طرف با بیان بوده است، و چنین توصیف میشد. - مثلاً بقول الگین؛ یک انجن سری و محفل جنائی - بگفته تایمز، نوعی از مذهب مسیحیت علیه فساد و موهومات اجتماعی. اسپکتیر -

۱ - Times. Scotsman. Elgin' courier. Manchester Gardian.

Pioneer. Graphic. Spectator-Morning Post. Illustrated paper St Paul.

شعبه‌ای از مسلمانان که مانند پروتستان‌ها برای تعدیل عقاید مذهبی برخاستند. روزنامه مصور سنت پول ۱۶ می، تا آنجا دامنه توهم را پیش برد، که عکس درویشی را با گیسوان دراز و چشمانی براق، (که من نمیدانم از کدام درویش حشیشی بوده) گراور کرده، و کتیبه‌ای بر آن نهاد (یک بابی) و نوشت، این است یکی از آن طایفه‌ای که منسوب به قتل شاه اند.

این اندیشه همگان پسند، که بصورت ظاهر در حداکثر قابل احتمال، و از لحاظ آشنایی بروحیه با بیان در خور تطبیق، و موافق سیاست و آداب آنان مینمود - موجب شد که من در نامه‌هایی که در ۳ و ۶ می در روزنامه تایمز، و ۱۲ می در دیلی نیوز بقلم خود نگاشته آنرا رد کرده، و شرح دیگری که خود باور داشتم، و بعداً به ثبوت رسید، و در واقع توضیح حقایقی درباره کشنده بوده، در صفحات ۶۵۱ تا ۶۵۹ ژون ۱۸۹۶ نیورویو، (مجله جدید) نیز بقلم من درج گردید. تقریباً، نه قطعاً، من در نظریه خود تنها نبودم، ولی اعتبار حقیقت مطلب، مدیون دو مخبر، یکی خبرنگار وین استاندرد، و دیگری وقایع‌نگار امریکائی منچستر گاردین، موسوم به آندریسیان (Andreasian) است که هر دو قضیه را شکافته روشن کردند، شخص اخیر در ۲ می نوشت: من میترسم انگلیسها و روسها ممکن است بر رقابت یکدیگر در ایران، در مرگ نا بهنگام شاه (بدست یک جنایتکار) بطور غیر مستقیم وارد بوده باشند، در صورتیکه مخبر اولی که معلومات خود را از منابعی خیلی موثق بدست آورده و خود بیشتر از سایر همکارانش شایان اعتماد بوده است، مطلب زیر را به استندرد در ۱۲ می ۱۸۹۶ مخابره کرده بود:

«وین دوشنبه شب»

بمحض اینکه خبر کشته شدن شاه رسید - من بفرست در یافتن که این جنایت میبایستی رابطه بانقشه سلطان ترکیه برای متحد ساختن دو فرقه اسلامی داشته باشد، اکنون بنظر میآید، این قضیه واقعیت داشته. چه تبه‌کار ملا شیخ رضا - یک شیخ بابی نیست. آن انجمن سری که از بنیان در پیش قصد جان (۱) شاه را داشته ابداً با این پیش آمد رابطه نداشته است. بسیاری از آخوند های ایران میخواهند این جنایت را بگردن دشمنان خود (با بیان) به بندند، اکنون معلوم شده است که رضا چندین ماه از سال اخیر رادر مسافر خانه‌ای نزدیک استانبول بسر میبرد، و این مهمانخانه از طرف سلطان برای پذیرش ملاها و شیوخیکه از طرف اعلیحضرت طبق یک لیست (کشوری) مستمری بگیر هستند اختصاص داده شده. سلطان باشیخها، و ملایان دمبدم در باره متحد کردن شیعیان با سنیان برفع دستگناه خلافت تبانی و تعاطی افکار مینماید.

۱- تنها سه و صد یک که نسبت به بیان شاه ناصرالدین از سوی بابیان سرزده، در ۱۵ آگست ۱۸۵۴ بوده که، سه نفر بظاهر در عمل، و کاملاً بمسئولیت خود اعتراف کردند، و آن سه تن عبارت بودند از - ملا فیض الله قمی - میرزا محمد نوری ریزی، و صادق زنجانی نوکر ملا شیخ علی - این سه قصه در آن موقع منجر به شکنجه و آزار هولناکی برای بابیان گردید.





درویش یاقلندر حشیشی

ش ۱۶



دلایل واقعی، که چرا رضا مرتکب این جنایت شده، تا مدتی یا برای همیشه پوشیده تواند ماند، گرچه از اتاق شکنجه ایران در بدست آوردن اسرار همه جور کار ساخته است، ولی «پر واضح است که سلطان در بیم و بزمحت اندر است، و از اظهار کوچکترین سخنی در باره آن مردی که بیش از یکبار نزد او حضور یافته، و درباره فرقه محمدیان ایرانی، در محضر سلطان مذاکره شده، و خود را حاضر باین جنایت میکرده است، خودداری خواهد کرد.»

چند روز بعد (در ۱۵ می) دیلی گرافیک مصاحبه خود را با مولوی رفیع الدین انتشار داد، که درباره ایران بحث کرده، در پرسش از بایان آنمرد فصیح موقع شناس عیار و نویسنده هندی چنین گفت:

«بایان؟ نه... من تصور نمیکنم آنها دستی در اینکار داشته اند، این جنایت انتقام شخصی است — اگر راست باشد که سید جمال الدین محرک بوده، ما احتیاج نداریم از مرحله پرت شده دور برویم، جمال کاملاً در این مورد رک گو بوده صراحت داشته است، او از لحاظ شخصیت خود از شاه بدش میآید، و در مقاله خویش در مجله معاصر (۱) (Contemporary, Review) چهار سال پیش خیلی چیزها گفت.»

بسؤال اینکه آیا سلطان او را تسلیم ایران خواهد کرد؟ جواب داد — «اگر شرکت او در جرم ثابت گردد، سلطان یا او را تسلیم خواهد کرد، یا خودش در ترکیه او را محاکمه خواهد نمود، بداسان که شما جیم سن (Jameson) را مثلاً در لندن محاکمه می نمایند.»

شاید گفتن زیادتری، جز نظریاتی که در مطبوعات بریتانی از این موضوع منعکس گردیده بيمورد باشد.

مقاله خوبی بقلم سر لبل گریفین (Sir lebel Griffin) در ماه جولای در مجله قرن نوزدهم نگاشته شد، که در آن از مظفر الدین شاه تعریف کرده، و عاطفه جالب تحسینی را که عبارت از سیاست انگلیس بوده، خاطر نشان ساخت، که نه از لحاظ بحث در رفتار روسیه، نسبت بیک قسمت از کشور ایران، که مانند قسمتی از لمستان وضعیت بدی میداشت، بلکه از لحاظ نسل جوان ایران که هیچ دلیلی برای یاس ندارد گفتگو نموده است، در مقاله دیگری در همان شماره آن مجله، بقلم مستر ریز (Mr. J. D. Rees) نیز کوشش به تیره با بیان شده، و در واقع این تئوری (وهم آسا) که آنها دستی در مرک ناصر الدین شاه داشته اند بزودی، حتی از طرف حکومت ایران ترك گردید — در مورنیک پست، تاریخ ۱۱ می عنوانی بود، که بحساب خود پرده از این راز برداشته ولی آمیخته از جهالت بود — چه نوشت: «سید جمال الدین متصف به افغانی که لیدر

بایان شناخته شده « نویسنده ، از حدت ذهن و مهارت در شغل خود میباید . يك تبصره حماقت آمیز دیگری هم در شماره ۹ مه اسپکتیتر دیده میشود ، که دم از دوستی با روسیه زده ، مینویسد : ای کاش ممکن الحصول میبود که در همه حوادثیکه در فراخنای قلمرو سیادت ملکه، یا تجارتها، روی میدهد روسیه يك باری از دوش ما بر میداشت . روزنامه پیونیر ، هر چند اعلامیه روتررا، که قاتل شاه يك بابی متعصب بوده ، و نباید یکبار دیگر این واقعه تراژدی ، با سوء ظنهای سیاسی تعبیر گردد کافی میدانست ، باز هم چنین اشعار داشت که: آنچه من هنوز باور میکنم نظریه درستی است، اینست که بدون ملاحظه قرارداد سازش اخیر روس و انگلیس ؛ هدف روسیه بدست آوردن پایگاهی در شرق ایران برای پیشروی به افغانستان و هندوستان است . وغایت آرزو و آمال او رسیدن بخلیج فارس میباشد بدون اینکه دم از توقعات بیشتری بزند .

اکنون برگردیم بچگونگی صحنه های شاعرانه دلاوری ، و حسن معانی و بیان عملیات واقعی، که از دادرسی قاتل شاه میرزا محمد رضای کرمانی تراویده است . بر طبق پرونده این مجاکمه که در وزارت دادگستری (تهران) بایگانی است و فقط اخیراً، در روزنامه صوراسرافیل ، اشاعه یافته (که به قیده من یکی از بهترین جرایدی است که نهضت مشروطیت در اولین دوره (اگست ۱۹۰۶ — ژون ۱۹۰۸) در پرتو مظفریت خود آنرا بیار آورده است ) صورت مجلس این مجاکمه از شماره ۹ آن روزنامه (تاریخ ۷ جولای ۱۹۰۷) تا چند شماره درج و مشتمل بر مجاکمه چند نفر دیگر، علاوه از مرتکب جنایت نیز میباشد، و ترجمه آن از اینقرار است :

صورت مجلس مجاکمه میرزا محمد رضای کرمانی فرزند ملا حسین اغدائی (۱) که بدون آزار و شکنجه ای در اولین بار ، خود را داوطلبانه تسلیم کرده ، هر چند مسلم بود که با فشارهای لازمه شاید حاضر باقرار و اظهار کلیه عملیات و اندیشه های خود گردد :

پرسش — کی شما استانبول را ترك کردید ؟

پاسخ — در ۲۶ رجب ۱۳۱۳ — ( ۱۴ ژانویه ۱۸۹۶ )

س — کی بزایه عبدالعظیم وارد شدید ؟

ج — در ۲ شوال ۱۳۱۳ ( ۱۷ مارچ ۱۸۹۶ )

س — در راه کجا توقف کردید ؟

ج — ۴۱ روز در کاروانسرای حاج سید حسین در بار فروش ( بابل کنونی ) زیرا

راه مسدود بوده است .

پرس — چند نفر بودید وقتی از استانبول حرکت کردید ؟

ج — خودم با شیخ ابوالقاسم .

س - شیخ ابوالقاسم کیست ؟

ج - برادر شیخ احمد روحی کرمانی جوان ۱۸ ساله که شغلش خیاطی است .

س - خیال او در همراهی با شما چه بوده ؟

ج - پس از اینکه برادرش با دونفر دیگر . میرزا آقاخان و حاجی میرزا حسن خان

در استانبول برای آوردن آنها بایران توقیف شدند . او برای مراجعت بکرمان بامن آمد ، آنها را در ترابوزان نگهداشتند ، حالا من نمیدانم آنها در آنجا باشند یا نه .

س - پس از توقیف برادرش او ترسید که آنها را ترك کرد ؟

ج - خیر - وقتی که برادرش را گرفتند ، او بخیال ملحق شدن به برادر دیگرش

بطرف وطن بومی خود حرکت کرد ، که در آنجا زندگی نماید . این برادر ، شیخ مهدی پسر ملا محمد جعفر است که در انتهای باغ لاله می نشیند .

س - وقتی که شما در استانبول بودید برای چه تقصیر و تهمتی این سه شخص را

گرفتند ؟

ج - علاءالملک وزیر مختار ایران باین سه نفر عناد داشت ، زیرا آنها باو اعتنائی

کردند ، و دوتا از آنها یعنی شیخ احمد ، و میرزا آقاخان معلم بودند ، و چهار زبان میدانستند و در خانهای مسلمانان ، ارامنه و فرنگی ها رفت و آمد داشتند ، و دائماً به اوراپرت میرسید .

آنها بخانه کسانی که میخواستند تحصیل کنند میرفتند ، معروف بود که آنها عیب جوئی و بدگوئی کرده سبب فتنه در ایران شده بودند ، بنا بر این متهم شده و توقیف شدند ،

این بود جرم این دونفر . و اما در باب حاجی میرزا حسنخان ، او بواسطه مکتوبهایی که استناد میشد بملاهای نجف و کاظمین نوشته است توقیف گردید . گفته میشد که این کاغذ

ها بتحریر سید جمال الدین و دستورهای او نوشته میشده و تاکید میکردند که ملاحی مذکور طرفدار خلافت عثمانی بشوند . این نامه ها بدست صدراعظم ایران افتاده

و سبب عداوت و کینه وزیر مختار نسبت بآنها گردیده و منجر بگرفتاریشان گردید .

س - اطلاع مخصوصی بما رسیده است که در موقع حرکت شما ( از استانبول )

شخص دیگری غیر از شیخ ابوالقاسم همسفر شما بوده ، و دستورات معینی از طرف سیدجمال الدین بشما داده شده بوده است - این مطالب از چه قرار است ؟

ج - کس دیگری جز ابوالقاسم با من نبوده است ، در این باب غلامرضا نوکر

کاشف السلطنه میتواند شهادت دهد . در قهوه خانه حاجی محمدرضا در باتوم که همیشه یکمده از ایرانیان آنجا جمعند ، این غلامرضا که بیست تا بیست و پنج روز کمتر یا زیادتر

پیش از ما از استانبول حرکت کرده بود ، وقتی ما وارد باتوم شدیم در آنجا خیاطی میکرد ، و بواسطه خرابی پل های بین باتوم و باکو در آن قهوه خانه ماندیم ، و دیگر اینکه در راه اینطرف

تفلیس ما نیز بجوانی ارومیه ای موسوم بامیر خان و برادرش که درجه در سوار نظام داشت و بطوریکه بما اطلاع داد او خانه ای در جوار بارک بیلاقی علاءالدوله دارد

برخوردیم، اینها در راه آهن با ما بودند و تا با کو همسفر بودیم - از آنجا ابوالقاسم، با کشتی پست از راه اوزون ده بقصد عشق آباد حرکت کرد که از آنجا از راه خراسان بکرمان، روانه گردد.

در حالیکه من و غلامرضا و دونفر ایرانی دیگر در مصاحبت امیرخان و برادرش از باکو بمشهد سر ( بابل سر ) و از آنجا بیار فروش ( بابل ) رفتیم .  
غلامرضا پس از رفع خستگی در کاروانسرا بار سفر را گذاشته، خودبخانه انتظام الدوله رفت، و از آنجا برگشته بنه خود را برداشت و بخانه انتظام الدوله در باغ شاه بازگشت نمود، پس از سه یا چهارروز بالباس سفر بنزد من آمده با هم روبوسی کرده بتهران عزیمت نمود، در صورتیکه من همانطور در کاروانسرای حاجی سید حسین سر میبردم، امیرخان هم برای یکشنبه روز در بار فروش ماند و بعد بسمت تهران رهسپار گردید، والسلام.

س - پس چطور شما بخیال کشتن اعلیحضرت شهید افتادید؟

ج - چطور لازم نیست، بواسطه آن کند و زنجیر هائیکه من بناحق مبتلا بودم، آن شلاقهائیکه میخوردم، تا اینکه شکم خود را پاره کردم، ( که باخودکشی از شکنجه خلاص کردم ) .

آن ستم هائیکه در خانه نایب السلطنه، در قصر امیریه، در قزوین، در زنجیرخانه و بار دیگر در انبار (۱) بر من وارد آمد - چهار سال و چهار ماه من در کند و زنجیر بردم برای اینکه بخیال خودم فقط در بند خدمت بملت و نفع دولت بوده ام .

پیش از واقعه غوغای تنباکو من هرگز مداخله در امور سیاسی نداشته، فقط وقتیکه احضار شدم در اینخصوص اطلاعات خود را گفتم.

س - کسیکه غرض و طرفیتی با تو نداشته، اگر اینطور بود که شما دلهل میآورید، شما میخواستید خدمت بکنید، و آناری از بر انگیزختن مردم یا تحریک بشرارت در تو سراغ نمیکردند، دلیلی برای مجازات شما در برابر خدمتی که شما میخواستید انجام دهید نداشتند، بنابراین برواضح است که حتی در آن موقع بر که هائی از اعمال تحریک آمیز و وا داشتن مردم بمخالفت و شرارتهای دیگر از تو در دست داشته اند .

ج - همین حالا پس از اینهمه مدت هم من حاضریم باتهمت زنندگان بخود رو برو شده و بگذارید یک شخص بی غرض صالح مطلب رارسیدگی بکند، و معلوم کند که پیش قدمی های من بواسطه محبت بوطن و ملت و دولت بوده، هر چند کسانی در کار بوده اند که دعوی خدمتگزاری را برای رسیدن بشئونات، امتیازات، مستمریها، القاب و نشانها کرده و علنا ضدیت و مخالفت میکردند . همین حالا من برای این قبیل بازپرسیها حاضریم.



آقا بالاخان سردار افخم - کامران میرزا - یکی از خاصان که  
یاو کیل الملك - وکیل الدوله - نایب السلطنه - نامش دانسته نیست





س - این اشخاص ذینفع کیها بوده اند؟

ج - يك بدنهاد بی شرف - دنی زاده - مفسد نالایق - از همه این سرشناسها - بگویم -  
بالاخان (۱) و کیل الدوله کسیکه نایب السلطنه اورا بی اندازه می پروراند و طرف توجهش بود .

س - و کیل الدوله تصریح میکنند که حتی در آن موقع بر طبق اسناد و اماراتی که از تحریک بفساد و مکتوباتی که همه میداند از تو داشته، باعث توقیف تو شده، بعلاوه از اینکه اگر تو را نگرفته بودند تو حاضر برای انجام این منظور بوده ای حرفی نیست، چنانکه از محاکمه تو در آن وقت معلوم شده، شاید همین عملی که از تو سر زده در آن موقع معهود بوده است .

ج - پس برای اثبات این مدعا حضور و کیل الدوله لازم است.

س - با ملاحظه اینکه خودت اذعان داری، که تمام این مشقات وارده بر تو از ناحیه و کیل الدوله که خواهان شان بوده، و نایب السلطنه از لحاظ علاقه ای که با او داشته بوده است، پس گناه اعلی حضرت شهید چه بود؟

آنها غالبا اینطور ابر را بشاه عرض نموده بودند، شما میبایستی تلافی و انتقام را از آنها بگیرید که سبب بلیات وارده بر تو بوده اند، نه اینکه يك ملتی را عزا دار سازی.

ج - يك پادشاهی که پس از پنجاه سال سلطنت، امور مملکت بدین صورت مقتضیانه در میآید، و در صدد رسیدگی بر نمیآید، يك درختی که پس از سالیان دراز ثمرش - و کیل الدوله - عزیز السلطان، امین خاقان بوده، و اینگونه اولاد و اطفال دنی زاده رذل که آفت جانهای جامعه مسلمین اند بیار آورد - چنین درختی که دارای این قبیل میوه هاست (من میگویم) میبایستی از ریشه کنده شود، که دیگر چنین اثماری بیار نیارود. ماهی از سر گنده گردد نی زدم. اگر خطائی شده از بالا بوده است.

س - با وجود بر این اگر قضیه همین است که شما توضیح میدهید باز هم تا اینجا به اشخاص مربوط است، و کیل الدوله و نایب السلطنه در خور سرزنش بوده اند. شاه مرحوم معصوم نبود، و بر این امور که خود نمیدیده واقف نبوده است. وقتی مردی، مانند نایب السلطنه (۲) که هم فرزند شاه و هم شخص ارل دولت بوده و مطلبی را خاصه با مدارک مثبتی که در باره شما در دست داشته بعرض برساند، شاه نمیتوانسته در حقانیت آن تردیدی بنمود راه دهد. این اشخاص که باعث بدبختیهای تو بوده اند، میبایستی

۱ - بالاخان لقب اولیش همین نظام بوده، سپس و کیل الدوله و اخیرا سردار افخم شده بوده است.

۲ - کامران میرزا فرزند ناصرالدینشاه، در این اواخر یکی از سران مرتجعین - متردد ۱۹ ذی قعدة ۱۲۷۲ = ۲۳ جولای ۱۸۵۶ بوده است.

هدف انتقام تو قرار گیرند . شما مردی منطقی و فیلسوف، منش هستیید این حرفهائیکه  
میزنید درست نیست . شما بایستی روی پاسخ های خود دلایل بهتری اقامه نمائید .

ج- آنها مدارك مثبتی علیه من ندارند ، مگر نوشته‌هاییکه بزور و اجبار بمن تحمیل  
کرده، و درخانه و کیل الدوله با سپایه و داغ از زبان من کشیده نوشتند. دو نفر دیگر حاضر  
بودند. ( بگویم؟ ) حاکم و سیدی که در واقعه ای ، صدراعظم از او متغیر شده، بحکم او  
حضوراً عمامه از سرش برداشته بودند ، در آنشب آنجا با فطار مهمان بود، آنچه رخ داد  
شاهدند . عصر روزی پیش مرا حضور نایب السلطنه برده بودند.

س - شما مردی زیرك بوده میدانستید که نباید چنین ملاك و مدرکی بدست  
آنها بدهید ، بچه بهانه آنها این مدارك را از تو در آوردند و بشما چه میگفتند؟

ج - بهانه‌ایکه آنها در تحصیل مدرك از من داشتند این بود : وقتیکه من به آنها  
گفتم در میان مردم از هر طبقه گفتگو و زمزمه است که موضوع تنباکو کار را به قیام و  
شورش خواهد کشید و از این نارضایتی پیش از آنکه بحد نصاب رسد ، باید جلوگیری  
شود . من به نایب السلطنه گفتم شما وارث سلطنت هستید ، شما فرزند شاه و دوست معتمد  
او هستید ، کشتی دولت دارد به صخره میخورد ، و این سقف روی سر شما خراب خواهد  
شد . شایسته نیست که این سلطنت هفت هزار ساله ایران مضمحل گردد . و ملت اسلام  
ناکهان از صفحه گیتی نابود شود ، پس او سوگند یاد کرده گفت : من غرض بدی ندارم  
آرزوی من فقط اصلاح امور است ، پس شما يك کاغذی باین مضمون بنویس : «ای مسلمین  
و مومنین حقیقی . امتیاز تنباکو داده شده است بانك ایجاد شده است ! تراموای (واگون)  
علی رغم مسلمانان در کار است ! انحصار شراب اعطا شده ! حقوق معادن واگذار شده  
است ! با انحصار قند و شکر و کبریت موافقت شده است ! ما مسلمانان کاملاً در دست  
بیگانگان خواهیم افتاد ! حالا که دیگر شاه در فکر ما نیست . جد و جهد کرده روحیه  
خود را نشان دهید ، اتحاد و هم دستی نموده - تهور بخرج داده ، از خودتان دفاع  
نمائید». این تقریباً آنچه بود که بمن تلقین کردند. يك هم چو مکتوبی بطور نمونه بمن داده  
گفتند، اینها را بنویس و ما آنرا بشاه نشان داده و عرض خواهیم کرد، که ما آنرا در مسجد  
شاه پیدا کردیم، تا ما را به اصلاح امور وادارند . نایب السلطنه قسم خورد که نوشتن این  
سند مرا بخطر نخواهد انداخت. بلکه دولت را خیلی بیشتر از من ممنون خواهد ساخت،  
تا حدیکه برای من يك مدد معاشی مقرر و مرا مورد عنایت و ملاحظه قرار خواهند داد.  
بعد که من از خدمت نایب السلطنه بیرون رفته بخانه و کیل الدوله رفتم ، دو باره تحت  
فشار و تهدیدات برای نوشتن همان عبارات قرارم دادند . و وقتیکه آن مدرك را از من  
گرفتند مثل این بود که خدا دنیا را به آنها داده است . آنها لوازم تحریر را برداشتند  
و اسباب داغ و درفش و سپایه سرباز را حاضر و مرا با تسمه به سپایه بسته و شروع

به سوال از من کرده بمن میگفتند هم‌دستان خود را بروز بده. جلسه آنها کجا است. رفقای تو کجا هستند؟ هرچه گفتم. چه جلسه‌ای چه مجامعی؟ من با همه مردم حشر دارم و من افواها از همه شنیده‌ام. حالا من بکدام مسلمان خیانت کنم. آنها تلاش میکردند مرا به اقرار وا دارند، حالا دیگر دیدم که موقع جان‌بازی من است، و هنگامی است که باید خود را فدای شرف، امنیت، سلامتی و حیات برادران اسلامی خود نمایم.

از قضا چاقو و قیچی را که از شدت خوشحالی فراموش کرده بودند بردارند میان اتاق افتاده بود. من بچاقو خیره شدم، رجبعلی خان متوجه شد چاقو را برداشت. ولی هنوز قیچی در جای خود بود، حاکم رو بقبله مشغول ذکر بود. من رو باو کرده گفتم تو را به همین قبله و آن دعائی که میخوانی قسم میدهم بگو به بینم منظور شما چیست؟ در این لحظه مکتوبی از نایب‌السلطنه برای آنها رسید آنرا خواندند و جلوی خود گذاشتند، حاکم گفت این نامه میگوید که امرشاه است که تو باید بدون تخطی محل ملاقات و اسامی رفقای خود را بروز دهی، وگرنه این اسباب‌داغ و شکنجه آماده‌اند، و تا زیانه منتظر است. دیدم قیچی پهلوی زیر بنجاری است، خود را بطرف آن کشیده گفتم داغ و درفش لزومی ندارد روی نیم کت نشسته مثل اینکه میخواهم مطالب را روی دایره بریزم، دست حاکم را گرفته او را از طرف بنجاری اینور کشیدم، به قیچی دست رس پیدا کردم و شکم خودم را پاره نمودم. خون زد بیرون، همینطور که خون جاری بود من بآنها فحش را سردادم. آنها بشدت متالم شده و مرا وادار بهعالجه و بخیه زدن زخم نمودند. این بود آخر و عاقبت این بیچاره بی‌گناه من؛ که بخیال خودم خدمتی بدولت میکنم. چهار سال و نیم زیر زنجیر از این زندان به آن محبس از تهران بقزوین، و از قزوین به انبار عمومی، در مدت این چهار سال و نیم دو یا سه بار مرخص شدم، ولی رویهمرفته در این دوره بیش از چهل روز آزاد نبودم. شده بودم نوروز علی خان قلعه محمودی یا سبز علی خان میدان قلعه‌ای نایب‌السلطنه و بالاخان.

س - نوروز علی خان قلعه محمودی کی بود؟

ج - محمد اسمعیل و کیل‌الملک حاکم کرمان، برای حساب سازی و افزودن مواجب و جیره و درجه هر روز برای گول زدن دولت، یامدعی تاج و تخت میتراشید یا یاغی، و دریک مدت درازی خاطر دولت را به اعمال نوروز علی خان قلعه محمودی ساختگی مشغول می نمود.

همینطور نایب‌السلطنه، هر وقت از گرفتن شئونات و امتیازات کوتاه آمده بود برای جبران، مرا توقیف میکرد. ز من یکبار از من طلاق گرفت، پسر هشت ساله‌ام کارگر کشتی شده بود. بچه شیرخوارم را سر راه انداخته بودند. اولین دفعه که ما را از زندان قزوین آوردند،

دو نفر ما را آزاد کردند ، که از جمله دو نفر بابی بودند - یکی حاجی ملاعلی اکبر شه‌میر زادی و دیگری حاجی امین . بنا شد آنها را در انبار بگزارند ولی چون یکی از این دو نفر ثروتی داشت ، يك مبلغی برای حضرت والا (نایب‌السلطنه) فرستاده او را اول کردند و بجای او مرا بحبس انداختند .

البته در اینصورت آدم از زندگی سیر میشود ، و وقتی که از زندگی بیزار شد هر کاری را میکند . وقتیکه من باستانبول رفتم و قضیه خود را در حضور بزرگان و مجامع علما شرح دادم ، آنها از این مظلومیت و بی عدالتی که خود موضوع آن بوده‌ام ، مرا سرزنش کردند ، که چرا من دست از جان نشسته و دنیا را از دست ستمگران نجات نداده بودم .

س - همه این مطالبی که شرح میدهمی باز ما را بنظر اولیه بر میگرداند ، و من از انصاف و قضاوت خودت میخواهم ، اگر شما بجای شاه مرحوم بودید و نایب‌السلطنه و وکیل‌الدوله این مدرک را باین عبارت و شرح مبسوط جلوت میگذاشتند ، آیا جز باور کردن چاره‌ای داشتی ؟

پس آن دو نفر مستحق ملامت و مستوجب مرگ بوده اند . چه ترا واداشت که قصد کشتن آنها را نکردی و دست بدن کار غم‌انگیز زدی ؟

ج - اگر شاه سوء نیت نداشت وظیفه او بود که يك مستنطق ثالث بی غرضی برای رسیدگی بحقیقت مطلب بین من و آنها میفرستاد . و چون این کار را نکرده مستوجب نکوهش بوده است .

چرا که سالها سیل بی عدالتی رعایای او را فرو گرفته بود ، زیرا سید جمال الدین ، آن مرد مقدس اولاد رسول چه کرده بود ، که با کمال خاری از زاویه شاه عبدالعظیم بیرون کشیده شد ؟

بخاری و ذلت هر چه تمامتر از بسترش بدر کشیده پراهن او را پارد کردند ، مگر جز حرف حق چه گفته بود ؟ آن آخوند شل شیرازی که سید علی اکبر فال حصیری او را واداشت قوام‌الملک ..... را بعنوان کافر لعن نماید ، برای چه میبایستی بروند در زندان ، اول او را خفه کرده ، سپس سراز بدنش جدا سازند ؟ - من خودم آنوقت در زندان بوده و دیدم آنچه را با او کردند .

این اعمال را خدا روا میدارد ؟ آنها ظالم نیستند . اگر دیده عبرت باز بود و غمض عین نشود ، در همان نقطه ای که سید جمال الدین را بیرون کشیدند شاه گلوله خورد . آیا این قوم مفلوک و مشتبی مردم ایران و دیعه الهی نیستند ؟

قدمی از خاک ایران بیرون گزارید ، خواهید دید ، در عراق عرب ، قفقاز ، عشق آباد و سرحدات روسیه ، هزاران ایرانی بیچاره از فشار ظلم ، وطن عزیز را ترک کرده برای امرار حیات به پست ترین کارها تن در داده اند . هر چه باربر ، چارو کش



میرزا محمد رضای کرمانی کشته ناصرالدینشاه

آغاز زندانی شدن او - فرمان نایب السلطنه

ش ۱۴



خرران و مزدور که در آن نواحی بینید همه ایرانی هستند. بالجمله ، این گله‌های گوسفند مرتع لازم دارند که در آن بچرند ، که شیرشان زیاد شده ، هم کوچولوهای خود را شیر دهند ، و هم شمارا متمتع سازند ، نه اینکه شما تا قطره آخر شیر آنها را بمکید ، وقتی رمقی در آنها نماند گوشت آنها را بیلید ، گوسفندان شما همه رفته پراکنده شده‌اند ؛ این است نتیجه ستمگری و ظلمی که شما بچشم می بینید.

این ستمکاری و فشار بی اندازه چه ، و از کی بوده ، و چه کسی میتواند آنرا بیفزاید ؟ آنهایی که قطعات گوشت بدنها را برای بلعیدن میبرند ، و از روی شهوترانی بخورد سگان و مرغان شکاری خود میدهند ، از يك بدبخت گمراهی از این قبیل صد هزار تومان رشوه میگیرند ، و در مقابل او را تسلط برجان ، مال - عرض و ناموس و امنیت يك شهر یا يك ایالتی میدهند . در زیر فشار بار ، کاری میکنند که مردم فقیر اسیر بی مددکار ، مردانشان مجبور میشوند زنان خود را طلاق دهند ، تا اشرافشان بتوانند صد زن بگیرند.

همه ساله ، برای عزیز السلطان (۱) که نه بحال دولت فایده دارد ، نه برای ملت و نه خدمتی برای کامرانی شخص انجام میدهد ، نیم ملیون تومان که این خون آشام بیرحم ظالم ، از مردم مفلوک در آورده خرج او میکند ، اینها را همه مردم این شهر میدانند ، ولی جرئت نمیکند فریاد بر آورند .

حالا که سرنوشت و مقدر بود که اینکار بزرگ از دست من سرزد ، و بار سنگینی از سینه همه برداشته شد ، مردم پشت گرم شدند و همه منتظرند به بینند شاه جدید ، ولیعهد سابق چه خواهد کرد - آیا قلوب شکسته مردم را با عدالت مهالجه می کند - رحم و مروت دارد یا نه ، اگر بطوریکه مردم امید و انتظار دارند ، بگذارد و اجازه دهد رعایایش يك قدری روی خوش و آسایش به بینند ، وسایل آسودگی آنها را فراهم کند ، و از روی قانون عدالت با آنها رفتار نماید - یقیناً همه مردم حاضرند جانشان را فدایش کنند ، سلطنتش پایدار میماند و نام نیکش در صفحه تاریخ جاویدان خواهد ماند - دوره

۱ - سوگلی ناصرالدین شاه ، يك پسره کردی موسوم به منیجک که از حیث پستی نهاد ، و اخلاق نکوهیده خیلی منفور جامعه بوده - و در زمان مسافرت شاه (در ۱۸۸۹) باین کشور (انگلستان) سوزه قابل توجه خوبی برای مطبوعات بود ( منظور موقع مسافرت شاه بانگلستان بوده است ) .

دکتر فوریه (در کتاب خود) مینویسد :

وجود این بچه کشیف خود رای درد بار ، گزشته از اینکه چیزی برشان شاه نیمافزود ، باعث سرشکستگی او نیز شده و همه مردم این کار هارا تقبیح میکنند . بنظر من محبتی که اعلیحضرت باین بچه حیوان چشم دریده دارد ، بکلی غیر طبیعی است ، در صورتیکه انسان از دیدن اطفال نازنین خود شاه ، حظ میبرد و تعجب میکند ، که او چرا محبت را از اطفال خود دریغ داشته و باین عزیز دردانه بیجهت متوجه میسازد . مترجم

پادشاهیش باصحت و سلامتی دوام خواهد کرد. اگر بعکس، او هم همان رفتار گذشته را در پیش گیرد، این بار هرگز بمنزل نخواهد رسید. حالا وقتی است که بمحض ورود (پیاپیخت) اظهار و اعلام کند - ای مردم واقعا دوران بسدی داشتید، در رنج و محنت بسر بردید، ولی آن اوضاع و احوال سپری گردید، اکنون مسند عدالت گسترده، بنای من بر عدل و احسان خواهد بود، آوارگان جمع آوری خواهند شد، امید بدل ها راه خواهد یافت، و مقررات عادلانه برای گرفتن مالیات با نظارت عالیه سالخوردان صالح وضع میشود.

بطوریکه آنها قدرت استطاعت و بنیه اقتصادی مردم را بخوبی تشخیص داده، در نظر گیرند، که خود مردم بدون مطالبه و محصل بموعد خود مالیات معینه را آورده پیردازند دیگر مالیات ده، با مأمور مالیات گیر، تماس نخواهد داشت که محصل در پی محصل مزاحم شما شده و موجب فرع زاید بر اصل گردد، بیک تومان واقعی تومانها علاوه شده، تا سر بده تومان بزند.

س - گرفتیم که نیت شما واقعا بصلاح جامعه بوده، و اینکار را برای رفع ظلم از عامه مردم کردی، شما میبایستی دست کم کاری بکنید، که منظوری مقصودتان بدون خونریزی انجام گیرد که البته بهتر و موثرتر بود. اکنون ما مقید و علاقمندیم که برای اصلاح و رفع این مفاسد اقداماتی نمائیم - و باید با آسودگی و آسایش خاطر اداره امور را در دست گیریم - با اینحال ما باید کسانی که با شما هم دست و هم عقیده اند بشناسیم و از نظریات آنها استفاده نمائیم.

میدانیکه - صرفنظر از شخص خودت که مرتکب این جنایت هستی و محکوم بمرک خواهی شد، یا شاید از لحاظ اینکه نیت شما سعادت و صلاح جامعه بوده از اعدام معاف کردی، چه دولت قصاص هائی را که بنفع خود نداند مبادرت بخراهد ورزید. ما فقط میخواهیم بدانیم کسانی که دارای همین نظریات شما هستند چه اشخاصی هستند، تا در هنگام ضرورت از ابتکارات آنان در بهبودی اوضاع بهره مند گردیم.

ج - نظر شما مستحسن و صائب است، و من بطوریکه قبلا اطمینان دادم، اکنون بشرف نیکنامی و انسانیت خود سوگند یاد میکنم که بشما دروغ نگویم - آنهاست که در نظریات و عقاید من سهیم هستند، در این شهر و در این مملکت بسیارند - مثلا، در میان علما - وزرا - اعیان، تجار - کسبه و تمام طبقات هستند - شما میدانید چطور وقتی سید جمال الدین باین شهر آمد - همه مردم از هر صنف و طبقه چه در تهران و چه در شاه عبدالعظیم بدیدن او آمدند، و در انتظار او بودند و چگونه بفرمایشهای او گوش میدادند.

و چون هر چه میگفت محض الله و بخیر عامه بود - هر کسی مستفیض و مجذوب



بیانات او میگردید - باین نحو ، او تغمی از افکار بلند در سرزمین بایر قلوب و جال کاشت که مردم بیدار شده بهوش آمدند . حالا همه نظر-ریات مرا دنبال میکنند ولی بندگان تبارک و تعالی که خالق سید جمال الدین و نوع بشر است قسم میخورم، که کسی غیر از خودم و سید جمال الدین از این نیت یا اندیشه من در کشتن شاه آگاه نبوده است . سید جمال در استانبول است هر چه از دستتان برمیآید در باره او کوتاهی ننمائید .

برهان قاطع من این است ، بعلاوه پرواضح است که اگر در این نقشه دیگری را همراز میگردم محققا او بروز میداد، و مقصود من بهدر میرفت. از این گذشته من بتجربه فهمیده‌ام، که این مردم از چه تار و پود سستی بافته شده اند و چگونه جان، و وجود خودشان را دوست دارند .

وقتیکه موضوع امتیاز تنیاکو و مطالب دیگر در پیش بود - زمانیکه فقط گفتگو از اصلاحات و رفع مفسد بود و حرفی از کشتن شاه یا دیگری در میان نبود. همه این آقایان صاحبان القاب ، ملکهها ، دوله‌ها ، و سلطنه‌ها که سبقت بیکدیگر گرفته، اظهار میداشتند، هنگام ضرورت از هر گونه اقدامات قلمی و بذل مال و جان دریغ نخواهند داشت . هنوز من در توقیف در نیامده بودم که کناره کردند . لیکن من بدون اعتنا به حبس طولانی خود ، اسم یکی از آنها را نبردم - چه اگر پس از مرخصی من پیرامون آنها رفته بودم، مبالغ هنگفتی برای کتمان نامشان میتوانستم گرفت . ولی چون آنها را زبون و ترسو یافتم . گرسنگی و تهی دستی را بر خود هموار و دست نیاز و یاری نزد هیچیک از آنها دراز نکردم .

س . آیا معروفترین کسانی که در مواقع پیش، بیش از دیگران باشما یاری و همدردی میکردند ، حاجی سیاح که بنظر میآید دل بستگی فوق العاده بشما داشته بوده است ؟

ج - نه . حاجی سیاح مرد بی اراده خود پسندی است ، او در آن موقع هیچ کمک و خدمتی بمن نکرد، بلکه موقع را مغتنم شمرده ، بخاطر ظل السلطان آب را گل آلود کرده ماهی میگرفت، همه فکرش این بود بلکه شاهزاده، شاه و امین الدوله صدر اعظم شده و خودش بمال و منالی زیاد تر برسد، و حتی همین حالا هم او در حدود شصت هزار تومان در مجلات مکنت دارد، در آن موقع او بنام سید، سه هزار تومان پول گرفت، نهصد تومان بسید داد و بقیه را به جیب زد.

س - پیش از مبادرت باین کار . شما میبایستی نقطه اتکائی برای خود پس از نجات از زندان بدست آورید ، یا خود را بشخص ثالثی مانند صدر اعظم بچسبانید ، زیرا این رسم و عادت ایرانیهاست که در هنگام اضطراب بست می نشینند ، و موقعیت خود را محکم میکنند ، تا اینکه بتوانند شرح ماجرای درست خود را بدهند ، و بدینوسیله از عقوبت نجات یابند . شما هم میبایستی اینطور عمل کرده باشی ، و چنانچه با این مساعی موفقیت حاصل نگردید ، آنگاه میتوانستید باینکار دست بزنید . بالجمله کشتن يك شاه کار کوچکی نیست .

ج - بلی - اما کسیکه بخواهد باصراحت شکایت کند تأمین ندارد ، چنانکه در این وهله دوم من درست رفتم که قضیه خود را بصدر اعظم عرض کنم، که نایب السلطنه بهمین بهانه دوباره مرا توقیف و بازخواست کرد، که چرا بخانه صدر اعظم رفته ای ؟ بعلاوه شما همه میدانید که همینکه پای نایب السلطنه در میان باشد، دیگران خیلی دست و پای خود را جمع مینمایند ، و جرئت تکلم ندارند یا اگر حرفی بزنند شاه التفاتی نمیکند.

س - این همان ششلولی است که شما داشتید ؟

ج - نه - يك پنج پول روسی .

س - از کجا بدست آوردید ؟

ج - آنرا با پنج فشنگ به ۳۲ قران از شخص میوه فروشی در بار فروش (بابل) که میوه بیاکو صادر میکرد خریدم .

س - وقتی آنرا خریدی بهمین قصد بودی ؟

ج - نه - من برای دفاع خود خریدم - ولی در باطن قصد نایب السلطنه را داشتم .

س - وقتی شرح ماجرای خود را در استانبول به سید دادی ، او چه جوابی بتو داد ؟

ج - او در جواب من گفت :

در برابر این همه بدیهائیکه میگوئی نسبت بتوروا داشته اند، اگر نایب السلطنه را کشته بودی، کار بسیار خوبی کرده بودی - چقدر ضعف نفس داشته ای و جان خود را دوست میداشتی - يك همچو ستمگری که این همه اعمال فجیع دارد ، میبایستی کشته شود .

س - در مقابل يك همچو امر صریحی از طرف سید - پس چرا او را نکشتی و چرا در عوض شاه را کشتی ؟

ج - من فکر کردم اگر او را بکشم - ناصرالدینشاه با آن قدرتی که داشت هزاران نفر را میکشت ، و بنابراین بهتر دیدم که این درخت ظلم را از بیخ بزنم؛ نه شاخها و برگهایش را - این بود اندیشه من روی مسئله که مرا بانجام آن واداشت .

س - من شنیده ام که شما درصدد بوده اید در شبیکه شهر برای جشن قرن سلطنت آیین بندی و چراغان میشد ، و شاه در خیابانها گردش میکرد باینکار مبادرت نمائی .

ج - نه - من همچو قصدی نداشته و چنین چیزی نگفته بودم - وحتى نمیدانستم که شاه برای گردش در شهر خواهد رفت و نه چنین اراده ایرا در خود میپوراندم . شنیدم روز پنجشنبه شاه به شاه عبدالعظیم میآید - بخيال افتادم عریضه ای برای صدر اعظم حاضر کنم ، و از او تأمین بخواهم که دیگر مورد آزار و پایمالی قرار نگیرم - حتی آن عریضه را نوشته در جیب گذاشتم ، و بیازار رفته در انتظار صدر اعظم بودم . ناکهان

دل من از تقدیم عریضه برگشت، و دارای فکر جدیدی شدم، باتفاق خود رفتم و تپانچه را برداشتم، و پیش از ورود شاه، از درامازاده حمزه وارد صحن شدم. بعد شاه وارد و داخل صحن گردید. زیارت نامه مختصری خواند، و نزدیک به امامزاده میشد، همینکه قدم بدر ورود گذاشت من تپانچه را آتش کردم.

س - اعلیحضرت شهید بطرف تو آمد و تو را دید یا نه؟

ج - بلی، او مرا دید و حرکت کرد که تپانچه در رفت. من دیگر ملتفت نشدم که چه شد.

س - واقعاً نمیدانی تپانچه هم چه شد؟ میگویند آنجا زنی بوده تپانچه را از تو گرفته انداخته است.

ج - نه - زنی آنجا نبود و این حرفها بی معنی است. مگر ایران ما بگفتا تبدیل به نهلیست شده که همچو زن شیردلی در میان ما پیدا شود؟

س - من شنیده ام و راپرتیکه رسیده حاکی است که وقتی سید تو را تبلیغ باینکار مینموده زیارت نامه ای برای شما تنظیم کرده، باینعبارت که شما شهید خواهید مرد، و قبر شما زیارتگه رندان جهان خواهد شد.

ج - سید پرستش ساخته های دست انسانرا هر چه باشد، بت پرستی میداند، و میگوید که آدمی میباید فقط آفریننده جهانرا ستایش نماید، و تنها در پیشگاه او نیایش و سر تعظیم فرود آورد، نه در پیش مخلوق - او معتقد به ساختن بقعه نیست، آراستن قبور را با زوسیم رواندانسته، او دادن جانرا در راه حق و امر بزرگی بهیچ میسرود، و وقع و اهمیتی برای جان بازی در راه مشروع قائل نیست.

هر چند من بدبختی و سختیها را بخاطر عقیده او تحمل کرده ام، و حتی او صدای ضربات وارده بزمن را میشنود - هر وقت من سخنی گفته و مشقات خود را یاد آور میشدم، میگفت ساکت باش روضه خوانی موقوف - مگر بدرت روضه خوان بوده؟ چراچین به جبین انداخته مینالی؟ داستان خود را بامنتها درجه شادابی و متانت بگو - فرنگیها حتی از بدبختیهاییکه بسر آنها آمده، با کمال خوشحالی نقل مینمایند.

س - وقتی شما در شاه عبدالعظیم بودید، آیا شیخ محمد آندرایانی که در سفر پیش شمارا ملاقات میکرد - در این دفعه آیا بدیدن شما آمده و مذاکراتی کرده است؟

ج - نه والله؛ واقعا مردم تهمت باو میزنند، زیرا او نه مرا می شناخته نه سلام و علیکی بامن داشته، همچنین سکنه دیگر شاه عبدالعظیم که نه بامن حرف میزدند و نه اظهار دوستی بامن میکردند.

س - شیخ حسین پسر عم شیخ محمد خودش گفت، که درد و وهله تصادفاً مذاکراتی باشما میکرد - است.

ج - بلی صحیح است .

س - ملاحسین پسر میرزا محمدعلی چه خدمتی برای تو انجام داده بود؟ زیرا خودش گفته که بارها بتو خدمت کرده و شما چیزی باو نداده اید .

ج - او خدمتی بمن نکرده بود، فقط سه مکتوب و دو اعلامیه در مورد فن جراحی برای من نوشت - من معالجه جوش بدن و سر را که در بغداد یاد گرفته بودم اعلام نموده بودم .

س - آن روزیکه شما با این شیخ بطور بیک نیک بیرون رفته بودی و شما بسهم خود کاهو و سرکنگبین با خود داشتی چه باعث شده بود که شما این شعر : دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی را - خوانده اید؟

ج - این چیز خیلی فوق العاده ایست که من باچنین آدم ناهمی رابطه داشته باشم، چه نمیباستی چیزی گفته باشم که او بازگو کند .

س - همان روز پس از خوردن کاهو و سرکنگبین وقتی برگشتید ، میگوید سه نفر بدیدن شما آمده بودند ، یک سید یک آخوند و یک کلاهی «پوست بره ای» و قریب سه ربع ساعت باتو درگوشی حرف زدند . پس از آن آنها جدا شدند و شما بمنزل آمدید . حاجی سید جعفر هم که درخانه نشسته بوده آنها را دیده که آمدند و رفتند توخانه، این سه نفر چه اشخاصی بوده اند؟

ج - حاجی میرزا احمد کرمانی بایک سیدی که او را نمی شناختم بوده اند که عازم سفری بودند و سید صد دینار در عمامه اش پنهان کرده بود (۱)

س - آیا میدانید کدام سمت رفتند؟ میگویند بطرف همدان رفته اند.

ج - نه والله ، من میدانم آنهاچه طرفی رفتند ، فقط میدانم که آنها برای دوراه

۱- خواننده گرامی تصور نکند که دینار واحد پول کشور عراق (برابر یک پهلوی طلا یا یک لیره انگلیسی) بوده (چه در آن زمان واحد پول عراق هم دینار نبوده) بلکه منظور دینار خودمان است که در آن تاریخ هزارتایش یک قران حساب میشده - و در دوره مستشاران مالی بلژیکی ، یک صفر (بی ارزش) آنرا کاسته - که در قران صد دینار ملحوظ - و در دوره شاهنشاهی اعلیه حضرت فقید - رضا شاه کبیر - قران تبدیل به ریال گردید - پس - صد دینار سال ۱۳۱۳ قمری برابر ده دینار یعنی یک دهم قران یا ریال است ، که تا چند سال پیش هم سکه ۱۰ دیناری وجود میداشت و از شهریور ۱۳۲۰ باینسوی که بهای ریال نسبت به نرخ اجناس از ششاست جنک جهانگیر دوم و حمله متفقین دموکراسی بایران تنزل نمود - دیگر سکه ۱۰ دیناری ارزش نداشته - کوچکترین سکه پنجاه دینار ( نیم ریال ) رواج گردید .

اکنون ملاحظه فرمایید که صد دینار (یک دهم ریال) در پنجاه سال پیش درست برابر پنج ریال امروز ارزش داشته، و با این پیکره نرخ اجناس و زندگی آنروز بدست میآید - از سوی دیگر هم برای ملک امنیت راههای کشور سوژه خوبی است، چه از ترس در لابلای عمامه پنهانش میکرده اند - مترجم ۱

استخاره کردند که کدام راه را اختیار کنند ، استخارشان برای راه بالایی بکهریزك خوب آمد و بآن سمت رفتند .

س - از این کارشان معلوم میشود اشخاص باخدائی بوده‌اند و همچو استنباط میشود که آن‌ها بویی به نیت شما برده، و بواسطه آشنایی با شما از ترس اینکه مبادا گرفتار شوند رفته‌اند .

ج - اشتباه نشود ، من حاجی میرزا احمد را مردی احمق میدانم ، شخصی مثل من با چنین اندیشه بزرگی نمی آید مردی مانند حاجی میرزا احمد را در قصد خود دخالت دهد .

س - شنیده‌ام که شما بارها بر ققای خود میگفته‌اید که صدراعظم را خواهم کشت، چه دشمنی با او داشته‌ای ؟

ج - نه ، این اظهارات دروغ است ، راست است که در ابتدا که بنای اذیت و آزار سید و تبعید او را گزاردند ، او درصدد تلافی از او بوده، و باور میکرد که او سبب آزار ، تحقیر و نفی بلد او بوده است، ولی بعدها در استانبول از راپورت های پیاپی دریافته بود، که صدراعظم دخالتی نداشته ، بلکه نایب السلطنه مسئول شناخته شد، بنا بر این من مصمم بکشتن او نبوده‌ام .

س - در این مدت که شما از استانبول آمده و در شاه عبدالعظیم منزل داشته‌اید، آیا بشهر هم می‌آمده‌اید ؟

ج - البته که می‌آمده‌ام ، یکبار آمدم بخانه حاجی شیخ هادی نجم آبادی و دوشب مهمان او بودم- او از من پزیرائی کرد و یک تومان برای خرجی از او گرفتم، بعد بهم‌انطور که محرمانه بشهر آمده بودم برگشتم بشاه عبدالعظیم .

س - دیگر بشهر نیامده کسی را ندیدی ؟

ج - نه ، دیگر برنگشتم .

س - پس کجا پسر را دیدی ؟

ج - من پیغام فرستادم و پسر را آوردند بشاه عبدالعظیم ، او را چند روز نزد خود نگهداشتم .

س - چه کسی همراه پسر شاه عبدالعظیم آمد ؟

ج - مادرش ، که چندی پیش از من طلاق گرفته بود او را آورد ، بعد بهم‌انجا که آمده بود برگشت ، چند روز دیگر واپس آمده او را با خود بخانه‌اش برد .

س - برای چه از همه این شهر حاجی شیخ هادی را انتخاب کرده و بخانه‌اش رفتی، آیا سابقه آشنائی یا رابطه مخصوصی با او داشتی ؟

ج - اگر سابقه آشنائی و رابطه خاصی با او نداشتم از من پزیرائی نمی‌کرد، حاجی شیخ هادی واهمه از کسی ندارد ، همه کس را چه در کوچه و بازار یا در خانه بدون تشریفات می‌پذیرد .

س - پس حاجی شیخ هادی با عقیده و مسلک تو همراه است ؟

ج - اگر او همراه نبود من بخانه اش نمیرفتم.

س - پس یقین است که شما گوشزدی از نیت خود در باره مرك شاه به او کرده ای.

ج - نه - بهیچوجه لازم نبوده اشارتی با او کرده باشم .

س - آیا پیام یا نامه ای از سید جمال الدین برای او داشته ای ؟

ج - مگر ترسی از ادارات پست یا سایر وسایل ارتباطیه در میان بوده که

میباستی برای رساندن مکاتیب بمن اعتماد کرده باشند ؟ این چه مطلبی است که میگویند،

آیا فقط حاجی شیخ هادی در عقیده بامن شریک است ؟ مردم آدم شده اند ، چشم و گوششان

باز شده است .

س - اگر همه کس در نظریات تو سهیم است ، پس چرا هر فرد از برك و كوچك

مرد و زن، مانند کسانی که داغ طفل دیده اند در این فاجعه عظمی گریه میکنند و خانه ای

نیست که سرشار از سوگواری نباشد ؟

ج - این عزاداری دستوری طبعاً مردم را متأثر میکند و برقت می آورد ، ولی

بروید و وضعیت ناگوار مردم را در خارج بشکرید . حالا براستی جواب مرا بدهید به بینم

پس از این حادثه آیا بی نظمی در مملکت رخ داده ؟ آیا طرق و شوارع نا امن شده اند ،

از این جهت سبب آزرده گی عظیم شده ، و در غم و غصه قرار گرفته اند ، که مبادا در نظر فرنگیها

و سایر اجانب ما معروف به وحشیگری و بی انضباطی بشویم و مبادا آنها بگویند

ما هنوز بربری هستیم .

س - شما که اینقدر تعصب وطن راداری و در فکر آبرو و شان سلطنت هستی ،

چرا اینکار را قبلاً ملاحظه نکردی ؟ نمیدانستی که این مطلب باین بزرگی قطعاً سبب

اغتشاش و پریشانی میشود ؟ اگر اینطور نشده ، از خواست خداوند و حسن اقبال شاه

( جدید ) است .

ج - بلی راست است ، ولی بانظری بتواریخ فرنگ - تا وقتی که برای هدف های

عالی خونریزی نشد ، مطلوب مورد نظر بدست نیامد .

س - در روزی که امام جمعه شاه عبدالعظیم را زیارت کرد ، و شما رفتید دستش

را بوسیدید بایشان چه گفتید و او شما چه گفت ؟

ج - امام جمعه با پسرانش و معتمد الشریعه آمدند ، من رفتم در صحن و دستش را

بوسیدم ، او با لطف و محبت برخورد کرد ، و فرمود کی آمده ای ؟ و بچه منظوری ؟ من

جواب دادم آمدم بلکه بیک طریقی امان بگیرم ، و بشهر بروم . مخصوصاً استدعا کردم از

من نزد صدراعظم واسطه شوند و کار مرا درست کنند ، بطوری که از کینه نایب السلطنه

و وکیل الدوله در امان باشم ، ولی پسران امام جمعه بمن گفتند حالا موقع شهر رفتن تو

نیست، چه مطمئن بودند که در این روزها سروصداهایی برای کمیابی و گران‌ی نان و گوشت و پول سیاه در میگیرد، و غوغائی برپا میشود. خود امام جمعه هم مرا امیدوار و خاطر جمع نمود.

س - شما به معتمد الشریعه چه گفتید و درگوشی تو با او چه بوده؟

ج - من فقط از او تمنا کردم اما جمعه را در باره من یاد آوری کند، و او را بتوسط کردن کار من وا دارد.

س - ملا صادق کوسه منشی سیدعلی اکبر باشما چه کاری داشته، من شنیده‌ام چند بار او در شاه‌عبدالعظیم در منزل تو بدیدنت آمده؟

ج - سیدعلی اکبر هم شخصاً بشاه عبدالعظیم آمد، و من نیمساعت با او صحبت کردم و تمنا نمودم بیک راهی اطمینان سلامتی مرا فراهم کند، بطوریکه من از کینه و عناد آن اشخاص (که قبلاً ذکر کردم) مصون باشم، و بتوانم بشهر بروم، سیدعلی اکبر گفت من هیچ کاری باینکارها نخواهم داشت ملا صادق منشی هم یک یادوبار آمد و ما باهم از همین قرار صحبت کردیم.

آن شب که خانه حاجی شیخ هادی رفتم از او هم همین استدعا را کردم، او جواب داد این مردم قابل و لایق این نیستند که من از آنها رأفت بطلبم، و این کاری است که هرگز نخواهم کرد.

س - بیا راستش را بگو، با اینهمه ترسی که برای بشهر رفتن داشتی چطور شد که حالا دیگر استثنائاً بخانه حاجی شیخ هادی رفتی، و آنجا سبزشدی، شاید نامه یا پیامی برای او داشته‌ای؟

ج - نه، من نامه یا پیامی برای او نداشتم. فقط باین ملاحظه بوده که من او را آدم تر از دیگران میدانسته‌ام و میشد دو کلمه حرف باو زد.

س - مثلاً از چه مقوله با او صحبت میکرده‌ای؟

ج - والله رسم و عادت خاص شیخ هادی و طرز کلامش که چه میگوید معلوم است، روزهایی که کنار خیابان روی زمین می‌نشیند مردم دورش را می‌گیرند، او تاکنون کاری کرده، که از روی چشم دستکم، بیست هزار نفر پرده برداشته، بطوریکه همه بیدار شده و مطلب را فهمیده‌اند.

س - او هم همیشه مراتب مودت را با سید جمال‌الدین برقرار داشته، با او مکاتبه میکند؟

ج - من چه میتوانم بگویم، من حتماً نمیدانم او با سید مکاتبه دارد یا نه، ولی عقیده محکمی باو دارد و او را مرد بزرگی میداند. هر کس کمی شعور داشته باشد می‌فهمد که سید مقام متمیزی از مردم این دوره دارد. حقایق اشیاء در نزد او روشن است، کردن بزرگ‌ترین فلاسفه و مفکرین اروپا و همه دنیا در اطاعت امر او ختم است.

داناترین این عصر نوکر و شاگردش هم حساب نمیشود. البته حاجی شیخ هادی هم شعور دارد مانند آخرین های پیشعور نیست که خود را همیشه یادگار و آثار امام زمان جلوه میدهند. دولت ایران قدر و قیمت او را ندانست و نتوانست از مکارم اخلاق و مزایای آن وجود محترم استفاده نماید، او را از روی هوای نفس با بی احترامی نفی بلد کردند. حالا بروید به بینید چگونه سلطان ترکیه قدردانی از وجود او میکند، وقتی که سید از ایران بلند رفت، سلطان چندین تلگرام باو کرده که حیف است وجود مبارک شما از سرزمین اسلام دور باشد و مسلمین از فیوضات شما بی نصیب باشند، ای حصن حصین اسلام بیایید که اذان مسلمانان را بگوش بشنوید و باهم زندگی نمائیم. اول سیدراضی نمیشد عاقبت پرنس ملکم خان و دیگران باو گفتند، وقتی که یک چنین پادشاهی اینطور لابه میکند البته رفتن شما بجا و بمورد است از این روی سید باستانبول آمد. سلطان عمارت ییلاقی باشکوهی باو داد و ماهی دوست پوند برای مخارجش مقرر داشت، شام و نهار از آشپزخانه همایونی برایش میفرستاد و یک کالسه با اسبهای سلطانی همیشه در اختیارش بود، روزی که سلطان او را بقصر ییلدیز دعوت کرد، صورت او را بوسیده باهم در سفینه بخاری روی دریایچه باغش نشسته گردش و مذاکره نمودند. سید بهمه گرفت که در آنجا مدت طولانی را باهم متحد و بجانب خلافت متوجه نماید و سلطان را فرمای دین و محبوب کلیه مسلمین کند. با این قرارداد مکاتبه با فعول علمای شیعه کربلا و نجف و کلیه نقاط ایران شد، و با مواعید لازمه امیدواری های منطقی داده، و با دلالت اینکه، اگر ملل اسلامی فقط متحد شوند همه ملل روی زمین نمی توانند از در مخالفت با آنها در آیند، آنها را متنبه ساخت که باید اختلاف کلمه را راجع به علی و عمر کنار هشته و فقط باصل خلافت توجه نمایند و اینطور و آنطور کنند. درست در آن هنگام مخصوصه سامره و جدال بین بستگان مرحوم حجة الاسلام شیرازی و ساکنه سامره با سنیان برپا گردید (۱)

سلطان ترکیه بتوهم اینکه شاه ایران مخصوصاً متوسل باین مزاحمت شده، که موقعیت متصرفات عثمانی را از این راه بهم زند - در این موضوع باسید بمشورت و بحث پرداخته گفت، از سلطنت بادوام و احترام سالخوردی، ناصرالدینشاه اقتدار و حیثیتی بدست آورده، که اگر با برجا بماند روحانیون شیعه و مردم ایران بحمايت و تبعیت خیالات و تکمیل هدهای ما نخواهند جنبید.

بنابراین ما باید نقشه ای را با خود او در میان گزاریم - بعد به سید گفت شما هر کاری را در باره او بتوانید کرد انجام دهید و از هیچ چیز پروا ننمائید (۲)

۱ - در این موارد است که بخودی خود انگشت سیاست خارجی با تدابیر موثر مذهبی بکار میافتد، هماره کار بدین منوال بوده و تا ما هشیار نشده آلت باشیم چنین خواهد بود. فاعتبروا یا الوالوالا بصار مترجم

۲ - در رجوع شود به صفحه ۵۸ و خبرین از مخبر استاندارد (Standard)



س - شما که در این ملاقاتهای سلطان و سید حاضر نبوده اید - پس از کجا این مذاکرات را میدانید ؟

ج - هیچکس نزد سید مجرم و رفیق تر از من نبوده - او هیچ چیز را از من پنهان نمیداشت، وقتیکه من استانبول بودم او در انظار مردم بقدری مرا گرامی و محترم میداشت که گویی من فقط دومی او بودم . بغیر از خود سید هیچکس محترم تر از من نبود تمام این مطالب بعلاوه مباحثات زیاد دیگر را از این نوع خود سید برایم نقل کرد، که حتی من همه را بخاطر ندارم - وقتی شروع بگفتن میکرد بدون درنگ مثل اینکه کسی ساعت فنر گسیخته را کوك می کند و تمامی ندارد حرف میزد . چطور من همه آنچه که او گفته میتوانستم بخاطر سپرد ؟

س - با وجود اینکه تا این اندازه شما در استانبول محترم بودید - پس چرا به ایران برگشتید که برای تأمین خود دست بدامن این و آن بشوید ؟

ج - این مقدر بود که من بیایم و آن کار بادست من انجام گیرد - منکه تقاضای امنیت می کردم برای این بود که خیالم را عملی کنم .

س - خوب . ما از آن نقطه پیش بیایم - بعد چه شد ؟ - آن مکتوباتیکه سید به علمای شیعه مینوشته نتیجه ای داشته اند ؟

ج - بلی همه جواب دادند و تمنای خود را در خدمت به او تصریح کردند - شما این آخوند و ملاحای حریص را نمیشناسید ؟ - آنها وقتیکه پای پول و شئونات در کار باشد آرام می نشینند ؟

خلاصه - وقتی سید نقشه های خود را ساخته و پیخته کرد ، و داشت نتیجه میگرفت . یکمده از محارم و خاطر متعلقان بلند پرواز و منافق سلطانی که او را دوره میکنند و تسلط بر او دارند، مانند عبدالهدا و از آن قبیل مداخله کردند ، و داعیه داشتند که اعتبار انجام خدمات سید را خود عهده دار گردند ، آنها سلطان را بعنوان اینکه سید با خدیو مصر ملاقات کرده و سروصری با او داشته از او بدگمان کردند ، و بسا علیحضرت تلقین نمودند ، که از ایشان صرف نظر کرده میخواهد خدیو را خلیفه نماید - سلطان هم که مبتلا به مالیخولیا و دیوانگی است ( تا آنجا که همیشه مترصد است ، زنهایش بیایند و او را بکشند ) ظنین شده ، پلیس خفیه بمراقبت سید گماشت ، و او را از کالسکه ای که باختمارش گذاشته بود محروم ساخت . سید افسرده شده ، اظهار و اصرار میکرد که باید به لندن برود - این بود که دوباره باهم کنار آمدند . پلیس از تعقیب او باز داشته شد ، و دوباره اسبها و کالسکه تدارک شد . پس از تجدید موافقت سید میگفت ، افسوس که این مرد ( یعنی سلطان ) دیوانه است ، و گر نه من کلیه ملل اسلام را با او متفق میکردم ، و چون اسمش در خاطر مردم بزرگ است اینکار بایستی بنام او بشود .  
هر کس سید را دیده است میداند چگونه کله ای است ، او هرگز بفکر خود نیست

نه دربند پول است نه جاه و نه شئونات . پرهیزگارترین مردان است ، و فقط تعالی اسلام را طالب است ، حالا هم بگزارید اعلیحضرت مظفرالدینشاه با این حقیقت آشنا شده ، سید را احضار و از او دلجوئی و مصلحت اندیشی کند ، و او اینکار را برای نیکنمایی او خواهد کرد .

س - شما خیال می کنید با اینهمه شرح و تفصیلات که دادید ، سید کاملاً مطمئن شده بایران خواهد آمد ؟

ج - بله - من سید را میشناسم . اگر شاه فقط بخود هموار کند که یکی از دول خارجی امنیت جانی او را ضمانت نماید ، او بچیز دیگر اعتنا ندارد . میآید و شاید خدمت بزرگی به اسلام بکند . بعلاوه میدانند که جانس حساب کوچکی ندارد ، و اگر خونش ریخته شود تا روز رستاخیز خشک نخواهد شد .

### نظریه میرزا ابوتراب خان نظم الدوله که در خاتمه بازجوئی نوشته

#### و بمهر خود مختم داشته است .

ثبت و ضبط این سئوالات و جوابها و محاکمه مقدماتی میرزا محمد رضا کرمانی در چند جلسه ، با کمال ادب و ملایمت در حضور این چاکر خانزاد ابوتراب ، و سلطان گارد همایونی حاجی حسین خان انجام گردید . که گرچه در تحت شکنجه و فشار اینگونه بازپرسیها و استنطاقات ، هدفها و مقاصد بهتر بروز داده میشود ، زیرا آنچه در این چند جلسه استنطاق و رفتاریکه نسبت ناو شد ، و در موارد عدید و انمود می کند ، مبنی بر مصلحت و پیشرفت جامعه بوده ، خلاف آن بر این چاکر مشهود افتاد ، و فقط تحت تاثیر حرفهای بیپوده و یاوه گوئیهای مسموعه از سید جمال الدین و سوء راهنمایی او قرار گرفته که از فرط جهالت و نادانی او استفاده کرده ، او را فدائی خود ساخته ، چه فقط بتحریر سید برای ارتکاب این عمل آمده ، و عنوانش مشقات وارده بخود او بوده است . حالا اگر افکار سید از منابع دیگر سرچشمه گرفته باشد موضوع دیگری است . اما درباره یاوه سرائیهایی که بخرج میدهد ، چنانچه مبنی بر صلاح اندیشی و رفاه جامعه بوده باشد ، غیر قابل احتمال نیست که دلسوزیهایی برای مردم نیز داشته ، ولی در این اراده منحوس لعنتی که مرتکب گردیده ، بنظر نمیآید شریکی داشته باشد ، و اگر کسی را از عزم خود مسبوق ساخته باشد ، اینهم زیر شکنجه و وسایل فشار دیگری بروز داده خواهد شد ( ۱ ) .

( امضاء و مهر ابوتراب نظم الدوله )

---

۱ - خواننده گرامی توجه خواهد فرمود که در پنجاه و شش سال پیش ( ۱۳۱۳ قمری ) با وجود حکومت استبداد و فساد مایشاء ( خودسر ) - رجا دولت و مردان نامی آن روز دربار و کشور ، تا چه اندازه مؤدب و عدالت شمار و مآل اندیش بوده اند ، که نسبت بکشنده ناصرالدین شاه ( آن شاهنشاه بظاهر عظیم الشأن ) بدون وجود قوانین و حکومت مشروطه ،



میرزا محمد رضای کرمانی پس از کشتن شاه در زندان

ش ۱۵



«اظهارات میرزا رضا بعد از ظهر روز سه شنبه اول ربیع الاول ۱۳۱۴ قمری مصادف با دهم یا یازدهم آگست ۱۸۹۶ در باغ گلستان، با حضور فرمانفرما - مخبرالدوله وزیر علوم - مشیرالدوله وزیر عدلیه و تجارت - سردار کل - نظم الدوله - امین همایون و حاجی حسین علیخان سرتیپ بریگاد.» (۱)

«پدر من ملاحسین اغدائی معروف به ملا حسین پدر است - خودم در ابتدای کار در نتیجه تعرضات اسمعیل خان و کیل الدوله که اموال مرا گرفته بملا ابو جعفر داده بود، از کرمان بیزد رفتم. در یزد طلبه شده و چندی تحصیل کردم. بعد ها به تهران آمده و فوراً بکار سمساری (خرید فروش اشیاء کار شده) پرداختم. پنج یا شش سال پیش از اولین بار توقیفم، نایب السلطنه در حدود هفتصد تومان شال ترمه و چیزهای قیمتی از من خریده بود.

مدت زمانی من عقب پول آنها دویدم، و بالاخره باتندی مطالبه می کردم، تا اینکه مبلغی قریب سیصد تومان از طلبم را بعدا پرداخت، و پس از آنکه توسری و سیلی های فراوانی خوردم تمام پولم را گرفتم، دیگر نزدیک نایب السلطنه نشدم، تا پنج یا شش

• چگونه با عدل و نصفت دنیا پسند و قانونی رفتار، و بدون فشار و آزاری، با حضور چند تن مردان برجسته دولت، از قاتل شاه باز پرسى کرده، و موافق حکم متین و محکم قرآن، او را کیفر داده اند، و حتی دوره حبس و مدت مجاز که او نیز از هر حیث با مدارا و رأفت برگزار گردیده است.

ولی ما دیدیم که، در حکومت دموکراسی، با وجود قوانین گوناگون کیفری و جنائی و حضور مجلس شورای مای - در واقعه شوم ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ خورشیدی (۱۳۶۸ قمری) دوباره حسین فخرائی مرتکب سوء قصد بجان اعلیحضرت شاهنشاهی، محمد رضا شاه پهلوی (پادشاه محبوب دادگستر) - با اینکه فردی میان جمع و با حضور گارد مسلح (دردانشکده) بود، که فرار او محال مینمود، بطوری با دست پاچگی و فقد متانت بر او حمله ور گردیدند، که حتی رئیس کل شهر بانی (سرتیپ صفاری) اولین تیرا باوزد، و کاری بد که رشته نظم گسیخته هر کسی برخلاف قانون او را زده و هدف گدوله نمود که معلوم نشد انگشت سیاست یاندا نام کاری در میان بوده، که جانش را گرفته تاریشه فتنه یادسیسه پوشیده بماند، یا اگر دانسته شد، در خور تردید، و حتی اعتراض قانونی قرار گرفت.

مقایسه افکار و رفتار آن روز ما با ۶۰ سال پیش، خود میزانی برای سنجش درجه رشد و سطح فهم کارفرمایان کنونی است، که هر طور مخالفین ما بخواهند می توانند تعبیر و یا تفسیر نمایند.

هر چند این میزان مربوط به مردم ایران نمیباشد و بستگی بیك دسته ویژه ای دارد که کشور ما را چنین پریشان ساخته اند.  
بهر تقدیر:

مدهی خواست که برکنده شود ریشه ما او ندانست خدا هست در اندیشه ما مترجم.

۱ - این روایح بیانیه مرك میرزا رضا بوده، چه روز بعد یا پس از يك شبانه روز دیگر در تهران بار آویخته شد.

سال پیش که نارضایتی راجع به رژی ، سبب قیل و قال مردم گردید . آنوقت وکیل الدوله عقب من فرستاده گفت ، حضرت والا ( نایب السلطنه ) میخواهد تورا به بیند . لذا من رفتم . اول از من سؤال کرد ، میل داری من شاه بشوم ؟

من جواب دادم ، اگر جلب قلوب مردم را بفرمائید شما شاه خواهید شد ، او گفت سفرای دول خارجه که اینجا هستند راضی نخواهند شد . جواب دادم : وقتی ملت کاری بکند خارجیا چه میتوانند بگویند؟

سؤال شد . ماشنیده ایم که شما بحضرت اقدس والا قول داده اید که او شاه خواهد شد ، و گفته اید اگر شما جلو بیایید - من هفتاد هزار مرد دور شما جمع خواهم کرد و شما شاه خواهید شد .

جواب داد - خود وکیل الدوله بمن گفته بود که حضرت اقدس والا - این تالار بزرگ پذیرائی را برای شرفیابی مردم در حضور خود ترتیب داده ، هوای تاج و تخت در سردارد ، اگر اینطور صحبت کنی خوشش خواهد آمد - لذا من اینجور گفتم . بعد حضرت والا گفت من میشنوم که تو پاره ای اطلاعات قابل خدمت بدولت و ملت داری .

من جواب دادم بله ، در میان کلیه طبقات مردم از وزرا - ملاها - تجار و سایرین این قبیل گفتگوها هست ، شما باید ملاحظه فرمائید وسائلی برای اسکات آنها فراهم بیاورید - بعد از نویدها و قسمها ، حضرت والا درصدد مہریت با من برآمده - مرا بخانه وکیل الدوله فرستادند .

عبداللہ خان حاکم با آن سید که یک وقتی بصدر اعظم بدگفته و از عمامه محروم شده بود آنجا بود - آنها خواهش نوشته ای باین مضمون از من کردند :

«ای مومنین - ای مسلمانان - امتیاز تنبا کوداده شده - رود کارون رفته - کاخانه قند سازی رفته - راه اهواز رفت - بانک آمده - تراموای ( واگون ) آمده - مملکت در دست اجانب افتاده است - حالا که شاه بی اعتناء بمنافع ما میباشد - بیاید خودمان زمام امور را در دست گیریم .

اینجا سؤال شد ، همه آنها که اسباب ترقی بودند ، اگر شما در بند ترقی ملت هستید کدام قسمت از این طومار سبب شکایت شما گردیده بود ؟

جواب داد - بلی اگر آنها بدست خود ماها انجام میگردد موجب ترقی میشد لیکن نه بدست اجانب ، باری گفتند نوشته را بنویس ما بشاه خواهیم داد ، و میگوییم آنرا در مسجد شاه یافته ایم - و برای اصلاحات مؤثر خواهد بود ، من نمی نوشتم ، ولی آنها اصرار کردند و بالاخره نوشتم ، من هنوز تمام نکرده آن را از دستم قاپیدند ، مثل اینکه گنجی پیدا کرده باشند ، اسباب تحریر را جمع کردند گذاشتند تو قلمدان ،

ولی از خوشحالی قیچی و چاقو را فراموش کردند ، بعد بنای تهدید مرا گذاشتند ، میگفتند اسامی جمعیتان را بگو - سببه برای داغ کردن آوردند، و بیخود من فریادمیزدم کسی رفیق من نیست، این حرف میان همه جاری است ، کی را بزحمت بیندازم - هر بدبختی که يك روزی بمن صبح بخیر گفته ؟

حالا دیگر موقعی بود که من خود را فدا کنم - نگاهی بچاقو قلمتراش انداختم ، رجبعلی خان دید آنرا برداشت - نگاه کردم دیدم قیچی پای بخاری است بعدالله خان گفتم باین قبله که روبروی تست تو را قسم میدهم ، بگو به بینم چه منظوری داری - جواب داد منظور ما اینست که تو باید رفقای خود را بگوئی گفتم بیا تا بتو بگویم وبا این گفتن ، خودم را ببخاری رساندم - قیچی را برداشتم شکم خود را پاره کردم، خون فواره زد و آنها آمدند جراح برای بغیه زخم من آوردند.

من هرگز با کسانی که اوراق فتنه انگیز بخش میکردند همراه نبودم، وقتی سیدجمال الدین اینجا آمد ، اشخاص انتقادات او را شنیدند و او را حسن استقبال کردند - مثل میرزا عبدالله طیب ، میرزا نصرالله خان و میرزا فرج الله خان، اینها رفتند اوراقی نوشتند بایالات فرستادند ، که بتوسط پست با تمبر برگشت (۱) میرزا حسن خان نوه صاحب دیوان ، شیدا وار این حوزه را کمک میکرد ، زیرا سید را دیده سخنانش را شنیده بود - بعضی از این محافل ماهی خود را سرخ میکردند ، از اینها حاجی سیاح است که آرزو داشت ظل السلطان شاه بشود دیگری صدراعظم ، خلاصه بعد از آنکه این اشخاص را توقیف کردند - آنها یکروز آمده گفتند بیا بقصر امیریه ، والا حضرت میخواهد ترا ببیند - مرا در يك کالسکه گذاشتند آوردند بقصر امیریه ، که همه مان در يك تالار بزرگی مجمع کردیم - یکوقت دیدیم سربازان گارد داخل شدند ، ما ملاحظه کردیم که نیست و نابود شدیم - میرزا نصرالله خان و میرزا فرج الله خان باهم خدا حافظی کردند - آنجا وحشت حکمفرما بود ، بعد دوباره ما را در کالسکه هائی گذاشتند با يك دسته سوار باجاه و جلال مارا ۲۴ ساعته بقزوین بردند - آنجا سعدالسلطنه اگرچه با تندی بامار رفتار کرد ، باوجود براین لوازم کافی برای زندگی ما فراهم نمود، در آن موقع که ما آنجا بودیم صدای مخالفت برژی بلند گردید - پس از ششماه مژده نجات ما رسید ، خیاطی برای اندازه گرفتن يك دست لباس برای هر يك از ما آمد ، بعد مارا بتهران آورده بکراست بقصر امیریه بردند در آنجا چیزی از هر که پول داشت برای حضرت والا گرفتند .

در میان ما دونفر بابی بودند که یکی از آنها چیز دار بود ، او مبلغی داد و آزاد شد و همچنین دیگران، ولی دوباره من بدبخت و آن بابی دیگر را حرکت دادند به انبار

۱ - او را فرا از تهران بشهرستان ها میفرستاده اند که از آنجا باپست بتهران فرستاده

«زندان» که چهارده ماه در آنجا بسر بردم . یکروز من بنای داد و فریاد را در محبس گذاشتم - گفتم اگر من باید اعدام شوم بکشند ، و اگر بخشیدنی هستم نجات دهند - این چه مسلمانی است ؟ باین جهت حاجب الدوله بایک میرغضب آمد تو وبعوض دلداری مرا بست وچند چوب بمن زد . بالاخره از حبس نجات یافتم ، پس از تأمل زیادی من باین فکر افتادم که بروم نزد امام جمعه خودم را جا کنم ، و باو پناه ببرم زیرا هم در میان مردم مقام بزرگی داشت وهم بستگی بدربار . درخانه امام جمعه، من صدراعظم را ملاقات و عریضه ای باو دادم - چند روز دیگر دیدم نایب محمود فراشبازی را (حضرت والا) فرستاده بود بامام جمعه بگوید ، بمیرزا محمد رضا بفرمائید بیاید - زیرا ارباب ما میخواهد باو پول بدهد .

من از رفتن امتناع کردم ولی امام جمعه گفت برو. صدمه ای بتو وارد نخواهد آمد، من رفتم نزد حضرت والا، اول بمن گفت چرا رفتی بغانه صدراعظم، جواب دادم نرفته ام ، بعد نایب محمود گفت بیا بریم در صندوقخانه و پولت را بگیر. رفتم آنجا دیدم حسینخان صندوقدار چیزی تو گوش نایب محمود خان گفت ، بعد بمن گفت بیا برویم در کاروانسرای وزیر نظام من حواله ای بتو میدهم که بولی از تجار بگیری، لذا باهم رفتیم بیرون من دیدم که آن هامرا برگرداندند بزنجیر خانه ، خلاصه بدون علت یا گناهی من حالا کند و زنجیر شدم ، حالا در قزوین چه رنجهائی که کشدم ، چرا مردی باید باین احوال تمنای حیات داشته باشد ؟

در آخرین نوبت نجات ، حضرت والا ده تومان ووکیل الدوله پانزده تومان بمن دادند ، من رفتم استانبول، وقتی سید جمال الدین شرح حال و ماجرای مرا شنید گفت : چقدر تو بی عرضه بوده ای چرا یکی از این ستمگران را نکشتی؟

در مراجعت بایران ، آمدم بار فروش (بابل) در کاروانسرای حاجی سید حسین ، بعد از میوه فروشی یک تپانچه پنج لول روسی با پنج فشنگ به سه تومان و دو قران خریدم و بقصد نایب السلطنه بودم تا دو روز پیش از نوروز که آمدم بشاه عبدالعظیم بجزدوشب که در خانه حاجی شیخ گزراندم بقیه راتا آنروز در شاه عبدالعظیم بودم . من از او خواهش کردم که سفارش نامه ای بامین همایون که شنیده بودم آدم درستی است و خیال می کردم بتواند از من نگهداری کند بدهد . حاجی شیخ هادی فرمود من اعتمادی باو ندارم و نخواهم نوشت .

دوباره باو مراجعه کردم و دیگر مطلقا بجائی نرفتم . حکایت رفتن من به سرخ حصار و زرگنده در باغ نصر السلطنه دروغ محض است . زمانی که در شاه عبدالعظیم از همه آقایان و ملاها، از امام جمعه، سید علی اکبر، و دیگران التماس و درخواست می کردم که برای تأمین من چاره جویی نمایند . هیچیک از آنها اعتنائی به اریض من نکردند ،



بعلاوه یگروز صدراعظم بصفاایه آمد ، من عریضه ای نوشته و درصدد بودم باو تقدیم کنم ولی در آخر بزیارت شاه عبدالعظیم نیامد .

اینجا از او سؤال شد. راست است که نوکرهای اندرون (آپارتمان زنان شاه) خبرهایی بتو میداده اند؟

جواب داد- اینها چه حرفهایی است، چطور آنها میتوانستند اطلاعاتی بمن دهند؟ روز پنجشنبه در شاه عبدالعظیم خبر افتاد که فردا شاه بزیارت آستان مقدس خواهد آمد زمین را آب و جارو کردند . فردا شنیدم که صدراعظم جلوتر از شاه میاد، من عریضه ای نوشته بودم آمدم بیرون باو بدهم، نمیدانم چطور شد این خیال ب سرم افتاد که بخود گفتم میرزا محمد رضا برگرد شاید امروز منظور عمدهات سر بگیرد ، رفتم تپانچه را برداشتم و از در امامزاده حمزه توی صحن آنجا که شاه وارد میشود ایستادم تا شاه وارد شد ، و آنچه واقع شدنی بود صورت گرفت .

من قدری هستم - من معتقدم که برکی از درخت نمی افتد مگر بحکم قضا و قدر، اکنون بنا بعقیده خودم خدمتی بمخلوق، بملت وهمچنین بدولت کرده ام . من این تخم را آبیاری کردم و در آغاز روئیدن است . همه خواب بودند و حالا بیدار شدند من درخت بی ثمر و خشکی را که در زیر آن انواع حیوانات مکروه و ددهای درنده با هم جمع شده بودند از ریشه زدم، و این جانوران را آواره کردم، حالا بجای آن درخت نهالی جوان ( مانند مظفرالدینشاه) سرسبز، شاداب، خرم، ونیرومند که میتوان در همه حال میوهای خوبی از آن انتظار داشت سر زده است .

اکنون با اتباع خود با همدردی و شفقت باشید . همه رفته اند . همه تمام شدند ، من بعضی چیزها را در ممالک خارجه دیده ام . آنچه را دیگران کرده اند ملاحظه نمائید و همانطور بکنید .

حالا لازم نکرده شما بنائی از مجموعه قوانین بسازید . بنیان چنین قانونی حالیه بمنزله تپاندن يك مشت نان و کباب گوشت در حلق بچه ای نوزاد است، که محققا اورا خفه میکند ، بلکه با مردم مشورت کنید، مثلا از این طرف و آن طرف يك کدخدایی از این قبیل که مالیات يك ده را چقدر باید گرفت ، و چه جور مراعات کرد ، که دهنده مالیات راضی باشد ، همانطور که او جواب شما را میدهد با او رفتار نمائید . بدین منوال از روی نظم نان مردم میرسد و ظلم از میان برداشته میشود .

اینجا از او سؤال شد :

شما که قدری هستید میبایستی بدانید که این چیزها با تقدیر در این مملکت درست نمی شود .

جواب داد : اینطور نیست پس شما خانه تان را جاروب نکنید که مقدر نشده است .

سؤال شد - آیا در این مدت هیچ بغیال کشتن صدراعظم افتاده بودید ؟

جواب داد - من ابدأ چنین خیالی نداشتم - حالا که اینکار را کرده ام دیگر امید حیات ندارم، چونکه این رسم جوانمردی نیست بلکه تا اندازه ای خلاف شجاعت است، فقط از خداوند بخشش می طلبم .

از او درباره دستورهائیکه سید جمال الدین باو داده و مذاکرات سلطان با سید سؤال شد .

جواب داد : وقتی در سامره شلوغی روی داد ، و بین شیعیان مقلدین مرحوم میرزای شیرازی گردنکشی و تعصب با سکنه سامره در گرفت ، سلطان باور کرد که اینها همه واداشته ناصرالدین شاه است ، بسید گفت آنچه میتوانی در باره شاه بکن و نگرانی بخود راه مده .

وقتی من شرح بدبختی ها و صدمات وارده و حبس و شکنجه های خود را باو دادم بمن گفت چقدر بی عرضه بودی و چه اندازه عشق حیات در تو بزرگ بوده است ، شما میبایستی ستمکار را کشته باشی چرا اورا نکشتی ؟

حالا جز شاه و شاهزاده نایب السلطنه عنصر ستمگر دیگری مورد بحث نبود - من بخود گفتم، درخت ستمکاری باید از ریشه برکنده شود ، چه بعد از آن شاخه و برگها موافق طبیعت اشیاء پژمرده خواهند شد.

سؤال شد - در روز سیزده (عید نوروز) شما اعتماد السلطنه را در شاه عبدالعظیم دیدید یا نه ؟

جواب داد - بلی اورا با شمس العلماء دیدم ولی با او صحبتی نکردم. او آدم مزور است و خود را از هواخواهان بزرگ سید قلم میدهد. ولی درباره او (سید) میگفت او مرد بدیست و نباید بر او اعتماد کرد .

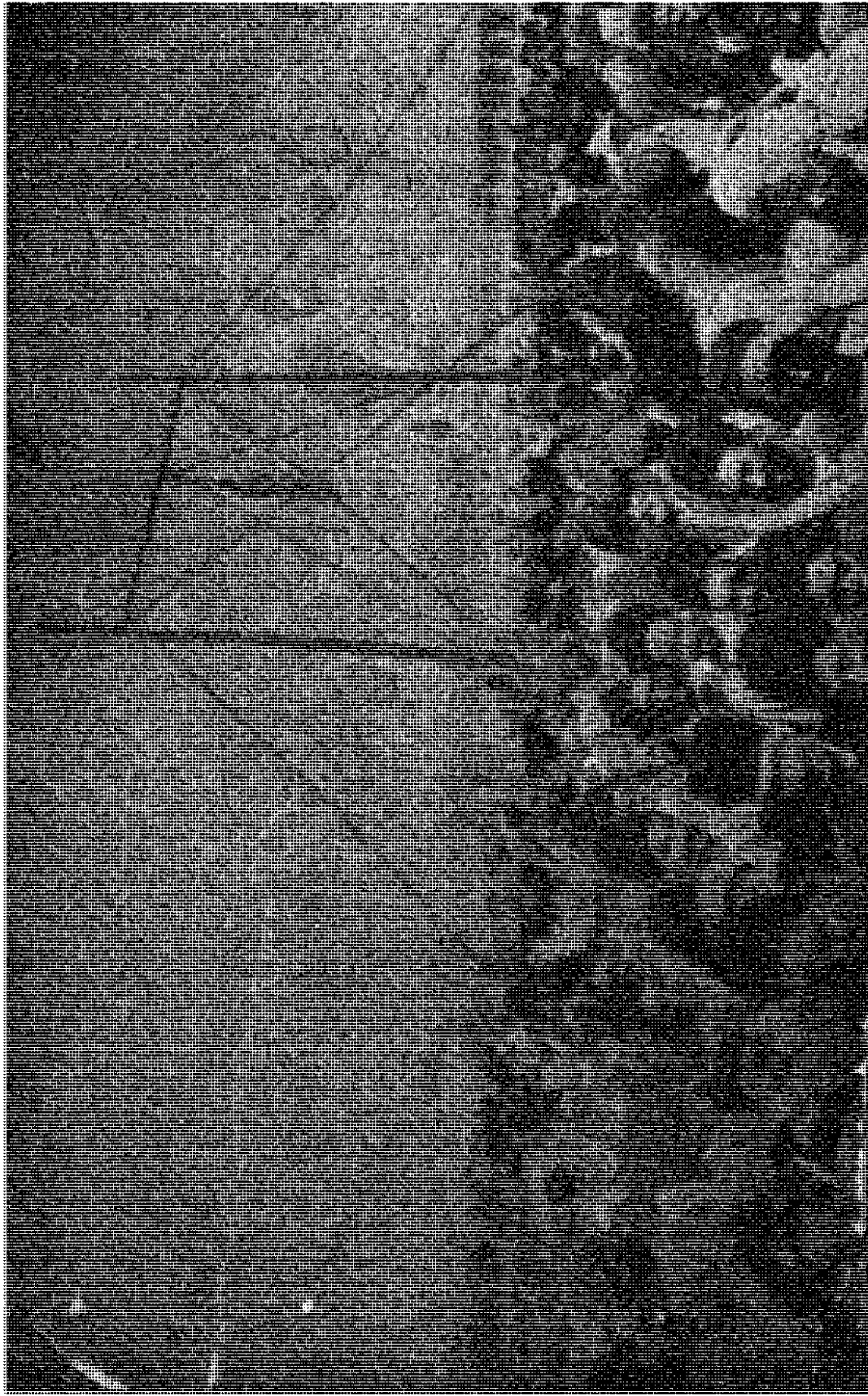
سؤال شد . چه اقوام و خویشانی داری .

جواب داد - زنی دارم که خواهر میرزا است . و دو بچه و يك خواهر سالمند در کرمان دارم که پسرش موسوم بمشهدی محمد علی است و من اورا تحت مراقبت حاجی سید خلف گذاشته ام .

سؤال شد - وسیله و پیش آمد آشنائی تو با سید جمال الدین چه بوده است ؟

جواب داد - وقتی سید بتهران آمد ، من نزد حاجی محمد حسن بودم و در خانه حاجی زیست داشتم . برای پذیرائی او معین گشتم باین سبب با او آشنا شدم .

گفته شد - عمو ما را پرت رسیده که تو خواهر خود را در کرمان کشته ای ؟



میرزا محمد رضا کرمانی در سوم ربیع الاول ۱۳۱۳ بدار آویخته شد (عکس از آقای رحمت‌الله خاکپور است)



جواب داد - خدا اورا کشت ولی از من بدگمان شده و گفتند من اورا کشته ام (۱)  
( پایان )

### میرا رضا آلت تقدیر

اینجا باز برسی میرزا محمد رضا پایان یافته و روز بعد یا پس از یکشنبه روز ۱۲ آگست ۱۸۹۶ - ( دوم یا سوم ) ربیع الاول ۱۳۱۴ در ملاء عام بدار آویخته شد ، که هرچند هولناک بوده باز مایه خرسندی است چنانکه دکتر والتر شولز ( Schulz ) در کتاب معروف خود موسوم با براهیم بیک که عکس بدار آویخته اورا روی صفحه ۲۱۶ گزاشته چنین متذکر است :

« او چنانکه استطاعتش توانست نشان دهد ، مزایای شایان تراز امر تقدیر قائل نبوده ، و در واقع رؤفت مظفرالدینشاه را زیاد میستایم که اورا بمرکب هراسنا کتری مبتلانگردانید ، بهلاوه من مطمئن هستم که نه از طرف مامورین رسمی ایران ، بلکه تاحدی از طرف ایرانیانی چند ، که نسبت بمقاومت خود میرزا رضا که سوژه نادری از پایداری در زیر بار شکنجه بوده است ، احساس رأفت و حتی تمجید درباره او شده باشد . » ( ۲ )

از سه نفر قربانیان دیگر از رفقای استانبول او ، که در صفحات پیش نام برده شده اند و بنا بدخواست ایران برای بازگشت بکشور خود ، تسلیم حکومت ایران شده و چنانکه گزشت در ۱۷ جولای ۱۸۹۶ در زندان تبریز محرمانه کشته شده و تامدتی سرنوشت آنها

۱- توضیح :- محض استحضار خوانندگان گرامی توضیح داده میشود که - اینجانب هرچه کوشش کردم استنطاق فارسی میرزا رضا را نیافتم - روزنامه صور اسرافیل و کتاب بیداری نیز بدستم نیامد ، که عین مضمون و عبارات استنطاق نوشته شود ، بواسطه نداشتن وقت به کتابخانهها نیز مراجعه دست نداد ناگزیر از انگلیسی مطابق متن کتاب ترجمه شده ، بدیهی است که بی اندازه دقت کرده خود را شصت سال بمقب بردم که همان عبارات مصطلحه آنروز که بیش از ضرورت و ازهای عربی داشته ، و اصطلاحات آنزمان با امروز تفاوت فاحش دارد ، بکار برده شود - باوجود براین یقین دارم که پاره ای از کلمات و عبارات و اصطلاحات که قهراً جنبه تجدید دارد ، با آنچه در صور اسرافیل بادر صورت اصلی استنطاق بکار رفته جزئیات ترجمه نگارنده تطبیق نکند ولی مسلم است که از حیث معنی و مفهوم و حتی جمله بندی کوچکترین اختلافی با اصل ندارد . ( مترجم )

۲- رجوع بکتاب شرح حال و آثار فیلسوف شرق و مجاهد اسلام سید جمال الدین اسدآبادی همدانی متخلص به افغانی ، بقلم میرزا لطف الله خان اسدآبادی خواهر زاده سید صفحہ ۹۷ ، اشعار زیر از میرزا رضا بدست آمده است :

فدائی همه ایران رضای شاه شکارم  
ز کیفر عیلمش بود من گناه ندادم  
اگر چه لشکر غیبی مدد نبود بکارم  
من این معامله کردم که کام دوست برآرم

محب آل رسولم غلام هشت و چهارم  
رضا بحکم قضا کشت ناصرالدین را  
تنی چگونه زند خویش را بقلب سپاهی  
نشان مردی و آزدگی است کشتن دشمن

برای آگاهی از مولد و حسب و نسب سید جمال الدین اول رهبر تجدید و قهرمان آزادی

بهترین مدرک مثبت کتاب موصوف است . ( مترجم )

مکتوم مانند، نجیب‌ترین آنها حاجی شیخ احمد کرمانی، مردی بسیار تحصیل کرده و خوش سیمما که من از ۸- اکتبر ۱۸۹۰ تا ۳ ژانویه ۱۸۹۴، متناوباً مکاتبه ادبی با او داشته‌ام، بوده است، در صورتیکه من او را هرگز ندیده بودم، برای من چندین کتاب نادر یا گرانبها را بابهای عادل‌ای پیدا نموده یا استنساخ کرد، من از لحاظ استعداد و جامعیت او عقیده راستی با او پیدا کرده‌ام. ظاهراً او در ترجمه ماهرانه داستان حاجی بابا تالیف موریر (Morier) با میجر فیلات (Phillott) شرکت نموده باشد، زیرا عکس او در آستانه کتاب گذاشته شده.

میجر فیلات از او و دوست همدردش میرزا آقاخان در مقدمه کتاب، بانسکلیسی شرحی بقرار زیر داده است:

مترجم فارسی این داستان، که عکسش در اول کتاب (۱) گذاشته شده، حاجی شیخ احمد کرمانی پسر ملا محمد پیش نماز است. داستانی کوتاه ولی غم انگیز دارد. او از فرقه بابی است (۲) پس از تحصیل عربی در کرمان باصفهان رفته، در آنجا بمیرزا آقاخان که او هم از همین شعبه است پیوسته (۱۳۰۵ هجری قمری - ۱۸۸۷ میلادی) این دو بقصد تحصیل زبان خارجه باستانبول رفته اند، در این شهر حاجی شیخ احمد، برای امر معیشت به معلمی زبانهای شرقی پرداخته، ضمناً معلوماتی از انگلیسی - فرانسه و زبان ترکی غربی فرا گرفته - با همدستی میرزا حبیب شاعر اصفهانی (۳) چند اثر از جمله حاجی بابا و گیل بلاس (Gil Blas) را از انگلیسی و فرانسه ترجمه نموده. او چندین کتاب در حکمت تالیف کرده است (۴) آقاخان مصاحبش مدیر باشهامت اختر بوده (۵) روزنامه ای که هر چند در استانبول چاپ میشده؛ ولی در هندوستان و ایران کثیرالانتشار بوده است.

۱- در تابلو شیخ احمد زیر عکس، این کتیبه ترکی (طبیعت دن دگریک) یعنی چیزی جز طبیعت نیست، گراور شده است.

۲- در مجموعه و کتیبه ای که از ۲۷ نفر بابی در جلد ۲ صفحات ۴۹۹-۴۳۳ و ۷۱۰-۴۳۷ در سال ۱۸۹۲ من انتشار داده‌ام در باره شخصیت شیخ احمد نوشته‌ام: یک طلبه ازلی ساکن استانبول که دام باصبع ازل در مکاتبه است و بی اندازه طرف اعتماد اوست، و از درجه معلومات و درستی او من دلیل مثبت داشته‌ام، و هم او عکسهای آقایان بابی را با درجه بندی حروف اول نام برای من فرستاده بود.

۳- میرزا حبیب طلبه و شاعری نازنین بوده، کتابی در قواعد صرف و نحو فارسی بنام دستور سخن بفارسی، و تاریخ رسم الخط و خوشنویسان نامی گذشته ایران و کنونی ترکیه را تالیف کرده است.

۴- محتمل است منظور کتاب هشت بهشت او باشد که در دو جلد خطی است که در صفحه ۶۸۰ تا ۶۹۷ مجموعه فوق‌الذکر وصف شده است.

۵- این روزنامه در فوریه ۱۸۹۱ مطلق گردید - میرزا محمد طاهر اصفهانی مؤسس آن هنوز در استانبول زندگی مینماید (که البته تا کنون مرحوم شده است) (مؤلف)



شیخ احمد روحی کرمانی

متولد ۱۸۵۵ م

ش ۱۷



میرزا آقا خان کرمانی

ش ۱۸

حاجی میرزا حسنخان خیرالملک

ش ۱۹





این دو دوست مشفق با دو خواهر - (دختران) پیشوای بابی، میرزا یحیی مازندرانی و معروف بلقب صبح ازل، ازدواج کردند .

در توقف استانبول - حاجی شیخ احمد و میرزا آقاخان از طرف مقامات ایرانی متهم بطوطه و زد و بند علیه ایران گردیدند ، و با مساعی سلطان ترکیه تبرئه شدند - گفته شده است که ، سلطان پانصد تومان بهشوان جبران زیان وارده بآنها مرحمت فرموده بود. رفقا صورتا پیروان سید جمال الدین لیدر باینها (۱) که بعد ها بمحرك بودن قتل ناصرالدینشا. مظنون گردیده بوده اند.

در حالیکه پیرو استاد این مذهب بودند، نامه هائی بمجتهدین نقاط مختلف ایران نوشته آنها ادلالت میگردند ، که اختلافات انشعابی مذهب را دور انداخته ، وباسنیان ترکیه در وحدت کلمه قرین گردیده ، در برابر فشار و جور اجانب اتحاد و ایستادگی نمایند . نامه آنها بدست مامورین ایران افتاد ، و از سلطان تسلیم نویسندگان تقاضا گردید (۲) مامورین، آنها را بطرف ایران میبردند که تلگرافی از سلطان بآنها رسید که در طرابوزان نگاهداشته شوند ( ۳ ) منیف پاشا « مفتی » بعنوان سفیر ترکیه عازم دربار تهران و مأمور بود، در ضمن عرض تبریک جشن قرن سلطنت از طرف سلطان، اغتنام فرصت کرده نجات آنان را از شاه درخواست نماید - این خواهش مورد پیدا نکرد زیرا چند روز پیش از آن جشن ، ناصرالدین شاه ناکام در زاویه شاه عبدالعظیم ترور و کشته گردیده بود .

این جنایت سرنوشت شیخ احمد ناکام و دوست نامراد او را مختموم و اوامری صادر گردید که از ترابوزان بتهران گسیل گردند ولی آنها هیچگاه بمقصد نرسیدند.

بموجب دستور تلگرافی از تهران به تبریز ، ابن دونفر مظنون، با حضور حاکم در مطبخ معرمانه قصابی شدند. (۴) شخصی چنین گفت : ناظر عالی مقام این اعدام بگریه

۱- چنانکه من اخیرا در صفحه ۵۴ خاطر نشان ساختم ، سید جمال الدین بابی نبوده بلکه جزئی توجهی هم بآنان نداشته، ولی اطلاعات شایانی از تاریخ و آشنائی بسیاری از رموز مسائل و تعلیمات و جهادات آنان داشته است .

۲- رجوع شود به استنطاق میرزا محمد رضا صفحه ۶۱

۳- در زندان ترابوزان در ۱۸۹۶ کمی پیش از شهادت ، اشعار زیر را میرزا آقاخان سروده است :

بایران مباد آنچنان روز بد	که کشور به بیگانگان اوفتد
نخواهم زمانیکه این و عروس	بیفته بدست جوانان روس
بکیتی مبادا که این حوردیس	شود همسر لردی از انگلیس

۴- با اینکه بیشتر اهالی کرمان از حقیقت آگاهی داشته وبهمه روشن بود از مادران آنها پنهان میداشته اند، و اینگونه خاطر نوازی از کتمان سر، مخصوص استمداد ذاتی ایرانیان و خود درخور کتابی است . ( مؤلف )

افتاد - این قصابی در چهارم صفر ۱۳۱۴ - ۱۵ ژویه ۱۸۹۶ (تقریباً یکماه پیش از اعدام میرزا رضا) انجام گرفت جنازه‌شانرا به‌دبچاهی افکندند .

مادران پیر و بیسواد شیخ احمد و مصاحبش «میرزا آقاخان» هنوز (نوامبر ۱۹۰۴) بدون آگاهی از سرنوشت فرزندانشان در کرمان بسر می‌برند ، با اینکه آن‌ها دیگر زنده و در استانبول نیستند ، از فرط جهالت چنین می‌پندارند که کثرت مشغله مانع نامه نویسی آنهاست .

سرنوشت شاه - سلطان را بوحشت انداخت ، سید جمال الدین ، چنانکه مذکور افتاد ناگهان از نوشیدن فنجان قهوه‌ای حیات عاریت‌را بدرود گفت (۱) .

چنین است خلاصه ترجمه تاریخی - داستانی که محرمانه و متناوباً از طرف ایرانیان یمن رسیده است ، که در استانبول بعنوانی خود شاهد واقعه بوده‌اند ، و بدلائلی چند نام و شرح حال جامع آنها حذف شده‌اند . سومین شخص مورد بازخواست در استانبول ، میرزا حسنخان خیرالملک است ، که با دو مصاحب خود شربت مرک نوشید . سید جمال الدین بزرگترین مظنون در توطئه مرک ناصرالدینشاه ، در ۵ مه ۱۸۹۶ توقیف و در قصر ییلدیز محاکمه گردید ، لیکن در نوشته‌هایش اثری که دلالت بر وجود شرکت او در جنایت نماید یافت نشد و نجات یافت . تسلیم و بازگشت او بایران از طرف حکومت ایران درخواست میگردید ، ولی هر چند در ایران مسلم بود که او ایرانی و بومی همدان است . ولی ادعای خودش پابرجا شد ، چه خود تصریح کرده بود فردی افغانی است ، و از طرف مقامات ترکیه تسلیمش ممتنع گردید - مرک او در مارچ سال بعد بعنوان مرض سرطان مقبول افتاد ، ولی بسیاری از ایرانیان معتقدند که باید از طرف سلطان عبدالحمید ، ( بطوریکه ابوالهدا پزشکی معالج سموم آنها معلوم ساخته ) ، مکروب سرطان باو تلقیح شده باشد ، ترکها این گفته را رد مینمایند ، و در واقع منہم تردید دارم که چنین کاری امکان یافته باشد . بهر تقدیر حقیقت مطلب را مشکل است حالیه کشف نمود ، بر طبق شرح بیوگرافی او مندرج در جلد دوم مشاهیر الشرق جرجی زیدان (صفحه ۶۴) جنازه اش در گورستان شیوخ (شیخ لری مزار لینی) نزدیک نشان تاش در استانبول بعاک سپرده شد .

در روزنامه صور اسرافین شماره‌های ۱۱-۱۳ و ۱۷ استنطاق میرزا محمدرضا - از زن مطلقه - پسرش تقی و سایر بستگان او شرحی داده شده ، که مطلب را کمی روشن میسازد ، ولی ترجمه آن بنظر من چندان ارزنده نیست ، پسرش خواه بوده یا چنین وانمود کرده است ، بهر حال هر دو وقوف و خاطره شایان توجهی ندارند ، فقط ذکر این از نایب غلامحسین نامی رفته ، که بامیرزا رضا مراد داشته ، و بقرار شهادت زنش «مادر تقی»

۱ - سید جمال الدین بدرود سرطان در لب در او آخر سال ۱۸۹۶ مبتلا و در ۹ مارچ ۱۸۹۷ ده ماه پس از قتل ناصرالدین شاه رحلت فرمود - عکسی در حالت بیماریش در صفحه ۶۳ مشاهیر الشرق جرجی زیدان چاپ ۱۹۰۳ مصر دیده میشود . (مؤلف)

برای سید جمال الدین بقرار بوده ، و افزوده است ، که وقتی سید جمال الدین از ایران رانده شد ، « او شب و روز دیوانه وار میگریست » - ملاحسین پسر میرزا محمد علی سرایدار قبر سرور السلطنه ، و شیخ محمد نیز با نتیجه کمی معا کمه شدند ، هر چند عمایات اساسی بقدر کفایت روشن شده بود ، و من یکماه پس از واقعه در مجله جدید New Review شرح جامعی در صفحات ۶۵۱ تا ۶۵۹ تاریخ ژون ۱۸۹۶ تحت عنوان شیخ جمال الدین مندرج ساخته و مدلل نمودم ، که صرف نظر از عداوت شخصی بدون شکی اینه آل بزرگی در متحد ساختن ملت و وحدتی از کلیه محمدیان بر داشته ، و باز آوردن قدرت و اقتضای باستانی « صدر اسلام » را آرزو میکرده - برای جلوگیری اروپائیان از دست اندازی بشرق که قسمتی از برنامه او را تشکیل میدهد - باید ضرورتاً هر واحد نیرومند اسلامی (حکومت یاد دولت مستقلی) شجاعانه و بطیب خاطر نفوذ دامنه دار غربی را بدستیاری موجدین این نهضت دفع ، و آنرا مانند دشمنی نسبت بمرام خود بداند . باری خون ناصر الدینشاه در بهای موقعیت پیروزمندانه دیپلوماسی انگلیس و روس (در ایران) بدینسان ریخته شد (۱) .

۱- در رثاء شاه ، ادوارد براون ، خود يك رباعی ساخته که انگلیسی آن . عینا در زیر

نقل میشود :

« That Royal blood which leaves its crimson stain  
There in the mosque, beyond the inner chain,  
Thou deemest shed by Eastern lust of blood:  
Not so! 'twas shed by western greed for gain! , »

ترجمه نثری

آن خون شهرداری، که داغ ارغرانیش ، ساحت مسجد و آستان محراب را رنگین نمود، تو وهم پرست، پنداری از هوای نفس خاوریان ریخته شده، نی از آز و سود پرستی باختریان ریخته بود .

ترجمه شعر

فصله

آن خون شهريار که با داغ لاله گون  
رنگين نمود درگه عبيد العظیم را  
پنداريش که ريخته از دست خاوری  
نی ، حرص باختر زده نقش قدیم را!

بطوریکه در سرآغاز بوزش خواسته نگارنده شاعر نیست ، و بهتر از این نتوانستم ساخت - چنانچه شعرای مغنور بزرگ لطف فرموده قطعه اهداء کتاب ، و این قطعه را بسازند و عنایت فرمایند ، در چاپ دوم کتاب که اقبالنا صورت گیرد بنام گوینده چاپ سواهد شد ، مترجم .

# بخش چهارم

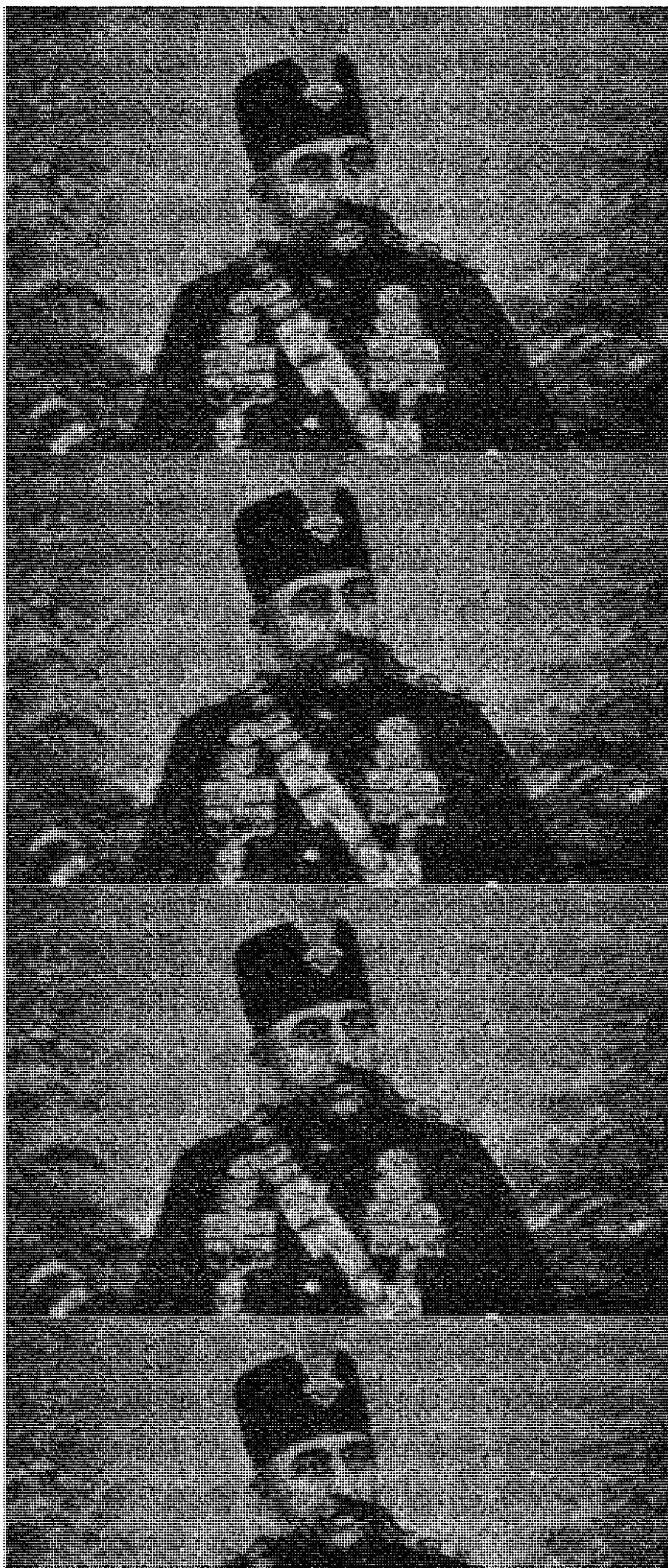
## اعطای مشروطیت از طرف مظفرالدینشاه قاجار

تاجگذاری در ۸ ژوئن ۱۸۹۶ فوت در ۴ ژانویه ۱۹۰۷

شهرت و نیکنامی مظفرالدینشاه در دوره کوتاه سلطنت خود (با اعطای مشروطیت) که تفاوت بزرگی با پدر تاجدار و سلف خود داشته شایان یادآوری است. طبیعت مهربان - ضعف مزاج، افسردگی خاطر، و موقعیتش منافی شرارت و خونریزی بوده. رواندانستن رد تقاضاها، که بهانه ناخرسندی مردم میشود، و نداشتن ابتکار در عمل و اعتماد بنفس سبب گردید که حکومت کشور بصورت بدتری گراید، بویژه از امتناع یا دسب کم خودداری از پیروی شیوهای خشونت آمیز، برای جلوگیری از تظاهرات ناراضیان که عمومیت یافته بود، و پدرش بنحو قابل ملاحظه ای برفع و دفع آن مبادرت میفرمود بیشتر رنج می برد.

ما سرانجام در صفحات ۵۴ - ۵۳ دیدیم، امین السلطان که در پیش بطرفداری انگلستان تظاهر مینمود، چگونه پس از سقوط شرکت (خنده آور) تنباکوی شاهنشاهی آشکارا خود را دوست روسیه اعلام نمود - مرچند که از آن دم که موقیت او دیگر تعقیب هدفهایش را ایجاب نمیکرد، و در نوامبر ۱۸۹۶ از چشم افتاده بود، کنارگیری کرده به قم رفت، و در فوریه ۱۸۹۷ رقیب او امین الدوله مردی آزاده و وطنخواه بفرمان شاه جدید، از تبریز احضار و بجای او بوزارت داخله و ریاست شورای وزیران منصوب گردید.

در ماه ژوئن بسمت نخست وزیری برقرار، و در این پست بلقب صدراعظم نایل شد. با این انتصاب، بویژه هنگامیکه ناصرالملک مرد تحصیل کرده دانشکده اکسفورد، (Balliol College of Oxford) و تا آنجا که من میدانم او تنها ایرانی تربیت یافته در دانشگاه انگلیس است) بوزارت دارایی منصوب گردید؛ امید و آرزوهای (رفرم) اصلاحیه (با وجود آن مرد لایق و درستکار) تقویت میشد، چه او جفاً به بهبودی امور مالی قیام و کمرهت بست. بدبختانه کسالت مظفرالدینشاه رو بشدت گذاشته موجب نگرانی گردید، و پزشک همایونی رفتن او را به اروپا و استفاده از یک دوره معالجه در آبهای معدنی آنجا را تجویز مینمود - برای مسافرت همایونی پول لازم بود، کوششهایی برای





گرفتن يك ميليون ليره وام، در لندن بعمل آمد - چون این اقدام غیر عملی مینمود، امین الدوله از مقام صدراعظمی ناگیر با استعفا گردید - محسن خان مشیرالدوله وزیر مختار سابق در باراستانبول، بسمت ریاست شورای وزیران منصوب، ولی اونیز در امر وام توفیق نیافته و شاه بالنتیجه مجبور شد از رفتن باروپ صرف نظر فرماید .

اکنون مقدم بر هر چیز، دست یافتن بیول خاطر شاه را مشغول میداشت - و در ژوئیه ۱۸۹۸ امین السلطان از قم احضار و دو باره در ۱۰ آگست بمقام صدراعظمی برقرار گردید، و دو ماه بعد سه نفر گمر کچی از مأمورین رسمی بلژیک برای نقشه تدارک پول از گمرکهای ایران دعوت گردیدند؛ و در مارچ ۱۸۹۹ ادارات گمرک آذربایجان و کرمانشاه برسم آزمایش مقدماتی بآنها واگذار شد .

اکنون ما بسال ۱۹۰۰ میرسیم که در تاریخ بدبختی های ایران از لحاظ قرارداد نخستین وامی، بمبلغ بیست و دو میلیون و نیم روبل معادل دو میلیون و چهارصد هزار لیره از روسیه درخور یادآوری است . این قرضه از قرار صدی پنج سود، در برابر درآمد کلیه گمرکهای ایران با استثنای فارس و خلیج ایران، در مدت ۷۵ سال تضمین و قابل پرداخت گردید، و شرط دیگری شد که قرضه پانصد هزار لیره از قرار شش درصدیکه دولت ایران بتوسط بانک شاهنشاهی در ۱۸۹۲ برای غرامت شرکت شاهنشاهی تنباکو نموده بود فوراً پرداخته شود، بطوریکه روسیه تنها بستانکار ایران بوده، و انگلستان دیگر ادعائی نسبت بمالیه ایران نداشته باشد - این قرضه که در ۲۰ ژانویه ۱۹۰۰ انجام گرفت دومین لطمه عظیم را به حیثیت مادی بریتانی وارد آورد، همانطور که امتیاز ناکام تنباکو حیثیت معنوی آنرا جریحه دار نمود.

این دوره را با برگزاری کنترل گمرکهای ایران به بلژیکی (چون بلژیکها در واقع شغلهای روسیه دند) میتوان تاریخ آغاز کاهش نفوذ انگلیس و افزایش بینوائی و بی نظمی ایران دانست. چه اندک مدتی پس از انجام این وام - سر مور تیمردوراند (Sir Mortimer Durand) جانشین سرفرانک لاسلز (Sir Frank Lascelles) سفیر انگلیس (در ۱۸۹۴) ایرانرا ترک و بجای او سر ار تورهاردینج (Sir Arthur Hardinge) سفارت مأمور و در آگست ۱۹۰۰ وارد تهران گردید .

هر چند تازه قسمتی از نخستین وام روسیه عملاً به خزانه ایران پرداخت شده بود، که شاه در تابستان ۱۹۰۰ رهسپار اروپا گردید . او شهر های کنتر گزویل، (Contrexeville) سنت پترزبورغ - پاریس (که در ۲ - اگست در پاریس از طرف يك انارشیست حیاتش مورد سوء قصد واقع گردید) و استانبول را ( از ۳۰ سپتامبر تا ۸ اکتوبر) دیدن نمود . ولی برنامه دیدار انگلستان - ایتالی و آلمان، بواسطه اینکه از واقعه مرگ شاهزاده ساکس کوبورگ گوتا (Duke of Saxe Coburg Gotha)

دربار آنکشورها در این موقع عزادار بودند، متروک افتاد. امین‌السلطان که در مصاحبت شاه بوده و خویشتن‌داری قابل توجهی در واقع سوء قصد (بدون موفقیت) به حیات شاه از خود نشان داده بود، باز بیشتر بمسراد رسیده و به لقب پر آوازه اتابک اعظمی نایل آمد.

در نیمه دوم سال ۱۹۰۰ پس از برگشتن شاه از فرنگ پاره‌ای شایعات در راه اصلاحات (رفرم) در مطبوعات اینکشور (انگلستان) منعکس گردید. چنانکه در روزنامه تایمز تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۰۰ شرح مختصری از تودیع شاه با بیست نفر جوانان ایرانی که برای تحصیل به اروپا - در لندن - پاریس - وین - مسکو و استانبول گسیل میشدند درج گردید، و شماره تاریخ ۲۵ دسامبر همان روزنامه حاوی عریضه‌ای از ازمینیهای مقیم لندن بود، که در استاند (Ostend) با علیحضرت تقدیم گردیده و از اینکه پیش از مراجعت سفراول اهلحضرت به ایران مزایای چند از حیث دبستانها و بنگاههای بازرگانی بآنها مرحمت شده، شرح تشکر آمیزی بعرض رسانده بودند.

بدبختانه دیگرچهره‌های گلفام از دیدار اخبار ایران که پیاپی در مدت ۱۹۰۱ در مطبوعات انگلیس منعکس میگردد؛ برق مسرت نداشت، باردیگر در روزنامه تایمز که از دسترس‌ترین منابع است و در این کتاب اشاره بسیاری بآن شده متناوباً اخبار زیر دیده میشد:

۱۳ اپریل ۱۹۰۱ - از ۲۱ مارچ کشتی بخاری پیش‌آهنک روسیه که در خط دریای سیاه بجنوب ایران سیر میکند، و قبلاً بندرهای - مسقط - عباسی - لنگه و سایر بنادر خلیج را دیده، اخیراً در بوشهر لنگر انداخته است، نمایندگانش بخش‌نامه‌ای انتشار داده اند که بازررا برایکان حمل خواهند کرد، و بیست صدم بهای اموال مفقوده را فروشندهگان ضمانت مینمایند.

همین شماره اعلام میدارد که ملخ محصول سراسر جنوب ایرانرا از میان برده، و معلوم شده که شیخ محمره در نتیجه توطئه توسط دو برادر زاده اش کشته شده است (۱)

۲۷ اپریل ۱۹۰۱ - به کلنیش زیتونک (Kolnisch Zeitung) گزارش رسیده که طبق تلگرام ۲۴ اپریل واصله از سنت پترزبورغ حالت شاه شدیدتر شده در حالیکه رقابت بین صدر اعظم امین‌السلطان از طرفی و از سوی دیگر حکیم‌الملک پزشکی محبوب شاه (شخص دومی با پشت گرمی از آنکلوفیل بودن و اولی که بدون شک روسوفیل بوده) در گرفته است.

مالیات سنگینی بر مواد خوراکی از جمله گوشت وضع گردیده، و این باعث واکنش بزرگی در تهران شده، مردم این کارها را از چشم بلژیکیها و سایر متصددیان مالی بیگانه مینند.



۲۵ مه ۱۹۰۱ - اعلان بلز شدن راه تجارت سیستان و گویته داده شده، کپتان وب ویر (Webbe Ware) بست معاون سیاسی در (Chagai) معین شده است. یکم - آگست ۱۹۰۱ - بجای رسوم گمرکی کنونی داخله، از ۳ اپریل یکسحق یکنواخت از قرار پنج صدم بهای واقعی هر جنس برای صدور و ورود، و باج راهی از قرار هر بار قاطری ۲۲ شاهی (۱۰۱ ریال) نیز نهاده‌اند.

۳ سپتامبر ۱۹۰۱ - کنش زیتونک ۳۱ - آگست : یک آشوب دلمنه داری منبث از نارضایتی از حکومت، بویژه افتتاح باب مذاکرات درباره وام جدیدی از روسیه را گزارش میداد.

یک حالت نیم محاصره‌ای در تهران اعلام شده - نغمه اعتراض از افراد، تجاوز کرده بحرم شاه رسیده، و نامه هائی پیاپی به میز تحریر شاه میرسند، و مخصوصا اورا برضد امین السلطان (صدر اعظم) که متهم به وطن فروشی، و اینکه از هر گونه اصلاحاتی سرباز میزند راهنمایی مینمایند.

این شایعات در ۱۴ سپتامبر از طرف حکومت تکذیب گردید، ولی در ۷-۱ اکتوبر به تهران گازت گزارش رسید که رسالات و اوراق انقلابی توزیع شده و هر چند قدری از اهمیت آنها کاسته شده، ولی چهار نفر که یاتهام دست داشتن در تهیه اوراق توقیف شده بودند تبعید گردیدند. (۱)

۱ - چگونگی شبنامه‌ها که نکوهش بسیار از داستان وام گرفتن از روسیه، و بدگویی بامین السلطان و تحریک شاه برانداختن او، از صدارت میشده بدینسان انجامید که روزی شاه در کاخ نیاوران در برابر آینه ایستاده بود که موقر السلطنه داماد شاه با کت شبنامه‌ای را روی میز تحریر میگذارد - شاه که در برابر آینه ایستاده بود، کار او را در آینه دیده، و بدینسان شاه از چگونگی رساندن شبنامه‌ها بخود آگهی یافته، آورنده را می‌شناسد، و پیش آمده بموقر میگوید: پس معلوم شد ریشه فساد در خانه خود من است.

پس فرمان میدهد موقر را بچوب بسته تازیانه بپاهایش میزنند و کار فشار بجائی میرسد که او ناچار شده همدستان خویش را که کارکنان انجمن سری بوده‌اند بسان زیربشمرد، و آقا بالاخان سردار مأمور دستگیری آنان میشود :

۲ - شیخ بعضی کاشانی گوینده اشعار و نویسنده شبنامه‌ها - ۲ - سید حسن برادر سید جلال الدین مدیر حبل المتین کلکته - ۳ - میرزا مهدیخان وزیر مایون که وزیر است و در سفر شاه بارو پاهم از همراهان بوده - ۴ - میرزا محمد علیخان قوام الدوله که از درباریان بنام و خود مردی توانگر و دشمن سرسخت امین السلطان نیز می‌بوده - ۵ - ناصر خان پیشخدمت شاه و از همراهان سفر شاه بارو پاهم - ۶ - مشرالملك که از مردم قفقاز و به تهران آمده بود، و چون از میوه‌ها کنسرو می‌ساخته، شاه لقب مشرالملك باو اعطا و حقوق ماهانه باو مرحمت میشد - ۷ - میرزا اسید محمد مومن لشکر نوری - ۸ - میرزا محمد علیخان نوری - ۹ - خود موقر السلطنه داماد شاه - ۱۰ - حاجی میرزا احسن رشديه.

این پیش آمده در مهر ماه ۱۲۸۰ خورشیدی برابر جمادی الاخره ۱۳۱۹ قمری رخ نمود، و چون هنگام شب برای دستگیری آنان بغانه‌ها ریختند، میرزا محمد علی خان نوری که پشت بام خوابیده بود

۹ - اکتوبر ۱۹۰۱ - تایمز مقاله مفصلی درباره منافع بریتانیای کبیر در خلیج فارس داشت، که انگلستان مسئولیت سیاسی این دریا هارا بعهده دارد و اجازه نمیدهد ترکیه حقوق سلطنتی نسبت بکویت و بحرین را دعوی نماید. در جای دیگر روزنامه گزارشی دیده میشود که روسیه در تهیه اتصال راه آهن ماوراء خزر از راه عشق آباد بخراسان و مشهد است، و شعبه بانک روس با عجله در شهر اخیر در کار باز شدن بوده، و ناراحتی بزرگی در میان طبقات مامورین دولتی در آنجا فراهم آورده است.

۱۰ اکتوبر ۱۹۰۱ - مخبروین تایمز، گزارشی از مفهوم مقاله برژویا ویدومستی (Birzheviya Viedomosti) سنت پترزبورغ، که زبان گویای وزیر خارجه روسیه شناخته میشود، درباره خلیج فارس داده که با لحن متعرضی ضمن بررسی مبارزه انگلیس و ترکیه درباره کویت، متهورانه توضیح میدهد که «تصمیم نهائی نه مربوط بانگلستان» نه آلمان و نه ترکیه است (که بحمايت آلمان متکی است) بلکه با روسیه است که بحریه تجارتی او مرتبا ارتباط با بنادر خلیج دارد.

و ادامه داده بود که «برای خاطر تامین نقطه استراتژیک بحریه بریتانی در خلیج فارس نبود که روسیه سرمایه هنگفتی برای احیای اقتصاد ایران فدا کرده بلکه، دیپلوماسی روسیه کاری کرده که ایران غربی را از بند - بندگی بریتانی آزاد ساخته باشد. بنا بر این چون دیپلوماسی روسیه، همسایه خود ایرانرا بیک حیات نوینی وارد ساخته، و او را از حیث اقتصادی و معنوی تقویت نموده، و حلقه اتحادیه بین ایران و روسیه محکم گردیده، دیگر باید یکبارہ بآن حرف ناشایست تقسیم منطقه نفوذ ایران بدو قسمت، که شمال از آن روسیه و جنوب از آن انگلیس است، برای همیشه پایان داده شود.

موضوع تقسیم مناطق نفوذ ایران دیگر مورد ندارد، همینطور آبهای ایران که سواحل این کشور را شستشو میکنند همه باهم موضوع واحدی از لحاظ صیانت مادی و معنوی روسیه بشمار است.

سپس از روزنامه نوستی Novosti اقتباس میکند، مشعر بر اینکه: استقرار انگلیس در خلیج فارس نسبت بروسیه، که منافع دو کشور بکلی باهم متباین و توافق این دو باشکال

بسی سراسیمه و هراسان شده از بام بزرگانند، و پس از چند ساعت در شهر بانی در گذشت شیخ بهیو را دست بسته بر آبی سوار و باردیبلش فرستادند - سید حسن را پیاس برادرش و میا جیکری عین الدوله که حکمران تهران میبوده بخشیده بپارک آباد ده عین الدوله گدایش کردند، دیگران را هر يك بجائی روانه نمودند - حاجی میرزا حسن رشیدی بخانه شیخ هادی نجم آبادی پناهیده گزندی ندید.

کسروی در تاریخ خود بنام مشروطیت مینویسد: اگر نرمدلی مظفرالدینشاه نبود هیچک از آنان زنده نماندی. (مترجم)

صورت پذیر تواند بود ، یکنوع بداندیشی است و روسیه بهیچ روی بموقع مقتضی صرف نظر از اتغاذ رویه علیه نقشه های انگلیس نخواهد کرد .

۲۸ اکتوبر ۱۹۰۱ بر طبق تگرام سنت پترزبوع به فرانك فور زیتونك - هر دو برادران شاه که از جمله مخالفین صداعظم (امین السلطان) و لیدر نهضت علیه حکمت بوده اند ، توقیف و باردیل گسیل گردیده اند - برادرزن شاه که محکوم گردیده بود در همان لحظه که روی تخته سیاستگاه بود بخشیده شد (۱) یکی از خاصان شاه موسوم بقوام الدوله نیز از صحنه اعدام بزدان منتقل گردید ، در حالیکه گفته میشود متعاقباً محکوم بمرک خواهد شد . در میان بازداشت شدگان بطوریکه شهرت یافته چندین نفر از ملایان مقدس و جوانان تربیت شده هستند .

يك خبر تلگرافی دیگری از بمبی بظاهر ناشی از منابع مقامات قیام ملی اشعار میدارد ، که اخیراً شایع است شاه در نظر دارد برای زیارت مشهد و مسافرت دیگری با اروپا بوام جدیدی دست بزند .

۹ نوامبر ۱۹۰۱ - خبر تلگرافی از بمبئی حاکی است که دومین کشتی روسی موسوم به کرنیلف در مسافرت بغلیج شکستگی پیدا کرده ، بارهای نفت و شکرش بازیان سنگینی بفروش رسیده ، گرچه بدون توجه باین واقعه رادلف مدیر شرکت کشتیرانی روسیه آقای ویت (M. Witte) - [نخست وزیر روسیه] - را مطمئن ساخته بود که تا آخر اکتوبر ، شرکت او درصدد برقراری سرویس مستقیم جدیدی بین ادسا و خلیج فارس برآمده است .

در خلال باقیمانده این سال ، خلیج ایران موضوع حساسی در مطبوعات انگلیس بشمار بود ، و عقایدی که ( غالباً منافی هرگونه تفاهمی درباره کنار آمدن با روسیه نسبت به نفوذ او در جنوب ایران است ) از مقاماتی مانند کپیتان ماهون Mahon و بل میجر سیکس (Sykes) کلنل فرنسیس (Francis) ینگ هز بند (Young husband) و مستر لینچ (H. F. B Lynch) آزادانه نقل میشود . در این سال مجله ملی (National Reveiw) حاوی مقالاتی درباره عواقب بد ، تفاهم بین انگلیس و روس و سیاست خارجی انگلیس که مشروحاً با این مسئله تماس داشت ، و مسئله کویت با اصطکاک منافع انگلستان و ترکیه ، و بی سابقه تر از آن تصادمات بین مبارک ، شیخ کویت و ابن رشید امیر اصیل و بزرگ نجد ، و بدتر از این ادامه تندبهای کمابیش بعضی جراید روسیه ، (در ۲۵ دسامبر ۱۹۰۱) نسبت بدعوی روسیه در اختیار کردن بندر عباس ، مانند نقطه تدافعی در برابر نقطه نسبتاً مهم کویت از طرف انگلیس ، بود .

۱ - ظاهراً منظور همان موقر السلطنه است اشتباهاً برادر زن شاه نوشته شده ، در حالیکه شاه پدرزن او بوده است . (مترجم)

اکنون گام بسال ۱۹۰۲ می‌گذاریم - نکته شایان یادداشت در سالنامه ایران و ایندوهناک ترین برآمد - دومین قرضه از روسیه است، که حالاً مانند سنک آسیا بگردن دارد. شایعات این وام برای ده میلیون روبل با ۴ درصد سود و معهود باعطای امتیاز ساختمان راه جدیدی از جلفای روس بتهران «از راه تبریز و قزوین» در ۲۱ مارچ ۱۹۰۲ بلندن رسید، گرچه ظاهراً تا ماه آپریل نتیجه نرسید. ادامه پیشروی کشتی بخاری کرنیلف روسیه بخلیج فارس جلب توجه میکرد. علی‌رغم استناد بنومیدی و فروش بارهایش در بندرهای خلیج «در نوامبر گذشته» او بکلی خود را نباخت - چه در سفر دیگرش در اول فوریه ۱۹۰۲ از ادیسا، در ماه ژویه، کنسول انگلیس از بصره گزارش داده بود که از حکومت روسیه در هر گردش دوره‌ای، پنجهزار لیره کمک هزینه دریافت میدارد مشروط بر اینکه در سال سه بار آمد و شد کند.

شاه با بدست آوردن پول دوباره در تابستان این سال با اروپا شتافت، و این بار در ۱۷ آگست بدیدار انگلستان نایل آمد - خود و هیئت همراهانش در کاخ مالبروغ (Malbrough House) جای داده شدند، و در دوشنبه ۱۸ آگست يك ضیافت دولتی در قصر بوکینگهام (Buckingham) منزل پرنس آوویلز (Prince of Wales) داده شد.

فقط یک هفته از ۱۷ تا ۲۴ آگست، روزنامه تایمز چه در دم ورود و چه هنگام خروج طبعاً بنحو خاصی از و دنوازی کرد.

در شماره ۲۳ - آگست خود تصریحاً و باشعف قلب او را چنین ستود که: «منافع انگلستان در سایه ایران مستقل و نیرومند به بهترین وجهی تامین تواند شد.» در این هنگام روزنامه نووویریای روسی ایران را آگاه مینمود که حرص و هوای نفس انگلستان در جهان گشائی بحدی است که در همین موقع گفتگو از تقسیم مناطق نفوذ ایران را مینماید. چند روز بعد، در ۱۷ سپتامبر سه روز پس از عزیمت شاه از پاریس بسوی ورشو، همان روزنامه نوشت ایران میباید استقلال خود را ملحوظ خاطر داشته، و با قدرت، آزادی خود را از هر گونه مداخله بیگانگان مصون بدارد. و چنین ادامه داد که: «یکی از سه راهی که میتوان پدربا های آزاد رسید در دامن کشور ایران است، ولی این موقعیت جغرافیائی بما اجازه نمیدهد کیه هوای بیادت در تصرفات شاه را درسر پیورانیم. و با تردید، خاطر نشان میساخت که چه بسا انگلستان مانند روسیه در این قضیه دلاقمند نباشد.

ارزش مالیات دهنده ایرانی از هزینه مسافرت شاه با اروپا بنحوی روشن میشود و یادداشت واصله (بتاریخ ۱۷ سپتامبر) از پاریس بسی سودمند است: بموجب این یادداشت بجز خرید اشیاء و هزینه متفرقه، سیاهه هزینه روزانه اش در مهمانخانه، بالغ بر شش هزار فرانک برابر ۴۴۰ لیره بوده است - همان مخبر اشعار میدارد، که همراهانش بسو دسته

منتقم بوده، یکدسته پارتی فرانکو - روس که سر دسته آنها، نظیر آقا سفیر ایران در پاریس، ودسته انگلوفیل سرگردگی میرزا محمدخان «نظیر میرسد حکیم الملك» بوده اند.

در پایان این سال (۳۰ دسامبر ۱۹۰۲) تلگرامی از سنت پترزبورغ در تایمز منتشر گردید که بقرار معلوم، دولت ایران تصمیم باصلاحاتی در شئون متنوع خود بامدیریت باوبکها گرفته، و سی نفر از آنها اخیراً وارد ایران شده اند. ولیعهد که قویاً تحت تأثیر لئو روسی خود قرار گرفته؛ بقرار گزارش واصله اراده بتأسیس مدرسه روسی در آذربایجان دارد.

نخستین خبر مهم در آغاز سال بعد مندرج در تایمز بتاريخ ۷ ژانویه ۱۹۰۴ مبنی بر تلگرام واصله از سنت پترزبورغ حاکی است که، شاه از ترس ظهور انقلابی پیشوائی عین الدوله (که بودن او در زبر نفوذ انگلیس بدیهی است)، از پست حکمرانی تهران برداشته شد، و بحکمرانی عربستان (خوزستان) استانی که در منطقه نفوذ بریتانیا است مأمور گشته - سایر کارمندان رسمی دولت که مظنون بداشتن احساسات انگلوفیلی بوده، هانطور بدان ایالت منتقل شده اند. ولی این گزارش متعارفاً از طرف سفیر کبیر ایران در لندن، در ۱۹ ژانویه ۱۹۰۳ تکذیب گردید.

در این اثناء - چون انگلستان خورد خورد از جنگ افریقای جنوبی و اثرات آن بهبودی یافته، فراغتی برایش دست داده بود، باجدیت و قدرتی هرچه بیشتر، متوجه بهبودی وضعیت خود در ایران گردید - بطور کلی چنین استنباط شده بود که، شاه در دیدار انگلستان «آگست سال پیش» امیدوار بدریافت فرمان و نشان بند جوراب Order of Garter بوده، و چنانکه پدرش ناصرالدینشاه بدان نائل گشته بود، او نیز اشتیاق و علاقه بسیاری در دستیابی بآن نشان میداد (۱).

۱ - جنگ ترانسوال نمونه بی مانندی از شهامت و دلآوری جامعه ای کوچک از ملل افریکایی برای ملل اسیر و دردمند جهان بشمار بود، و ایرانیان غیور با کدل روشنفکر با دیده تحسین بدان نگریسته، بهم وطنان خود اندرز میداده اند که، از خواب غفلت بدر آمده، با آن افتخارات باستانی و سیادت جهانی، خود را از زیر بار اسنمار بدر آورند، و دست رد بسینه اجانب گزاشته - و در شایسته زیست در میان ملل مترقی کیتی نمایم - ه چند جنگ انگلیس و ترانسوال دنیا را بشکفت انداخت، چه این ملت، کوچک بعدی پافشاری و بی باکی و از جان گزشتگی نشان داد که دولت انگلیس را خسته و فرسوده ساخت، که اگر بادولتی بزرگ جنگ اندر شده بود، بتصدیق مورخان این اندازه که از ن ملت کوچک آسیب دید، زبان نمیبزد. ملت ترانسوال مورد تحسین و تمظیم ملل آزاد جهان قرار گرفته، نسبت باو همدردی و سخاوری می نمودند، دشمن نیز او را میستود، و همینکه از پای درآمد، چون برای هدف مقدسی جنگیده بود، از یک صلح شرافتمندانه ای که شئون ملی او را محترم نگاه میداشت برخوردار گردید.

سرنوشت ترانسوال در ایرانیان روشنفکر اثر نیکومی بخشید - ولی متاسفانه پادشاه

که هر چند بعلمتی یا بمنظوری دیگر در آن موقع باو داده نشد، ولی تصمیم بر این بود که چند ماه دیگر خواهش او را بر آورند. بدین منظور هیئتی بریاست ویکونت داون (Viscount Downe) اعزام گردید که اول فوریه ۱۹۰۳ بتهران رسید (۱) ولی همچنان که در ۱۸۸۷/۸، این افتخار دولت انگلیس نصیب شاهزاده ظل السلطان شده با واکنشی از سوی دولت روس سبب گردید که همه حکومت‌ها بجز حکمرانی اصفهان از دست او برود، این بار هم دولت انگلیس چنانکه موقع شناسی و مصلحت اندیشی شیوه دیرین اوست، با صدور اعلامیه قرار داد تجارتي روس و ایران، که هر چند بواردات بریتانی بویژه چای هند کاهش زیادی وارد مینمود، مدارا کرده و چنین تشخیص داده شد که تعدیل این نکت موکول به بستن قرارداد تجارتي انگلیس و ایران است و آنرا [ همین هیئت ] جامه عمل پوشانده، در ۹ فوریه، قراردادی بامضاء طرفین رسید و در ۲۷ مه بصفحه همایونی موشح، در ژویه ۱۹۰۳ بموقع اجرا گذاشته شد.

در آن هنگام ناخرسندی از تعرفه تازه گمرکی، در تهران و یزد به غوغایی بسیار سخت انجامید.

☆ وقت (مظفرالدین شاه) کوفی برای رفتن بار و اجنبه مسابقه باید بر بخود گرفته، و در بند بر خورداری از نشان رحایل زانو بند (بند جوراب) بوده است.

ما امیدواریم، اعلیحضرت همایون شاهنشاهی محمد رضا شاه پهلوی با دانش و پژوهشی که او راست، بویژه از آزمایش و مشهودات خود حد اکثر استفاده را فرموده، برای سفینه کشور ناخدایی شجاع و بینا بوده - افراد صالح و آزموده را که گوشه نشین، خاموش و گمنام میزیند بکار داشته - برنامه عمران و آبادی ایرانرا بدون چشم داشت بکمک بیگانگان (چونانکه پدر تاجدارش اعلیحضرت رضاشاه کبیر در روزگار شاهنشاهی اندک خود، از منابع سرزمین توانگر کشور، شالوده نیک بختی مردم را با آثاری شکفت آور پی ریزی و استوار فرمود)، تکمیل فرمایند.

چه خود باهوش خداداد بهتر میدانند، که اصلاحات و بهبود يك کشور ( که بدبختانه دشوار و انود میشود) از هر کاری آسان تر است. سرمایه اصلاحات از خود گزشتگی و خویشتن داری است.

اینکه منویات ملت و نقشه هفت ساله بکندی پیش میرود، یا نقش بر آب میگردد، از آن است که متصدیان امور، آبادی خود را در ویرانی کشور تشخیص داده، سیاست خارجی هم این بد اندیشی و تبیه کاری را تقویت کرده بود خود میدانند. از سوی دیگر بیشتر کسانی که در رأس کارها گمارده میشوند فقط بفکر افزایش دارایی و شکوه زندگانی خویش اند - و چه بسا هنر - امر با کنهتاد و دلسوزی که البته در کار وارد و مورد توجه هم هستند ولی در اقلیت افتاده و گردن کشان هیئت حا که آنان را راه نداده، یا هنوز بکار سوار نشده بر کنار و رانده در گاه می‌شوند.

این است که هیچ کاری از قلمرو حرف تجاوز نکرده باقلیم عمل پای نمی‌نهد - برای اصلاحات لازم نیست از زندگانی خوش و خرم و یا از جان بگزریم - ایکاش از جیب میکزشتیم و مردم بینوا را بازار نعمت میرساندیم، و خود بزمامداری مردمی سیر و تند رست افتخار میکردیم زیرا، حاکمیت بر مردمی بیسار و گرسنه و کشوری منقطع آبروی ندارد. (مترجم)

۱ - این هیئت حامل نشان بند جوراب (زانوبند) بوده اند.

در ماه ژوئن، این آشوب در یزد بعد اعلی رسیده، بهانه و دست آویزی برای شکنجه و کشتار سهمگینی از بایمان گردید، که عالیجناب نایب الملک در صفحات ۸۹ و ۸۷ و ۱۸۶ کتاب خود موسوم به «پنج سال در یک شهر ایرانی» خصوصیات آنرا شرح داده است. (بصفحه‌ی دیباچه مراجعه شود)

در ماه آوریل روزنامه نو ویرمیا و جراید دیگر روسیه مقاله‌ای را از قفقاز درج نمودند مشرع بر اینکه؛ تعرفه جدید سبب ناخشنودی شایان ملاحظه‌ای در ایران شده است، مخصوصاً از میان علما یا روحانیان مجتهد بزرگ تبریز (گویا آقاسید علی یزدی بوده) که بعنوان مخالف موعظه مینموده، و مردم را بایستادگی بر میانگیخته، بازداشت و تبعید شده بود. اوایل ماه می، لاردلانسدون (Lord Lansdowne) در یک سخنرانی خود (که در شماره ۷ می ۱۹۰۳ تایید درج گردید) صریحاً اجتهاد منرو (۱) (Munroe) را خاطر نشان و اعلام داشت که انگلستان نمیتواند دولت دیگری را بداشتن پایگاه یا راه آهنی در خلیج فارس اجازه دهد، و هر گونه کوشش از سوی دولتی قوی در تاسیس اینها بشود، در انگلستان تعبیر بچگونگی شده به نیروی اسلحه دست خواهد برد.

(هر چند دولت انگلیس خود مبادرت بچنگ با روسیه را نکرد ولی در سال ۱۹۰۴ اینکار بدست ژاپون عملی گردید، مترجم)

در ماه اوت و سپتامبر ۱۹۰۳ تظاهرات اجتماعی از نارضایتی چنان بود که در یزد و اسپهان بجان بایمان افتاده، آنان را دچار آزار و کشتار تازه‌ای نمود. حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی اعلام داشت، که از عتبات نامه‌هایی از سوی علمای بزرگ شیعه دریافت داشته که هم آهنگی در نهضت ضد رسوم گمرکی و قراردادهای تجارتمی تازه را اجازه داده اند.

با در دست داشتن این فناوری بحاکم تبریز تا کید می‌کرد که ماموران بلژیکی گمرک را بیرون کرده، تعرفه جدید را باطل، دبستانهاییکه بتازگی بشیوه اروپائی تاسیس شده و همچنین مغازه‌های ارمنیان و اروپائیان باید بسته شود (۲)

بعدها معلوم شد که این نامه‌ها اصل نداشته و حاجی میرزا حسن و پیروانش مجبور شده بوده‌اند.

۱ - منرو سناتور امریکای شمالی است، که قانون بیطرفی امریکارا از کنکره گزارانید، (یعنی امریکاز آن امریکائیان - هیچ دواتی را حق مداخله در آن نیست و کشورهای متحده هم مداخلت در امور دیگر قطعات جهان و دول دیگر را نداشته باشند)

۲ - بدبختانه هماره قیام و مخالفت علمای قشری ایران بتحریک اجانب و معارضه با منافع و پیشرفت ایران در جاده ترقی بوده، خدا کند که روحانیون معاصر ما باین نکته توجه داشته فریب سیاست بیگانگان را نخورده انحطاط ملک و ملت را بیش از این تقویت نفرمایند - مترجم

در این موقع م . پریم ( Prieme ) مدیر گمرک که از شهر تبریز فرار کرده بود عودت داده شد، و تعرفه جدید بقوت خود باقی ماند .

شکنجه و کشتار بایبان که بتحریر و دستور آقا نجفی در ۲۷ و ۲۸ ژوئیه بالا گرفته بود، بجائی رسید که آنچه بایی بدست او باش افتاده بود کشته گردیدند ( ۱ ) اندکی پس از این واقعه بلوای نان در شیراز برپا شد، علاوه الدوله برای فرونشاندن بلوا و تشکیل مسیبن بجای استاندار بشیراز فرستاده شد .

طبق مندرجات ۳ - آگست تایمز باز هم مسئله دیگر شناسائی سلطان ترکیه بعنوان امیرالمومنین در میان بوده، و از طرف پاره‌ای از عالمان متنفذ که محتملاً از تعلیمات و تبلیغات سیدجمال‌الدین برخوردار بوده‌اند سرچشمه گرفته، و امیدوار بودند دو فرقه سنی و شیعه اسلامی همدستان گردند .

نامه‌ای بتاريخ ۲۰ - آگست از برلین که در ۲۱ آگست در جریده تایمز درج گردیده، حاکی از تیرگی اوضاع و ادامه آشوب و بیچارگی حکومت از نداشتن آرتش و پول و مشعر بر این بود، که پیش‌آمد های پیاپی ایران ممکن است عواقب وخیمه در برداشته باشد، و این اوضاع اسف‌آور طاقت فرسا همه اش از فلاکت اقتصادی است . شایعاتی نیز در آنجا رواج داشته که از طرف پارتی‌های انگلوفیل که در رأس آنها ظاهر احکیم‌الملک است، و دسته روسوفیل و دیگران نقشه ای در کار است که شاه را معزول و بجای او پسر دومش، ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه را بشاهی برگزینند ولی این توطئه ( اگر در واقع وجود داشته ) موقوف الاجرا مانده است، چه شاهزاده که آهنک فرار بروسیه را داشته بازداشت گردید .

این دسیسه در روزنامه‌های آلمان از آنتریکهای انگلیس بشمار آمد، ولی همه این گزارشهای ۲۱ - آگست و پنج یا شش روز بعد از آنرا، سفارت ایران تکذیب نمود، یک نامه مخبر روس از تهران مندرج در روزنامه ویستنیک ( Viestnik ) حاجی ترخان در آخر آگست اشعار داشت که « آرامش کنونی ایران مانند آسایش پیش از طوفان است » و اینکه، نامه‌ای از طرف مجتهدین کربلا و نجف بعنوان شاه رسیده و از اینکه کشور را بدست اجانب سپرده اورا ملامت کرده و یاد آوری کرده اند که جلوس او بر تخت فقط سربار شده است.

چون جواب شاه نامطلوب بود. بنا بر این حجة الاسلام اظهار داشته که خود را مجبور می‌بیند که سلطان ترکیه را برای صیانت کشور دعوت نماید .

۱ - در شماره ۳ - آگست روزنامه تایمز خبر دیگری حاکی است که ۴۲۰۰ نفر بایی از اصفهان چانشان را از چنگ او باش نجات داده ناگزیر بفرار گشتند - در حالی که در ۱۲ نفر کشته شده که از آنجمله دو نفر را دم توب بسته اند . ( مؤلف )



در ۱۵ سپتامبر ۱۹۰۳ گفته شد - جنبه تنفر عمومی وحشت‌زا گردیده، و امین‌السلطان از پست عداوت استعفا داد - پنج وزیر برای انجام امور دولت تعیین شدند، ولی دو هفته بعد عین‌الدوله، نوه فتحعلی‌شاه بوزارت داخله منصوب گردید - در حدود دو هفته پیش از استعفای امین‌السلطان (یعنی در آغاز ماه سپتامبر) حکیم‌الملک پزشک محبوب شاه (که اخیراً متذکر شدیم معروف به آنگلو فیل بوده) با یکنفر از نوکران معرّض در گزشتند - و مرگ آنها موجب بدگمانی زیادی شده، عموماً معتقد بودند که رقیبش (امین‌السلطان) با وسایلی او را مسموم ساخته است.

در مدت باقیمانده این سال، مطبوعات اینکشور (انگلستان) بطور کلی درباره رقابت انگلیس و روس در امر تجارت با ایران قلم‌فرسایی مینمودند. در ماه اکتوبر کشتی تازه‌ای با کمک هزینه دولت روسیه مرتباً بین ادسا و خلیج رفت و آمد میگرد، و در همین موقع دو کشتی برای این خدمت در دست ساختمان بود - همچنین روسیه وجود یک کشتی جنگی را در آبهای خلیج بطور دایم در نظر گرفت.

از طرفی هم لاردر کرزن (L. Curson) گردش در خلیج کرده، با توانگران محلی دید و بازدید نموده، حدود اهمیت حقوق و منافع بریتانی کبیر را در آن منطقه با صدای رسا اعلام و گوشزد مینمود - کمیسیون مرزی سیستان تحت ریاست کلنل ماک ماهون شروع بکار کرده و ژرژ چرچیل George Churchill قائم‌مقام کنسولگری وقت در رشت، گزارش امیدبخشی داده اشعار میداشت، که کلیه مال‌التجاره انگلیس مطلوبیت بسزائی در آنجا دارد، و بازرگانی روسیه بطور کلی محدود باجناس پست و ارزان است. در روز عید مسیح ۱۹۰۳ سرانجام اعلام شد، که دولت ایران شش نفر مأمور باژیگی دیگر برای پستهای مختلف در رسومات گماشته؛ و مسترنوز (Naus) بریاست گمرکات برقرار شده است.

اکنون بسال ۱۹۰۴ وارد میشویم که وقایع عمده ایران از قرار زیراند:

در ۲۴ ژانویه - عین‌الدوله سرشناس که متناوباً مقامات عالیه داشته و در سپتامبر ۱۹۰۳ بوزارت داخله منصوب شده بود، بصدارت عظمی یا نخست‌وزیری ارتقا یافت، و تا سه سال (آگست ۱۹۰۶) در این سمت باقی ماند، در این موقع بنا به گزارش سنت پترزبورگ اوراقی بفارسی برضد انگلیس در تهران بخش گردیده مشعر بر اینکه نقشه انگلستان و دستیارانش این است که ایران را بصورت هند در آورند - با این گزارش روزنامه‌نویس ورمبا روسیه را اندرز میداد که از کوشش خود در ایران بحساب پیچیدگی که در روابط با ژاپون پیش آمده سستی بخرج ندهد - و چند روز دیگر شبانه به پرت آرتور حمله شده جنگ روس و ژاپن در گرفت.

دو روز پیش از این واقعه خبری رسید که یک میسیون بازرگانی روسیه در کار حرکت بسوی ایران بوده، در سه ماهه اول اینسال ترکمنها تعرض به ایرانیان کردند و شاه فرمانی

به ولیعهد و امیر نظام در ۹ فوریه صادر فرمود که بتهران بیایند .

در ژویه ۱۹۰۴ روزنامه ای بنام زویوترانس کسپین (Revue Transcaspienne) بقاری در عشق آباد دایر گردیده و در خراسان اشاعه یافت و منظور عمده این بود که در افکار مردم بفتح روسیه تبلیغاتی کرده و گرفتاریهای روسیه را در خاور دور منتسب بگزارشهای خلاف واقع انگلیس و انمود کند . در ۱۵ ژویه گزارشی در روزنامه Dnievnik و رشودرج گدید، که اوضاع ایران طوری دیگر گون شده، که دیگر مال التجاره بدانجا فرستاده نخواهد شد، و بازرگانان ایرانی صادرات خود را متوقف داشته اند . چند روز بعد کتاب آبی انگلیس که حاوی آمار بازرگانی انگلیس با ایران در پنج سال گذشته از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۴ بود بازاری شد .

سه ماه بعد (۱۲ سپتامبر ۱۹۰۴) روزنامه بلژیکی اتوال بلژیک Étoile Belge خبری درباره هنی بیک Hennibig دایر بشرح قرارداد چهار ساله مستشاری وی، مبنی بر توسعه و استحکام نفوذ بلژیکیها در ایران منتشر ساخت . تا آنجا بتوصیف پرداخته بود که مسیو نوز بمقام مهم وزارت پست و مدیری کل گمرکات ارتقاء یافته است .

در ۲۵ ژویه سر آرتور هاردنیچ سفیر انگلیس در تهران، بدارندگان امتیاز اعلام داشت که بدون اجازه دولت ایران در انتقال امتیاز خود به اروپائیان یا شرکت دادن آنان مبادرت ننمایند .

در ۱۸ اکتوبر یک میسیون بازرگانی بریتانی از بعضی بجنوب ایران رهسپار و در شهرستانهای سعیدآباد (سیرجان) رفسنجان - کرمان - بم و نرماشیر مدت ششماه بگردش پرداخت . این میسیون بریاست مستر ریان P. Ryan کار خود را تمام کرده در اپریل ۱۹۰۵ بساحل (خلیج) رسید .

در پایان سال ۱۹۰۴ حکومت هند تصمیم بتدارک اطلاعات جغرافیائی خلیج گرفته و برای این منظور آقایان لریمر (Lorimer) و گابریل (Gabriel) روانه شدند . در همین اوقات کمی جلوتر یک میسیون بریاست میرزا رضاخان ارفع الدوله به سنت پترزبورغ اعزام و در ۸ دسامبر حضور تزار بار یافتند . چند روز پیش از این در ۴ دسامبر در بوشهر پستهای (محولات پستی) انگلیس بتوسط مأمورین بلژیکی مدت بکفته نگه داشته شد . در نوروز (۲۱ مارچ ۱۹۰۵) ابلاغیه ای از طرف شاه دایر به تجدید تشکیلات ارتش صادر و نیز قصد شاهانه بزیارت مشهد اعلام گردید .

تاریخ عزیمت ۲۳ اپریل ۱۹۰۵ مقرر و شاهزاده ولیعهد (محمدعلی میرزا) به نیابت سلطنت در مدت غیبت اعلیحضرت برقرار گردید . کچانوسکی (Kochanovsky) مرزدار روسیه در استرآباد بار حضور یافته و از ورود بررز روسیه در ملازمت هماونی و در سفر روپیه با موکب شاه همراه بود - مسافرت شاه تأثیر بدی در پایتخت نمود - بسیاری از بازرگانان در شاه عبدالعظیم متحصن و بازارها مدت پنج روز بسته شدند .

در آستانه بهار این سال (۱۹۰۵) مدیر جدید بلژیکی موسوم به هینسنس Heynssens وارد بوشهر شده، و با جدیت شروع باجرای تعرفه جدید گمرکی نمود، و بر اثر اینکار بازرگانان از مرخص کردن بارهای تجارتنی از گمرک خودداری کرده، تلگرافی بشاه نمودند که از حمل امتعه خارجی بداخله کشور صرف نظر خواهند کرد؛ مگر اینکه مقررات جدید نسخ گردد.

بعلاوه تلگرافی به هندوستان نمودند که از حمل امتعه دست نگهدارند. در آگست، در کرمان نیز آشوبی برپا گردید و آفت مایع آنجا را تهدید میکرد. در روسیه بیم نگرانی مبالغه آمیزی از میسیون سیستان برپاست کلنل ماک ماهون (فوریه ۱۹۰۲ تا مه ۱۹۰۵) و گردش سرآرتورها دینج (سفیر انگلیس) در مشهد میرفت. در نوامبر این سال ترکمن های روسیه باخسونت از مرز خود به سرزمین ایران تجاوز کرده، بویژه در قوچان چندین نفر از روستایان را کشته چهار پنج نفر را زخمی و عده ایرا باسارت با خود بردند.

از این قبیل پیش آمدها آثار ناخشنودی از شاه، دایر به اسراف بیهوده، عشق مسافرت بغارجه، احاطه مامورین بلژیکی، تعرفه جدید گمرکی و استثمار کشور بتوسط دارندگان امتیاز اجانب، رو بافزایش گذاشت و ستمگری عین الدوله که از حدود رفتار امین السلطان تجاوز کرده بود، او را منفور عامه ساخت. امین السلطان مردی با ادب خوش خوی، در چاره جوئی و انجام نقشه خود بس زیرک و ماهر و در استتار اعمال سوء نیت، بسیار تودار و با احتیاط بود، چونانکه در باره مستشاران بلژیکی مراعات آداب نموده و همه هفته، میسونوز را میپذیرفت، و طبق مقررات جدید گمرکات، سالیانه سی هزار تومان بموجب گزارشهای متواتر استفاده مینمود. و اما عین الدوله از اشراف کم نه پرست. بی سواد. پرافاده متکبر. بیگانگان را تخطئه میکرد. در ابتدا از پیشرفت آنان جلو گیری مینمود. گرچه بعداً بنظر میآمد قدری بخود آمده؛ با بلژیکیها و روسها وارد محیط تفاهم گردید؛ و میسونوز را بخود رایگان نموده پنج یاشش تکالیف مهم بعهد او گذاشت و بالاخره نوزنه تنها مدیر کل گمرکات بود بلکه وزیر پست و تلگراف، خزانه دار کل، رئیس اداره تذکره (گزرنامه) و عضو عالی شورای دولتی گردید.

اینک با اینهمه نامالایمات و موجبات نارضایتی شکوه های دیگری سر بار شد. از خود سری مطلق و رفتار ظالمانه میسونوز؛ دعاوی حقایق بویژه از محافل روحانیون از اینکه او با کسوت ملایمی عکس برداشته بود، برخاست.

در فارس حکومت شعاع السلطنه (که دوباره در سپتامبر ۱۹۰۴ بر آن استان مهم تحصیل شده بود) نا رضایتی اجتماعی که بار سنگینی را بدوش خود هموار میدید، یکباره منفجر شد.

در مشهد حکومت ظالمانه آصف الدوله اوج گرفته، مردم بمتوه آمده بنا به عقیده عمومی جمعیتی انبوه به صحن مقدس امام رضا ریخته بست نشسته و به مظالم او اعتراض کرده بودند، او هم سر باز از خود فرمان شلیک بمردم داده بود. در کرمان ظفر السلطنه، حاجی میرزا محمد مجتهد بزرگ را به چوپ بست. در قزوین وزیر اکرم همین معامله را با ملائی کرده بود. در تهران علاء الدوله چند تن از تجار محترم را بعنوان اینگه قندراگران فروخته بردند بچوپ بست (۱).

۱- در روز دوشنبه ۱۴ شوال ۱۳۲۳ قمری برابر ۱۲۸۴ خورشیدی = ۹۰۵ میلادی، چون بهای قند (بواسطه جنگ روس - ژاپون) از منو (سه کیلو) پنج قران، به هفت تا هشت قران (ریال) رسیده بود - علاء الدوله حاکم (فرماندار) تهران يك چند تن از بازرگانان را در اداره حکومت (فرمانداری) احضار (و شاید روی پیشینه بست نشینی تجار در زاویه شاه عبدالعظیم هنگامیکه شاه در مسافرت اروپا بوده که بر ضد مسیونوز مردم برخاسته بودند، و اکنون که شاه برگشته چه بسا علاء الدوله بدستور عین الدوله صدراعظم (نخست وزیر) نظر انقام میداشته) پس از سرزنش و بازخواست اندکی؛ چند نفر را به بهانه گران فروختن قند بچوپ بسته، سپس حاج سید هاشم تاجر معروف به قندیرا که بازرگان عمده فروش قند، و مردی شریف و خیرخواه بوده (که سه سفر بکوه و چند سفر بزیارت عقیبات و مشهد مشرف و خیرات بسیاری داشته) مخاطب ساخته پس از نکوهش بسیار فرمان میدهد او را کشتان کشتان به حیاط برده فلکه کرده چوب هرفتی بپاهایش میزنند - در این موقع بیست خدمت اطلاع میدهد که ناهار حاضر است - علاء الدوله از جا برخاسته بجای چوب خورده میگوید: بفرمائید ناهار بخورم، هر کاری وقت خود مطلوب است بوقع خود چوب و بوقت خود ناهار - پس از صرف ناهار بجای میگوید التزام دهید که قند را منی پنج قران بفروشید - حاجی میگوید چنانکه عرض کردم من کارخانه قند سازی ندارم باید از روسیه بیاید - بواسطه جنگ قند ندرسد - چندین صندوقه موجود دارم برایگان تقدیم دولت میکنم و دیگر تجارت قند هم نخواهم کرد - علاء الدوله اصرار میکند که باید التزام دهی سرانجام حاجی ناگزیر بدادن تمهد نامه میشرد - قیام عمومی که منجر بشروطه خواهی و نیل بمقصود گردیده، باید از این تاریخ و واقعه گرفته شود.

اکنون این موضوع از سه نظر درخور یادآوری و بررسی است - نخست اینکه این کتاب در چهل سال پیش تالیف و نویسنده که از تاریخ بیداری ایران نیز اقتباس کرده، نظر انتقاد یا مقایسه اوضاع و احوال کشور ما در حکومت استبداد با حکومت مشروطه (دیموکراسی) را نداشته و نمیتوانسته آینده را پیش بینی نماید، تنها رویداد های روز مره را یادداشت کرده - دوم اینکه اکنون چهل و چند سال از عمر مشروطه گذشته ما با وضعی دچار هستیم که از لحاظ تکمیل تاریخ درخور سنجش با دوره پیش از مشروطیت، و برای آگاهی نسل جوان معاصر و نسل های آینده کمال ضرورت را دارد - سوم اینکه بنابه دو اصل یاد شده نگارنده خود را موظف میداند، نکاتی چند را در این باره یاد آور شده، خوانندگان گرامی را از مزایا و مکارم اخلاق و پایداری پیشینیان و نیاکان را بدیانت آگاه سازد، تا بیندیشند که چه اندازه از این صفات عالیله تنزل کرده ایم؟ با توجه بتاریخ گذشته خواهیم دانست که هیئت حاکمه معروف بفساد و استبداد آنروز، تا چه پایه مراقب و مقید بانظام امور خواربار و نیازمندی های جامعه بود؛ و به تجار و پیشوران سخت گیری میکردند. حکومت مختار السلطنه - امیر نظام و همین علاء الدوله در تهران، نمونه این سخن مراقبت است، گوا اینکه روی پایه ای خشن و با ابتکار شفاهی و بدون وجود قوانین بوده است. از سوی دیگر بازرگانان و پیشه وران آن دوره خود تا چه حد با عقیده و ایمان و بند

نیکنامی بوده، گران و کم فروشی را ننگ میدانسته، بدون اینکه ترس از بازخواست حکومت داشته باشند بخودی خود عدالت شعار و پرهیزکار بوده، رشته ایمان بر گردن والدیشه وجدان و خداپرستی در دل داشته. گران و کم فروشی را حرام و باور میداشته اند که لقمه حرام فرزندان حرامزاده بیار میاورد. و از سوی دیگر با از گلیم فراتر نهادن را عیب و خلاف قاعده میدانسته. حدود طبقاتی را مراعات میکردند. اگر نسلهای بعد میراث اخلاقی پدران خود را محترم انگاشته با ترقیات عصر منطبق وهم آهنگ ساخته. با همان ایمان، رشد تدریجی میکردیم - امروز ملتی مترقی و سعادت مند بوده، مظاهر تمدن را با دور ریختن خرافات و اوهام و دوری از چیزهای ظاهر فریب و با اصطلاح فرنگیان «لوکس» (چنانکه مردم ژاپون چنین کرده و از حیث صنایع و هنر خود را هم دوش ملل اروپا بلکه برتر ساخته اند) مانیز اصول را بر فروع ترجیح داده، با استعکام بنیان معرفت معنوی و اخلاقی خدا و دنیا پسند می کوشیدیم، امروز بی پایه ای از مجد و تعالی خیره کننده ای رسیده، بیگانگان نمیتوانستند سروری سیاسی و اقتصادی بما کرده، در خورد و ببرد هتون اجتماعی ما مداخله و از هستی ما که شالوده استقلال است استثمار و مارا بنده و دست نشانده خویش سازند. همه دیده و خود مبتلا بودیم که در جنگ دوم (۴۴-۱۹۳۹) بهای قند از منی يك تومان (۱۰ ریال) به ۴۵۰ تا ۵۰۰ ریال رسید - بازار گران و بیشه و ران بی ایمان (تازه بدوران رسیده) خود را میلیونر و توده بینوارا گدا ساختند - کوبین سازی دست آویز حقه بازان گشت - دولت نیز مانند دارندگان امتیاز با استثمار ملت پرداخت، و با بازار گران همدانستان شد، عاملان شعب قند و قماش و شکر و چای و سیگار دمار از روزگار مردم بر آوردند، و چونان بیگانگان دست تطاول و تاراج به هستی مردم گشودند و کشور مظهر «که بر خوان شما چه دشمن چه دوست» گردید. اداره فله در این اواخر (سالهای بعد از جنگ) از روی تعهد یا ندانم کاری - کاری کرد که هزاران هزار تن گندم کاشته خود مانرا سرمایه دار و زمین داران بی ایمان از مرزهای بی بند و بار بقاچاق خارج کرده و همان گندم که بنرخ دوات تنی ۲۷۰ تومان مقرر بود، و از سوی بیرون رفته، از سوی دیگر دولت تنی ششصد هفتصد تومان از خارجه خریداری و وارد بندر شاپور کرده - مقدار هنگفتی از آن در مرز سبز و گندیده شده نمیتوانستند بموقع بداخله حمل نمایند، در حالیکه نه کسی مسئول است و نه بازخواستی میشود، و نه بجز هیاهوی جراید نفسی از مردم (یعنی فرزندان همان پدرانی که از ترقی یکی دو ریال بهای قند و دو سه شاهی افزایش بهای نان بستوه آمده بدستیاری همان تجار شریف و نجیب قیام و مشروطه را با ریختن خون و تحمل شکنجه های گوناگون گرفتند و بما سپردند) بیرون می آمد. آری ما زیر سایه هما پایه حکومت دیو کراسی، و با حضور مجلس شورای ملی و نمایندگان که هر یک دهانی بیپنهانی فلک و داعیه خوی فرشته و ملک دارند، و با اینکه پادشاهی جوان و داد گستر و سرشار از امید و آرزوهای آبادی کشور، و رستگاری توده داریم، بدین روزگار پریشان و بی سر و سامانی رسیده ایم.

آیا برای اصلاح امور و اوضاع رقت بار مردم باز هم باید در انتظار کمک و همراهی بیگانگان، و همان عناصریکه در ده ساله اخیر لباس وزارت را مکرر بایکدیگر مبادله کرده کرسی و میز ریاست راهوش مینمایند، یا جوانان بی تجربه و فرومایه که همدنی جز ملیونر شدن و احراز مقامات عالی ندارند، باید ساعت شماری و وقت گزرائی کرد؟ هر چند در میان تربیت یافتگان بویژه آنانی که معلوماتشان واقعی است نه ساختگی - عناصری شریف از اسنادان دانشگاه - و دکتران طب، حقوق، و ادبیات - قضات پاکدامن و مهندسان دانا و دانشمندان در هر رشته، از فقه و اداری آزموده ولی سالمند داریم که اگر بکنه سالخوردی از میکده بیرونشان نکنند میدان چشم امید به آنان داشت که بسائق منویات و در سایه توجهات و خواست اعلیحضرت همایونی این کاروان بار افتاده ناتوان رهبری شده، بسر منزل مقصود و سامان هابسته ای برسند. مترجم.

در نتیجه این جور و جفاها بویژه این بیداد آخری گروهی از بازرگانان در مسجد شاه بست نشستند، وطولی نکشید که بسیاری از عالمان روحانی (از جمله سید عبداللّه بهبهانی و سید محمد طباطبائی که بعدها به پیشوائی اجتماع گزیده شدند) بآنها پیوستند و آقا سید جمال الدین واعظ که یکی از رهبران عمده انقلاب گردید (واژ جمله کسانی بود که پس از واقعه انهدام مجلس بهلاکت رسید) نیز در میان بست نشینان بود. عین الدوله از میرزا ابوالقاسم امام جمعه (دامادشاه) مردی ثروتمند و مرتجع خواهش کرده بود که برای پراکنده ساختن پناهندگان اقداماتی بنماید.

بنا بر این او عده ای از پیروان و نوکران خویش را با چماق، قمه و قداره و سایر اسلحه های سرد و تپانچه مجهز ساخته، که در زیر عبا و جبه خود پنهان کرده، منتظر اشاره آقا باشند که بموقع خود بکار برند، و همینکه سید جمال الدین بالای منبر قرار گرفت، پس از سپاس خداوند و درود برسولش به آیه «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض» آغاز موعظه نموده، واخبار و احادیثی در فضیلت و مزایای عدل و احسان بیان، سپس به ستمکار غیر قابل تحمل (نسبت باتباع و رعایا) حمله کرده گفت: اعلیحضرت شاهنشاه اگر مسلمان است با علمای دین قرین و همراه خواهد شد، و عرایض بیغرضانه ایشان را خواهد شنید و گرنه.... کلام سید که باینجا رسید ناگهان امام جمعه از جا برخاسته فریاد برآورد... ای سید بی دین، ای لامذهب بی احترامی بشاه کردی. ای کافر بایم چرا بشاه بد میگوئی. چون با اصرار خود امام جمعه، سید جمال الدین منبر رفته بود، از این جست و اعتراض همه بحیرت اندر شده مبہوت گردیدند. سید جمال الدین در جواب گفت: قضیه شرطیه است و استدلال به آیه: «ولو اشرکت لیحبطن عملک» نموده گفت: پس بی احترامی بشاه نشده، چه کلمه والادری اینجا شرطیه غیر قابل رداست.

امام جمعه که خود را مغلوب دیده، و داشت شکست میخورد، فغان برآورد، آهای بچها بیائید، کجائید به بندید بزیند اینهارا بیرون بریزید، که فراشان و وابستگان (بخصوص در این موقع که دزد بازار آشفته میخواستند) که بعضی تپانچه در دست داشتند ریختند در میان مردم، در خارج شبستان ارا به «کر» را (۱) بحرکت در آوردند که صدای مهیب بیسابقه آن هراس در دلها افکند، بهر تقدیر در آن شب عده کمی شامل علما از شهر خارج و به

۱- کر بر وزن لر حوضچه متحرکی است که در قدیم از چرم ساخته میشد و ظرفیت ۱۱۴ من آب دارد، و بحکم شرع اسلام در مواردیکه جا یا حوض و آب انباری نجس یا پلید می شود - کر را بر آب کرده یک مرتبه در آنجا (یا در آن آب گیره) میریزند که طاهر یعنی پاک گردد، و چون حرکت دادن آن با دست ممکن نیست آنرا روی تخته ای چرخدار مانند ارا به مسطح گزارده، بر و تهی مینمایند - پس چنین جسم سنگینی روی سنگ فرش مسجد آواز مهیب ترسناکی داشته بویژه هنگامی که سابقه ذهنی هم در میان نباشد این خود وسیله ای بس مؤثر برای بیم دادن مردمیکه در شبستان مسجد و بنجر از همه جا بوده اند میبوده است. مترجم



شادروان حاج زین العابدین امام جمعه تهران  
ش ۲۱





شاه عبدالعظیم رفته در زاویه پناه گرفتند (۱) از این پس عده‌ای از علما و طلاب بدانان پیوستند.

۱- کینه و دشمنی مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه با مرحوم سید عبدالله بهبهانی و شادروان سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی از واقعه فوت شیخ محمدعلی ثقه الاسلام برادر مرحوم آقا نجفی اصفهانی پیشینه داشته، بدینسان که در چند سال پیش از رویداد مسجد شاه که در متن گذشت، زمان مرحوم حاج سید زین‌العابدین امام جمعه پدر میرزا ابوالقاسم یاد شده. سه مجلس ترحیم برای ثقه الاسلام ترتیب داده میشود - نخست از سوی دولت، در مسجد شاه بریاست امام جمعه - این مجلس با کمال نظم منهد و با احترام انجام میگردد - مجلس دوم در مسجد سید عزیزالله از طرف مرحوم سید محمد باقر صدرالعلما که از لحاظ مکارم اخلاقی و مزایای علمی در میان همکنان بی‌مانند و مرجع خاص و عام بوده تشکیل و همه علما و طلاب علوم دینی حضور می‌یابند در این مجلس چون امام جمعه دیرمیرسد بر سر جا اختلاف و نقاری میان او و سید عبدالله و مرحوم میرزا حسن آشتیانی رخ مینماید - بطوریکه امام جمعه و یکی از علمای همراهش چون جانتک بوده جلو آن دو آقا می‌نشینند - شیخ مهدی واعظ (سلطان‌التکلمین) منبر می‌رود و در ضمن موعظه می‌گوید:

آنانکه از علم بی‌بهره و عالم نما می‌یابند، فقط طالب مقامند از صف علمای حقیقی خارج می‌گردند - این کنایه به امام جمعه گران آمده - روز دیگر که مجلس سوم و در مدرسه سپهسالار بریاست سید عبدالله منعقد بوده - امام جمعه اصرار داشته که سلطان‌التکلمین منبر نرود بجای او ملک الواعظین برود - آقایان این پیشنهاد را نپذیرفته - در آن مجلس - (مدرسه سپهسالار) میان دو دسته کار از جهال گذشته بزد و خورد میکشد - سرانجام امام جمعه شکست خورده با کسان خود از مدرسه بیرون می‌رود - در راهرو مرحوم شیخ فضل‌الله که وارد میشده بر می‌خورد - شیخ از امام جمعه طرفداری میکند - ولی اکثریت علما و طلاب که طرفدار آقا سید عبدالله بوده بآنها اعتنا نکرده بالنتیجه امام و نوکرهایش با وضع ناگواری فرار مینمایند .

اکنون میرزا ابوالقاسم در مقام انتقام پدر خود از سید عبدالله بهبهانی برآمده با پشتیبانی عین‌الدوله شکست گذشته را بدینسان جبران کرد - از سوی دیگر - چون شادروان سید جمال‌الدین واعظ (پدر آقای محمد علی جمالزاده) نخستین شخصیت منبری بوده که در اصفهان - شیراز و اخیراً تهران (فجر مشروطیت) نغمه آزادیرا ساز و موعظه خود را با سخنان دلنشین و اندرزهای فاضلانه بر ضد ستمکاران و حکومت استبداد، بر فراز منبر با استدلال بآیات قرآن و احادیث و اخبار ائمه اطهار (صلوات‌الله علیهم اجمعین) مرده را بیدار و هشیار می‌ساخته - (براستی که جلد دوم استاد بزرگوار سید جمال‌الدین اسدآبادی بوده است) - کار بنده و اندرز در آن تاریخ به حمله و نكوهش بی‌لانه‌ایان و آخوندهای طرفدار استبداد بویژه امام جمعه میرسد - و صریحاً بر مرحوم امام جمعه کنایه های تند و نیشهای تیز می‌زده، و همچنین بدر باربان و حتی شخص شاه ناسزاها می‌گفته میشد. چون میرزا ابوالقاسم داماد مظفرالدین شاه و نوه ناصرالدین شاه بوده، و در مسجد شاه که متعلق به امام جمعه و با حضور خودش این انتقادات میشده - موجبات کله در باربان و شکایت اندرون شاه فراهم میگردد .

امام جمعه بنام مردم داری و حفظ مقام روحانیت دهنان بجگر گذاشته برو نهاده - تا آن موقع که کاسه شکیباییش لبریز و وسایل انتقام فراهم میگردد، و ظاهراً قصد جان سید عبدالله بویژه سید جمال را داشته اند - ولی توده آزادبخواهان و خویشاوندان آقای بهبهانی بکمک برخاسته آنرا از مرگ بدر برده از مرگ نجات می‌یابند و عازم شاه عبدالعظیم میشوند - برای آگاهی بیشتری از ماجرا به جلد دوم تاریخ بیداری مراجعه شود - مرحوم .

از جمله علما، شیخ فضل الله معروف بنوری است که در آن موقع از سه پیشوا یا مسببین نهضت مشروطیت در میان مردم بشمار بود، با آقایان شرکت نمود (۱) دو نفر دیگر سید عبدالله و سید محمد طباطبائی بودند، شیخ از نظر معلومات مقام بسیار ارجمندتری از آنها داشته است، که گسیختن پیمان حزب اصلاح طلب و پیوستن او بارتجاع محمدعلی (شاه) دلیل حسادت آنها و تفوق نفوذ خود بر شیخ احتمال داده شده است. (رجوع شود به یادداشت ۲۴ آخر کتاب)

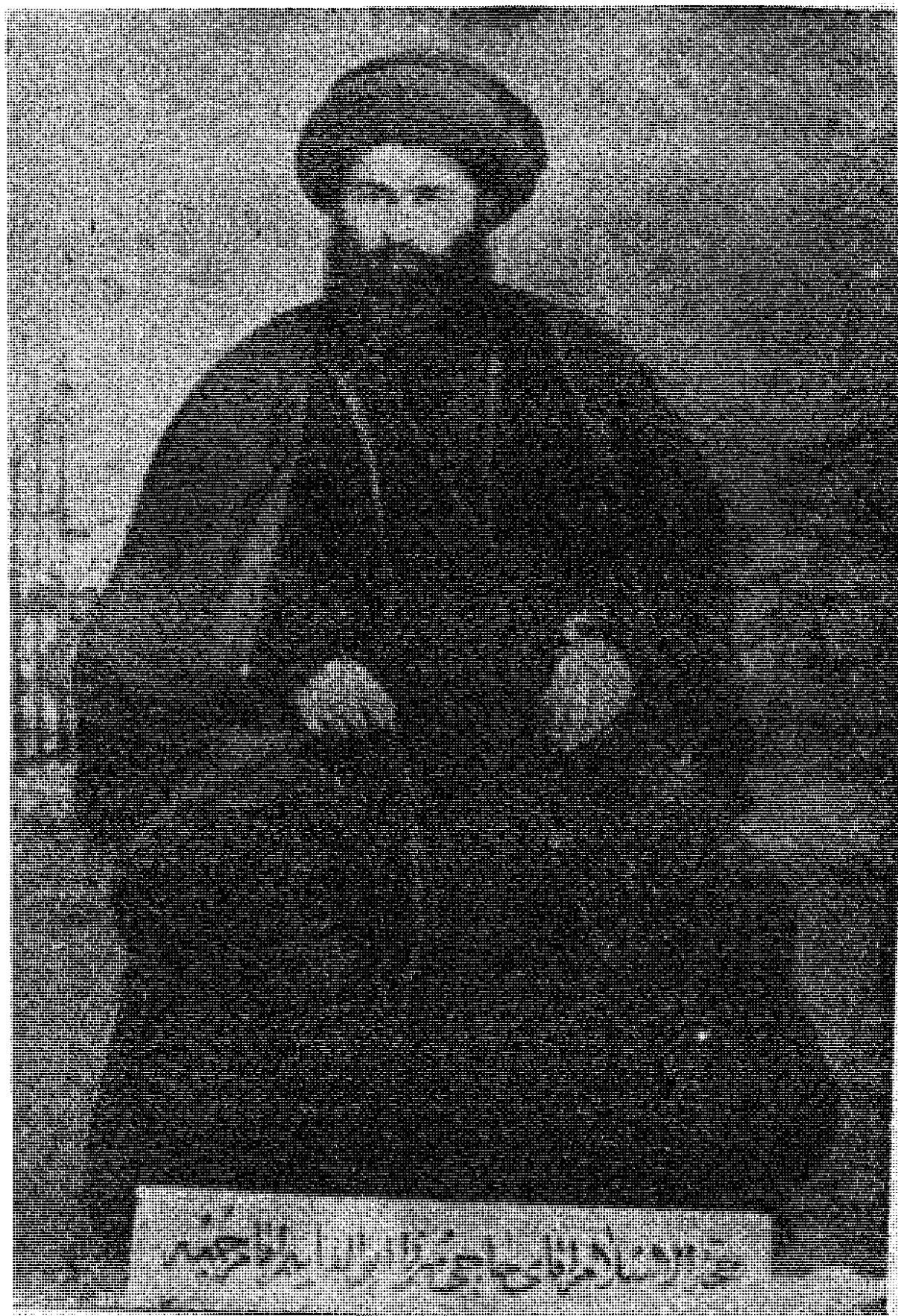
هر چند در این موقع صحبتی از مشروطیت و شورای ملی در میان نبوده، بلکه عزل عین الدوله منفور را میخواستند، و در این مورد کمکهای شایانی از طرف افراد و مقامات ضد او که ابتدا در بند نهضت ملی نبوده، فقط هدفشان مخالفت با عین الدوله و نجات از دست او بوده است، به پناهندگان میشد.

برجسته ترین مخالفین عین الدوله، محمدعلی میرزا (ولیعهد و شاه آینده) و امین السلطان و شخص سومی که نزد من ناشناس است (۲) سی هزار تومان (معادل شش هزار لیره) برای هزینه بستیها پرداخته بوده اند، و بعکس عین الدوله مردم را از هر گونه کمک و همراهی نسبت به متحصنین ممنوع ساخته و جلوگیری میکرد. عده ای فروگزاری و خود داری

۱- رفتن شیخ فضل الله با آقایان بشاه عبدالعظیم - آنانرا نیرو بخفید. چه مراتب دانش، اجتهاد و خوش رفتاری شیخ نسبت به مردم بهتر از همگنان خود بوده، با همراهی او دولت عین الدوله ناتوان گردید.

سردار فیروز کوهی را مامور کردید با پانصد سوار آقایان را بدرقه نمایند تا از مرز ایران بگذرند - اسباب شکنجه از کتک و زنجیر نیز همراه داشته - و مامور بوده آنانرا در قم پراکنده نماید و از طرفی تلکراف بولایات شد که زوار را از رفتن بقتبات باز دارند. دستور داده شده بود برخیرا بکلان وارد بیل فرساده و دسته ایرا بکرمان سرگون نمایند، امیر بهادر جنک میگوید اگر شاه اجازه دهد من ملایانرا بیش از رسیدن بقم از سر و امیکنم - عین الدوله دو بست تن قزاق بکمک سواران فرستاد که اگر در راه کسی در مقام هواداری آقایان برآید بکشند - هضم بنایی در تهران در میان مردم آواز برآورد: «با ادعای مسلمانی اینگونه رفتار با اولاد فاطمه مایه شگفتی است - سادات و علما برای آسودگی ما در بیابان ویلان و گرسنه با پای پیاده در رنج و تعب میباشند - ما آرام و آسوده نشسته ایم. این مرد در همان شب که در بستر بازن خود خفته بود هدف کلوله و کشته گردید، و دانسته شد که این جنسایت از دست سربازان گشتی شب سر - زده است - مترجم

۲- مضارح حوزه شاه عبدالعظیم را دو نفر، یکی حاج محمد تقی بنکدار، دیگری حاج حسن برادرش تکفل نموده نظارت می نمودند، و از هر جا و جوی می رسید تحویل این دو نفر می گردید - بدین نحو که هزینه ناهار و شام - دخانیات و جای بیهوده بازرگانان بوده، بعلاوه پاره ای وجوهات از خارج می رسیده از جمله پولی از طرف سالار الدوله رسیده که بتوسط حاج ملک الشکلیه تقسیم گردیده و نیز پولهای اقطاع السطنه - رکن الدوله و امین السلطان فرستاده اند که بین آقایان تقسیم شده است - مترجم



مرحوم حجة الاسلام آقای حاج میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران

ش ۲۲



از حمایت آنان نیکگردند (۱) برای غاتمه دادن به مرآوده و همراهی به بستی ها، عین الدوله سپاهیان در راه شاه عبدالعظیم گماشته بود، که در راه و جلوی دکانها و خیابان تیر گذاشته، و راه شهر بامزاده را مسدود ساخته بودند. با وجود این پیش بندی و پیش بینها شماره بستیان دمبدم رو با افزایش میگذاشت، و عده بسیاری نه تنها از ملایان بلکه گروهی بیشمار از طلاب حکمت الهی، تجار و پیشه‌وران گروه گروه بدانان می پیوستند. تهدیدات و اقدامات شاه بوعد و وعید در بر گرداندن مردم بشهر بیهوده بود، و رفتن امیر بهادر چنگ با سیصد سوار بشاه عبدالعظیم برای ارضای خاطر آنها و مراجعتشان بتهران بجائی نرسید، چه پس از بکرشته مذاکرات که از دو طرف کوشش بوارد ساختن تقصیر بگردن طرف دیگر میشد، و یکدیگر را متهم مینمودند، سرانجام بدون حصول مطلوب واخذ نتیجه بشهر مراجعت کرد. تازه فتنه و فساد بیابای رسید و نارضایتی بقدری طاقت فرسا گردید، که ناچار شاه دستخطی صادر فرموده نوید برکناری عین الدوله، و تاسیس عدالت خانه را داد، دایر باینکه نمایندگانی از طرف آقایان علما، تجار و ملاک شرفیاب حضور اعلی حضرت شده مطالب را بعرض رسانند و هر گونه خصوصیات از میان رفته، همه اتباع و رعایای شاه در برابر قانون یکسان ملاحظه شوند (۲).

۱- از هوا داران جدی آزادیخواهان و نهضت ملی - احتشام السلطنه بوده و دکتر محمد احیاء الملک بزک امین السلطان که مورد بدگمانی عین الدوله قرار گرفته تبعید شد، سعد الدوله نیز که بعدا ملقب به ابوالمله گردید. دست آخر از سوی آزادیخواهان مرده شده بطرز ناگواری تبعید گردید. امین السلطان تنها از هم چشمی و رقابت یا حسادت با عین الدوله، بوسیله دوستان و هواخواهان خود در تقویت کاروان شاه عبدالعظیم و بستیها، پنهانی از هر گونه اقدام و بخشش مالی فرو گزار نیک کرده است. مترجم

۲- منظور ادوارد براون ظاهرا دستخط شاه بعین الدوله بوده، که بدین قرار زیر است: جناب اشرف اتابک اعظم چنانکه مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده ایم - ترتیب و تاسیس عدالت خانه دولتی برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایشی رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است و این است بالصراحه مقرر میفرمائیم برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و اجراء احکام شریعت مطهره است، باید در تمام ممالک معروسه ایران عاجلا دایر شود، بروجهی که میان هیچیک از طبقات رعیت مطلقا فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سہاسیات بطوریکه در نظامنامه این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظه اشخاص و طرفداری بی وجه قطعا و جدا ممنوع باشد.

البته بجهت ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آنرا مرتب و بعرض رسانید تا در تمام ولایات دایر و ترتیبات مجلس آنهم بروجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث مزید دهاگویی است همه وقت مقبول خواهد بود - همین دستخط ما را هم بعوم ولایات ابلاغ کنید - شهر ذی القعدة ۱۳۲۳ (دستخط شاه بعلماء اعلام)

جنابان مستطابان شریتمداران علماء عظام سفهم الله تعالی - جنابان آقا میرزا مصطفی - آقا میرزا ابوالقاسم و آقا میرزا محسن و اعتماد الاسلام را که برای اظهار مطالب خودتان نزد جناب اشرف اتابک اعظم فرستاده بودید - از شرح بیانات شما مطلع شدیم - این مسئله را باید بعوم علماء عظام بدانند که رأفت و معدلت ما همیشه با افراد رعیت شامل بوده خصوصا

ازین دستخط عکس برداشته شده، و نسخ آن در تمام کشور منتشر گردید و متحصنین با شکوه هرچه تمامتر بشهر مراجعت و حضور اعلیحضرت بار یافته، اعلیحضرت عهدی را که دستخط فرموده بود شفاهی نیز تایید فرمودند. این اخبار در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۶ از سنت پترزبورغ واصل و روز بعد در روزنامه تایمز مندرج گردیده، و متضمن آثار ییمی، از اینکه نمایندگان مردم درخواست اخراج مامورین باژیکی گمرکات و رئیس آنها مسیو نوز وزیر گمرک و پست را خواهند کرد بوده است. باوصول این گزارش سفارت ایران در لندن در ۲ فوریه کلیاتی مشعر بر اینکه از هداالتخانه مورد پیشنهاد کاملاً سوء تفاهم دست داده، چه در واقع منظور دیوان عدلیه است نه شورای قانون گذاری، اشاعه داد.

پیش از تعقیب بیشتری درباره اشتهارات دایر باعطای مشروطیت و تأسیس دار-الشورا یا مجلس، باید بتوهّمات وقایع فوریه و مارس این سال مختصر عطف توجهی بشود. گزارش هیئت تجار تی اعزامی بریتانیا بقلم کلنل کلیدون نیوکامن Cl. Gleadowe Newcomen در ماه فوریه واصل گردید.

در آغاز مارچ حکومت ترکیه قول داد سپاهیان خود را که اخیراً مرز ایران را تهدید میکرد پس ببرد، نایب السلطنه برادر شاه که دوازده سال بیش (۹۶-۱۸۸۴) وزیر جنگ بوده و در دهساله اخیر از این پست محروم مانده بود، دوباره بوزارت جنگ منصوب گردید.

در همین موقع يك خبری بتاريخ ۲۰ مارچ از سنت پترزبورغ حکایت از جریان زحماتی که شرح آن در زیر داده میشود می کرد: ترقی بهای نقره سبب شده است که سودجویان، سکه های نقره ایران را بمقدار هنگفتی خریداری و بهند صادر مینمایند، که برویه مسکوک تبدیل نمایند. بر اثر کمی نقره که ازین راه کاهش یافته عملیات ضرب خانۀ تهران معلق گردیده. در حالی که اوسوی دیگر بنا بحکایت وقایع نگار روس، اسکناس که در انحصار بانک شاهنشاهی است سیل آسا در کشور جاری گردیده است. علاوه میکنند که: بازرگان ایرانی اخیراً از قبول این نوتهای «اسکناس» استنکاف ورزیده و بیم آن میرود که مردم به بانکها ریخته در برابر اسکناسها سکه نقره بخواهند. در اوایل آپریل در مشهد غوغای نان برپا شده، بر سر سودای نان سه نفر جان خود را از دست داده اند.

• نسبت بملأه اعلام که دعاگوی دولت و خیرخواه شخص سلطنت هستند، کمال اعتماد و التفات را داشته در مقاصد حق آنها همیشه نهایت توجه را کرده ایم. حالا هم که شرح اظهارات شمارا جناب اشرف اتابک اعظم مرضی کرد. در صدر عریضه او دستخطی صادر شده است که برای شما خواهند فرستاد و با کمال امیدواری بشهر آمده باتفاق جناب اشرف اتابک اعظم شرفیاب شوید که حسن ظن و کمال رأفت و عقیدت خودمان را مشافهت نیز بآنجنابان انباء و اظهار کنیم، و بانهایت آسودگی و امیدواری بدعای دولت و مزید تایید و توفیقات ما اشتغال و روزند - شهر ذی القعدة ۱۳۲۳. (مترجم)



شادروان - سيد محمد مجتهد طباطبائي

ش ۲۳



شادروان - سيد عبدالله مجتهد بهبائي

ش ۲۴





در اواخر اپریل ملایان تهران در هریضه ای که «ظاهراً در روزنامه یا هفتگی رسمی نیز منتشر گردیده» بشاه تقدیم داشتند، آشوب های دسامبر ۱۹۰۵ را یاد آور شده از اعلیحضرت استدعا شده بوده است که باصلاحات معهوده خود ترتیب اثر داده و قوه مجریه مطابق قوانین بعمل پردازد - از این عریضه اثری حاصل نشد، و در واقع صرف نظر از بهبودی، اوضاع مرتباً بدتر میشد - جاسوسانی بمراقبت در هر نقطه گماشته - خیابانها پر از قزاق و سرباز شده باحدی اجازه داده نمیشد که پس از سه ساعت از شب قدم بخیابان گزارد.

سید عبدالله وسید محمد با اتفاق آقا سید جمال - شیخ محمد واعظ و دیگران برای همیشه، مراجعات بعین الدوله را بی ثمر دانسته و بدگویی به او توکراسی «حکومت مطلقه» ستمگر را روی منابر آغاز نهاده، بویژه در ماه محرم «۲۵ فوریه تا ۲۶ مارس ۱۹۰۶ = ۱۳۲۴ قمری» سید جمال بفعالیت خاصی دست زده - نفوذ بی اندازه ای در میان کلاه نمدها - پیشه وران و طبقه پائین بازاری پیدا کرده بود، چه با زبان عوام فهم سخن میراند و متناسباً مورد عشق و علاقه آنان قرار گرفته بود - با این روش برای آنها از یک نوع خودپرستی آشکارا و خلاف آدمیت که ایرانی دچار و مبتلاست حکایت می نمود، که چگونه «شبی که شاه در گردش شکاری بوده برف سنگینی با باد شدیدی باریده که سرا پرده همیونی را تهدید بسقوط میکرده - برای جلوگیری چند تن سرباز بیرون فرستاده شدند که طناب چادر را در دست بگیرند بامداد فردا جسد منجمد و یخ زده آنها را یافتند و گفت: اینست مقدسترین قربانی شخص اعلیحضرت.»

نفوذ های دیگری نیز در کار بود. - از جمله انجمن سری (۱) بنام انجمن مخفی و یک

۱- در اواخر سال ۱۳۲۲ و از آغاز سال ۱۳۲۳ قمری (۴-۱۲۸۳ خورشیدی) (فجر مشروطیت) گفتگو از انجمن سری یا مخفی بمیان آمده، و چنین استنباط می شود که این انجمنها از ملقات فریمسن (یافراموشخانه) بوده ولی همه اعضاء و کارکنان این انجمنها از راز آن آگاهی نداشته اند، از درباریان از جمله همان موقرالسلطنه و رفقاییش سلسله جنبان این تشکیلات بوده اند. میگویند موقرالسلطنه چون دانشمند و خوش خط بوده از اعضاء فراموشخانه و منشی آن محفل بوده است (که سرنوشت او در یادداشت ۲۵ آخر کتاب ملاحظه خواهد شد) نخستین انجمن سری بریاست آقای میرزا محمد صادق طباطبائی (بروایت تاریخ بیداری) تلگرافی از طرف مرحوم سید محمد طباطبائی به امپراتور ژاپون تنظیم نموده که بقرار زیر بوده است:

«حضور مینست ظهور اعلیحضرت امپراطور معظم دولت بهیه ژاپون»

اگرچه با اخلاق مرضیه آن اعلیحضرت و تمدن فوق العاده دولت بهیه ژاپون باین اظهار احتیاج نبود، ولی مقام اخوت با برادران مسلمین ساکنین آن مملکت، مقتضی این توجه شده است. اسندها می نمایم که توجه ملوکانه نسبت بآن برادران دینی طوری باشد که آسوده و محترم بتوانند از عهده تکالیف دینی و دنیوی برآیند (دریمس ملت اسلام در ایران) - محمدالحسینی الطباطبائی. مرحوم طباطبائی از علمای متبحر دانشمند و روشنفکر همیشه ابراز تالم و اندوه از اوضاع پریشان ایران و ملت عقب مانده و دولت ستمگر نیز میفرموده - دارای کتابخانه مهمی بوده - ساعات شبانه روزی او در این فکر و اندیشه میگذشته که برای چاره این درد ها درمانی بدست آورد.

کتابخانه ملی در خور یاد آوری است - این دومی «کتابخانه» اساساً قرائت خانه ای آزاد «مجبانی» بمنظور پرورش افکار وطنی مردم تدارک شده بود، و (در میان دیگران، حاج سید نصرالله اخوی مردی صالح و وطن خواهی حقیقی بانی آن بوده) روبروی ارگ واقع بود.

بنا بجمله موثر و زیننده تقی زاده، (که وقوف بر این مطلب را مدیون او هستم) «هر که سرش دردمی کرد بدانجا میرفت» از جمله مددکارانش میرزا آقا اصفهانی (یکی از مستبدین بعدی تبریز) حاج میرزا حسن رشیدی و مجدالاسلام کرمانی که بعداً مصنف روزنامه ندای وطن گردید، بوده اند - این سه نفر که همه از طرف عین الدوله بکلات نادری تبعید شدند درستی و دیانتشان بیشتر مورد شبهه بود - اولی بواسطه نادرستیش هم سبب سوء ظن رفقایش شده اورا از قرائت خانه بیرون کردند و هم عین الدوله را که اول بواسطه مقالاتی که به جبل التین کلکته می فرستاد مورد لطف قرار گرفته بود ظنین ساخت، و بعداً که از کلات نادری برش گردانیدند، بنماینده گی تبریز انتخاب گردید، مرتباً مورد بی احترامی و مسخره ستون های روزنامه مصور تبریز ملقب بحشرات الارض گردیده، از طرف انجمن نظارت انتخابات نیز مردود شناخته شده از مجلس بیرونش کردند.

بعدها در تابستان سال ۱۹۰۸ بلندن آمده در ۲۵ آگست در نامه وست مینستر کازت (۲) از محمد علی شاه نسبت بانهدام مجلس دفاع نموده، و مرتباً بکربلا و نجف از نظر منصرف ساختن مجتهدین از مشروطیت، مراده می کرده و خوشبختانه کوشش او بجایی

• و همواره میفرموده است چاره این بریشانی و بیسروسامانی تنها با رفع جهل و نادانی مردم میسر تواند بود - تا توده دانا و بینا نگرده راه و رسم زندگی گالی متمدن و مترقی را نخواهد دانست، و در راه آزادی و قانون جانفشانی نخواهد کرد.

باید نخست مردم را بیدار و هشیار ساخت - کارکنان آزادی بویژه انجمن سری که از این نیت و مقام علمی ایشان آگاه میبوده، برای آنکه اورا عملاً وارد سیاست نمایند - تلگرام یاد شده را بامضاء و مهر ایشان رسانده مغایره کردند - از لحاظ تقویت و هم آهنگ ساختن همه روحانیون بزرگ - این دستخط آقا را بنظر مرحوم سید عبدالله بهبهانی رسانیده و گفتند: امروز آقای طباطبائی با سلاطین و امپراتوران جهان هم سنک و برابر شده بنام ریاست مسلمانان مراجعه می نماید - شما هم اگر طالب چنین مقام بزرگ و مقبولیت عامه هستید - آمد و هد مغفیانه اطرافیان خود را با عین الدوله مانع شوید، و جدا خواهان تاسیس عدالتخانه گردید. چه اگر ملت بقاصد خود نایل آید، اختیار تاج و تخت ایران با حضرت شما خواهد بود. سرانجام آقای بهبهانی با هرم راسخ در مقام تجدید و استحکام پایه عهد خود برآمده. قول صریح و مؤکد داد. اعضاء انجمن هم قول دادند که از این پس اینگونه تلگرافها و نامه ها را بامضاء ایشانم برسانند. در سال ۱۳۲۴ این انجمن ها توسعه بیشتری پیدا کرد. بعنوان اسلامی و علمی بمضویت علماء و طلاب علوم دینی روزهای دوشنبه و جمعه تشکیل میگردیده است. (مترجم)

۲- زیر عنوان «در ایران چه گذشت» مقاله ای نوشت و من در شماره ۴ سپتامبر همان روزنامه جواب آنرا دادم. (مؤلف)

نرسیده توفیق نیافت ، مجدالاسلام کرمانی هم بگرفتن رشوه مظنون گردید .  
 عین الدوله که از ناسزا و بدگویی و عاظ بستوه آمده بود ، آقا سید جمال را بقم تبعید کرده ، سپس تصمیم به بیرون کردن شیخ محمد گرفت ، و بتوسط سربازان گرفتار ، سوار خرش کردند ، و با شتاب خورا رانند ، ولی گروهی از مردم جلو گیری از بردنش کردند . افسر فرمانده حبسی را باتاق کشیک آن نزدیکی انداخته در برویش به بست ، و به سربازانش فرمان داد اگر جماعت پیشروی کردند بر آنها شلیک نمایند — طلبه ای موسوم بسیده حسین — علی رغم این اخطار بطرف درگارد حمله ور شده و سعی میکرد در را بشکند — افسر فرمان آتش داد ، ولی سربازان سرباز زدند — افسر خود اورا زد ، سید از پای در آمده نقش زمین گردید ، و مبارزه شدیدی در گرفت ، افسر فرار اختیار کرد و شیخ محمد را مردم از اسارت نجات دادند . « این واقعه در ۲۸ ربیع دوم ۱۳۲۴ قمری مساوی ۲۱ ژون ۱۹۰۶ میلادی ، درست دو سال پیش از واقعه خونین تر کودتای ظالمانه مجلس اتفاق افتاد » .

کشته سید را برداشته در خیابانها و بازار ها راه افتادند . تماشاچیان و رهگذران سوگواری و غمخواری می نمودند . مبارزه دیگری بین مردم و سربازان که می خواستند جنازه را از دست آنها بگیرند رخ داد ، بجماعت شلیک کرده پانزده نفر از جمله سیدی بنام عبدالمجید کشته شدند .

کشته ایندو سید هنگامه بدرفتاری عبدالحمید عین الدوله را دوچندان ساخت و اشعار زیر بیادبود این حادثه ساخته شد :

از نو حسین شهید ، بمیل یزید شد

عبدالمجید کشته عبدالحمید شد ،

بادا هزار مرتبه نزد خدا قبول

قربانی جدید تو یا ایها الرسول .

سرانجام سربازان مردم را پراکنده ساخته ، خیابان هارا اشغال و از ازدحام تهی نمودند . گروهی از ملایان ، منبریان ، بازرگانان ، طلاب ، پیشه‌وران ، کارگران و طبقه پائین در مسجد جامع مرکز شهر ، پناهنده شده و در آنجا کشته سید را بخاک سپردند (۱) چون سه چهار روز در محاصره سربازان ماندند ، سپس از شاه پروانه گرفتند که شهر را ول کرده بقم بروند ، و در آنجا گروهی از مردم بآنان پیوستند ، چه بقرار توضیح تقی زاده « راه تهران بقم مانند خیابانی از شهر شده بود » .

این هنگامه که در ۲۱ ژویه = ۲۳ج ۱ - ۱۳۲۴ قمری روی داد در میان ایرانیان معروف به هجرت کبری گردید .

۱- فرمان محمدعلیشاه بس از انهدام مجلس انش قبر کرده . جسد سید را بجای دیگر انتقال دادند و بطوریکه در جلسه ۱۷ شوال ۱۳۲۴ مجلس مذاکره شده ، افسر کشته سید - مرشد احمد خان ارآکی بوده است . مترجم

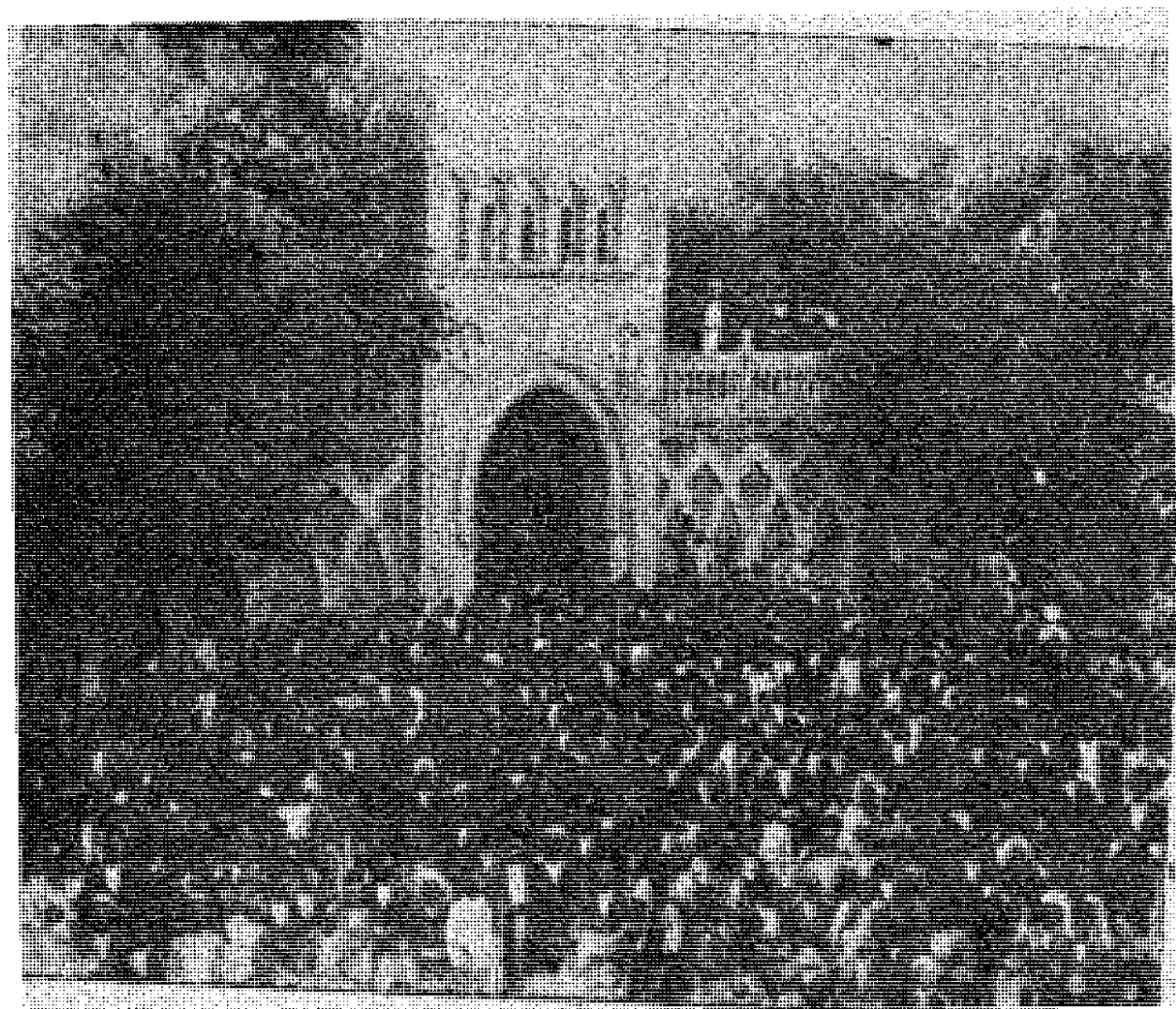
در این هنگام که بازار ودکان ها بنام اعتراض بسته بود، عین الدوله فرمان داد که باز کنند و تهدید نمود که اگر اطاعت نکنند بسر بازاران فرمان یغما خواهد داد، در این موقع «روز پنجشنبه ۱۹ ژویه» یک چند نماینده بازرگانان و صرافان در منزل تابستانی سفارت انگلیس واقع در قلعه برمستر گرانترف Hrant Duff وابسته سفارت وارد شده استعلام نمودند که، اگر احياناً آنان سفارت انگلیس در شهر پناهنده شوند بیرونشان خواهند کرد یا اجازه توقف و حفاظت آنها را خواهند داد؟ با حصول جواب رضایت بخش روز جمعه ۲۳ جمادی الاول چند تن (۱) از آنها بیباغ سفارت رفته در آنجا خیمه زدند. در روز دوشنبه ۲۳ ژویه شماره آنان به ۸۵۸ نفر افزایش یافت و ۳ روز دیگر پنج هزار نفر رسید. شرایط خروج از سفارت و رفتن بخانههای خود را، برکناری عین الدوله و اعلام مجموعه ای از قوانین و بازگشت پیشوایان روحانی از قم، پیشنهاد نمودند.

شاه که از این پیش آمد آزرده خاطر و بی اندزه پریشان گشته بود در ۳۰ ژویه تا آنجا تصمیم به تسلیم درخواستهای جامه گرفت که عین الدوله را عزل و بجای او مرد

۱ - موضوع بست نشستن در ایران سابقه دارد - آخرین راه فرار از ستم فرمانروایان و چاره ستدیدگان (با اصطلاح دفع مضرت و جلب منفعت) بستنی و پناهنده شدن در اماکن مقدسه (امامزادگان) و مساجد - یا جاهای محترم از جمله بیرونهای بزرگان - تلکرافخانه، و حتی اصطبل بویژه اصطبل همایونی است (چنانکه شاه عباس کبیر وقتی از ولیعهد خود بد گمان شده یکی از خاصان خود امر فرمود برود شاهزاده را کشته بیاید و در اصطبل همایونی بست نشیند) بالجمله خواه از لحاظ احترامات مذهبی خواه از نظر سیاسی چه بسا تبه کار باجانی بست نشسته از کبیر معاف یا رفع ظلم از ستدیدگان میشده، چنانکه در عهد سلطنت محمد شاه، اعیان و بزرگان پایتخت از زور کومی حاجی میرزا آغاسی صدر اعظم وقت بستوه آمده به سفارت روس و انگلیس پناهنده خواستار عزل او شدند - در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه ناظم العلماء ملایری که از بزرگان ملایر بوده از ظلم سیف الدوله برادر عین الدوله در سفارت روس بستنی گشت.

در اواخر پادشاهی ناصرالدین و اوایل سلطنت مظفرالدین کار بست نشینی بالا گرفت، در اوایل سال ۱۳۲۴ ابوالحسن میرزا شیخ الریس از علماء و شرعی درجه اول و شاهزادگان بزرگ، از دست عین الدوله سفارت عثمانی پناهنده در شهرستانها مردم از دست فرمانداران در تلکرافخانه بست نشسته، یا از ستم دولت به بقمه امام زادگان و مساجد پناه میبردند - وقتی کارمندان بیچاره بست و تلکراف هم از کمی حقوق و رنج بسیار با اصطبل همایونی ریختند.

( اخیراً بهارستان یا پارلمان از شر مامورین قانونی و بد کیشان حکومت دیموگراسی جای اماکن موصوف را بخود گرفته ) باری آخرین راه چاره حقوق طلبان و آزاد بخوانان پناهندن سفارت بیگانه بود، و بنا بروایت تاریخ بیداری مرحوم سیدهدایت الله بهبهانی در مکانبه و زبالی به برخی از بازرگانان صریحاً فرموده بود: - اگر عین الدوله بشما سخت گرفت ملتجی سفارت انگلیس شوید، و به چنین کاری (که خدا کند در کشور ما تکرار نشود) دست زدند - و بیشک سیه چنان خود را روی همین توصیه نهاد، چه برخلاف میل روسها بود، چنانکه در متن تصریح شده است. مترجم



پناهندن مشروطه خواهان بسفارت بریتانی - در جمعه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۴  
«عکس از دوست و همقطار محترم آقای رحمت الله خاکپور است»



آزادبخواه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (۱) را برقرار و از ملایان دعوت شود که به پایتخت مراجعت نمایند.

۱- مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله فرزند آقا محمد نایینی اجدادش از سلسله عرفا بوده - وقتی در جوانی تازه به تهران وارد گردید، در دستگاه میرزا عبدالوهابخان نصیرالدوله (آصفالدوله شیرازی) بمنشی گری پذیرفته شد و ماهی سه تومان موجب داشته - بعد در وزارت امور خارجه میرزا سعید خان موتمن‌الملک وارد خدمت وزارت نامبرده گردید، در ۱۲۹۹ قمری به نیابت دوم وزارت و مدیریت اداره تحریرات روس و پس از چندی بلقب خانی و مصباح‌الملکی مفتخر شده در ۱۳۰۸ لقب مشیرالملک و مورد اعتماد امین‌السلطان و حمایت او قرار گرفته - مراتب لیاقت و کاردانی او بجای کشید که با وجود کنار رفتن امین‌السلطان - در صدارت امین‌الدوله و وزارت جنگی فرمانفرما در ۱۳۱۴ بوزارت لشگری ارتقا یافت - در این خدمت نیز به روز لیاقت بیشتری داد.

در این هنگام شیخ محسنخان مشیرالدوله وزیر خارجه برای معالجه بارویسا رفته در آنجا بدرود زندگی گفت - نظر بسابقه اطلاعات مشیرالملک، لقب مشیرالدوله یافته و چند سال وزارت خارجه را بخوبی اداره مینمود - بنا بروایت تاریخ بیداری در ۱۳۲۳ قمری میرزا رضا خان ارفع‌الدوله سفیر ترکیه به تهران احضار و بخانه عین‌الدوله وارد گردید - عین‌الدوله قدم او را بسی گرامی میداشت.

پس از چند روز که دید و بازدید انجام گرفت عین‌الدوله اتابک (صدراعظم) به مشیرالدوله پیام میدهد که ارفع‌الدوله برای پست وزارت خارجه حاضر است یکصد هزار تومان (بیست هزار برای من و هشتاد هزار برای شاه) پیشکش دهد، چون دوست من هستی از بیست هزار خود صرف نظر مینمایم ولی هشتاد هزار اعلیحضرت را باید تقدیم نمایی و گرنه وزارت بدو مرحمت خواهد شد و شما بهتر است خود استعفا دهید. مشیرالدوله بشنیدن پیام خامه برداشته حواله یکصد هزار تومان بعهده تجارنخانه تومانیان نوشت میفرستد که در پست وزارت ابقا گردد - نزدیک بهمین مبلغ هم عین‌الدوله از ارفع‌الدوله گرفته او را بسفارت دربار استانبول برمیگرداند.

میگویند - میرزا حسین خان موتمن‌الملک - پدر را ملامت کرده گفت: ما تا کنون دارایی خود را پنهان میداشتیم و در جاهای دور از یکدیگر املاک میداشتیم، که دولت و مردم از حجم دارایی ما آگاهی نیابند، اکنون که صدراعظم دید بایک پیام چنین پول هنگفتی را میتواند بدست آورد، دیگر دست بردار نخواهد بود و همه ساله این تیرنگ را بکار خواهد برد، مشیرالدوله بفرزند خود حق داده علاج آنرا خواست، پسر گفت درمان اینکار برداشتن عین‌الدوله است و بس - این است که در پناهنگی مردم بسفارت، مشیرالدوله هم‌جور همراهی میکرد ولی « لالجب علی بل لفض معاویه » بوده است.

بهر تقدیر - میرزا حسنخان مشیرالملک و میرزا حسین خان موتمن‌الملک دو پسر والا کهر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، در نهضت مشروطیت عامل مهمی بوده اند - بویژه میرزا حسنخان او آخر عمر در تالیف تاریخ باستان راجع فراوان برده و گنجی کهر بار بیادگار گذاشت - مرحوم مشیرالدوله (پدر) در تاسیس مدرسه سیاسی همت نموده و امور آنرا بعهده فرزندان خود گذاشت - این دو پسر دانشمند - از فضلا و دانشمندان دیگر کمک میگرفتند و در نهضت ایران اقدامات بسزائی کردند نخستین کسیکه از زبان و پنهان‌شواژه کنستیتوسیون (Constitution) جاری گردیده و بدنهها انداخت، میرزا حسنخان مشیرالملک (بعدا مشیرالدوله) بود. مشیرالدوله (پدر) در زمان وزارتش ظلمی نکرده کسیرا از میان نبرده - خانه‌ایرا آتش زده - وطن فروشی نکرده - با خارجه ساخت و بساختی نداشته - آثار بدی از خود بیادگار نگذاشته بلکه بارافت و حسن خلقی سلوک و وظائف محوله

ولی مردم که عموماً سلب اطمینانشان از حکومت شده، باین مزایا قناعت نکرده اکنون دیگر قانون مشروطیت و مجلس نمایندگی ملی با ضمانت وفای به حسن عهدشاه را تقاضا می‌کردند .

در اول اگست شماره پناهندگان سفارت انگلیس بنا باحصاء روزنامه تایمز به ۱۳ هزار نفر بالغ و چند روز دیگر در همان روزنامه به ۱۶ هزار کس رسیده بود ، گرچه این آمار مبالغه آمیز می‌شود ولی با احتمال قوی ۱۲ یا ۱۴ هزار نفر به حقیقت نزدیک تر است .

سرانجام در ۵ آگست برابر ( ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ که مصادف با روز میلاد شاه - مظفرالدین بوده ) درخواست های بستیان را عنایت فرمودند آنها هم سفارت را رها کردند .

نموداری از آنچه در اوت ۱۹۰۶ روی داده بقلم گواه ناظری بقرار زیر است :

» من نمیدانم که آیا شما از رویدادهای بزرگی که در تهران رخ داده آگه هستید یا نه؟

چه جراید انگلستان عملاً سرزمین شیر و خورشید را نادیده گرفته و اخبار ایران را کوچک دانسته طرداً للباب جملاًتی مینگارند . من برآستی استنباط میکنم که آگاهی از این تازگیها برای شما سودمند خواهد بود و از اینروی این نامه رامینویسم که از آنچه پیش آمده دورنما و خاطراتی برای شما باشد .

در حدود یکماه پیش یعنی ژویه ۱۹۰۶ شهرت هائی بیچید که عده ای درصدد بست نشستن در سفارتخانه شهری انگلیس برآمده اند . من پائین رفته ( یعنی از قلعهک شهر ) و چهل تنی از بازرگانان و ملایان سالمند را در بساغ سفارت دیدم . روز دیگر نفرات آنان بشماره بیشتری افزود . من سه هفته در آنجا ماندم و این تنها آزمایش من بود . شماره بستیها بزودی رو بافزایش نهاد ، تا اینکه بازارها همه بسته شد ، در حدود ۱۲ هزار تن در باغ سفارت خیمه برافراشتند . منظره ای بس تماشائی بود و من یقین دارم که شما را نیز خرسند خواهد ساخت ، چه تصور فرمائید در هر نقطه از سفارت چادری برپا شده و هزاران تن از هر طبقه ، بازرگانان ، عالمان ، پیشه وران درهم فشرده

✽ بغویشرا بابا کدامنی و علائندی انجام میداده - پس از عزل عینالدوله صدراعظم گردید . وقتی تاج کیانرا بسمحمدعلی شاه مینهاد ، پس رابه پیش گذاشت - چون سنگین بوده و جایگزین نبود ، شاه گفت : مشیرالدوله سنگین است . پاسخ داد : بلی اعلیحضرتا این تاج برای سرشما خیلی سنگین است ، این گفتار میرساند که تاجه پایه او از سلطنت محمدعلی ناخرسند و دلواپس بوده - چه پس از استقرار محمدعلی از کار کناره کرد ، محمدعلی هم میگویند در مقام انتقام برآمده او را مهوم نمود - چه مشیرالدوله بدون هیچگونه بیماری ناگهان در گذشت ، مجلس بدگمان شده گفتگو میهایی کردند که درجای خود خواهد آمد . مترجم



شده باشند، روزان و شبان با گردنهای کشیده و با بردباری گردهم نشسته پافشاری نمایند که پای از سایه پرچم انگلیس فراتر نرواوند گذاشت؛ تا بمراد و مطلوب خود برسند. آنها با متانت و انضباط شایسته تحسینی موقعیت گرفته و با وجود شماره قابل ملاحظه شان کمتر مزاحمتی دارند.

انتظام امور آشپزخانه و ترتیب خوراکشان نمونه ای از حسن تمشیت است. آشپزخانه بدون تجملی پشت اتاق گارد، بدون سروصدا درست کرده، و همه روزه يك دسته بیشمار از دیکهای بزرگ و کوچک برای پختن و خوراندن باین گروه انبوه، روی اجاق دیده میشوند.

خوراک بتوسط يك چند تن از کارکنان گردانده و چیده میشود، و هر دفعه خوراک سه ساعت طول میکشد (۱)

شاید تماشائی و برجسته ترین صحنه، شب باشد. چه بتقریب هر چادری روضه خوانی دارد که در حقیقت تابلوی ستودنی است. در این خیمه ها و محفل های شنوندگان که روضه خوانش در صدر مجلس جای میگیرد. داستان های کهن حسین و حسن نقل میشود. در قسمت های غم انگیز حضار برسم ایرانی گریه را سر داده بسر و سینه میزنند.

من پسین ها در پیرامون این چادران برای دیدار این منظره شگفت آور میگشتم در واقع باور بنمائید که در این سه هفته بیشتر از ماهها که در ایران بوده ام بروحیه ایرانیان پی برده ام. همه روزه رهبران مردم از من دیدن کرده، از اخبار تازه پرسش یا مصلحت اندیشی از من مینمودند. با وجود هوای گرم و عفن باغ خیلی متاسف شدم وقتی این هنگامه تراژدی پایان رسید. (۲) -

۱ - هزینه کارپردازی این دستگاه (سفارت) از صندوقی که پرداخت سی هزار تومان از طرف بازرگانان تهیه شده بود تامین میگردد. بظاهر نظارت و مباشرت بمعهده حاج محمد تقی بنکدار و دیگری بوده است:

۲ - البته خواننده توجه دارد که نویسنده این گزارش بمولف کتاب، از کارکنان سفارت یا مامور ویژه بوده، ولی چیزیکه خلاف واقع باشد در مقاله او دیده نمیشود.

موضوع درخور یادداشت این است که - حسینقلیخان نواب که در آن تاریخ در سفارت بریتانی بوده و میرزا یحیی خان منشی سفارت بمردم تلقین میکرده اند که: اکنون که سفارت پناهیده اید، تنها امنیت خود را نخواهید، بلکه برگشتن علما را نیز درخواست نمائید - چه امنیت شما بسته ببرگشتن آنهاست - بملاوه شماره بیشتری از اهل علم - سادات و طلاب با خود همراه سازید زیرا هر چه عده بیشتر کار بهتر پیشرفت میکند.

مطلب دیگر که شایسته ضبط تاریخ است اینکه - در این تاریخ سر بازاریکیه در خیابان و بازارهای شهر گمارده بودند و مردم را میآزردند. گردآوری و بهاردوی بیرون شهر روانه شدند و دولت بنای خوش رفتار را بمردم گذاشت.

در ۱۹ جمادی اول - روزنامه ایران که نامه رسمی دولت بوده قانون دادگستری را که ممتازالدوله (پسر مکررم السلطنه) که بزبان فرانسه و ترکی عثمانی آشنائی داشته و بظاهر

« من سعی خواهم کرد که اساس نظریات قیام این اجتماع را اختصاراً بشما عرضه بدارم - در زیر شکنجه و آزار اتابک عین الدوله ، اینکشور رو بویرانی گذاشته است . هر چند ایرانیان با حکومت بد و ستمگر دیرزمانی پای اصطبارتوانند فشرد . ولی با چنین ستمکاری و سوء سیاست این وزیر دیگر کاسه شکیباییشان لبریز گشته به علاوه انقلاب روسیه موجب شگفتی بزرگی در اینجا شده (۱) وقایع روسیه جلب توجه کرده و بنظر میرسد روحیه تازه ای در کالبد مردم اینکشور دمیده باشد . اینها از فرمانروایان خود خسته و بیزار شده ، و بخیال افتاده اند که حکومتی دیگر باروش بهتری میتوان داشت . عدم رضایت، وقتی مورد مطالعه برای حصول کمال مطلوب گردید، که در دسامبر ۱۹۰۵

☆ از قانون عدلیه عثمانی ترجمه کرده بوده درج نمود - دستخط شاه (مظفرالدین) نیز در اجرای آن بقرار زیر صادر گشت :

« جناب اشرف اتابک اعظم (عین الدوله) آنچه در این کتابچه (آئین نامه داد گستری) نوشته شده صحیح و مطابق مقررات دولت علیه ماست و باید از این تاریخ ببدء وزارت عدلیه بهمین ترتیب دائر شود، و از حدود احکامیکه مقرر شده است هیچکس حتی اولاد مستثنی نخواهد بود، و تمام فصول و فقرات فوق بلا تخلف باید بموقع اجراء برسد . جمادی الاول یونت میل ۱۳۲۴ . امضاء

ای دستخط با کتابچه قانون داد گستری با هبثتی بسفارت فرستاده شد، ولی مردم هبثت را نیز گرفته بدان، روی خرسندی نشان ندادند .

از رویداد مهم دیگر که نباید آنکار شود اینکه - مظفرالدینشاه از اوضاع و گزارش امور سفارتتوها آگاهی نداشته ( یعنی نیکگراشته اند آگهی یابد ) یکروز نور الدوله مادر ضد السلطان با حالتی اندوهگین باعلیه حضرت عرض میکند :

« مناسب نیست در زمان اعلیه حضرت رعیت بغارجی پناه برد ، این دیگر مسئله ملایان نیست ، بلکه از ظلم و ستم عین الدوله رعایا بتنگ آمده در سفارتخانه انگلیس متجاوز از پنجاه هزار نفر (مبالغه بوده) پناهنده شده اند . شاه از شنیدن عرایض نور الدوله متاثر شده و فرمود « فردا وزیران مجلس کنند و تکلیف را معلوم نمایند »

بدستور عین الدوله پزشکان بخدمت تکراران و اندرون حرم شاه غدغن کرده بودند که اگر شاه از وقایع روزمره آگاه گردد، بیماری سنگین و شاه تلف خواهد شد .

خواجه سرایان و زنهای باور کرده چیزی بشاه عرض نمیکردند، چندتن از هواداران آزادی از جمله مستعان الملك و دیگران که از خلوتیان میبوده، از ترس عین الدوله گزارشی از حوادث بشاه نمیدادند، بیچاره شاه از جریان کار سفارتیان بی خبر بوده تنها نور الدوله مردانه در این کار گام نهاد، و خدمتی بعالم انسانیت انجام داده است (مترجم) .

۱- انقلاب روسیه - منظور از حوادث ناشیه از جنگ روس- ژاپوس میباشد، چه در نتیجه شکست روسیه- آزاد یغواهان آن دیار سر بلند کرده درخواست اصلاحاتی در شئون کشور و حصول آزادی مینمودند، که با اهماقوه قهریه تزاری فرو نشست و نباید به انقلاب کومونیزم که در سال ۱۹۱۸ واقع گردید اشتباه نمود - مترجم .

جامعه روحانیون شهر را ترك کرده ، و بعنوان اعتراض در شاه عبدالعظیم بست نشستند . پس از شش ماه توقف اینها موفق به حصول توافق با مجلسی به عنوان دارالعداله یعنی دیوان عدلیه گردیدند . لازم نیست گفته شود که اتابک توجه به انجام میثاق نداشته است . برخلاف انتظار ماه محرم به آرامی گزشت و تا نیمه ژون آرامش حکمفرما بود . وقتی مردم دیدند که شاه حاضر نیست بوعده های خود وفا نماید ، ناراحت شدند و بانتیجه در آغاز ژویه ، شورشهایی سهمگین رخ نمود (۱) بازارها بسته شد و يك پنجهزار نفری از مردم بمسجد جامع پناه بردند .

اتابک مسجد را محاصره و آب و نانرا بر آنها بست ، و آنها را مجبور به بیرون رفتن کرده جنگی در بیرون مسجد رخ داد و دوسه تن باقرآن روی دست کشته شدند . با اینکه سربازان عموماً پاداش بسزا داده میشد ، در دوره شورش آنها شهامت غیر منتظره ای نشان دادند ، و حق حرمت دینی را مراعات نمودند ، و از مقاومت دست برداشتند — کارگردانان و مجتهدین مهم از شهر آواره شده ، دوباره آرامش برقرار گردید . ولی این آرامش پیش از طوفان بود . »

۱- اینجا برای تکمیل این کتاب از لفاظ تاریخ بشرح مجلسیکه از طرف عین الدوله بنام هورای دولتی در باغشاه تشکیل شده مبادرت میشود و بقرار زیر بوده است :

پس از انعقاد انجمن های مذهبی و علمنی و بخش آکمی و شب نامه های ژلاتینی . عین الدوله برای رفع تقصیر از خود و بهانه انصراف از ههود شاه ، موقعیکه شاه برای رفتن به بیلاق نقل مکان کرده چند روزی در باغ شاه توقف فرموده بود ، عین الدوله از رجال و درباریان دعوتی نموده هورای دولتی را تشکیل داد ، و در افتتاح جلسه اظهار داشت که منظور از انعقاد این جلسه این است که چون اعلیحضرت دستخط تاسیس عدالتخانه صادر فرموده — اگر چه دستور داده ام نظامنامه عدلیه را بنویسند و در دست تهیه و تصحیح میباشد ، ولی تا کنون بمسامحه و تعلل برگذار کرده و اجرای دستخط شاهرا که ملاها در خواست دارند بمپده تعویق انداخته ام ، ولی آقایان دست بردار نیستند همه روزه دنبال هم پیغام میدهند و مراجعه مینمایند ، مردم هم از نوشتن اعلامیه و شب نامه منصرف نمیشوند — اکنون از شما مصلحت میخواهم که بر طبق دستخط اعلیحضرت بایدر رفتار یاجدا آنها را مایوس نمود ، و اگر با استعمال قوای دولتی هم شده ایستادگی و ممانعت از تظاهرات و تمنیات آنان بنمایم ؟ مجلسیان خاموش نشسته جواب ندادند عین الدوله مجدداً تهریج و تاکید را جواب خواست .

احتشام السلطنه از مردان متدین ، ثروتمند و بی ملاحظه که غرض نوعی را بر شخصی ترجیح میداد و سالها بسفارت در خارجه گزرانده بو در جواب گفت : « صلاح دولت در اجراء دستخط است ، چه اگر دستخط شاهرا اجرا ندارید دیگر ملت بقول و نوشته شاه اعتماد نخواهند کرد و نیز شرف دولت را لطمه میزند .

مردم و پیشوایان دینی آنان تقاضای عدالت دارند ، تاسیس و تشکیل عدالتخانه ، بطور صحیح زبانی متوجه دولت نمیکند ، و اگر دولت بر طبق میل مردم رفتار نکند هم تغافل از قول خود کرده وهم در نزد خالق و مخلوق مسئول است » امیر بهادر وزیر دربار گفت : « چنین نیست صلاح دولت بعدم اجراء دستخط است ، نباید این دستخط اجرا شود چه اگر اجرا شود و عدالتخانه برپا گردد آنوقت پسر پادشاه با بقال سر کوچه مساوی خواهد بود ، و نیز هیچ حاکی دیگر نمیتواند دخلی بکند و راه دخل امناء دولت مسدود خواهد شد »

چون دریافتند که با قوه مسلحه حکومت نمیتوان هم آورد شد. مردم تصمیم به نشستن بست در سفارت انگلیس گرفتند، و این کار راه کامیابی و حسن عواقب را ثابت نمود. شاه هیئتی بادستخط سفارت اعزام داشت.

ولی مردم از پزیرش آنها سر باز زدند. سرانجام شاه مجبور به برکناری اتابک شده و مشیرالدوله صدراعظم گردید. او بهر تقدیر پیرمرد خشکی مانند سلف خود نبوده چون اوضاع را وخیم میدید. شاه را وادار بدادن امتیازات مود (۱) پس از مطالبات بی پایان - بالنتیجه مردم دستخط شاه را دایر باعطای پارلمانی مرکب از همه طبقات: شاهزادگان - قاجاریه - اشراف - ملاک - بازرگانان - پیشه‌وران و غیره پذیرفتند -

بدر احتشام السلطنه گفت جناب وزیر دربار - دیگر دخل بس است تا کی ظلم، تا چه وقت مردم را ذلیل و رعیت را تا چه اندازه اسیر و فقیر می‌خواهید - دخل و جمع مال حدی دارد - خوبست قدری بحال رعیت رحم کنید - ملت را با دولت طرف نکنید - رعایا را از شاه دلخور نسازید - علما و روحانیون را دشمن شاه ننمایید.

حاجب الدوله گفت - اگر عدالتخانه برپا شود سلطنت منقرض خواهد شد.

ناصرالملک وزیر مالیه گفت بلی چنین است - امروز صلاح نیست - هنوز در ایران وقت تاسیس مجلس نیست عدالتخانه منافی این سلطنت است.

وزیر دربار گفت - جناب احتشام السلطنه شما که از قاجار هستید نباید راضی بر رفتن سلطنت از این خاندان گردید. - احتشام السلطنه گفت: واله قوت دولت و ترقی سلطنت با اتفاق و همراهی ملت است - امروز کو کب اقبال دولت طلوع نموده که ملت در مقام اصلاح نواقص برآمده است - قدر بدانید - با ملت متفق شوید - دست بهم داده نواقص را تکمیل کنید - دولت را صاحب اعتبار و مایه نمایید - قانونی در ایران دایر کنید که احدی تخلف از آن نتواند کرد - دیگر دخل بس است - ظلم کفایت است - شاه ابدام نکنید - دولت را مفتضح نسازید.

امیر بهادر روی باتابک نموده گفت - احتشام السلطنه خیال دارد شاه را ضعیف کند - احتشام السلطنه گفت - من میل دارم پادشاه و ولی نعمت خود را مانند امپراطور آلمان و انگلیس مقتدر و صاحب اعتبار به بینم لکن شما می‌خواهید پادشاه را مثل خدیو مصر و امیر افغانستان نمایید.

امیر بهادر گفت من تا جان دارم نمیگذارم عدالتخانه برپا شود - خوب است شما که احتشام السلطنه می‌باید بروید به مملکت آلمان و خدمت برای امپراتور آلمان کنید - آقای من، پادشاه من. اینگونه خدمات را لازم ندارد. عین الدوله که دید مقصودش برآمد گفت من بساید این مذاکرات را بعرض اعلیحضرت برسانم و از خود شاه تکلیف بخواهم - مجلس تمام گردید - چند روز بعد از آن - احتشام السلطنه مامور بر رفتن سرز ایران و ترکیه شده از تهران رهسپار مقصد گردید. تمهید احتشام السلطنه با تمهید سعدالدوله فرقی که داشت اولی محترمانه و دومی بقول خودش سه فرسنگ پیاده و زیر شلاق قزاق انجام گرفت. مترجم

۱- این دستخط بعنوان صدراعظم (مشیرالدوله در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ = ۲۵ آگست ۱۹۰۶ سال یازدهم سلطنت مظفرالدینشاه در قصر صاحبقرانیه بامضاء شاه رسید، در واقع مشروطیت بدینوسیله اعطا گردید. متن دستخط در بخش مخصوص پیوندنامه این کتاب چاپ شده است. مترجم.

قرار شد خونبهای دوسید کشته شده، بغویشارندگان آنان داده شود، و ملایان تبعید شده ربا احترام و سرافرازی برگردانند و دیوان دادگستری برپا گردد.

آنچه امروز سرزبانها است این است که، مردم از خود میپرسند آیا ما طلوع اختر آزادی را در ایران مشاهده خواهیم کرد، یا آغاز خیمه شب بازی است؟ اندیشه من از این است که مردم نیروی درستی در این پارلمان نتوانند داشت — چه حکومت مطمئن است که نشانی پشت این دست بقیچه به نظریات دربار حواله شده است. ولی من معتقدم که در پایان برد با مردم خواهد بود — البته آنها مطلقا و شاید باستثناء چند تن از زعمایشان از اصول اداره حکومت ملی جاهل اند (۱) هنگامی که من در سفارت تهران بودم، اینها میآمدند تا برای یک گونه سادگی طبیعی رقت آوری، درباره مشروطیت ما که چگونه عملی شده از من جويا میشدند. آنها موضوع را درست در نظر میگیرند و لسی برای رسیدن به هدف خیلی شتاب زده هستند. بدون شك سالها پیش میبایستی این پارلمان بوجود آمده باشد. چه بسیاری از زعمای که در آن میان يك باي معروف است بحقیقت پی برده، و به آنچه مقتضی است اندیشه‌هایی بس درست دارند. اگر فقط اینها در همدستی و یگانگی باقی بمانند و نگزارند حکومت تخم نفاق در میانشان بیاشد — اینها با آن روز خوبی که هر که زنده بماند، خواهد دید، می‌رسند.

بنظر من میرسد که باید تغییری در خاور زمین پدید آید. پیروزی ژاپسون نفوذ قابل ملاحظه‌ای در تمام شرق کرده و میبایستی بکند. حتی در اینجا (ایران) بدون شك تاثیر کرده است، از بررسی کمی، من باین نکته ایمان آورده‌ام و غالبا چنین بنظر من میاید که شرق از خواب گرانش سر بر داشته. در چین يك نهضت مارکس‌داری علیه بیگانگان و تمایلی بسوی ایده آل «چین برای چینیان» — در ایران از لحاظ همجواری با روسیه طرز بیداریش می‌رساند که شکل نهضتی را بطرف دیمو کراسی پیش گیرد — در مصر و افریقای شمالی علامات از افزایش جنبه فیناتیزم، دوش بدوش با توسعه نهضت پان اسلامیک قابل یادداشت است.

و حدت این علامات ناخوش نودی و ناراحتی با هم آهنگی و هم نواختی میان شرقیان، بسی آشکار است، شاید رستاخیز دیوی خاور و بیداری از خواب طولانی‌ش با جنبش ملیونرا افراد

۱ — تقی زاده بمن گفت که کمیسیون از بستنیهای سفارت تشکیل یافت که بتوسط عده کم و بیش از طبقه مامورین تربیت شده اروپا رفته دلالت میشد، و باز عمای روحانیون هم ارتباط داشت و آنها هم بنوبه خود رابطه با ایالات داشتند. وقتی که شاه اراده بمنزل عین الدوله نمود و او هم به پشت کوه میرفت — یکمده از ساده لوح ترین بستنیها خواستند سفارت را ترک کویند، ولی این کمیسیون آنها را وادار بتوقف نموده بآنها خاطر نشان ساختند، که فقط يك اصلاح اساسی در روش حکومت ها میتواند علیه ظلم و سوه سیاست اداری سایر روزیران بدی مانند عین الدوله، منظور ملت را تضمین نماید با این نظر تقاضای عدالتخانه، بیک پارلمان یا شورای ملی توسعه یافت (مؤلف)

دردمند، بر ضد استثمار باختر بی اعتنارا، ما خود شاهد و ناظر گردیم (۱)  
سیمای خوش آیند این انقلاب که حقا شایسته نام انقلاب است، این است که محرابیون  
خود را در میان ترقی طلبان و آزادیخواهان جا داده اند. من باید بسنجم که در تاریخ  
جهان این پیش آمدی بی مانند است.

اگر اصلاحات و تجدیدیکه این مردم با کمک خود برای آن جنگیده اند باید  
صورت واقعیت بخود گیرد، تقریبا تمام رمقشان گرفته خواهد شد، ذکر علل شایان این واقعه  
معسوس، بدون توضیحات خودشان درست در نمی آید و در حقیقت سودمند است، جز اینکه  
موضوع بردامنه ایست و من استنباط میکنم که فعلا کلیه حدود دلیل پزیر آنرا بیش از حد  
لزوم پرورده باشم. (پایان)

برگشت زعمای روحانیون از قم بیایتخت از طرف عضدالملک و حاج نظام الدوله  
پیشواز، و یک یا دو روز پس از تسلیم شاه و خروج بستیان از سفارت یعنی در حدود ۱۵  
یا ۱۶ آگست سبب شادمانی تمام ملت پیروزمند گردیده و بر طبق تلگرام تاریخ ۱۷ آگست  
مندرج در شماره ۱۸ آگست تایمز روسهای مقیم تهران بنحو برجسته ای در آن حرکت  
نمودند و در واقع فتح ملی صورت گرفت.

هر چند ابراز خلوص روسها با مقاله ای که در برژووا ویدومستی در ۱۳ سپتامبر  
۱۹۰۶ پترزبورغ، که نوشت « معلوم شد ایران در حصول رفوم و حتی مشروطیت توفیق  
یافته، سیاس بر نیکوکاری تعاونی انگلستان که ضربه شدید دیگری بحیثیت آسیائی روسیه  
وارد آورد » مورد شك و تردید واقع گردید. در ۱۹ آگست ۱۹۰۶ گشایش رسمی  
باشکوه و وقار پارلمان، در حضور هیئت عالیه روحانیون (که سه روز بعنوان مهمانان  
شاه ضیافتی برای آنها ترتیب داده شد) انجام گرفت. چند روز پیشتر ابلاغیه تاسیس مجلس  
شورای ملی صادر شده، و ترجمه آن در شماره اول سپتامبر ۱۹۰۶ تایمز منتشر گردید.

از صدور توقیعات صدر اعظم و اقناع شاه از موافقت با تعدیلات و تغییراتی (در ۸  
سپتامبر) و استنکاف ملایان از پذیرش آن وجود اصطکاک تازه ای بنظر میرسد.  
با این پیش آمد متینکی داده شد، و بار دیگر بازارها بسته و مردم سفارت انگلیس  
را بعنوان بست اشغال کردند.

۱- این پیش بینی چنانکه اکنون دیده میشود تحقق یافت، ایران در مشی سیاسی خود  
هنوان دموکراسی را ولو بطور ناقص شعار حکومت خود میداند. مصر و قطعات خاررمیانه  
هریک به استقلال و حکومت ملی (حتی یهودیان فلسطین) نایل گردیدند، افریکای شمالی قریبا  
مستقل خواهد شد، و هم اکنون لیبی در شرف استقلال است چه در ۲۷ آذر ۱۳۲۸ خ، خبری در  
روزنامه اطلاعات درج بود که سنوسی رئیس حزب استقلال لیبی در ۱۹۵۲ (دوسال دیگر) بنام  
پادشاه لیبی بسطنت انتخاب خواهد شد.

هندوستان بدو کشور هند، و پاکستان منقسم و استقلال یافته - کشور پهناور چین با مرام  
اشتراکی از قبود بیگانگان وارسته، برمه - هند و چین و جاوه، جمهوری شدند.

(مترجم)

درخواستهای مردم این بود - اول - کشور ایران به یازده یا ۱۳ حوزه انتظامی منقسم گردد.

دوم - عده نمایندگان مجلس ، دوست نفر باشند .

سوم - هر فرد ذکور ایرانی از سن بین ۳۰ تا هفتاد ساله ، که نه از کارمندان دولت بوده و نه محکومیت داشته باشد و خواندن و نوشتن نیز بواند ، برای نمایندگی پذیرفته گردد .

بالاخره با این تقاضاها شاه ناگزیر بموافقت گردید - عین الدوله از پایتخت رانده شده شغلی برای او در نظر گرفته شد - محمد علی آلاء السلطنه سفیر سابق لندن برای وزیری امور خارجه نامزد گردید، و محتمم السلطنه بجای او مامور شد. در ۱۷ سپتامبر شاه صدور فرمان پیشنهادی برای تشکیل مجلسی مرکب از ۱۵۶ نماینده ، ۶۰ نفر از تهران - و ۹۶ نفر از شهرستانها را پذیرفته - انتخابات برای دوسال به مصونیت نمایندگان استوار گردید.

در تهران گرفتن رای بطور مستقیم ولی در شهرستانها بتوسط رای دهندگان جامعه مقرر گشت.

شاه در مراجعت از بیلاق بیابنت، با حسن استقبال شایانی از طرف مردم، و عرض شاد پاش و خیر مقدم پیشواز گردید ، انعقاد پارلمان برای یکماه دیگر اعلام، و از اول اکتوبر انتخابات آغاز، چهار نفر نماینده کاخ همیونی گزیده شدند - ملایان تبریز و رشت آرام گرفته و بستیهها از سفارت انگلیس در آمدند .

اربات جمشید چند روز بعد از طرف زردشتیان انتغاب و سعد الدوله ریاست مجلس شورای ملی اختیار گردید، و در ۷ اکتوبر بدون انتظار از ورود نمایندگان شهرستانها ، نخستین جلسه پارلمان افتتاح و خطابه شاه ، از بالای تخت بتوسط نظام الملك خوانده شد. (۱)

۱- نخستین جلسه افتتاحیه پارلمان در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ هجری در کاخ گلستان تشکیل و شاه مظفرالدین با عفت بیماری در حالیکه در متن باژوان او را گرفته و بر تختش نشاندند خطاب به نمایندگان چنین اظهار فرمود : « سالها در آرزوی چنین روزی بودم - خدا را شکر که بآرزوی دیرین خود رسیدم » با ابراد این فراز، حال رقت و گریه بشاه دست داده سپس خطابه خوانده شده است - عین خطابه در بخش مخصوص این کتاب ( که مواف ترجمه نکرده ) علاوه می شود . مترجم .

در این روز با اینکه کران ایران را پاره‌ای ابرهای تیره سیاسی فراگرفته بود، ملت از تحقق آرزوهای سرشار از شادمانی شد. اوضاع مالی ینحو وصف ناپذیری بحرانی، و گفتگوی وام چهارصد هزار لیره از انگلیس و روس در میان بود. پروژه این وام از طرف روتر در شماره ۲۰ اکتوبر تایمز اعلام، و روز بعد در همان روزنامه مقاله‌ای حاکی از عقد قراردادی میان انگلستان و روسیه، درباره حاکمیت آسیای خودشان، که در آن میان ایران نقش برجسته‌ای داشت منعکس گردید.

در ۱۲ نوامبر همان روزنامه اعلام شد که پیمان قرضه‌ایکه در هفته اخیر بنا بود امضا گردد، مواجه با مخالفت مجتهد مقلد و حزب عام گردیده، و بتاخیر افتاد. لایحه استقراض را در ۲۳ نوامبر ناصر الملک بمجلس تقدیم نمود.

ولی در زمینه اینکه استقلال ایرانرا بخطر خواهد انداخت، مورد اعتراض واقع و از طرف ۶۰ نفر نماینده که وام داخلی را ترجیح میدادند مخالفت شده، و باتفاق آراء نقشه دیگری برای قرضه داخلی در هفته بعد بتصویب رسید.

این تصمیم مهم یکبارہ نشان داد که پارلمان اراده آنرا ندارد که فقط آلتی در دست شاه و درباریان بوده، چه کاملاً از خطر مداخله بیگانه بیدار و هوشیار و مطلقاً دفع و رفع نفوذ اجانب را که در مدت ۱۷ یا ۱۸ سال گذشته باشتابزدگی و بیپوده رشد نموده واجب میشمارد.

ترکیه نیز آغاز بر رفتار بدسلوکی و تولید نگرانی مینمود، چه نه تنها در مرز شمال غربی بلکه در کربلا که هر چند در سرزمین ترکیه واقع است، ولی جامعه آنجا را ایرانیان تشکیل میدهند و شهر مقدس آنها است رفتار ناهنجاری مینمود. این مزاحمت اخیر در حدود آخر اکتوبر و بر اثر وضع، و گرفتن مالیات مستبدانه‌ای که از طرف اولیاء امور ترکیه آغاز شده بود فراهم آمد. و دو هزار نفری از ایرانیان، بر آن شدند که به کنسولگری انگلیس پناهنده شوند.

چون ایرانیان از پرداخت مالیات استنکاف ورزیدند، درهای حرم بروی آنان بسته شد، لذا کوشش کردند که با میله آهنین درها را بکشایند. میان ایشان و سربازان ترک نبردی روی داد که ظاهراً بیست نفری از سربازان و دو برابر آن از ایرانیان کشته و زخمی گردیدند.

از لحاظ مناقشه مرزی که دست کم از اوایل سال ۱۹۰۶ پیش آمده بود، و تا ژوئیه ۱۹۰۸ بحدت خور باقی ماند؛ ترکها آشکارا مهاجم و مدعی بوده، با اشغال نقاطی از ایران واقع در دامنه‌های میان سلماس (شاپور) و مراغه باختر ارومیه (رضائیه) که حق حریمی نیز نداشتند مبادرت نمودند. برتر از همه این مشکلات بیماری شاه بود، که مرتباً ونجیم تر میگشت، و همچنین مخالفت‌های میان عناصر آخوند و کلامی ملیون بود که دومی



اولیها را متهم بسودجویی، بزرگی بیجهت و جاه طلبی میگرداند. انتخابات شهرستانها با انواع تغل بکندی پیش میرفت، و موجب بدگمانی و تعبیر بمایل نبودن شاه که گزشته از هرچه، هنوز عملاً درامضاء فرمان انتخاب ولایات تامل داشت، میشد.

در ۲۹ نوامبر ۱۹۰۶ مخبری که اخیراً نامه ار را نقل کردم از وضعیت عمومی مجلس مینگارد :

« بنظر میآید وقت آن رسیده که بحزب اصلاح طلب اینجا اشاره شود - مجلس ملی باتشریفات درخشانی در کاخ همایونی گشایش یافت. همه هیئت های سیاسی دعوت شده بودند. فقط نمایندگان تهران انتخاب شده ولی بدون انتظار ورود همکاران شهرستانها؛ مجلس بانجام تکالیف خود آغاز نمود.

هرچند بنظر میرسد مرتجعین زمینه هائی از موفقیت خود را که گم کرده بودند باز بچنگ آورده باشند.

بنخیال من حزب جامعه بنای بسیار خوبی در تفوق موقعیت خود نهاده باشد - نهضت با کمال استادی در سرتاسر ایالات اداره میشود. شما بی شک در جراید دیده اید که در تبریز ورشت هم کنسولگری ها مانند آنچه در سفارت گزشت اشغال شده بودند. آنها پیمانی از ولیعهد ( یعنی محمد علی شاه آینده ) گرفته اند که او فرامین صادره از طرف پدر خود را پشت نویسی و وهای بآنها تعهد نماید، و نیز سوگند شاهزادگان گاهی خیلی پر ارزش است؛ چه ممکن است او بعداً اشکال نموده و از آن تجاهل نماید.»

نامه دیگری بفارسی از دوست ایرانی منست، که پس از غیبتی طولانی در هندوستان وانگلستان اخیراً بکشور خود بازگشته و در ۲۹ دسامبر ۱۹۰۶ نوشته شده ترجمه آن بقرار زیر است :

« دوست، بسیار محترم عزیز من، قربانت شوم! در هشتم این ماه بسلامتی تهران رسیدم - خدای را شکر، خود و بستگانم در کمال عافیت هستیم و من بسی خرسندم که خوشبختانه پس از سالیان دراز جدایی این چند روزه را نزد خویشاوندان، از مادر، خواهر و برادرم بسر میبرم، اوضاع تهران در اینموقع بسیار نیکوست، يك گونه شغف و اشتیاق غریبی در مردم دیده میشود.

همین امروز مجلس شورای ملی منعقد است، دیروز پس از مذاکرات زیادی که تا نیمه شب کشید، بنا شد فردا نظامنامه حقوق ملت بامضاء شاه و ولیعهد برسد، تا آنجا که معلوم است این منشور مصوبه خلل ناپذیری است و تقریباً با از آن انگلستان شباهت دارد. کابینه در برابر پارلمان مسئول است، مجلس اعیان «سنا» مرکب از ۳۵ نماینده مردم و ۲۵ نماینده دولت خواهد بود، وعده نمایندگان مجلس مبعوثان بدویست نفر که حق انتقاد مقررات مالی را از دولت خواهد داشت بالغ میگردد. بیچاره شاه، در بستر مرك

افتاده و هر لحظه بیم مرگ او انتظار میرود . اگر حزب عامه تعدی نکنند و خردمندان کار کنند موقعیت مجلس خیلی قوی خواهد شد .

یکدسته جمهوری طلب هستند که عنوان فدائیان بخود گرفته اند اینها در شب جلسه دارند و بقرآن سوگند یاد کرده اند که مادام الحیات برضد استبداد بجنگند . يك بخاری ساز برای تعمیر بخاری آهنی بخانه وزیري آمده در موقع ورود بوزیر سلام کرد - نوکر وزیر باو گفته بود تعظیم کن ، او جواب داد مگر نمیدانی که حالا ما مشروطه داریم ، و در مشروطه دیگر تعظیم وجود ندارد ؟ يك نوع استقلال و آزادی عجیبی در مردم مشاهده میشود ، که نمی توان گفت چگونه چنین تغییر ناگهانی در اخلاقشان رسوخ کرده است .

غالب دسته های ملایان و فرنگی مآب ها باهم در کمال صفا و صمیمیت هستند « یکی از قابل توجه ترین تطورات نهضت مشروطیت ، سرعت توسعه جراید بود که در ۱۹۰۷ بعدا کثیر افزایش رسیده ، وعده آنها بطوریکه گفته میشود در ایران به ۹۰ میرسد . باره ای از اینها بویژه صور اسرافیل ، جبل المتین و مساوات پایه ارجمندی رسیده اند ، و ضرب المثل های نثری بسیار موثر ترزنده ای . با اسلوب قصار و پر معنی که تا آن زمان کسی نمیدانسته بجامعه تقدیم مینمایند .

نخستین و از جهاتی مهمترین این جراید - روزنامه مجلس است ، که کلیه گزارش و مذاکرات مجلس را منتشر و شماره اول آن در ۲۳ نوامبر ۱۹۰۶ اشاعه یافته . در ۲۷ دسامبر ۱۹۰۶ ( یکماه بعد ) روزنامه دیگری بنام ندای وطن از افق مطبوعات سر زد . جبل المتین که از ۱۹۸۲ در کلکته منتشر میگردد ، در ایران بنمایش نیامده بود تا ۲۱ آپریل ۱۹۰۷ که در تهران نیز بچاپ پرداخت ، نامه هفتگی صور اسرافیل در ۳۰ مه ۱۹۰۷ قدم بمطبوعات گذاشت ، نامه هفتگی دیگری سه ماه پیش شاید در اول فوریه ۱۹۰۷ چهره گشوده باشد - ۲۵ روزنامه از این قبیل که برخی با اسم و رسم و باره ای از تک شماره ها و بالجمله در حدود پنج یا شش تا از آنها مرتباً بمن میرسیدند ، در نزد من معروف اند و با کمال علاقمندی آنها را میخواندم و آرزو مندم در پیشگاه تاریخ بآنها استدلال کرده برضد کینه توزی و دعاوی غیر عادلانه مقاله ۲ ژویه ۱۹۰۸ تا یمز که تحت عنوان « موقعیت ایران » خواسته است ایران را مانند دیگر سرزمین های خاور ، دسیسه کار و خطرناک معرفی نماید ، اعتراض نمایم ، چه بهترین مطبوعات ایران مقام اول را احراز کرده ، و بدترین آن از جراید همانند انگلیس - فرانسه و امریکائی زبر دست تر است ، ولی مخالفت مارکدار تا یمز در تمقیب و تفسیر لوضاع آسیائی و آفریقائی شمالی او یی داست ، و خوانندگان با صافی برویه مبالغه آمیز و گزاف گویی آن پی میرند .

بهر صورت اکنون برگردیم بداستان مجلس ، پیشویان قوم اجازه ندادند علف زیر پایشان سپز شود ، بلکه فوراً اقدام بوضع قانون انتخابات نمودند (۱) برای این منظور کمیته‌ای مأمور شد که ۳۶ روز زحمت کشید ، و در نتیجه این زحمات که تا ۸ سپتامبر ۱۹۰۶ بطول انجامید روز بعد قانون نامبرده بصبحه شاه رسیده . دو کس از متشخص ترین کارمندان این کمیته یکی فرزند مشیرالدوله که ملقب بمشیرالملک بود و سرانجام بلقب پدرش نایل گردیده بود ، و دیگری مخبرالسلطنه نوه نویسنده نامی ، رضا قلیخان متخلص به هدایت که عموماً معروف به الله‌باشی است بوده‌اند . این شخص دوم « مخبر السلطنه » از خانواده بزرگی ( مرکب از چهل نفر افراد که در حیات‌اند ) میباشد و همه تربیت شده‌اند و عده ای از آنان تحصیل کرده اروپا هستند .

شجره نامه زیر اهمیت این خاندان را میرساند :—

رضا رضا قلیخان هدایت — معروف به الله‌باشی

نیرالملک

مخبرالدوله

رضا قلیخان — هدایت قلیخان

مخبرالدوله رئیس

مخبرالسلطنه

دارا لقنون

با دانشگاه تهران

صنیع الدوله

بعدها رئیس مجلس

شورای ملی

این خانواده رل مهمی را در نهضت مشروطیت ایفا نموده بویژه (سه برادران) — صنیع الدوله — مخبرالسلطنه و مخبرالملک که باهم در خانه بزرگی زندگی میکردند و در دوره ستمگری از زیرش مقام و کاری همیشه روگردان بوده استنکاف مینمودند — اکنون چنانکه در بالا یاد شد . چون در نهضت جدید احراز شاخصیت کرده بودند ، در تنظیم و تصویب نخستین قانون انتخابات کمکی بسزا نموده ، بزودی قانون بتوشیح ملوکانه رسیده

۱- بطوریکه در پیش نوشته شد - خطاب به شاه که در روز گشایش مجلس خوانده شده در قسمت ضمیمه کتاب ترجمه شده - نگارنده آنرا علاوه نمود بنابراین ضمیمه کتاب عبارت از چند سند است ، ولی از ترجمه قانون اساسی و متمم آن و قانون انتخابات که انواع آن در دست است و مؤلف برای خوانندگان انگلیسی خود ترجمه کرده صرف نظر گردیده - اسناد دیگری که پایه مشروطیت بشمارند در بخش مخصوص پیوند نامه ها چاپ گردیده اند . مترجم

بنجاه هزار نسخه از آن چاپ و در کشور پخش گردید . (۱)

بیکره انتخاباتی ، که از لحاظ بزرگی شماره نمایندگان ، سهم پایتخت ۶۰ تن از ۱۵۶ نفر ملحوظ و موافقت گردید همیشگی نبوده ، بلکه از آنروزی که نباید وقت را از کف داد ، و مجلس بتواند بکار پردازد و مبادا شاه تغییر عقیده داده و فرمان خود را رعایت ننماید این کار عادلانه تشخیص داده شد .

بطوریکه در ماده ۱۹ قانون انتخابات نیز گنجانده شده - برای اینکه مجلس ملی بفعالیت افتد ، بعضی اینکه درمرکز نقل کشور انتخابات پایان رسید ، بدون انتظار ورود نمایندگان ایالات آغاز بکار بتواند کرد - اینماده کمال لزوم را داشته ، چه بعضی اینکه کوچکترین اخباری از حوادثیکه درمرکز اتفاق افتاده بشهرستانها میرسد ، در چند مورد موقعیکه برای گرفتن رای در آنجاها اقدام میشد ، حاکم محل بیپناههائی مداخله مینموده و باخشونت آنرا متوقف میساخته است - از اینروی بود که در ۷ - اکتوبر ۱۹۰۶ مجلس بانجام تکالیف خود پرداخت .

۱- در جلسه ۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ قمری

متن نطق جناب مخبر السلطنه و آقای میرزا ابوالحسن خان هنگام نصب لوحه عدل مظفر در مجلس شورای ملی .

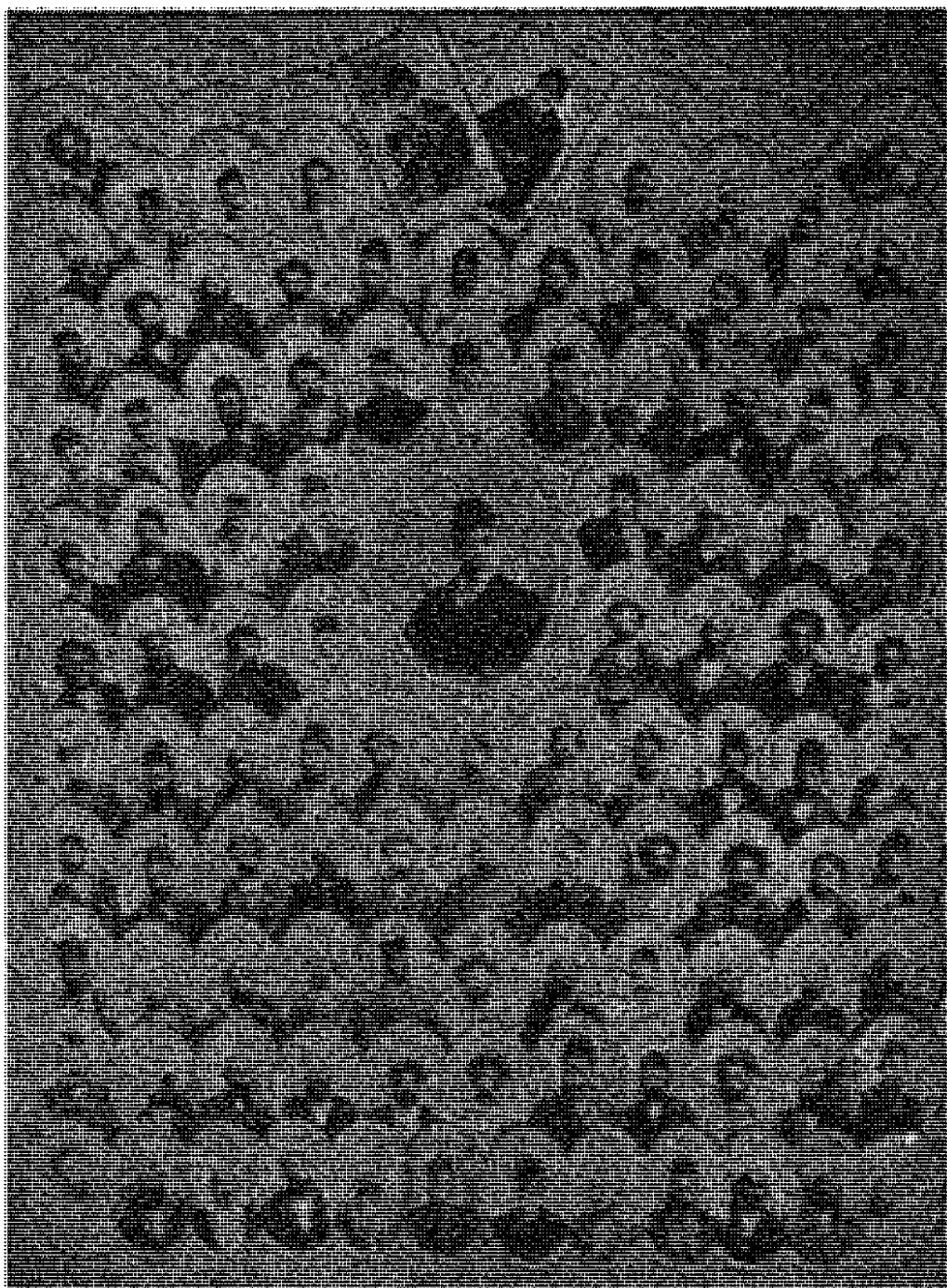
بیانات مخبر السلطنه : بسم الله الرحمن الرحيم

« سپاسی قیاس مالک الملکی را سزااست که در عقد مصاحح جمهور و حل مضلات امور صدر نشین مسند رسالت را باحتمالات مأمور کرد - و اقامه صلوة و ایتاء زکوة را با ایجاب بی‌شورت مترادف ساخت - صاحبان عنوان آسمانی را نکته «لن یهلك امرء بعد المشورة» نیکو بشارتی است و صاحبان نفوس روحانی را دقیقه «لا سعد من استغنی برأیه» کافی بشارتی - بر اصحاب فطنت و ذکاوت روشن و هوشیار است که «من ظاهر بالمشاورة و صل الی الصواب» - و بر ارباب کیاست و دها برهن و پیداست که «من استبد برأیه هلك و خاب» - بشارت بادایران و ایرانیان را که بتوفیق الهی و توجهات ظل الهی عدل مظفر عالمگیر شد ، و کوس مساوات بر بام آزادی فرو توفند .

از حد سرخس تا باهواز      از خاک بلوچ تا بکرگر  
کرك از گله خود طمع بپیرید      فربه نکند ستم بلاغر

دولت کهن را نوبت جوانی رسید و ملت ممتحن را وقت شادمانی - رشته امور که از تار عنکبوت سست ترمینمود ، قوت جبل متین گرفت - و بنیان سیاست که بعوادت ایام تزلزل یافته بود ، بر اساس شرع مبین نهاده شد - شاهد مقصود ، اهلی شورای ملو روی زیبا از برده خلفا بدر آورد ( فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوالالباب .

میرزا ابوالحسن خان نیز سخنرانی کوتاهی در فضیلت مجلس و سپاسگزاری از گشایش آن نموده ، و این جمله پر معنی را که : « سرفرازی در ترک جان است و سر ، و بلبل سیم وزر - اتحاد و اتفاق ، اجترار از غرض و نفاق » - در برداشت ، فرمود . نگارنده عرض میکند نمایندگان ادوار پارلمانی بجز بکنفر ، ( در نخستین وره ) تا کنون هیچیک از جان و بیشتر آنان از جیب نگرفته اند مترجم



نخستین جلسه رسمی مجلس شورایی  
در ۷ اکتبر ۱۹۰۷ = شهریور ۱۲۸۴ خ  
ش ۲۶



یکی از عملیات دیرین مهمش استنکاف از تصویب قرارداد چهارصد هزار لیره وامی بود که با ساخت و پاخت میان روسیه و انگلیس، بدون اینکه شرایط آن علنی شود موکول به نظر شاه و مشاورینش شده بود، میباید. با این منش مجلس از همان آغاز کار نشان داد که ابزار دست گردان دربار نمی شود، بلکه شایستگی دارد که با استقلال و وطنخواهانه کار کند.

در این هنگام در تبریز که نهضت مشروطیت نیرومند بود، از ستم ولیعهد (محمد علی شاه بعد) که پیشرفت های همانند پایتخت را در آنجا اجازه نمیداد، و با کمک الله روسی خود، شاپشال خان معروف، و با دستیاری علی بیگ مرتجع دستگام جاسوسی را برسم رژیم قدیم ترکیه راه انداخته بود، سرو صدا بلند شد و بالاخره در ۲۹ رجب ۱۳۲۴ هجری - ۱۸ سپتامبر ۱۹۰۶ بلوایی پیاگردید، یکمده از شهریان در حیات کنسولگری انگلیس پناهنده شدند. دکانها بسته شد، برفتار ظالمانه ولیعهد ناسزا گفته و برای آزادی حکومت مشروطه تقاضاهای پرشوری نمودند. در ۸ شعبان - ۲۷ سپتامبر ۱۹۰۶ تلگرامی از گران د ف و ابسته سفارت بریتانی به کنسولگری رسید که شاه، مشروطیت را اعطا فرموده، بنابراین پناهندگان، کنسولگری را ترک و انجمن نظار را، برای نظارت انتخابات تشکیل دادند، که تا ۱۵ رمضان - نوامبر ۱۹۰۶ طول کشید. و از جمله نمایندگان، سید حسن جوان، فرزند تقی، معروف به تقی زاده که از نومیدی د ۳ سپتامبر از تبریز بتهران رفته و کسی بود که بعنوان رهبری، در حوادث متوالیه رل بسیار شرافتمندانه ابرای بازی کرده بود نمایندگی برگزیده شد.

در نیمه دوم اکتوبر و آغاز نوامبر ۱۹۰۶ دو شورش در تبریز برخاست - وهله اول علیه سیدی بنام میرهاشم (۱) مردی دسیسه کار و نقشه کشی عیار، که سر انجام با امام جمعه مرتجع و یک روحانی ستمگرا از شهر بیرون گردیدند.

شورش دوم که در پنجم نوامبر علم گشت، بواسطه جدیت ولیعهد برای انحلال انجمن نظار بود، که تا پایان انتخابات، حزب ملی با پشت کار خستگی نا پذیری استقامت ورزیده پیروز گردید.

در اوان اکتوبر شورشهایی نیز در رشت - شیراز - اصفهان و زنجان رخ نمود که قونسولگریهای بریتانی، و در شهر اخیر تلگرافخانه پناهگاه بیچارگان بود. در میان مردم ایران بریتانیای کبیر اکنون در واقع موقعیت سزائی یافته، و به نمایندگان برای حمایت - صیانت و مشورت، بارقبتی تمام مراجعه میشد.

نمایندگان استان و شهرستانها بطوریکه گزشت با کنندی میآمدند - نخستین

## توضیح قانون اساسی

نماینده ایکه بکرسی نشست از همدان، و کیل الرعا و دومین، سید تقی زاده که کمی پس از ورودش بتهران انتخاب گردیده بود، و اعتبار نامه بدنبالش درپای تخت فرستاده شد. تا سه هفته جلسات مجلس در عمارت گلستان منعقد میگردید.

ولی سرانجام بیهارستان (که در جوارش مسجدیا مدرسه ایست و هر دو بنا را در ۱۲۸۷ هجری قمری برابر ۱۸۷۰ میلادی، میرزا محمد حسین خان مشیر الدوله ساخته و پس از درك آندولتخواه نامی، ناصرالدینشاه تصاحب نموده بود) انتقال یافت.

تبعید شدگان سیاسی، مانند سعدالدوله به یزد، میرزا آقای اصفهانی (معروف به نفتی) - حاجی میرزا حسن رشیدی، و مجد الاسلام که بازگشتشان از کلات نادری - در خواست و پذیرفته شده بود، وارد گردیدند.

سعدالدوله که در غیبتش از تهران انتخاب شده بود پیر زمندانه وارد تهران و در مجلس مقام گرفت.

تاکنون مجلس با متانت و آرامش کار میکرد، ولی او (سعدالدوله) در ابراز نظریات غلو مینمود، و با گزاف گوئی و بلند پروازی مخالفت هائی ایجاد میکرد.

از جمله رتوس مطالبیکه خاطر مجلسیانرا مشغول و متوجه میداشت، مسئله قانون اساسی و موضوع ایجاد بانک ملی بود.

پیش از پایان اکتوبر، قانون اساسی برای تصویب شاه آماده گشت، ولی اعلیحضرت پاره ای اختیارات بی اهمیتی را در آن میخواست؛ و چون ازین حیث تاخیراتی عارض شد، بالنتیجه بصره همیونی نرسید تا ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ = ۲۰ ذیحده ۱۳۲۴ قمری یعنی پنجروز پیش از مرگش. و همچنین با مضاء و لیمهد که دو یاسه هفته پیش بیابخت آمده بود رسید. باینکه در مورد بانک ملی تلاشهای شهامت آمیزی از طرف بانوان برای جمع آوری سرمایه میشد پیشرفت شایانی نکرد.

صد نفر هر يك پنج هزار تومان برابر هزار لیره و بعضی تا ۳۰ هزار تومان نام نویسی و پرداخت نمودند. بینوایان شرکت کردند - طلاب کتب خود را فروختند - زنان آلات زیب و زینت خود را بکمك بانک از دست دادند - تنها در تهران یکمليون تومان تعهد شد تبریز ملیون دیگری از خود و ایالت آذربایجان تعهد کرد.

شاه رضایت خود را مشروط بآن نمود که فوراً دو ملیون تومان استقرار شود، و اشکال تراشیهای دیگری از طرف بانکهای روس و انگلیس سد راه شده، تا آنجا که در قوه داشتند اشکال کمیابی پول را بیان آورده، چه معتقد بودند و مسلم بود که اگر بانک ملی با سرمایه شش ملیون تومان در ایران بوجود آید، آنها دیر یا زود کار از دستشان بیرون رفته و مجبور خواهند شد بی کار خود بروند. (۱)

۱ - هر چند مؤلف (نویسنده و ادیب شهیر انگلیسی و بهترین فرد شریف ایران دهست) بیگانه است، ولی بکریه رقصانی و اشکال تراشیهای اجانب در شئون اقتصادی وطن ما که بمنزله خون کشور است اختصاراً اشاره کرده، ولی ما که خود شاهد و ناظر بوده و از اوضاع ناگوار کشور متأثر و هر فردی در حدود خود از سختیهای معیشت دردمند و بهره وریم، کمتر توجه داریم،





میرزا جواد خان سمدالدوله

ش ۲۷



برگردیم به مجلس که از ۷- اکتوبر جلسات آن منعقد میگردد. در ۱۰ دسابر ۱۹۰۶ از مظفرالدینشاه در خواست جوابی فوری شد، که آیامشروطیت ممضی خواهد شد یا نه (۱) در ۱۷ دسامبر محمدعلی میرزا ولیعهد از تبریز به پای تخت وارد و بامداد روز ۳۰ دسابر قانون مشروطیت و سند دیگری را مبنی بر تعهد اینکه دست کم تا دو سال مجلس منحل نخواهد شد امضاء نمود. حال چگونه این پیمان و مدرک همانند دیگر مراعات و بهمه خود وفا نمود در بخشهای آینده ملاحظه خواهد شد.

• و تصور میکنیم که استقلال يك کشور و ملت، عبارت از احترام بملامات مرزی است، چه هروقت جزئی دست اندازی یا تجاوزی بشوار مرزها شود سرو صدا راه انداخته آه و فغان سر داده بالاخره دست بدامان سازمان امنیت ملل میزنیم، غافل از اینکه خون و هروق حیاتی ما در داخله و بابتخت کشور دستفروش مسمومیت و خشکیدن آخرین رمق و جان ما است - خردمندانه ترین اندیشه مردان صدر مشروطیت همانا تاسیس بانک ملی بوده که بشهادت تاریخ و اعتراف عناصر نجیب و شریف بیگانه از همان ملت و دولت متمدنی - این هسته آرزو و نهال امید هنوز کشته و آبیاری نشده و سراز خاک نزده، مانند نطفه ای که هنوز تشکیل هیکل نداده در مشیمه خاطر يك ملت اصیل چندین هزار ساله بطوری خفه شد که نه تنها اغ زیان مادی آن تاکنون بر پیشانی ما نقش است و موجب فقر اقتصادی و تهیدستی اکثریت بی تناسب خانواده ها و افراد ماست، بلکه زیان معنوی آن تا آنجا موثر افتاده که هر گونه شرکتی که از نجیب و شریف ترین بازرگانان و رجال این کشور تشکیل گردد، هنوز بعرصه نرسیده و مراحل تدریجی خود را نیچوده دچار تقلب و سوء استفاده هیئت مدیره یا مدبرعامل، غارت شده، یا منحل و بدیار عدم رسیده و بژده قتل فجیع ارباب پرویز در یزد و ایجاد یاس و پشیمانی برادران عزیز دشتی ماقبل و روشن فکران و افراد نجیب ایرانی را برای همیشه داغدار ساخت - آری رفندان اساس میکهه زیانها بودند یا بهتر بیگویم :

افسوس که چاره پریشانی ما      دردا که علاج فقر و نادانی ما  
دردست کسانیست که پنداشته اند      آبادی خویشان بویرانی ما - مترجم .

۱ - اشتباه نشود که - فرمان تاسیس مجلس شورا که پیش از گشایش بامضاء شاه رسیده بود غیر از مشروطیت است، چه با انتخاب نمایندگان که صنفی بوده و بر طبق قانون برقرار نشده بود منظور تأمین نیست، بلکه مراد از نظامنامه مجلس و قانون اساسی و انتخابات است که در جلسات اولیه مجلس تنظیم و تصویب گشته میبایستی بصفحه ملوکانه برسد و چون شاه در بستر بیماری و امید بادامه حیات او نبوده، از طرفی با آشنائی بروحیه و روش محمدعلی میرزا ولیعهد، مجلس اطمینانی به استحکام بنیان مشروطیت نداشته - مگر اینکه زلیعهد هم فرامین و قوانین را امضاء نماید.

در این مورد بی مناسبت ندید که عین نطقی که ولیعهد در جواب خطاب مجلس در موقع ورود بطهران کرده است اینجا آورده شود، این است :-

بر هر شخص ماعل مسلم و مبرهن است که بنیاد اساس ترقی و نفوق و آبادی هر يك از ملل و ممالک متقدمه، عالم ایجاد اتحاد حقیقی بین دولت و ملت بوده است - و این اساس مستقر و مستحکم نمیشود مگر با تمکاد مجلس ملی که چپته جامعه بین دولت و ملت است، و حالا بعمده الله اعلی حضرت شاهنشاهی بر حسب فطرت مقدس و رأی جهان بین، اساس این مجلس را بملت مرحمت فرمودند - منم با نهایت میل و اقبال خاطر با پیشرفت این مشوع و مقصود همراهی و مساعدت دارم - چنانچه از بدایت امر هم داشته ام - و برای ترقی سلک بهتر از این اساس وسیله و راهی نمی بینم - لکن مجلس هم خوبست با کمال جد و جهد مشغول کار و در مقام انجام وظایف خود بوده و با منتهای دقت و مراقبت و سعی باصلاح نواقص پردازند و در ادای تکلیف خود کوتاهی و غفلت نکنند - در خصوص نظامنامه هم قدری از آن را ملاحظه کرده ام باقی را هم با حضور حضرت والا نایب السلطنه و جناب صدراعظم ملاحظه میکنم و پس از انعام بمجلس میفرستم (مترجم)

## بخش پنجم

محمد علیشاه و مشروطیت - از جلوسش بر تخت شاهی  
تا لطمه ناپایدار او به مجلس

« در ذیقعدہ ۱۳۲۵ - دسامبر ۱۹۰۷ »

در روز اول سال نو ۱۹۰۷ بالاخره مظفرالدینشاه به بستر مرگ افتاده و در حالیکه عالمی روحانی در کنار او نشسته بامهربانی و عطوفت آیاتی را تلقین و یادآوری میکرد که بحکم انالله انا الیه راجعون باید هر کس توشه‌ای شایسته دربار الهی با خود داشته و اعمالی نیکو در برابر گناهان در پیشگاه کبریائی عرضه دارد، شاه فرمان مشروطیت را امضا نمود و بتوسط نخست‌وزیر، نصرالله‌خان مشیرالدوله بمجلس برده شد.

نه تنها بهارستان که از نخستین جلسه عنوان پارلمان بخود گرفته، بلکه سراها و باغها، جلوخان و میدان و خیابان مجاور از گروه انبوهی تماشاچی پرگشته که گوئی مصیبت و علاقمندی را بمسابقه گذاشته، سیاری از آنان از شدت شوق و خوشحالی میگریستند و یکدیگر را در آغوش گرفته میفشردند، اشعار یادبود و ماده تاریخ شیخ‌الرئیس و شعرای دیگر سروده میشد، شهر را دوشبانه روز آئین بسته چراغانی کردند، سپاسگزاری و شادمانی حکمفرما بود.

هفته دیگر در ۸ ژانویه ۱۹۰۷ - ۲۴ ذیقعدہ ۱۳۲۴ قمری مظفرالدینشاه برحمت ایزدی رفته به پدران خود پیوست، و تاج و تخت را بفرزند خود محمد علیشاه که در ۱۹ ژانویه تاجگذاری نمود واگزشت (۱) و سلطان احمد میرزا پسر دوم محمد علیشاه در ۱۵ ژانویه به ولایعهدی اعلام گردید.

از آنجا که شاه‌نو مشروطیت را نمی‌پسندید، و مجلس را باید گمانی مینگریست، و این روگردانی شاید بعد کفایت طبیعی بوده - چه به اقتدارات نامستول اسلاف خود خو گرفته بود - تمکین بمحدودیت در اختیارات، و فروهستن اقتدارات و واگذاشتن بمشروطیت برای او خلاف انتظار و بس ناآوار مینمود - زیرا کاملاً روشن و آشکار بود که از آغاز کار مجلس شورایی، اراده دارد حدود اختیارات خود را بموقع اجرا گزارد - چنانکه در مراسم درخشان تاجگذاری (که در شماره ۵ ندای وطن شرح داده شد) نمایندگان را دعوت نکرد و با اینکار نفرت خود را از ایشان ظاهر ساخت.



محمد علی شاه قاجار  
متولد ۱۸۷۲ م - تاجگذاری ۱۹ ژانویه ۱۹۰۷  
برکناری ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹  
ش ۲۸



این بی اعتنائی خود دلیل سرسنگینی شاه نسبت به مجلس بود ، که نمایندگان پول گرفته و از اینکه وزرای مسئول برای جواب مطالب به مجلس حضور نمی یافتند بد لغوریشان افزوده برآشفتنده .

زیرا در مشروطیت چنین معهود بود که هر چند وزیران از طرف شاه نامزد میگردند ولی در پیشگاه مجلس مسئول و بدون صوابدیدش نه مالیاتی باید وضع شده ، نه هزینه ای و نه وامی از بیگانه گرفته و امتیازی با جانب داده شود .

اکنون در این بزنگاه نه تنها وزراء مسئول عیبت خود را در مجلس روا داشتند بلکه وام تازه چهارصد هزار تومانی نیز بدخواه روسیه و انگلستان و با شرایطی که مکتوم داشته میشد هنوز خودسرانه در دست اقدام بود (۲)

پروژه این وام در روسیه مطرح شده و لایحه آن در انگلستان بتصویب رسیده بود در حالیکه شاه فقط هم خود را صرف بدست آوردن پول میکرد و ابداً توجهی بحسن عاقبت ایران نداشته است .

ولی مجلس که کسی آنرا بیازی نمیگرفت و حسابی ازش نمیبزدند ، در لحظه آخر بنجات کشور برخاسته و مطلقاً از تصویب این معامله استنکاف ورزید ، و ملایان با روش مآل اندیشانه و خردمندانه میهن نواز ، آنرا آخرین چوب حراج استقلال ایران اعلام و رد کردند .

همینکه نخست وزیر از مطلب آگاه گردید ، که مردم عزم راسخ در جلوگیری دارند ، و جانش در خطر است ، از دنبال کردن موضوع قرضه سر باز زده و حتی از آفتابی شدن در مجلس خودداری میکرد ، و سایر وزیران از جمله ناصرالملک را وادار بانجام این تکلیف مینمود .

با این روش از همان اول ، مجلس ثابت کرد که اجازه نمیدهد آراهیچ بدانند ، چنانکه آقا میرزا محمود خوانساری یکی از نمایندگان در جلسه ۱۹ ژانویه - ۴ ذیحجه ۱۳۲۴ ( روز تاجگذاری ) ضمن مذاکرات در باب بی اطلاع گزاشتن مجلس از تشریفات مهمی که آنروز انجام میگرفت ، گفت :

« اکنون که مجلس در آستانه کار است بگزارید اگر بتواند حقوق خود را مطالبه نماید ، و گرنه از این پس توانائی انجام کاری را نخواهد داشت . » آقا سیدحسین اضافه نمود « گرچه ما بایستی بحضور رئیسمان ( در تاجگذاری ) قانع شده باشیم ولی نکته این است که به مجلس اعتنا نشده . »

با وجود براین در این باب مجلس رویه مؤدبانه ای اتخاذ کرد ، باین عنوان که شاه علاقمند و هوادار مجلس است ، و تنها وزیران و فرماندارانش آزادانه مورد انتقاد قرار داده

شدند. چه در چند مورد از پیشرفت انتخابات در شهرستانها، فرمانداران محل جلوگیری کرده و حتی بتعویق میانداختند، از جمله در خراسان از طرف آصف الدوله و در تنکابن که امیر اسعد مرتکب چوبکاری شیخ محمد (۱) که جدیت در امر انتخابات مینمود، شده بود. از طرف چند نفر از نمایندگان، مجازات جرائم این خودسری و استبداد حکام نامبرده تقاضا گردید.

حاج سید نصرالله (اخوی) اعلام داشت که «اینگونه عملیات نشان میدهد که حکومت سرهمکاری با ملت را ندارد، همان استبداد و رفتار خودسرانه ای که در پیش شمار دسته حکمرانان بوده، هنوز از اعمالشان محسوس است، سپس از بی انضباطی و جـوابهای غیر مفتح که دست آویز وزیران دارائی و فرهنگ است بانقاد پرداخت. نماینده دیگر (سیدهاشم) چنین اظهار نظر نمود که:

این وزیران ابدآ مجلس را دوست ندارند - اینها همان کسانی هستند که تمام این فسادها را در دستگاہ سلطنتی، که مردم را میکشت - اخراج بلد مینمود - بسیاری را در کربلا هدف گلوله ساخت - آبرو و عرض و ناموس مردم را بیاد داد، هنر خود میدانستند.

چرا اینجا نشسته اید؟

این چه جور مجلسی است؟ این چه کاری است؟ باید به اخلال و دست اندازبهای این خیانتکاران پایان داده، و بقوانین ترتیب اثر داده شود.  
حاج سید نصرالله رشته سخن را در دست گرفته گفت:

«اطراف شاه کسانی هستند که راضی پیشرفت مجلس نیستند و نمیخواهند که قانونی باشد، والا اگر بخواهند که کارها را اصلاح کنند، مثلا توپخانه را خوب بود بیک شخص قابل تر میدادند، یا کارهای دیگر را باشخاص قابل رجوع کنند - اگر چه اینها کار مجلس نیست، ولی باید گفت که باز مثل سابق کارها اسمی نباشد - بر حسب استحقاق و لیاقت باشد.»

اینگونه تظاهرات و تشخیص خوب از بد، جلسه شورای ۱۹ ژانویه ۱۹۰۷ - سه شنبه هفتم ذی حجه ۱۳۲۴ هجری - لحن عمومی و احساسات مجلس را بخوبی میرساند.  
نواقص مجلس هر چه میخواهد باشد، بطور روشنی اصلاحات مقتضیه را تشخیص میدهد.

۱- در جلسه سه شنبه ۷ ذیحجه ۱۳۲۴ مجلس، هریضه ای از مردم تنکابن از بیداد پسران سپهدار (محمد ولیخان) مطرح بوده و منتظمین به مجلس، بعدا بتهران آمده در مجلس حضور یافته بودند - سید عبداللہ مجتهد گفت از قراریکه میگویند پسر سپهدار نو کرسی داشته که مطالبه مواجب خود را میبرد و او را محضرت داده بیرون میکند - سید شکایت به پدر برده پسر که فهمیده، او را احضار کرده چوب میزند و سپس زهرش داده میکشد - و پسر دیگر سپهدار، آخوند ملا محمد را که میخواسته در انتخابات اقدام کند چوب زده است، از منتظمین شهادت خواستند، میرهاد صحت مراتب را شهادت داد. مترجم



با آگاهی و تجربه سایر کشورهای اسلامی مانند مصر و تونس که از مداخله اروپائی رنج میبردند . اینها بعبوی خطر را بی برده از وامدار بودن حتی به بلخ کمی، مثلاً سه یا چهار ملیون پوند ، بیکی یا هردو دولت اروپائی حذر مینمودند - چه میدیدند که اسراف و ولخرجی شاه و دربارش سرچشمه اصلی این خطر است.

آنها کاملاً از فساد های لاینفک شیوه بسیار منفور مالیات املاک کشاورزی که بانواع ظلم ، ده تومان بزور از دهقان گرفته میشد، و سرانجام يك تومان وارد خزانه میکردید واقف بودند - از اینروی کوشش خود را در درجه اول به حل مراتب زیر سوق دادند :

- ۱ - ممنوعیت هر گونه وامی از روسیه و انگلستان.
- ۲ - تعدید حقوق مستمری شاه و جلوگیری جدی از تجاوز آنبلخ
- ۳ - تاسیس بانک ملی.
- ۴ - حذف هر گونه مداخله یا استفاده های نامشروع ، بویژه در باره جمع آوری مالیات .

۵ - رهایی از دست بلژیکیان ، و هر گونه کارمندان یارایزنان بیگانه در موسسات گمرکی، که اخیراً اقتدارات آنها بنحو خطرناکی فزونی گرفته و منظورشان بیشتر تقویت ولخرجی در بار ( بحکس جلوگیری ) شده بود. در میان این بلژیکیان مسیونوزو آجودانش مسیو پریم مخصوصاً طرف بغض بودند .

در اول فوریه ۱۹۰۷ امتیاز بانک ملی داده شد . قرارداد قرضه و حساب جاری حکومت از بانک ملی در جلسه ۱۶ مارچ گزشت .

در ۱۰ فوریه شاه مجبور بمعافیت مسیو نوز از خدمت گردیده و اوتان ۳۰ مه برای اینکه مجبور بود حساب نظارت هزینه منزلش را بدهد در تهران بماند . هر دوم مه منفوریتش بواسطه اطلاع مردم از استفاده هائیکه در مورد قرضه از روس و انگلیس کرده بود صدچندان شده، و سبب تظاهرات مخالفت آمیزی گردید . پیش آهنگ اعتراض علیه نوز، سعدالدوله سفیر سابق بروکسل بود که دشمن شخص صنیع الدوله ( که بعداً رئیس مجلس گردید ) نیز بوده ، همواره بظواهر وطنخواه خون سرد و اصلاح شعاری شمرده میشد . بنابراین از پنج موضوع یاد شده بالا - در مسئله نخستین و آخرین که حیاتی ترین آنها بودند مجلس توفیق یافت .

تاسیس بانک ملی اشکالات بزرگتری در برداشته - چه حتی مردم فقیر ، زنان و کودکان تحت تاثیر سخنان فصیح و آبدار سید جمال و واعظان دیگر با جزئی پس انداز خود برای رفع نیازمندی ملی پیش قدم شدند ، و توانگران بزرگ را پشت سر گذاشتند .

همدردی و کمک پارسیان و زردشتیان بمبی که ممکن بود هم بطیب خاطر وهم

بواسطه استطاعت همراهی کاملی بنمایند - بدبختانه بواسطه قتل نابدارانه و ناجوانمردانه (۱۳ فوریه) ارباب پروبز در یزد که هر چند مطبوعات و اکثریت توده ایرانیان، حتی علمای اعزادار نمود، آنانرا روبرگردان ساخت. (۱)

در اینباره من به نقل نامه‌ای از همان نویسنده که اخیرا یاد شده و در اوایل مارس ۱۹۰۷ نگاشته میگردانم :

مجلس شورای ملی نیرومند و بیباک شده است. بزرگترین پیروزی‌اش البته بیرون کردن مسیونوز بود، چه حکومت بدون رضا و رغبت بدان موافقت نمود. آنها (مجلسیان) چندین درخواست دیررس کردند، که از آنمیان یکی همین (اخراج نوز) و دیگری مسئولیت وزیران، که از همه مهمتر بوده‌اند. امتناع، تملق یا تهدید حکومت بیهوده گشت. شاه با سربازان بی اسلحه، بیمزد، پاره پوره و گرسنه‌اش، در برابر تهدید به قیام و شورشهای اجتماع چه میتواند کرد؟

حکومت از خرشیطان پائین آمده، همه درخواستها را پذیرفت. شرح مبالغه آمیز این پیروزی مهم بویژه آواره ساختن نوز مشکل است. بزودی در سرتاسر کشور بر همه حتی ایلات و عشایر ایران معلوم خواهد شد، که دیگر شاهی در میان نیست مگر مجلس. نقش خطر اینکار بر سینه ایلات و عشایر ایران نمودار است. مگر اینکه امید میرود مجلس بتواند با تدابیر عاقلانه‌ای وسایل حاکمیت بر اوضاع و پیشگیری از پیدایش هرگونه افسارگسیختگی ایلاترا آماده سازد. چه اینها ممکن است فریب نیرنگ اختیارات همایونی را بافسار سرخود کردن و دادن آزادی چپاول که غریزشان است بخورند.

مجلس تا آنجا که صفت خوردکننده اش اجازه میداده، بخوبی از عهده برآمده، که قدرت پیشین تخت سلطنت را کاسته، شاهزادگانرا از رسیدن بمقام وزیری ممنوع ساخته، مسیونوزرا که مخالفت سه ساله از عهده‌اش بر نیامد آواره نمود، اصل مسئولیت وزیرانرا استوار داشت، خرید و فروش پستهای (مقامات) عالی را که مسئله بسیار بفرنجی بود از میان برد.

اکنون آنچه برای او باقی میماند، دست زدن بکارهای بزرگ و قدرت نمایی در سازمان ایرانی نوین، روی ویرانه‌های اسلوب پیشین است. آیا برای انجام این وظیفه مهم لیاقت دارد؟ گرچه تقریباً همه اروپائیان مقیم اینجا بدین اند، ولی من خوش بین هستم و از يك چیز خاطر جمع است که این خاندان سلطنت هرگز نمیتواند مجلس را از میان ببرد.

۱- رجوع بشماره ۱۲ ندای وطن معام شد محرك این جنایت صندع حضرت بود که محمدعلیشاه را او حمایت کرد ولی بواسطه این جنایت و دیگر تبه‌کارها پس از عزل شاه در ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۹ اعدام گردید (مؤلف)

مجلسیان با تفاوت اندکی کلمات میرابو (۱) (Mirabeau) را ادا مینمایند :  
 « ما بخواست مردم اینجا آمده ایم و جز بازور سرنیزه بیگانه بیرون نخواهیم رفت »  
 مفهوم این فراز پر معنی اینکه: مشکل است بتوان دید پادشاه کشوری توانسته باشد با سر  
 نیزه های بومی ، نهضت نیرو مندیرا که حقیقتی عمیق در بر دارد و در قلوب مردم جای گزین  
 گردیده ، با قدرت کامل خورد کند ، برای اینکه تنها شخص خودش زنده بماند ، آنگاه  
 با حرکت مذبحخانه ای بدنای حیرت زده بگوید : این است ملتی که میخواست بمیرد !!  
 در نامه دیگری تاریخ ۲۲ اپریل ۱۹۰۷ همین نویسنده میگوید :

بنظر می آید زنگ استراحتی در کشمکش بین شاه و مردم نواخته شده باشد ، چه  
 طرفین در پی فرصت اند . بدبختانه بی اعتمادی شاه از مجلس روز افزون است ، و امکان  
 تفاهم پردوامی میان ایندو ، ( که عبارت از اصول استبداد و دموکراسی است ) تقریباً  
 بیم آن میرود که غیر قابل امکان و سازش باشد . گفتگوی بسیاری از آمدن امین الملطان  
 در میان است ، همه روزه برگشتن او بکشور انتظار میرود .

او در این مدت پنجساله از کار افتادنش ، همه جا رفته و همه کسرا دیده ( در واقع سیر  
 آفاق و انفس نموده ) آیا عقل هم تحصیل کرده است ؟ آیا انجام کاریرا که جز صمیمیت  
 ازاری نمیخواهد ، و همکاری با حکومت مشروطه که لازمه اش صفای قلب و طهارت دامن  
 است ، پیشه خود خواهد ساخت ؟ این پرسشی است که آینده پاسخ آنرا خواهد داد ، ولی  
 بهر تقدیر این واپسین تدبیریا تیر تر کش همایونی است . که اگر خطا کند ما باید فاتحه  
 خاندان سلطنتی قاجار را بخوانیم .

در ۱۷ مارچ مشیرالدوله از مقام نخست وزیری بیپایانه علت مزاج کناره گرفت  
 ولی احتمال داده میشد که سبب آن ناتوانی از جلوگیری خودسری شاه و سیاست منافی  
 وطنخوانه او در بر انداختن مجلس که بهر قیمة ولو با مداخله اجنبی در پیش گرفته بود ،  
 بوده است .

در این موقع پست نخست وزیری خسالی ماند ولی وزیر افخم بوزارت داخله و  
 فرمانفرما بوزیری دادگستری منصوب گردیدند .

۱- سمیترین روزهای انقلاب زک فرانسه روز ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ است ( که عبدملی گرفته  
 میشود ) یعنی روزی که مردم پاریس دژ ( زندان ) باستیل ( Bastille ) را با حمله تسخیر کردند -  
 چند روز پیش از این تاریخ شاه ( لویی شانزدهم ) در حضور کلیه نمایندگان ، درباره رفتار جسارت  
 آمیز نمایندگان طبقه سوم سخنرانی کرده سپس دست و داد ، نمایندگان اصناف هر یک جداگانه  
 تشکیل جلسه دهند ، منظور این بوده که امتیاز طبقاتی محفوظ بماند ، ولی نمایندگان طبقه سوم  
 اهتزاز کرده بجای خود نشستند - شاه و درباریان جلسه را ترک نمودند - شاه بوسیله یکی از  
 درباریان پیام فرستاد که نمایندگان طبقه سوم جلسه را ترک نموده و متفرق شوند - میرابو خطیب  
 معروف فرانسه از فراز بالکون تالار جلسه چنین پاسخ داد : « برای بار بابت بگو که ما بنا بر اده  
 ملت اینجا گرد آمده ایم ، و مگر بزور سرنیزه از اینجا متفرق نخواهیم شد » ولی مجلس ایران  
 مطمئن بود که با سرنیزه خودی روبرو نخواهد شد ، لذا گفت سرنیزه بیگانه . مترجم

شاه قصد نداشت پست مهمی را که مشیرالدوله از آن استعفا داده بود خالی بگذارد و با امین السلطان (که با احترام از خارج شدن از موضوع اکنون از عنوان اسبقش، نه از اتابک اعظمی دنبال خواهیم کرد) در مکاتبه بود. این مرد سیاسی آزموده دسیسه کار که مظنون بدست داشتن در مرك رقیبش حکیم الملک (۱) بوده، و از طرف مجتهدان، از لحاظ شرکت در استخدام و ارتباط با مسیونوز، و دوقرضه سالهای ۹۰۰-۱۸۹۹ و ۱۹۰۳ تکفیر شده بود - در آخر ۱۹۰۳ ناگزیر بفرار از کشور شده، سه سال و نیم در سرزمین پهناور اروپا و خاور دور در گردش بوده است. اکنون شاه با و مراجعه و دعوتش نموده که بیاید زمام مقام نخست وزیری را بکف گیرد. با اینحال او پس از قدری اکراه رضایت داد. دولت روس او را با احترامات فائقه در گشتی جنگی خود از راه دریای خزر به انزلی فرستاد، و در انزلی (بندر بهلوی) با تشریفات پرچم و شلیک توپ به بندر قدم گزارد. (۲) انجمن های سیاسی و کلیه ایرانیان وطن پرست که از آغاز اعطای مشروطیت تشکیلاتی داشتند، برگشت او را با تنفر شایانی پیشوازم نمودند. مردم رشت در ورود او بخاک ایران، باندازه ای روی ممانعت با و نشان دادند که مجبور شد سوگند وفاداری نسبت بمشروطیت رایاد نماید. سرانجام در ۲۶ اپریل بتهران وارد و در خلال یک هفته بمقام ریاست وزراء و وزارت داخله منصوب گردید. امین السلطان با موقعیتی روبرو شد که برای پرمایه ترین وزیر، وحشت آور بود. امور مالی کشور بعد اعلائی آشفستگی رسیده، خزانه تهی، شاه و درباریان در اندیشه تباهی مجلس و بازگشت رژیم کهن بودند، در حالیکه مجلس خود بدودسته، یکی میانه رو، برهبری صنیع الدوله دوست امین السلطان و دسته تندروی، براهنمائی دشمن دیرینش سعدالدوله منقسم گشته. دسته نخستین را بیشتر روحانیون طرفدار، و دسته دوم را انجمن های انقلابی یار و مددگار بودند. امین السلطان در تلاش همراه ساختن دسته میانه رو از این نظر بود، که بتواند بدستیاری آنان بگرفتن وام خارجی جهت تدارک پول که اوضاع و احوال فوریت آنرا ایجاب میکرد توفیق یابد. چه با احساسات تند حزب ملی برضد هرگونه وام تازه ای از خارجه پی برده، وبدون يك اکثریت مجلس در پشت سر خود، جرئت نداشت در چنین اقدامی گام نهد. دشمن عمده او در مجلس سعد الدوله بود، که خورد خورد حسن نیت او در حزب ملی مورد شك و تردید واقع شده، و در آخر می ۱۹۰۷ رفتن بمجلس را ترك کرده، و در مدت سه ماهه بعد چنین بنظر می آمد که سیاست امین السلطای ممکن بود قرین موفقیت گردد.

۱- منظور میرزا ابوالحسن حکیم باهی ملقب به حکیم الملک هم جناب میرزا ابراهیم خان حکیم الملک کنونی است - مترجم.

۲- ورود امین السلطان در ۵ ربیع الاول ۱۳۲۵ بوده، در ششم ربیع الاول از انزلی ورشت تلگرافهایی از طرف انجمن ملیون بمجلس شورا شده درخواست مخاطره حضوری و کسب تکلیف کردند. مترجم



میرزا علی اصغر خان امین السلطان - اتابک اعظم که بدست عباس آقا

در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ کشته شد .

ش ۲۹



در این هنگام آشوب‌هایی در بیشتر شهرستان‌های کشور دنبال می‌شد - در ماه مارچ مردم اصفهان برضه ظل‌السلطان عم‌شاه برخاسته عزل او را میخواستند و در آخر همان ماه شورش‌هایی در شیراز برپا شده و در تبریز نیز مردم قیام کرده مقدار زیادی اسلحه که برای شاه فرستاده می‌شد از دست مامورین گرفتند . در ماه می سلطان آباد « اراك » شلوغ گردید . در ماه ژون دگر گونی‌هایی کم و بیش در کرمانشاه رخ نمود . در موقعی که سالار الدوله برادر شاه بدعوی تاج و تخت برخاست . سر و صدای مردم تبریز ، ماکو و فارس با انقلاب آشکاری تبدیل گردید ، و بالاخره سالار الدوله پس از سه روز پیکار در نهاوند شکست خورده دستگیر می‌شد که بکنسولگری انگلیس در کرمانشاه پناه برد ، و سرانجام با حصول تأمین‌جانی بظهور الدوله نماینده شاه در ۲۲ ژون تسلیم گردید .

بدگمانی مردم آذربایجان در حسن نیت شاه تاثیرات اخلاقی وخیم تری از بد رفتاری پسر رحیم‌خان معروف (که بعدها بسیاری از اصلاح‌طلبان نامی آذربایجان را باخشونت هرچه تمامتر بیرون کرد) در مردم بخشیده ، ازین واقعه و عصیان سالار الدوله خبرنگار یاد شده اخیر در نامه ای بتاريخ ۱۹ ژون ۱۹۰۷ چنین شرح میدهد :

«احتمال دارد شرح حوادث پیش‌آمد در ایران را مجملا در جراید دیده باشید . مجلس و مردم عقیده استواری دارند که شاه پسر رحیم‌خان را وادار نموده علی‌رغم تکذیب رسمی بشهر تبریز برود . رحیم‌خان یکی از راهزنان عمده است که شاه هنگامی که ولیعهد بوده ، او را برای چندین فقره تعرضات بر مردم زندانی ساخته بود ، بنا بروایات گوناگون مردم ، شاه با رحیم‌خان توطئه ای چیده ، پسرش که سر کرده دزدان مسلح آذربایجان بشماراست باید به تبریز رانده ، انجمن محلی را خورد و نابود ساخته ، با آتش و شمشیر باشندگان غوغاگر شهر را آرام نماید ، برای پیدایش تغییراتی بدلخواه خود ، يك چند آدم‌کش اجیر و به تبریز گسیل داشته ، که چندین نفر از معاریف انجمن شهر را بکشند ، و حزب جامعه را پراکنده سازند . بدبختانه (از احاطه ناکامی شاه) این جنایتکاران در انجام فرمان همایونی دستگیر شدند ، یکی از آنان زیر دست و پا کشته شد ، دو تن دیگر زیر فشار شکنجه اقرار نمودند ، تلگرام‌های رحیم‌خان بیسرش گرفته شده و این راز نهان نمایان گردید . تبریز اسلحه برداشته ، هشت هزار نفر شهری بکشیک و خیابان گردی گماشته شده ، بنا بودی پسر رحیم‌خان و دسته دزدانش (که اگر گام پیش نهاده بشهر نزدیک گردند) سوگند یاد نمودند . آن آقا هم عاقلانه بهتر دید در مسافتی دور از شهر موضع گیرد .

مردم تهران از دلتنگی سر از پای نمی‌شناسند . نماینده شاه برای تکذیب هر گونه رابطه ای با رحیم‌خان بمجلس رفت . ولی با فریاد‌های دروغ میگوید برخوردار نمود .

این روز یکشنبه ۲۶ می بود، و بنا بعبادت ایرانیان روز میلاد شاه از غروب آن روز آغاز میگردد، آئین بندی و چراغان در همه کوی و برزن تدارک شده بود، در شش بعد از ظهر از هر دیر و حتی حیاط های قصرهای یونی چراغ ها برداشته شد. شاه برای فرو نشاندن خشم جامعه، ابزار دست خود را قربانی کرده، رحیم خان را برای تبعید باردیبل، بوزارت دادگستری تسلیم فرمود.

با این وسایل شاه موفق به ترمیم یا نوعی از متارکه جنگ با ملت خود گردیده. و پزیرائی از هیئت دیپلماتیک، و دادن ناهار رسمی که از طرف شاهزاده نایب السلطنه تدارک شده بود برگزار شد.

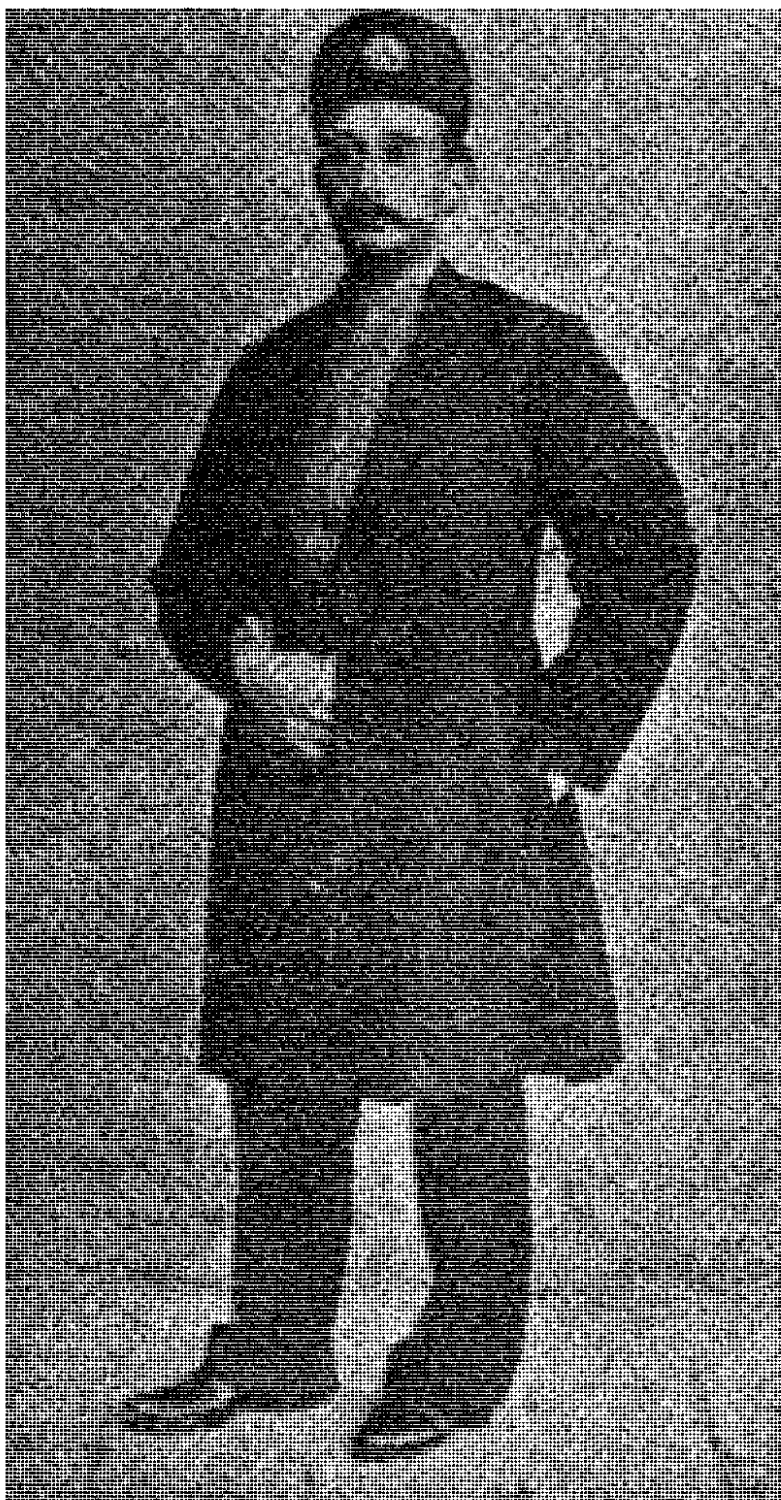
ولی آیا مباحثی را که از این جرم و خطای احمقانه نائل گردیده بود، باسانی اصلاح پزیر است؟ شاه رسماً هر گونه رابطه با رحیمخان سردسته یغماگرانش را تکذیب نموده ولی مردم زرنگ هستند. آیا این تقاییرا که محمدعلی شاه با دزدان و آدم کشان مزدورش، بغیال خلاصی از نهضت اجتماعی مردم و برای اختناق انقلاب و دیگر گون ساختن مقدرات غیر قابل احترازش برخ افکنده شرم آور نمیباشد؟ حقا که او دیگر شایسته ملاحظه ما نمیباشد، این شاهزاده قاجار (اگر قجر باشد) دیگر نمیتواند یک عامل مهمی بود. ما نیز نوع کوچکی از جنگ خانگی داشته ام، چه سالارالدوله برادر شاه رل رهبری آنرا بازی نمود. و در اطراف همدان با چند صد لر عرض اندام کرده با پیش روی بسوی تهران، برکناری برادر را از تخت تهدید می کرد. بالاخره کار داشت دشوار میشد که سپاهی برای بیگانه با او بیرون فرستادند.

دو لشکر در نهاوند که جایگاهی تاریخی است (۱)، در برابر یکدیگر صف آرائی نمودند؛ و بهای آنکه شجاعان ایران در آن جنگ بزرگ آخرین ایستادگی را در برابر عربهای بی بند و بار کرده، و شرافتمندان هلاک گردیدند، اکنون باید در قبور تهی خود بخندند. سه روز سالارالدوله و سپاهیان همایونی بجنگی خونین دست زده و با شکال دو بیست نفر تلفات گزارش داده شد. سرانجام سالارالدوله خسته شده کارزار پایان رسید، و این فتح نمایانی بود.

«اکنون مجلس ملی از سفاهت دشمنانش نیرومنده تراز پیش است، چه دست کم شاه را مجبور به قبول مصوبه سازمانی، مبنی بر تشکیل حکومت های محلی در تمام ایران ساخته است. اکنون باید دید این تدبیر بنوعی رضایت بخش عملی خواهد شد یا نه. بهر صورت گام بزرگی برداشته شده است، انتخاب انجمن های ولایات در هر ایالات صورت گرفته و دیگر اداره امور حکومت در دست فرمانداران مطلق العنان نخواهد بود. در میان سایر کارها، قانونی گذرانده اند که تیولات به دولت برگزار شود.

۱- جنگ نهاوند که اعراب آنرا فتح الفتوح نامیده در سال ۲۳ هجری برابر ۶۴۴ میلادی





شاهزاده ابوالفتح میرزا سالارالدوله

مدعی تاج و تخت - متولد ۱۸۸۰م

ش ۳۰



من تفسیر خاصیت این رفورم متهورانه را لازم نمی بینم. اکنون دو وظیفه هول انگیز در پیش دارد. اول اصلاح امور مالیات و دیگری مسئله مستمریات سرشار همیشگی اشخاص است. اگر با اصلاح مسئله دومی مجلس جسارت بخرج دهد، بطوریکه شما میدانید مطلب بسیار بفرنجی حل شده است. لیکن من به مجلس ایمان دارم. چه نمایندگانش روزانه آزموده تر میشوند.

نغمه مشاورات و پشت کار آنها روزمره رو به بهبودی است، مردم بیدار شده و کم کم بینا میشوند. شایان ترین علامت بیداری جامعه افزایش تعداد جراید است (۱). نه آن جراید بد اسلوب قدیم، بلکه روزنامه‌هاییکه متعلق به جامعه و بزبان ساده توده منتشر میشود، و هر کس یکی از آنها را حالا میخواند. در قهوه‌خانهها بجای نقل داستان‌های پهلوانی فردوسی، اکنون داستان سرایان، اخبار سیاسی را برای مشتریان می‌خوانند» در ۲۵ ژوئیه ۱۹۰۷ نخستین جشن سالیانه مشروطیت گرفته شد. نویسنده سابق الذکر از این واقعه در ۱۴ آگست شرح زیر را مینویسد:

«خیلی دشوار است بتوان در این نامه کوتاه محدود، ترقی روحیه و فکریه مردم را از حوادث بشما شرح داد. وضع کهن جای خود را به طرزی نوین داده. ایران با کندی ولی استوارانه خود را از قید بندگی رها مینماید.

تعمیلات ستمگرانه را یکی پس از دیگری از دوش برداشته، و مردم خورد خورد بمسئولیت، که آغاز خردمندی است پی میبرند. شما البته شرح جشن ملی نخستین سال تاریخ اعطای مشروطیت را در جراید دیده‌اید. آن عید پر معنائی بود و اثری بسیار نیکو و عالی بخشید. که میتوان گفت پیمان مشروطیت را تثبیت و مختم ساخت.

مجلس ملی با بلند نظری بدون مضایقه از خرج، مراسم این عید را در خور اهمیت واقعه، عاقلانه ترتیب داد. پذیرائی باشکوهی که از ساعت ۳ تا ۱۰ عصر تمدید یافت در بهارستان انجام گرفت. بعد از ظهر ما در باغ بهارستان گردش کرده و از نغمه دل‌سای دسته‌های موزیک اطفال مدرسه، که گردش کنان سرود دلپذیری از ستایش مجلس و نکوهش استبداد میخواندند لذت بردیم.

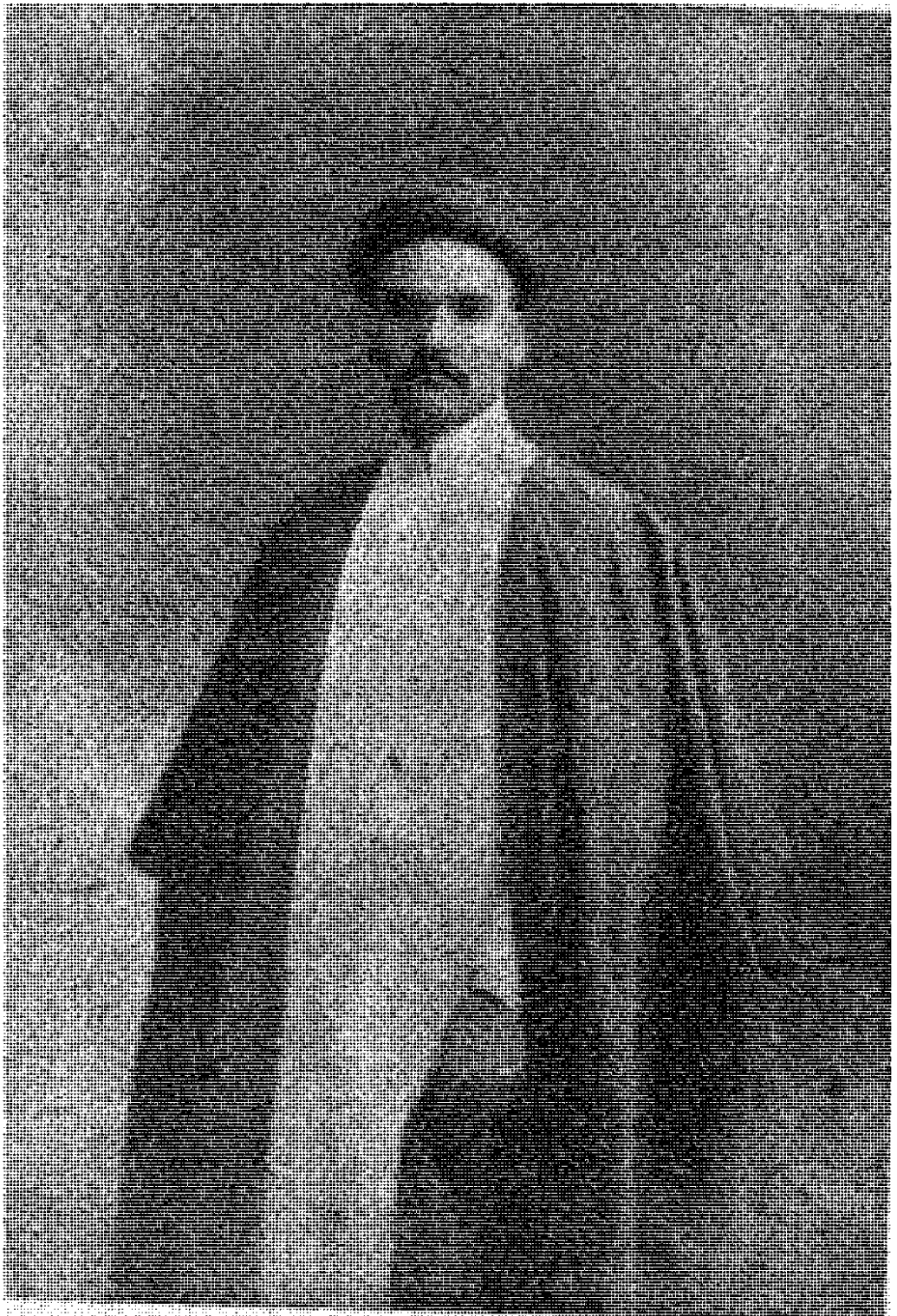
۱- این جراید نوظهور که اساسا مربوط به نهضت مشروطیت‌اند تا آنجا که من میتوانم توضیح کنم- روزنامه مجلس بوده که شماره اول آن ۲۵ نوامبر ۱۹۰۶ در آمد، سپس ندای وطن ۲۷ دسامبر - تمدن اول فوریه ۱۹۰۷ - جلال‌المتین تهران ۲۹ اپریل ۱۹۰۷ - صور اسرافیل ۳۰ مه ۱۹۰۷ - مساوات ۱۶ اکتوبر ۱۹۰۷ - و تیاتر ۵ مه ۱۹۰۷ - سایر جرائدیکه تاریخ پیدایش آنها را نمیدانم عبارتند از: معارف - فریاد - خورشید - مصور - عدالت - تربیت - آزاد وطن - حریت - انجمن - گلستان - کشکول - الجناب - صبح صادق - روح القدس - ترقی - چهره نما - مجله استبداد و غیره - روزنامه هفتگی جلال‌المتین کلکته در ۱۸۹۱ تاسیس و روزنامه‌ای بهمان نام چنانکه گذشت در تهران شبیه‌ای از کلکته بوده است - روزنامه‌های پیش از اعطای مشروطیت از قبیل - ایران - شرف - و اطلاع بوده که ارزش و اهمیتی نداشته‌اند. (مؤلف)

همینکه هوا تاریک شد، رفتیم در جلو خان روی تخته بندی، مشرف بر میدان بهارستان نشستیم. این تخته بندی بزرگ برای هیئت سیاسی، وزیران، و نمایندگان منظور شده بود. سرتاسر میدان از چراغانی درخشان، و در اطراف، تریبون های کوچک از طرف محافل برپا شده بود. آتش بازی با کتیبه « این جشن از برای اهل ایران مبارک است » فروزان گردید. دستخطی از طرف شاه بر فراز تریبون خوانده شد، فریاد شادی از مردم برخاست. این در حقیقت منظر شکفت آوری بود، و همان تاریخ سال پیش را بیاد آوردم که ۱۲ هزار نفر در باغ سفارت انگلیس پناه برده خیمه و خرگاه برافراشته بودند.

اکنون آب بسیاری از زیر پل گذشته، و دیگر این مردم آنهایی نیستند که برای استیفای حقوق خود به نشستن بست درجائی متوسل گردند. همچنانکه ایستاده به اطراف تریبون با درهم آمیختگی عجیب نمایندگان خارجه. وزراء و نمایندگان مجلس، و در پائین گروه انبوه مردم را با فریاد شوق آمیز. « ناپود باد استبداد. زنده باد شاه ». می نگریم. آخرین شك من زایل و ایمان پیدا کرده ام که تا آخر برد با این مردم است. و بر من محقق شد که علی رغم آن مشکلات ترس آوری که بر سر او دور میزد. علی رغم همه نیروی اهریمنی ستم، که علیه آن دست بدست هم داده بود، مجلس ملی پیروز خواهد شد، زیرا هدف او عدالت و ترقی است.

هر اروپائی که در آنجا ایستاده، در این واقعه تاریخی آرزوی خوب برای ایران دارد، باید فریاد جامعه را که از زیر برخاسته بیالای تریبون میرسد و در سراسر میدان طنین میافکند در قلب خود منعکس ساخته بگوید « زنده باد مجلس شورای ملی ایران » من از تقی زاده نماینده نامی تبریز که ساکت پهلویم نشسته بود متأثر شدم. او بواسطه استقلال نفس بی واهمه، و تشبث شگفتش با امور سیاسی شهرتی بسزا یافته. آثار صمیمیت و خاطر نوازی در سیمایش هویدا و بطوری گیرنده است که صافی درون را بیرون میدهد. جوانی بیست و پنج ساله را بنظر بیآوردید، باریک اندام، میانه بالا، با صورتی معصوم و چشمانی با نشاط مؤانست براق، ولی گاهی اندوهگین، بویژه وقتی که یله داده بجماعت مینگرد، گوئی تحت تاثیر رویای مغناطیسی در زیر دست خواب کننده قرار گرفته باشد. او برسم ایرانیان درعبای بنخور نازکی خود را پیچیده و عمامه کبودی که چون سیداست و این علامت تمعید ولادت اوست بر سردارد، لباسش بدون لك و پاکیزه است، و آثاری از فرنگی مآبی در او نیست.

چهره ای شاداب و پر نشاط و سرشار از اعتماد دارد. اگر بخطا نرفته باشم او از کسانی است، که نبوغش در خور حصول ترقیات بزرگ و فداکاریهای جدی است، و تاثیر نفوذش در تاریخ ملل، دیر زمانی خواهد پایید، در این سال های ناگوار خورد کننده استبدادی، این جوانك ۲۵ ساله چه میکرده؟ بطور قطع حضور اینگونه مردان در مجلس



آقای سید حسن تقی زاده نماینده دوره نخستین مجلس شورای ملی

ش ۳۱



ملی مؤثر، و تئوری اینکه ایران در میدان آزادی زمین خواهد خورد از میان میرود .  
آیا تقی زاده فقط بر اثر بست نشستن دوازده هزار نفری از هموطنانش در سفارت بریتانی  
دانش سیاسی را در برده است ؟ من آرزو دارم شما یکسال دیگر در میان ایرانیان بسر  
برید، و پیش از آنکه دیر بشود اصول نهضتی را که شاید بزرگترین نوع خود در تاریخ  
کنونی گیتی است بجهانیان بشناسانید .

بنظر میآید همه شاهدین و ناظرین ، در قبول اینکه نمایندگان آذربایجان بویژه  
از آن تبریز نمک مجلس قرار گرفته اند بر یکدیگر سبقت گیرند . چه ورود آنان در ۷  
فوریه ۱۹۰۷ به پایتخت ، با اشتیاق فراوانی استقبال شد . مردم تهران دسته دسته بیدار  
آنها آمده آنان را در آغوش کشیده تبریک می گفتند و دلخواهانه از اینها مهمان نوازی  
می کردند .

از روز ورودشان تاریخ رشد نیرو و تهور مجلس بنا شد ، اراده شان آمیخته با  
حس اقتدار و صدایشان با متناع یا تجاهل و یا تفوق بلند میگردد . نمایندگان تبریز که بهر  
فردی خلوص وطنیشان محرز گشته ، حزب متحده و یا توده را بوجود آورده و چنین بنظر  
می آید که اینها با افکار اصلاح طلبان روسیه مجهز شده و طرز فکر آنها در اینان  
نفوذ کرده باشد . تقی زاده که بیشتر از او گفته میشود ، اگر یک سوسیالیست کامل العیار  
نباشد ، ولی بخوبی از افکار پلتیکی کنونی اروپا آگاه بوده با اخلاص ، اراده ، و عارف  
بمقتضیات زمان و نیت جامعه باصراحت حرف میزند ، و رویهمرفته مرد شایان توجهی است .  
دومی او از حیث استعداد میرزا فضلعلی آقا است و هر دوی اینها بویژه اولی ، گفته میشود  
که در شورا استعداد و لیاقتی بسیار عالی از خود نشان داده و بطوری که اغلب پیش  
آمده ، با استمرار در مشاوره و بررسی نسبت بمسئله ای که به بن بست رسیده ، با قدرت  
هجیبی در حل قضیه کوشیده و به نتیجه میرسانند .

و اما غیر از حزب ملی یا توده . جامعه روحانیت مهم و سودمند ترین احزاب بشمار

می رود .

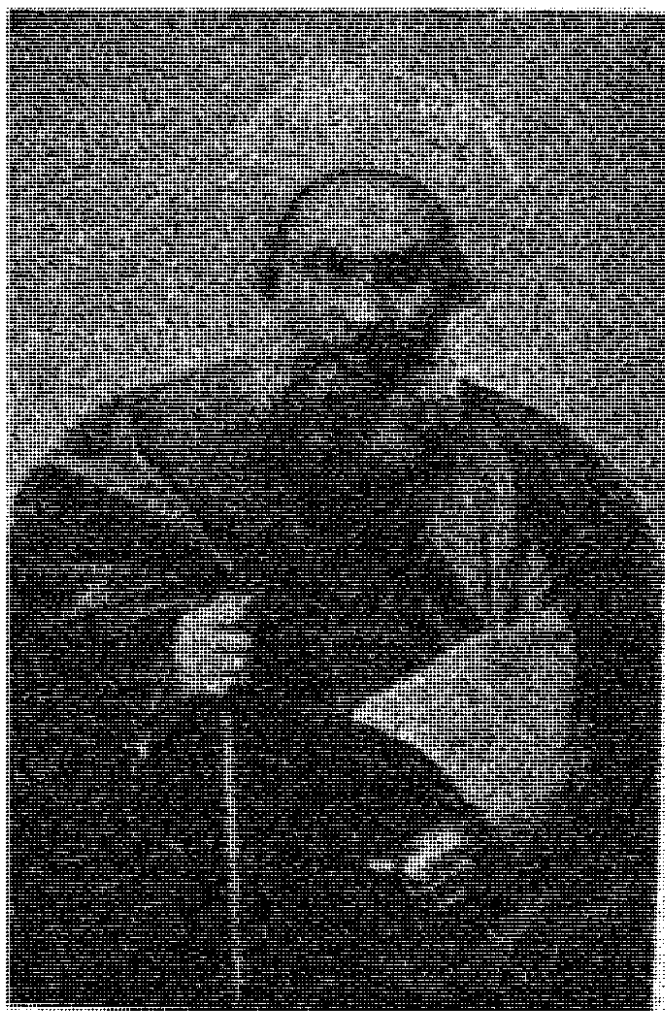
این حزب برهبری مجتهدین ، از جمله سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی  
یعنی نامی ترین آنان اداره میشده است . بسیاری از کسانی که مراقب کشمکش مشروطیت  
ایرانند ، بندرت به تظاهرات نهضت جامعه ای برخوردارند که پای روحانیانی بزرگوار در  
میان بوده ، و یاسهم مهمی از آنها بهره داشته باشند . چه این نهضت در صورت موفقیت  
با اشکال میتواند آنها را از سهم بزرگی محروم یادست کم از قدرت و نفوذ آنها بکاهد .  
باید یاد آور شد ، که هر چند ملایان ایران هم مانند از آن ایرلند هسته ملت را تشکیل  
داده . از میانه مردم جسته ، مردم را شناخته اند و اگر بدگمانی از تجدید اداری حاصل  
کرده اند بیشتر سوء ظنشان متوجه مداخلات اجانب بوده است . نهضتی که متدرجا بصورت

مشروطیت در آمد. بطوریکه ما دیدیم در آستانه ظهورش از طرف روحانیت برضد اسرافات درباری اعتراض شده بود، که بدلتخواه و میل خود، بدون دلیل و با فکر تغییر ناپذیری حاضر شده بود کشور را به یگانگان بی ایمان تسلیم نماید. پس بدون کمک و همراهی روحانیت مردم نه، میتوانستند انحصار تنباکو را خورد نموده، و نه مشروطیت را با زور از شاه بگیرند. از سوی دیگر روحانیت در واقع افکار دیمو کراسی جامعه را تصویب نمیکرده و بین این دو عنصر مبارزات زیادی رویداده. چه دیمو کراتیان میخواستند همه مردم ایران در برابر قانون یکسان باشند. ولی علمای دین قویاً مخالف، و مزایائی را چنانکه سایر ادیان نایل هستند، در باره مسلمین قائل شوند، پس پیشنهاد نمودند که هر گونه قانونی که از مجلس بگذرد، ارزشی نخواهد داشت مگر اینکه به تصویب و امضاء کمیته روحانیت رسیده، و با قانون شرع اسلام تطبیق نماید. چنانچه مردم میخواستند برخلاف پیشوایان دین، خود را در اصول و رموس مطالب مقید و محدود نسازند. در بازارهای قضایا با اعتراض آنها با کلمات زننده بودار من در آورد تازه در آمد یا با اتهام پیروی از افکار و عقاید اجانب رو برو میگردیدند.

با اینحال علی رغم مشاجراتیکه میان دیمو کراتها و روحانیون در هر کشور و هر عصری غیر قابل پرهیز بوده. در نهضت مشروطیت ایران این دو دسته بعکس در هر مورد با هم کار کرده، و موفقیت بدین بزرگی مدیون همین همکاری بوده است. دیمو کراتها نمی توانستند خود را از نفوذ روحانیان برکنار دارند، و در تمام شئون مراقبت نموده اصرار میورزیدند که آئین اسلام دیمو کراسی واقعی است، و هدف ایشان بدیانت محمدی منتهی شده و مطابقت دارد. از سوی دیگر روحانیون با اطلاع از توسعه نفوذ خود، تاثیر آنرا فقط در سایه توافق با جماعت دانسته، و احساس مینمایند که در مخالفت با احساسات جامعه نفوذشان تضییع شده یا اقتدارشان را برای همیشه از دست خواهند داد. پس این دو دسته بجای اختلاف در منافع و افکار که تصادفایش میآید، ناگزیر به استعانت یکدیگر گردند. شاه و دسته درباری هیچ آرزوئی ندارند مگر اینکه روش خود سری پیشین را باز آرند، و برای ترتیب اثر دادن و رسیدن بدین هدف، خود را برای هر پیش آمدی حاضر بلکه بمداخله دادن یگانگان تن در میدهند. با وجود سوگندهای محمد علی شاه در وفاداری به مشروطیت، - برای دشمنی به مجلس ملی میبرد، خواب و آسایش ندارد، و در این درره کوتاه سلطنت بصد لباس از در مخالفت برآمده. دسیسه کاریش با دستیاری رحیمخان گفته شد. در تعقیب آن نقش دیگری را برهبری آخوند شیخ فضل الله انتخاب و او را آلت اجرای مقاصد شوم خود نمود. این عالم حاکم شرع قطعاً بتحریر از حسد هم طرازانش یا احتمالاً رشوه گیری از درباریان (۱)

۱- رجوع بشماره ۲۶ زون ۱۹۰۷ = ۱۵ جماد الثانی ۱۳۲۵ صور اسرافیل - که يك کنفرانس خیالی از مرتجعین نقل شده، چنین شرح میدهد، که شیخ فضل الله ۴۵ هزار تومان دریافت داشته، چند ملای ارنجاهی کوچک تر، مانند اکبر شاه روضه خوان - سید محمد و شیخ زین الدین زنجانی، تظاهرات بدون توفیق علیه مشروطیت در ماه محرم نموده و بعداً بشاه عبدالعظیم آمده در آنجا انجمنی تشکیل داده که میگویند کمک مالی از طرف محمد علی شاه به آن ها میشده است (مؤلف)





شادروان۔ حاج شیخ فضل اللہ

مجتہد نوری

ش ۳۶



در آخر ژون یا اول ژویه از شاه عبدالعظیم کناره گیری نموده بنای تبلیغات ارتجاعی و ارتداد رهبران اجتماع - بعنوان مشرکین، خدا نشناسان، بایبان، و مانند آنرا گزارد. در ۳ ژویه بره گانش جنبه بزدلی و شرارت بنخود گرفته به میرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه (در تهران) که برای دیدار دستش که از جنوب آمده بیرون رفته بود، کتک سختی زدند که اگر خوشبختانه بتوسط یکی از افراد انجمن آذربایجان نجات نیافته بود میبایستی تلف شده باشد. شیخ فضل الله بدستگیری دوسید یزدی موسوم به محمد و علی اقدام به جعل اسنادی از طرف انجمن های آذربایجان و قفقاز (محتوی جملات کفر آمیز خلاف شرع اسلام) کرده بحساب خود موقعیت آنانرا خراب نموده که بیدین بشمار آیند.

و همچنین نامه هائی از طرف بزرگان با بیان دایر به تعریف و تمجید بسیاری از معاریف نمایندگان مجلس جعل نموده بود. در انزلی، تبریز، کرمان و سایر نقاط عمالش بدسائس کم و بیش موثری دست زده موفقیت یافته بودند، بالاخره فعالیت ارتجاعی باندازه ای آشکار گردید که هواداران مجلس، سید محمد مجتهد طباطبائی را وادار نمودند که تعهد نامه اورا ضمانت نماید این است :-

### بسم الله الرحمن الرحيم

«من ضمانت مینمایم که اگر جناب حاجی شیخ فضل الله برخلاف تعهد نامه ای که سپرده رفتار نمایند من شخصاً او را از تهران بیرون نمایم. ملا محمد آملی و حاجی میرزا لطف الله هم باید بروند»

« ۹ جمادی الاول ۱۳۲۵ = ۲۰ ژون ۱۹۰۷ »

تعهد نامه موضوع بحث بمضمون زیر بود :-

« او هیچگونه اقدامی منافی یا مخالف مجلس مقدس شورای ملی نخواهد کرد (یعنی شیخ). او به تشکیل انجمن یا چادر زدن مبادرت نخواهد ورزید. او در هر مورد از مجلس حمایت خواهد نمود.»

هر چند برخلاف این تعهد؛ حاجی شیخ فضل الله و مزدوران بی رحمش کور کورانه در صدد ایجاد مزاحمتی پیشتر برآمده کمال جدیت را در واژگون ساختن اوضاع کرده در کودتای ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ با شاه همداستان بوده است.

براین مزاحمت های داخلی که ایران دچار بود. در ماه آگست خطراتی نیز از جانب روسیه علاوه گردید، چه در طول این مدت مظنون بود که شاه را بر ضد مجلس یاری نموده و با فرستادن پول در موقع ضرورت جهت واژگون نمودن اوضاع او را تشجیح و ترغیب مینماید.

ضمناً بتوسط سفارت خود به مجلس اخطار نمود که نمیتواند برای مدت نا محدودی آشفتگی و آشوب ولایات را اجازه دهد، پس آشکار گردید که برای مداخله در امور داخلی

ایران در پی بهانه جوئی است. ترکیه (۱) هنوز پیشی گرفته و سر باوژانش از مرز شمال غربی گذشته، داخل چند شهر و نواحی که بی شک متعلق بایران بود شده، از جمله در ۳- آگست مراغه را اشغان و سه روز بعد ارومیه (رضائیه) را با ۶ هزار سرباز و توپخانه تهدید مینمود،

در حالیکه نیروی اعزامی ایران از کردهای چریک، از سپاهیان عثمانی شکست خورد. دشمنی های روس و ترک نسبت بمواقع و نقاط برجیمیتی که نماینده مؤسسات فرهنگی و تشکیلات مشروطیت بوده و با ابراز نفرت از طرف روسها مورد حمله قرار گرفته بود، این بار از طرف ترکها هم مورد تعرض واقع گردید. در حالیکه ایران جز تاسیس حکومت آزاد دموکراسی، آرزو و آمالی دیگر نداشته، و با آسانی ثابت و مشهود افتاد که حتی انگلستان هم ایران را از آن پس بانظر همدردی مینگریست، گویانکه عملاً کمکی نه کرد، ولی دست کم در این اشتغالات او را تشویق مینمود. (چنانکه بدبختانه کوشش توفیق آمیز او ثابت نمود) امید بانگلستان هم در نزد آگاهان بر موزا مسائل بیهوده بدیهی بوده، چه او برای حفظ منافع خودش در آسیا، وارد مناسباتی (قرارداد) با روسیه گردید (۲).

۱- در جلسه شبه ۵ شعبان ۱۳۲۵ قمری ۱۲۸۵ خورشیدی و ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۷ مجلس شورای تلگرامی از فرمانفرما از آذربایجان بمضمون زیر خوانده شد:

بنوسط مصدق السلطنه، خدمت آقای سعدالدوله وزیر امور خارجه، امروز تلگرامی از معبد حسینخان حاکم ساوجبلاغ (مهاباد) رسیده بود - معبد قاضی پاشا نزدیک سردشت اردو زده، عموم سوار مترده منفور را همراه دارد، و نصف شیره دیگر هم همراهی کرده، سیدالعیاشیر هنوز اطاعت نکرده ولی لابد است اطاعت کند، سردار مکریم لابد است اطاعت نماید - در ولایات مکرری دیگر عشاگیری برای دولت ایران نمانده سایر عشایر هم اطاعت خواهند کرد - ده فرسخ تعطیل کرده اند، از مکرری و سردشت دیگر کسی باقی نمانده - یکماه است فریاد میکنم که اغتشاش سرحد از حد گذشته است کسی گوش نیدههد (مترجم)

۲- در جلسه روز شبه ۲۶ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری - ۵- اکتوبر ۱۹۰۷ نامه ای از سفارت انگلیس بتاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ مصادف با ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ بعنوان وزارت خارجه ایران متضمن قرار داد تقسیم مناطق نفوذ ایران، بین روس و انگلیس مورخ ۳۱ اوت ۱۹۰۷ با امضاء نیکلسن و ایزولسکی خوانده شد که شامل پنج فصل بوده است - مستشارالدوله رئیس مجلس، آنرا قرارداد بین دولتهای از لحاظ روابط تجاری دانسته، گفت که: هیچگونه اصطلاحاتی باستقلال ایران ندارد، و برای خودشان است و مربوط بما نیست، و از طرف نمایندگان این وصف و تفسیر با عبارات کوناگون تایید گردید. فقط میرزا ابوالحسن خان اظهار داشت: این معاهده - «ظاهرش چون گور کافر بر حلال - باطنش قهر خداه و جل» و در پایان مطلب گفت: ما از دولت دوستی مثل دولت معظم انگلیس متوقع نبودیم که با یک دولت دوست دیگر همسایه ما چنین فراری بگذارند.

آقای تقی زاده هم گفتند: هر چه بگوئیم تایید مطالب سابقه است - البته همه کس میداند از برای دولتی که دو دولت دیگر در خاک او قرارداد بگذارند - جای تاسف است، ولی اینرا هم بگوئیم که دولت ایران میتواند حقوق خود را حفظ کند، و هیچ خللی بر او وارد نیاید و بعد از تمام مذاکرات میتوانم بگویم که «زنده باد استقلال ایران» - مترجم

در این هنگام نیازمندی پول بیشتر محسوس بود - زیرا آشوب و آشفتگی در همه جا بویژه در فارس، گیلان و آذربایجان مستقر گردیده - حقوق لشکریان یا اندکی پرداخته شده یا هیچ پرداخته نشده بود - مالیات با کندی و بی ترتیب وارد خزانه میگردید - بسیاری از شهرستانها فرماندار نداشت، زیرا اشخاص سابقه دار و طبقه حکام قدیم کمتر قبول ماموریت میکردند - اکنون که ظلم و زور گوئی و بجزرستانی حکام متوقف شده بود - دشمن در درون دروازه های کشور بود، و سالار مرز ایران - فرمانفرما که برای رسیدگی یا در صورت امکان مذاکره با ترکها اعزام شده، تنها و محصور مانده بود. نقشه بانگ ملی بواسطه گزارش نامساعد مامور بانکی آلمان که برای تحقیق در عملی ساختن قرضه پیشنهادی از آلمان اعزام شده بود محکوم بعدم موفقیت گردید - مردم در مخالفت با وام دیگری از روسیه پیروزی یافته، و دست آخر امر دایر شد بر اینکه امین السلطان بکار خود ادامه دهد، او هم با پشتکار و نیروی بی مانندش در همراه ساختن اکثریت مجلس موفق گردید.

ولی در ۳۱ اگست سال ۱۹۰۲ همان روزیکه قرارداد شوم روس و انگلیس در سنت پترزبورگ امضا گردید (قرارداد معروف تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ) امین السلطان که در مصاحبت با سید عبدالله بهبهانی از بهارستان بیرون می آمد، از دست جوان صراف آذربایجانی، عضو یکی از انجمن های سیاسی موسوم به عباس آقا، گلوله خورد. قاتل نیز که بتوسط سربازی از پشت سر کارد خورده دستگیر میشد خود را کشت - امین السلطان از زمین برداشته شده در عباي خودش او را پیچیده بغانه شهریش بردند نیم ساعت بعد جان سپرد. (۱)

۱- شرح این آدمکشی در شماره ۳۶ ندای وطن - شماره ۱۰۶ جبل التین و شماره ۱۲ صور اسرافیل نیز داده شده است (مولف)

روز شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ هجری قمری ساعت هشت و نیم بعد از ظهر میرزا علی اصغر خان اتابک صدراعظم ایران که از ۲۵ سالگی از نیمه دوم سلطنت ناصرالدینشاه، در دوره مظفرالدین شاه و محمد علیشاه متناوباً بصدارت رسیده بطوریکه در متن گذشت با گلوله جوانی آذربایجانی از پای درآمد، ولی این واقعه نکات مبهمی از حیث هویت قاتل و علت قتل، و حتی شخصیت قاتل یا محرک قتل در تاریخ مشروطیت ایران بوجود آورد که هنوز هم بدرستی روشن نشده و چنانکه رسم و عادت تاریخ نسبت به قضایای مهمه است این واقعه نیز مورد تردید و تعبیرات گوناگون قرار گرفته، چنانکه جناب مخبر السلطنه هدایت را (برخلاف سایر شهود و ناظرین واقعه از زعمای مشروطه) عقیده بر این است که قاتل موقرالذوله و محرک محمد علیشاه بوده است.

آقای اورنگ نیز بر این عقیده است و آقای نصرالملک هدایت هم این عقیده را تایید فرموده - در شماره ۴ سال سوم مجله یادگار (استاد محترم آقای اقبال) در اینبار

درجیب قاتل چهار کبسول استرکین و يك قطعه کاغذ یافت شد که روی آن نوشته شده بود :

«عباس آقا صرف آذربایجانى عضو انجمن - فدائى ملت شماره ۴۱» .  
معلوم نشد از کدام انجمن بوده ، ولی تجدید ظهور نوع فدائى مربوط به آدم کشانرا که بامر تغییر ناپذیر «آن پیر دیر» کار میساختند میتوان بفالی بد گرفت، و عمل این عضو از يك انجمن که دست کم چهل نفر دیگر حاضر به خرید جانی به جانی هستند تأثیر ناگواری بخشید . (۱)

بدیهی است که ترور این وزیر مقتدر و جاه طلب تأثیر بسیار عمیقی در رجال نمود. خبرنگاری در نامه ۵ دسامبر ۱۹۰۷ خود مینویسد : -- عمده وقایع چند ماهه اخیر قتل اتابک بود، که مسیر جریان نهضت آزادی را تغییر داده نشان داد که ، این بازی کودکانه نیست ، که اراده ای تسلیم ناپذیر در کار است ، که ایرانیان حاضر شده اند هرزیری که دسایسی برضد آزادی تازه بدست آورده شان بنماید از میانش بردارند. من همیشه از تصویب جنایت سیاسى بیزار هستم -- ولى از اینکه این قتل بی اندازه

✦ شرحی بقلم آقای مخبر السلطنه هدایت نگارش یافته -- در تاریخ مشروطیت شانروان کسروی ( سید احمد ) این واقعه بتفصیل شرح داده شده، عباس آقا را نام عنصرى آزادی خواه ، قاتل حقیقی دانسته او را بنیکی یاد فرموده -- در مجله محیط بقلم آقای محیط طباطبائی نظر کسروی تایید گردیده .

اقوالی بر اساس یادداشتهای مرحوم منشی زاده مبنی بر تقریرات حیدرخان عم اوغلی و بیانات مرحوم صاحب اختیار استوار داشته -- اخیرا در مجله ماهیانه اطلاعات شماره ۱۰-۲۲ سال دوم صفحه ۲۳ مقاله ای بقلم آقای عبدالحسین نوائى کاملاً قضیه را روشن نموده ، چه باستناد تقریر حیدرخان عم اوغلی که خود معاون قتل بوده و در آن لحظه خاکستر بهوا پاشیده ، ارتکاب عباس آقا محقق گردیده و بنا بقیده نوائى نکته مبهمى باقى نمانده و مسلم گردیده که وی عضو حوزه مخفی اجتماعيون عاميون تهران بوده که رای بقتل را صادر و به کمیته اجرائیه حوزه ابلاغ و عباس آقا ماموریت یافته، او با برادر خود حسن آقا و حضور عم اوغلی مبادرت بقتل کرده و کسی هم او را ندیده و بدبختانه بر خلاف دستور از راه دیگر فرار میکرده که چون جمعیت هم در حال فرار بوده گمان کرده میخواهند او را دستگیر نمایند، از ترس خود کشی نموده و برادرش حسن آقا هم دیوانه شده و در قزوین خود را کشته است -- بالاخره آقای نوائى این راز را از پرده ابهام بیرون و آشکار ساخت . ولی بقیده نگارنده نظریه آقای هدایترا هم نمیتوان از ریشه انگار کرد .  
( مترجم )

۱- منظور مولف پیروان حسن صباح و پیردیر تعبیر خود نگارنده است چه مولف ، پیر مرد کوهستانی نوشته که کنایه از خود حسن صباح و دژ الموت است مترجم .

بمنفع نهضت اصلاح طلبانه بوده، تشخیص دیگری غیر ممکن است. از آن پس دیگر کسی جرئت آشکاری در مخالفت با مجلس نکرد، و بالاخره مجلس توانست بانجام کارهای سودمندی دست بزند.

ابتدا در واقع از این عمل نابکارانه در صحنه مطبوعات ایران، هول و هراسی مقرون با کراه ابراز گردید، ولی متعاقب آن بویژه هنگامی که قرار داد روس و انگلیس آفتابی شد - مجرای احساسات توده قویا بموضوع قتل و عباس آقا معطوف گردیده، او را بنام وطن پرستی که جان خود را برای رهایی کشور از دست يك خائن فدا کرده تقدیس و محترم داشتند، و روزچهارم مرکش گروهی انبوه از مردم به قبرش شتافته و بیاد او احترامات و سخن رانیهای در ستایش عمل او روی قبر ادا نمودند، و حق حرمت او را کاملا بجای آوردند.

شرح زیر از این آداب و رسوم - از شماره ۱۳۵ حبل المتین تاریخ ۸ - اکتبر اقتباس شده است :

«هر روز و هر ساعت تاریخ اعمال و نتایج حاصله ز بیداری این قوم شریف و نجیب را گواہ و دنیا با کمال تعجب فراست نزاکت آمیز این نژاد را خاطر نشان، و با زبانی فصیح مراتب اصالت و توسعه هوش و دحاء آنرا شهادت می دهد. نفوس جهان در شگفتند که از کی و چگونه این ملت در مدتی اندک و فاصله کمی از زمان، مسافتی را طی کرده اند که سایر مردم گیتی قادر باصلاح نعل و جامعه خود نبوده اند. ما فقط می توانیم مطمئن باشیم که یاری قدسیه الهی همواره شامل حال آنها بوده، و همیشه منظور نظر خاص مقدس امام عصر میباشند.»

«برهان این بیان، واقعه روزیکشنبه ۲۷ شعبان ۱۳۲۵ (۶ - اکتوبر ۱۹۰۷) است که عشق و علاقه بموقع مردم را در راه تکامل و وطن پرستی و فداکاری نسبت بکشورشان تثبیت و تسجیل نمود، و مراتب قدردانی و حق شناسی را درباره فدائیان که خود را قربانی کشور مینمایند بجای آورده، بعالمیان نشان دادند که چگونه هر کس را در مقام و مرتبه خود میشناسند. در آن روز روان مرحوم عباس آقا نگران عشق و علاقه ملت خود بود، و با شادمانی دسته های گلی را که روی قبرش گسترده میشد پذیرفته، و با خوشحالی فرو شده بتوده های انبوه که برای دسترسی بقبرش به یکدیگر سبقت میگرفتند نگریسته، و با کلمات تحسین آمیز از آنان سپاسگذاری میکرد.» (۱)

[ از اینجا عیناً عبارت حبل المتین نقل میشود ] - بلی هر کس که برای بقا و نوع و در راه حفظ وطن از جان عزیز گذشت، و نقد عمر را فدای ملت و مشروطیت ساخت، سزد

۱ - چندی پس از ترجمه این قسمت روزنامه حبل المتین بدستم آمد، چون با اصل هیچگونه اختلافی جز شیوه اشامی نداشت ترجمه را بهتر دیدم.

که زیاده بر این ، ملت از روح و جسدش پاس احترام منظور دارند ، و آیت رحمت یزدانش شمارند.

راستی در این چهل روز طوری از اثر ضربت دلیرانه آن جوان مرد، تغییری در مجاری امور مملکت حاصل شد ، که باچندین کرور پول و پنجاه هزار قشون جرار ، احداث چنان تغییری ممکن نمیشد . قانون اساسی (۱) باتمام رسید — منافقین زاویه مقدسه را پاس حاصل شده، نومیدانه بکنج کلبه خود خائباً خاسرا مراجعت کردند (۲) تمام بلاد داخله قرین امن و امان شد ، اعیان و امراء جنگی، مشروطیت خواه و خدمتگزار شدند و بایمان مغلظه سوگند یاد نمودند، (۳) داخله مجلس منظم ، و کلاً محدود شدند ، پشت بدخواهان شکست .

باری (ملت) روزیکشنبه مزبور را روز چله قرارداد ، [در صورتیکه بیش از ۳۷ روز از مرگ عباس آفانگزشته بوده ظاهراً بملاحظه رمضان پیش انداخته بودند، مترجم] اغلب دکا کین بسته و خلایق گروه گروه سوار و پیاده با گل و ریحان بسر قبر رفته طوری جمعیت صحرا را فرا گرفته بود که جای هبور نبود، جمعیت بیگصد هزار نفر تخمین زده شد ، تمام انجمنها و شاگردان مدارس دسته دسته می آمدند، چادرها بر پا کرده، چای-قهوه و سایر لوازم از همت وطن پرستان سبیل بود ، دسته های سینه زن بایات جانگداز مترنم و رطب اللسان بودند. خطباء بلیغ اللسان و شعراء شیرین بیان خطابها و قصاید غراء خوانده ، خوانچه های شیرینی زیاده از حد شمار نثار شد — مختصر چنان غیرتمندی از این ملت ظاهر شد که اسباب عبرت عالمیان گردید — شجاع السلطنه نیز دسته گلی بزرگ در کالسکه نهاده و همراه خود بآن مزار محترم برده نثار کرد ، نقداً شرح این قضیه را بهمین مختصر قناعت کرده از ابیات بسیار، بدو سه بیت از قصیده جناب آقای فخر الواعظین اکتفاء میکنیم و هو هذا :

«ای مزار محترم هر چند بزم ماتمی

نیک ازین نو گل که خفت اندر توشاد و خر می»

«جای دارد در تو آن کو عالی رازنده کرد

عیسیت خوابیده در دامن تو مانا مریمی»

«ای جهان غیرت ای عباس آقا کز شرف

زخم قلب ملک و ملت را توشافی مرهمی»

۱- ۱۰۷ ماده متمم قانون اساسی در روز ۲۸ شعبان ۱۳۲۵ قمری ۷ - اکتوبر ۱۹۰۷

بامضاء رسید .

۲- کنایه از شیخ فضل الله و پیروانش میباشد که زاویه شاه عبدالعظیم را ترك کردند - و بلا يك دپنه سرباز برای مراقبت از آنها بزایه فرستاده شده بود .

۳- کنایه از واقعه اول اکتبر است که هیئت درباری و رجال دولت بسر کردگی جلال الدوله در مجلس حضور یافته سوگند وفاداری نسبت بشروطیت یاد کردند - مولف :





شادروان - عباس آقا صراف تبریزی فدائی شماره ۴۱ کشنده  
امین السلطان که خود را نیز کشت. ش ۳۳



تشریفات روز چهارم عباس آقا ش ۳۴

«ترك ایرانی نژاد، ای آنکه همچون تهمت

معلى فر فریدون معی تاج جمی»

«درره یا جوج و ظلم و فتنه دست غیرت

چون سکندر ساخت ز آهن پاره سدمحکمی»

«گفت تاریخ عزایش را بزاری خاوری

کرد ازشش لول احیا عالمی را آدمی»

چنانکه ما دیدیم امین السلطان از قدیم مورد بدگمانی هموطنانش بعنوان فروش وطن بومی خود بیاندیشگانه بوده، ولی علت غائی مرگش، کشف پنهان کی خائنانه بود که بدستور او برتجمین ایالات نوشته میشده، و بدست انجمن ها افتاده بوده است؛ که آنها را دعوت کرده بود اسبابی برای کندن کلک مجلس فراهم نمایند. ولی بطور محرمانه اشعار میگردد، که این مدارک جنایت کارانه از طرف امین السلطان نبوده، بلکه رقیب و دشمن دیرین او سعدالدوله که دو ضربه میزده، بنام او ساخته چه از طرفی مناسبات نزدیکی با دربار داشته و از سوی دیگر با انجمن ها (۱)

مرک امین السلطان قهرآموجب سقوط کابینه او و استعفای سعدالدوله از ریاست مجلس گردید.

سعدالدوله هیاردسیسه کار، در نزد شاه و هم در سفارت روس شخصیت ارجندی احراز کرده بود - سعی میکرد کابینه ای از عناصر دربار تشکیل دهد - هرچند علی رغم این کوشش، مجلس نقشه او را برهم زده و در ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷ احتشام السلطنه را بریاست خود برگزید.

سه روز بعد نصرالله خان مشیرالدوله نخست وزیر سابق که دعوت بنخست وزیری شده و او از همکاری با سعدالدوله سرباز زده بود، ناگهان در محیط پر سوء ظنی فوت کرد (۲) در همان روز سعدالدوله بوزارت خارجه منصوب و تقریباً دو هفته بعد قوای

۱- حتی از مقام درستی اظهار شده که محمدعلیشاه از نفوذ روزافزون امین السلطان حسد میبرد، اسناد و مدارک موضوع بحث را خود ساخته، و بعداً بدست انجمن ها انداخته شده بود. (مؤلف) رجوع شود بزر نویسی صفحات ۱۴۸-۱۴۷ و اظهار عقاید درباره قاتل، (مترجم)

۲- رجوع بصفحات ۱۱۶-۱۱۵ چنانکه در پیش کرشت میرزا اصرافه خان مشیرالدوله پس از مدتی کناره گیری، ساعت ۲۰ روز جمعه چهارم شعبان ۱۳۲۵ قمری بدرود زندگی گفت، و از مرک ناگهانی او تیپ فهیم و آزادبخواه، و نمایندگان مجلس بسی متاثر گردیدند. در جلسه پارلمانی شبه پنجم شعبان ۱۳۲۵ قمری = ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۷ رویداد مرک با بدگمانی مطرح شد - میرزا ابوالحسن خان از رئیس مجلس پرسید:

جناب مشیرالدوله مرحوم شده اند؟ رئیس - بلی - نماینده نامبرده گفت: این مرد یکی از رجال بزرگ خیرخواه ملت بود، ممکن است تطبیق شود که با حال خود مرده است؟ امروز بر مجلس لازم است که هرکس از رجال بزرگ و غیره که وجود آن برای ملت فایده داشته باشد فوت شود، تطبیق شود که بحال طبیعی فوت شده یا خیر. - دو تن دیگر از

مرتجمین بنای رشد و سر بلند کردن گذاشتند — ولی دسته درباری زود برخوردارده فهمیدند که مجلس خیلی قویتر از آنهاست و شاه را وادار کردند که بازعما و پیشوایان نهضت که در برابر آنان مقاومت نمیتوانست کرد از درآشتی و مراقبت درآید، و در نتیجه دیده شد که در اول اکتوبر — ۲۲ شعبان ۱۳۲۵ شاهزادگان خاندان شاهی و اعیان و اشراف درباری، در مجلس حضور یافته سوگند پشیمانیه و وفاداری بمشروطیت را یاد نمودند — روز بعد سعدالدوله مستعفی یا معزول گردید. و پیش از پایان اکتوبر کابینه ای بریاست و زرائی ناصر الملك تشکیل یافت .

این هیئت دولت مرکب از میرزا حسنخان مشیرالدوله بسمت وزیر خارجه — صنیعالدوله — مؤتمن الملك — و آصف الدوله ، همه بجز شخص آخری طرف اعتماد و وثوق حزب مشروطه خواه بودند .

کابینه ناصر الملك شش یا هفت هفته پرهیاهو و متشنج روی کار بود ، بالاخره در نیمه دسامبر درست در آستانه کودتای ۱۵ دسامبر شاه — استعفاداد . افق سیاست مانند همیشه تره و تار مینمود — قرارداد روس و انگلیس که تقریباً تایکماه از تاریخ امضایش نگذشته ، رسماً بمجلس عرضه نشده بود قلوب ایرانیانرا از بدبختی و گله پر ساخت .

\* نمایندگان نیز برسفاهائی کردند — رئیس مجلس ساکت ماند .

رئیسالتجار : — جناب رئیس در باب فوت مشیرالدوله چه فرمودید ؟ — رئیس (احتشام السلطنه) پاسخ داد :

— ممکن است الان با تلفون تحقیق شود . احسن الدوله : اینقدر که و کلا از برای مبارست یک نفر مرده مجاهدت دارند . خوب است همینقدر هم بجهت زنده ها حمایت داشته باشند .  
رئیس : — چند نفر از طرف مجلس برای تحقیق معین شود . حاج امیرالضرب : اینطور خوب است که ، بوسیله تلفون اسامی اطباء که در آنجا بودند معلوم شود تا در صدد تحقیق بر آیند .

در جلسه بعد از ظهر — محقق الدوله گفت : — در جواب تلفن مجلس — جناب مؤتمن الملك خیلی اظهار تشکر و امتنان نموده ، گفتند : دیروز مبتلا بمرض قولنج شده بعد از آن سکنه رو داد ، دکتر انگلیسی آوردیم که تشخیص دهد از چه بوده ، فعلاً در امامزاده صالح بطور امانت گذاشته شده و از اقدامات مجلس عرض تشکر کردند . رئیس گفت : — سه روز پیش که من دیدن کردم از مرض قولنج شکوه داشت ، حالا اگر لازم است باز تحقیق شود . در جلسه ششم شعبان رئیس اطلاع داد که دیروز با وزیران تشییع کردیم و معلوم شده مرک آن مرحوم طبیعی و از بیماری قولنج بوده ، گزارش هیئت مأمور تحقیق نیز موید مرک طبیعی و سکنه قلبی بود ، چه در معاینه آثار زهر یا سوء ظنی مشاهده نشده — عباسقلیخان نواب گفت : پزشک انگلیسی تایید کرده که برض قلبی مرحوم شده است .

برای آگاهی خوانندگان برای از شیوه گفتگوی نمایندگان آن دوره و درجه علاقمندی آنان در روشن نمودن واقعه مرک که مورد سوء ظن بوده به نگارش موضوع مبادرت گردید . (مترجم) د

ترکها بنای پیشروی باذربایجانرا گذاشته، خطی از داخله ایران در دامنه کوه رو بسوی جنوب، از سلماس (شاپور) تا مراغه را اشغال، بطرف (بارادوست و ترگور) (۱) رانده، و مرتباً بسوی مشرق پیش میآمدند - ترکمانان که از دوره پیش از پیوستن بخاک روسیه یغماگری از خوی فطریشان بود؛ براه تهران - مشهد - تاخت و تاز آورده دستبرد میزدند - در فارس کم و بیش آشوبهایی برپا گردید - همچنین در کرمان و جاهای دیگر غوغاهائی برخاست.

در ۴ نوامبر محترم السلطنه از تهران بقصد ارومیه (رضائیه) حرکت نمود، ولی تا ۲۲ دسامبر نتوانست بمقصد برسد، و بطاهرپاشا ژنرال ترک برای تماس گرفتن و ورود در مذاکره تا ۲۹ دسامبر دست نیافت.

در اواخر اکتوبر از رفتار شاه سوء ظن شدیدی عارض، نایره اشغال توطئه‌های عمومی درباره‌ای از مساجد برضد او ژبانه میکشید - در اینموقع در شماره ۶ نامه روح القدس مقاله‌ای چنان آتشین، تهدید آمیز علیه او درج گردید، که فوراً روزنامه معلق و مدیر آن مورد تعقیب قرار گرفت. این مقاله در شماره ۱۳ پنجشنبه ۱۹ رمضان ۱۳۲۵ قمری ۱۴ آبان ۱۲۸۶ خورشیدی زیر عنوان - يك گفتار پنهان با اشاره بی شك - و باشعر زیر افتتاح شده بود: (۲)

« نطق غیبی با اشاره لاریبی »

« مگر بگوش سلیمان زمن رساند باد نصیحتی که دراو خیر سلطنت باشد »

« ما نه خوب جاه می بینیم و نه در اندیشه مقیم، ما با همه افراد کوشش در حفظ کشور زایشگاه، و صیانت هموطنان خود مینمائیم و هرگز با ازجاده حقیقت فراتر ننهیم میان اتباع و بندگان زرخرید فرقی است - تسلیم به حرص و آرز خودخواهان زیننده بندگان است، نه د خور مردمانیکه برده نبوده بلکه آزا گانند - نه، بلکه با خود سلطان یکسان

۱- این دو نقطه برنگارنده مجهول است در نقشه نیز دیده نشد و اگر تعریفادرست نوشته نشده نمیدانم - از این روی همان جور که موافق نوشته بود رحمه شده بدینقرار:

Bárádust-Targawar آنچه معلوم است باید نقطه‌ای میان مراغه و مهاباد باشند. « مترجم »

۲- سلطان‌العلمای خراسانی نویسنده مقاله بالا ( پس از انتشار روح القدس - روزنامه توقیف) خودش بداد گاه خوانده شد، و چون به محمدعلی شاه نسبت قصاص داده بود، دلیلش را بررسیدند جواب داده بود که میبایست باحضور هیئت منصفه بگویم، و بدین بهانه از پاسخ سر باز داد و رسیدگی انجام نیافت، پس از دو ماه روزنامه از بازداشت درآمد و داستان دادگاه را نوشته، از بدگویی بشاه دریغ نکرد، در پیش آمد بمباران مجلس یکی از گرفتارشدگان بود، که در باغشاه همه شب او را شکنجه میکردند و سپس بانبارش (زندان شاهی) بردند و در آنجا بجاهش افکندند و با سختی بدرود زندگی گفت. یکی از دوستان نگارنده میگوید او را روی تاوه گذاخته نشانده بودند.

« مترجم »

میباشند - وظیفه مردم است که قطشون پادشاه را از لحاظ سرپرستی محترم شمرده و مراعات نمایند، مشروط بر اینکه شاه نیز بوظایف حراست و شبانی خود قیام و اقدام نماید .

گوسفند از برای چوپان نیست بلکه چوپان برای خدمت اوست .

نویسند سپس عطف نظری به ادوار باستانی ایران نموده، نام و شعار شاپور ساسانی و دیگر شاهان بزرگ ایران را یاد آور شده، که در پیکار و فتوحات خود همواره صیانت جان و مال اتباع خود را نیز در نظر داشته اند - و چنین اشعار نمود که ، هر چند از دوره پادشاهی خاندان قاجار فساد آغاز و آشکار گردیده، ولی با اینکه در عهد سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه (۱۷۹۷- تا ۱۸۴۸ میلادی) سرزمین هائی از ایران منتزع گردید - کشور از امنیت و بختیاری بهره ور بود (۱) - همینکه نوبت پادشاهی به ناصرالدین شاه رسید - ورق برگشت و اخترشوم ملت طالع شد . یکدسته نازپروردگان و درباریان سست عنصر بیشرف، تمایلات خودسری شاه را تشویق و تأیید نمودند ، پست فطرتی خود را آشکار و دست تعرض به عرض و ناموس و دایع الهی و بهره یابی از جان و مال ملت مظلوم دراز نمودند .

برای تدارک پارکها - کالسکه های شیک و خانه های زیبا، دارائی مردم را مانند غارتگران چپاول نموده، و باقیمانده وطن شان را - خورد ... خورد به بیگانگان فروختند .. سرانجام پادشاه ستمگرو سالار خائین (۲) به آه و دود ملت بینوا گرفتار، هر یک هدف کلوله فردی وطن پرست گردید . پس از چند کلمه درستایش مظفرالدین شاه که مشروطیت را عطا فرموده ، نویسنده خاطر نشان میکند که، چگونه از جلوس پادشاه وقت اوضاع از بد به بدتر کرائیده، نه تنها مردم غارت شده بلکه نابود گشته اند ، و سرزمین ایران بدست اجانب اشغال شده است .

نویسنده - هجوم ترکهارا به آذربایجان ، دزدیها، خطاکاری ، و خونریزی مامورین ایران ، از جمله اقبال السلطنه ، وزیر نظام و جهان شاه خان را یاد آور شده متذکر میشود که : تاملت نجات خود را از گروگان خودی انتظار دارد . بدست سگانی به علاوه گرگان می افتد . سپس خطاب بشاه میکند : خوب بود پس از مست بازاری اتو کراسی، شما قدری بهوش آمده . احساسات خود را بهبودی داده - چشمه را باز نموده، سلطنت خود و از آن دیگران مینگریستید . آیا همه شاهان جهان - از وظایف خود تن باز زده از انجام تکالیف روگردان شده، و هم خود را صرف قصابی کرده اند ؟ - آیا همه ملل

۱- آقا محمد خان میرسر سلطنت قاجاریه در ۱۷۹۵ در گرجستان بجنکی دست زده تفلس را تصرف نمود، معاهدات گلستان در ۱۲ اکتوبر ۱۸۱۳ و ترکمن چای در ۱۲ فوریه ۱۸۲۸ در نتیجه ناتوانی ایران که مجبور بمقد بیمان با روسیه گردید ، هر دو در دوره سلطنت فتحعلی شاه (۱۷۹۷ تا ۱۸۳۴) بوده است .

۲- ناصرالدین شاه و امین السلطان منظوراند .

گیتی مانند مردم بینوای ایران، دستخوش ستم و خود خواهی و آرزو های نفسانی فرمانروایان گشته اند؟ - من نمیدانم چگونه ملل دیگر بجز ایران همواره رو بسوی وسعت زندگی و افزایش نفوس رهنمون گردیده اند - آری بجز ایران که هر سال نه، بلکه هر ماه بهره دیگران شده، و افراد خراک گرگان گردیده، و بختیاری اجتماعی آنها بصورت انفرادی در آمده نصیب تنانی چند می گردد کشور هست؟ سپس می پرسد: چرا محمد علی شاه تا این اندازه از حکومت مشروطه نفرت دارد، و شبدای حکومت مطلقه است؟ در حالی که می بیند چگونه ملل آزاد مانند انگلستان و ژاپن سعادتمند و سرفراز شده، اتو کراسی روس، با افتخارات خود بزبان آورده است، بعد ادامه داده میگوید: آیا ممکن نیست که داستان لویی شانزدهم در این سلطنت تکرار شود؟ برآستی که حق سبحانه تعالی قادر با شقام است:

«سرسب سرقتل و تاراج داشت سحر که نه تن سر نه سر تاج داشت»

آیا میدانند که از هر قطره خون فدائی شماره ۴۱ (۹) یک فدائی بزرگ بری هدفی عالی تر برمی آید تا امر حق تکمیل گردد؟ بایستی با نظر عبرت بر شاهانه دریافته بفهمد که: با مار و افعیان خوش خط و خال فریبنده که پر از زهر قتاله اند؛ بازی کردن خردمندانه نیست - و نباید بی مهابا و در پنهانی با نابود کنندگان این سلطنت، و نمایندگان دول بیگانه بمشورت پرداخت (۲) زیرا دزد بازار آشفته می خواهد، و بیگانه در بند پیشرفت و سود خود است. ایشان باید بخوبی دریابند که میان اتباع این دولت و رعایای سایر دول فرقی نیست.

باید ذلت اینها هم تبدیل بعزت گردد - چه در برابر سیادت اجنبی، فرمانروائی پادشاهی که رؤیای شاهنشاهی را در سایه بوق و منتشای درویش می بیند، دوام نخواهد داشت، و سلطنت بر رعایای بینوا و در یوزه گر افتخاری ندارد - اگر اعلیحضرت همایونی و خاندان سلطنت تصور نمایند افتخار و عزت در نوکری و طوق رقیب اجنبی است، مردم کشور در قضاوت خود این سیادت را شرم آور، تنگین و نامبارک دانسته محکومش میدانند. چه شوق وطنی آنها سبب بقا و ادامه سلطنت این خاندان بوده، و اگر بستان مشروطیت که دو ماه است آبیاری نشده تشنه است، و وقت آن رسیده که بارگبار فدائی ناشناس و نادیده دیگری، بطوری سیراب گردد، که گل و میوه هایش غنچه دار و بار آور گردند، و با بعبارت دیگر جراح خردمند ناشناسی عضو فاسد را بریده که باقی مانده اعضاء از بلا ایمن گردد - بهتر است باربعی زیر قناعت نموده پایان دهیم. (۳)

۱- منظور عباس آقا است.

۲- کنایه از مصاحبه ای است که بین محمد علی شاه و مشاورینش با سفیر روس بعمل آمده

«مؤلف»

بود.

۳- چون اصل فارسی این مقاله در دست نبوده و از انگلیسی ترجمه شده البته درواژه های

پیش و معاصر فرقی است ولی مضمون و معنی همان است بعلاوه مؤلف جملاتی از آنرا اختیار

«مترجم»

و نقل کرده پس نقل عین مقاله در اینجا مورد نداشته است.

«ظالم زستم همیشه لات آمده است رخ رفته پیاده باثبات آمده است»

«مشروطه طلب به اسب و پیلست سوار چون کشته وزیرشاه مات آمده است»

هدیدهای صریح و بی پرده تر از این که مشکل بود در اینجا گنجانده شود؛ چاپ و در پای تخت پنخس میگردید، و نشان میداد که چگونه مبارزه ناگواری پیش آمده و انتقادات تا چه اندازه تند و زنده شده است. از طرفی ما می بینیم شاه خود خواه تاثیر ناپزیر سر سخت، موقعی در برابر خود جلوه گر می بیند که قدرت اسلاف را برای کامرانی، تمییش و اسراف در شهوات باز نیافته، ناگهان خودشرا محدود و از طرف پارلمان جوان ورغیدیکه برای انهدامش، بهر قیمتی ولو به بهای آزادی و استقلال ایران باشد حاضر است، در تنگنا گرفتار می بیند - از سوی دیگر مشاهده میشود که مردمی کهن سال، باز یافته و فشار دیده جا افتاده، - تعلیم یافتگان مکتب خدمت گزاری و سکوت، ناگهان بیدار و با امیدواری نوینی به نیروهای درونی خود آگاه گردیده اراده ندرد جام آزادی را هنوز ناچشیده از لبانش کشیده خورد نمایند - مردمی که کاملاً از طبقات ابرهای هلاکت بار که بر سر آنها سایه امکنده هشیار و بینا گشته و از طرف کسانی که حق داشتند آنها را در برابر هجوم و تعرض بیگانگان حامی و مدافع خویش بدانند، اکنون خیانت شده است، دیوانه وار با تغییر از در ترور پیش آمده، با وجود بر این با اراده قوی در تار یکی دست را پناه خویش گرفته از مرحله آنارشی - و رشکستگی، و توحش با احتیاط گذشته بطیب خاطر بسوی روشنائی طریق خود را میباید که با سایر ملل خوشبخت تر همغان گردد. آیا شگفت آور است که نسبت به امریکه نزد آنها تا این اندازه گرامی است، در هر پیش آمد تازه ای بایی وفائی، و دشمنی بی پروای پادشاهشان خشم گین کردند؟ دم بدم باید بآنها خیانت شود؛ در هر موردیکه ما خود هر چند متأثر می شویم ولی صلاحیت آنها نداشته باشیم که حکومت آنها را مقصر بدانیم؟

اگر بخواهیم امروز بخوبی در باره ایران قضاوت نمائیم - ما باید همانگونه که در مورد انگلستان، در عهد شارل اول، یا مانند فرانسه در دوره سلطنت لویی شانزدهم، درباره آن بیندیشیم - ولی يك انگلستان بدون کرمول (۱) و يك فرانسه بدون دانتون (۲) «برای فهم مقاله فوق الذکر روزنامه روح القدس؛ خبرنگاریاد شده پیشین در نامه

۱- کرمول Cromwel پیشوای انقلاب انگلستان، انقلابیکه منجر به عا که شارل اول Charles the First پادشاه انگلیس و کوم برك شد و گردن او را با تبر زدند. کرمول در ۱۶۵۸ مرده است (مترجم)

۲- دانتون Danton انقلابی برك و شهید العمل فرانسه در عهد پادشاهی لویی شانزدهم، Louis Sixteenth که پادشاه و ملکه، از ماری آنتوان هر دو محکوم برك و با گوتین اعدام گردیدند: (مترجم)

## انقلاب ایران

۵ دسامبر ۱۹۰۷ خود چنین مینویسد :

شما باید بدانید که این مقاله یکماه پیش در دوره ایکه هولناکترین حوادث دمبدم در سال گذشته رخ مینمودنوشته شده، که در هر مورد یاس آمیزترین حادثه بشمار بوده است. در همه جا آشوب برپا و شاه در کار دسیسه برضد مردم و بیچاره مردم با ترس از هاقبت وخیم، دیوانه وار برضد سلطنتی که شاهش در بند رقبت اجنبی بودن ملت خود را برپادشاهی ملتو آزاد و حکومت مشروطه ترجیح میداد - حق داشت متغیر باشد، چه این مقاله چنانکه ملاحظه مینمائید افتتاح باب تهدید نسبت بشاه و اخطار ساده ای از سر نوشت پدر بزرگ او، و امین السلطان است که در انتظار او نیز میباشد، مگر اینکه روش خود را ترمیم نماید.

روزنامه، بامر مجلس ملی توقیف و قضیه مدیرش در دست قضاوت است. این را نیز باید افزود که در همان هنگام که روح القدس شاه را تهدید مینمود، حبل المتین مردم را دعوت میکرد که خود را مسلح کرده برای دفاع از کشورشان تاریختن آخرین قطره خون خود آماده باشند. چنین بنظر می آید که اروپائیان اینگونه مقالات را مقدمه امر - هاد و بروز تظاهرات تعصب آمیز بحساب آورده، قرین وحشت گردیده اند. در صورتیکه بایستی همان عاطفه ای را که خودشان در مواقع تهلکه و خطر ناگزیر بتظاهر بودند، بتعاطف آورده، نام خوش آیند وطن خواهی بدان دهند. در کلیه حوادث رهبران جامعه تا آنجا دقت و مراقبت داشته و نگران بوده اند که مبادا بنحوی لطمه و صدمه ای به اروپائیان وارد آمده بهانه برای مداخله بدست اجانب افتد، و بموجب قضاوتیکه ناظرین امور بمسابقه گزاشته بودند؛ سلامتی شخص شاه نیز مرهون همین ملاحظات بوده است.

در ۱۲ نوامبر ۱۹۰۷ شاه با هیئت دولت بمجلس آمد، و برای چهارمین بار سوگند وفا داری با شکوهی نسبت بمشروطیت یاد؛ و در همین لحظه در تدارک وسایل تازه برانداختن آن بود - نگارنده مینویسد: در همین ساعت (۵ دسامبر ۱۹۰۷) که مشغول نگارش هستم. یکی از آن امواج سهمگین غم انگیز در کار زیر گرفتن ملیون است. ترس بزرگی قلوب مردم را فرا گرفته. باور میشود که شاه در انجام نقشه کودتائی علیه مجلس میکوشد. وزیر مرتجع دربار پدرش را احضار کرده [ظاهراً منظور امیر بهادر جنک است.] و این مرد لایق نیروی خوبی از غلامان در اختیار دارد. اینها باقزاقان برای تسلط بروضعت تهران کافی میباشند.

ولی - کاشکی و اگرهای بسیاری در میان است - آباقزاقان بر مردم آتش خواهند کرد؛ کی نمیداند - مجلس وانجمن های پیشمارش که افکار عمومی را اداره مینمایند و مشکل است آنها را در حساب نیاورد؛ بیکاره نیستند. آنها ابدأ در دفاع از مجلس درنگ نخواهند کرد. شاه جان خود را گرامی میدارد، و اینهم بیکانه ترس انجمن ها است که در نتیجه



پیش آمی در این روزگار بر از رنج مبادا قتل همایونی پش آید - من مانند گذشته استوار و ناامیدی را بخود راه نداده، بفضل خداوند مانند گذشته در ایمان خود راستم .  
 ده روز پیش کودتائی که نموداری از آن در نامه بالا سایه گسترده بود ، بوقوع پیوسته، در نامه دیگری بتاريخ روز اول سال ۱۹۰۸ خبر نگار من چنین نوشت:

در خلال ماه نه امبر علائمی از نزدیکی بحران بر همه واضح بود - شاه بعدا کثر عملیاتی برای خرابی مجلس دست زده، و مردم اینرا میدانستند . با فشار ترس مردم عصبانی تر شده ؛ بنحو آهکاری از طرف وعاظ و مطبوعات آتش عصیان دامن زده میشد . شاه برای اولین بار (۱) در اوایل نوامبر به مجلس رفته ، برطبق ماده ۳۹ قانون اساسی سوگند وفاداری بشروطیت را با کمال متانت باقرآن یاد نمود .

سوگند نامه کاملاً مضمون زیر بوده است :

(جلسه سوم شوال ۱۳۲۵)

من خداوند قادر متعال را گواه گرفته بکلام اله مجید و بآنچه نزد خدا محترم است قسم یاد میکنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده ، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بداریم - قانون اساسی مشروطیت ایران را نگاهبان و برطبق آن قوانین مقررہ سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اتنی عشری سعی و کوشش نه نیم و در تمام اعمال و افعال خداوند و شانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت ایران نداشته باشیم و از خداوند متعال در خدمت ترقی ایران توفیق میطلبیم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد میکنیم .

لیکن این تنها صورتی بظاهر آراسته بود - شاه از طرف وفا کیشانی بدسیر، مانند امربهار جنک - سعدالدوله - و دیگران احاطه شده؛ و عملاً برضد مجلس کمر بسته بود .  
 در ۱۵ دسامبر (۹۰۸) شاه هیئت دولت را که روز پیش استعفا داده بود، بقصر احضار و ناصر الملک رئیس الوزرا را زندانی و زنجیر کرد (۲) و بامداخله و اعمال نفوذ سفارت انگلیس

۱ - چنانکه در پیش گذشت این چهارمین باری بود که شاه سوگند وفاداری یاد کرده و اولین دفعه ای بود که ( در جلسه سوم شوال ۱۳۲۵) در مجلس حضور یافت . (مترجم)  
 ۲ - کاسنه ناصر الملک در ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ بدین سان به مجلس شناسانده شده بود :  
 ناصر الملک رئیس الوزراء - آصف الدوله وزیر داخله - مشیر الدوله وزیر خارجه - صنیع الدوله وزیر علوم ، اوقاف و فواید عامه - مخبر السلطنه وزیر مالیه - موتمن الملک وزیر تجارت - مستوفی الممالک وزیر جنک - در همین روز شاه علاء الدوله و معین الدوله برادران احتشام السلطنه را نیز بازداشت نمود .

بوکر و فادار نخست وزیر سفارت انگلیس آگهی داد که بتوسط یکی از آشنایانش که در قصر منتظر ارباب خود بوده ، اطلاع یافته که از ناپش محکوم بمرک گردیده و اگر او (ناصر الملک) نخواهد دچار همان سرنوشت گردد، باید هرچه زودتر فرار اختیار کند - او هم سفارت رفته مهتر چرچیل منشی خاوری را یافته مراتب را باو رسانیده و تاکید نمود که خود را بقصر رساند ؛ اسب خود را هم باو هاربت داد - مهتر چرچیل بموقع رسید، چه وقتی بار حضور شاه را یافت، شاه منتقد بود که تا کنون باید کار وزیر (ناصر الملک) ساخته شده باشد . «مترجم»



شادروان ميرزا ابوالقاسمخان ناصر الملك

ش ۳۵



ناصرالملک از سرنوشتی که در انتظارش بودرهای یافته به اروپا فرار نمود. (۱) در همان روز مزدوران شاه از استرداران مهتران و غیره، در شهر پراکنده شده در میدان توپخانه (سبه) موقعیت گرفته. چادرهایی برای آنها افزاشته و آخوندهای مرتجع بوعظ و اندرزشان برضد مجلس پرداخته کلماتی از قبیل کافرو با بی و غیره نثار آزادایخواهان کردند. یکدسته قزاق برای ارتباط و حفظ آنها اطراف اراک گماشته شد. حمله غافلگیرانه ای بمجلس و انجمن‌ها شده، که کاملاً دفع گردید (۲) کاردهای نظام از مقامات ملی برداشته شد، و آن روز مقاومتی ابراز نگردید. فقط خدا میداند که چه چیز ازضربه قطعی شاه در آنروز مانع آمد. بعضی میگویند در عصر آنروز اعصابش آرامش گرفت - شاید این قسمتی از سیاست بلا اراده این مرد کثیف بوده است - و شاید، که بحقیقت نزدیکتر است حسابش روی آرتش غلط درآمده، چه اگر به قزاقان اعتماد میداشت و قوای مسلحهای در آنشب به بهارستان میفرستاد و از ورود نمایندگان و تشکیل مجلس جلوگیری مینمود، میتوانست مدتی بر اوضاع تسلط یافته بر تهران حکمروائی نماید - بعکس هیچ کاری از پیش نبرده، لحظه گرانبهائی را برای همیشه از دست داد. بامداد فردا مجلس و انجمن‌ها، موقعیت خود را ترمیم نمودند (۳) بازارها بسته و مردم دسته بدسته در پیرامون بهارستان گرد آمده تفنگها بدوش افکنده و بزودی بر بامهای بهارستان و مسجد سپهسالار برآمدند. انجمنیان مجلس را به نشستن ناگزیر نمودند و به پاسبانی آنان برخاستند. لحظه و صحنه‌ای بس تماشائی بود، چه نقطه اجتماع، خانه یزدان و آشیانه آرمان (کعبه آمال) بندگان در کنار یکدیگر قرار داشتند.

درون و بیرون این دوساختمان از شکفت آورترین توده ایکه دیده روزگار کهن، در برابر نیروی ستم‌اهریمن تیره گون، تاکنون ندیده، پر بود. اروپا رفتگان بایخه سفید آهاردار - آخوندان باعامامه سفید - حیدان باعامامه سبز و سیاه که نشانی از نیاکانشان است،

۱ - ناصرالملک روز بعد (۱۶ دسامبر ۱۹۰۷) بسمت اروپا رهسپار گردید.

۲ - مسجد سپهسالار جای انجمنیان میبود که روزها در آن گرد می‌آمدند - امروز (۹ ذی القعدة ۱۳۲۵) گروهی از اوباهان سنگلج ببردستکی منصور نظام و گروهی از چاله میدان به پیش آهنگی صنایع حضرت بامدادان راه افتاده بسوی مسجد شتافته مسجدیان پروا ننموده با خون سردی بر خورد کردند، آنها چیره شده بسمت مجلس رهسپار گردیدند، در بهارستان برویشان بسته شد، هر بده کنان و ناسزا گویان آنجا را سنگباران نموده، تفنگداران مجلس آنها را پراکنده ساختند سپس آنها بمیدان توپخانه رفتند (مؤلف)

۳ - تدابیر دفاعیه بخوبی تنظیم گردید - میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر صوراسرافیل، سید محمد شیرازی مدیر مساوات، و دیگر ارابان قلم در صف مقدم ایستاده، اندام مردانه برافراشتند. چهار کمیته بانظام امور ماموریت یافت ۱ - کمیته کل نظارت اداره ریاست ۲ - کمیته جنک بنام اداره نظام ۳ - کمیته کار پردازی ( اداره آذوقه و مصارف ) ۴ - کمیته انتشارات ( اداره مطبوعات ) . (مؤلف)

کله نمدیان، ده قمانان و کارگران - عبا پوشان بازاری همه در هم آمیخته - در دلشان آتشی مقدس فروزان و در جنگی بسود آزادی بمیدان فداکاری گام نهاده اند. گر است آنکه از روی غریزه، بخش آتشین اثر کارلیل ( Carlyle ) در باره روز فتح باستیل را بیاد نیاید؟ (۱) که مینویسد :

ای پسران امروز - شما مردان آینده کشور خواهید بود! بیاد خطاهای پدران - بامید استیفای حقوق کودکانتان - همان بکوشید از ستمگر سرخ پوش حقوق از دست رفته خود را بکف باز آرید - باید امروز این مهم را انجام داده یا بمرک تسلیم گردید.

امیدوارم موهوم پرست و خوش باور نباشم، از اینکه میگویم حس عقیده نیرومندی قلوب جامعه ایرانی را آتش زده، و با ایمانی راسخ برای دفاع از آنچه در روی زمین نزد آنان گرامی و مقدس است یعنی کاخ آزادی و ستایشگاه خدایشان گرد آمده اند، از این نظر نیست که من دوستدار عناصر دینی باشم - چه بعقیده من در همه جا اینها خدمتکار طبیعی دستگاه ستم اند بلکه باید با آدم بدهم درست بود.

در ایران دین در اوضاع قدرت و نفوذ دارد، چه بسا در کنار آزادی جای میگیرد که خواهان آن نبوده است. گاه صومعه داران و ارباب بقاع، وظیفه عجیب و پرغرورتری از آنچه در خور پیشوائی دیمو کراسی در مواقع اختناق انقلاب است بعهده میگیرند. چونانکه در ساعت غیر قابل برهیز سقوط پیشوائی دینی، ما نگزیر می شویم در کنار قهرش با احترام ایستاده، تمام خطاهایش را فراموش و تنها مواقع بحرانی را بیاد آوریم، که در تاریخ ملی تمام سنگینی خود را در کفه آزادی انداخته، و تجدید نسل ایران را در راه مشروطیت و آزادی ممکن ساخته است.

چنانکه در پیش گفته شد، شاه شانس خود از دست داد. و پس از روز یکشنبه غم انگیز، اقبالش با غماض رو برو گردید، تبه کاران او با شش می توانستند در میدان توپخانه موضع گرفته به چپاول و کشتار پردازند، ولی دلاوران کرایه ای اش ستادی نبود که آنها را با استادی بحمله مجلس و ادار نماید. میان دودسته گفتگوی مسالمت آغاز شده، شاه کوشش می نمود شرایط خود را مقدم بدارد، ولی خورد خورد تغییر لحن داده شد. در روز دوشنبه ۱۶ دسامبر شاه، عضدالملک رئیس ایل قاجار (۲) را بمجلس فرستاده، درخواست نمود که موقتاً مجلس از تشکیل باز ایستاده اعاده نظم را بشاه واگذارند. نماینده او با حالت عصبانی و طوفانی

۱ - اشاره به روزهای ۱۴-۷ - ۲۰-۲۳-۲۶ تا ۲۹ ژوئن ۱۸۷۹، روزهای فطمی آغاز انقلاب فرانسه یعنی روزهای یکم، مردم پاریس در زندان باستیل را با حمله مسخر کردند و با اتفاق آراء جامعه پاریس و روز ۱۴ ژوئیه (که کارلیل از آن داستان اثر، داد) عید ملی فرانسه بشمار آمده همه ساله و جشن گرفته میشود.

«مترجم»

۲ - مرحوم عضدالملک رئیس ایل قاجار که بعدها نایب السلطنه مرحوم احمد شاه گردید، ظاهراً در جلسه معرمان مجلس پذیرفته شده، چه در جلسات علنی مجلس این کهنگو دیده نمیشود. زیرا پس از جلسه شنبه ۸ ذیحجه دیگر مجلس تشکیل نیافته تا روز شنبه ۱۵ ذیحجه «مترجم»



ستارخان - باقرخان

و دیگر مجاهدان و داوطلبان ملی تبریز

ش ۳۶



مجلس پذیرفته شد. احتشام السلطنه شیردل، سخن او را از میان بریده گفت: بنا نبود چنین سخنی را بزبان رانید، مادر اینجاست برای بررسی اینگونه جریانات ننشسته ایم؛ آنچه ما میپرسیم این است: تکلیف ما نسبت بکسیکه با بهترین اصولی بکلام الله مجید سوگند یاد و پیمان خود را شکسته چیست؟ عضدالمالك که بی اندازه ناراحت شده حاج و واج گردیده بود، به احتشام السلطنه یاد آور شد که او نیز از قاجار است و باید آنچه را مدیون به ایل است بخاطر آورد. سپس شاه درخواست های خود را تعدیل کرده، تنها تبعید چند نفر از نمایندگان (تقی زاده، مستشارالدوله، سید نصرالله) و از واعظان بزرگ (حاجی ملك المتكلمین و سید جمال) را تقاضا نمود. ولی بزودی بکلی از میدان در رفت، چه همینکه اخبار به ایالات رسید تبریز، قزوین، مشهد، اصفهان و کرمان، تلگرام بمجلس کرده پایداری خود را نسبت بامر اجتماعی خاطر نشان ساختند.

تبریز پیشتر رفته، بمجلس و همه سفارتخانهها تلگرام نمودند که دیگر حکمرانی مردیکه سوگند بقرآن را شکسته بر مسلمین ناروا میباشد، و تا کید نمودند که باید او را از شاهی انداخته و جانشین او معین گردد. تلگرافهایی بدرباریان، نوکران شاه و هنگهای آذربایجان در تهران نیز نمودند (۱).

که چنانچه دست بروی مشروطه دراز نمایند، خانهاشان در تبریز و آذربایجان آتش زده خواهد شد، زنان و اطفالشان را از دم شمشیر میگذرانند. سپس بکمکهای بیشتری یعنی اعزام نیروی مسلح پرداخته - در حدود چند صد نفر مجاهد از قزوین (۲) به تهران وارد

۱- شادروان احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطیت خود از این آشوب و رسوائی استبداد محمد علیشاه قراخی سخن رانده، نگارنده برای نمونه به نقل تلگرامی از تبریز به تهران در این کتاب برای روشن شدن این داستان مبادرت مینماید:

از تبریز به تهران بموم صاحب منصبان - سران - نویسی و برادران غیور آذربایجان عرض می کنیم که: ای هو وطنان و ای برادران دینی دوسال است همه قسم سختی کشیده - اولین پله مشروطه را قدم گذاشتیم، و شماها رفته اید که ماها را آسوده دارید، دسب خبر رسیده که چند نفر مستبد از خدا بیخبر دور اعلی حضرت را گرفته و شما را آلت کار قرار داده اند، که تفنگ برداشته مسلمانان را قتل عام کنید.

اولا بدانید که اگر به مشروطه صدمه برسد ما آذربایجان را مجزا خواهیم نمود، و ثانيا اهل و عیال و اولاد شما کشته خواهند شد، ثالثا شما روی خانه و زندگی را نخواهید دید - کمک کردن شما بمجلس مثل کمک کردن با اولاد فاطمه علیها السلام است، و مخالفت شماها مثل مخالفت اولاد معاویه است، خودتان مختارید از برای خاطر دوسه نفر که دور اعلی حضرت را گرفته اند بمسلمانان تفنگ انداختن، و خانه خود را خراب کردن ایدا صرفه نخواهید برد

انجمن مجاهدین آذربایجان (مترجم)

۲- این مجاهدین یا داوطلبان ملی قزوین، بسرکردگی میرزا حسن شیخ الاسلام قزوینی و نیابت میرزا غفارخان بوده اند - این شخص دوم (غفارخان) اندکی پس از کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ مانند پناهنده به کمبریج آمد، تقریباً بدون پول و پوشاک بوده، و یک کلمه زبان اروپائی



گردید، ولی بجای نگاهداری، مجلس آنها را پس فرستاد. شاه ناگزیر براه آمدن شده، و آشتی در میان در دسته پابمیان گزارد. شاه به تبعید سعدالدوله - عزل امیر بهادر جنگ، (از همه مناصب، مگر ریاست گارد خود)، و کیفر لوطیان در هنگامه میدان توپخانه و واگذاری بربگادقزاق، و سرپرستی سپاهیان زیر فرمان وزیر جنگ، و فرستادن قرآن با سوگند نگاهبانی مشروطیت به مجلس، (۱) آزادی کامل ناصرالملک که بهر جا میخواید برود؛ و احضار علاءالدوله و معینالدوله و غیره، تن در داد.

بدینسان آشتی فراهم آمد - ولی احساس میشود که بوج و میان تهی است. دیگر امیدی بوجود اعتماد مجلس از شاه نمانده و آنچه بنظر میرسد کناره گیری با عزل اجباری محمد علی میرزا، چنانکه بسیاری از تلگرافهای ایالات مشعر بران است، کار را بیایسان تواند رسانید.

این گونه بازبهای (دراماتیک) که اکنون در پیش چشم ما ست و از نزدیک بدان تماس گرفته ایم از نظر تزیخ پنهان نمانده، و نخواهد ماند ولی خالی از ابهام هم نمیتواند بود، تنها يك چیز خود را عریان نشان میدهد و آن فکر مشروطیت است که در همه مردم کشور ایران جا بکزین گردیده.

من همیشه از این دلواپسم که حس تعصب نسبت ب مردم ایران مبادا مرا گمراه نماید،

هم نمیدانست - او نشانی بر سر عم خویش را که در لندن زیست میکنند، روی يك تکه کاغذ در دست داشت، و در ورود به لندن این تکه کاغذ و کیفش را در دست پلیس (که از درستی ویاری پلیس انگلیس نسبت به غریبان آگه شده بود) گذاشت، و هر يك از پلیسان یکی پس از دیگری تار سیدن بمنزل او را رهبری کردند. مؤلف

۱- در جلسه ۱۶ ذی القعدة ۱۳۲۵ مجلس ملی رئیس اظهار داشت که، در این چند روزه مجلس با دولت مشغول اصلاحات لازمه بوده، اطمینان حاصل شده که انشاء الله از حالا بعد از این اتفاقات ناگوار دیگر واقع نخواهد شد.

در این موقع هیئت وزیران تازه که عبارت بودند از: نظام السلطنه رئیس الوزراء و وزیر مالیه - آصف الدوله وزیر داخله - شاهزاده ظفر السلطنه وزیر جنگ - قائم مقام وزیر تجارت مشیر الدوله وزیر خارجه - صنیع الدوله وزیر علوم و فواید عامه (فرهنگ) منبر السلطنه وزیر هدایه، وارد و معرفی شدند، و مجلسیان آنها را تبریک گفتند، سپس سوگندنامه شاه بقرار زیر خوانده شد:

«چون بواسطه انقلابیکه این چند روزه در تهران و سایر ولایات ایران واقع شده برای ملت سوء ظنی حاصل شده بود که خدای نخواسته ما در مقام نقض عهد و مخالفت از قانون اساسی هستیم، لهذا برای رفع این سوء ظن و اطمینان خاطر عموم ملت باین کلام الله مجید قسم یاد میکنیم که اساس مشروطیت - قوانین اساسی را کلیه در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آنرا بهیچوجه هفالت نکنیم، و هر کسی برخلاف مشروطیت رفتار کرد مجازات سخت بدهیم و هر گاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند در نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شروط و قسمی که از و کلای ملت گرفته ایم محمول خواهیم بود - لیله ۱۷ ذی القعدة.»

پس و کلایز سوگند یاد کردند.



میرزا غفارخان قزوینی یکی از مجاهدین داوطلب قزوین

میادداشت ۲۰ رجوع شود

ش ۳۷



بنابر این آرزویم این است که راه مبالغه نبویم — مردم عملاً در برابر نیروی مسلح مقاومت نکردند. پس نمیتوان گفت که چگونه از این بوته آزمایش بیرون خواهند آمد. تنها چیزیکه میتوانم گفت اینست که مردم تهران و شمال ایران نشان دادند که بدون کشمکش و تلاش آزادی خود را از کف نخواهند داد.

سال پیش هیچکس نمیکفت مردم قزوین و تبریز خانه و زندگی خود را ول کرده برای دفاع آنچه را که عزیز می‌شمارند به پای تخت شتابند — کسی باور نمیکرد که اهالی تهران روی زمینه ضدیت با نیروی مسلحه شاه ایستادگی نمایند — یا اینکه در برابر چنین خطر سهمگینی مردم مانند نفس واحدی، در صدد دفاع از مشروطیت برآیند — هر کس تفنگدارانی را که روی بامها پراکنده شده، و آنانکه باهم در مسجد نشسته با تفنگهای زیر عبا گوش بسنخان فصیح حاجی ملك المتكلمين و سید جمال میدادند میدید، از اینکه آنها برای امر مقدس خود آماده جانبازی شده‌اند هیچگونه شکی بخود راه نمیداد، هنوز مشیت الهی به آخرین آزمایش آنها تعلق نگرفته، ولی من مطمئن هستم که آنها احتیاجی بآزمایش ندارند.

در این سال پیشرفت زیادی شده. تقی زاده در يك سخنرانی شیوای خود گفت: از مردم رویهمرفته سپاسگزاریم — بیائیم امشب تشکر کنیم که پرده‌ایکه در یکشنبه گذشته بالا رفت اکنون روی صحنه پائین آمده، صحنه‌ای پس غم انگیز و تاریخی بود، مانسبت بمردم اعتماد داشته و هنوز هم داریم ولی این صحنه را دیگر ول نکنیم ما کلام پیغمبر را که میفرماید « یدالله مع الجماعه » فراموش نکرده‌ایم چه بحول و قوه الهی ما اتحادی از مردم دیدیم که دنیا را تکان داد — اکنون من سال گذشته مردم را بخاطر می‌آورم که آنها منفرداً قوه‌ای نداشته و زیر یوغ ستم استبداد بودند — اکنون از آن دم که دست به دست یکدیگر داده و متحد گشته‌اند حقوق خود را گرفتند، و ما امیدواریم این وحدت تا ظهور امام دوازدهم عجل الله فرجه پایدار بماند»

انجمن‌ها وسیله پیروزی بودند — آنها مردم را با هم گرد آورده در امر عمومی همداستانشان ساختند، و نیروئی چنان پر دامنه تشکیل دادند که در روز آزمایش، دشمن با شگفتی دریافت که فروغ متحدی در جلوی خود دارد.

من باید بيك شکل دیگر از بحران عطف عنان نمایم — در تمام شمال ایران که شاه و ملتش در جنگ آشکاری بودند و پایتخت که به دو اردو تقسیم شده بود، به فردی از اروپائیان دست درازی نشد.

اینکار تصادف نبود، بلکه اراده ملیون بر این نهاده شده بود که مبادا اسباب مداخله آنها گردد، این است کشور خاوری و مملکت اسلامی يك کشور غیر متحدن؟ آیا اروپا میتواند يك چنین نمونه‌ای از خویشتن داری بیاراید؟

خرافات در ایران مرده — ملاحی مرتجع بسر کردگی هیچ فضل الله، غوغائی بعنوان

بایگیری، اسلام در خطر، کفار و غیره برپا کردند. ولی مراجعه آنها به خرافیون حرف نشنو بود.

مردم امسال ترقی زیادتری نموده اند، یکسال دیگر کسی نداند چه ترقیاتی خواهند کرد، امروز من خود بدستی فهمیدم که مردم خود را در ناراحتی و خطر دشواری گذاشتند، سال آینده ممکن است برای وطن نیاکانشان مانند فرانسویان مرک را پیشواز نمایند، امروز در ایران گفتگوزاحیای کشور است، که آیا بوسیله یک دیکتاتور ممکن است، یا با کوشش آهسته لاینقطع پارلمان، من خاطر جمع هستم که ایران زنده است، و باور نمیکنم که سرنوشت آن مرک باشد. هر قدر وضعیت هم امیدبخش نباشد؛ ما که سر و کار بادمو کراسی داریم باید زوال را خلاف انتظار بنگریم. بوژه دموی کراسی بی که با انقلاب بدست آمده باشد. «یدالله مع الجماعه».

« بسیار خوب - اکنون باید این پرونده ضخیم بودجه حوادث را بست - مبرسم آنچه نوشته ام اندک بوده، بلکه چه بسا این پیکره ناقص اندیشه کمی از بهرآنیکه ما می گزرانیم بشما داده باشد، گو اینکه داستانی را که برای شما نقل کرده ام خاطرات قلبی من بوده، نه مغز من. و با تذکر سغفران شیوای تقی زاده درباره سالارمغرم، که اسیران را به ترکمنان فروخته بود، پوزش خود را میخواهم - از گفتار تقی زاده هیچانیکه در انسان پیدا میشود، از روی عقل نیست بلکه از روی عشق است. بعضی میگویند که کار را از روی عقل باید کرد. من میگویم در این موقع باید بفرمان عشق کار نمود.

« آفتاب عشق عالم تاب شد عقل اینجا برف بود و آب شد » (مترجم)

بر اثر مهربانی دوست دیگر تهرانی من، دومدرک شکفت آور که پیداست بستگی به این دوره داشته (و بایک نامه مورخ ۲ ژانویه ۱۹۰۸ پیوست شده) دردست من است. نخستین مدرک - اخطار بشاه است، که من آنرا ساخته و پرداخته یکی از انجمن ها میدانم، ترجمه اش بقرار زیر است:

### اخطار

گویا اعلیحضرت شاهنشاهی فراموش کرده است که رسیدن بناج و تخنش جز دو تلگرام از دوخط و احضارش بیابتخت بایه ای دیگر نداشته، و او از مادر با دیبیم شاهی و خاتم ملک زائیده نشده، و قبالت سلطنت مطلقه از آسمان و خدای جهان دردست نداشته - یقیناً اگر لحظه ای باندیشه فرو میشد که این پادشاهی تنها بستگی به پذیرش یا روگردانی ملت دارد، و کسانیکه او را بدین جایگاه بلندگزیده و بشاهی شناخته اند، برداشتن و گزیدن دیگری بجایش توانا هستند، هرگز از راه راست و عدالت و رعایت مقتضیات سلطنت مشروطه انحراف نمیورزید. یا شاید بمطالب فوق الذکر چندان توجه نداشته و برخطای مردم، که هنوز واقف به حقوق خود در برانداختن او و گزیدن دیگری نیستند اعتماد دارد.

« ما نیکخواهان این ملت و سلطنت، نگهبانان مقام دین و دولت، و پشتیبانان تاج و تخت پادشاهی، با کمال احترام این آخرین اتمام حجت را تقدیم و بدینوسیله از خودمان و ملت و تشکیلاتمان هرگونه مسئولیت را سلب مینمایم.

«از سفرا و وزرای دول دوست که در پایتخت حاضر و حوادث اتفاقیه در این شهر را دیده، شهادت میطلبیم که بیایندهگونگی تظلمات و امور این ملت نجیب را گواهی دهند که چگونه کرد با استخوان رسیده . خدای قادر متعال منتقم حقیقی است»

مدرك دوم سندی است که بتوسط لله اسبق محمد علی «شاه» شاپشال خان بهودی روسی معروف، به یکی از دوستان خود در باره جواهر و چیزهای بهادار دیگر که برای تدارک پول در بانك روس (۱) برسم گروگان گذاشته شده بود که به تبه کاران واقعه یاد شده مزد و پاداش داده شود، نوشته شده است .

سیاهه چیزهاییست که برسم گروگان، بواسطه شاپشال خان ، از طرف اعلیحضرت - (بتوسط لوطی باشی دلک دربار) بیانک استقراضی روس در تهران برده شده، و در برابر شصت هزار تومان وام گرفته اند که بمصرف پذیرائی ، نوشابه و هزینه های دیگر از قبیل مزد اوباشان و تقسیم میان چند نفر حجة الاسلام از خدا بیخبر، برای ویرانی بنیان مجلس مقدس شورای ملی برسد بشرح زیر است :

- ۱- نشان و تمثالهای شخص اعلیحضرت ۵۰۰۰ تومان
- ۲- زر و زیورعلیا حضرت ملکه جهان (ملکه ایران) ۲۰۰۰۰ تومان
- ۳- سه تسبیح مروارید (از ارباب جمعی خزانه دار مخصوص، عدل السلطنه) ۲۰۳۰۰ تومان
- ۴- سه یا چهار قطعه جواهر دیگر ۱۵۰۰۰ تومان

جمع ۶۰۳۰۰ تومان

« شما نیز باید بدانید که پس از مراجعات تلگرافی که تاده دوازده روز طول کشید ، با آبروریزی و بربادی حیثیت ایران در انظار مدیر بانك، و سفیر روسیه، و پادادن هزار گونه توضیحات واهی از طرف سلطنت پنجهزار ساله ایران، روسها ناگزیر به قبول شده، نیم تنه ملکه ایران را نیز گرفته ، آنگاه حاضر شدند مبلغ موضوع بحث را به اعلیحضرت محمد علی شاه پردازند .

« شاپشال خان در ضمن اظهاراتش نیز گفته است که: در دومین روز حوادث میدان توپخانه، که داشت آرام میگرفت ، پول در بانك آماده بوده و قرار بود که تسبیح را که نزد عدل السلطنه بود بگیریم و بیست هزار تومان را دریافت داریم، و آنروز مرا در انظار گذاشت و پیدا نشد و چیزی نمانده بود که آبروی مرا پیش اولیای بانك ببرد .

گزارش این روسی صحیح است، و این سیمای کامل العیار چهره سلطنت کنونی ماست که باموجبات بی آبرویی سلطنت پنج هزار ساله ایران ما قاب گیری شده، باچه بی اعتباری پول تقاضا، و درچه راههای نامشروعی مصرف میشود».

۱- چنانکه در بخش ۱۱ خواهد آمد - وقتی که بحساب قروض محمد علی (پس از عزل) رسیدگی و بالغ بر ۳۰۰ هزار لیره انگلیسی گردید - بدبختانه موضوع این قرضه که برای چه منظوری بوده قلمداد نگردیده است . مؤلف

# بخش ششم

## قرارداد روس = انگلیس = درپیش چشم ایرانیان

پیمان روس و انگلیس - که در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ بسته شده - و تصادفاً در بخش اخیر از آن یاد گردید، اکنون از توسعه شعاع آن که صحنه حوادث افرا گرفته بحث بیشتری می شود. بطور خلاصه این پیمان با سه کشور آسیائی - تبت - افغانستان و ایران که از دوره پیشین میدان مناقشه و جولانگاه رقابت و هم چشمی روس و انگلیس در آسیا بشمار اند؛ سر و کار داشته. موضوعی چنان مهم بوده که کوشش میشده بلکه بتوان به هم چشمی آنها پایان داده، و محیط تفاهمی دوستانه میان آنان که در گذشته موجب اصطکاک شایان ملاحظه ای بن این دو کشور بوده، و دست کم یکبار در قضیه پنج دهه آنها را تالاب و رطبه جنک کشانید، فراهم گردد. امیدیکه نتیجه مطلوبه را در برداشت همین قرارداد بود، که هر چند از طرف اقلیتهای طرفین زمزمه میشد که پیش از آنچه بدست آورده از کف داده اند، باز بانمایش مشتاقانه ای در هر دو کشور منجر گردید.

باینکه در انگلستان این پیمان مانند پیروزی درخشانی از ناحیه مردان سیاسی استقبال و حتی از طرف رهبران حزب مخالف تایید گردید، ولی از ناحیه پاره ای سیاسین مانند لارد کرزن (L. Curson) و مستر لینچ (H.F.B. Lynch) که بغویب از اوضاع ایران آگاه بودند با خشونت انتقاد شد.

اما این انتقاد از آن رو که چرا مستقیماً بر ضد سرنوشت ایران که ظاهراً بدون اعتنا به احساسات، یا بدون مشورت با آن صورت گرفته و برخلاف شئون او، میان دو همسایه قوی تقسیم شده سایه شوم خود را برویش گسترده، نبود - این قرار داد روی اصول منافی اخلاق حسنه انتقاد نمیگردید، بلکه روی زمینه اینکه در این معامله انگلستان موقعیت بدتری بخود گرفته، بوده است. - آقای لینچ نمیتوانست سخنرانی فصیح خود را در ۱۴ فوریه ۱۹۰۸ در مجلس مبعوثان کاملاً ادا نماید.

ولی بعدها (ماه اپریل) در مجله انجمن آسیائی امپراتوری مقاله او روی دواصل مبسوطاً انتشار یافته چنین نوشت: «در باره کار خودم در ایران - من و دوستانم سه راه در ایران ساخته ایم که شامل صدها میل است. دو قمره از آنها را که دوستان محترم گرامی من ساخته و بر من مقدم هستند، یکی از تهران به قم با حق ادامه آن به اصفهان، دوم از قم بپس سلطان آباد (اراک) است، و اما سومین، راهی است از اهواز به اصفهان در کناره

کارون و دامنه کوههای بختیاری که به اصفهان منتهی میگردد، و بدو راه یاد شده می یوندند که در منطقه نفوذ روسیه قرار دارند - پس هرگونه تسهیلاتی در منطقه این راه صنعتی و کزرگه همگانی بازرگانان را ناگزیر خواهیم بود که از حکومت روسیه یا با رضایت آنها متوقع باشیم. و اما قرارداد را از لحاظ مردم ایران مورد بحث قرار داده - بیک خاطره نجیبانه تری دست زده میگوید: - نه تنها بزرگان و مرتجعین (ایران) که از رقابت روس-انگلیس، بهره مند توانند شد، بلکه پیشوایان نهضت تجدید و کسانیم که سرگرم ریختن باده تازه ای در صهبای پوسیده و کهن خود مختاری ایران هستند. نمای این بند و بست بسود آزادی است. من خیال میکنم بتوانم آنها را به نفع بریتانی نیز گرفته، که شاید بزرگترین منافع بریتانی وابسته به این بند و بست گردد» پس از حمله بزرگوارانه بقرار داد آنها از نقطه نظر طرفین بقرار زیر دنبال میکند:

«بیائیم امیدوار باشیم که این پیمان شاید ما را به مناسبات بهتری با روسیه رهبری کرده، و بلکه از روی شالوده درستی ما را از ترس و نگرانی برهاند.

من میترسم تمایل بیهبودی روابط ما با ایران مشکل بشود - چه ایران مانند روح مرده ایست که در ضیافتیکه با احترام روسیه در این قرار داد برپا ساخته ایم ظاهر شده باشد. وقتی نشاط این جشن اوج گرفته، و جامها بدور افتاده بسلامتی یکدیگر مبادله می گردد؛ این ملت کوچک که آثار هنر و هوش او جهان را منور و توانگر ساخته است و دست کم انتظارات او پیش از اینکه این قرارداد امضا شده باشد تعهد شده بود، میان حیات و مرگ افتاده، پیچیده کنارش انداخته ایم، بدون اینکه شرکت داده شده باشد، تنها و بیچاره بیای ما افتاده است.

«پیمان روس و انگلیس که تا این اندازه بایران مربوط و آن کشور بدبخت را تحت تاثیر قرار میداد و قاعدتا نقش بزرگ اساسی و اولیه را بعهد داشته، نه تنها ایران با دیرکرد قابل ملاحظه ای از مواد آن مستحضر گردید؛ بلکه در انگلستان نیز در ۲ - اکتوبر ۱۹۰۷ کارت خبر آن چاپ و نقش آن نمایان و بمنصه ظهور رسید. شیر بریتانی و خرس روسیه بمیدان آمده گریه نالان ایران را در میان گرفته یکدیگر میگفتند. تو میتوانی با سرش بازی کرده و من بادمش. ما هر دو میتوانیم بهره اندکی از پشتش بگیریم. در این حال گریه نالان میگوید. من بیاد ندارم که چنین قراری بین ما بوده است! (۱)

۱- آقای لینچ اشتباه میکرد - ایران گریه نالان نبوده، بلکه شیرزیان کهن سالی است که از جور زمانه بویژه تنبلی و تن آسانی فرزندان ناخلف خود مینالید و از جست و خیز حیواناتی که در بیابان و حرکات بچه گانه میکردند تفریح مینمود - چونانکه پیر سالغورد از بازی نوبادگان خود که چنگ بچهره اش میزنند بامهر پدران می نگردد، و حمل برهوالم کودکانه میکند و مینماید، و گاهی نیز فریاد میگوید «این دم شیراست بیازی مگیر» - آری گردش آسمان



بریتانیای کبیر بحساب آنکه سفارتش ۱۴ یا ۱۵ هزار نفر را در تابستان ۱۹۰۷ پناه داده، و امر منجر به اعطای مشروطیت از طرف مظفرالدین‌شاه گردیده بود - در میان ایرانیان محبوبیتی بسزا پیدا کرد. تا اینکه وارد در مذاکرات و مناسباتی با روسیه گردید که از آنجمله موضوع ایران در میان آمد. یکباره بدگمانی حکمفرما گردید، چه بطوری که ایرانیان میگویند: دشمنان بر سه گونه اند: دشمنان، دشمنان دوستان، دوستان دشمنان. روسیه کاشانه استبداد بی لگام، دشمن دیرین آزادی در تمام شئون، (البته منظور روسیه تزاری است مترجم) نابودکننده اینهمه مللیکه قبلاً آزادی داشته‌اند. از طرف مشروطه خواهان، مانند پرکینه و بی‌عاطفه‌ترین دشمن پنداشته میشد - و اگر انگلستان در بنده درستی با وی بود. چگونه دیگر میتواند دوست قابل اعتمادی ملحوظ گردد. پس بدگمانی نمود کرده، و با اطلاع از توافق آنها در مورد قرارداد؛ بعدن صاب رسید. آن‌آنکه از انگلستان امیدواریها داشتند و آنرا دوست آزادیخواه مشفق بحساب می‌آوردند. بر اثر این نومیدی سخت متاثر، و باتلخ کامی در مخالفت و عداوتی تام با او فرو شدند. چه این رفتار با دعوی آزادیخواهی و حمایت مورد انتظار از او منافی بود، شایسته است که مردم انگلستان در پیشگاه قضا، ت وجدانی خود، تاثیر قرارداد را در افکار عمومی ایران در نظر گیرند. چه اکنون آزادی مطبوعات ایران رشد کرده، و در آنجا چنین آزادی در چند سال پیش وجود نداشت.

بنابر این من یک سلسله از مقالاتیکه درین باره در سپتامبر ۱۹۰۷ در روزنامه جبل‌المتین درج گردیده ترجمه خواهم کرد. نخستین مقاله از این سری در شماره ۱۱۲ - سپتامبر آن روزنامه مهم پیش از آنکه مواد قرارداد علنی گردد بقرار زیر است:

دوشنبه ۳۰ رجب المرجب ۱۳۲۵ هجری قمری ۲۱ شهریور ۱۲۸۵ خ ۹ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی - سیاسی - «راجع به معاهده روس و انگلیس»

زیاده از دو سال تمام است که مسئله اتحاد روس و انگلیس در ممالک آسیا موضوع بحث و محل مذاکره دوائر بلتیکی و جراید سیاسی است. یعنی از وقتی که روس در جنگ اقتصادی شرق آن شکست فاحش را خورد، و از طرف خاور دور یکباره ناامید و مایوس شد، و ضمن العقد دانست که این نیرنگ و گرفتاری رادولت انگلیس

• و حولات زمان بس دگر گوئیها بیاد دارد... سپاس خدایرا که ایران دوران جوانی را از سر گرفته و اکنون بانسل سلحشور سربازان جوان خود توانا و نیرومند است. جنگ ۱۹۳۹ - ۱۹۴۴، تاریخ ایران باستان را ورق زد، و این سرزمین بل پیروزی معاهدین ۱۹۰۷ گردید، و اگر کشور ایران در میان نبود کسی نمیتوانست بداند حال «آن دو حیوان در چنگال عقاب...» چه متوال بودی «آری شاعر لسان‌الغیب شیراز بما ایمانی داده که: (مترجم)

• «بازی دهر بشکندش بیضه در کلاه آرا که عرض شعبده با اهل راز کرد»

و در منچوریا و چین برایش فراهم آورد، و اکنون دست تنها با بحران مالیه نمی تواند مشغول کار شود، صلاح و صرفه خود را در اتحاد با انگلستان دیده همه کس میدانند که یکی از پلتیکهای عمده انگلیس در ممالک دیگران پیدا کردن یک سرگرمی و اشتغال فوق العاده است که طرف بخود بپردازد و از مقاصد بلند بازماند.

چنانکه دولت عثمانی را در این سالهای اخیر، چنان بخود مشغول نمود که ارباب حل و عقد آندولت در چهار در حیرت درماندند.

از یکطرف اشتغال بمنازعه با یونان و لشکر کشی و جدال، از طرفی تحریک آرامنه و اختلال داخله، از سمتی واقعه جزیره کریت. دیگر منازعه یمنی ها و اعراب، دیگر مسئله مقدونیا و بالکان، و در ضمن اینهمه گرفتاری عثمانی، چنگال خود را در مملکت مصر محکم فرو کرد، و حقوق سلطان عثمانی را پایمال ساخت، و هم بر هفده ملیون جمعیت سودان و شهرهای وسیع آن مملکت استیلا یافت. عبدالله نقاش خلیفه متمدنی را کشت، و لشکرش را بکلی مغلوب و ملکش را متصرف شد، و علم انگلیس را در آن سرزمین برافراشت.

بر واضح است که اگر سلطان عثمانی را گرفتاری داخلی در جلو نبود، تا این حد سکوت اختیار نمیکرد، و از حقوق ثابت مسلمه خود صرف نظر نمی نمود. این پلتیک را نیز بکار دولت روس زد، چه از یک طرف جنگ اقصای شرق را برپا نمود و دولت روس را فوق الحد گرفتار و پریشان ساخت. و از طرف دیگر بهر شکلی که بود خیالات اهالی روسیه را بسمت آزادی معطوف داشت که بعد از فراغت از جنگ با ژاپون، دولت روس یکسره دچار انقلابات داخلی گردید، و تارفت خبردار شود، انگلیس نفوذ و قدرت خود را در ملک تبت استوار ساخت. ایرانیان را نیز سرگرم مسئله مشروطیت و تشکیل مجلس مقدس شورا بملی و آزادی و غیره نموده، میدان جولان خود را از اغیار خالی ساخت. و تا آنجا که میخواست مرکب را تاخت، اما در این حیص و بیص یک واقعه ناگواری که هیچ مترصد شنیدن او نبود از پس پرده غیب خود نمائی کرد. یعنی انقلاب هندوستان و خیالاتی که از استماع وقایع روسیه و ایران در کله هندیها تولید شد، و اندک از خواب غفلت چند ساله برخاسته مطالبه حقوق از دست رفته خود را نمودند.

واضح است که این خیال برای انگلیس عاقبت خوشی نخواهد داشت. چنانکه اهالی ترانسوال، بعد از بیداری آن دولت را مبتلا بچه زحمات، و دچار چقدر خسارات مالی و جانی نمود.

چندین سال خواب خوش را بر رجال انگلستان حرام نمودند و بالاخره بتشکیل مجلس مبعوثان موفق و نائل گردیدند. حالا ولو اسماً رعیت و تبعه انگلیس باشند، لکن پیدا است که این تبعیت برای انگلیس منتج بنتیجه و فایده نیست. نه ثروت خود را بانگلیس

خواهند داد نه در موقع دست تنگی کمکی خواهند نمود. فقط يك اسم بی مسمی روی خود گذارد.

انگلیس نیز بناچار از آنها بهمین قدر قناعت نموده است.

باری از مطلب دور نیفتیم، هرچه از عمر دول بیدار میگذرد، تجربه و درایت آنها بیشتر میشود و برخطاهای سابقه خود برخورد در آتیه جلوگیری از وقوع امثال آن قسم خطاها مینمایند.

دول اروپا در اوائل قرن گذشته در ضدیت با یکدیگر مصر و مبرم بودند، و متصل با خود بز دو خورد مشغول میشدند، چنانکه حروب ناپلئونی با انگلستان و روسیان و سایر محاربات دول شاهد صدق قضیه است.

وباین واسطه اغلب از قوای مادی و معنوی خود کاسته، در عوض نفع ضرر میبردند - اول دولتی که بضرر این مطلب برخورد؛ دولت انگلیس بود، و بدین سبب محاربات را با دول قویه کنار نهاده و باب محاربه پلتیکی را باز کرد. و کارها را اغلب بقلقه زبان و بنان از پیش برد.

تدریجا سایرین نیز فهمیده محاربه شمشیر و تفنگ را کنار نهاده مسئله قلم و زبانرا پیش کشیدند، و رقابت هارا منحصر بپلتیک بازی و گربه رقصانی قرار دادند. در این اواخر - دولت فرانسه ملتفت يك نکته بزرگ شد؛ که امر رقابت موجب خسارت است. چنانکه سالها بود انگلیس در مصر و سودان، و فرانسه در مراکش مشغول ازدیاد نفوذ خود بودند.

لکن امر رقابت کار را بر آنها تنگ نموده و جانب امور را خنثی و بی اثر می نمود - نه انگلیس از ترس فرانسه بمصر زور میآورد. و نه فرانسه از خوف انگلیس در مراکش بد و بیضائی میکرد.

بنابراین مسیو دلکاسه محرك این سلسله اتحاد شده، و بطرفین حالی نمود که اگر حال بر این منوال باشد، تا صد سال دیگر نه انگلیس را در مصر نفعی و نه فرانسه را در مراکش بهره عاید خواهد شد. بلکه هر یک مجبورند. مبالغی در عرض سال خرج رقابت کنند. فرانسه باید یکعده از رجال و علماء و جراید مصر را بضرر پول با خود همراه نماید. و بالعکس انگلیس در مراکش. و شاید در این اثناء که طرفین سرگرم رقابتند، یک واقعه پیش آید و سرگردو بی کلاه بماند، و مصریها مثل ژاپونیهاشوند. پس بهتر آنستکه عاقلانه باهم نشسته برادرانه امور را تصفیه و عادلانه ما به النزاع را تقسیم کنند.

و هر کدام بروند بی تسخیر قسمت خود از هم مطمئن باشند و درد سر بهم ندهند. بنابراین مصر و سودان متعلق بانگلستان و مراکش بفرانسویان گشت. و از حسن اتفاق يك واقعه هم پیش آمد که طرفین سخت با اتحاد خود چسبیده، فهمیدند که معاهده

ویکرنگی برای آنها چه فایده داشته . و آن راقعه طرفداری آلمان از مراکش شد . مسلم است که اگر این اتحاد واقع نمیشد . لابد فرانسه هم آرام نمی نشست و در مصر همان کار را کرده ، هردو بی نصیب میشدند . فرانسویها در ضمن بروسها که ضعیف و هم عهدشان بود، حالی کردند که اینقدر پیچیدگی کرده . خود را بیفایده ندارد . صلاح کار شما دردوستی با انگلیس است . انگلیس هم اینکار را از خدا میخواست . این بود که هر دو مایل بهم شده ، اول در پرده زمزمه کرده و جراید طرفین محسنات این امر را نوشته ؛ کم کم صورت خارجی پیدا نمود .

تا آنکه در یکماه قبل خبر دادند که از شدت گرمی هوا که اغلب دوائر دولتی بییلاق رفته اند . وزیر مختار انگلیس مقیم پترزبورغ با وزیر خارجه روس در شهر متوقف و با کمال حرارت سرگرم قنیه مواد عهدنامه هستند ، و جزء عمده این معاهده راجع بعمل ایران است . سایر مطالب تصفیه شده و گذشته است . اما مسئله ایران جدا موضوع بحث است ، و در ضمن اظهار امیدواری کرده بودند که تا اول پائیز آینده ، تمام مواد معاهده فیصل یافته و از دو جانب بامضاء خواهد رسید .

بلی توجه آلمان بطرف ایران و گرفتن امتیاز تشکیل بانک شرقی آلمانی بیشتر بر حرارت طرفین افزوده ، دانستند که اگر چندی دیگر هم بماطله صرف وقت کنند ، يك رقیب پر قوتی پیدا کرده و قهراً فرانسه هم سری داخل نموده کار مشکل خواهد شد و از اختصاص بآن دو خارج خواهد گردید . (۱)

سه شنبه غره شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری - ۲۲ شهریور ۸۲۹ جلالی - ۱۰ سپتامبر

۱۹۰۷ میلادی « شماره ۱۱۳ جبل المتین - تهران

« سیاسی - راجع بشماره قبل »

این ایام شنیده میشود که معاهده مزبوره ، از تحت نظر و بحث خارج و تمام مواد و فصول آن تعیین شده است ، عقلا و دانشمندان میدانند که با اینوضع غفلت و بیخبری ما ، امضاء عهدنامه همان و خاتمه یافتن سلطنت و استقلال ایران همان . زیرا که بمجرد صحه شدن معاهده ، طرفین بی درنگ بعملیات شروع خواهند نمود ، و دنباله خیال را خواهند گرفت .

۱ - چون مقاله های جبل المتین را شادروان براون از فارسی بانگلیسی برده و نگارنده میبایستی از انگلیسی به پارسی ترجمه نمایم البته در اینصورت واژه ها و جمله بندی مانند اصل غیر ممکن بود .

در صد بر آدمم خود روزنامه جبل المتین بدست آید ، تصادفاً آقای حاج عبدالله فردانش بازرگان محترم ر کارمند اتاق بازرگانی که از دوستی و عواطف ایشان نگارنده بهره مند است و دوره نامه یاد شده را داشتند ، با اختیار من گذاشتند و عینا نقل کردید از این کار فرهنگ شماره آنه و دوستانه ایشان بسی سپاسگزارم - مترجم .

ما چندان از وزراء خود شکوه و گله نداریم زیرا اینها سالها است پیه اینکار را بتن خود مالیده و بدرجه مرعوب شده‌اند که در مقابل اجانب جز اطاعت و فرمانبرداری کاری نمیکنند، یکی از وزراء خیلی غیور ما مکرر بخود نگارنده گفته است: برای شاه و وزراء و داخله مملکت هرچه میخواهید بنویسید اما زنهار که اسمی از خارجه نبرید. و بسم اسب آنها بی ادبی ننمائید که ما در محذور افتاده گرفتار تغییرات وزراء مختار میشویم.

در مسئله ملك التجار که حبل المتین از روی دلسوزی و مطالبه حقوق ملی دوسه سطر نوشت انواع مجازات را دیده، اول توقیف کردید، بعد معذرت خواسته بالاخره پنجاه تومان جریمه کردند.

و در مقابل قرار شد، حاجی ملك را بوزارت عدلیه بفرستند و تا کنون بوعده خود وفا نکرده‌اند (۱)

روزنامه های ملانصرالدین و تازه حیات، و سایر جراید روسیه چیزی نیست که نگویند، و نسبت بسلطان، وزراء و وکلای ما ننویسند و ابدا احدی جرئت اظهار ندارد. اما در مقابل يك كلمه بگو و قیامت را تماشا کن. حاصل آنکه ما از وزراء توقعی نداریم، البته توقع ما از وکلا است، که با این همه هیاهو و اظهارات چرا در اینگونه موارد بتکالیف خود عمل نمیکنند.

در جزئیات که خارج از شغل و وظیفه آنهاست اینهمه داد و بیداد دارند، و برای حفظ استقلال مملکت يك كلمه نمیگویند. در عوض گیلانرا ولایت میکنند. مسلم است گیلان با آنهمه اهمیت وقتی ولایت شده. پس ایران ایالت خواهد بود. در هیچ جاندیده،

۱ - موضوع مربوط به حاج محمد کاظم ملك التجار و بانك ملی است که در شماره ۷ چهارشنبه ۶ جمادی الاخری ۱۳۲۵ همین روزنامه در سر مقاله خود زیر عنوان « خاک بر سر ما » شرحی در اینخصوص نوشته که خلاصه آن به قرار زیر است:

پس از شرح شکوه آمیزی بعنوان اعتراض و گله از دولت همسایه مینویسد: - تمام قوانین دنیا بیانگ بلند فریاد میزنند که سفیر و کنسول و وزیر مختار بیگانه نمیتواند در امور داخلی يك مملکت مداخله کند، و سفارتخانه خود را پناهگاه دزدانی شرور قرار دهد و مقصر عدلیه را حمایت کند، حاجی ملك التجار را که تقصیرش ثابت شده گناهش آشکار است، وزارت عدلیه چند نفر مامور بشران فرستاد که او را مغذولابشهر بیاورند - در نزدیکی زرگنده سفیر روس خبر شده باجزاء خود حکم میکند با اسلحه جلو گیری کرده بهر شکل بردن او را بشهر مانع کردند. هر قدر مامورین عدلیه بزبان اندرز و بیان نصیحت و التماس و چاکری و همه چیز، هرض میکنند اینکار خلاف است، آنها که از باده فرور سرمست بوده گوش نداده ملك را گرفته بسفارت میبرند.

مامورین عدلیه بامید اینکه شاید سفیر از این حرکات وحشیانه مسبوق نیست و اگر آگاه شود کسان خود را ملامت کرد، ملك را بدانان تسلیم خواهند کرد، بسفارت رفته هجز ولایه بی نمایند ولی جواب یاس میبخشوند و ناچار با دست تهی شهر میآیند. (مترجم)

و نشینده بودیم مجلس تعیین موضع کند، حالا دیگر لازم نیست ما بنشینیم و جغرافیا بنویسیم، و باطراف مسافرت کرده، تعیین نقاط کنیم. مثلا از تهران تا قزوین را اگر بخواهیم بدانیم چند فرسخ است، برای گرفتن در مجلس آیا میتوانیم قناعت کنیم؟ فقهاء میگویند تعیین موضوع شأن فقیه نیست. یعنی اگر شك کنیم که آیا این مایع مسکر است یا نه؟ نباید رجوع به مجتهد کرد، اینکار با مسیو مولیون است که شیمیست است. و علم تجزیه و ترکیب میداند، نه با مجتهد. حال اگر مجلس گفت و تعیین موضوع کرد؛ و در جغرافی خلاف آن ثابت شد، البته رأی مجلس از درجه اعتبار ساقط است. زیرا که از وظیفه خود خارج شده است و در چیزیکه باور اجماع نیست مداخله کرده است. بهر حال مجلس باید تحقیقات بنماید و از وزیر امور خارجه جو یا شود.

راستی حکایت دارد، ما در خانه خود نشسته دیگران در خانه ما گفتگو میکنند، و با هم عهد و پیمان می بندند و بخود ماهم اطلاع نمیدهند. این يك داستان غریبی است که نظیرش را کسی ندیده است. تکلیف مجلسیان است که فوراً وزراء را بمجلس علنی خواسته، کمیسیون بازی و مجلس سریرا که این سه چهار ماهه برپا شده موقوف نموده؛ علانیه مطلب را تحقیق کنند، و رسماً بتمام دول اطلاع بدهند، که بدون اطلاع ما هرگونه معاهده بسته شود از درجه صحت و اعتبار ساقط و عاطل است.

تاکنون آنچه از مواد این معاهده بمارسیده است. سه امر است.

یکم - اینکه (Integrité) تمامیت ایران. یعنی حفظ استقلال آن - هیچیک از دول اجنبی حق ندارد یکوجب از خاک ایرانرا تصرف نماید.

دوم) ضمانت روس و انگلیس در استقلال و پادشاهی شخص پادشاه ایران.

سوم) اصفهان و کرمانشاه داخل در حدودی است که روس در آنها نفوذ پلتيکی دارد (۱).

۱ - جهانکه در پیش نوشته شد در جلسه شنبه ۲۶ شعبان ۱۳۲۵ قمری - ۱۸ مهر ۱۲۸۶ خ - ۵ اکتوبر ۱۹۱۷ متن معاهده بیوست نامه سفیر انگلیس بوزارت خارجه بقرار زیر مطرح گردید،

نگارنده برای تکمیل این تاریخ تمامی آنرا نقل مینماید :-

نظر باینکه دولتین انگلیس و روس متفقاً تمهیدند که انتگریته (تمامیت) و استقلال ایران را مراعات نمایند، و محض اینکه صمیماً مایل بحفظ نظم در تمام نقاط این مملکت و ترقی صلح آمیز میباشند و مایلند که برای سایر ملل بالسویه حقوق تجارتي و صناعی همیشه برقرار بوده باشد، و چون هر يك از دولتین مذکورترین بملاحظه ترتیب جغرافیائی و اکونومی (اقتصادی) اهتمام بخصوص در حفظ امنیت و نظم بعضی ایالات متصله و یا مجاوره ایران بسرحد روس از یکطرف، و بسرحد افغانستان و بلوچستان از طرفی دیگر دارند، برای احتراز از هر گونه علق و اسباب حدوث اختلاف نسبت بمصالح خودشان در ایالات سابق الذکر ایران، بموجب مدلول فصول ذیل با یکدیگر اتفاق نمودند :

فصل اول - دولت انگلیس تمهید میشود که در آن طرف خطی که از قصر شیرین از راه اصفهان و یزد و خاخ بنقطه از سرحد ایران منتهی و بسرحد روس و افغانستان را تقاطع

حال اگر چه عنوان ظاهری این معاهده حفظ استقلال ایران است، و بدین واسطه بعضی از وکلاء باشتباه افتاده در مجلس فرموده اند که معاهده ضرری برای ایران ندارد

• مینماید برای خود یا کمک بر عابای خود یا معاونت با تابع دولت دیگر در صد تحصیل هیچگونه امتیاز بلتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راه‌های آهن و سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل و بیمه و غیره بر نیاید. و نیز دولت انگلیس متعهد است که وجهان الوجوه بهیچ وسیله در اوقاتی که دولت روس بمقام معاونت بمطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره بر نیاید ابداً ضدیت ننماید. - مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزء نواحی است، که در آنها دولت انگلیس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره فوق بر نیاید.

فصل دوم - دولت روس هم متعهد است که در آنطرف خطی که از سرحد افغانستان از راه قازبک و بیرجند و کرمان رفته بیندرباس منتهی میشود - برای خود یا کمک با تابع خود یا معاونت بر عابای دول دیگر در صد تحصیل هیچگونه امتیازات بلتیکی یا تجارتی از قبیل امتیازات راه‌های آهن و سایر راهها و بانکها و تلگرافها و حمل و نقل و غیره بر نیاید و نیز دولت روس متعهد است که وجهان الوجوه بهیچ وسیله در اوقاتی که دولت انگلیس در مقام کمک بمطالبه این قبیل امتیازات در نواحی مزبوره بر نیاید ضدیت ننماید - و مسلم است که اماکن مذکوره در فوق جزو نواحی است که در آنها دولت روس متعهد است که در مقام تحصیل امتیازات مذکوره در فوق بر نیاید.

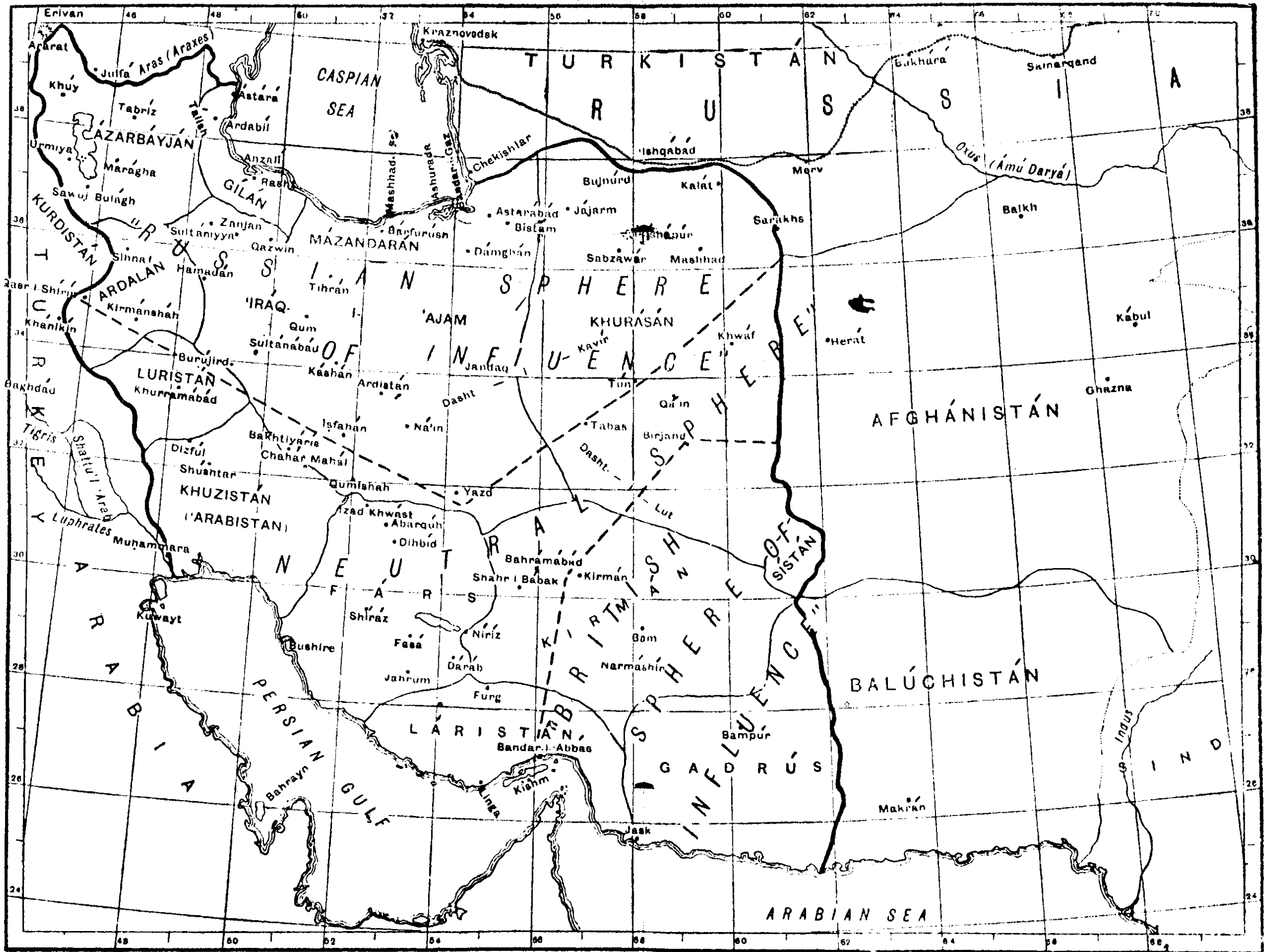
فصل سوم - دولت روس متعهد میشود که بدون اینکه قبلاً با دولت انگلیس مشاوره و تفهیمی شده باشد، بهیچگونه امتیازی که بر عابای انگلیسی در نواحی ایران واته فیما بین خطوط مذکوره در فصل اول و دوم داده شود ضدیتی نکند - دولت انگلیس نیز بهمین نحو در باب امتیازاتی که بر عابای روسی در همان نواحی ایران داده میشود، متعهد است تمام امتیازات موجوده حالیه در نواحی مذکوره در فصل اول و دوم هم بحال خود برقرار خواهد بود.

فصل چهارم - مسلم است که عایدات تمام گمرکات ایران باستثنای گمرکات فارس و خلیج فارس، یعنی عایداتی که بضمانت وجه اصل و منافع قروض دولت ایران از بانك استقراضی روس تا تاریخ امضای این قرارداد حالیه داده شده - برای همان منظور کمافی السابق برقرار خواهد بود، و نیز مسلم است که عایدات گمرکات ایران در فارس و خلیج فارس و همچنین عایدات حمل صید ماهی سواحل ایران در دریای خزر و همچنین عایدات پست و تلگراف برای ادای قروض دولت ایران از بانك شاهنشاهی که تا تاریخ امضای این قرارداد حالیه داده شده است کمافی السابق برقرار خواهد بود.

فصل پنجم - در صورت عدم ترتیب ادای وجه اصل با پرداخت منافع قروض ایران از بانك استقراضی و بانك شاهنشاهی تا تاریخ امضای این قرارداد، و در صورتیکه برای دولت روس لازم شود در محال عایداتی که برای مرتب رسیدن قروض از بانك استقراضی رهن شده، و آن محال در نواحی مذکوره در فصل دوم این قرارداد واقعند، کنترلی بگذارد و نیز در صورتی که برای دولت انگلیس لازم شود در محال عایداتی که برای مرتب رسیدن قروض از بانك شاهنشاهی رهن شده و محال مزبوره در نواحی مذکوره در فصل اول این قرارداد واقعند کنترلی بگذارد. دولتین انگلیس و روس متعهد هستند که قبلاً دوستانه با یکدیگر مشورت نموده متفقا قرار اقدام برقراری این کنترل را بدهند و از تمام مداخلاتی که برخلاف اصول و اساس این قرارداد حالیه است احتراز جویند - هر سنت پترزبورخ نسیختن بسانجام رسید - ۳۱ اوت ۱۹۰۷ - امضاء ( نیکلسن و ایزولسکی )









زیرا که مقصود اصلی از این معاهده نگاهداری ایران است، لکن موشکافان رموزبلیتیک بخوبی واقفند که در هر کجا نفوذ یکی از دول پیدا شده در تحت همین کلمات دلنشین ظاهر فریب بوده است، لکن در صورتیکه ایندو دولت طالب بقاء سلطنت ایران بودند، دیگر معاهده لازم نبود، آیا اتازونی از امریکای شمالی بقصد ایران میامد یا ژاپون از اقصی شرق تصرف ایران را مصمم میشد، که محتاج باین معاهده باشد، واضح است که، خطری که بر ایران متوجه است از ایندو دولت است در صورتیکه آنها طمعی نداشته باشند دیگر چه احتیاج بمعاهده وعهدنامه است؟

بلی در طی همین کلمه است که هزار نوع تصرفات در ملک ما میکنند نظیر آنچه در مصر و دیگر بلاد کرده اند. معاهده انگلیس با مصر نیز متضمن همین فصل است که انگلیس ضمانت میکند ابقاء حکومت مصر را باخدیو، ولی ملاحظه همین ضمانت است که باید مالیه آن دولت را منظم و قشونش را مرتب کند، و چون ضامن حفظ سلطنت است پس ضامن نگاهداری امنیت نیز باید باشد، چه سلب امنیت موجب زوال سلطنت است و بهمین جهت همواره عده از قشون انگلیس باید در مصر ساخلو بوده نگاهبان امنیت عمومی باشند.

البته وقتی در عهدنامه نوشته شد که دو دولت سلطنت شخص پادشاه حالیه را بر ذمه گرفته اند، لازمه این معاهده آنست که بمحض ظهور یکنفر طاغی و یاغی در ملک - ایندو دولت مهربان محض دوستی قشون وارد کنند و یاغی را دفع نمایند و آنوقت است که کار دنبال پیدا میکند و تا قیامت ممتد میشود.

توضیح این مسئله را بیک مثال قناعت میکنیم. فرض مینمائیم در سه چهار ماه قبل این معاهده اختتام یافته و ظهور واقعه سالار الدوله بعد از صبحه شدن عهدنامه بود. فوراً مخبر روتر بهمه عالم خبر میداد که سالار الدوله مدعی سلطنت شده است، روزنامه دبلی میل هم از قول وقایع نگار خود یک حاشیه اضافه میکرد که بنا بخبر موثق عده زیادی از اعیان بلاد و رؤساء بطرف او مایل شده اند، استناد دارد میگفت. خبر صحیح رسیده که چندین طوایف جنوبی و غربی ایران پیروی از مدعی سلطنت جدید دارند و علی التحقیق جمعیتش بسی هزار نفر رسیده است. آنوقت سفیر انگلیس هم رسماً از وزراء جویا میشد که مشارالیه چه میگویند، لابد وزراء کافی ما جواب میدادند که سالار - الدوله مدعی شخص پادشاه است.

خیلی خوب چرا قشون بدفمش نمیفرستید؟ چرا در تدارک هستیم. بعد از چندروز خبر دادند سالار الدوله حوالی نهاوند و ملایر را چاپیده شهر ملایر یا نهاوند را محاصره کرده است.

فوری روزنامه تایمز مقاله مفصلی مینویسد که دولتین معاهدتین بر حسب ضمانتی که در حفظ امنیت و سلطنت شخص سلطان ایران کرده اند، باید تدارک دیده لدی الاقتضا

قشون وارد کرده - امنیت را استقرار داده مدعی سلطنت را قلع و قمع کنند ، مسلم است که چون آن حدود بممالک روسیه نزدیکتر است باید از روسیه قشون وارد شود لیکن مخارج آنرا دولتین بالتساوی بپردازند . پارلمان رأی داد، با بطرز بورغ مخابره شد - قشون وارد، سالار الدوله ماخوذ گردید .

مدتی قشون در آن حدود معطل استقرار امنیت خواهد شد - این مخارج بر آورد گردید ، تقریباً پنج میلیون لیره انگلیسی می شود . این مبلغ را باید از مالیه ایران برداشت . چنانکه در چین مطالبه مخارج ورود قشون نموده و غرامت را گرفتند، خوب مالیه ایران که خود بآداء این مبلغ وفا نمیکنند، پس باید دونفر مامور از دولتین برای ازدیاد مالیه و مراقبت از افراط و تفریط در آن مقرر گردند . مامور روس طرف شمال را و مامور انگلیس سمت جنوب را پاسبان باشند ، بعد از مدتی راپرت ایندو نفر مامور بدربار دولت خود اینست که با وضع خرابی ایران مالیه زیاد نمیشود، و این مبلغ ممکن نیست بدست آید ، باید بهر شکل است ایران را آباد ساخت، تا مالیه رو باز دیاد نهد ، ایران محتاج با اصلاحات لازم است تا ترقی کند . طرق و شوارع را باید هموار و تسطیح کرد ، راه آهن بعضی جاها واجب است ، بستن سد ها و ازدیاد فلاحات ، دائر ساختن کارخانجات خیلی لزوم پیدا کرده - بالاخره بعد از مشاوره زیاد رأی بر این قرار می گیرد که باید ۲۰ میلیون لیره انگلیسی اقلا از دولتین بالمشار که قرض نمود - از این مبلغ يك قسمتی مخصوص معادن، و حصه ای مال نظام و غیره و غیره، و با دو میلیون بقیه يك بانکی باید دائر ساخت .

دولت ایران در اینموقع ناچار باید سر تسلیم خم نماید ، استقراض نامه را باید نوشت شروط این استقراض خیلی سبک و سهل است فقط ده ماده بیشتر ندارد . و این قرض ایران را آباد و گلستان خواهد نمود . مالیه ایران ده برابر ترقی خواهد کرد .

شماره ۱۱۴ - چهارشنبه ۲ شعبان ۱۳۲۵ - ۲۳ شهریور ۸۲۹ جلالی = ۱۱

سپتامبر ۱۹۰۷

### « سیاسی - راجع بشماره قبل »

سخن در شماره قبل بدینجا رسید که مامورین دولتین متعهدتین ، صرفه و صلاح ایران را در يك استقراض جدیدی خواهند دید و چون از يك طرف پنج میلیون مثلا مصارف تامین داخله را طلب دارند، و از طرفی قروض سابقه هم باید ادا شود و این دو حق ثابت، ما را مجبور میکنند که تادرجه اطاعت و تمکین نمائیم، شروط این استقراض جدید عبارت خواهد بود از دو فصل که امضاء آن فصول کتاب استقلال ما را بخاتمه خواهد رسانید . چنانکه از مندرجات روزنامه ویلز که در نمره اول سال پانزدهم روزنامه هفتگی جبل المتین ترجمه شده است فی الجمله از این معنی حکایت میکند .

یکی از شرایط آنست که مامورین اداره جات مالیه ایران باید حتما از طرفین مقرر شود ، و مامورین جزء را هم آن ها معین نموده زم-ام اختیارات را در کلیه

سرحدات بلکه بلاد داخله نیز بر عهده گرفته بکلی دست مامورین داخله را از عمل کوتاه نمایند.

محتاج بتوضیح نیست که یکنفر مستخدم بلژیکی بمجرد آنکه زمام کار گمرکات ایران بالاستقلال باو واگذار گردید، چقدر نفوذ اجانب را زیاد کرد، و چگونه مستخدمین ایرانی نژاد را خار و بیمقدار ساخت، در صورتیکه در هر ساعتی میخواستیم عزل او را قادر بودیم و هیچ نوع اقتداری در ملک ما نداشت. صورت تعرفه جدید گمرکی راهر کس دیده میداند — این نمک بحرام چه خیانت ها بمملکت ما کرد و تاچه اندازه قدرت روس را افزود و باجنس ایرانی چه نحو سلوک نمود.

با اینحال پیداست که مامورین روس و انگلیس باوجود تسلط تامه و قدرت کامله و صاحب طلب بودن چسان سلوک خواهند نمود؟ واقعه دنشای (Denshawi) مصر را هر کس خوانده میداند که مطالب چیست، چندین نفر مصری را برای کشتن یکنفر انگلیس بردارزد، و جمعی را هم بمدت های مختلفه حبس نمود، چه بیرحمی از لرد کرومر سرزد که هرگز از صفحه تاریخ محو نخواهد شد — دیگر آنکه همین وجه استقراض و قتیکه در تصرف خود آنها باشد، طوری مصرف خواهند کرد که باز اکثرش بمملکت خودشان مراجعت کند.

شرط دیگر آنکه، تمام امتیازاتی که دولت ایران میدهد، اعم از داخله یا خارجه باید باتصویب و امضاء و رضایت دولتین باشد، پس باین قرار نه يك امتیاز کاغذ سازی را داخله خواهد گرفت، و نه يك کارخانه را احدی از رعایای ما خواهد توانست دایر کند. اختیار همه امتیازات بدست مامورین مزبور خواهد بود، و آنها هم بهر وسیله باشد تبعه خود را بر مسا مقدم داشته یکپاره زمام اختیارات تجارتي با تجار روس و انگلیس خواهد گردید.

شرط دیگر آنکه این مامورین از طرف ایران مواجب و حقوق خواهند گرفت و سالیانه مبلغی از نقدینه ایران را در ازاء خدمت بدولت متبوعه خویش؛ تصاحب خواهند نمود. همان حکایت لورد کرومر و مصر است که در پارلمان گفتند در ازاء گرفتن مصر برای انگلیس پنجاه هزار لیره از مالیه مصر باید بدو داده شود.

شرط دیگر آنکه کسلیه مواد نافع ایران برای ضمانت این قرض داده خواهد شد.

پس معادن و سواحل و گمرکات و پست و تلگراف و مالیات، جملگی داخل در مواد مزبوره اند، و چون قروض باید از این محل ها پرداخته شود و ایرانیان علم اداره کردن و تحصیل ثروت ندارند، پس جملگی را مامورین دولتین مراقبت نموده تصرفات لازمه که منتج از دیاد دخل است لدی الاقتضا بنمایند. وزراء ایران باید دست نشاندۀ مامورین خارجه بوده، ذره حق تغلف از اوامر و نواهی آنها نداشته باشند. یاد دارم در چند سال

قبل یکی از مصریان کتابی کلاسیک برای شاگردان مدارس نوشته و بوزیر معارف مصر تقدیم کرد. وزیر پسندیده حکم نمود چندین جلد او را خریده بمدارس دولتی تقدیم کنند این خبر بمستشار معارف که از جانب انگلیس مقرر است میرسد، با کمال تغییر رد کرده می گوید: اگر وزیر میخواهد باید وجه آن را از جیب خود پردازد. غرض اصلی او از این تشدد، ضعیف نمودن قوت وزیر مصری است، تا مردم بفهمند صاحب اختیار کیست و با کی باید مراوده و تعلق نمود.

البته وقتی این قرضه بعمل آمد. و مأمورین دولتی ورود کردند. و در تمام ادارات دخل و تصرف نمودند. صلاح چنان خواهند دید که معارف ایران را هم ترقی داده. در آتیه آدم کاری داشته باشند. پس یکنفر انگلیس بسمت مستشاری معارف برقرار خواهد شد. و مثل مصر زبان رسمی مدارس را انگلیسی خواهد قرار داد. اگر روس مدعی بشود زبان دوم راهم روسی معین خواهد نمود. چنانکه در مدارس مصر تمام دروس بزبان انگلیس تدریس میشود. و زبان عربی ابدأ محل اعتنا نیست.

البته اطفال ماهم برسوم و عوائد انگلیسی تربیت شده، هواخواه دولت انگلیس خواهند گردید.

احساسات ملی آنها بکلی معدوم و مفقود شده، دوستدار انگلستان خواهند بود. بهر حال بسط مقال با ضیق صفحات ممکن نیست؛ از همین مختصر بیکره مطلب بدست آمد. خوب مضمون این دوماده اول با ماده سوم منافات کلی دارد - زیرا که داخل بودن اصفهان و کرمانشاهان در حوزه پلتیک روس دلالت صریح بر تقسیم دارد، و با استقلال نمیسازد. اگرچه تلگرافات امروزه خلاف این فصل را حکایت میکنند و خبر میدهند که نفوذ دولتین در تمام ایران منبسط است - و همه ایران را بطریق مشاع میدان نفوذ قرار داده - از مفروز بودنش گزشته اند. لیکن بعقیده ما خبر اول اقرب بصواب است. دیگر آنکه تا بحال هر جا اسمی از نفوذ خود میبردند. اقتضای تجارت میکردند - لکن حالا دیگر برده را برداشته، و یکباره حرف آخری رامیزنند یعنی نفوذ پلتیکی را بدهنهایما میکنند. نمیدانیم معنی نفوذ پلتیکی چه؟ و مرادشان از این کلمه چیست؟ اگر صرف زور گفتن و تعدی کردن است که مشروع نیست، نمیتوان آنرا جزه حقوق محسوب کرد. حاجی ملک مال مردم را میخورد و بسفارت روس رفته، سفیر برخلاف همه قوانین بین الملل از او حمایت میکند، ربطی بمطلب ندارد. این يك بیقانونی و زورگویی صرف است و معاهده بدو تعلق نمیگیرد. و اگر مقصود چیز دیگر است پس خوب است توضیح بفرمایند - تلگرافات امروز خیلی قابل توجه و اعتناست، و برارباب حل و عقد لازم است بدقت مطالعه نمایند و بکنه امر بر خورده جلو گیری کنند، و چند نفر از آنها را محض نمونه نقل میکنیم:

«عهدنامه بین دولتین انگلیس و روس امروز در پترزبورغ ختم گردید، و بامضای

نمایندگان دولتی رسید ، و پس از آنکه صورت آن با کلیه مندرجاتش بطبع رسید بسمعه رسمی دولتی موشح خواهد گردید . »

« روزنامه‌جات انگلیسی از اختتام عهدنامه انگلیس و روس اظهار شادمانی و مسرت نموده و عقد موافقت و قرار داد را تبریک میگویند . چه این پیمان نامه وسیله مجددی خواهد بود برای حفظ و استحکام صلح در عالم »

وقایع نگار روزنامه استاندارد از پترزبورغ تلگرافاً اشعار مینماید که « بنا بر عهدنامه جدید مسئله نفوذ و استیلای پلتيکی هر يك از دولتی در قسمت معینی از ایران منسوخ گردیده و هر دو بالسویه در تمام مملکت حق نفوذ و تجارت خواهند داشت . چنانچه دولت روس قبول نموده که ابواب ولایات شمالی ایران بتجارت و امتیازات تبعه دولت انگلیس مفتوح بوده باشد ، و از طرف دیگر دولت انگلیس نفوذ و تجارت روس را در ولایات جنوبی تصویب مینماید »

شیرینی و لطف کار در اینجا است که دولت روس اذن بدولت انگلیس میدهد که در نقاط شمالی ابواب نفوذ و تجارت خود را باز نماید . و انگلیس بر روس در سمت جنوب اجازه مرحمت میفرماید !!

روس در ایران چه کاره است که اذن بدهد یا ندهد ؟ از شمال تاجنوب متعلق بخود ما است . نه صغیر هستیم که قیم بخوایم و نه دیوانه و مجنون که ولی لازم داشته باشیم ، اگر چه مخبر الملك در پارلمان میگوید : « ملت ایران لله لازم دارد » لکن این حرف بکلی باطل است .

ایرانی بحد رشد رسیده و لله لازم ندارد . اگر لله لازم داشت صاحب پارلمان نمیشد ، زیرا که معنی پارلمان و اگزاردن حقوق و قدرت بخود ملت است . که خودش امور خود را منظم کند ، و از بین خود و کلا انتخاب نموده نایب خویش سازد ، اگر رشد ندارد حق و کیل انتخاب نمودن هم ندارد .

باری ندانستم بچه مناسبت این دو دولت ورود بملك غیر را اذن و اجازه بهم میدهند ؛ و از کیسه مهمان خرج میکنند . اگر در مسئله بانک آلمان از آنها جلو گیری میکردند و سخت پروتست مینمودند که دولتی چه حق مداخله دارند ؛ کار بدینجا نمیرسید . امروز لازم است که وزیر خارجه ایران صریحاً بدولتی اطلاع بدهد که بدون اطلاع ، در باره ایران هر معاهده‌ای راجع بایران منعقد شود باطل است ؛ و بهیچوجه قابل اعتبار نیست . هر دولتی با ایران خیال ارتباط دارد ؛ باید مستقیماً بخود ایرانیان طرف شده سئوال و جواب نماید ، و اخدی حق هیچگونه تصرفی ندارد . همانطور که ایران در امور راجع بانگلیس با خودش طرف میشود ، او نیز مجبور است همین طور عمل نماید .

« شماره ۱۱۵ - شنبه ۵ شعبان ۱۳۲۵ - ۲۶ شهریور ۱۲۸۶ = ۱۴ سپتامبر

« - سیاسی - راجع بشماره قبل »

وقوع این معاهده در اینموقع نازک که امور داخلی ایران قسمی درهم و پیچیده است که عقلاء مملکت در راه اصلاح آن یکسره مبهوت شده اند ، شایان دقت زیاد است .  
اولا - تا هر اندازه که ممکن است ؛ تحقیقات کامله در خصوص مواد حقیقی این معاهده لازم است .

واضح است که ما نباید بسخنان پلتیکی دولتین مغرور شده ؛ غفلت در تحصیل حقایق بنمائیم ، و تاحدی مارا نمیرسد که بموجب قوانین بین الملل از مواد يك عهدنامه مخفی رسمانه پرسش کنیم ، و هر قدر بخواهیم در اینخصوص از خودشان مطلب بگیریم باز مایه اطمینان و اسباب خاطر جمعی نمیشود .

مثلا انگلیس و فرانسه يك معاهده اگر فیما بین خود منعقد نمایند ، دولت آلمان را تکلیف آن است که بوسائل خارجی و یا صرف وجوه نقدینه بهر شکل است ؛ اصل فصول معاهده را بدست بیاورد . و اگر بخواهد بيك مراسله رسمانه از کنه مقاصد متاهدین مطلع گردد بخطا رفته است .

ثانیا - تکلیف اصلی ما آنستکه طوری بیدار و هوشیار شویم و پیش بندی سیلهای آتیه را بنمائیم که بیداری ما طمع اجانب را یکباره از ملك مان قطع کند . حالا لازم نیست اصل خیال دولتین را ماملتفت شویم . فرض میکنیم واقعا خیال تقسیم مملکت مارا دارند بدیهی است که راه تقسیم کردن این نیست که قشون وارد کنند و بزور قوه نظامی خانه مارا تصرف کنند ، بلکه کم کم چنک میزنند ، بوسائل و وسائلی که نتیجه آنها تازه بیست سال دیگر تمام شدن ماست ، ما هم باید در مقابل اقداماتی بکنیم که باطل السحر کارهای آنها باشد .

پس از امروز لازم فوری است که با تمام جد و جهد کارهای خود را اصلاح نموده راه ازدیاد نفوذ اجانب را مسدود نمائیم و قسمی بیداری و زنده بودن خود را بخرج آنها بدهیم که مأیوس شده دست از سرمان بردارند . مثلا یکی از وسایل عمده ضعیف کردن يك ملت قطع باب داد و ستد است ، تادست تنگی عرصه را بر آنها تنگ نماید ، و مجبور شوند بهر شرایطی که تحمیل شود مبلغی از طرف قرض کنند ، ما برای العین مشاهده می کنیم که اجانب در دست تنگی ما میکوشند ؛ و روز - روز حالت بی پولی ما زیادتر میگردد . امروز را با دو ماه قبل که مقایسه میکنیم خیلی بی پولی بیشتر و رشته کسب گسیخته تر گردیده ، وضع کنونی طوری است که بواسطه نداشتن پول قادر به حرکت دادن یکفوج یا صد قزاق نیستیم . تجار برای دوسه هزار تومان حیران و سرگردانند ، بانک روس که در حقیقت یکی از اسباب این کاراست ، باب داد و ستد را بسته و متصل زور می آورد بوصول کردن مطالبات خود . حتی از کسیکه هزار تومان طلب دارد بگرفتن پنج تومان راضی میشود ، زیرا میداند گرفتن پنج تومان هم بيك اندازه گردش چرخ



معامله را مانع میشود. دور نیست بعد از این دیناری باحدی ندهد، و باسم برچیدن دکان، زور بوصول مطالبات بیاورد. تشریح این مطالب را بعد خواهیم کرد.

حالا برویم سر مطلب اول که فهمیدن مواد معاهده باشد - از تلگراف دیروز که همه نقل آراء جراید روس و انگلیس است مفهوم میشود که صرفه دراینکار با انگلیسها است. روزنامهجات آنها خیلی اظهار مسرت و شادمانی مینمایند و بعکس جراید روس آنقدرها سرور و خوشحالی ندارند، دیگر علت مسرت آنها و مسرور نشدن اینها هنوز درست معلوم نیست؛ و هرچه بگوئیم از بابت حدس است نه یقین. اینست مجملی از تلگرافات که کمپانی تلگراف خبر میدهد: -

روزنامه تایمز در ضمن مقاله عمده چنین مینگارد که: عهدنامه بین دولتین انگلیس و روس موجب رضایت عامه انگلیسیان منصف گردیده، زیرا که آن عهد نامه اسباب اطمینان و استحکام حقوق حقه دولت انگلیس در ممالک ایران و افغانستان و تبت گشته و دولت روس آن حقوق را رسماً بمعهد خواهد شناخت.

روزنامه استاندارد - در اینخصوص مینویسد که: - هر چند که عقد این قرار داد و عهدنامه موجب رضایت و اطمینان دولت و ملت انگلیس گردد، دولت معظم باید از تهیه و تدارک وسایل حفظ و حراست حدود هندوستان بهیچوجه کوتاهی و مضایقه ننماید.

روزنامه مورینگ پست عقاید و ملاحظاتی خود را موکول بطبع و انتشار اصول و فصول عهدنامه مزبور نموده و همینقدر میگوید که: امروزه؛ مخالفت و معاندت بین دولتین انگلیس و روس لزوم و صورتی ندارد.

روزنامه دیلی تلگراف مینویسد:

اگرچه هنوز مفاد عهدنامه بالکلیه معلوم نیست ولی خود اختتام آن، دلیل است بر فتح نمایان پلتیک انگلیس.

روزنامهجات دیگر هر یک چیزی نوشته و اظهار عقیده مینمایند، مثلاً روزنامه دیلی میل را عقیده بر آنست که: ختم این قرارداد، باعث حفظ و مایه صلح اروپا و آسیا خواهد بود.

روزنامهجات روسیه عموماً اظهار رضایت در این باب مینمایند ولی اظهارات آنها مبنی بر رغبت و شوق فوق العاده نیست.

شرحی نیز وزیر مختار دولت انگلیس مقیم تهران در تاریخ ۲۶ شهر رجب گذشته که هشت روز قبل باشد بوزارت خارجه ایران در اینخصوص نوشته و از مضامین آن معلوم است که وزیر مختار مزبور نهایت ساعی است که سوء ظنی که در اینموقع در اذهان متمکن شده، که معاهده مزبوره راجع بتقسیم ایران است رفع نماید، و ما بزحمات زیاد سواد

آنرا بدست آورده ، برای استحضار خاطر عموم مشترکین گرام درج میکنیم و بعد از آن عقاید شخص خود را ضمیمه نموده سپس تکلیف خود را در علاج این درد مشکل عرضه میداریم ، مگر مورد توجه ارباب حل و عقد افتاده در پی درمان و چاره برآیند و شب‌ظلمانی ما را نورآینتی در عقب رخ نماید .

« سواد مراسله مزبوره ۲۶ رجب ۱۳۲۵ — ۵ سپتامبر ۱۹۰۷ »

« بدوستار اطلاع رسیده که در ایران شهرت دارد که قرارداد فیما بین انگلیس و روس منعقد شده که نتیجه آن مداخله دولتین در ایران و تقسیم این مملکت فیما بین آنها خواهد بود .

خواطر جناب اشرف ارفع مسبوق است که مذاکرات فیما بین روس و انگلیس بکلی طور دیگر است ، چرا که جناب مشیرالملک در این اواخر به پترزبورغ و لندن رفته مذاکراتی که با وزیر امور خارجه روس و انگلیس نموده و مشارالیهما از طرف دولتین خود مقصود دولتین مشارالیهما را در ایران صریحاً توضیح کرده‌اند باید راپورت داده باشند .

جناب سر ادوارد گرس وزیر امور خارجه انگلیس مفاد مذاکراتیکه با جناب مشیر-الملک داشته اند ، و همچنین مفاد مذاکرات مسیو ایزولسکی که رسماً بدولت انگلیس اطلاع داده شده بدوستدار اطلاع داده‌اند .

جناب سر ادوارد گری ، بدوستدار اطلاع میدهند که به جناب مشیرالملک اظهار داشته‌اند ، که ایشان و مسیو ایزولسکی در دو نکته اصلیه باهم کاملاً متفقند .

یکی اینکه هیچیک از دولتین در امور ایران مداخله نخواهند کرد مگر اینکه صدمهٔ بمال و جان رعایای آنها وارد آید ، و دیگر اینکه مذاکرات در باب قرارداد فیما بین روس و انگلیس نبایستی برخلاف انتگرته (تمامیت) و استقلال ایران بوده باشد . جناب سر ادوارد گری نیز اظهار داشته بودند که تا بحال فیما بین روس و انگلیس ضدیت بوده ، و هر یک میخواسته که توقف دیگر را در ایران مانع شود . و هر گاه این ضدیت در اینحال نامعلوم ایران امتداد پیدا میکرد برای یکی از طرفین یا برای هر دو و سوسه پیدا میشد که در امور ایران مداخله کنند و نگذارد دیگری از اینوضع حالیه فایده ببرد ، یا بضرر دیگری برای خود تحصیل فایده نماید .

مقصود از مذاکرات حالیه فیما بین انگلیس و روس اینست که چنین اشکالی فیما بین بروز نکنند ، و این مذاکرات بهیچوجه بضرر ایران نبوده است — در حقیقت چنانکه مسیو ایزولسکی برای مشیرالملک توضیح کرده‌اند و گفته‌اند ( هیچیک از دو دولت مطالبه از ایران نموده و باینصورت دولت ایران میتواند تمام هم خود را برای انجام مسائل داخله صرف نماید ) هر دو وزیر کاملاً در خصوص مداخله نکردن موافق بوده و جای شبهه باقی نگزارده‌اند . کلمات مسیو ایزولسکی نیز که حاوی قصد انگلیس است از قرار ذیل است :

قانون تمامه دولت روس این خواهد بود که مادامیکه بمصالح آنها خللی وارد نیامده از هر گونه مداخله در امور داخله ممالک دیگر احتراز جوید و بکلی انحراف از این قانون در این مسئله حالیه غیر ممکن است ، در باب شهرت تقسیم ایران فیما بین روس و انگلیس که میگویند دولتین مزبور میخواهند اینحوزه اقتدار برای خود معین کنند ، جنابان سر ادوارد

گری و مسیو ایزولسکی این فقره را صریحا توضیح کرده اند که بهیچوجه این شهرت ها مأخذی ندارد . چیزیکه دولتین میخواستند اینست که قراردادی برای منع اشکالات و اختلافات آتیه بسته شود که بموجب آن قرارداد، هیچیک از دولتین در آن نقاط ایران که متصل بسرحد دیگری است نفوذ خود را پیشنهاد ننماید .

این قرارداد بمصالح خود ایران یا ملت خارجه دیگری خالی وارد نمی آورد، و فقط دولتین روس و انگلیس را متمهد میسازد که در ایران درصدد اقدامیکه مضر بحال یکدیگر باشد بر نیایند ، و در آتیه از مطالباتیکه در گذشته تا آن درجه مغل پیشرفت خیالات سیاسی ایران بوده است، ایران را مستخلص سازد . اظهارات جناب مسیو ایزولسکی این است: «قرارداد فیما بین دو دولت اروپائی که نهایت مصالح را در ایران دارند، و آن قرار داد مبتنی است بر ضمانت استقلال و انتگریته ایران اسباب ترقی مصالح ایران خواهد بود ، و ایران بهمراهی و کمک دو دولت مقتدر و همجوار خود میتواند بهداز این تمام قوای خود را صرف ترقی داخله خود بنماید» .

از مطالب فوق ملاحظه خواهند فرمود که این شهرتهائیکه در این اواخر در خصوص خیالات سیاسی انگلیس و روس در ایران داده اند ، تاچه اندازه بی مأخذ است . بهیچوجه نیت حمله باستقلال ایران نداشته ، قصد دولتین از بستن اینقرار داد این است که استقلال ایرانرا ابدالدهر تامین نمایند .

نه فقط نمیخواهند عذری بجهت مداخله کردن در دست داشته باشند ، بلکه قصدشان در این مذاکرات دوستانه این بود که یکدیگر را نگذارند در ایران بعذر حفظ منافع خود مداخله کنند و دولتین مزبور امیدوارند که در آتیه، دولت ایران ابدالدهر از ترس مداخله خارجه مستخلص و در اجرای امور مملکتی خود بوضع خودشان کاملا آزاد بوده باشند که فواید آن عاید خودشان و تمام دنیا گردد» (۱) (پایان مقالات حبل المتین)

۱- حبل المتین در دوشماره ۱۱۵ و ۱۱۶- موضوع پیمان را نیز دنبال و قلم فرسائی کرده ولی براون ترجمه ننهوده است زیرا بیش از این جز تکرار مطلب چیز دیگری نبوده و جلسه ۲۶ شعبان مجلس هم که نمایندگان اظهار عقیده در این باره کرده اند توجه باین نکته نداشته اند که منظور دولت انگلیس از این پیمان چه بوده، بلکه تنها درشتون استقلال کشور بطور کلی نظریات موافق و مخالفی را اظهار داشته اند که در بخش پنجم اجمالا اشاره بان شده است .

درویش مآبی یا بی اطلاعی ما از حدود استعمار که یگانه هدف دو دولت، بویژه دولت انگلیس در بستن این پیمان بوده نمایان است ، چه آقای وکیلالتجار نماینده محترم فرمودند : «قناعت توانگر کند مرد را - چیزیکه امروز میتواند مارا مستخلص سازد قناعت است» حاجی میرزا علی آقا نماینده دیگر گفت : «مطلب اول من راجع است به عهد نامه - آنچه از این عهد نامه مفهوم میشود - مضمون آن فرمایش خداوند است که میفرماید خودتان ، خودتان را دوست دارید، ضلالت دیگران بشما ربطی ندارد - عهد نامه بما ربطی ندارد - باید استقلال خودمانرا حفظ کنیم .

گویار کیل الرعایا قدری هوشیارتر بوده که گفت: آرزو مندیم که دولت ایران تمام منافع خود را حفظ کند. البته این دودوت مادامیکه دوستی مابین خودشان را طالبند ما هم تا آنجائیکه لازم است حاضر خواهیم بود و این قرارداد هم بدیهی است مابین خود آنهاست، و ما می توانیم به کمال استقلال هر امتیازی را که مقرون به صواب بدانیم بسایر دول بدهیم. و کیل التجار در ضمن اظهار نظر گفت: باید از وزارت خارجه پرسید که آیا دیگر مطالب محرمانه و قرارداد مخفی هست یا نه. آقای - مشاور الدوله در پاسخ او گفت: آنچه بوزارت خارجه نوشته اند همین است - دیگر نمیشود آنها را قسم داد که آیا غیر از این هست یا نیست.

گویا آقایان نمایندگان مفهوم این پیمان درست توجه نفرموده بی نبرده بودند که هستی ایران را این دو دولت دوست همسایه میان خرد تقسیم کرده، و به رمز نقشه که از گوشه مرز غربی تا گوشه تقریباً شمال شرقی را که بیش از یک سوم ایران است باختیار روس واز بنسدر عباس کرانه خلیج و کرمان قطعه کوچکی تا حدود بیرجند از آن انگلیس قرار گرفته، و تصریح شده است که طرفین حق گرفتن امتیاز یا هر گونه مداخله و تصرفی را در منطقه نفوذ یکدیگر ندارند.

دولت مقتدر دیگری هم که در میان نبوده - خود دولت ایران هم در منطقه بی طرف توجهی بکانهها، بویژه نفت و ثروت زیرزمینی خود نداشته، همه در فکر استقلال روی زمین و احترام مرزها بوده اند. - از استقلال کشور بهمین اندازه قناعت میکرده اند که مثلاً تجاوز به حدود نشود، و اما مداخله در امور داخلی، ما نمیدانیم وقتی ثروت و شئون اقتصادی یک کشور در دست دیگران باشد، دیگر معنی احترام از مداخله در امور داخلی چیست؟

مجلس و دولت توجه باین نکته نداشته اند که موقعیت جغرافیائی ایران و هم چسبی روس و انگلیس خود ضامن استقلال سرزمین ایران است، بعلاوه دیگر دولت انگلیس و روس از حثیت گشادی آب و خاک اشباع شده و دوره خاک ستانی سپری گردیده هنگام جان ستانی رسیده بوده است، برای بنده و برده کردن یک ملت بهترین سیاست این است که نان او را از دستش بگیرند و چون ما می از آب خارج شده که هستی خود را بسته به برگشتن در آب میدانند، بار بگویند که اگر میخواهی زنده بمانی و آب بر گردی یعنی استقلال محلی میخواهی، باید دارائی خود را بدهی بدیهی است حیوان ناتوان برای ادامه حیات از همه مزایا، حقوق، و معیشت خود گذشته باسارت تن در خواهد داد.

این پیمان درباره ایران مانند داد و ستد زمین بی صاحبی است که میان دو پهلوان همزور تقسیم شده باشد، و چون سیاست روس خشن و ابلهانه بوده، او را بفراخی جا و بهترین و آباد ترین فلات ایران دلخوش کرده، لرستان، خوزستان و فارس منطقه بی طرف، و قطعه خشکی را بهره انگلیس منظور، و بدینوسیله خوش آیند و ظاهر فریب بزرگترین نیرنگ در فصل سوم بکار رفته و پیمان فراخی آب و خاک کلاه گشادی سر روسیه گذاشته شده، و از اینکار دو نکته اساسی را در نظر داشته اند - (حتی دفاع از هندوستان هم در درجه سوم قرار گرفته بود) نظر نخستین معرومت روس از راه خشکی به خلیج فارس بوده، چه از راه دریای روس حریف انگلیس نبوده و نخواهد بود. دوم کانههای نفت خوزستان و سایر مناطق نفت خیز منظور بوده است - چه در سال ۱۹۰۱-۱۲۸۰ خورشیدی ۱۳۱۹ قمری امتیاز نفت را به توسط بلیام نا کس داری انگلیسی از مظفرالدین شاه بدست آورده بودند که عواقب آن امروز در پیش چشم ما است. مذاکرات پارلمان انگلیس و اظهارات لینچ جنک زرگری و دلخوشی روسها و لائمی برای ایرانیان بوده، چه همینکه این منظور عملی شد الفاء این پیمان هم اعلان گردید. مترجم

اهمیت این پیمان را بدشواری میتوان بشمار و سنجش آورد، چه نه تنها بریتانیای کبیر بتوسط وزیرمختاران خود احتراز از مداخله در شئون داخلی ایران را پیوسته اذعان داشته، بلکه روسیه نیز بدآنسان خود را معصوم میدانست. هیچ چیز از بیان و وصف هدف دو دولت هم پیمان در این قرارداد صریح تر از این نکته نیست که نه تنها خود احتراز از هر گونه بهانه‌ای در مداخله خواهند کرد، بلکه دیگری را هم بیهانه تامین منافع اجازه مداخله نخواهند داد.

پس انگلستان احترام آنرا نه فقط از لحاظ رفتار خود ضمانت کرده، حتی درباره رفتار روسیه نیز ب فکر برخی تعهدات ابلهانه‌ای نموده است، زیرا اگر روسیه پیمان خود را بشکند انگلستان چه میتواند کرد؟ - يك واقعه غیر مترقبه (مثلاً اگر بتاریخ پیش آمده‌های آسیای مرکزی توجه شود) که نمیتوان آنرا غیر ممکن دانست؛ انگلستان معقلاً نمیتواند یابدشواری خواهد توانست برای تخلف از يك قرار داد وارد جنگ گردد. بویژه آنکه این قرارداد بمنظور تأمین صلح بسته شده است، و تا زمانیکه از عملیات مربوط بآن دست برداشته نشود، می باید وانمود کند که روسیه بمقررات آن وفادار مانده است، چه در صورتیکه نتواند خود را پای بند قراردادی بداند که هم پیمان او بر آن استوار نیست، اینجاست که قرارداد می باید ورق پاره و میان تهی ملاحظه گردد.

ولی در خلال این مدت، روسیه مرقعیت خود را در آسیای مرکزی کاملاً تقویت کرده (نه تقویت بمعنای اعم) شاید تا آنجا که مربوط بایران است، که «تانوشدارو از عراق برسد مار گزیده مرده باشد».

چیزی که بخوبی از مراسله یاد شده بالا ثابت میشود، ترس انگلستان از هر گونه مداخله در ایران است.

آنچه از بررسی درباره ارزش مناطق نفوذ در این قرارداد برمی آید، کاملاً بر پایه‌ای مبهم نهاده شده است، و در واقع چنین بنظر میرسد که این قرار داد تا آنجا که مربوط بحکومت بریتانی است، در حقیقت «ذات نایافته از هستی بخش بوده» و گوئی با و بقرار زیر دیکته شده باشد:

۱- آرزوی بی ریزی يك صلح عمومی.

۲- تمنای صلح ویژه‌ای، بر پایه افزایش صلح با روسیه، از لحاظ برآمد تفاهم بیشتری میان انگلیس و فرانسه.

۳- بدین نیت اساسی که چیزی بر مسئولیت های امپراتوری بریتانی که اخیراً سنگین گردیده، افزوده نگردد.

۴- بمنظور صرفه جوئی در هزینه ارتش (بویژه در هندوستان) بطوری که این منظور اقتصادی، برای از میان بردن بیم توهم دیرین حمله روسیه، مورد تمرین قرار گرفته و اگر بشود، از تسلیحات پر دامنه جلوگیری کند.

برای جای گزین کردن این موضوعات دلنشین، بدو چیز که منافی طبع یکدستگاه آزادمنش بوده، نیاز داشته ایم، یعنی دست برداشتن از حکومت روسیه و از کف دادن مشروطه خواهان ایران، و این در موقعی بود که بدبختانه حکومت روسیه شیوه آزادی کش، و ستم های بارباری خود را، نسبت بر عایای خودش بنحو فجیعی، با برقراری حکومت های نظامی، با آویختن، شلاق زدن، و شکنجه های مجرمانه در زندان را، بطور دلخواه روا میداشت.

این اعمال نه تنها واقعه روزانه بود، بلکه در یک روز در بسیاری از نقاط مختلف آن کشور رخ مینمود، و کنت تولستوی، آن مرد محترم که تا کنون از مداخله در امور سیاسی دوری میجست، بالاخره از جا در رفته، با اقدام در نشر اعتراضیه ای مبادرت، و همه این وحشیگری ها را بطور برجسته ای آفتابی نمود، (ترجمه این اعتراضیه در دیلی کرونیکل تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ منتشر گردید). لازم نیست در اینجا از این اعمال هراس انگیز بحث شود، چه بدتر از همه همان است که در سالهای اخیر بر ایران روا داشته است، بلکه بر طبق مندرجات مهم ترین روزنامه درجه اول روسیه، در مدت بیست ماه از سالهای ۱۶۵۰ تا ۱۷۰۰ - مردم در محکمه نظامی (روی هم رفته سه نفر در هر روز) اعدام میگرددند، و از شدت عمل حکومت نظامی در ایالات بالتیک، از دسامبر ۱۹۰۵ تا اول مارچ ۱۹۰۷ که در نامه پرنس کروپوتکین (Kropotkine) در این باره نوشته، و در شماره ۲۸ ژوئیه ۱۹۰۸ تایمز نگارش یافته، حدود آن روشن میگردد. با این حال بنا بمقتضیات بلتیک، حتی حکومت آزادیخواه هم، بی اعتنائی بدان را از لحاظ حفظ نزاکت و بردباری ظاهراً ناگزیر بوده، چه ارکان های مطبوعاتی تا آنجا که میتوانند موضوع را بهترین صورتی تفسیر کرده، از حکومت های نظامی، آویختن ها، سوزاندن مزارع و شکنجه های در زندان، برونیاورده متفق جدیدشان یادست کم مشابه متفوق را، با ابراز اشتیاق، بعنوان روسیه مقدس (که گوئی نسبت بکلیه معارف آزادی خواهان انگلیس عمل خواب مغناطیسی مینمود) ستودند.

اما ایرانی باید خوب مراقب خود بوده باشد، چه هر چند انگلستان دست کم بطور غیر مستقیم مشروطیت را برایش فراهم ساخت و طبعاً نسبت بنیت مشروطه خواهان همکاری مینمود، ولی البته نمیتوانست کمک مادی بسیاری بدان کند، یا حمایت از ظل السلطان یا هر کس دیگر از رقبای تاج و تخت را که چه بسا مشروطه خواهان آن هارا به محمد علی شاه ترجیح میدادند بخود هموار نماید. یا بدلیل اینکه شاید نغمه اخیر بجا بوده که شکایاتی از طرف پناهندگان شده است، که انگلستان نمیتوانست در بدست آوردن مشروطه کمک کرده باشد، مگر اینکه بتواند کمک خود را ادامه دهد. این درست نیست که تصور کنیم نمیتوانسته، ولی اگر او مجلس و همچنین ایران را در برابر شاه مسلح میکرد، برهان قطعی مداخله مسلحانه گرفته میشد، و چنین اقدامی بس ناروا و خطرناک میبود.

تا آنها از سوی دیگر حق انتظاری از انگلستان داشتند که نظر بمهود وزیر مختار

خود در تهران، از روسها بخواهد که جانب احتیاط را مراعات کرده، از مداخله خودداری نماید، چه بر طبق مفهوم قرارداد، هر اقدامی از طرف روسیه میشود، میبایستی تطبیق بشرایط پیمان میکرد، مگر اینکه انگلستان رسماً و عموماً خود را ملزم به تطبیق و حمایت از آن (پیمان) نمیدانست. روشن نیست که مشروطه خواهان ایران تا چه اندازه عملاً از مداخله سفیر بریتانیای کبیر اطمینان یافته بودند، گرچه از سلسله مقالات حبل المتین در این خصوص که چهار تای اولیه ترجمه شده، ولی در دو شماره دیگر که از حمله به قرارداد، با تغییر آهنگ دست برداشته، یا تنزل مقام داده، شیوه های دیرین دول اروپائی را در حمله بکشورهای شرقی پیش کشیده، که بیشتر تعرضات آنان از مجاری مالی سرچشمه گرفته، و در این باره کلیاتی را بحث کرده، که کمتر جنبه اختصاصی دارد. بقیه مقالات هر چند سودمند بوده، ولی بستگی مستقیم به پیمان روس و انگلیس ندارند که در این بخش آورده شوند (۱).

توضیحی که در بالا از شیوه های دلپذیر حکومت بریتانی در اصول قرارداد روس و انگلیس، داده شد بسیار آفت آمیز بوده، و امید میرود برآستی گراید. ولی باید بیاد آورد که بسیاری از ایرانیان، و چند تن از سیاسیون روس که همواره بدجنسیشان زیادتر است، چنین می پندارند؛ که منظور واقعی بریتانیای کبیر جلوگیری از افکار مشروطیت در آسیا بوده، و از ترس آن که امکان داشت در سراسر هند و مصر رخنه کند ایران را بصورت ناتوانی نگاهداشته، که در حالت کنونی متوقف مانده - ایالات کرمان و سیستان که باهند هم مرز میباشند؛ همواره ویران و تهی بمانند.

۱ - قسمتی از مقاله شماره ۱۱۶ یکشنبه ۶ شعبان که بنظر نگارنده اهمیت بسزائی داشته و نکات جالبی دارد بقرار زیر است: «یکی از دانایان را در خصوص مه هده مزبور عقیده بر اینست که چون اروپائیان ترقیات سریمه ژاپون را در قاره آسیا ملاحظه نموده، استلا و غلبه او را بر روس، باچشمائی واله و حیران تماشا کردند، از مستعمرات خود در آسیا بلکه افریقا و استرالیا و جزایر اقیانوس کبیر سخت هراسان شده، در صدد جلوگیری از ترقی و تعالی اهالی آسیا برآمدند، مبادا چون قوتی در خود بیند، دست اندازی بمستعمرات آنها بنمایند و چون ملتفت شوند، مقاومت و مقابله با آنها اروپائیان را ممکن نگرند. چنانکه وقتی روس خواست با ژاپون در خصوص منچوریا ستیزگی نماید، خائب و خاسر شده و بناچار بی سر تسلیم خم نمود.

پس باید تا زود است پیش بینی نمود و مانع از ترقیات اقوام آسیائی گردید. امروز از میان دول و ملل آسیا کسیکه اندک از خواب برخاسته و رو براه نهاده، ملت و دولت ایران است، و از ظواهر احوال چنین پیداست که تا چند سال دیگر، بر حفظ مقام استقلال خود قادر گردد، و البته با آنحد قناعت ننموده بجائی خواهد رسید، که باطراف نخطی کرده دست اندازی باین و آن نماید. و واضح است که همه خطر اینکار برای روس و انگلیس است. چه اگر از طرف شمال، ایران بحر کثی بخواهد اقدام کند. لامحاله باید بمتصرفات روس چنگ بیفکند، و اگر قوتی در جنوب پیدا نمود، بمستملکات انگلیس دست اندازی خواهد کرد.

(بای عثمانی هم اگرچه در بین است - لیکن اروپائیان بقایای در او نمی بینند و لایق هم عهدیش نمیدانند) پس ایندو دولت برای حفظ اراضی متصرفی خود در فکر شده اند که هر شکل امکان دارد، سدی بین ایرانیان و ترقی کشیده، نگذارند دارای قدرت و قوت شوند - حقیقت همدانامه راجع بهین مسئله است و اصل مقصود آنها همین. (مترجم)

# بخش هفتم

کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ برابر سه شنبه دوم تیر ماه ۱۲۸۷  
= ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری هجری، و ویرانی مجلس شورایی  
( در نخستین دوره )

ما پیروزی کامل مجلس و ملیون و استیلای آنان را بر شاه، و نیروی مرتجعین در کودتای ناکامانه دسامبر ۱۹۰۷، و آشفتگی آن پیش آمد را که تنها پنج یا شش روز از ۱۳ یا ۱۴ تا ۱۸ دسامبر بدرازا کشید دیدیم. آن واقعه با درخواست مجلس (در ۱۳ دسامبر) بکناره ساختن رأی زنان مرتجع شاه، بویژه امیر بهادر جنک و سعدالدوله آغاز گردید. از ۱۴ تا ۱۸ دسامبر، در حالیکه شماره پیشقدمان ملی (که بقرار گزارش خبرنگار تایمز به دو هزار نفر میرسید) برای دفاع از بهارستان یا کنگاشستان و مسجد سیهسالار گرد آمده بودند؛ بعد اعلای وخامت و تندی رسید. لوطیان و اوباشان، میدان توپخانه را اشغال و تا ۲۲ دسامبر در دست داشته، رهگزران را بیم و آزار داده کوی بهودیان را چابیدند. چیرگیشان در ۱۸ دسامبر، پس از دیدار سفرای فرانسه و اتریش و وزیر مختار ترکیه با شاه، و تعهد شاه در کیفر آشوبگران که خود آنان را بسرکشی واداشته بود، و بیرون کردن راهزنان مرتجعش بیابان آمد. در ۱۹ دسامبر تقی زاده در مجلس ملی سخنرانی تندی نمود.

در ۲۰ دسامبر، شاه هیئت وزیران تازه ای را بانخت وزیر نظام السلطه نامزد کرده، روز دیگر فرمان بیرون شدن ظل السلطان عم خود را از تهران صادر کرد، و چون با پیام آور به خیرگی رفتار و او را کتک زد، بطور ناگواری از خانه خود بیرونش کردند.

از آن روی، سفرای انگلیس و روس (تا آنجا که روسها آشکارا روا میداشتند و انگلیس ها که از ۱۸۸۸ مناسبات حسنه با شاهزاده داشته تا اندازه ای که برکناری از بیشتر مناطق حکمروائیش ضربه ای به نفوذ انگلیسها بوده، با پیروزی دیپلماسی روس تمام شده بود با لعن ملایمتری) او را تهدید و امر بسکوت کردند. چه ظل السلطان منفور همه ایرانیان، بویژه اصفهانیان برای ستم های بی شمار و کرانش بود. چیز دیگری مانند تئوری دکتر دیلان (Dillon) و دیگر دستیاران حکومت روسیه که در ۲۰ آگست ۱۹۰۸ در مجله معاصر نوشتند: هدف منزهت انقلاب این است، که بسادگی او را بر تخت نشاند؛





سلطان مسعود میرزا ظل السلطان تولد دیماه ۱۲۲۷ خ



نمی توانست بی اساس و خنده آور تر باشد. ولی پس از اینکه از طرف مشروطه خواهان رانده شده و به پرداخت مبلغ هنگفتی ملزم گردید، دکتر دیلن لعن خود را وارون نموده، در باره اش چنین گفت:

« آدمی بی هدف و خواهان تخت سلطنت مطلقه، یا یک ستمگر بی عاطفه و یک مستبد شرقی، حیوانی آدمی صورت که ظالم بالفطره است و گاهی ظاهری آراسته بفهم دارد. »

بعوض اینها در شماره اکتبر ۱۹۰۹ همان روزنامه اورا چنین وصف کرد: « یکی از متنفذ ترین اعضای خانواده سلطنت که جنابتی بعهده او گذاشته نشده است »

پس از کودتای دسامبر ۱۹۰۷. کوشش بسیاری از طرف مجلس ملی برای بهبود مناسبات میان شاه و ملیون شده و کمیته توافقی بنام (مجلس استعجاب) برای این منظور اساسی تشکیل یافت. کوشش آنان بواسطه شعاع السلطنه برادر شاه، و عضدالملک رئیس قاجار (یا تیره همایونی) دو چندان شده، و چنان پیشرفت نمود که در دو عید غدیر و قربان، شاه نمایندگان مجلس را برای عرض تبریک بزیرفت.

در برابر این بهبودیها که از هر سو در وضعیت هویدا گردید، افق تهدید آمیز سیاسی خارجی تیره تر میشد. سپاهیان ترکیه به پیشرفت خود در پیرامون مرز شمال غربی دنباله داده، بساوجبلاغ (مهاباد) درون گردیده - ایرانیان بفرماندهی فرمانفرما از هر گونه ایستادگی ناتوان بودند.

از سوی دیگر؛ رفتار روسیه هم، در موارد چندی نگرانی آشکاری را فراهم می ساخت.

بعلاوه بزودی بهم خوردگی تازه ای؛ میان مجلس شورا و شاه برخاست. در ۱۸ دسامبر صرافی زردشتی، بنام ارباب فریدون در تهران کشته شده، بر مجلس بطور پابرجائی ثابت گردید که این جنایت واداشته مجلال السلطان؛ یکی از درباریان مرتجع شاه بوده و متفقاً تصمیم به کیفرش گرفتند.

گرچه شاه بدین تصمیم اعتراض کرد، بدان پایه، که درباریان مصونیت داشته و نباید مانند محکومین قانونی در خور کیفر باشند، و بالاخره اقدامی نشد، تا در ماه می یعنی پنج ماه پس از این جنایت که او و هم دستانش باتبعید بکلات مجازات شده، و چهار یا پنج هفته دیگر، بر اثر پیروزی شاه و انهدام مجلس پس آورده شدند.

در پایان فوریه ۱۹۰۸ روز آدینه هشتم اسفند ۱۲۸۶ خورشیدی ۲۵ محرم ۱۳۲۶ قمری؛ داستانی بدتر از پیشتر رخ داد. در آن روز که شاه آهنگ دوشان تپه را داشت باشکوه و دبدبه از کاخ بیرون شده؛ در کالسکه دودی «اتومبیل» میراند و کالسکه شش اسبه همایونی باگارد و امیر بهادر در پی، در خیابان باغ وحش (اکباتان) بمبی انداخته شد؛ که اتومبیل را شکسته و یک تن کشته گردید، ولی بشاه که در کالسکه دیگر بود

گزندی نرسیده از کالسکه پائین جست و بسی بیمناک گردید، و دیگر امیدى برای هر گونه سازش نماند .

اوضاع روز بروز یاس آور تر میگردد - روز دیگر نارنجکی در همان نقطه انداخته شد که دو تن دیگر کشته شدند (۱) آن خانه ایکه نارنجك از آن پرتاب شده بود از آن زرگری بنام غلامرضای مرندى بود ، که بازداشت و دادرسی شد - ولی چیزی دستگیر نشد، جز اینکه مرتکبین سه نفر بوده و پای بگریز نهاده بودند - البته اینکار از طرف مرتجعین بود که میخواستند بگردن انقلابیون گزارند .

رهبران انقلاب این واقعه را باز و روشن ساخته و از کارگاه مرتجعین دانستند که از هر گونه سازشی میان شاه و مجلس ملی جلوگیری شود ، و تصریح کردند که بمب اندازان باشاپشال خان معروف بهودی روس (جوانیکه در او ان ولیعهدى لله و آموزگار، و از آغاز سلطنت شاه سمت آجودان ژنرالی داشته و در شیطنت نابغه بوده ) بندوبست داشته اند .

مدبر الملك که وقتى مدیر نامه تمدن بوده و در ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۸ شرحى از داستان کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ ، در نامه هفتگی جبل المتین کلکته داده، قدرى بیشتر رفته چنین مینگارد که: - «شاه بشخصه در این دسیسه بمب پرانی در پنهانی دست داشته، و امید وار بوده که بدین دست آویز موجبات بی آبروئى مجلس ملی را فراهم سازد» .

در آغاز آپریل ۱۹۰۸، احتشام السلطنه که پس از کناره گیری سعد الدوله (در

#### ۱ - مؤلف مینویسد :

روز دیگر در همان نقطه بمب افکنده و دو تن کشته گردیدند ، اما چگونگی نوشته نشده و این درست بنظر نمیآید . چه چنانکه دیدیم . شاه سراسیمه و بیمناک گردیده بود و نیشاید که روز بعد در همین جایگاه، چنین کاری تکرار شده باشد . پس آنچه در بخش دوم تاریخ کسروی نکارش یافته درست تر بوده که مینویسد :

«هنوز آوای با بمب بریده نشده، نارنجك دیگری چند گام دورتر تر کید که باز چندین تن کشته شده چندتن زخم یافتند .

هائ که در کالسکه شش اسبه میبود، گزندی با و نرسید و همینکه صدای نارنجك را شنید از کالسکه پایین آمده ، پیرامونیان گردش را گرفتند ، و بیمناک و شتابزده خود را بهانه کالسکه چی باشی که در آن نزدیکی میبود رسانید .

غلامان کشیک خانه همینکه آوای نارنجك را شنیدند از هم پراکنده، در اینجا و آنجا: بتاراج یازیدند ، سپس چون شنیدند که شاه زنده است، باز گشتند، شورش و بهم خوردگی ها که پدید آمده بود از میان برخاست ، شاه ساعتی در خانه کالسکه چی باشی آسود، سپس پیاده بدربار رفت، و همان روز خود او با تلگراف داستان را بشهرها آگاهی فرستاد .

• گمان میبود براون در ترجمه، بجای دغه دیگر، روز دیگر پنداشته و چنین سهوی دست داده با محمد (مترجم) .



حسین پاشا خان - امیر بہادر جنگ - سردار مستبدین  
ش ۴۰



سپتامبر ۱۹۰۸) بریاست مجلس در آمده بود استعفا داده و ممتازه الدوله بجانشینی او سرافراز گردید .

احتشام السلطنه بواسطه کوشش هائیکه در باز آوردن آزادی مطبوعات و سخنرانی عمومی نموده بود، محبوبیتی بی اندازه در جامعه یافته، و از طرف جانشینش «ممتاز الدوله» اوضاع با متانت و نرمی بیشتری پیشرفت مینمود . در این هنگام کیفر چهار نفر از سران پرخاشگر پارلمان «درماه دسامبر» بمیان آمد . اینها عبارت : از صنیع حضرت ، مقتدر نظام ، نایب اسمعیل و سید کمال بودند، که همه برای دهسال محکوم به آوارگی در کلات گردیدند، و چنین کیفر همانندی نیز درباره بزهکاران کشتن ارباب فریدون زردشتی درماه دیگر بکار برده شد .

رویداد های دوره دوم که بکودتای آفت بار منجر شد، از پایان ماه مه ۱۹۰۸ آغاز گردید .

روابط میان شاه و مجلس در حال کشمکش و بجائی نازک میکشید - عضدالملک، آن مرد سالخورده ، خود را برای میانجیگری میان دربار و مجلس می آراست . خواست شاه این بود، که روزنامهها و منبریان سخنگو از ابراز ضدیت با او دست بردارند، در حالی که مجلس بر کناری شش نفر از خیره سر ترین مرتجعین را که مسئول عمده انتریکهای همیشگی شاه بر ضد مشروطیت شناخته شده بودند درخواست مینمود . این شش تن عبارت بودند از :

امیر بهادر جنک ، شاپشال خان ، مفاخر الملک ، امین الملک ، موقر السلطنه و مجلل السلطان .

شاه هر چند بر این اصرار رضایت داد ، بشرطی که مجلس، نخست خواست او را انجام دهد ؛ سرانجام تن در داد که از دوسوی انجام درخواستها بکار بسته شود . در پایان، مشروطه خواهان کمیته ای از سخنوران بزرگ :- آقا سید جمال ، جهانگیرخان شیرازی مدیر صور اسرافیل، سید محمد رضا شیرازی مدیر مساوات و چند تن از نمایندگانیکه افکار همگانی را اداره مینمودند برگزیده - اینها خود را بمیان روی کشیده و بزودی لحن محترمانه ای در مطبوعات و سخنرانی پیشه خود ساختند .

با وجود براین، باز هم شاه از بر کناری درباریان تبه کارش خود داری مینمود . تا اینکه چندین تن از مردان نامی و شریف، بسر کردگی جلال الدوله (پسر عم شاه ، و فرزند ظل السلطان)، علاء الدوله ، معتمد خاقان، سردار منصور ، و وزیر همایون ، با پشتیبانی انجمنها و مردم ، در بدست آوردن هدف غائی کوشیده ، در آخر شاه دراول ژوئن ۱۹۰۸ براه آمد .

هر چند درباریان از کار افتاده چندان دور نرفته ، امیر بهادر جنک بسفارت روس پناه برد . در اینحال شاپشال خان ولیاخوف سرهنگ قزاقان، بدیدار شاه که (خود را از مشروطه خواهان ترسان وانمود میکرد) ادامه میدادند .

در روز دیگر (۲-ژوئن) سفیر روس با بدایره مداخله گذاشت، (همینطور شارژ دافر بریتانی)، چنانکه تقی زاده (۱) محرمانه ابراز نمود، هر چند آنآ نتیجه ای بیار نیارود، سه یا چهار هفته دیگر نتایج شوم آن آشکار گردید .

در بامداد آن روز ، بنا بروایت تقی زاده : - این دو دیپلمات که در جایگاه تابستانی خود یکی در زرگنده و دیگری در قلعه میزیستند - تلگرافی بزبان فرانسه بوزیر امور خارجه نموده؛ بدو آگهی داده و پیشنهاد نمودند ، برای تعاطی افکار از موقعیت کنونی که بنظر ما وحشت زامیآید، چهار بهاد از ظهر نزد شما میایم، و درخواست شده بود؛ از عضدالملک و ممتازالدوله رئیس مجلس نیز دعوت نماید که در آنجا آمده آنها را ملاقات نمایند - این دو تن بعنوان اینکه هرگونه روا بطی با نمایندگان بیگانه میبایستی از مجرای وزارت خارجه صورت گیرد ، از آمدن سرباز زدند .

آن دو دیپلمات که در این موقع دهه هارتویک ( M.de Hartwig ) سفیر روس بوده است، بموقع مقرر بخانه وزیر وارد گردیدند، و سفیر روس گفتاری دراز، بر پایه شکایت و تهدید وزیر امور خارجه ایران سرداده چنین گفت : - «جان شاه در خطر است - این ملیون چکار بکار نوکران شخص اعلیحضرت بویژه امیر بهادر جنک که مانند سگی وفا دار پاسبان تندرستی اربابش میباشد دارند؟ کار انجمن ها و ملیون بدینجا کشیده که همه آرزوشان بر کناری شاه از جایگاه پادشاهی گردیده است . -

۱- نخستین توضیح که تقی زاده داد همان بود ( که روزنامه تابیز زیر عنوان «افسانه - ایران» در سرمقاله ۲۸ نوامبر ۱۹۰۸ درج کرده بود ، ولی حقیقت آن بنوبت خود در کتاب آبی زیر شماره ۱ و شماره ۱۷۵ یاد شده است ) که دهارت ویلنگرانی خود را در بساره محمد علیشاه تاکید نموده و درخواست بوزیر امور خارجه ایران خاطر نشان نماید که هرگز ندی بشاه رسد ، برای ایران سر انجام ناگواری دارد - مستر مایرلینگ ( mailing ) وابسته سفارت بریتانی، کاملاً او را تأیید کرده و همانگونه سخن راند ( مؤلف ) کسروی در جلد دوم تاریخ مشروطه مینویسد :

این داستان از هر بار شکفت آور تر است . خود داستان نیرنگی از سوی سفیر روس بوده، و از این سوی تقی زاده در باز گفتن به براون بدستبرد هائی در آن پرداخته، و آنرا دستاویزی برای کارهای خود نشان داده - سفیر روس خواستش بیم دادن میبوده ، زیرا چنانکه از راپرتهای لیاخوف برمیآید، میخواست چنان باشد که آزادیخواهان اندیشه ایستادگی را رها کنند - سفیر انگلیس چون از آن نقشه آگاهی نداشته فریب همکار خود را خورده است ، هر چه دست دست آویز در این کوشش در میان خودشان جلو گیری از پیشرفت آرزوی ظل السلطان میبوده، که نشست های خانه عضدالملک را بآندرخواست می شماره اند، و جلو گیری آنرا بایای (وظیفه) خود میدانسته اند. لیکن راز نهان همان است که باز نمودیم - اما تقی زاده، چون روز بمباران مجلس از خانه بیرون نیامده و ناشایستی از خود نشان داده بود، در لندن نزد براون و دیگران پیرده کشی هائی پرداخته و از آنجمله این داستانرا با دست برد باز گفته است .

نگارنده از انتقاد کسروی چیزی نفهمیدم و بمورد اختلاف بی بردم، بهر صورت کتاب آبی را که مؤلف بدان اشاره کرده البته مدرک معتبری است ولی افشای رازهای مهم را نباید از آن هم انتظار داشت، ( مترجم )



ما نمی‌توانیم اینرا بخود هموار نمائیم - اگر چنین واقعه ای رخ نماید ، روسیه ناگزیر بیای درمیانی بوده، وانگلستان نیز آنرا پشتیبانی خواهد نمود» این بود مایه‌ایکه دهارتویک (سفیر روس) گرفت، همینکه اوسخن را برید، مارلینگک وابسته سفارت بریتانی این اشاوت را با تذکراتی کوتاه تصدیق نمود . سپس آندو بخانه عضدالملک رفته که در آنجا شاهزاده جلال‌الدوله و علاءالدوله حضور داشته ؛ همین اظهارات را باو خاطر نشان ساختند . (۱)

همینکه دهارتویک و مارلینگک بیرون شدند - مشیرالدوله وزیر امور خارجه بسوی مجلس شتافته و گزارش این پیام بدفرجام را به رئیس مجلس داد - ممتازالدوله (رئیس مجلس) با تقی زاده و مستشارالدوله، دونماینده تبریز که پیش از هر چیز از مداخله ییگانه بیم داشتند و «ملت بیمار را بهتر از مرده» می‌انگاشتند تصمیم گرفتند که بایستی از نظر تهدیدات روسیه، ازهر گونه اندیشه مسلحانه در روبرویی بشاه دست برداشت (۲) .

۱ - میرزا حسنخان مشیرالدوله از پنج روز پیش کناره گیری کرده بود، ولی تا تعیین وزیر بکارهای وزارت خارجه رسیدگی وانجام وظیفه مینمود . کسروی مینویسد : اینک سفیر روس بگوید «دولت روس ناگزیر خواهد بود، دست بکارهای ایران بیازد» که براون از گفته‌های تقی‌زاده مینویسد - باور کردنی نیست، زیرا گذشته از اینکه چنین سخنی از یک نماینده سیاسی آنیم با بودن یک نماینده سیاسی دیگر دوراست ، اگر چنین سخنی گفته شده بودی سفیر انگلیس آنرا پنهان نداشته، در نامه بوزیر خارجه اینهارا نیز نوشتی . ( رجوع ببیان صفحه ۱۹۲ شود )

با اینکه نگارنده بمقام و مرتبه بلند دانش و بینش مرحوم کسروی آگاه بوده و فقدان آمدرد بزرگ را بویژه بدآنسان که او را در پشت میز دادگاه از روی تعصب جاهلانه ترور کردند، برای ایران ضایعه بزرگی میدانم و اینواقعه لکه ننگی بدامن دادگستری مانهاد ، ولی در اینمورد چنان میاندیشم که آن فقید بر پایه احساسات بدون تفکر قضاوت فرموده، چه نمایندگان دولت تزاری بقدری سرمست باده غرور بوده عادت بزورگویی داشتند که در معادلات سیاسی سنک وزنه‌ای برای ایران قائل نبوده ، بویژه آنکه میدانستند نمایندگان سیاسی انگلیسی نظر بسود خود ، رضایت روس را بآنچه نزد آنها محترم و مقدس باشد ، ترجیح میدهند ، بملاوه همواره برای پیشرفت مقاصد شوم خود روسرا مترس و لولوی ایران دانسته ، چنانکه در دو جنگ بزرگ دیدیم که دست اورا گرفته بکشور ماناز انداند . خودنگارنده در سالهای ۱۳۳۱ یا ۳۲ قمری که در انزلی ( بندر پهلوی) متصدی اداره پست بودم ، روزی سفیر روس که برخصی در کشتی پست بروسیه میرفت، دیدم از سطح کشتی به یک نفر از رجال که گوئی او را از تهران بدرقه کرده و نیشناختمش روی تخته پل ( کربی ) بحالت ادب برای خدا حافظی منتظر حرکت کشتی بود ، رو کرده ؛ با آواز رسا بفارسی گفت : « بوئوق‌الدوله از طرف من بگوئید از کارکناره گیری نکنند تا من برگردم» ، با اینوصف اظهارات سفیر را بدآنسان که جناب تقی‌زاده نقل کرده نمی‌توان دور از واقع دانست - آری روزگاری که ما هم مقام امپراتووی داشتیم و کوس قدرت بر پام کیتی مینواختیم ، شاه عباس کبیر در نامه خود بیادشاه روسیه خطاب می‌کرد « امیر مسکو بدانند» مترجم .

۲ - مرحوم کسروی باز در تاریخ مشروطیت خود در اینمورد مینویسد : « گمان نمیرود اظهارات تقی‌زاده بجا بوده، ولی باید دانست که مجلس فریب نیرنگی را خورده و بخواب خرگوشی رفته ، چه باوجود آگاهی از وسایل دربار، بویژه مناسبات شاه با سفارت روس، و بیم

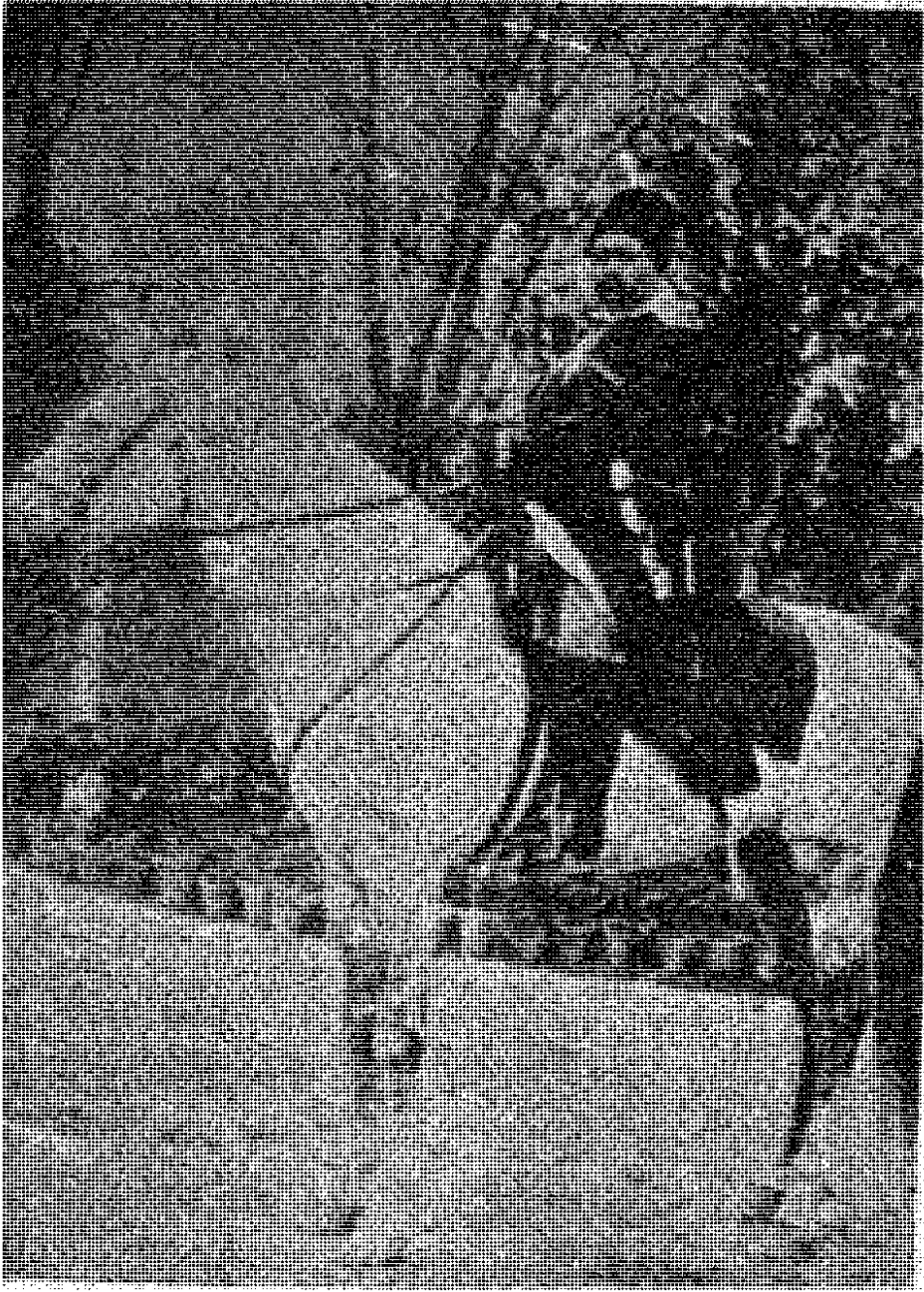
بامدادان روز دیگر (۳ ژون ۱۹۰۸) پنجشنبه چهاردهم خرداد ۱۲۸۷ برابر ۴ جمادی الاخر ۱۳۲۶ هنگام بیرون شدن شتاب آمیز شاه از شهر، که از ماندن در آن بیمناک میبود پیش آمد ، و در باغ شاه بیرون دروازه جای گرفت.

این فرار با استادی برگزار گردید ، پیش از همه دو هنگ (در حدود دوهزار نفر) سیلاخوری، ناگهان در خیابان ها سرداده شد که با آستین های بالا زده و ساقهای عریان عربده کنان و فریاد زنان، در کوی و برزنها پراکنده گردیدند ، و در همه شهر غوغائی برپا ساختند. در این موقع یکمده سیصد نفری قزاق با دوتوپ بسوی بهارستان، در حالی که مجلس ملی بشور نشسته و موقعیت را بررسی مینمود شتافتند. در آنجا گروهی از مردم گرد آمده که از اوضاع و جریان کار باخبر و احیانا در صورت نیاز بدفاع مجلس پردازند. در این گیرودار بناگاه شاه در میان قزاقان شمشیر بدست در حالیکه شاپشالخان در کنارش میراند از در قصر بیرون آمده به قزاقخانه رفته از دری بدرون شده و فوری از در دیگر بیرون رفت و از آنجا با پیش قراولی کلنل لیاخوف و دسته دیگر قزاق ، بسوی باغشاه رهسپار گردید ، پسرش ولیعهد پسر ده یا یازده ساله در پی رفته با و پیوست. پس از دو ساعت که این موکب بیابان رسید؛ مردم دانستند که شاه شهر را ترك کرده است (۱) شاه از باغ به مشیرالسلطنه رئیس الوزراء (۲) نامه اطمینان بخشی دایر باینکه

• برخاش او بمجلس ، شرط وطنخواهی و فداکاری آن بوده که در چنین موقعی تدارک بیشتر و عزمی استوارتر داشته ، جانب احتیاط را بیشتر نگاه میداشتی - برعکس همینکه شاه از پیشرفت نقشه خود آگاه گردیده ، و ملیونرا در مهیا بودن فداکاری مسلحانه دست دیده ، بانجام کودتا مصمم گردیده است - در این مورد هم باید مورخ خود یاد رویدادها حضور داشته یا خود باز یگر میدان ونوی گود باشد، تا بتواند بدرستی و راستی قضاوت نماید - آنچه مسلم است ، پس از کودتای نایبکام دسامبر ۱۹۰۷ همانگونه که در گزارشهای محرمانه لیاخوف ملاحظه میشود، عناصر باك سرشت اغفال شده، و يك چند تن فرومایه رشوه گرفته، و عده دیگر که علاقمند بمقام و دارائی خود بوده مرعوب شده بودند - ضمناعده ایهم از تندروی جراید و انجمنیان و بلند پروازی مجلس بیزار و سست عقیده ، بلکه مخالف شده بوده اند - آری اینها عوامل و موجبات امیدواری محمد علیشاه در بر انداختن مجلس و مشروطیت بوده ، و بدیهی است قسمت اعظم پیشرفت او مرهون سیاست مستبدانه حکومت تزاری و کمک های مادی آندولت بدست نمایندگان خود در ایران، بعلاوه انگشت انگلیس برای ترساندن مردم از ررس و انداختن خود بدامان آنان نیز، در کار بوده است (مترجم) .

۱ - بنا بر روایت کسروی «در این روز سر بازان سیلاخوری در خیابانها از این سو بدانسوی دویده - آواز بگیر بپند راه انداخته - بهر کس میرسید ندزده، یا بختش کرده - گاهی نیز تیرهایی بهوا انداخته - چنانکه هر کس میپنداشت بکندن بنیان مجلس میشتابند - يك تیب قزاق میدان توپخانه را گرفت ، هراس همگی را گرفته ، هر کس به پناهگاهی می شتافت دکانها را بستند - شاگردان از دبستانها بیرون ریخته ، همه ترسان و لرزان بسوی خانهای خود میدویدند - مترجم .

۲ - دو جلسه یکشنبه هشتم جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری مجلس شورای ملی - هیئت دولت تازه، از طرف مشیرالسلطنه که بنخست وزیر رسیده بود ، بقرار زیر معرفی شدند :-



محمدعلیشاه بیاعشاه میرود

۴ جمادی الاخر ۱۳۲۶ ق

ش ۴۱



تنها تغییر آب و هوا و آسایش را در نظر داشته، و ملاحظاتی سیاسی مهمی در ترك شهر نبوده، نوشت.

بیم و نگرانی بزرگی (بدون اعتماد بر این نامه) در میان مردم حکمفرما گردید، و روز دیگر در حدود هزار نفر داوطلب مسلح در پیرامون بهارستان گرد آمده، درخواست مینمودند که درها باید بسته شده، قورخانه تصرف و بر کناری شاه از تخت اعلان شود. هر چند سید تقی زاده با حاجی میرزا ابراهیم آقا مدیر انجمن مظفری (که اتاقهای نزدیک درگاه بهارستان را در دست داشته و جایی برای متینک نمایندگان دیگر انجمنیان میبود) بخاموشی مردم کوشیده، و سرانجام بهمراه ساختن داوطلبان در زمین گذاشتن اسلحه یا پراکنده شدن توفیق یافته؛ آرامش باز گشت نمود.

در ۴ ژون، شاه عضدالملک را خوانده و پیامهای اطمینان بخشی بتوسط او به اشخاص نامی و برجسته فرستاد، که دوازده نفر از آنان که از همه بیشتر درخواست تسریع بر کناری شاپشالخان را دارند، بیاغ شاه آمده، درباره وضعیت در حضور خودش بررسی نمایند. امیان مورد بحث که در میانشان - جلال الدوله، عضد الدوله، وزیر همایون، معتمد خاقان، سردار منصور، معاون الدوله و قائم مقام می بودند. قهرآبشاه اعتماد نمیکرده و از رفتن روگردان بودند، ولی بالاخره در پنجم ژون، از تأمین های عضدالملک دلگرم شده بیاغ شاه شتافتند. در ورود مصاحبه ای با شاه نموده، ولی همینکه از نزد او بیرون شدند، چند تن از آنان را قزاقان نکهداشتند. با وجود بر این معتمد خاقان موفق به فرار گردیده بسوی مجلس شتافت که نمایندگان را از آنچه رویداده آگاه نماید.

او چگونگی را که در ورود از طرف شاه پذیرفته شده بودند، و همینکه شاه آهنگ اندرون نمود، یکباره شیور حاضر باش نواخته شده، و او خود را پشت درختان پنهان ساخته و هر کس در آنجا بود بازداشت گردید، گزارش داد. گرچه بطوریکه بعدها دانسته شد. تنها سه نفر، یعنی شاهزاده جلال الدوله - علاء الدوله و سردار منصور بازداشت و به فیروز کوه تبعید گردیدند.

• مستوفی الممالک (میرزا حسنخان) وزیر جنگ، علاء السلطنه وزیر امور خارجه، صنیع الدوله وزیر مالیه، مشیر الدوله وزیر علوم، مؤتمن الملک وزیر تجارت.

حاجی محمد اسمعیل آقا گفت: وزیر عدلیه معین نشده است - رئیس الوزراء جواب داد، جناب محترم السلطنه معین شده اند، چون حاضر نیستند معاون ایشان مشغول کار هستند، رئیس مجلس گفت:

این لایحه مسلک (برنامه) وزارت که پیشنهاد کرده اند، و محض استحضار آقایان و کلا قرائت میشود - رئیس - این مسلک وزرا مطابق است با مسلک مجلس مقدس و امیدواریم که زود تر بکارها اقدام نموده؛ اسباب خوشبختی و سعادت این مملکت را فراهم آورند. همه تبریک گفتند.

این آخرین هیئت دولت، دوره اول مشروطیت بود که پس از چند روز مجلس را بنوب بستند و همین مشیر السلطنه برنامه شاه را انجام داد. (مترجم)

مجلس، جداً سرگرم اقداماتی برای آرام ساختن مردم و جلوگیری از تشدد روی مطبوعات، انجمن‌ها و سخنرانان اجتماعی، و درصدد ایجاد محیط تفاهمی باشاه برآمده، همانروز کمیته‌ای از دوازده نفر برای همیشه منظور معین کرد. ورود معتمد خاقان درپسین آنروز با این گزارش نوین از خیانت شاه، طبعاً موجبات شکفتی و بیم بزرگی فراهم و سبب برآشفتگی بی‌اندازه‌ای گردید. سید عبدالله و سید محمد نامه‌ای بشاه نوشته آزادی فوری زندانیانرا خواستار شدند.

روز دیگر (۶ ژون) شاه بگردآوری سپاهیان پرداخته، اداره تلگرافرا که بعهده مظفرالدوله بود تسخیر کرده، روابط مجلس را با همه شهرستانها و استانها بریدند. وزیر اکرم فرماندهار تهران برکنار، و بجای او شاهزاده مؤیدالدوله که مرتجعی بی‌بند و بار بود برقرار گردید.

شاه دراین روز دستخطی حاکی از ابراز نیت خود در ریشه کن کردن یکعده از آشوبگرانرا صادر کرد (۱)

۱ - از روز یکشنبه ۳۱ خرداد ۱۲۸۷ خ ۲۱ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ قمری دیگر روز نامه‌ها بچاپ نرسیده و آگاهی روشنی دردست نیست، و خود پیداست که چیرگی شاه بیشتر و سختی کار افزون تر گردیده - از آنسوی آزادبخوانان در نهان ابزار جنگ باخود داشته، در مسجد و بهارستان ازدحام نموده، دیگر پرده دری شده، کار دشمنی آشکار گردید. مؤمن - الملك و مشیرالدوله (دو برادر) کار میانجیگری را پیشه خود ساخته، هر دو سوی را از خود خشنود میخواستند.

تقی‌زاده و دیگران امید شهرستانها نشسته و از تلگرافهای آنان دل خوش می‌داشته‌اند. در ۱۸ جمادی‌الاول تلگرافی از تبریز رسیده در جلسه آن روز مجلس خوانده شد که بمضمون زیر ضبط شده است:

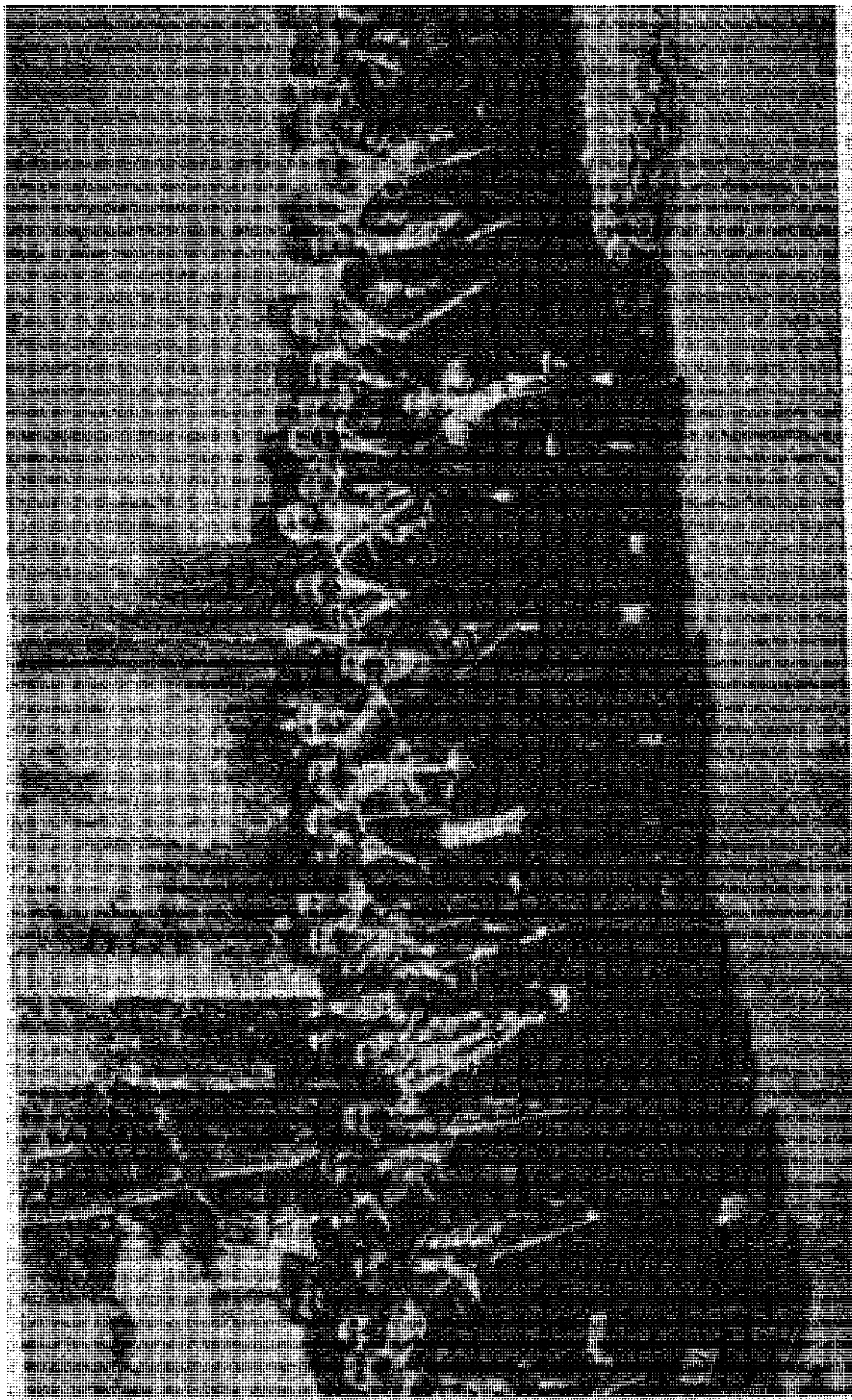
«وضع شهر حالتی پیدا کرده که از تحریر و تقریرش عاجزیم، از طرفی جوانان ملت داوطلبانه سواره و پیاده برای وقایع مقصود مقدس و حراست دارالشورا جان بکف گرفته در حرکتند، و از طرف دیگر کمیون اعانه تشکیل، و اهالی با کمال بشاشت بدان اعانه بریکدیگر سبقت میجویند، علم‌الله و شهد - زن‌های غیور آذربایجان امروز شرف ملیت را از تمام عالیان ربوده و اتصالا کردن بند و گوشواره و دست بند است که بصندوق اعانه با هزار نیاز تقدیم میکنند، و تمام اهالی با جان و مال در حفظ مقصود مقدس حاضرند و البته حضرات هم از وقایع تهران مارا محروم فرمایند» انجمن اتحادیه تبریز.

در روز دوشنبه یکم تیر که باز پسین روز مشروطه و مجلس مبیوده، شاه تلگرام زیر را به فرمانداران شهرستانها مغایره نمود:

«این مجلس برخلاف مشروطیت است، هر کس منبهد از فرمایشات ما تجاوز کند مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد بود».

شب آن روز، مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك بهجاس آمده آگاهی دادند که شاه در بر انداختن مجلس پانشاری میکند و فردا نیت خودرا بکار خواهد بست.

گویا همان شب کابینه از میان رفته و مشیرالسلطنه کابینه دیگری را پدید آورده که وزیران بدینسان بوده‌اند: - مشیرالسلطنه رئیس‌الوزرا و وزیر داخله - علاءالسلطنه وزیر خارجه، امیر نهادوزیر جنگ - قوام‌الدوله وزیر مالیه - محشم‌السلطنه وزیر عدلیه -



سرکردگان و افسران و درجه داران بریکاد قزاق بفرماندهی لیاخوفوف یکی از پسران شاه





چند روز دیگر میرزا سلیمان خان مدیر انجمن برادران دروازه قزوین که معاون وزارت جنگ نیز میبود، به تهمت یاری مشروطیت بافرستادن ابزار جنگی قورخانه، و کمک به آزادیخواهان بازداشت و باسارت بیباغ شاه برده شد.

اکنون شاه حکومت نظامی را برقرار و شهر را از گشتیان قزاق پر ساخته و کلنل لیاخوف را به خلع سلاح مردم تا حد امکان، مامور نمود.

در ۱۱ ژون یکدسته ۲۵ نفری قزاق با اولتیماتومی بمجلس گسیل و پیام داد که: چنانچه تا مدت دو ساعت کسانیکه در مسجد گرد آمده پراکنده نشوند، بزور سر نیزه و حتی بکار بردن توپ آنانرا آواره خواهد ساخت.

کمیته ای که بالضروره و عملاً بنام کمیته سازش و از همان ۱۲ تن یاد شده پدید آمده بود، با اتفاق آراء در جریان اوضاع، هم خود را بهمراه ساختن مردم در پراکنندگی مصروف میداشته، و همچنین ممتازالدوله رئیس مجلس و مستشارالدوله با تقی زاده متفقاً بمسجد، که ده هزار نفر در آن گرد آمده بودند رفته، و بآنها اندرز میدادند که بغانه های خود بروند.

نخست آنان سرباز زدند، ولی خطابه سید عبدالله کارگر افتاد. سرانجام تقی زاده چنین صلاح دید که از هر انجمن يك یا دو نماینده معین شود که موضوع بررسی گردد. با چنین ترتیبی او وهمشهری همکارش مستشارالدوله مردم را پراکنده ساختند. مردم گریه کنان و شرمسارانه روانه گشتند.

مردی بنام مهدی گاوکش در حالیکه اظهار میکرد که: او نمیتواند نزد زنش بغانه برگردد و بگوید با آنها نماینده های مردانه و سخنان دلیرانه روزگار گزشته، بدون اینکه داوطلبان ملی ضرب شستی نشان دهند، مجلس را ول کردند. این را گفته و خود را گشت.

روز دیگر (۱۲ ژون) تقی زاده و حاجی میرزا ابراهیم در دادن تأمین به انجمن ها کامیاب گشتند، ولی شاه بخواسته های تازه تری دنباله میداد. حالا دیگر دور ساختن هشت تن را از پای تخت میخواست که عبارت بودند از:

میرزا جهانگیر خان مدیر نامه صور اسرافیل، سید محمد رضا شیرازی مدیر مساوات، سخنان بزرگ توده ملك المتكلمين، واقاسید جمال اصفهانی، میرزا داودخان، ظهیر السلطان پسر عمه شاه و افسر نامی داوطلبان ملی، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی و میرزا علی محمد برادر - گزشته از آواره ساختن این رهبران جامعه، شاه محدودیت و جلوگیری از مطبوعات و خلع سلاح مردم را نیز تقاضا کرد.

\* مخبرالدوله وزیرست و تلگراف - مؤتمن الملك وزیر فوائد عامه و تجارت - مشیرالدوله وزیر علوم و اوقاف. به عقیده نگارنده اینان در پیشگاه تاریخ در خور نکوهش بوده، چه در چنین هنگام و هزم شاه به برانداختن مجلس آنان قبول مسئولیت کرده اند، و هر چند افراد با کنه های در آن میان بوده ولی قضاوت تاریخ این است که معانظ کاری آنان جسارت و خیانت شایسته تایید کرده است. (متوجه)

این درخواستها موضوع گفتگوهای بس کشدار بودند. چه در خلال آن شاه با تردستی و شتاب، در جا بجا کردن اسلحه و مهمات جنگ، از شهر به اردوی باغشاه تا آنجا که بتوان همی کوشیدی.

در اوان ۱۷ ژون دکانها بسته - بازرگانان، پیشه‌وران به نمایندگان انجمنیان و دیگران پیوسته، نماینده‌ای بمجلس فرستاده درخواست داشتند که نقطه اجتماعی، مانند مسجد جامع باید ویژه آنان گردد. بالاخره اجازه یافتند که مسجد سپهسالار چسبیده بهارستان را برای این خراسته بکار برند، مشروط بر اینکه با خود اسلحه نداشته باشند. پس در هنگام روز، شماره سترگی از مردمان دوباره در فضای بهارستان و مسجد انبوه گردیده، ولی در شب به خانه های خویش میرفتند و تنها نمایندگان خود را بجای میگذاشتند. از انجمن مظفری چند صد تن نگهبان در آن نقاط به کشیک میپرداختند

در این هنگام در بیشتر استانها بویژه در رشت، کرمان، اصفهان و تبریز شورشهایی پدید آمد.

شهر اخیر يك کمیته پایداری (مقاومت) برقرار و بنام نویسی پرداخته (۱)، تلگرافی

۱- در اینجا ذکر يك نکته مهم که برده پوشی آن خلاف شهامت تاریخ نگاری است و برای آگاهی همه ایرانیان بویژه مردم غیور آذربایجان بجا و مایه عبرت است همانا نکته ایست که در تاریخ مشروطه شادروان کسروی نیز بدرازی پرداخته شده، و نگارنده بکوتاهی یادآور میشوم و آن اینست که: «هر چند در سازمان کاخ مشروطیت و آبیاری کشتزار آزادی، تبریزبان بیش از دیگر شهرستانها فداکاری کرده‌اند، ولی باید با تلخی اعتراف نمود که هر بلایم بر مشروطیت آمده، و نواقصی که اکنون در بنیان دموکراسی و آزادی این کشور دیده میشود، همانا از دست ملایان مستبد خرافاتی و عناصر تبریزی در باری آنروز و مرتجعین محلی، (واخبر آدرس‌های ۱۳۲۵ - ۱۳۲۳ خ عناصر تندروی مانند پیشه‌وری - غلام یحیی و غیره) گویس آذربایجانیهان همواره با خودشان در مبارزه و کشمکش بوده‌اند، و زبان آن دامنگیر ایران میشده است، چنانکه کسروی مینویسد:

در آن هنگام که تبریزبان بجوش و خروش آمده و میگفتند ما چرا ایستاده‌ایم - آنهمه کوششهای دوساله برای چنین روزی بود، و به گردآوری نفرات و تدارک پول و بوشاک میپرداختند، شادروان حسین شریفزاده در سر بازخانه با گفتاری آتشین آنها را بتکان میآورد و غیرت‌ها را بیدار میکرد.

همین مرد آن روزها در میان آزادخواهان میبود و با نیرنگ و دو رنگی روز میگذراشته، و از سوی دیگر علما از جمله حاجی میرزا حسن و امام جمعه بامیر هاشم و مانند آنها در ۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۵ - ۹ خرداد ۱۲۸۷، هماندم که شاه کمین کرده و تریبی بهانه و زدن را پسین ضربه باسلس مشروطیت بوده، گرد هم آمده تلگرافی بادستینه (امضاء) همه بشاه کردند، که مشروطه با اسلام سازش ندارد، و اکنون که شاه بکنن بنیاد آن برخاسته ما نیز بیاری شاه برمیگزیم - همان تلگرافها را شاه دستور داد چاپ، و در شهر برا کنند، و این شکستی با آزادی خواهان گردید - برای آگاهی کامل در این مورد به بخش سوم کتاب موصوف مراجعه تادانسته شود، که آذربایجان در کلیه پیش آمده های ایران تا امروز مصداق «خود میکشی ای حافظ خود تفریه میداری» بوده است و خواهد بود. (مترجم)

نمودند که آنها شاه را برانداخته اند (۱) از نیمروز تا شام، ۱۳۰۰ تومان و تا روز دیگر ده هزار تومان از مردم فقیر تبریز جمع آوری گردید .

۱ - چون براون از تلگرافها چیزی ننوشته ، برای جامع بودن این کتاب نمونه هایی از آنها را که از تاریخ مشروطه کسروی برگزیده ام در اینجا میآورم :

چند روز بود که شهرستانها از پیش آمد آگاهی نداشته - در ۱۸ خرداد - ۸ جمادی الاول انجمن ایالتی تبریز بتلگرافخانه رفته که با اردبیل گفتگو کند ، گفته اند سیم نداریم - مخبر السلطنه نیز که میخواسته درباره پبله سوار تلگراف کند پاسخ داده اند سیم کار نمی کند . بامداد فردا ، در پی چاره شده که کسانی بیاکو و زوین فرستاده ، از آنها برشت و تهران مخبره کنند ، در این موقع تلگرام شاه بعنوان راه نجات که بسی مفصل و در بخش سوم کتاب کسروی آمده بمخبر السلطنه میرسد .

تبریزیان بنمایندگان تلگراف نموده ، آنها را برای گفتگوی حضوری میخواهند ، ولی از آنها جواب نمیرسد ، میفهمند که باید حادثه ناگواری رخ داده باشد ، تلگرامی بانجمن ایالات میکنند که خلاصه اش اینست :

از رفتار این شخص «شاه» خائن دولت و ملت مسبوق بلادرنك با اقدام موثر قیام ، بموثرین در خطر ، موقع غیرت ، با اتحاد ایران را از شر فساد خائنین مستغصم سعادت ابدی نائل شویم -  
انجمن آذربایجان

بر اثر این تلگرام از ایالات بانجمن ایالات تلگراف هائی شد - از شیراز به تبریز - غریب است که با وجود نقض عهد و خلاف قسم محمدعلی میرزا با ملت عجیب اورا بشناسند ، ملت فارس همگان ، با برادران آذربایجان همداستان ، بیست هزار سوار قشقایی و دیگر ایالات مستعد حرکت بتهران - از اصفهان به تبریز - عموم ملت در هیجان ، کلیه ادارات تعطیل ، روسا توقیف . این شخص خائن لیاقت هیچ کاری را ندارد تا چه رسد بسلمنت . باید پارلمان سلطان تعیین ، تلگرافات بمراکز مخبره شد - شیراز - تبریز - خیانت ظاهری و رسمی بخرابی کشور جز به جنون خوری محمدعلی میرزا حمل نتوان کرد ، استدعای خلع او و معرفی شاهنشاه جدید از مجلس شد . عنقریب پنجاه هزار نفر حرکت بنارالغلافه ، سواره و پیاده دایم از همه جا میرسد - از رشت بکرمانشاه - از کارشکنی محمدعلی میرزا انجمن در تزلزل در اجرای نیت مقدس مجلس حاضر ، مجاهدین باتمام قوا مصمم عزیمت بتهران - از شیراز - تبریز - از تلگرام امتنان حاصل در راه ملت و خدمت برادران عزیز مفاخرت مینمایم ، نگرانی نیست بلکه سر و پسر ( منظور جلال الدوله بوده ) که نه در راه عزیزان بود - بارگرانی است ، ظل السلطان . از شیراز «ظاهراً بتهران بوده» در همراهی ملت و خلاص علاء الدوله و جلال الدوله اگر مسامحه شود ، نه خسرو بماند نه خسرو پرست . ظل السلطان .

بر این تلگرافها که بیشترش جز لاف کزاف و فریب نمی بود - در تهران ارج می گزاردند ، و باین نمایش های بیجا می نازیدند - میتوان گفت بیش از پانصد تلگرام از این گونه در میانه آمد و شد میکرد ، از همه شکفت تر تلگراف است که رحیم خان «همان دزد غارتگر دشمن آزادیخواهان که داسنان همدمی او و پسرش باشاه در صفحات پیشین یاد شده بدارالشوری فرستاده که در پایین ملاحظه میشود :

از اهر بتهران «۲۳ خرداد ۱۲۸۷ خورشیدی» توسط وکلای محترم آذربایجان حضور مبارک مجلس شورای ملی شیدالله از کانه این خادم وطن ، امروز در اردوی امر هزار نفر سوار مسلح و هفتصد نفر سرباز برای انتظام امور قرج، داغ و مشکین «خیابو» و اردبیل

سیصد سوار بسر کردگی وشیدالملک برای یاری مشروطه به تهران گسیل نمودند، در میان این داوطلبان ۵۰ مرد بفرماندهی ستارخان و ۵۰ تن بفرماندهی باقرخان (دلیران واپسین دفاع تبریز) بودند. دیگر شهرستانها، نوید اعزام داوطلب به كمك مشروطیت داده، از جمله اصفهان پنج هزار تن وعده دادولی تنها تبریز در سهمیه خود عملاً اقدام نمود. در خلال این روزها، پیام آورانی با درخواست و پیشنهادهای تازه غیر ممکن از طرف شاه بمجلس آمده و اکنون مشیرالسلطنه تنها وزیر بود که بار حضور شاه رامییافت، و در اینجال بنا بروایت مدبرالملک (مندرج در جہلالتین کلکته شماره ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۸) همه نمایندگان مجلس متفقاً شرحی را ترجمه کرده فوراً بسفارت روسیه فرستادند.

در پسین روز ۲۲ ژون (روزیکه مشروطیت بر لب بام فنا میبود) باز هم میانجیها پیام «خاطر مشروطه خواهان آسوده باشد» را بامضاء شاه میرساندند که از آرامش فریبنده پیش از طوفان کاملاً اغفال گردند، و ازدوسوی قرار بر این نهادند که مسائل متنازع فیه، میان شاه و مردم، میبایستی بیک کمیته «دولتی و ملی» برگزار گردد. ساعت ۹ بعد از ظهر، سه نفر از وزیران: - صنیع الدوله وزیر مالیه، مشیرالدوله وزیر علوم و صنایع و مؤتمن الملک وزیر تجارت، بمجلس آمده آگهی دادند که شاه کمیته مختلط پیشنهادی

حاضر نموده. چون بعضی اخبار راجع بحرکت مستبدین برخلاف مشروطیت شنیده میشود، برخورد لازم دانسته که باین چند کلمه جسارت نمایم.

«سر نه نه در راه عزیزان بود بار گرانی است کشیدن بدوش»  
حمد میکنم خالقی را که امروز باین ذره بی مقدار توانائی کرم فرموده، بعضی اشارت از طرف ملت خود، در مدت سه روز افلاسه هزار نفر سوار جنگ دیده وغالب باتفنگ پنج تیر حاضر نموده، تماماً جز برای ربودن گوی نیکنامی و شرف ملت خواهی آرزوئی ندارد و از فضل الهی میتوانم علاوه از مصارف این عده سوار هم بر حسب لزوم، در این موقع تحمل مخارج دو هزار پیدۀ تفنگچی را نموده و کمک بدلت مظالم خود نمایم - همه قدر عرض میکنم «گوش برحکم و دیده بر فرمان» منتظرم و تا آخرین نفس که در خود و بارماندگانم باشد، در اجرای اوامر مقدسه و کلای دارالشورای ملی، میکوشم - گوشم هم نهایت آرزو دارد که ندای غیبی مژده رساند «رحیم بیبا» خادم همان هستم که از تهران بتبریز چهار روزه آمدم حالا «از دوست يك اشارت از من بسر دوین» - رحیم چلبیانلو - سردار نصرت

خوانندگان ملاحظه خواهند فرمود که همین رحیم خان در تبریز و آذربایجان چه آتش ها باراند و صدها خاندان را از آغ فرزندان داغدار نمود: و حاضر بود همه مردم آن سامان را بحکم محمدعلی شاه قتل عام نماید.

اینک چگونه از در نیرنگ و تزویر درآمده و بمخواست آزادبخواهان را اغفال نماید - اصلاً آزادی مغایرات بهین روی بوده و گرنه می توانستند جلوگیری از مغایره نمایند - جز اینکه کارکنان پست و تلگراف «مقطاران نکارنده» از این راز آگاهی نداشته و با منش آزادگی و جنبه مردانگی در همراهی از آزادبخواهان در انتظام ارتباط روز و شب می ریغ کوشیده انجام وظیفه میکرده اند. و به تیره نکارنده این تلگرام دستور و دیکته خود شاه وده است. مترجم

را پذیرفته (۱) پس از یکساعت گفتگو، مجلس که در یافت، بامداد فردا چند تن از نمایندگان

۱ - پیشنهاد مجلس، لایحه‌ای بود که پس از آمدن قزاقان بشهر و خلع سلاح مودم (۱۳ جمادی الاولی) آماده شده، در روز ۱۶ جمادی الاولی بتوسط شش تن از علما که نمایندگان برگزیده - وزارت بودند از :  
حاجی امام جمعه خومی - حاجی شیخ ملی نوری - حاجی میرزا علی آقا - حسام الاسلام، آقا میرزا طاهر تنکابنی و حسینقلی خان نواب حضور اعلی حضرت فرستاده شد، عینا درج می شود:

« مجلس شورای ملی مورخ ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری هجری »  
بشرف سده سنیه اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه میرساند. در جامی که از دولت چند هزار ساله ایران نمانده بود مگر اسی بلامسی و قوای حیوانیه آن باتساع خارجه، و جهل و بی قیدی داخله به اسفل مراتب سقوط رسیده .  
سلاسل امنیت و استقلال آن منتهی بود بموتی، موسوم به اراده ملوکانه، که آن هم در مقابل تندباد اغراض اجانب سفیل و سرگردان، رو بمخاطرات عظیبه سیر مراتب مضره می نمود .

چون مشیت خداوندی منشور اضمهلال آن را امضاء نفرموده بود، ندای غیبی اسلامیت و ایرانیت افراد اهتالی را از خواب غفالت بیدار، و براهی هدایت فرمود که هادی عقل و تجربه، در طی مراحل تاریخ اختیار نموده، لهذا یکباره خاص و عام مملکت با وجود اختلاف مدارک، بی بمخاطره و مهالك برده، بیک حرکت غیورانه از فضاحت بی حسی، خود را دور ساخته متنبه باین دو اصل اصیل استقلال ملیت و استحکام قومیت شدند، که قوای مملکت ناشی از ملت است، و سلطنت و دیمه‌ای است که بموهبت الهی از طرف ملت بشخص پادشاه مفوض شده است .

لاجرم خواستار تغییر مسلک سلطنت شدند، و اعلی حضرت شاهنشاه مبرور انارالله برهانه بامضای فرمان مشروطیت و اعطای سعادت حریت منتهی بزرگ بر ملت نهاده، نام خود را برحمت ابدی زینت تاریخ ایران ساختند -

ولی تکمیل این عطیت و تمیم این موهبت را، روزگار برای تقدیس و تکریم نامی اعلی حضرت همایونی ذخیره کرده بود. این است که مساعدت بهت بلند و طالع ارجمند همایونی، در اواخر ولایتمهد، و اول جلوسر مینت مأنوس، رضای شاهانه را بتصدیق مشروطیت جالب شده، در ۲۷ ذی حجه ۱۳۲۴ حسن نیت شاهانه را با آرزوی ملت که بصورت هیجان عمومی ظاهر گشته بود، توفیق داده به اكمال نواقص قانون اساسی فرمان دادند، در صورتی که جهانیان منتظر بودند که از این تجارب حقیقی، که بین شاه و رعیت حاصل و با این سرمایه سعادت که بتوفیقات خداوندی کامل گردید، آثار ترقی و تمدن بسرعت و سهولتی که شایسته نجات ملی و فطانت جبلی ایرانیان است ظاهر، و موجبات امن و آسایش عمومی فراهم گردد -

روز بروز اغتشاش ولایات و ناامنی طرق و هوارع، انقلابات سرحدات زیادتر، و خود پایتخت که در تحت نظر مستقیم اعلی حضرت شاهنشاهی و هیئت دولت و مجلس شورای ملی است - وقایعی بس ناگوار اتفاق افتاد، که اگر در صورت و علل آنها شور دقیق و غور عمیق بعمل آید، هر يك از آنها لکه مبرمی است که از انتساب آن بادنی مقربین دربار، هر چند قلم ایرانی را شرم آید - تاریخ که در محور حقایق امور متحرک لایزال است، بدبختانه در نیت وضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت.

• تعداد آن قبایح و تذکار آن فضایح را چه حاجت ، که اجتماعات حضرت عبدالعظیم و واقعه میدان توپخانه و غیره و غیره ، هنوز در السنه و افواه مثل سال طاعون و وبا ، در عداد تواریخ بدبختی این مملکت مذکور و مرکوز اذهان است.

از اثرات آن اتفاقات فزاینده ، هنوز دلهای رمیده رعیت آرام نیافته - و جراحات های وارده بر قلوب ملت کاملاً التیام پذیرفته بود ، که باز مفسدین بی ایمان امان نداده ، برای اخلال روابط پادشاه و رعیت ، وقایح چندروز قبل را حاضر و احوال ماه ذیقعد را بوجهی جدیدتر ، و در ظرف دوروز از حاصل رحمت دوساله ، قسمت کلی را بهدر داده ، از جمله اصل نهم ، دهم ، دوازدهم ، چهاردهم ، بیست و سوم را که روح قوانین است نقض نمود ، مجدداً نونهای امید را که بهزاران آم و تدبیر و خون دل ، در قلوب رها یا میروید ، از بیخ و بن برانداخته ، بجای آن یاس و حیرت و باس و شدت نشانده اند -

• مخصوصاً در مواقعی که سرحدات مملکت دچار مخاطرات عظیمه است - نفاق خانه بر انداز خانگی را باین شدت حادث نمودند که خاطر مقدس همایونی را مثل مساهی و کلاهی ملت و وزرای دولت و قوای مادی و معنوی مملکت که ناشی از اطاعت رعیت است مشغول هم دیگر سازند و بر مقاصد سوء خود پردازانده بدیعی است که دوام این حال ملازم است با اضمحلال دولت قویم و قدیم ایران و ایرانی مسلمان که به دلون فرمان قضا جریان است از آب حیات «حب الوطن من الایمان» آب خورده با بیداری حواس بطور خاص تشنه حفظ حقوق خویش است متحمل نخواهد شد که ایران و اسلام خود را با هر چه در اوست آلت بازیچه چند نفر درباری بیند - دستخط همایونی که روز جمعه بر تفرقه ممدودی رها یا که بطور صلح و سلم جبران کشور واقعه بر قوانین اساسی و اعاده حقوق رفته خویش را متظلماً استعدا میگردند بهر تدبیر و اصرار بود از طرف مجلس شورای ملی که در طی تمامی طرق چاره ساهی است به وقع اجرا گذارده شد ولی این اقدام و امثال آن از قبیل سرشک از رخ پاک کردن است - در حالیکه خون آنها در فوران و کلیه ایران در هیجان است .

نقض قوانین اساسی از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب ایران را باناله و افغان پر کرده ، که اگر این ناله و نریادهما یکجا جمع شود ، خدای نخواسته چه آهنگ مغالفی از آن ظهور تواند کرد . بالجمله تکلیف برو کلاهی ملت خیلی سخت شده انتظار مردم تهران و فشار ولایات در اعاده احترام قوانین و اصلاح کلی امور آن بآن در تزیاید و فرصت و مجال را از دست می برد . آنچه بطور قطع بر عقلای مملکت ثابت شده است - علت و اصل اینهمه خرابی ها و تکرار اتفاقات ناگوار که شأن عهد و شیشه دله را یکجا می شکند و حرمت قانون با نوامیس سو کند اسلام را یکسره بر طرف میکنند دو چیز است ، اولاً بشهادت مفرضین تا کنون مانع شده است که در قلب هاهانه این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمامی امور در تمامی اوقات باید در مجاری قانونی سیر نماید ، تا اصول ذیل قانون اساسی از لفظ یعنی رسد (اصل چهل و چهارم) شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است - وزرای دولت در هر گونه امور مسئول مجلس هستند

اصل ۵۵ - کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا میشود ، که با امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول فرمان و دستخط همان وزیر است . اصل ۵۷ - اختیارات و اقتدارات سلطنتی همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده است .

اصل ۴۶ - وزراء نمیتوانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستملاً قرار داده سلب مسئولیت از خودشان نمایند - در صورتیکه کلیه امور جزئی و کلی در مجرای وزارت خانه ها فاصل بدینجه ، مسئولیت یک و بدآه از شخص همایون شاهنشاهی مسترفع و برعهده وزراء

شاه، برای پایان دادن به مطالب لازمه بمجلس خواهند آمد مجلس ختم گردید. نیمه شب مشیرالسلطنه نامه ای بممتازالدوله رئیس مجلس نوشت که شاه همه پیشنهادهای مجلس را بپذیرفته. برای نخستین بار پس از بیش از سه هفته نگرانی و بیم، انتظارات سازش روشن تر نگریسته میشود.

بامداد مرك آور روز ۲۳ ژون ۱۹۰۸ - سه شنبه دوم تیر ۱۲۸۷ خورشیدی = ۲۳ جمادی اولی ۱۳۲۶ قمری، يك دسته قزاق وارد سرای مسجد سپهسالار شده، ولی تفکچیان یا تفنگداران ملی، با روش دوستانه و مؤدبانه، آنانرا وادار بیازگشت نمودند

تحقق مییابد و قدس مقام منبع سلطنت تمامه محفوظ میماند، والا در صورت بی اطلاعی وزیران فلان امر کلی یا جزئی ابراد مسئولیت بر آن وزیر بدیهی است که از طریق عدل و عقل خارج است، و در اساسیکه شجارب هزار ساله عقلا و حکمای جهان مرتب شده است، البته تصور چنین امری رویه و عجیبی نمیکنند.

تا اینجا آنچه بیقین پیوسته است اغراض مفیدینی چند که دشمن دولت و ملت و خائن شخص شخص همایونی هستند در میان نیت پاك و فطرت تابناك همایونی که از مزایای سلاطین عظیم الشان است، و حقوق رعایای صدقت شمار حایل و حاجبند، و هر ساعت خاطر مقدس مارکانه را بر صرافتهایی جلب میکنند که باخیر و صلاح عامه فرسنگها مسافت دارد، و هر دقیقه بالقای شبهات مفرضانه قلب شاهانه را از معانی اصول مشروطیت و قوانین اساسی منصرف ساخته، باقتضای خود خواهی و استبداد ذاتی خودشان یا در راه خدمت بمصلحت غیر، متابعت قوانین مملکتی را گویا در حضور مبارک مغایر شئون سلطنتی جلوه داده، بقدر امکان و بهر فرصتی که می یابند خاطر مقدس را بر ابقای الفاظ و انهدام معانی اصول قانون و امیدارند لهذا مادامی که کسور واقعه بر قوانین اساسی جبران نشده، و اعاده احترام قانون بعمل نیامده است و در آینده کلیه امورات در مجاری قانونی حل و فصل نشود، و نمایندگان ملت و اطمینان کامل حاصل نگردد که بر حفظ تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود و به مثل آنچه اکنون واقع شده، بار دیگر نقض عهد و قانون نخواهد شد، مجبوریت تمامه وارد خواهد بود که وکلای ملت باقتضاء وظایفی که وجدانا با شهادت خداوند و توسط قرآن مجید بر عهده گرفته اند عدم امکان تحمل خود را، بفشار فوق العاده مسئولیت يك ملت بموکلین خود اعلام نمایند. والسلام علی من اتبع الهدا - «اسماعیل محل مهر ممتاز الدوله»

این لایحه را که بردند در بیرون میان مردم گفته میشد - شاه پروایی بفرستادگان ننموده و لایحه را گرفته بخواند. بلکه خودرفته و وزیران را آنجا خواسته و خشناک چنین گفته: - این کشور را پدران من بمشیر کشادند - من نیز پسر همان پدرانم و کشور را دوباره بامشیر خواهم کشاد. - چنانکه انجمن ها مرا از پادشاهی بر میدارند، من نیز خود را پادشاهی شناسم تا دوباره تاج و تخت را به دست آورم.

باسخ این لایحه در جلسات واپسین مجلس دیده نمیشود، در جراید که تطویل شده بودند نیز درج نگردیده و پیداست پس از جلسه بیستم جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری که آخرین جلسه دوره اول پارلمان است فرستاده شده و چون مفصل و ترهائی بر رسم معارضه متقابله پیش نیست از آوردن این جا خودداری گردید.

و دوهارا بستند (۱).

در این موقع يك گروه قزاق و سرباز پیرامون بهارستان و مدرسه را گرفته خیابان های آنسامان پر از افراد سپاهیان شده ، و آمد و شد غدغن گردید . آن هشت تنی که تبمیدشان را شاه خواسته بود، در اتاقی چسبیده بتالارمجلس پناه گرفتند. از آنچه پیش آمده بود بعلماء و نمایندگان و رئیس مجلس آگاهی رسید .

ممتاز الدوله و سید محمد صادق مدیر روزنامه مجلس و سه تن از بزرگان علماء ، یعنی امام جمعه خوئی ، سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی هماندم با شتاب بصحنه حاضر گردیده بورود در مجلس مجاز گشتند .

تقی زاده درامان ماند ، چه خود را پنهان کرده نیامد تا وقتی که دیگر کسی را اجازه ورود نمیدادند . (۲)

۱- چون اختلاف کمی در چگونگی این هنگامه است، برای تکمیل کتاب نکاتی چند از تاریخ مشروطه کسروی یاد میشود- مامانوف روسی که خود شاهد معرکه بوده مینویسد: - در ساعت ۸ شب شاه لیاخوف را بپادشاه خواسته دستور کار فردا را داد و او سرکردگان روس را خواسته پس از سکالرش (شور) چنین دستور داد که، بامدادان میربنجه علی آقا (که دو برادرش قاسم آقا و کاظم آقائیز افسران قزاق میبودند) با ۱۲۰ تن دسته قزاقان خود روانه گردیده مدرسه سپهسالار را فرا گیرد- فردا بگام علی آقا بادسته خود روانه گردید، باینکه مجاهدین بیم شلیک میدادند، او پروان کرده بمباط مدرسه رفته آن جا را گرفت، و آگهی پیروزی خود را بلیاخوف فرستاد، پس از چند دقیقه بکدسته آزادخواهان که درون شبستان بودند، بیرون ریخته با فشار، قزاقان را بیرون کردند و چون میربنجه فرمان تیراندازی نداشته، ایستادگی نتوانست و در پشت دررده کشیده ایستادند.

۲- چون خبر این شکست بلیاخوف رسید، فرمان داد دسته های دیگر و چهار آتشبار چنانکه در متن یاد شده به بهارستان ناخنه، سپاه و توپها را خود آرایش داد. چون گمان ایستادگی از ملیون نمیرفته، دستور تیراندازی داده نشده بود، در اینجا قاسم آقا فرمانده بوده- سید جمال الدین افجه ای پیرسالموردی غیرتمند ، سوار الاغ با پیروان خود از پامناز برآمده از کوچه سر تخت بر بریان وارد خیابان (اکباتان کنونی) گردید- افسران روس خواستند آنان را باز گردانند، چون گوش نداده میآمدند، توپي را بسوی آنان گردانیده سر بهوا آتش دادند، الاغ رم کرده، سید افتاد . همراهان بهم در آمدند، در آن هنگام افسر روس تپانچه خود را در آورده تیری بهوا انداخت- این نشان جنگ بود چه بیکبار قزاقان بشلیک برداخته و از آن سوی مجاهدین پاسخ آتشین دادند، و خون ریزی آغاز گردید (اگر این اندیشه خام نمیبود و این احتیاط بیجای رهبران آزادی جملو گیری نمیکرد، و هماندم نخست افسران روس و لیاخوف زده شده بودند ، پیروزی ملیون قطعی بودی) سید رابضانه بانوی عظمی بردند، و بیرونش برا کنند، علماء که در مجلس بودند و زهر سوراخ نجاتشان بسته بود، دیوار را سوراخ و بابکریز نهاده بخانه این الدوله رفتند- مجاهدین بویژه انجنین آذربایجان مردانه میچکیدند، و دلاورانه پایداری میکردند، ولی از بی سری و سامانی زبون گردیدند کسروی همه نا کامیها را از چند تن نمایندگان و دو رویی پاره ای از وزیران و نامردی آنان که خود را آزادیخواه جلوه میدادند- میدانند ، و تقی زاده را یکی از آنان میشمارد، ولی بگمان نگارنده تقی زاده و همانند او را نمیتوان نادرست دانست ، چه اینها میخواسته اند بلکه از راه بمنازلت بر اهریمن استبداد چیره شوند، و از خون ریزی جملو گیری شودواگر تقی زاده آنروز بمیدان نیامده بهمکم «ولا تلقوا باید یکم الی التهلکه» کار کرده است.



در اول هر که میخواست بدرون مجلس رود و میگزاشتند، ولی بیرون شدن را دیگر اجازه نمیدادند، و بعد ورود و خروج هر دو غدغن گردید.

اکنون ممتاز الدوله و سید عبدالله بهبهانی، قاسم آقا فرمانده قزاقان را که بیرون بهارستان ایستاده بود خواسته، از او پرسیدند چه میخواهید: پاسخ داد که او فرمان در پراکنده ساختن مردم دارد.

آقایان بگردن گرفتند که داوطلبانه، خود در پراکندن مردم اقدام نمایند، ولی گوش بحرف آنها داده نشد.

در این اثنا (یکساعت از آفتاب برآمده) کلنل لیاخوف با شش افسر روسی دیگر در کالسکه ای بحیاط بهارستان درون شده از کالسکه بیرون جسته به جایگزین کردن و آرایش سپاه پرداخته، شش توپ در جا های بایسته قرار داد. سید عبدالله از او درخواست دیدار و گفت و شنو کرد، ولی اوسر باز زد.

چند تن از داوطلبان ملی از آقایان اجازه خواستند که کلنل را که اکنون سوار بر اسب بود به تیرزنند، اما از اینکار ممنوع گشتند، که مبادا اینکار بهانه مداخله روسیه را پیش بیاورد.

چه بهمان دلیل شاپشالخان که سرشناس میبود، بدون برخاش یا آزاری مجاز به فرار گشته بود. (معلوم میشود شاپشالخان دشمن سرسخت مشروطه هم بالیاخوف بوده) کلنل لیاخوف اکنون سوار درشکه خودش بسوی خیابان ظل السلطان شتافت، و چون جلوی اتاقهای انجمن آذربایجان رسید، فرمان افسران روس آتش توپ بسوی مسجد و بهارستان باز گردید.

در آن موقع پنجاه تن از سربازان پیاده که جلوی ساختمان نامبره رده کشیده بودند نیم تنه های سرخ خود را از تن کنده، تفنگها را بدافین مجلس داده و بدون اسلحه به پادگان ملی پیوستند.

بسیاری از سواران قزاق هم فرار کردند، ولی افسران روس تفنگ هایشان را گرفته چند تن از فراریان را به تیر زدند، از آن پس بقیه انضباط گرفته بشلیک آغاز، و در حدود ۱۲ تن از تفنگداران ملی را از آتش نخستین کشتند - لحظه ای پیش از این شلیک، قزاقی اسب خود را بجولان آورده جلوی انجمن آذربایجان خود نمائی و چند تیر شلیک نمود.

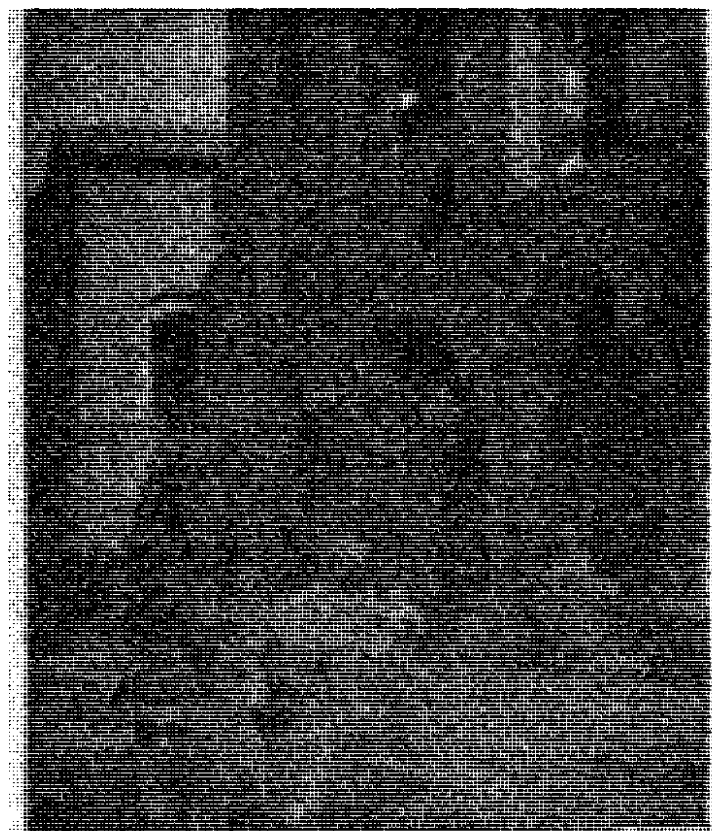
تا این هنگام ملیون از آتش کردن تفنگ خود داری میکردند. چه در واقع بیش از صد نفر آنان تفنگ نداشته و هر یک از ۵۰ تا ۱۰۰ فشنگ بیش نداشتند، ولی هم اکنون اینها بغوی هدف گیری کرده، سه یا چهار باتری توپ که پارلمان را بمباران میکرد از کار انداختند.

يك كوشش دلاورانه از انجمن مظفری و آذربایجان برای گرفتن توپهای دیگر سر زد، ولی از طرف قزاقان با کمکی که بتازگی رسیده بود، بعقب رانده شده توپی که در گوشه شمالی دروازه شمیران موضع گرفته بود تلفات زیادی به آنان وارد ساخت. با اینکه پاره های شریپنل روی مدافعین میریخت؛ هفت هشت ساعت پایداری نمودند. تا بالاخره دو بنائی که در مدت دو سال بهترین و گرامی ترین مرکز امید، و واپسین پرتو روانی، که عظام رمیم مردمانی مرده را زندگی نوین می بخشید. یعنی بهارستان و مسجد سپهسالار، تبدیل بویرانه و مدافعینش، بعضی کشته و چندی اسیر گردیده و عده ای پراکنده شدند (۱)

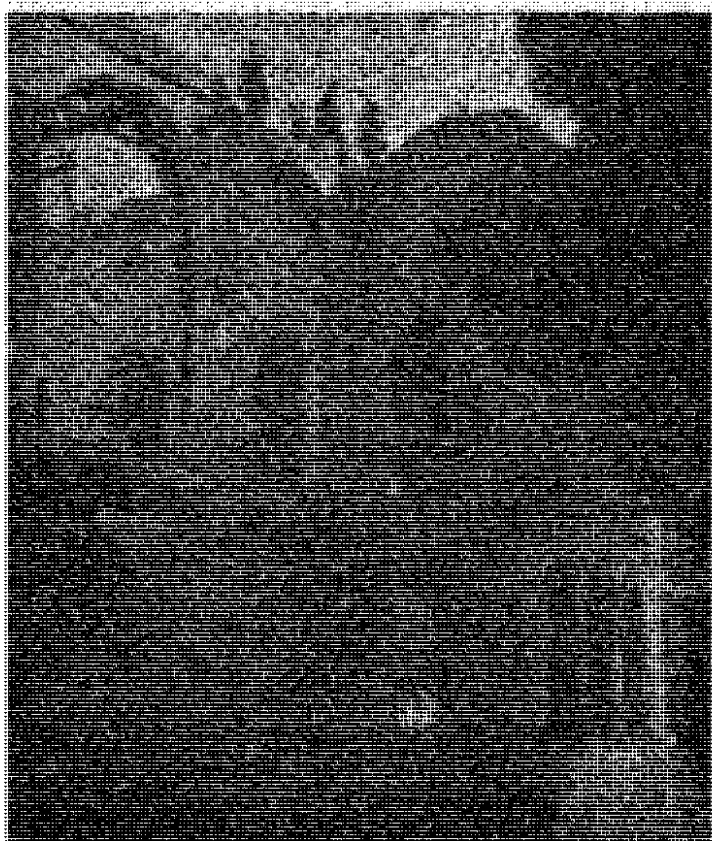
۱ - چون سرگذشت رزم آزادی را با اهریمنان و دژخیمان که یکروز تمام انجامیده، بدین کوتاهی نمیتوان گزارشت و گذشت و برآون بکوتاهی یاد کرده، نگارنده پاره ای از نکات برجسته تاریخ کسرویرا از دیده تکامل کتاب در اینجا میآورم - کسروی مینویسد: چون گلوله های توپ مسجد و مجلس ویرانی میسازند، تفنگداران آنجا که دسته کمی بودند، پس از ساعتی که چنین دیدند دست از دفاع کشیده سنگرها را تهی نمودند، چه ایستادگی نمیتوانستندی کرد، و از آنسوی جنگ بیابان رسید. ولی انجمن آذربایجان، بامیرزا صالح خان و کسانش دلیرانه میجنگیدند - بدینسان جنگ میرفت که یکطرف ازینجمله عمارت ظل السلطان بامورز چند توپچی را از پهای در آورد، سر انجام یکدسته قزاق از پشت سر بیام خانه بانوی عظمی فرستاده شد، میریخته فرمانده توپخانه که در کنار لیاخوف بود بسختی زخمی گردید، توپها را بدان سوی سر دادند، بر اثر بیماریان و ویرانی انجمن، دستکاه صالح خان از کار افتاده نیز خاموش گردید، ولی بیماران مجلس و انجمن همچنان برقرار بود پس از دیری که توپها خاموش گردید، نوبت بتاراج رسید، سربازان سیلاخوری و دیگران به بهارستان درآمده دست بتاراج و ویرانی کشودند انجمن مظفری را نیز تاراج و آسیب رسانیدند

دلیران آزادبخواهی که از دستگاه دولت روگردان شده، با کدلی و جوانمردی نموده و پاره ای شهید شده اند، بکوتاهی از آنها یاد میبریم - ابو الفتح زاده (اسدالله خان) سرتیپ قزاق بادو برادر از مهاجران .

- حسنخان بولادی سرهنگ قزاق، منشی زاده از کارمندان قزاقخانه - حاجب السلطان با یکدسته از تفنگداران مظفرالدینشاهی - اسمعیل خان سراپی که در پیش آمد دیگری گرفتار و بهار آویخته شد - سید عبدالرزاق خان که به استانبول گریخته بعدها با میرزا علیه محمد خان تربیت کشته گردید، اسداله خان خواهرزاده میرزا جهانگیر خان که در همان آستانه جنگ کشته شد - شجاع لشکر خلائی که دلیرانه جنگید و گریخته بیا کو رفت - سلطان الملما خراسانی - میرزا صالح خان وزیر اکرم، که سپس لقب آصف الدوله گرفت . اینان کسانی هستند که شناخته شده اند - مامانوف مینویسد: بیش از ۴۵۰ تن از قزاقان در جنگ هرکت نداشته و ۲ تن از آنان کشته یا زخمی گردیده . ۴ نفر هم زخمهای سبک داشته ۳۰ - اسب کشته شده بود - مامانوف خود بچشم دیده که چگونه سربازان پاره پوره بی انضباط، تنها بکار تاراج سرگرم بوده اند، ولی قزاقان که بی باکانه می جنگیده و تلفات سنگینی داده، پس از بیابان جنگ با آراستگی و وقاری تمام بقزاقخانه برگشتند - مامانوف برای تماشا خود بآنجا رفته، میگوید: بیمارستانها پراز زخمی شد، سه دکتر بکار زخم بندی ایستاده از



۱۳۴



بهارستان یا بارلمان - پس از بمباران

۲۰ تیر ۱۳۲۶ خ

ش ۴۴



شماره کشتگان از دوسوی بدرستی دانسته نیست . از رهبران و پیشوایان مردم سید حسن تقی زاده ، معاضد السلطنه و شماره ای از ۳۰ تا ۴۰ تن ، خود را بسفارت انگلیس رسانیده پناه گرفتند ، و در آنجا تنها کسانی که بیم جانی داشتند پذیرفته شدند ، آن هشت تن ملیون که شاه از پیش آواره کردنشان را میخواست ، و در مدرسه سپهسالار پناهنده شده بودند ، بخانه امین الدوله که نزدیک و در دسترس بود گریختند ولی این مرد . . . . [ محسن خان امین الدوله ، فرزند حاجی علیخان امین الدوله صدراعظم متوفی ۱۹۰۴ ] هماندم ورود آنها بستاد قزاق تلفون کرد ، و فوری سربازانی برای دستگیری آنان کسپل گردید .

حاجی میرزا ابراهیم آقا ، در برابر سربازان که میخواستند لغتش نمایند ایستادگی کرده کشته شد .

دیگران را بیاغ شاه برده روز دیگر میرزا جهانگیر خان و ملك المتكلمين را

از عهده بر نمیآیدند ، کشتگان در حیاط پهلوی یکدیگر باتنهای سوراخ و غـرفه بخون آرمیده ، خون تازه در حیاط وزیرچادران موج میزد ، همه جا بوی گوشت تازه مشام را مکرر میگرد . من میخواستم بر گردم ، چشمم بقزاقی افتاد که دیوانه وار مردم را پس و پیش میکرد ، چشمهای او میدرخشید و قه برهنه را در دست میفشرد و با ناله آهسته خود را بروی يك كشته و کیل ریش داری انداخت ، و کیل روسی که پهلوی من ایستاده بود بگوتم گفت که برادر اوست که پس از جنگ هنگام بازگشت در خیابان چراغ گاز (برق کنونی) کشته شده ، هنگامیکه قزاق غداره خود را بفرق شکافته برادرش کشید من گمان بردم او دیوانه شده ، چند کلمه زیر لب گفته تیغه آغشته بخون را غلاف کرده از میان مردم که همدرد او شده بودند بسوی در میدان مشق روان گردید . یکی از آنمیان گفت او دیوانه شده نمیتوان نگاهش داشت ، سیدی برادر او را کشته و نتوانستند دستگیرش کنند ، پس از چند دقیقه دو تن را به اطاق فرمانده تیب آوردند ، سه قزاق طنابی را بگردن و دست ایشان بسته سخت نگاهداشتند ، قزاق چهارمی دو قبضه تفنگ شکاری در دست میداشت . این دو تن را در خیابان چراغ گاز تفنگ بدست گرفته بودند . در قطار ایشان فشنگی مانده ولی تفنگها گرم می بود ، فرمانده تیب گفت بخدا سوگند خورید که اشتباه نکرده اید ؟ قزاقها گفتند سوگند میخوریم که این دو تن همانها هستند که وکیل را کشتند ، دستور فرمانده بسیار ساده بود «در میدان مشق ایشانرا دار زیند تا همه ببینند» دستگیر شده گانرا با توسوی بیرون بردند و ایشان دل بمرک نهاده هیچ نمیگفتند ، در دو بلند اندام سرها را پایین انداخته با ضربات قنداق تفنگ بیرون رفتند ، در چشم ایشان آثار مرک آشکارا دیده میشد ، همینکه ایشان را از آنجا بپرن بردند ، انبوهی از مردم کرد آنانرا گرفته ، با فریاد های وحشیانه بسوی قزاقخانه میرفتند ، همینکه بهره کشتگان رسیدند ، درخش شوشکه و قه ها دیده شد ، و آن دو تن را در يك چشم بهم زدن تکه تکه کردند .

خفه کردند (۱) - حکم اعدام ظهیر السلطان عمه زاده شاه نیز داده شده بود ، ولی در واپسین دم « گفته شده است که » مادرش خواهر مظفرالدین شاه ، اظهار کرد که اگر فرزندش را بکشند او خود را خواهد گشت . پس از دادرسی بالنتیجه رها شده پروانه رفتن باروپا را یافت. (۲)

از چهارتن باقی مانده سید محمدرضا « مساوات » موفق بفرار گردیده ، ویلان و سرگردان ، و در حد اکثر گرسنگی و بینوایی طاقت فرسایی درمازندران و کیلان میگذرانید ،

۱- چنانکه کسروی مینویسد : بگفته جناب مستشارالدوله (صادق صادق سناتور کنونی) پس از آنکه جنک آغاز میگردد ، و آقایان از شکاف دیواری به خانه امینالدوله میروند ، پیغام میدهند که ما در جای آسوده ای هستیم ، شما هم بیایید تا با هم بسکالیم (شور کنیم) و راهی پیدا نمایم - ناگزیر مجلس را رها کرده پیام آور مسارا بیارک امینالدوله رسانید ، امینالدوله (مهندسخان) سخت دلاور پس بود ، و میگفت خانه مرا خراب کردند . چون همه راهها بسته شده بود نشد که آقایان را بشاه عبدالعظیم فرستیم ، امینالدوله گفت اجازه میدهید من بخانه نیرالدوله بروم؟ - گفتیم بروید نمیدانیم از آنجا تلفون کرده است یا نه . در گرما گرم این ترس و سرگردانی بودیم که ناگهان در بارک را کوبیدند - و گروه انبوهی از سرباز و اوباش بسدرون ریخته با هیاهو و روسوی ما که در حیاط بودیم آوردند ، با طپایچه و تفنگ شلیک میکردند ، پیش از همه به دستارداران پرداخته ، گومی کینه همه را از ایشان باز میجستند ، میزدند - و دشنام میدادند رختشانرا میکنند - من کنار ایستاده بودم با من کاری نداشتند ، دلم نزدیک بود بترکد . بهبهانی - طباطبائی - و امام جمعه خومی را بی اندازه زدند - بیای بی آنان را دم سیلی و مشت گرفته ، سر لخت آفاسید عبدالله در هوا اینور و آنور میرفت ، با همه این آسیب آنها سخنی بزبان نبردند ، مگر جمله « لاله الا الله » پس از آن به کندن ریشها پرداختند ، موهاشانرا کنده دور میریختند ، و کسایرا هم با شوشکه زخمی ساخته ، خون از سروروی آنان روان میکردید - در این هنگام دلگداز حاجی میرزا ابراهیم آقا را ( که گومی تفنگک در دست داشته ) در همان دم نخست کشتند - گویا او شلول داشته دست دراز کرده ، که بیباکانه خورش را ریخته اند . پس قاسم آقا و دسته ای قزاق آمده ، با خوش سلوکی همه را در درشکه ها با باغ شاه برد - میرزا جهانگیرخان ، ملک التکلین و قاضی ارداقی را که امینالدوله بیشتر از خانه بیرونشان کرده و در خانه پهلوی بوده اند ، همینکه سربازان و اوباش بخانه امینالدوله ریخته اند و هنگامه برپا میشود ، جهانگیر خان میگوید اینها برای گرفتن ما آمده اند ، سزاوار نیست اینجا بیایند و زن و بچه را بلرزانند ، لذا از آنجا بیرون آمده نرد رفقا میایند ، همانوقت قاسم آقا رسیده آنها را شناخته ، جداگانه ترک قزاقان نشانده ، روانه باغ و سروخت خودشان مینماید - اینها همه از مردم در راه باغ جفا ، دشنام و آزارها دیده ، آری این است پادشاه آزادبخواهی و فداکاری برای مردم نادان و فرومایه ، چنانکه نگارنده نیز در دوره اسارت و پس از رهایی سرزنش و جفا هائی از خودی و اداره تبرع شنیده و کشیدم ، « و هنوز نام ما از لیست سیاه زدوده نشده است » ( مترجم )



شادروان سید جمال‌الدین وافق

ش ۴۵



شادروان حاج میرزا ابراهیم آقا نماینده تبریز

ش ۴۶





و سرانجام خوشبختانه بجای امنی رسید [به تبریز رفته در آنجا روزنامه مساوات را اشاعه میداده است] - آقا سید جمال (۱) نیز فرار نمود و بقرار معلوم در نزدیکی همدان با لباس دگرگون گرفتار و کشته شد. مستشارالدوله مرد باایمان و دلیر نماینده تبریز، وشاهزاده یحیی میرزا (۲) مدت درازی در زیر زنجیر به اسارت در باغشاه باعهده بسیاری از زندانیان (که عکس ۲۲ تن از آنان در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ مساوی ۴ ژویه ۱۹۰۸ برداشته شده) بسر بردند که عبارت بودند از:

- ۱ - ناصر الممالک برادر زن سالار الدوله .
- ۲ - حشمت نظام .
- ۳ - مشهدی باقر تبریزی . (هنوز بنام قالیچی پیر خوشگوی دل زنده میزید).
- ۴ - میرزا محمد علیخان مدیر ترقی.
- ۵ - محمد شریف.
- ۶ - ابراهیم طباطبائی
- ۷ - فرج الله تنباکو فروش .
- ۸ - شیخ ابراهیم
- ۹ - میرزا حسین.
- ۱۰ - سلطان العلماء مدیر روح القدس که مقاله تندی چنانکه در پیش گزشت، برضد شاه نوشت .

- ۱۱ - شیخ علی قاضی قزوینی ، قاضی عدلیه عظمی و یکی از ۲۲ نفر باندا انتخابی شاگردان سید جمال الدین .
- ۱۲ - میرزا محمد علی پسر ملک المتکلمین « که خفه اش کردند » .
- ۱۳ - میرزا علی اکبر خان کارمند عدلیه عظمی .
- ۱۴ - میرزا علی اکبر برادر شماره ۱۱ .
- ۱۵ - حاجی محمد تقی نماینده مجلس .
- ۱۶ - علی بیگ نوکر مستشار الدوله .

۱ - سر نوشت شادروان سید جمال الدین واعظ شهید، بسی جانگداز است ، اجمالا اینکه آن مرحوم با حالتی افسرده و نژند و لباس دگرگون ، پسای پیاده و کمرسته فرار اختیار از پرايه کوهستان و بیابان را در نور دیده، به همدان سر در آورد - این فریب بی نوا که هستی و جان خود را در راه آزادیخواهی و میهن پرستی و اعلای اسلام هشته و بدینسان مهمان وار به همدان رسید، بجای مهمان نوازی و پیشواز محترمانه ، و یا تجاهل نجیبانه ، با کمال بیرحمی و ناچواندانه امیرانم قره گوزلو او را خفه نمود ، و ماجرای او در کتابهای تاریخ گوناگون ثبت است ، من بنام ادای حق آن آزاده مرد بکوتاهی در اینجا یاد آور گردیدم . «داستان وطن از حد سخن بیرون است - موج خون در دل ما فصلی و بایی دارد» - مترجم .

۲ - یحیی میرزا که چندین هفته را در اسارت باغشاه بسر برده بعداً رها گردید ، در انتظار و امید انتصاب نمایندگی در مجلس لوین پیاداش خدماتش زنده میبود ، ولی پس از اندک مدتی از گشایش مجلس (دوره دوم سال ۱۹۰۹) بدرود حیات گفت . (مؤلف)

۱۷ - حاجی خان خیاط .

۱۸ - شیخ ابراهیم طالقانی

۱۹ - آقا بزرگ خان .

۲۰ - یحیی میرزا مدیر حقوق

۲۱ - میرزا داود خان شریک میرزا جهانگیر خان « که خفه اش کردند » .

۲۲ - نایب باقر خان دربان مجلس شورای ملی .

این عکس که روی کارت پستی و در دو رده برداشته شده و دارای کتیبه فارسی است، هر رده ۱۱ تن است - رده ایستاده و رده نشسته - از راست بچپ شماره گذاشته شده و همه زنجیر بگردن دارند.

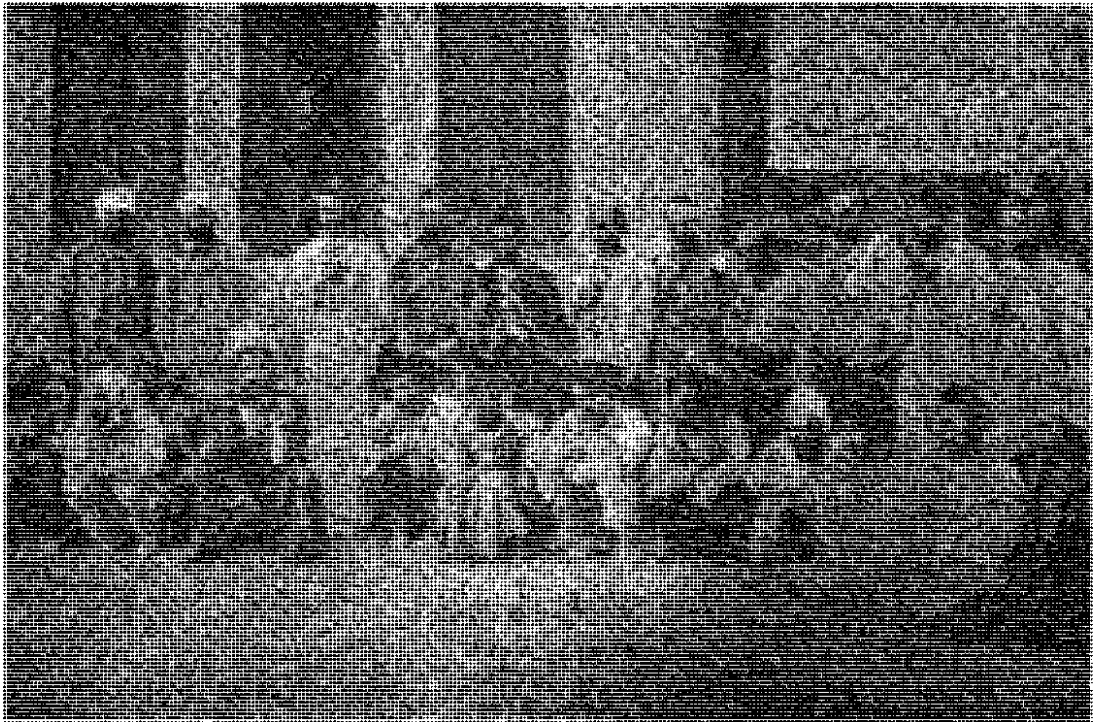
چند روز پی در پی، خانه‌های کسانی که مورد تنفر شاه بودند از جمله شاهزاده ظل‌السلطان عم شاه، شاهزاده جلال الدوله پسر عمش « پسر ظل السلطان » و ظهیر الدوله (۱) شوهر عمه شاه که اکنون حکمران رشت میبود، بمباران و بتوسط سربازان

۱ - دوست و همقطار گرامی من - آقای مصدود نشاط داماد مرحوم صفی‌علاشاه و کارمند دانشمند عالی مقام وزارت پست و تلگراف برای نگارنده نقل نمود که : - همسر مرحوم ظهیرالدوله ( ملقب به ملکه ایران ) خواهر مظفرالدینشاه - پس از ویرانی و تاراج خانه‌اش، بشوی خود ( در رشت ) چنین نوشت : تو بخواب راحتی من در اسیری میروم . خانه‌امرا ویران و همسایگان را بی‌گناه بردند . دیگر آمد در بساط ندارم - پسر من را نیز دستگیر و در اندیشه کشتنش هستند . ظهیرالدوله در پاسخ نگاشت : خانم عزیزم خوب شد که آن همه جواهر و زمار یقرا که خون دل مستندان بود بردند ، و ما را آسوده نمودند ، هر وقت بهندو قضاغه تو سر میکشیدم و آن چیزهای بوج و مزخرف را میدیدم . نیشهای مار و عقرب به تن خود احساس میکردم . سپاس خدایا که از این همه رنج تنم آسود، و از آن شکنجه و درد رهیدیم . خدای پسرمان هم کریم است ، مولی سخی است .

مرحوم ظهیرالدوله متخلص به صفاعلی مظهر درویشی حقیقی و دارای اخلاق و صفاتی پس از جرمند بوده که شرح حالش درخور کتاب ویژه‌ایست ، درباره بمباران و تاراج خانه خود اشعاری خطاب به محمدعلی‌شاه دارد که دوست عزیز دانشمند شاعر منش من - آقای حسین شهرستانی کارمند عالی‌مقام دارائی چند بیت آنرا که در حفظ داشت ، یادداشت کردم این است :

« بمرض شاه رسان ای صبا ز قول صفا  
 « مگر بمرض شریف تو نارسانده کسی  
 « نغمت چونکه شود بجز لاغراست و تنک  
 « نظر بمصلحت دهفت یله سازد  
 « بسی خورند و چرند آنچه حاصل سبزاست  
 « ستبر پنجه زده هفت سنبل آورده  
 پس از چند شعر دیگر که در خاطر نمانده میگوید :

« ز بعد بندگی قرن‌های بی پایان  
 « چو سر ز خاک برآورد، امر فرمودی



آزادبخواهان در زندان باغشاه

۴۷



تاراج شده، چیزهای گرانبها، جواهر، و کتابهای خطی بی مانندی، بدست لیاخوف و همکاران تبه کارش افتاد.

مسجد سپهسالار و بهارستان ویران، اسناد بایگانی و آثار گرانبهای مجلس شورای ملی از میان رفته نابود گردید. کلنل لیاخوف حکمران نظامی، حکومت نظامی را در شهر برقرار ساخت - سفارت انگلیس را محاصره کرده نگذاشت دیگر کسی بدانجا پناهنده شود، ولی چند روز دیگر بنا با اعتراض بریتانی و اقدام وزیر امور خارجه ایران، سفارت از حال محاصره درآمد، وعلاء السلطنه وزیر امور خارجه که آشکارا زیر نظر و مراقبت کلنل لیاخوف و مقامات روسیه قرار گرفته بود، ناگزیر بخواستن پوزش از شارژدافر بریتانی گردید.

ناخشنودی های ناگهانی دیگری میان دسته درباری، و دستیاران روسی شان و مفسدین (باین عنوان که اگر نمایندگی های انگلیس در مواقع سخت دست از حمایت مشروطه خواهان برداشته و بیاری آنها در تابستان ۱۹۰۶ برنخاسته بودند. سبب دلشکستگی و سلب اعتماد مستبدین از خود نمی شدند) بطور مغالفت آمیزی رخ نمود. زد و خوردی که ممکن بود نتایج وخیمه داشته باشد بین چند تن قزاق و سواران هندی گارد سفارت بریتانی رویداد، ولی اشاعه این خبر در کلیه جراید انگلیس «مگر بنظر من دیلی تلگراف» ممنوع گردید، که مبادا بروابط سیاسی خلی وارد آورد (۱) -

« که خاک مسجد و مجلس همی دهند بیاد	« کشند ملت بیچاره را زیر و جوان
« بیک اشاره که از روی خواهش نفس است	« بسی خراب شده خانهای بی کنهان
« خراب کردی اگر خانه ای ز بی گنهی	« بهوش باش یقین خانه ات شود ویران
« یکی لطیفه نگر این بود که خانه من	« هزار زرع بود فی المثل بحیث مکان
« ولی بملکت ما تو چون شهنشاهی	« ترا بود بمنزل خانه مملکت ایران
« خراب گردد و ویران تو زنده مامرده	« بقول عام کشیدم برات خط و نشان

شود آیه که ما از این مدارک و آزمایشهاییکه بحقیقت پیوسته و جای تردید و شك باقی نگذاشته بهوش آیم راه راست سپریده بسر منزل مقصود و رستگاری برسیم؟ (مترجم)

۱- کسروی مینویسد: از کارهای ناستوده پاهیدن بسفارتخانه های بیگانه بوده - اینرا در آغاز جنبش نخست در تهران کردند، و سپس در تبریز پیروی شد - چون روسها با محمد علی میرزا، در برانداختن مشروطه کار میکرده اند، انگلیسان بهواداری مشروطه خواهان برخاستند، و در این موقع نیز در سفارت را بروی پناهندگان باز کردند - درشکه ای با غلام سفارت برای آوردن تقی زاده فرستادند.

در جای دیگر مینویسد: تقی زاده رو بروی مجلس خانه داشته، دورور پیش از جنگ تغییر منزل داده و هر پشت مجلس منزل گرفته بود، شام روز جنگ با میرزا علی اکبر خان دهخدا و قاسم صورا سرافیل همراه و چنانکه براون نوشته دیر رسید چنین نبوده، او از خانه بیرون نشده تا وسایل رفتن ب سفارت فراهم شده است - لیاخوف قزاق و سرباز برای جلوگیری گذاشته بود با اینحال گذشته از تقی زاده و همراهم او - بهاء الواعظین - معاضد السلطان - صدیق حرم و میرزا مرتضی قلی نماینده اصفهان نیز بآنجا پناهندند - از آنسوی بسیاری از مشروطه خواهان در محل تابستانی

از این روی کلنل لیاخوف، ناگزیر بخواستن بوزش شده و قزاقانی که دست در آورده بودند کیفر دیدند.

ابلاغیه زیر نیز که اساساً بنام کلنل لیاخوف در شهر منتشر گردید، برخلاف میل درونی بریتانی بود، چه اینکار دیگر بحد روشنی ماسک را از روی دسیسه و فعالیت روسها و نمایندگانش در باره کودتا برداشته، برقراری لیاخوف بعنوان حاکم مانند «مترس» تهران، موجبات دیگری برای افزایش رنجش میبود. و تا ورود لشکر ملیون «در روز ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹» لیاخوف بحکمرانی و عملاً بدیكتاتورى پایید - متن ابلاغیه یاد شده بالا از هفتگی حبل‌المتین کلکته تاریخ ۲ رمضان ۱۳۲۶ قمری ۲۸ سپتامبر ۱۹۰۸ بقرار زیر ترجمه میشود:

## ابلاغیه

### چهارشنبه سوم تیرماه ۱۲۸۷ = ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۶

حسب الامر همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه... برای رفاه و امنیت عمومی و تقویت مبانی قوانین و مقررات نظم داخلی تهران، بعامه مردم اخطار و اعلام میدارم که از این پس، مقررات زیر و آنچه را اوضاع عمومی اقتضا نماید، بموقع اجرا گزارده میشود:

۱ - انتظام کلیه امور و اوضاع پایتخت و ژاندارمری، هنگ های خلیج و زرند و اداره پلیس، از لحاظ امنیت عمومی بمهده افسران بریگاد قزاق اعلی حضرت شاهنشاهی برگزار گردیده است.

۲ - کسانی که تظاهر بمخلاف از حدود قانون نموده و نافرمانی نمایند، مورد شکنجه قرار گرفته، بسختی کیفر خواهند دید، و کسانی که بنوعی از انواع مورد ظلم یا

• سفارت انگلیس چادرزده کم کم شماره آنها افزود، و چون دوستان یا بیشتر در آنجا فراهم شده بود بنمایشهای پرداختند.

محمد علی میرزا ولیاخوف از این رفتار سفارت رنجیدند، و بنای سخت کپرئی گذاشتند. سیر انگلیس از دولت خود داد خواست، از این سوی محمد علی میرزا بشاه انگلیس تلگرافی چنین فرستاد: -

دسته ای از آشوبگران را ظل السلطان برانگیخته میخواست مرا از تاج و تخت بی بهره گردانند و چون من بسر کوبی آنان برخاستم سفارت انگلیس غلامان خود را فرستاده آشوبگران را به پناهندن بسفارت میخواند، و این خود دست یازیدن بکارهای ایران میباشد - پادشاه انگلیس پاسخ داد که:

«ت نشینی در ایران همیشه بوده است، و آنانکه در سفارت تهران میباشند اگر زنهاریابند از آنجا بیرون خواهند رفت - ولی اینکه سپاهیان شما که در سفارتخانه را گرفته اند و هر کس از آنجا بیرون میآید میگیرند - این خود ناپاسداریست که نمیتوان بر تافت - و هر گاه بزودی رفتار دیگری پیش نگیرید، دولت من ناچار خواهد بود بکارهای بر خاسته، ارجح ببق خود را باز گرداند».



کلنل . و . لیاخوف

ش ۴۸





فشار قرار گیرند، بدینوسیله اجازه دارند با کمال دلگرمی شکایت خود را باین اداره تقدیم یا شخصاً بعود اینجانب مراجعه نمایند .

۳ - بزهکارانی که مورد اینگونه شکایات بوده و ارتکابشان ثابت گردد ، آناً تنبیه شده، و بعداً در تحت نظارت افسری که حکومت نامزد کرده بگناهانشان رسیدگی واحقاق حق خواهد شد . در موارد دزدی ، تعدی یا کردن کشتی ، کسانیکه زیان یا آسیب دیده، باید همان دم بافسر فرمانده نزدیکترین پاسگاه مراجعه و دادخواهی نماید .

۴ - بهای نان و گوشت باید بهمین پایه کتونی بماند . چنانچه از بهای متعارف تجاوزشود، کسانیکه مسئول گران فروشی شناخته میشوند دو برابر تفاوت نرخ فروخته شده جریمه خواهند شد .

۵ - اجتماعات پیش از پنج نفر در خیابان یا میدان های شهر ، خواه بتماشا ایستاده، یا گوش بگفتاری دهند - بوسیله قوه مسلحه پراکنده خواهند شد .

۶ - کسانیکه پیشه اسلحه آتشین فروشی یا داد و ستد آن را دارند ، بدینوسیله اخطار میشوند که، از این تاریخ فروش چنین ابزاری مگر با پروانه اینجانب اکیداً غدغن است، اعطای چنین پروانه ها که ضرورت، صدور آن را ایجاب نماید از مختصات اینجانب است .

۷ - همینکه دیده شود حمل اسلحه گرم در شهر با اندیشه شورش توأم است - یک دسته قزاق دردم، برای سرکوبی حاملین اسلحه بدان نقطه گسیل خواهد شد - چنانچه تفنگی اشتباه در برود، مرتکب در مدت محدودی زندانی خواهد شد . اگر در هنگام دزدی شبانه، تیری بدزد شلیک گردد، چند تن از قزاقان گشتی شهر، بخانه یا جای وقوع حادثه برای رسیدگی وارد خواهند شد . کسانیکه عمداً یا بدلخواه تیر بیندازند گرفتار وبسختی کیفر خواهند دید .

۸ - چنانچه از هرخانه ، خیابان یا کوچه و جائی از شهر، بسوی پاسگاه سربازان گشتی، که همیشه در گردش هستند، تیری خالی شود، آن خانه با آتشبار و تفنگ ویران خواهد شد . اگر براستی ثابت شود که این تیر اندازی بشیوه فوق العاده و برپایه قدرت نمایی بوده، در این موارد آن خانه باتوپ ویران وهمسان زمین میشود .

۹ - کسانیکه خوی خیابان گردی داشته، و دوره گردهای ، بارکاه، هیزم، الوار و مانند آن، از مبادرت بدین کارها درآینده جداً غدغن میشوند .

۱۰ - کالسه و درشکه و چرخها باید پشت سرهم رانده یا ایستاده - چنانچه میان رانندگان، کشمکش رخ دهد مجازات خواهند شد .

۱۱ - جاروب و آب پاشی - پاکیزه و مرتب داشتن کوچه و خیابانها - بعهده صاحبان یا مستاجرین خانهای مجاور است .

۱۲ - من از همه باشندگان تهران خواهشمندم در نظارت و مراقبت و انتظام امور شهر، مرا یاری نمایند. امضاء پالکویینک کلنل لیاخوف افسر فرمانده سواره نظام پریگاد قزاق اعلیحضرت شاهنشاهی ارواحنا فداه. (۱)

۱ - امروز محمد علیشاه نیز دستخط پامین را بمشیرالسلطنه رئیس الوزراء نوشت : چون انجمن های بی بندوبار اسباب هرج و مرج شده، روزنامه ها و ناطقین بکمک آنها نزدیک بود رشته انتظام مملکت را برهم زنند و چون زمام امور در تحت قوه مخصوص ما در دست معدودی از عقلا باید بود، هرچه خواستم از فساد های آنها جلوگیری کنم و انجمن ها را بوظایف خود بیاوریم، بواسطه حمایت مجلس از آنها ممکن نشد، تا آنکه برای برقراری نظم و آسایش عموم که از طرف باری تعالی بمانفویض شده است، خواستیم مفسدین را دستگیر نمایم مجلس از آنها حمایت نمود، و عده ای از اشرار مجلس را بناگاه قرارداد، در مقابل قشون دولتی سنگر بسته و بمب و نارنجک و آلات ناریه استعمال کردند، ما هم از امروز تا سه ماه دیگر مجلس را منفصل نموده، پس از این مدت و کلای متدین ملت و دولت دوست منتخب شده که با مجلس سنا موافق قانون اساسی پارلمان مفتوح و مشغول انتظام گردد.

چنانکه میدانیم این دستخط نویسی شاه دنباله نقشه ایست که لیاخوف و سفارت روس کشیده بودند، و برای جلوگیری از ابراد دولتهای بیگانه بود با این نوشته دو چیز را میماندند یکی آنکه از راه ناچاری بوده که بمجلس دست دراز کرده اند، دیگر اینکه مشروطه را برینداخته، بلکه شاه از روی قانون مجلس را کنار گردانیده و پس از سه ماه با مجلس سنا دوباره گشاده خواهد شد.

بزرگان روز یا فردا دستخط دیگری بمشیرالسلطنه نوشته شده که در پایین دیده می شود: «منظور خاطر ما امنیت مملکت و آسودگی عامه رعایا و اقداماتی که در دستگیری مفسدین و اشرار شده بجهت آسایش و رفاهیت آنان بوده -- برای اینکه مردمان بی تقصیر، رعایای صلح جو از تزلزل خارج شده از رأفت و حمیت ذات ملوکانه بهره مند باشند بوجوب این دستخط عفو عمومی را شامل حال کافه مردم داشته، تصریحاً مقرر می فرمائیم از تمام متهمین اغماض می فرمائیم. در حق آنها هم که گرفتار شده اند مجلس استنطاقی از اشخاص بی غرض منصف تشکیل خواهیم نمود بدقت غور رسی کامل نمایند هر کس بی تقصیر است مرخص شود بشروط آنکه اهالی از حدود قانونی که از طرف حکومت نظامی منتشر می شود تجاوز ننموده مرتکب حرکت خلاف قاعده نشوند.»

باین نوشته عفو عمومی بشروطه خودشان میداد، ولی این نیز برای بسته شدن زبان بیگانگان و ظاهر سازی میبوده. از این روی، رونوشت به سفارتخانه ها فرستاده بجهت جا تلگراف کردند.

از کار های ننکین دیگر این روزها این بود که؛ بدستور شاه گور عباس آقا کشنده انابک وسید عبدالمجید و حاجی سید حسین نخستین کشته های راه آزادی را شکافته استخوان آنها را بیرون آورده دور ریختند.

نیز صنیع حضرت و همراهان او که بکلالت تبعید شده بودند، بفرمان محمد علی شاه باز خوانده شده، در شهرهای سر راه از طرف حکمرانان پیشواز و با اعزاز و اکرام به پای تخت آمده؛ شاه کالسکه دولتی با اسبان دم سرخ و یدک به پیشواز فرستاده و چون به باغشاه در آمدن نوازش و دلجویی از ایشان کرده. و آن ها هم بنزد دستگیرشدگان رفته توی بیخ و سرزنش ها نمودند. مترجم



شادروان حاج‌ملك المتكلمين واعظ

ش ۴۹



میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر صور اسرافیل

ش ۵۰



این ابلاغیه خوش سیمای تیره درون یا مضمون بیجا و بی ارزش آن موجبات فعالیت برای فلج ساختن مشروطه خواهان (تهران در ۱۲ ماهد آینده) و سلب حقوق آزادی گفتار و اجتماعات، و اختناق مطبوعات آزاد بوده، و هرگونه اقدامی از طرف ملت از داشتن اسلحه و سایر ابزار مبارزه را با اینگونه محدودیت ها غیر ممکن میساخت.

تهران اکنون خود را در زیر چکمه کلنل لیاخوف و قزاقانش پایمال دیده. بار دیگر استبداد پروز - مشروطیت جوان خورد، مطبوعات سپر انداخته - رهبران و پشویان جامعه، یامانند میرزا جهانگیر خان مدیر صور اسرافیل و سخنور بزرگوار ملك المتكلمين و حاجی ابراهیم آقا و سید جمال کشته یاد زیر زنجیر در باغشاه بسر برده، یا در جنگلهای مازندران (مانند مساوات) آواره و در بدرگشته، و یا در سفارت انگلیس مانند تقی زاده پناهیده اند. از اینهنکام همه امیدواریهای آزادی یا بهتر گوئیم حکومت ملی ایران بانومیدی پایان یافته است (۱).

۱ - از هرچه بگذری سخن از دوست خوشتر است. در صلهات آینده براون از داستان دلگداز شهادت جهانگیر خان و یارانش بکوتاهی اشاره ای کرده ولی وظیفه من است که در پیشگاه نسل جوان معاصر و آیندگان نکاتی بیشتر از آن شهدا یاد آور شوم - بگفته میرزا علی اکبر خان ارداقی بسر همان قاضی قزوینی، آنچه بر آنها گذشت چنین بوده: «شام چهار شنبه سوم تیر ۱۲۸۷ ۲۴ ج ۱ - ۱۳۲۶، با سختی بسریردیم - بامدادان، قزاقان آمده، هر هشت تن از زندانیان را بیک زنجیر بسته: بیرون میبردند، و بس آورده هشت تن دیگر را میبردند - چون اندکی گذشت، دو نفر فرار آمده، ملك و جهانگیر را از قطار بدر آورده هر یک را زنجیری شکاری بگردن هشته، گفتند بر خیزید - کومی هردو دانستند که بکشتن گاه برده می شوند، چه ملك المتكلمين دم در با آواز دلکش و بلند خود این شعر را خواند: -

ما بار که دادیم، این رفت ستم بر ما - بر بار که عدوان تا چند رسد خزلان  
ما که اندوهگین بودیم، اندوهمان چند برابر شد، وقتی که فرامان بر گشته، زنجیر  
های بدون صاحب را آورده جلو اتاق افکندند - همگان کار آنان را ساخته و بیایان  
رسیده انگاشتیم.

سراوشت ایی دوتن بسیار ساده ولی بر ازرنج و محن میبوده، ایشان را بیاج شاه بردند  
پهلری فواره حوض نگاهداشتند - دو دژخیم، طناب بگردن هر یک انداخته از دوسوی همی  
کشیدند، خون از دهانشان بیرون جهید - سومین دژخیم خنجر بر پیکر و قلب آنها فرو کرد،  
که دو گونه احساس رنج و مرگ نموده باشند،

شب پیشین قاضی گفته بود: - ما را نزد لیاخوف بردند، خودش چیزی نگفت ولی  
شاپشال که آنجا بود؛ جهانگیر را سرزتش کرده گفت: «من جهود زاده ام» سپس صاحب منصبی  
که ما را برده بود راپرت گفتار مرا (در قزاقخانه) به لیاخوف داد - چون ما را بر کردار آیدند  
بقین داشتیم که عرسه ما را خواهند کشت - اکنون نمیدانم چرا مرا برای کشتن نبرده اند - بقرار  
تاریخ کسروی - باولویج ایرانسکی مینویسد: «شاپشال از تیره کلارایم بوده ولی در ایران  
اورا جهود زاده میخواندند» با آن دو شهید مدیر روزنامه ای را نیز بدانسان کشته اند -  
ولی معلوم نشده مدیر کدام روزنامه بوده. به عقیده نگارنده همان سلطان العلماء مدیر نامه  
روح القدس بوده است که در پیش گذشت رجوع شود بزیر نوشت صفحه ۱۵۳ - مترجم.

سرسختی و گرانباری اینگونه رفتار لیاخوف و دیگر افسران روس بریکاد قزاق شاه، طبعاً موجبات سروصدای انتقادی محافل اروپائی را فراهم ساخت - برخاش رسمی سر، ادوارد گری ( Grey ) در پارلمان انگلستان و انعکاس در روزنامه تایمز در موارد عدیده ، نسبت بکارهای لیاخوف که در خدمت شاه بوده و دولت روسیه خود را مسئول عملیات آن نمیدانست، بدانجا کشید که، از طرف سرآرتور نیکلسن ( Nicholson ) سفیر بریتانی در پترزبورغ ، به ایزولسکی ( Izvolsky ) خاطر نشان گردد که : افسران روس بایسته است که از طرف دولت خود در اینموقع باز خوانده شوند - تنها از این تلقین نه از لحاظ اینکه حکومت روسیه نمیتوانست آنانرا بازخواند، بلکه روی این زمینه که با اوضاع حاضره باز خواندن آنان بیم آواراست ، سر باز زدند . چنانچه به بیانیه قابل ملاحظه پانوف ( Panoff ) که وقتی وقایع نگار روزنامه رچ آزادیخواه مشهور روسی ، در نیمه دوم سال ۱۹۰۸ بود، ارجحی گذاشته نشود ، بازم اینگونه از خود راضی بودن روسیه را باشکال میتوان وارد دانست . اکنون باید از آنچه مربوط به او و حسن نیتش بوده اندگی یاد آور شد .

« پانوف که نام مستعار تانه ( Tané ) را شعار نویسندگی خود گرفته ، زایشگاهش بلغارستان و بلغاری بوده ، پس از بیرون کردنش از ایران یکنفر گواه انگلیسی که در پترز بورغ میزیسته در باره او چنین میگوید :

« تاثیر پانوف در شخص من سازگار نبوده - چه او موجودی ماجراجو - و مرد کار بود ، با کتاب و گفتار سرو کار نداشت . با این وصف من او را چنین یافتم که در کار وقایع نگاری و آگاهی از وضعیت کنونی ایران، خیلی پیشرفت نموده، در ماجراجویی گذشته برهنگامه ای داشته است، در مقدمونی موزیک چی بوده، پدرش در زندان ترکیه مرده برادر و خواهرش را در زندان ترکیه کشته اند .

پاره ای از گفتارش در باره ایران ، خشن و ناهنجار میبود . و در یک سخنرانی در انجمن زنان ، احساسات را بر حقایق میچربانید . با وجود بر این تا آنجا که من میتوانم بیانات او را بسنجم ، بنظرم میآید که آگاهی بسزائی داشته ، چه مدیران روزنامه ریچ بی اندازه از او اظهار رضایت میکردند . از آنچه من آگاهی یافتم مردی پراروش بوده، و هنوز هم خلاف آن بر من معلوم نشده است . بدیهی است که وقتی پانف اسنادی از بدرفتاری نمایندگان و عمال روسیه در تهران منتشر میکند ، حکومت روسیه ممکن است مستقیم یا غیر مستقیم اسنادی در رد همه ، یا پاره ای از آن تدارک نماید . شاید شما از دریافت رساله پانف از این نظر دلخوش شوید .»

این رساله تا آنجا که من میدانم منتشر نشده، ولی یک نسخه ماشینی آن بروسی ، در بهار سال ۱۹۰۹ بمن رسید که مرا وادار به ترجمه آن بانگلیسی نمود . این رساله

بعنوان نمایندگان بزه کار روس در ایران و مشتمل برشش بخش بقراردزیر میباشد:

- ۱ - رساله یا اجتهاد روی ایران، بویژه از تاریخ معاصر، یا علل انقلاب .
- ۲ - استناد به گزارشهای پنهانی کلنل لیاخوف با پاره‌ای تذکرات اجمالی .
- ۳ - شرح گفتگوی خودش با ایزولسکی وزیر امور خارجه روسیه در پترزبورگ (در ژانویه ۱۹۰۹)
- ۴ - شرح تبعید خودش از ایران در دسامبر ۱۹۰۸ (بتوسط سابلین وابسته سفارت روس در تهران).

۵ - شمه‌ای از قرضه پیشنهادی ایران و مذمت از آن .

- ۶ - شرحی از حالات لله و آموزگار اسبق شاه ، شاپشال نماینده یهودی روسیه ، اکنون به بخش دوم از این اثر درباره مکاتبه لیاخوف که عمده علاقه ما بر آن است مبادرت میشود . ولی پاره‌ای مطالب درباره خود پانف باید قبلاً گفته شود .
- چنین دانسته میشود که اندکی پس از کودتا به تهران رفته باشد ، چه درباره تبعیدش که در دسامبر ۱۹۰۸ سرگرفته مینویسد :

« هنگامیکه شش ماه پیش من بعنوان خبرنگار يك روزنامه مترقی و متجدد روسی بایران رفتم ، بخوبی دانستم که گلهائی خشبودر سرزمین ایران در انتظار من نبوده - من کوچکترین فریبی متناسب با احساسات شایسته خود که سبب هشیاری اداره مداران روسی ( که از نظریك خبریگار دیپلومات انگاشته میشوند ) گردد ، بخود راه نداده بویژه خبرنگاری که آرزومند است پرتو خشکی روی موضوعات انداخته ، و هرچیز را بدون بداندیشی از دریچه چشم خود بنگرد . »

بدون ابراز اینگونه استنباط ها ، در آغاز ، نزده هارت و يك و دیگر کارکنان سفارت روس ، باخوش آمد بسیاری پذیرفته شده ، و بتوسط کلنل لیاخوف با تشریفات بایسته ، حضو محمدعلیشاه و ظل السلطان باز یافته و برای دیدار ویرانه پارلمان ، پرودانه بدو داده شده بود .

با اینحال همینکه شماره روزانه ریچ حاوی نخستین نامه او ، و چگونگی برخورد و گفتگوش با لیاخوف به تهران رسید ، این خاطر نوازی های اولیه ، بزودی جای خود را به لهجه اعتراض آمیز داده ، پانف يك سوسیال دموکرات ، يك انارشیت مار کدار ، یا بدتر از آن نامیده شده و افزودند که ، او يك تن روسی نبوده بلکه بلغاری است ، و قاعدتاً نمیبایست وارد مقاصد و نظریات دیپلوماسی روس در تهران گردد ، و بالجمله حق چنین مقامی را نداشته . در همان هنگام باو خاطر نشان گردید که میباید اطلاعات خود را بسامیو پاسک ( Passek ) کنسول روس که باو دیکته خواهد کرد در میان نهد ، که چه چیزها را میتوان در جراید روسیه نوشت ، و کلنل لیاخوف يك مستثیری

مانند افسر ردیف را باو پیشنهاد کرد (۱).

چون او از اینگونه سود وریها سرباز زد -- آقایان دهارت ویک ، بارانوسکی مترجم اول شرقی سفارت (که درهرسفارت خانه روسی یک چنین سمتی وجود میداشت) و لیاخوف، موانع و عوایقی گوناگون با شرح برآب و تاب کتبی و تلگرافی در راه پانف و نکارشش تراشیدند . و بطوریکه او توضیح میدهد، آنها وا داشتند اسناد گوناگونی از امور داخلی ایران ، فعالیت کلنل لیاخوف، و سفارت روس و بانك استقراضی روس ، از اتاق او در مهمانخانه ربوده شود - و آگهی دیگری پیدا کرد ، که در ظرف ۲۴ ساعت او را آواره خواهند ساخت .

دیده بان و سانسور ویژه ای ، بر تلگرافهای او از طرف بارانوسکی که خود اخبار را به آژانس تلگرافی پترز بوداغ میفرستاد، گمارده شد . این اخبار بارانوسکی که از قماش ماشینی خود مییافت و تلگرافی میفرستاد ، عبارت بودند از : حمله فدائیان به اتباع روس ، و خطراتیکه متوجه منافع روسیه میشو؛ که همه واهمه انگیز و تهدید آمیز بودند .

در حدود نیمه نوامبر ۱۹۰۸ دهارت ویک ایران را ترك گفته به پترزبورغ رفت و ۲۵ نوامبر وارد آنجا وارد شده ، سابلین در سفارت روس شارژ دافر گردید - در نیمه دسامبر ، روزنامه ریچ شرحی از طرف پانف انتشار داد باینکه : «شاه به عین الدوله که فرمانده قوای دولت در تبریز بود ، دستور تلگرافی داده که یکدسته از سربازانرا به لباس فدائیان در آورده ، و با پرچم داوطلبان ملی به اتباع روسیه و دیگر بیگانگان حمله نمایند، که این کار اسباب بهانه مداخله روس در ایران گردد» .

در ۱۱ دسامبر ، پانف از طرف آقایان سابلین و بارانوسکی بسفارت خوانده شد و به تبعید تهدید گردید ، مگر اینکه نام آگاهی دهندگان بخود را بروز داده تا راضی شوند که او اخبار کنونی ایران را ببراهین شاینده تری روشن گرداند . چنانچه اخبار دلخوش کنیکه سفارت را ناراحت کرده ، خوش ندارند دنبال نماید . چون او از پذیرش این روش استنکاف ورزید ، در ۱۵ یا ۱۶ دسامبر موافق مقررات کنسولگری ، بنام تبعید نامطبوعان، از ایران رانده شد .

در روزنامه ریچ که اوسمت وقایع نگاری آنرا داشت، مقاله ای مندرج گردید که قویاً بر رفتار حاکمیت سفارت روس در این پیش آمد اعتراض نموده ، و این موضوع در چند جریده

۱ - البته خوانندگان گرامی توجه دارند که پس از جنگ روس و ژاپون و شکست روسیه ، آزادیخواهان و اصلاح طلبان نیرو گرفته و جراید آزادیخواه و مترقی ، تا اندازه ای ، آزادی گفتن و نوشتن یافتند . پانف نماینده یکی از این جراید ، در واقع مورد ملاحظه مقامات دولتی تزاری بوده ، گزارشهای او تأثیر بسزایی در روسیه و سایر کشورهای اروپا میکرده است . مترجم .



انگلیسی نیز منعکس و تعقیب گردید - حتی نوووبرمیا که نظریات ارتجاعی دارد، در شماره ۱۹ ژانویه خود، علیه این چیره دستیهای مقامات خارجه روسیه پروتست کرد.

پانف پس از بیرون شدن از ایران به پترزبورغ آمد، و در آنجا باشخص مرموزی بنام میرزا شیخ علی همراه بود، که در مورنینک پست (در ۲۲ ژانویه ۱۹۰۹) این شخص بعنوان معتمد، و یکی از علمای حوزه علمیه شیعی نجف، که درباره مرتجعین روسیه در این هنگام بدرستی و ستیزگی برخاسته، و از طرف دوستان انگلیسی شان همراهی میشدند؛ معرفی شده بود. ولی اکنون پانف میگفت که او مجتهد و حتی ایرانی نبوده، بلکه از مردم لنکران و تبعه روسیه است. از سوی دیگر دوست انگلیسی من از پترزبورغ درباره او چنین نوشت:

« خوشبختانه من خیلی چیزها از او دیده و تصادفا بدون واسطه بفارسی درباره پانف با او سخن گفته بودم، و گرنه میترسیدم مبدا دچار شك بشوم - چهارشنبه گذشته (۱۰ فوریه) شرحی درجراید اینجا بر اثر اطلاعاتی که از نجف رسیده درج شده بود، و نشان میداد که چنین مجتهدی بنام میرزا علی آنجا شناخته نشده - یگانه کسیکه بنام میرزا علی بوده یک نفر طلبه حکمت الهی و تبعه روسیه از اهل لنکران در آنجا سراغ داشته اند - پس مدلل گردید، کسیکه اینجا بوده خود را عوضی جا زده است. بعد اکتشاف گردید که شخصی این نظریه را در میان دانشجویان آرتش (دموکراتهای مشروطه خواه) که با ایران همدردی میکرد، شهرت داده، و بعد فهمیدم که این شخص همان م - بوده که شما می شناسیدش..... »

اما درباره میرزا شیخ علی پس از يك سلسله سخنان دور و دراز گفتند:

(۱) کنسول نجف میگوید اینجا چنین شخصی نیست.

(۲) پسر میرزا در سفارت روسیه تهران که اکنون در مسکو تحصیل میکند، و همه مجتهدین ایران را بنام میشناسد، وقتی موضوع میرزا علی را درجراید خواند، گفت چنین مجتهدی در آنجا نبوده است.

(۳) که مترجم شرقی سفارت روسیه در تهران، باتوشکف (چه بارانوسکی کسی است که در غیاب سفیر و غیره بجای آنها کار میکند و در واقع کارمند کی است) نزد میرزا علی آمده و دریافت که او نمی تواند فارسی سخن گوید، مگر عربی، و پانف باو فاسزا گفته و با این زمینه چینی توضیح داد که میرزا علی شخص متقلبی است. و اما درباره باتوشکف که تصادفا باو برخورد از او گواهی خواستم - پانف بطورشگفتی باو برخورد کرده کوچکترین اظهاری نکرد. غریب اینجاست که میرزا علی از سخن گفتن بفارسی سر باز زد - ولی شاید پانف باو سپرده بود که از ترس تصور جاسوس بودن چنین کند. از اینکه میرزا علی ایرانی بوده من کاملا خاطر جمع هستم، من خواستم با او بترکی سخن گویم، او جواب خیلی سستی

داد، و من خیال نمیکنم خود را به نادانی میزده - بلاوه بنظر من آدم باهوش و دانشمندی است، من هر باره همه چیز با او سخن گفتم و اودانستنی های بسیار روشنی بن داد - من بیاد ندارم گفته باشد، او مجتهدی بوده یا نه - او در باره آقایان نجف با من گفتگو کرده، میگفت چهار پنج نفر از همه بزرگتر اند. از آن جمله - ملا کاظم خراسانی و دیگران و خودش یک فرد کوچکی بوده، و همچنین گفت: عربی را در مدرسه نجف آموخته زایشگاهش اصفهان بوده، و لهجه اش بطوریکه در دیکسیونر ضبط شده؛ لهجه اصفهانی بود. در اوصاف اصفهان بویژه در باره بختیارها که من خیلی دلم میخواست بدانم؛ مطالب سودمندی گفت.

روپهمرفته تأثیر دلنشینی داشت. حسن محمد اف نماینده مسلمانان گنجه با میرزا علی برخورد زیادی داشت. او در باره لنکرانی بودنش با سردی تلقی میکرد، و میگفت يك ایرانی تمام عیار است، و بطوریکه معلوم است مجتهد میباشد، یا بهر تقدیر حکمت الهی را خیلی خوب میداند، زیرا محمداف مسائل بسیار غامض حکمت را از او پرسش کرده و بنحو دلپذیری پاسخ یافت.

او میگوید نمیداند میرزا علی کیست، ولی بنظرش میرسد رهگذری است که از این نام دروغین امنیت خود را منظور میداشته، اگر این راست باشد رمز آن آشکار است. ولی خوب بود نام واقعی او دانسته شود، چه اکنون که با تندرستی از این کشور بیرون میرود، بمن گفت از اینجا باستانبول خواهد رفت. (۱)»

بهر حال بخوبی آشکار گردید که میرزا شیخ علی يك ایرانی دانشمند بوده، ولی با اصطلاح لفظی مجتهد نبوده، و نامی که اختیار کرده مستعار بوده است. این موضوع چندان جالب توجه نیست؛ ولی چون کوششهایی نه تنها در روسیه کرده، بلکه مطبوعات انگلیس

۱ - این شیخ میرزا علی شادروان میرزا عبدالملکی بید گلی معروف به موبد بوده که به پترزبورگ رفته، در آنجا خود را بنام شیخ میرزا علی فرستاده ویژه علمای نجف هناسانیده - براهنامه‌ای پانف - در مهمانخانه باشکوهی وارد شده، با مردان سیاسی روس بویژه با آزادیخواهان ایشان بآمدورفت و گفتگو پرداخته و در روزنامه ها چیزها نوشت که همه این کارها را پانف بنام ترجمانی او میکرد - کم کم نام او بروزنامه ما افتاد، روسها بجهتجو پرداخته از ارفع الدوله در باره او پرسشهایی کردند - او جواب داد که در نجف چنان کسی نبوده است.

از آنوی روزنامه های انگلیسی در باره او بگفتگو پرداختند تا چند هفته این گفتگوها در میان بود، تا روسیان در یافتند که نمایندگی او از نجف دروغ است و میخواسته اند او را بگیرند که پانف آگاهی میدارد و او را در رخت ناشناس براه آهن نشانده بیرون میفرستد و خود نیز جداگانه بیرون میآید. بدینسان هر دو بیا کو باز گفتند؛ لیکن در آنجا نیز مانند نتوانستند و کمیته بادکوبه موبد را باستانبول فرستاد.

پانوف هم بگیلان رفته و در شورش آنجا شرکت جسته است.

چون برادران از هویت او، وریشه کار آگاهی نداشته، در باره او سخنانی با ابهام رانده

است، متوجهم.



مرحوم ملا عبدالله مازندرانی    مرحوم میرزا حسین حاجی میرزا خلیل    مرحوم ملا محمد کاظم خراسانی

سه تن مجتهدان بزرگ و هوادار هدف ملی

ش ۵۱



را از شرح آزار و در بدری مشروطه خواهان ایران سرشار و سبب غمخواری آنها نسبت بایرانیان و قلمفرسائی درباره آنان میشود. در میان آنها سه روزنامه مشهور که در جریان روزمره این کشور، ابراز نظریات و خورده گیری نسبت بدسته مرتجعین روس، و بدرفتاری آنها در باره ایرانیان، میکردند، عبارت از: استاندارد (Standard) - اوت لوک (Out Look) و مجله معاصر (Gontemporary, Reveiv) که دو قمره اخیر در سیاست خارجی ارگان حزب سیاسی انگلستان میباشد؛ بوده اند (۱).

همراهی و کمکی که دست کم از طرف سه نفر از مجتهدین بزرگ کربلا و نجف بنهضت مشروطه خواهی داده شد، و شاه را در مکاتبه پیشین خود محکوم ساخته اند، باندازه ای واضح و روشن است که نظریات علمای کوچکتر شیعه نسبت، بآنها درخور مقایسه نمی باشد (۲).

بر گردیم بدآستان پانف، او در اول فوریه ۱۹۰۹ از پترزبورغ بقصد قفقاز حرکت و پیش از موقع، گزارش رسید که در استرآباد بملیون پیوسته است. در نیمه اپریل، گزارشهایی به پترزبورغ رسید و از آنجا باینکشور (انگلستان) احاله گردید، که ترکمانان آن شهر را گرفته تاراج کرده اند، و پانف از آنجا گریخته است. در اول مه، دیلی تلگراف از مخبر ویژه خود در پترزبورغ نامه ای داشت که بکوتاهی از پانف یاد کرده و شامل شرح زیر که پایان کارش شمرده میشود، بوده است:

یکماه دیگر (پس از ۱۸ ژانویه روزیکه مخبر - او و میرزا شیخ علی را در پترزبورغ دیده) پانف که اندکی بزبان فارسی آشنا بوده در راس یکدسته انقلابی که برضد شاه بودند نمایان گردید.

۱- ولی (Times) تایمز که بزرگترین روزنامه انگلستان و خود زبان نپرسی آن دولت است، در همان روزها جملاتی سرتاپا نکوهش و بدگرمی نسبت بآزادبخواهان نوشت - پس از بمباران مجلس، در شماره ۲۵ ژون ۱۹۰۸ با ابراز سرزنش و وصف ناشایستگی مجلس، چنین نتیجه میگیرد:

این نمونه ایست که شرقیان شاینده زندگانی آزاد نمیباشند. (مترجم)

۲- شادروانان بهبهانی، طباطبائی و افجه ای، تلگرافی بدین مضمون به علمای عتبات کرده بودند:

چندروز است اعلیحضرت بدون بهانه با هیئت موحدیه در خارج دروازه تشکیل اردو، چند نفر از امرآرا بمداز درسه روز حبس تبید، ملت در کمال استیغاش و خوف، قتل نفوس فوق العاده، ولایات ایران تعطیل عمومی، اقدامات معجزانه سریع النتائج فوراً لازم است. داعی عبدالله الموسوی الراجی جمال الدین الحسینی - محمد بن صادق طباطبائی. در نجف علمای سه گانه بتکان آمدند ولی چکار توانستندی، جز آنکه فتوا بیاری مجلس دهند - پاسخ زیر را فرستادند:

تلگراف موحدیه موجب ملالت فوق العاده گردید - با اقدامات غیر مترقبه آنچه متوقف علیه حفظ اسلام و مسلمین است، معمول فرمایند، عموم مسلمین اطاعت نموده نتیجه را سریم اطلاع محمد حسین - محمد کاظم - عبدالله المازندرانی.

منظور براون از محکومیت شاه، از طرف علما این تلگراف بوده است که خود نیاورده، از تاریخ مشروطیت کسروی نقل گردید. (مترجم)

روزانه شهرت و قدرت او، بنام يك تن جنگجوی ملی پرآوازه تر میگردد، او برشت رفته در آنجا سردسته فدائیان پیروزمندی شده، و در ابدان پیروان خود روح سر بازی میدمید، سرانجام استرآباد را گرفته و چون دانست که ترکمانان بسوی آن شهر پیشروی مینمایند، نقشه متهورانه ای برای حمله و نابودی آنان کشید. مطابق آن نقشه بسر کردگی پانصدتن به ناحیه رامشاه (شاید رامسر است) شتافت. ترکمانان که از حرکت او آگاهی یافتند، بشهر استرآباد وارد و آنرا مسخر کردند. پس پانف از کوتاه ترین راه برگشته، دشمن را غافلگیر و دوره نمود. ترکمانان رشید، دلاوران برای پراکنده ساختن او جنگیده و پس از ۹ ساعت جنگ مرك آمیز، بیم بدو راه یافت، چه دسته پانف که فشنگشان تمام شده بود، بسختی شکست یافته و مورد تعقیب شدیدی قرار گرفتند.

پانف که اکنون از چهار زخم مینالید، برای بدر بردن جان خود نا توان بود، و گرفتاری بدست دشمن، که شکنجه و آزار بسیاری را در برداشت ناگوار دیده، یگانه راه رهایی از بیم آن را خود کشی دید، تنها يك فشنگ داشت که رو بدوستانش کرده فریاد برآورد. «رفقا آزادی را مانند من دوست بدارید. آن معشوق گرامی من است، خدا نگهدار» و سر رولور را به پیشانی گذاشته مغز خود را پریشان ساخت.

گزارش دلگداز، بامرك دلاوران این رهبر آزادی، گوش بگوش بمحافل انقلابی ایران رسیده، موجبات تائر انانرا فراهم ساخت.

در ۱۲ مه، روزنامه ایوینیک استاندرد، داستان روماتیک او را نقل از مقاله مندرج در روزنامه ریچ (که پانف وقایع نگار او بود) اشاعه داد - که پانف بر اثر مسافرت با گزرنامه ساختگی، دره ژون در مسکو بازداشت شده، و در پیامی، مخبر مارنیک پست از پترزبورغ مشخصات زیر را منتشر ساخت!

«آقای پانف خبرنگار پیشین يك روزنامه روسی، که پس از دور شدن از ایران، در کنار ملیون جنگیده است، مدت دو هفته در زندان مجرد اداره پلیس سری مسکو بازداشت شده بود. - اتهامی براورده نشده، مگر اینکه بازداشت او را بواسطه گزارشی دانسته اند که بنام نماینده ملیون ایران، آهنگ رفتن به اروپا را داشته است. «این نقشه خدعه آمیز حکومت روسیه که تنها دلیل نکوهش اعمال پانف قرارداد شده بود، خود میرساند که حق نبوده است روی این زمینه، یکتن تبعه بلغاریا بدون اینکه تهمت مثبتی در دست باشد، او را زندانی نموده باشند»

دوروز دیگر همان روزنامه از منابع خبرنگاری پترزبورغ، آگهی داد که پانف، بگناه گزرنامه ساختگی محکوم به سه ماه زندانی شده است - بازداشتش شاید مبنی بر این اصل بوده، ولی گناه عمده اش در نظر حکومت روسیه، اشاعه چهار سندی بوده که برسم گزارش محرمانه، از طرف کلنل لیاخوف بعنوان رئیس ستاد آرتش قفقاز تنظیم گردیده بوده است.

رونوشت چهار گزارش سری؛ حاکی از نقشه ویرانی پارلمان ایران (در ۲۳ ژون ۱۹۰۸) از طرف کلنل لیاخوف به ستاد ارتش قفقاز بدینقرار بوده‌اند :

« ترجمه از روسی بانگلیسی - و از انگلیسی بفارسی »

(۱) شماره ۵۹ محرمانه

## ستاد کل ارتش حوزه قفقاز - ریاست کل ستاد .

عالیجنابا

در ۲ مه، اعلیحضرت شاه مرا با ترجمان اول شرقی سفارت باغ شاه خوانده و با گفتاری دوستانه، هم‌آهنگی خود را با پیشنهادهای پیشین درباره برانداختن مشروطیت، و بهم زدن مجلس، با اتخاذ تدابیری که مجال جلوگیری بدول اروپائی ندهد، و حکومت ایران بشکل و قدرت مطلقه پیش خود برگردد، چنانکه در هنگام خود مراتب را بآن عالیجناب آگهی داده‌ام، تصریح نمود. ولی افزود که بموقع خود باید نقشه‌طوری تنظیم و بموقع اجرا گذاشته شود، که بدلخواه او تا آنجا که بتوان از خون ریزی جاوگیری گردد. باین نظر من جسارتاً یادآور شدم که، در چنین هنگامه‌ای خون‌ریزی غیرقابل پرهیز و ناگزیر می‌باشد.

چون از باغشاه بشهر برگشتم، همان شب من و ترجمان نام برده، بسفارت رفته برای زمینه‌چینی مبارزه آینده، با آشیانه دزدان، که در اینشهر باشکوه بزرگی مجلس نامیده میشود، بشور پرداخته با ترتیب اساسی، برای بکار بردن تدابیر آینده، بر آن شدیم که تا دم واپسین، باید مجلس و هوادارانش را کاملاً اغفال نموده، تا بیکبار کار بستیزگی گراید، و بابکار بردن نیروی لشکری، کاشانه دزدان ورشوه خواران ویران، و یاری کنندگانش، چنانچه ایستادگی و جلوگیری نمایند کشته، و آنان که جان بدر برده زنده بمانند، دستگیر و بحکم اداری محکوم، و باشکنجه‌های بسیار سخت کیفر داده شوند. چون خوی همه دولتیان و خودشاه، بر این است که همواره در هر کاری خواه خوب یا بد، بینی بالا کشیده عیب‌جوئی کرده و بدینسان کارها را ناقص میگذارند، لازم دیدیم که پس از اتخاذ کلیه تدابیر و قبولاندن بشاه، از طرف او اختیار و آزادی کامل بنام خود بگیرم، تا آنجا که مجبور نباشم فرمان دیگری را از هر مقام گومنی صادر شده باشد بپذیرم، تا اینکه کار بکلی انجام گیرد.

هر چند با اوامر و دستورهایی که از پیش جنابعالی داده‌اید موقعیت و حدود قدرت من کاملاً معلوم است، ولی باز جسارتاً استدعا میکنم که وظائف مرا در این کار (بجز خدمات سری که بموقع خود بعهده دارم) معین فرمایند - همینکه نقشه و زمینه عملیات مسلم و از طرف شاه و سفیر تصویب گردید، فهرست آنرا بدون دیر کرد بآن عالیجناب خواهم فرستاد. درانتظار اوامر عالی است. تهران ۲۷ مه (۶ ژون) ۱۹۰۸ - کلنل لیاخوف

«گزارش (دوم) شماره ۶۰ محرمانه»

## ستاد کل ارتش حوزه قفقاز - ریاست کل ارتش.

عالیجنابا

نقشه تنظیمی من با ترجمان اول سفارت، پس از مراجعه تلگرافی سفیر بسنت پترزبورغ، بدون هیچگونه اعتراض، با تعدیلات غیر مهمی، از طرف سفیر تصویب گردیده. اما شاه، مانند يك ایرانی که همواره از ریختن خون که امری الزامی است بیمناک میباید، مدتی در اندیشه شده، و پیشنهادی از نوع تدابیر نیمکاره و زیر و رو کردن تردید آمیز را آغاز نمودند، با این نظر ما ناگزیر شدیم بازی را بآخر رسانده، و تصمیم نهائی خود را بازگو نمائیم. پس اعلام داشتیم که نقشه ما از طرف حکومت روسیه مانند بهترین فکر در اوضاع و امور جاریه تلقی شده، که اگر شاه بدان تن در ندهد، روسیه از هرگونه همراهی خودداری، و از مسئولیت وقایع آینده خود را بری میدارد. — این دلایل قویا مؤثر افتاد، و بدیهی است که بدون تاخیر آنرا پذیرفته و آزادی کامل عمل را برای انجام آن اعطا فرمود.

«نکات اساسی نقشه بقرار زیراند :»

- ۱ — با کمک پولی سفارت، و از کیسه خود شاه، به نمایندگان مهمم مجلس، و وزیران رشوه داده شود؛ که در آخرین جلسات، سیاستی را که بدانان آموزش خواهد شد بعهده گیرند.
- ۲ — تا دم واپسین، که تدارکات لازمه دیده شده، رفتار دوستانه خود را با مجلس، با حفظ موازنه ادامه داده و چنین وانمود نمایند که شاه با رعایت امتیازات متقابل حاضر بسازش با مجلس است.
- ۳ — بارشوه و وسایل دیگر بکوشند که تفنگداران، از مجلس، مدرسه سپهسالار و سایر عمارتهای انجمن پیرامون مجلس بیرون شوند.
- ۴ — اقدامی برای خریدن اکثریت سر کرده انجمنهای پایتخت بشود، که در روز موعود اعضای خود را نگاهداشته نگذارند بیرون روند.
- ۵ — روز پیش یا همان روز واقعه، بموقع مقتضی قزاقانی با تبدیل لباس و قیافه ناشناس، بمجلس و مسجد سپهسالار رفته، باشلیک هوائی بهانه بمباران مجلس را بدست داده، سپس کسانی را که مبادرت بدفاع نمایند، بکشند.
- ۶ — عملی ترین تدابیر اتغاذ شود، که مبادا ولو يك تن در سفارتخانههای اروپایی، بویژه سفارت انگلیس پناهنده شود.
- ۷ — همینکه کلیه تدارکات مقدماتی دیده شد، در روز معین، مجلس و ساختمانهای



همجوار از بریکاد و توپخانه قزاق محاصره شده ، بمباران ، و هر که ایستادگی نماید کشته شود .

۸ - پس از بمباران مجلس ، خانه های مشروطه خواهان و نمایندگان سر شناس سربازان و اوباش واگزار گردد که تاراج نمایند .

۹ - بازداشت بدون تاخیر زعمای و سران جامعه ، نمایندگان ، و هواداران مشروطه ، با آویزان یا آواره ساختن آنان موافق موقعیت و اهمیت اجتماعیشان انجام گیرد .

۱۰ - برای آرامش افکار مردم ( خاطر ملت آسوده باشد ) و دول خارجه تظاهری ، بعنوان اینکه مجلس بار دیگر گشاده خواهد شد ؛ بشود .

شاه رضایت خود را تصریح کرده ، و ترجیح میداد که قوای ایرانی نیز شرکت داده شوند . ولی من از لحاظ شخصیت و موقع شناسی ، از اینکه لحظه نیکوئی برای حسن خدمت و شایسته ترین برآزندگی بریکاد پیش آمده ، اصرار ورزیدم که انجام منافع و مصالح حیاتی دولت ، و تامین هدفهای آینده بتوسط بریکاد ، بهتر و آسان تر انجام پذیر خواهد بود (۱) .

درباره شخص خودم ، و تشریح مساعی در روز بمباران ؛ از ترس اینکه مبادا موجبات اعتراض دول را فراهم سازد ، سفیر مخالف بود .

ولی من - با پاس اوامر جناب عالی ، و ملاحظه اوضاع و احوال که هر چند افسران ایرانی نسبت بروسیه مطیع باشند ، باز هم ایرانیند و ممکن است در آندم قطعی و بزنگاه ، تحت تاثیر عواطف و عوالم دیگر ، همه کارها را خراب نمایند ، در فرماندهی شخص خودم اصرار ورزیدم .

من با اعتماد ، خاطر عالی را مطمئن میسازم که ، در بریکاد که مورد اطمینان من است ، افسران و طبقه همردیف ، مردود انضباطی بس عالی داشته ، و در این امر فداکاری خواهند کرد ، و در راه موفقیت هر پیش آمدی که از خارج ظهور کند خود جواب گو خواهم بود . چشم براه اوامر عالی است .

کنل لیاخوف

تهران ۳۱ مه ( ۱۳ ژوئن ) ۱۹۰۸

« گزارش ( سوم ) شماره ۶۴ - مجرمانه »

ستاد کل ارتش حوزه قفقاز - ریاست کل ستاد

عالیجنابا ،

با بازگشت به استعلامیه آن جناب درباره اقدام قزاقان ، در نزدیکی سفارت انگلیس و ممانعت از ورود مردم بدانجا ، احتراماً توضیحات زیر را بعرض میرساند :

۱ - منظور فرماندهی خودش و شاخصیت صنف قزاق بوده ، و گرنه همه قوا ایرانی بوده اند و فقط چند افسر روسی ، در کار شرکت داشته اند . مترجم

چنانکه از گزارشهای پیشین من درباره محاصره سفارتخانهها بمنظور جلوگیری از ورود مردم و بست نشستن و اجرای بموقع آن از طرف بنده خاطر عالی مسبوق است؛ تدابیر ویژه‌ایکه در باره سفارت انگلیس بتوسط من اتخاذ شده بدینسان است: در عصر روز ۵ (۱۸) ژوئن، سفیر مرا پای تلفون خواسته و آگهی داد که برطبق اطلاع واصله، سفارت انگلیس ضمن اظهار عقیده بطور مبهم بآنچه شدنی است پی برده، و ابراز تمایل به بست نشستن افراد نمود، که عملیات مارا خنثی سازد، براین پایه، سپردند که تدابیر خاصی نسبت بسفارت انگلیس از دیگر سفارتخانهها اتخاذ گردد.

درباره اندرزهای سفیر (چنانکه گزارش داده شده) در محاصره خانه و دکانهای اتباع روس، در خیابانهای نزدیک سفارت انگلیس، که بدین نهج جلوگیری از نزدیک شدن مردم بد آنجا بشود، در موقع خودمیان ما، چنین مذاکراتی نشده بود، با وجود براین من اعتراف میکنم که این رویه عاقلانه تر از آنچه ما کردیم بوده، چه نتیجه نهائی یکسان میبود، و زمینه مستقیم اعتراض را بدست انگلیس نمیداد، اینکه ما این جریان را اختیار نکردیم، از اینرو نبوده که من باین ابتکار گوش نداده باشم، بلکه از آن رو است که هنگامی که انسان تبکار را دارد اینگونه بست و بندها بمنز نمیآید.

در پایان بدینوسیله با کمال احترام، فهرست افسرانیکه برتری خود را از دیگران نشان داده، و ابراز شایستگی کرده اند و بعقیده من درخور پاداش نشان هستند تقدیم میشود. در انتظار اوامر دیگر است.

کلنل لیاخوف

تهران ۱۲ (۲۵) ژوئن ۱۹۰۸

«گزارش (چهارم) شماره ۶۴ محرمانه»

## ستاد کل ارتش حوزه قفقاز - ریاست کل ستاد

عالیجنابا،

با حضور گروهی از افسران بریگاد که در راه روسیه تن و جانرا فدا مینمایند، فرمان تلگرافی جناب عالی را دایر باینکه مراتب خدمتگزاری بریگاد قزاق از طرف قرین الشرف، نایب السلطنه قفقاز به پیشگاه بندگان اعلیحضرت امپراتور، تلگرافی معروض و در خاطر ملوکانه تأثیر بسزائی بخشیده و ما را بصدور دستخط افتخارات « قزاقان نیکوکار » « سپاس بر افسران دلاور » مفتخر فرموده و از عملیات بریگاد برضد پارلمان انقلابی، ابراز خشنودی فرموده اند - خواندم.

آنان در خوشحالی فراوانی که هوصف نیاید فرو شده، و با فریادی وعد آساورا کشیده، که هدتی دراز اطنین انداز بود. اشتیاق و مسرت قلبی افسران را نمیتوان بسادگی بیان نمود.

شورای افسران بر آن شد، که از من درخواست کنند، از حضور جنابعالی و حضرت نایب السلطنه، تمنا کنم مراتب احساسات عمیقانه شاه پرستی افسران بریکاد و آرزوی سوزانی که فقط در اطاعت امر فرمانروای تاجدار روسیه در سردارند، و همواره بجانبازی در آنچه او اراره فرماید حاضرانند، به پیشگاه همایونی تقدیم گردد.

### کلنل لیاخوف

تهران ۱۵ (۲۸) ژوئن ۱۹۰۸ سرافراز مراحم اعظم است

اکنون اگر این اسناد اصل داشته (۱) پوچی اطمینان هائی را که حکومت روسیه به ادواری وزیر امور خارجه بریتانی داده، و از آن مقام به پارلمان - مطبوعات، و مردم بریتانی کبیر داده شده که حکومت روسیه از هر گونه شرکت کلنل لیاخوف در عملیات بی گناه بوده، کاملاً ثابت مینماید.

چه در ۳ ژوئیه ۱۹۰۸ - ایزولسکی به سر آرتور نیکلسن سفیر بریتانی در پترزبورغ، (کتاب آبی صفحه ۱۳۸) مثبت ترین اطمینان را داد که لیاخوف در انجام عملیات و تدابیر اخیر شاه، و بدست گرفتن زمام حکومت (اگر چنین کرده باشد) بدون اوامر، یا اطلاع و تصویب دولت امپراتوری اقدام کرده. سر ادواری نیز در جلسه ۹ ژوئیه در پاسخ لینیچ گفت: «کاربر اکه لیاخوف در رو و بعد دست زده، مستقلاً از طرف حکومت خودش [یعنی ایران] بوده» در حالیکه تایمز در سرمقاله ۱۷ سپتامبر خود با اذعان سوء قضاوت اعمال نمایندگان روسیه در ایران، چنین اظهار نظر کرد که: «بیانات گاه و بیگاه سر ادواری گری در پارلمان جای شك باقی نگذاشته که اختلاف نظر جدی میان حکومت بریتانی و روسیه در باره موقعیت ایران وجود نداشته و تصمیم هر دو دولت در خود داری از مداخله مستقیم در امور داخلی ایران بدون اختلاف و یکسان بوده است» دوباره در ۱۵ اکتبر

۹ - این گزارشها اصل داشته و تردید براون جنبه استدلالی دارد، و میخواید واقعیت آنها برسانند، چه اینها را پانف همان زمان که بالیاخوف تماس داشته بدست آورده بود و وقتی بدست براون رسید بنام مدارکی علیه روسیه منتشر و شیخ حسن تبریزی که با همان شیخ عبدالملی موبد نیز همراه پانف بوده، پس از گرفتاری پانف بانگلستان رفته و در کبیر بیچ توسط براون آنها را بفارسی ترجمه و بروزنامه شمس در استانبول فرستاده، یکی از آزادی خواهان روسیه بنام پاولویچ ایرانسکی نسخه روسی آن را در یک روزنامه سری روس بیچپ رسانده و در نتیجه دولت روس چنانکه براون تذکر داده و در صفحات پیشین گزشت ناگزیر گردیده که آنها را ساختگی و دروغ وانمود سازد ولی پیداست که این تکذیب از ناچاری بوده است.

براون در قسمت یادداشتها که خواهد آمد متن روسی آنها را نیز استناداً برای هموطنان خود چاپ کرده، ولی چون برای ما ضرورت نداشت و تکرار بود، مبادرت بترجمه آنها کاری زائد دیده صرف نظر کرده ام. مترجم.

۱۹۰۸ در تفسیر بیانه ای که بامضاء دو نفر تبعیدشدگان - تقی زاده و معاضد السلطنه نمایندگان مجلس که در ستون همان شماره درج گردیده و با صراحت اذعان شده بود که چه در تهران و چه در تبریز نفوذ روسیه راه بی خردانه ای میبیماید و در تحریکات داستان های محلی و همراهی با مقاصد مرتجعین، از طرف نمایندگان روس در ایران که در بیانه ابراز شده مینویسد :

«چنین بنظر میرسد که این بدون دلیل و توهم صرف است» و نتیجه میگردد که «اداره خارجه روسیه با بریتانی هر دو یکسان بیگناه بوده و اینها را ماشین های سیاسیون تهران بیرون میدهند».

اندکی بعد در ۲ نوامبر پیداست که تحت تاثیر خوش باوری های مخبر پترزبورغ خود قرار گرفته، آغاز بدگویی نسبت بنمایندگان تبعید شده ایرانی و دوستان انگلیسی شان را ( بنام رای زن خرد انتخاب شده ) با تقلید از هرزه درائی روسها و توصیف هائی که در بیانه خودشان روا میداشتند مانند «افسانه های ایران» و از آن پس تا تسخیر تهران و برکناری محمد علیشاه بدست ملیون در ژوئیه ۱۹۰۹ ( واقعه ای که همه پیش گوئی های همان وقایع نگار ویژه معتمدش یعنی آنهاییکه نهضت های انقلابی شرق را نمی بستند بیهوده ساخت ) ضدیت با مشروطه خواهان ایران را ادامه داده و آنان را چنانکه در باره آزاد کنندگان ایتالی در ۶۰ سال پیش روا میداشت، با دلیل مارک دار محکم تری هواداری ارتجاع را باپیش بینی سیاسی خود تعقیب میکرد .

استدلال باصالت گزارشهای سری لیاخوف را عمل خودش ثابت مینماید، چه مطابق نقشه مندرجه در آنها که درست در همان تاریخ نزدیک بوقوع طرح شده و بموقع خود اجرا گردید، سوء ظن را بیش از نفس واقعه تایید مینماید .

پیش نوشت هائی بخط خود کلنل لیاخوف که پانف آشکارا گفته است در دست دارد، تا آنجا که من میدانم هرگز باین کشور نرسیده اند . تنها دو نکته که شهادت بر صحت آنرا تایید مینماید تا کنون روشن شده ، بدین معنی که اولاً دوتن از کارشناسان خط روس، یکی انگلیسی و دیگری روسی که هر دو دفتر خاطرات پانف را آزموده و دیده اند که چون زبان روسی پانف خیلی غلط داشته، پس زبان اسناد منتسبه به لیاخوف درست بوده، و اختصاص بخودش داشته، چه با سبکی تنظیم شده که از یک تن افسر روس انتظار میرود .

دوم اینکه یک مرد سیاسی روسی که در اینکشور شناسائی بسزائی دارد و بردن نام او از خرد دور است ، یکی از آشنایان من گفته است که او عملاً میداند که تلگرام تبریک تزار به کلنل لیاخوف در باره ویرانی مجلس راست بوده است . چون ناظرین امور تصدیق دارند باینکه، هماره در اداره حکومت روسیه جنبه دوگانگی بلکه چندگانگی کارفرما است، و کاملاً ممکن است که از نظر تشویق، بدستیاری ستاد کل ارتش تلگرام

به کلنل لیاخوف رسیده باشد، که ایزولسکی وزیر خارجه از آن آگاه نشده باشد، در واقع کلنل دستور هائی از رئیس ستاد قفقاز میگرفته که ستاد هم بنوبه خود از اطرافیان مرتجع تزار دستورهائی دریافت میکرده است. بدیهی است که پانف از اندیشه اینکه روسیه مسئول کار های کلنل لیاخوف نبوده سرباز میزند.

او میگوید کلنل لیاخوف ابدًا مانند يك افسری در خدمت ایران بشمار نمی آید، چه او سردوشی روسی میزند، او نیفورم روس میپوشد، در خدمت ارتش روس وارد است و حقوق خود را از حکومت روسیه دریافت میدارد. اظهارات مطبوعات ارگان حکومت روسیه، که آنرا مسئول عملیات کلنل لیاخوف نمی دانند سر تا پسا دروغ مصلحت آمیز است.

بستن چشم ها در برابر کار هائی که خود فریاد میزند غیر ممکن است. کلنل لیاخوف رل فرماندهی هیئت پلیس منطقه ای از ایران را بعهده دارد، او شدیدترین اعمال وحشت آور را اجرا میکند که من ادکی از آنرا تکرار میکنم.

او بر آورنده خواسته ها و اراده حکومت روسیه است، که کمترین منظور مردم روسیه در آن دخالت ندارد.

اقا پانف می افزاید که: « دوهارت و یک سفیر روس در ایران » شخصی انگلیسی مآب و دشمن سرسخت ایزولسکی ( وزیر امور خارجه روس ) بوده باندازه ای که در پی شیوه ای برای نقض پیمان روس و انگلیس؛ یعنی بازپچه ( دست پرورده ) ایزولسکی بوده است. »

او کسی بود که امیر بهادر جنک، گل سرسبد ارتجاع را در سایه نگهبانی سفارت روس هدایت کرد. »

« او برنامه ویرانی مجلس و نقشه لیاخوف و بارانوسکی را تایید کرده، لیاخوف را، در محاصره سفارت انگلیس بوسیله قزاق، برای جلوگیری از گروه مشروطه خواهان که شکار وار، برای پناهندن بدانجا دنبال میشدند، تشویق کرده بود. کسیکه در خارج وانمود میکرد، از رفتار لیاخوف بدش می آید، ولی محرمانه در مصاحبه با وقایع نگاران میگفت: آنچه لیاخوف کرده خیلی عالی است و فقط ضمن ستودن او میگفت، قدری تند رفته است. »

پانف کمی و هن آمیز تر میگوید: « لیاخوف حتی خود را موظف به تمکین از شاه نمیداند. »

در يك واقعه که صنیع حضرت را قزاقی زخمی کرده بود، شاه تسلیم او را خواست، لیاخوف بی پروا گفت « او را بدست نمیدهد زیرا او قزاق ایرانی نیست بلکه قزاق بریکاد است » بعلاوه میگوید: - پانف نامی بسمت آموزگار مدرسه بریکاد، یکفتر افسار گسیخته محله نو و چرکاسک با لیاخوف است، که مقالات خود و لیاخوف را با امضای خود به جراید

گلوژ موسکوی ( صدای مسکو ) گلوژ پراودی ( صدای حق ) و سنت پترزبورغ و به دوستی ( اخبار ) دایر بستایش و نیایش اعمال لیاخوف دلاور میفرستاد .  
 در پایان بانف - صورتی ( که مستقیماً بخودم نیز رسیده است ) یعنی از پیمان نامه بریگاد قزاق ، که برای دوازده سال دیگر باچندین تن افسر و همدیگر روس دو برابر پیش ، کی پس از کودتای مجلس تجدید شده میدهد . این پیمان نامه که مدت آن سرآمده و محقق بود که مجلس هرگز راضی بتجدید آن نمیگردید ، تقی زاده اظهار کرده است ( که من همیشه او را وارد و درست میدانم ) که این پیمان « با انداز یا پیش کش کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ بوده است . »

در اینجا مشخصات بیشتری به بریگاد قزاق سرافراز ، اختصاص داده میشود :  
 مضمون پیمان تنظیمی در سال ۱۸۸۲ ، میان مرزا سعید خان وزیر امور خارجه وقت و سفیر روس ، در شماره یازدهم مه ۱۹۰۷ حبل‌المتین تهران بعنوان : « پالکونیک کیست و کارش چیست » منتشر گردیده و مقاله باشهر زیر آغاز میگردد ( ۱ ) .  
 « ممکن تغافل از این بیشتر که میترسم گمان کنند که این بنده بی‌خداوند است »

۱- چون دوره حبل‌المتین در دست نگارنده است ، و مقاله یادشده جنبه انتقادی واقعی ادبی دارد ، و تابلو یادورنمائی از این دسته ارتش ایران است که با سبک شیوانی رنگ آمیزی شده ، و از سوی دیگر داستان پیدایش این صنف لشکری در ایران از لحاظ تاریخ و تکمیل این کتاب و آگاهی از آن برای هموطنان گرامی بایسته است . نخست شمه ای از تاریخ پیدایش آن مندرج در شماره ۴ - ۸ ج ۱ - ۱۳۳۴ قمری - ۱۵ مارس ۱۹۱۶ نخستین سال مجله پر بهای کاوه را در اینجا میآورم :

## قزاق ایران

فوج قزاق ایرانی یکی از بلایا و بدبختیهای ایران است ، که کسی نیست ثمرات تلخ آن شجره خبیثه را که ناصرالدین شاه کاشت مسبوق نباشد .  
 این دسته دشمن داخلی ، در سال ۱۲۹۶ قمری بعد از عودت ناصرالدینشاه از فرنگ ایجاد شد . مشارالیه ، در قفقاز و ابروان از لباس نظامی و ترتیب قزاق روس خوشش آمده خواست که برای کشیک مخصوص خود ، دسته قزاقی بترتیب روس تشکیل دهد ، و بدین جهت چهار صاحبمنصب و پنج نفر صاحبمنصب جزء روسی برحسب خواهش وی مامور تشکیل یکمده قزاق پانصد نفری در « رکاب مبارک » شدند . قرارداد منتهی‌المراد میان صاحبمنصب اول روس قزاقخانه که درجه سرتیپی داشت ، و دولت ایران ، حکم و اختیار قبشون مزبور را منحصر بشخص پادشاه میکرد ، و بدینواسطه از قوای نظامی دولتی مجزا میشد .  
 اولین سرتیپ روس مامور تشکیل قزاق ایرانی ، دو موتویج فقط پانصد قزاق ،

میبایست تشکیل بدهد. بعدها بتدریج قزاقخانه از حیث عدد و مخارج سالیانه و بالتخصوص اختیارات و امتیازات متصل و سمت میگرفت.

در عهد وزارت جنک آقا وجیه سپهسالار، سر تیپ روس قزاقخانه، بعنوان قوانین و قواعد نظامی، يك جزوه قانون نامه نوشته، و دستخط همایونیرا بر مجری بودن آن تحصیل کرد.

این فصول راجع به ترتیبات فوج مزبور، دارای اختیارات زیاد و حقوق متعددی بود، برای صاحبمنصب روس از عزل و نسب و انجام دادن و اخراج و تنبیه و غیره، و اگر چه آنها بموجب فرمان برقرار شده بود و جزو مواد يك قرار نامه میان ایران و روس یا صاحبمنصب مزبور نبود، با وجود براین، باز آنها را همیشه مجری داشته و حق دولت ایرانرا در نسخ یکی از آن مواد قبول نکردند. در ایام مشروطیت ایران، هر صاحبمنصب ایرانی قزاقخانه که با ملتیان و آزادی طلبان همدردی داشت و بمیل قلبی روسها مخالف بود، فوراً عزل و اخراج میشد. و این سبب شد که در قزاقخانه فقط بدترین اشخاص ایرانی فرومایه و فاسد بمانند، و آن فوج خلاصه شرارت و خیانت باشد. هیچوقت از عده و عدد قزاقخانه اطلاع صحیحی بخارج و حتی بخود اولیای دولت نمیدادند.

در مخارج و افزودن و کاستن عدد و مقدار ذخیره و اسلحه آزاد بودند، و گاهی گفته میشد که عده قزاق خیلی بیشتر از حد معلوم است.

در آواخر عهد مظفرالدینشاه، سالی قریب سیصد و شصت هزار تومان از دولت میگرفتند. در عهد دوره استبدادی محمد علیشاه بيك کرور بالا رفت. در گرفتن پول محتاج دولت ایران و حواله وزیر مالیه نبودند.

بموجب قرارداد استقراض روس ۱۳۱۷ باید که تمام عایدات گمرکات شمالی ایران مستقیماً بصرافخانه روس (بانک استقراضی) در ایران برسد، و او پس از وضع اقساط استقراض باقی را بدولت ایران رد کند.

در اینصورت ریش دولت پیش صرافخانه روسی که شعبه وزارت مالیه روس در ایران است گیر است. سر تیپ روسی در سر موقع مخارج لازمه را که خود ضرور می بیند بدون مشورت احدی از صرافخانه مزبور بعنوان قرض میگیرد. آن اداره نیز وجه را با تنزیل بحساب دولت در آورده، از پول دولت که پیش اوست، اخذ میکند.

عده قزاق رسماً يك فوج سواره (بریگاد) مرکب از ۱۶۰۰ سوار و پیاده بود، لکن بنا بر اطلاعات اخیر گویا بیهنج هزار و پانصد نفر، مرکب از چهار فوج سواره و دو گروهان پیاده و دو باتری توپ کوهستانی و دو قطعه توپ مسلسل رسیده بوده است. بعد از دستبرد مشروطیت، در ۱۲۳۰ دولت روس؛ در جزو امتیازات زیادی که در زیر تهدید از حکومت آنوقت تحصیل کرد، یکی هم تشکیل يك قزاقخانه ایرانی تازه

در تبریز هر کب از هشتصد نفر بود، که بدین ترتیب میخواستند، کم کم شعب این اداره را در ولایات شمالی بتدریج برقرار کنند. ضدیت شدید و کارشکنی جدی که روسها برای پیشرفت قراسورانی میکردند، بیشتر برای آن بود که بجای آن قوه قزاق ایرانی بنا کنند. قزاق ایرانی همیشه برخلاف ملت ایران و مقاصد ملی حرکت کرده و آلت دست دشمن بوده است.

توپ بندی مجلس ملی در ۱۳۲۶ بدست لیاخوف و قزاقهای او، جنک قزاقها بمداز آن باملتیان در تبریز و قزوین و سایر نقاط و آلت استبداد و جور شدنشان در تهران، مردمرا از این دسته بسیار متنفر کرد، و انحلال آنرا از اولین آمال ملی میشمردند. در ورود مشروطه طلبان بطهران و عزل محمد علیشاه از سلطنت، یکی از شرایط تسلیم شدن قزاقها بمجاهدین، تعهد کتبی صاحبمنصبان قزاقخانه بود، باطاعت از دولت و وزیر جنک، که باز بعدها هیچ عمل بآن تعهد نکردند.

اینک روزنامه‌های تهران خبر میدهند که اولیای دولت ایران مصمم بر افزودن عده قزاق شده، و حکم داده‌اند تا شماره آنرا بده هزار نفر برسانند. معلوم است که این اقدام یک بنائی است برای تشکیل یک قشون ایرانی برای روس در ایران، و مخصوصاً برای تخریب بنای قراسوران ملی.

دولت روس از ابتدای دخول ترتیب قشون نظامی در ایران، در عهد فتحعلی شاه تا امروز، همه وقت در هرجا برای جلوگیری از پیدا شدن قشون ملی کارشکنی کرده و بانواع دسایس و زور و زر بهم زده است.

هیئت معلمین انگلیسی را با سازش با انگلیسها در عهد عباس میرزا در نودسال پیش بهم زد. هیئت معلمین اتریشی را با هزار دسیسه بریشان نمود. قوای نظامی ظل-السلطانرا بدسایس شاهزاده دالکروسکی و تحریک امین السلطان در هم شکست. قوای قراسورانی شوستر را با عزل امریکانیان پاشیده کرد. اینک قوای نظامی قراسورانی تازه را هم بسخت گیری مالی و کارشکنی برنده صاحب منصبان سوئدی، برانداخته و میاندازد.

اینک مقاله جل‌متین شماره ۱۱ - شنبه ۲۷ ربیع الاول - ۲۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ قمری.

## «پالکونیک کیست و کارش چیست»

دکتر-ن تفاعل از این بیشتر که میترسم

گمان کنند که این بنده بی خداوند است»

پالکونیک کیست؟ آیا سردار و سالار است؟ نه! آیا سپه سالار و وزیر جنک است؟ نه!



آیا امیر تومان یا امیر نوبان است (۱) خیر! آیا وزیر لشکر و مستوفی نظامی است ؟ خیر! آیا فرمانفرمای کشور و حکمران مملکت است ؟ معاذ الله! آیا از وزراء هشت گانه مسئول است؟ استغفرالله.. آیا صاحب اختیار ملک و ملت است ؟ العیاذ بالله! آیا وکیل سیاسی روس و نگاهبان پلتيك است ؟ هرگز! آیا امیر البحر کشتیهای زره پوش است؟ نه والله! آیا خداوند رعیت است ؟ حاشا و کلا!

آیا از آسمان با کتاب احکام فرود آمده ؟ الحکم لله! آیا ید بیضا و عصای موسی دارد ؟ کلا! آیا ساحر یا جادوگر چشم بند کن است ؟ ابد! - آیا قشون سلم و تور زیر فرمان دارد ؟ مطلقا! آیا دارای علم مانیه تیزم یعنی خواب مغناطیسی است ! لاجول ولا! آیا مملکت و ملت یا رعیت ایران خریده است ؟ استغفرالله! - آیا از وکلاء ملت و عضو مجلس شورای ملی است ؟ لاله الا الله! آیا از اعضاء رئیس مجلس صنا است ؟ ابد! .

از همه این سئوالات جواب مثبت یا قبول شنیده نشد ، همه انکار و تحاشی بود، پس سوال دیگر را جواب مرحمت کنید، و از دلم عقده مشکل را حل فرمایید .

آیا ایرانیان بندگان و چا کرانند ؟ آیا مسلمانان گوسفند و حیوانند ؟ آیا چون گیاه بی ادراك و علف بی حس و هرزه اند ؟ آیا غلام و کنیز زر خریدند ؟ آیا از خاک راه پست ترند ؟ آیا مخصوص توسری خوردن و بار کشیدن خلق شده اند ؟ - آیا مال و متاعند که در هراج گزارده شده اند ؟

آیا شرف و ناموس در داریا نصیب آنها نشده ؟ آیا تقصیری کرده اند که از محکمه آدمیت، حکم قتل و غارت و افناء آنها صادر شده است ؟ . آیا از بندگی خدا خارج گشته یا از اقرار بر رسالت فرستادگانش ابا کرده اند ؟ آیا از سک و گربه بی قابلیت تر و بد ترند ؟ . آیا خون و گوشتشان لذیذتر است ؟ . آیا حلال گوشت و جایز الذبح هستند ؟ ! آیا پرستار و نگاهبان ندارند ؟

آیا ملیت و قومیتشان از هم گسیخته است ؟ آیا در خاک اجانب وارد شده اند ؟ - آیا از دایره آدمیان حکم اخراجشان صادر شده ؟ آیا نامشان از دفتر فرزندان آدم و حوا بیرون گردیده ؟ آیا از آهن و فولادند که طاققت صد هزار خروار بار داشته باشند .. آیا ... آیا ... ؟ آیا ... ؟

خوب حال فرمایید که پالکونیک کیست ؟ پالکونیک یک نفر معلم است . در کدام مدرسه درس میدهد ؟ وجه علمی را تدریس مینماید؟ معلم درس نیست، بلکه معلم نظام است

۱ - امیر تومان فرمانده ده هزار و امیر نوبان سر لشکر صد هزار سپاهی، و از اصطلاحات و درجات لشکری ارتش فرمانروایان یا شاهان مغول و تاتار است ، که يك دهه را تومان میگفتند، چنانکه واحد پول ایران تومان و، هبارت از ده قران (ریال) و هر قران، هزار دینار بوده است. رجوع شود بپایان صفحه ۷۲ - مترجم

بعبارت واضح تر مشاق است که باید در میدان، سوار قزاق بر یکبار را مشق بدهد.  
 هقیده شخص بنده آن است که پالکونیک دارای هر رتبه و منصب است، اول اسپهسالار  
 است، بدلیل آنکه سالهاست من در تهرانم، هرگز اطاعتی از او نسبت بوزیر جنگ  
 مشاهده نکرده ام. درست از سال جلوس مظفرالدین شاه مفعور تا سال گذشته، اطلاع  
 کامل داشتم که تمکین از وزیر جنگ نداشت. گذشته از این اگر ایشان خود وزیر جنگ  
 نیستند؛ چرا سرهنگ و سرتیپ و میربنجه را بمیل و اراده خود عزل مینمایند؟ معلوم میشود  
 از وزارت جنگ هم یکدرجه بالا رفته؛ و از لاجول آنطرف افتاده است، زیرا که وزیر  
 جنگ نیز حق ندارد، بدون محاکمه مرتیپی را که سالهاست خدمت کرده، بکیف و اراده  
 خود از اداره نظام خارج کند.

خیر! پالکونیک وزیر داخله هم هست، زیرا که در عمل حکومت مداخله مینماید، حکومت  
 ساوه و توابع بکف کفایت اوست. بلکه وزیر مالیه هم میباشد، زیرا که در عمل مالیات  
 آن حدود ریاست و مداخله مینماید. گویا منصب ایل بیگی هم دارد، زیرا که ریاست ایل  
 شاهسون بغدادی را بعهدہ گردانی خود قبول نموده است.

عمل موجب دادن بقزاق نیز راجع باوست، پس وزارت لشکر را داراست. بلکه  
 گویا ساحر و جادوگر است، زیرا که چنان چشم بندی نموده، که اعمال او را ابداً نه  
 وزراه نه و کلاه نه ملت ملتفت اند. مانیتیزم دارد، که بقوت خود ما را خواب کرده،  
 بلکه از عالم حیات هم بیرون برده است، چرا که آدم زنده حس دارد، شعور دارد،  
 بخوب و بد، وزشت و زیبا ملتفت است. ملت و رعیت ایران را خریده است، که حق  
 هر گونه ظلم و تعدی بر آنها دارد، که بهر کجا نیز متظلم شوند، نباید گوش به  
 حرفشان داد.

چاره شان منحصربیندگی و غلامی است. وزارت معارف و فوائد عامه را نیز دارد، چه  
 میفرستد نقشه بلاد را بر میدارند، بمیل و پرگرام خود مدرسه باز میکنند. گویا احکامی  
 هم از آسمان آورده باشد که هر چه بفرماید، باید بی چون و چرا قبول کرد و اطاعت نمود.  
 جزء وزرا هم هست، لکن مسئولیت ندارد، کسی حق بازخواست و تحقیق در امر ایشان  
 را ندارد. معصوم نیز هست، احدی نمیتواند کلمه ای در حق ایشان جسارت بکند، و گرنه  
 چنانکه و کلای محترم متعرض مسیو نوز و مسیو پریم شدند، وسخت ایستادند آنها را از  
 مرتبه و مقام خود خلع نمودند، میتوانستند همان ادله و براهین را نیز در این مورد  
 اقامه کنند.

بلی یک فرق در بین است، که مسیو نور و پریم، هر وقت از کار خلع میشدند، مجبوراً  
 بایستی تا آخر مدت کنترانشان موجب و حقوقشان را داد، اگرچه بیکار باشند. ولی در  
 پالکونیک چنین نیست، هر زمانی که اولیای دولت علیه بخواهند مرخصش کنند، غیر از خرج  
 راه که بگصد عدد نیم امپریالی است ابداً حق دیگری ندارد.

آری مطلب جای دیگر است؛ مسیو نوز، با تاجر ووزرا طرف بود، و اگر تعدی میکرد نسبت بتجار بود، و اما پالکونیک با این صنف محترم سر و کار ندارد، فقط طرف ایشان دو طایفه اند، یکی قزاقان که اختیار کلی و جزئی کارشان راجع باوست، حتی اگر بخواهد بزرگترین صاحبمنصبان قزاقخانه را بزند، حبس کند، منصب و مواجب و شئون نظامیش را سلب کند، مختار است.

دیگری ایل شاهسون بغدادی و اهالی ساوه است، گویا آنها نیز بنده و غلام و کنیز باشند، که نباید اعتنا بر ارض و تظلماتشان نمود، یا مثل گوسفند ذبحشان جایز و گوشتشان حلال است، یا جزء ایرانی بلکه داخل در حوزه بشری نیستند که وقت عزیز را صرف راحت آنها بکنند.

غرض از طول این مقال آنکه، چون در این اوقات ایل شاهسون بغدادی از دست تعدیات و مظالم پالکونیک و کسان و بستگان او بطهران بتظلم آمده، در عمارت بهارستان و مجلس شورای ملی متحصن و پناهنده شده اند، تمام عامه بلکه اغلب خواص نیز درست از حقیقت این امر واقف نیستند و گمان میکنند در این خصوص معاهدات سخت نیز منعقد گردیده که دست و پای ما را از پیش بسته اند، لازمست در این موقع بجهت جلب توجه و کلای محترم و اطلاع عموم، اولاً مواد مقاوله نامه ایرا که در این باب بین وزیر امور خارجه ایران و سفیر دولت روس منعقد گردیده، در اینجا عیناً مندرج نموده، رای خود را نیز بدان ضمیمه نمائیم. و باید دانست در هر موقع که تجدید معلم و مشاق روی داده است، یکی رفته و دیگری آمده است، لکن تغییری جز در اسم پیدا نکرده، اصول و مواد آنها همگی مطابق است.

«سواد مقاوله نامه ای که با مضای میرزا سعید خان وزیر امور خارجه است، و در سال (۱۸۸۲) مسیحی منعقد گشته از قرار ذیل است»:

«نظر بُنیل و اراده اولیای دولت اعلی حضرت اقدس همایونی که صاحبمنصبان قزاق روس، بجهت مداومت نمودن در تعلیم جزء، از سوارکاران رکابی دولت علیه ایران مدتی بوده باشند، امضاء کنندگان ذیل با شرایط مفصله آتیه این قرار نامه را منعقد و امضاء نمودند».

این کنترات مشتمل بر ۱۱ ماده و همانست که در پیش بسته شده بود. مگر اینکه از حیث نامها، تغییراتی در آن راه یافته و مواد آن بقرار زیر است:

یکم - عالیجاه مجدت همراه پالکونیک، اتاماژور مسیو چار کوفسکی که در جای پالکونیک دو مندوبیج، از طرف اداره حریبه «ستاد ارتش» قفقازیه معین شده - در مدت سه سال مشغول خدمت دولت علیه ایران خواهد بود - تکلیف عالیجاه مشارالیه این است که بسوارانی که از طرف اداره حریبه دولت علیه ایران باو سپرده خواهد شد، تعلیم و مشق بدهد، و موافق همان قرار تعلیم و مشق بکشون دولت قوی شوکت روس می آموزد، بسواران مزبور بیاموزانند.

**دوم -** عالیجناب پالکونیک چار کوفسکی باید سه نفر صاحبمنصب «افسر» و پنج نفر اورا دینک «استوار» قزاق که از طرف اداره حریبه قفقاز معین خواهند شد، بجهت معاونت در تعلیم و مشق سواران سابق الذکر «یاد شده» داشته باشد - بمحض تعیین صاحبمنصبان و اورادینکهای مزبوره، معجلا اسامی ایشان را پالکونیک مشارالیه، سفارت اعلیحضرت امپراطوری مقیم دارالخلافه «پایتخت» تهران خواهد فرستاد، و سفارت معظم الیهما با ولیای دولت علیه ایران خواهد رسانید.

**سوم -** اولیای دولت علیه ایران متعهد میشوند که درازاه خدمتگزاری پالکونیک چار کوفسکی، از قرار تفصیل ذیل مواجب و علیق در حق مشارالیه برقرار و کار سازی دارند - مواجب، از قرار سالی دوهزار و چهارصد تومان که عبارت از بیست هزار فرانک باشد - سه ماه سه ماه پیش عاید دارند، و علیق یومیه پنج راس اسب بپردازند.

صاحبمنصبانی که معاون پالکونیک چار کوفسکی میباشدند، همان مواجب صاحبمنصبان همراهان پالکونیک دو مندویچ را که بخاک ایران آمده بودند خواهند داشت، و هر یک از اورادینکها، ماهی مبلغ بیست تومان که سه سالی دویت و چهل تومان باشد، مواجب خواهند داشت.

**چهارم -** اولیای دولت علیه ایران نیز متعهد می شوند که از روز امضاء این قرارنامه، بجهت خرج راه آمدن پالکونیک چار کوفسکی، مبلغ یکصد عدد نیم امپریالی کارسازی نمایند - بهر یک از صاحبمنصبان جدید که در جای صاحبمنصبان پیش معین می شوند، هفتاد و پنج عدد نیم امپریالی و بهر یک از اورادینکها که تازه بخاک ایران می آیند، بیست و چهار عدد نیم امپریالی بجهت مصرف مزبور خواهند داد.

**پنجم -** از روز امضاء این قرارنامه، پالکونیک چار کوفسکی داخل خدمت محسوب میباشدند، و از همین تاریخ حق مواجبی که در ماده سوم ذکر شده خواهد داشت، و سایر صاحبمنصبان و اورادینکها که در فصل دوم همین قرارنامه ذکر شده اند، همینطور مواجب خواهند داشت.

**ششم -** در روز امضاء این قرارنامه، مبلغ چهارصد تومان که عبارت از چهار هزار فرانک باشد، از باب مواجب دو ماهه پالکونیک چار کوفسکی داده خواهد شد - البته در راس سه ماه، ثانی حق مطالبه چهار ماهه مواجب که ماه سوم سه ماهه اول باشد، و سه ماه ثانی را خواهد داشت.

**هفتم -** در جمیع کارهای متعلقه بخدمت خود پالکونیک چار کوفسکی، باید به دستور العمل وزارت جنگ دولت علیه ایران که خود مشارالیه تابع است، حرکت نماید و وزارت مزبور هم متعهد است که مواجب مشارالیه را بپردازد.

**هشتم -** مخارج سفر هائیکه بنا بفرمایش اولیای دولت علیه ایران - پالکونیک چار کوفسکی در خدمت خود خواهد نمود، باید اولیای معظم الیهم کارسازی دارند.

**نهم -** پالکونیک چار کوفسکی نمیتواند شرایط و تعهداتی که در این قرارنامه شده،

باختیار خود منسوخ نماید، و همچنین نمیتواند قبل از انقضای مدت سه سال، ترك خدمت دولت علیه ایران را نماید، ولی در صورتیکه مزاج او بنحوی که نتواند از عهده خدمت مرجوعه بخود برآید منحرف شود، اولیای دولت علیه ایران قبل از انقضای مدت قرارنامه، او را معاف خواهند داشت.

در صورتیکه کارهای لازمه از برای پالکونیک چار کوفسکی روی دهد، یا عدم استقامت مزاج مستوجب شود که پالکونیک مشارالیه، باید موقتا از خاک دولت ایران بیرون رود، اولیای دولت اعلی حضرت همایونی مرخصی که بیش از سه ماه طول نخواهد کشید خواهد داد. ولی پالکونیک چار کوفسکی حق مواجب و علیق این سه ماهه را بهیچوجه من الوجوه نخواهد داشت. و شروط و قرارهای این فصل نهم قرارنامه حالیه بجمیع صاحبمنصبان و اورادینک های روسی که در این قرارنامه ذکر شده اند، متعلق خواهد بود.

دهم - اولیای دولت ایران متعهد میشوند که بعد از انقضای مدت سه سال، این قرارنامه که در این مدت این قرارنامه حالیه استقرار دارد، بجهت مراجعت نمودن پالکونیک چار کوفسکی و همچنین سایر صاحبمنصبان و اورادینکها، معادل مبالغی که در فصل چهارم ذکر شده، بعنوان خرج راه بایشان بدهند. در صورتیکه بمیل و رضای دولت اعلی حضرت اقدس همایونی، قبل از انقضای مدت سه سال، قرارنامه حاضر منسوخ گردد، باید اولیای معظم الیه همین تنخواه را بمشارالیهم عاید دارند.

یازدهم - پالکونیک چار کوفسکی و صاحبمنصبان و اورادینکها (درجه داران) که در همین قرارنامه ذکر شده اند، باید در ظرف دو ماه و نیم از روزی که خرج راه ایشان که در فصل چهارم شرط شده، و بتوسط سفارت اعلی حضرت امپراطوری مقیم دارالخلافه طهران داده میشود، در طهران حاضر باشند.

«در طهران فی ۱۲ شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹ هجری، مطابق ۱۶ ماه ایول ۱۸۸۲ مسیحی».

امضاء «میرزا سعیدخان وزیر خارجه دولت علیه ایران» - امضاء - «وزیر مختار کل ممالک دولت قویشوکت روسیه».

در شماره ۱۲ جیل المتین تاریخ ۲۸ ربیع الاول ۱۳۲۵ قمری - تفسیرات پرشوری از افسانه و زبانهای این پیمان نگارش یافته و از خطرات دامنه دار اقتدارات فرمانده روسی بریگاد، که از ۱۸۸۲ رشد بسزائی یافته بحث کرده است.

در شماره ۱۶-۲ ربیع الثانی ۱۳۲۵ قمری - ۱۵ مه ۱۹۰۷ روزنامه تمدن با اقتباس از مقالات جیل المتین - بودجه بریگاد قزاق در سال ۱۳۲۴ گزشته را با افزایش برگ های فوق العاده بنامه خود منتشر ساخته که بقرار زیر است:

۱ - مواجب سالیانه سرهنگ روسی	۵۲۰۰۰	تومان
۲ - « > سرگرد > »	۲۷۶۰	>
۳ - « > سروان (۲ تن) > »	۴۶۰۰	>
	<u>۱۲۸۸۰</u>	تومان
	جمع	

## بودجه بریگاد قزاق

تومان	نقل از صفحه پیش
۱۲ر۸۸۰	۴ - مواجب سالیانه ۶ استوار و بیطار (قزاق باشی)
> ۳ر۳۱۲	جمع مواجب افسران روسی
> ۱۶ر۱۹۲	۵ - جمع حقوق افسران ایرانی
> ۳۶ر۵۴۹	۶ - بازنشستگان
> ۱۲ر۲۷۶	۷ - حقوق کسانی که از خارجه برای قزاقخانه استخدام شده اند
> ۲۸ر۴۸۹	۸ - مزد دوتن سرایدار
> ۳۶۰	۹ - مزد شش تن سراج و خیاط
> ۵۶۰	۱۰ - مزد ۱۵۰۰ نفرات قزاق
> ۳۳ر۰۰۰	۱۱ - هزینه میز افسران
> ۵ر۴۱۲	۱۲ - کمک هزینه سفر افراد
> ۲۷ر۳۷۵	۱۳ - علیق اسبان افسران روس
> ۷۵۶	۱۴ - علیق ۵۰ اسب توپخانه
> ۱ر۸۰۰	۱۵ - علیق اسبان قزاق
> ۳۶ر۰۰۰	۱۶ - لباس اونیفرم ۱۵۰۰ تن قزاق
> ۱۷ر۴۷۵	۱۷ - روشنایی و سوخت
> ۱ر۹۵۰	۱۸ - هزینه نعل بندی اسبان روسها
> ۳۵۰	۱۹ - هزینه بیمارستان
> ۸۰۰	۲۰ - تعمیر اسلحه آتشین
> ۱۳۰	۲۱ - لوازم و ذخایر گوناگون
> ۸۶۰	۲۲ - تعمیر سربازخانه و غیره
> ۲ر۰۰۰	۲۳ - هزینه فوق العاده اتفاقی
> ۱ر۱۲۰	۲۴ - لوازم دفتری (نوشت افزار)
> ۵۴۰	۲۵ - نعل بندی ۱۲۰۰ اسب هر یک ۱۲ قران
> ۱ر۴۴۰	۲۶ - تعویض اسبهای فرسوده (مردنی)
> ۲۴۰	۲۷ - داروی اسبان
> ۱۲۰	۲۸ - استهلاك پنج درصد اسبان از کار افتاده افراد
> ۳۰۰	۲۹ - > > توپخانه
> ۷۵۰	۳۰ - هزینه میز همگانی افسران، در اردو
> ۶۰۰	۳۱ - جایزه افسران کشیک اردو
> ۱۰۰	۳۲ - انعام کارمندان بریگاد، هنگام بازدید خدمات آنان
> ۱ر۰۵۸	۳۳ - پاداش های ویژه در موقع سرکشی از بریگاد
> ۱ر۵۰۰	

بعبارت دیگر ، با این حساب ( اگر درست باشد ) بودجهٔ بریگاد قزاق برای ایران ، در حدود مبلغی برابر ۴۶ هزار لیرهٔ انگلیسی در سال تمام میشده ، بعلاوه قسمت عمده تلاشی که برای فنای آزادی جوان ایران بکار برده و او را بحالت بندگی پیشین برگردانید .

موافق شماره ۱۰-۱۳ اکتوبر ۱۹۰۹ روزنامه سروش - بریگاد قزاق اساساً در خلال جنگ روس و ترک در سال ۱۸۲۹ برقرار گردیده، و واداشته حکومت روس، بامید اینکه در روزهای مبادا برضد ترکیه بکار خورد، بوده است . این روزنامه روش فکری و پیش بینی سید جمال الدین را یادآور شده که گفته است ، روزی این نیرو برضد خود ایرانیان بکار خواهد رفت (۱).

۱- رجوع شود بشرح حال سید جمال الدین ( بخش ۱ ) - در هنگام رفتن بشاه عبدالعظیم و یادداشت شماره ۱ ( مؤلف ) .

قضوت یا پیشگویی سید بررگوار در باره قزاق ایران بحقیقت پیوست . ولی باید متوجه بود که همه افراد این صنف از ارتش ، خاصیت و هویت نژادی خود را از کف نداده ، قلب ماهیت نکرده بودند، و در میان آنان افرادی نجیب و اصیل میبوده که در غم کشور خویش هریک ، اندیشناک ، و هارای همان آرزو و امیدی بوده اند که در مقاله کاوه یاد شده ، یعنی رهایی از دست افسران روس، و بدست آوردن استقلال و فرماندهی خودی - بدیهی است که تربیت و دیسپلین لشکری با آموز داری افسران بیگانه که منظورشان از حلال و نابودی ما بوده ، و میخواستند این قسمت از ارتش ایران، کشور مدار گردیده، بسود دولت تزاری در روز مبادا بجای دفاع با پیبرگی در برابر دشمن، دست نشانده و بیندگی زانورده، کشور را دست بسته تقدیم نمایند - چه بمادت و شیوه سپاهیکری، کور کوران اطاعت میکرده اند - و چون افکار وطنی و ملیت آنان باینگونه پرورش خاموش شده بود، که خدمت بتزار را افنغار میدانسته و در واقع سرچشمه جوانان در دستان خشک و در مغز آنان اندیشه وطن راه نداشته - ناگزیر سرانجامشان بدآنسان که گزشت انجامید، بویوه اینکه از نظر تعصب بعقیده مذهبی، آنها آزادیخواهان را خدا شناس و .... دانسته و بایشان تلقین شده بود که آن ها از دین برگشته اند - پس نتیجه جز آنچه کردند نمیتوانست بود - باوجود اینگونه وسایل و پرورشهای خلاف وطنی ، باز دیدیم که در روز مبادا وساعت بزنگاه از میان توده خاک تر همین فرزندان ناخلف ایران، اخگران تابناکی جهید و فرد رشید آهنین عزم یزدان پرستی چون امیر پنجه رضاخان سواد کوهی قد مردانگی برافراشت و بیاری مام وطن همت گماشته با افسران روسی چنان تودهنی سختی نواخت که بدرقتاری آنانرا کیفر داده ، ناسازگاری قزاقان را جبران نمود - آری پرچم دار کودتای اسفند ۱۲۹۹ خورشید پس از استقرار نظم کشور درهم ریخته رشته حیات گسخته اش، دیهیم کیانیرا پس از ۱۴ قرن از سر بیگانه برداشته، زیب بیکر خود ساخت، و باریکه ساسانیان تکیه زده ایرانی نوین بوجود آورد، و بانام بلند پهلوی و کارهای شاهانه، دنیا را خیره و بنیان آبادی کشور را بر پایه تمدن معاصر بی ریزی فرمود.

# بحث هشتم

« آغاز دفاع تبریز - نخستین دوره از ژون تا دسامبر ۱۹۰۸ »

برابر ۲۵ جمادی اول ۱۳۲۶ - ۴ تیر ۱۳۸۷ خورشیدی»

اگرچنانکه ارگانهای دست پرورده بریتانی و مطبوعات هند، انگلیس، ادعا مینمودند، مجلس سقوط یافته ایران، در انجام وظایف و کارهای بایسته خود ناشایست و بی مقدار میباشد. میبایستی همه قطعات کشور بویرانی آن بدون پروا و علاقمندی تن در داده و با آرامش در برابر بازگشت اوضاع دیرین تمکین میکردندی. چه تایمز در سر مقاله منتشره ۲۵ ژون خود (دوروز پس از رویداد اسفناک) شرحی از ناشایستگی خاوریان، از نظر تحلیل و هضم اصول حکومت خود مختاری داده، اوضاع ایران و سرنوشت مجلس را، نمونه جامعی از این ماجرا گرفته، نوشت: «کوچکترین گامی در استحکام و استواری کار برداشت».

دوباره در ۶ ژوئیه نگاشت: «مجلس در قیافه واپسین خود، بیش از آنچه قصر همایونی در باره اش روا داشت، نیاز باصلاح کاملتری داشت، چه با شیوه غیر عادی شکفت آوری، در میدان حسن بیان و بنان، حجاب وار جولان مینمود، ولی هیچگونه لیاقت و برشی در سازمان نوین نشان نداده، میکوشید که همه کار و افکار را باهم در دست خود گرفته انجام دهد. با از حد گلیم فراتر نهاده، بهدود اصحاب تاج و تفت تجاوز می کرد».

و نیز نوشت: «چند تن از نمایندگان، ظاهراً با دلیل متهم بفساد اخلاق بوده، و یقین پیوسته که یکی از آنان افراطی بس خطرناکی بوده است».

«مطبوعات آزاد ایران، مانند دیگر سرزمین های خاور، شرارت و خطرناکی خود را ثابت نمودند. بالاتر از همه اینکه: پارلمان بی کفایتی و ناتوانی خود را در حل هولناک ترین مسائل یعنی آشفتنکی کشور نشان داده، نتوانست مسئله مالی را که اساسی ترین واجبات کشور است حل نماید».

«وضعیت بدسالیان دراز بحال بدتری گرایید، از میان آزاد کامیپائی که مردم بدست آورده بودند، از همه پردامنه و بی بند و بارتتر، استنکاف از پرداخت مالیات بود. ناامنی افزایش یافت، بازرگانی از میان رفت، شورش در همه جا پدیدار گردید. هواخواهان همایونی قد برافراشتند. ملیون مشتاق فداکار با سردی و خمود فرود آمدند».

این روزنامه (تایمز) آهنگ یا نغمه ناساز خود را در دوازده ماهه بعد پیروی





خريطة تهرتة نزر جال انقلاب

١٩٠٨

LA CARTE DE TAURIS.  
PENDANT LA REVOL-  
UTION. 27 SEPTEMBRE.

(1908)



کرده، و همچنان در باره انقلاب ( ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۸ ) ترکیه، نظریات خود را با تعبیر نا شایندگی خاوریان، از استفاده و تحلیل اصول حکومت خود مختار ملی دخالت داد. با وجود براین در شماره ۲۵ ژوئیه ۱۹۰۸ نوشت که: « بعد از همه، ترکیه طنین آوای انضباط و مطبوعات آزاد را، بهتر از کشور عقب مانده منفرد ایران تشخیص داده است. »  
نغمه ایرا که در دوره کامیابی کوتاه عمر ترکیه ساز کرده بود، همینکه با حمله ضد انقلابی ۱۴ اپریل ۱۹۰۹ برخورد، یکمرتبه پرده از روی دشمنی نهانی خود برداشته، همانگونه که در باره مشروطه طلبان ایران قضاوت کرده بود، به مصلحتین ترکیه نیز ناخست آورد.

یگانه فرصت و موقعیتی را که تایمز شعار خود میداند، و جنبه نیم رسمی را بویژه در مناسبات خارجی رعایت مینماید، این است که خود را ملزم میسازد، که در سیاست خارجی کور کورانه در بند عقاید خود بوده بدان ایمان داشته باشد.

جراید روزانه و متناوب کوچکتر این کشور (انگلستان) نیز آشکارا مخالفت بیشتری را نسبت باصلاح طلبان ایران پیشه خود ساخته، توجه باریکتری بیش از آنچه در خود آنان مییابد در این قضیه نمودند. از آنچه له استانداری خود را مظهر دهان پهن اور مرتجع ترین رفیق شفیق دربار روسیه خود، یعنی دکتر دیلن (فارغ التحصیل دانشگاه پترزبورگ و پروفیسور اسبق دانشگاه خارکوف) نموده، دورنمای فکری او را که در مجله معاصر نگارش یافته بود، با یاهوه گوئیهای افزوده مخبر پترزبورگ خودش، در شماره ۲۸ ژانویه ۱۹۰۹ منعکس ساخت (۱).

پس از چه راهی ما باید تحقیقاتی در این خصوص بکنیم؟ آیا انتقادات تایمز مطابق واقع است؟  
واگر آنها درست نیست، پس بچه وسیله ما میتوانیم اطلاعات درستی بدست آوریم؟

### ۱ - کتاب « کشف نلیس » که با آلمانی

#### Englische Documente zur Erbrosselung Porsiens

نامیده شده، « مجموعه ای از اسناد انگلیسی برای خفه کردن ایران » میباشد که در خلال سال ۱۳۳۵ = ۱۲۹۶ خورشیدی در برلن منتشر و به چند زبان ترجمه شده است.

کتاب دیگری بنام « جنایت روس و انگلیس نسبت بایران » بقلم استاد ژرژ براندس، دانشمند سرشناس دانمارکی در ۱۳۳۶ نیز در برلن بچاپ رسید. در کتاب اخیر صفحه ۱۷ مینویسد:

پس از - از میان بردن مجلس - دودوات روس و انگلیس کابینه هایی در ایران روی کار می آوردند که دست نهانده خودشان بوده آلت مقاصد و اجرای نیات آنان باشند - و شروع کردند

آنچه را میخواستند با سختگیری و فشارهایی یا بوسیله تهدیدهای نظامی بقبولانند

مراجعه باین دو کتاب برای کشف حقایق که چه بسا هنوز در پرده اند، یا هموطنان گرامی بویژه تبپ جوان خوش باور و کسانی که جوئی نام و در بی و کالت و وزارتند و از رموز پلنیکسی و افکار سیاسی همسایگان نیرومند مابین خبر، وجدال ساختگی این دودولت را باهم جدی مپینه آرند واجب است - (مترجم)

۲۴۲- «دشمنی یا پیچیدگی تایمز نسبت به مشروطیت ایران و آزادیخواهان»

اتهامات وارده به نخستین مجلس ملی ایران اختصاراً اینهاست :-

۱ - که خیلی در قلمفرسائی و سخنوری ، تند رو و پرحرف بوده، ولی استعداد سازمانی نداشته .

۲ - که انجام همه کارها را از وظایف اختصاصی خود دانسته، و میخواسته هم قانون گزار و هم اجراکننده باشد .

۳ - که برخی از نمایندگان فاسد، و گروهی در رفتار خطرناک خود ، افراط می کرده اند .

۴ - که از دردست گرفتن دارائی، و انضباط امور کشور، کوتاهی کرده اند .

۵ - که از کم ظرفی، شوق و علاقه دوستدارانش بسردی گراییده و هواداران همایونی را بوجود آورده است.

۶ - که آزادی مطبوعات را تا آنجا اجازه دادند تا بیمزه و مسخره آمیز گردید .

۷ - که انجمن ها و محافل سیاسی پشت و پناه خود را، از شدیدترین عناصر انقلابی خطرناک آگندند .

اینهاست ایراد و اعتراضاتی که اکنون بکوتاهی مورد بررسی و قضاوت بیشتری قرار داده میشوند :-

## (۱) پرگوئی - کمکاری، یا نداشتن استعداد برای

### سازمان نوین

پر آشکار است که پاك کردن زمین ویرانه از سنك پاره ، نغاله و زباله ، شرط اول و لازمه هرگونه ساختمانی است.

هنگامیکه مجلس ملی ایران دست بکار شد ، خود را با آشفتهگی و مفاسدیکه در طول قرون و اعصار نمو نموده بود، روبرو دید .

این وضعیت، رشته را بقدری نازک و ماده را بحدی مستعد انفجار ساخته بود، که با اشاره بیشتری، مردم شکیبای ایرانرا به نهضتی رهنمون آمد که نتیجه آن پدید آمدن خودش (یعنی مجلس) بوده است.

پول برای گردش هر اداره لزوم فوری داشت، ولی از آن فوری و حیاتی تر حفظ استقلال کشور و جلوگیری از آقا بالاسری بیگانگان بود، که چنانکه ما اخیراً دیدیم، اجانب برای خود بهره های خطرناکی اختیار کرده بودند . این کنترل اجنبی اول در وجود شخصی بنام مسیونوز بلژیکی رئیس گمرکها عرض اندام نموده بود ، که حتی گزارش همومبهم از او پدید یابد میکند ، چه در خلال عملیات و اقداماتش، سود شخصی

خود را بر منافع و مصالح ملتی که او را استخدام ، و بدین مقام نشانده بود ؛ بیشتر منظور میداشته، (۱). واژ احساسات ایرانیانیکه بر رفتار او خورده میگرفته اند اگر آه داشته است.

پس بدون شك مجلس باین ندای ملی هم آهنگی نموده ، و بدرخواست مردم در روگردانی از تصویب و ام تازمه پیشنهادی از روس و انگلیس، ترتیب اثر داده ، و در ۱۰ فوریه ۱۹۰۷ راندن آقایان نوز و پریم را عملی کرد.

مجلس، با بدست آوردن چنین پیروزی نسبت بنظر بزرگ ملی ، متوجه برنامه اصلاحاتی گردید ، که من در زیر عنوان سران مالی وانچمن ها ، موضوعرا مورد بررسی قرار خواهم داد .

## (۲) گوش در دخالت و ظایف قوه مجریه

درباره لحنیکه تایمز و دیگر انتقاد کنندگان مجلس اختیار کرده اند ، هر کس می اندیشید که ، مرکز ثقل مامعه برای این بنیاد شده بود ، که وضع قوانین را برای حصول رفاه و آسایش مردم کشور بعهده گرفته ، پس از انجام اینکار، با اعتماد کامل، بدست هیئت مجریه واگزارد ، که از روی درستی و صالحیت و بنحو کافی، بموقع اجرا گذاشته شود. البته اینصورت منطقی قضیه بوده ، مگر اینکه هر گونه اقدامی از ناحیه محمدعلیشاه و طرفداران او از خودی و بیگانه ، بر پایه تعلل و تاخیر کار پارلمان جوان، و بابی پروایی موقع سپری میکردید ، تا جائیکه مجلس میدید، وضع قوانین با این روش بیهوده و بی ارزش است . پس میکوشید و نیروی خود را تا آنجا که میتوانست هم در قانون گذاری وهم در اجرای آن بکار میبرد .

خیلی ناگوار است که تایمز دم بشکایت زده بگوید که :

«مجلس جز سخنرانی کاری نکرده ، و دیگر اینکه بحرف قناعت نکرده ، بعمل

گراییده است »

۱ - حتی مخبر تایمز - «داوید فریزر ( David Fraser ) که ذهنش در باب ایران خیلی مشوب است، نیز نوز و حرکات او را تنقید میکند و از جمله میگوید : - او سزاوار این صدمات بوده» (رجوع شود بکتاب ایران و عثمانی در انقلاب - صفحه ۵۱) علاوه بر این صدماتی را که فریزر بآن اشاره میکند ، چندان ناگوار نبوده، چه بعد از آنکه نوز مالیات و اقتصادیات ایران را (بیل بیگانه) خراب و درهم برهم ساخت ، آنگاه از درآمد و دزدی ها که بهره ور گردید دیه و کشتزار و تصور بسیاری در بلژیک برای خود خرید .

رجوع شود بکتاب «اختناق ایران» شوستر صفحه ۶۳

مرگان شوستر . آنچوانورد پاکنهاد امریکائی ، در کتاب یاد شده از صفحه ۲۷۱ بعد گوید :  
اگر کسی از نقطه نظر ایران بیندیشد - تهره گهر کی نوز بدترین و زیانبارترین تهره های  
نیاست .

(مترجم)

این صفتی را که درباره مجلس روا میدارد، بضرب المثلی که در سراسر ایران ورد زبانهاست. مانند که میگویند «کجدار و مریز» (۱)

## (۲) - «ناشایندگی و چیرگی برخی از نمایندگان»

از اینکه نمایندگان نخستین مجلس ایران، دارای وحدت قلب و اندیشه وطنی نبوده حرفی نیست، و باور هم نمیشود که از ریشه در اندیشه سود شخصی نبوده، تنها در بند آرزوی حیات بخشی، در خدمت بکشور بوده اند.

تایمز، و از آن بیشتر دهن بینان چاپلوس لگام گسیخته اش که لقلقه زبان خوی ایشان است، این توهمات را که از مجلس ایران داشته، حتی از پارلمان انگلستان هم باشکال میتوان داشت. بدون شك، چندتن از مجلسیان فاسد بوده، (که نام برخی از آنان را در صورت اقتضا میتوان برد) - در حالیکه دیگران ممکن است جنبه افراطی بخود گرفته باشند، ولی نکته این است که در رژیم قدیم، باشکال يك تن اداره مدار صالح یافت میشد، و بتحقیق یک دسته بزرگ و چه بسا اکثریت نمایندگان مجلس، سرشار از عاطفه وطنی و روح اجتماعی و مانند نمایندگان اروپا و امریکا در خور اعتماد و اعتبار بوده اند.

کسیکه سروکار با منطق و برهان دارد، بیش از این انتظار نمیتواند داشت که، اگر تحول و تغییر ناگهانی در مسلک افراد نادر است، از آن ملل بمراتب و الزاماً نادرتر میباشد. راه نیکو و خردمندانه تر برای قضاوت موضوع این است که: - «آیاتاریخ همانند واقران بسیاری از يك ملت که در اندک مدتی چنین پیشرفتهای برجسته، در روحیه، افکار و اخلاق اجتماعی، مانند ایرانیان در دوره مورد بحث کرده باشد بمانشان میدهد؟» - من بجز نت میاندیشم که همانند و همدوش او را بآسانی نمیتوان یافت.

## (۴) دارائی ملی و نظم همگانی

چنانکه ما دیدیم، مسئله مالی از بفرنج ترین مسائل روز بود که مجلس بد آن رو برو گردید، و بررسی بسیاهه و ریز بودجه کشور از هر چه بیشتر مورد توجه پارلمان بوده، که به کمیسیون دارائی واگزار شده بود، و در نوامبر ۱۹۰۷ لایحه آن بمجلس تقدیم شد.

از تاریخیکه کسی بیاد ندارد، و لخرجی و توانگر ساختن بزرگان و محبوبین، یا بر کردن کیسه دارندگان تیول و سران دربار، در برابر بهبوده ترین خدمات یا انجام هیچگونه کاری، از صفات و شمار غالبه فرمانروایان ایران بوده است. و نتیجه درخواست های دائمی برای پول، که هیچگونه مقاصد تولید ثروت و آبادی مملکت را در بر نداشته، تنها نظر تن آسانی و کامرانی در میان بوده (از بلندترین و پست ترین مأمورین دولت که مداخله در جمع آوری مالیات داشته اند، از راه دزدی و غارتگری اعاشه میکرده اند) و شانه

۱- ضرب المثل انگلیسی درست برابر همین است: «کج بگیرد ولی بیان برود»

رنجبران و روستایان در زیر این بارگران روزافزون؛ طاقت فرسا گردیده بود. و از لحاظ ثنوری، شاه با جنبه حق بجانب و بهترین صورتی، مالک هستی و حیات مردم کشور شناخته میشد، آنها رعیت (گله) و شاه را عی (چوپان) بوده است.

اگر شاه خوب و مهربانی میبود، به چیدن پشم گوسفندان و نوشیدن شیر آنان بس میکرد، و اگر ناپاک و سفاک بودی (بقول میرزا رضا کرمانی) نه تنها از کرک هم چشم نمی پوشید، بلکه از گوشت و استخوانشان نیز بریده و میبلعیدی.

چنانکه در سال ۱۸۹۰ (۱۲۶۸۹ خورشیدی) همه دیدیم؛ فرمانروایان ایران که حال کردن لباس از تن خود را نداشتند، بهوای مبلغ نسبتاً ناچیزی، دارندگان امتیاز را اجازه دادند که در استعمار کشاورزان بینوا شرکت جویند، و آن تحویلیکه پیش آمد مدیون روحانیون شیعی است که هر اندازه (درهشون تجدد و تمدن) قصور ورزیده باشند، باز هم مانند آخوندهای ایرلند، طبقه ای از ملت هستند که از میان مردم برخاسته و دائماً با مردم در تماس اند.

چنانچه این انقلاب (مشروطیت) پیش از تاریخ امتیازات (تباکو و غیره) و وامهای از بیگانه صورت گرفته بود، تکلیف جنبه ملی بسی آسان تر میبود، چه تلاشهاییکه برای رفورم (تحول حکومت) بعمل آمد، برخوردار به تسویه حساب بیگانه نمیکرد [یعنی پای منافع و بهانه سود وری بیگانگان در میان نبودی].

امور مالی را که کمیسیون دارائی مجلس در دست بررسی داشت بقرار چهار دیواری عبارت از وضعیت زیر بوده است:

کشور از نظر مالیات به ۳۴۰ ناحیه تقسیم شده، بهر يك مبلغی مقرر بود، و هر کدام کتابچه ای داشته که بعهده يك مستوفی بوده، و این مستوفیان بریاست مستوفی الممالک طبقه ویژه ای را بفران استیفا تشکیل میداده، دفترهاییکه اینها نگاه میداشتند، بسیار پیچیده و برای کسانیکه معلمات آنرا نداشته و در اینکار ورزیده نبودند، غیر قابل فهم مینمود.

مبلغی را که برای هر ناحیه (بخش) مقرر بود، و حکام (فرمانداران) یا ولات (استانداران) مسئول جمع آوری و رساندن پیاپی بخت در هر سال بودندی. چون حکومتها عموماً بهر کس بیشتر پیشکش میداد فروخته میشد، و مالیات را بدین ترتیب بمزایده میگزاشتند، پس برنده مسابقه تنها بگردآوری مبلغ مقرر در کتابچه مأموریت نداشته، بلکه کیسه خود را برای رشوه های هنگفتی که در آغاز مأموریت پرداخته بودی، و همچنین مبالغی را که برای تقدیمیه های اتفاقی (یعنی حتمی) و ابقای خود در محل حکمرانی، پیش بینی میکرد؛ میانباشت.

بعلاوه یکدسته گرسنه لات و لوت که هر يك بر حسب موقعیت و عنوان خود از



تهران راه افتاده ، و از این خرمن خروارهایی متوقع بودند ، در رکاب حضرت اجل یا اشرف یا اقدس امنع والا، بدان نقطه بدبخت و مردم بینوا روانه میگرددند .

بآسانی میتوان بمفاسد این دستگاہ و داستان رسوایی برد ، بویژه ستمها و فشارهای وارده بر روستایان و مردم شهری که نتیجه الزامی این روش بوده ، بخوبی پیداست .

لازمه چنین دستگاہ کثیف و گشاد بازی حکمرانان ، این بود که ، مجرای تنگی از این فراخنای مالیاتی ، بسوی پایتخت جریان یافته ، یکدم از آنچه از مردم کشیده میشد ، بخزانه عامره میرسید !! روی این اساس گنبدیده و پوسیده ، بدون سروصدا ، سودهای نامشروع بیشمار دیگری از میالغ کزاف ، در دستگاہ ( یا چاه ویل ) شاه - شاهزادگان خاندان سلطنت ، واعیان و اشراف ، بنامهای سه گانه : -

(۱) تیولات (۲) تسعیرات (۳) تفاوت عمل، که در باره هر یک چند کلمه باید گفته

شود؛ فرو میرفت .

(۱) تیولات - هنگامیکه شاه میخواست بکسیکه خدمتی بجا یا خوش آیند کرده ، برای اینکه از راه آسان و بی دردسرتری (بدون پرداخت نقدیه از خزانه) دست زده و طرفرا از سر واکند ، مالیات دهکده یا دهستانی را بار واکزار میکرد ، بدیهی است که آن آقای وظیفه خوار ( قره نوکر ) میکوشید ، که هرچه بیشتر بتوان از آنجا پول بدست آورد ، [ و سرانجام مالک انجا گردد ] .

این محل جایگاه (یا مملوک) ستمگری تازه میگردد ، که بمراتب از خود شاه پر مدعا و بی رحم تر میبود .

(۲) تسعیرات (ارزیابی) چون در جاهائیکه پرداخت مالیات جنسی بوده ، و تبدیل انواع جنس خواربار به نقد با تنزل احتمالی بهای روز ، برای خزانه داری احیاناً بعمد خلاف صرفه جوئی وانمود میشده ، و یا از سوی دیگر ، حمل اجناس از محل دشوار و ارزش گزایه آنرا نداشته و یا موجبات احتکار در مرکز را فراهم میساخته و چه بسا محل دچار کم بود جنس برای مصرف خود میگردد .

در صورتیکه تبدیل بنقد بزبان دولت بوده [ و انبار کردن در محل و فروش بموقع برای جلوگیری از گران فروشان و مراعات حال مردم بسی سودمند بود ] چه در موقع ارزیابی ، ارزیابی شده بوده است ، و بهمان بهای پیشین محسوب میگردد . بدیهی است برای کسیکه باو واکزار میشد ، سود فراوانی داشته است (۱)

۱ - موقوفات آستانه قدس رضوی را باید نمونه این حقه بازی دانست ، چه حقوق و مستمری کارمندان - از کلید دار - خدام و دیگر خدمتگزاران حواله به املاک حضرت و جنسی بوده ، و جنس هم بهای ناچیزی ، مثلا گندم خرواری يك تومان - جو چند ریال ، که از چندین سال پیش ارزیابی شده بود تا اوایل دوره اعلیحضرت فقید رضاشاه پهلوی کبیر بهمان نرخ برقرار بود . در صورتیکه غله چندین مرتبه ترقی کرده بود - از این روی هزینه آستانه چندین برابر شده و درآمد آن همان اندازه پیشین بوده است .

(۳) - تفاوت عمل چون مالیات مقرری ( کتابچه ای سابق الذکر ) چه بسا

کتر یا زیادتر بدست میآید ، وقتی ناحیه ای در وضعیت بدتری بود ، موضوع تفاوت عمل بمیان میآید و حاکم درخواست تخفیف مبلغی از آنچه مقرری بود میکرد ، (ولی بعکس اگر بیشتر عمل شده بود ، صدایش در نیامده برو نمیآورد) - این پولها که بجیب حاکم فرو میرفت ، بنام تفاوت عمل بود (یعنی مالیات محلی را که سالی تخفیف قائل شده یا بخشیده بودند) بهمان حال باقی میماند ، و بکسی که طرف میل و نورچشمی ، یا از خویشاوندان سلطنت ، و سران سپاه بوده ، سپرده میشده است که هر طور میخواهد در آنجا عمل نماید . گزشته از اینها با پشت هم اندازی های گوناگون کوچکتر - برخلاف قاعده همان دوره ، درباره بستگان ، خویشاوندان و دوستان و وابستگان آنان حقوقی بنام مستمری ، یا استصوابی دائم در جریان بوده ، که خود مادام العمر و پس از مرگ ورثه آنان نیز [ مانند بازنشستگی دوره دموکراسی منتها قدری عادلانه تر ] از این راه اعاشه می کرده اند (۱).

\* آستانه سالبانه مبلغ هنگفتی کسر بودجه داشته که در نتیجه وام دار گردیده ، تا جائیکه بیم ورشکستی یادست کم فلج شدن بارگاہ رضوی میرفت ، و اگر املاک وقف نبود شاید دیگر بکوجب زمین یا یک تکه ارذخایر نفیسه حضرت باقی نمی ماند ، و از کارهای برجسته اعلیحضرت فقید یکی اصلاح همین قضیه و کوتاه کردن دستهای پلید و بزه کار از آن گریبان مقدس و رفع فلاکت آستانه ، اقدام بآبادی املاک ، و سرشاری درآمد بود ؛ که بنحو آبرومندی گرایید .

این بود نمونه تسعیرات که از طرفی حقوق بگور و مستمری خوار دائم در افزایش ، و هر ساله اضافه حقوق نقدینه با تسعیر کزائی جنس داده میشده ، ولی نرخ جنس بهمان میزان سابق برقرار بوده است .

۱ - مالیات ایران که در اول سال ۱۲۸۶ = ۲۱ مارچ ۱۹۰۷ = ۱۱ صفر ۱۳۲۵ در کمیسیون دارائی مطرح ، و گزارش کمیسیون در جلسه ۱۴ شوال ۱۳۲۵ قمری خوانده شده بتصویب رسید ، ۱۵ کروری یعنی هفت ملیون و نیم تومان درآمد بود ، و این مبلغ بدان سان که شرح داده شد ، بمصرف حقوق و مستمری میرسیده و دیناری صرف اصلاحات و آبادی کشور نمی شد ، چون علاوه بر آن عوارض سنگینی بنام مداخله اعمال دولت ، بطور غیر مستقیم از مردم دریافت میکردیده ، موجبات ناخشنودی توده را فراهم و همین موضوع هسته اصلی انقلاب بوده که ایرانیان را بقانون خواهی و حکومت مشروطه سوق داد .

اکنون پس از چهل و چند سال بودجه درآمد ، قریب به هشتصد ملیون ، یعنی بیش از صد برابر بودجه آن زمان و هزینه به هزار و یکصد ملیون تومان رسیده و عوارض نامشروع بحدود سوسام آوری گراییده که شرح آنرا قلم شرم دارد . باز بهمان ترتیب مصرف یا صرف تشریفات و تجملات پیچیده میگردد - در صورتیکه در دوره بیست ساله از فروردین ۱۳۰۰ تا شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی درآمد دولت خورد ، خورد ، بسیصد تاسیصد و شصت و یک ملیون رسیده ، بنیان ترقیات کشور از ارتش - راه آهن ، راه های شوسه - کارخانها - آبادی شهرها توسعه فرهنگ و غیره بفکر و دست توانای اعلیحضرت فقید پهلوی کبیر گذاشته ، و بدست ماسپرده شد - از سال ۱۳۲۰ تا کنون که نه سال میگذرد ، این درآمد دو برابر و هزینه سه برابر گردیده ، و آن پایه و سازمان بویرانی گرایید . حتی موفق به نگهداری و ترمیم آن هم نگشته ایم . جای بزرگان ،

کمیسیون دارائی که از نوروز (۲۱ مارچ ۱۹۰۷) بکار آغاز شده بود، و دوازده نفر نمایندگان یعنی ۵ تن از آذربایجان، دوفتر از تهران، دوتن از خراس، و از کرمان خراسان، و همدان هر یک، یک تن تشکیل یافته بود، در ماه اکتوبر بودجه تنظیمی خود را بمجلس تقدیم داشت.

این کمیته بریاست وثوق الدوله و عضویت تقی زاده (که شرح خصوصیات این را مدیون او هستم) مستشار الدوله، حاجی میرزا آقا معروف بهسین زاده، حاجی میرزا ابراهیم، شرف الدوله، حسام الاسلام، موتن الممالک (مرد سالخوردی که معلومات زیادی از مالیه آشفته ایران داشته) و میرزا علیخان ادیب خلوت (جوان هنرمند شایان توجهی در ادبیات) تشکیل یافته بود.

براهنمائی و مشورت با ناصر الملک «مرد وطنخواه» تصمیم گرفت، که در افزایش یا برقراری مالیات تازه نباید تعجیل نمود، و بدون مرور زمان، تدارک پول بااستمداد از کارشناسان بیگانه در اقدام بوضع مالیات اراضی غیرممکن است، و سرانجام باید کاملاً صرفه جوئی را پیشه ساخته، و از هزینه ضروری خودداری نمود.

در چند سال پیش سالیانه سه میلیون تومان بقرار زیر کسری بودجه بوده است :-

هزینه سالیانه	۱۰,۵۰۰,۰۰۰ تومان
درآمد	۷,۵۰۰,۰۰۰
کسر بودجه	۳,۰۰۰,۰۰۰

شعبه دارائی مجلس، وظیفه و تکلیف خویش را با شایستگی و پشتکار، در مدت شش یا هفت ماه، حتی روزهای تعطیل از سر آفتاب تا سه ساعت از غروب گذشته بدون اینکه

• و نمایندگان دلسوز و صالح ادوار نهمین پارلمان را کسائی گرفته‌اند که صدرحمت به مستبدین دوره ناصری.

آری در آغاز مفروضیت مردم از متمگری شاه و شاهزادگان و سران دولت قاچار، دست بر آسمان داشتند - امروز اعلیحضرت همایون شاهنشاهی، فرزند همان تاجدار پهلوی بزرگ، از دست همان کارگردانان بفقان آمده و هرچه اندرز میدهند که در پی انجام وظیفه و اصلاح امور باشند، و به آنچه ملت را درشیده و خون مردم را مکیده بس کنند، گوش نداده، باغیره سری و لجاج خود چهری تر میگردند - گومی آنروز مردم در مقام بازخواست و درخواست امنیت و عدالت اجتماعی بوده، با پادشاه و درباریان مبارزه میکردند، امروز کاروارون شده، شاه جای مردم ستمدیده را گرفته، و باز بکران عصر طلائی مقام شاهی گزیده‌اند. هر چند کشور از عناصر خیرخواه - پاک نهاد و دانشمند در هر طبقه تهی نیست، پس بهترین یا مؤثرتر از هر اقدام و مبارزه اعلیحضرت بسود ایران، انتخاب مردان پاکدل ایرانی نژاد، روشن فکر، بوژه کارشناسانی در رأس وزارتخانه ها - ادارات و مهات امور کشور است، که امید میرود بدین نكفه باریك و قاطع باراده‌ای رزین و عزی آهین، امان نظر فرمایند.

مجلس را در خلال روز ترك نمایند انجام داده ، قلم ب قلم را بدقت بررسی و نسبت به مستمری و وظیفه خواران ، و دارندگان تیول یا خالصه ، بنام کاستن یا بریدن ، امان نظر کرده ، همه مستمریات راه مگر درباره بینواترین کسانیده ، حقاً سزاوار بودند ، از میان برد .

برخی از شاهزادگان خاندان سلطنت که در پیش یادآور شدیم با کمک هزینه های هنگفتی تحمیل بدارائی بوده اند - بویژه شعاع السلطنه برادر شاه ، ۱۸۵ هزار تومان و عمش ظل السلطان ، سالیانه ۷۵ هزار تومان داشتند .

اینها به ۱۲ هزار تومان سالیانه برای هر يك تقلیل داده شد . تدابیر دیگری برای از میان بردن همه این سوء استفاده ها اتخاذ گردید ، و بالاخره از این محل ها و صرفه جوئیهای دیگر ، کسر بودجه با تقدیر واحد نقره بطلا ( چه در آن موقع واحد پول ایران نقره بوده ) از ۵۷۰ هزار لیره ؛ کسر برآ به ۲۳۰ هزار لیره اضافه رسانیده در واقع ۸۰۰ هزار لیره صرفه جوئی گردید .

از این مبلغ ۲۳۰ هزار لیره اضافه در آمد - ۱۲۰ هزار لیره را باختیار شاه گذاشته و ۱۱۰ هزار لیره را برای مصارف دیگر منظور نمودند .

اگر این بودجه چنانکه آقای داوید فریزر « که بعد ها مخبر ویژه تایمز در تهران بود » در جلسه انجمن آسیای مرکزی « منعقد در ۱۱ نوامبر ۱۹۰۸ در لندن » بر اثر شرحی که از تقی زاده شنیده شد ، تصریح نمود ، از حدود کاغذ تجاوز نکرده گناه آنان که در تنظیم آن رنج برده اند نبوده ، بلکه گناه بگردن کسانی است که از اجرای مواد آن جلوگیری کردند .

این بودجه موجبات ناخرسندی بسیاری از مقامات ، بویژه شاه ، شاهزادگان بلا فصل خاندان سلطنت ، و گروهی از پارازیت ها « انگلها » و طفیلیان که سالیان درازی از این خوان یغما ، پرورده و فربه شده بودند فراهم ، و در مقام چاره جوئی برآمدند و این کاملاً طبیعی بود .

چه ایران یگانه کشوری نبوده که از طرف اینگونه سودپرستان سمج ، جلوگیری و ممنوع از اصلاحات فوری و فوری شده باشد .

ناخشنودی اساسی محمد علی شاه و حامیان و رایزنان مرتجعش ، در مورد هر گونه اصلاح موثری که با کنترل جامعه توأم بود ، تنها از بودجه که صخره ای در پیش پایش مینهاد نبود ، بلکه پروژه های تأسیس بانک ملی و قشون ملی ( نظام وظیفه ) نیز کشتی امیدش را میشکست .

تدابیر نیکوتری که برای تأمین انتظام جمع آوری مالیات و حفظ پرداخت کنندگان ، از کلاشی و زورگویی مأمورین اتخاذ گردید ، داستان جداگانه ایست که در قسمت سران انجمن گفته خواهد شد .

## ۵- ((گناره گیری و بیزاری مردم از مجلس!))

اینکه اگر مجلس در میان حامیان و هوا خواهان خود معتقدین و مؤمنینی می‌داشته که وجود آن را بمنزله داروی همه دردهائی که ایران از آن رنج می‌برده میدانسته، و باور می‌کرده‌اند که می‌تواند بیکباره سرزمین ایران را بی‌هشت برین تبدیل نماید - و اینکار بی‌شک در شان آن راست نیامده، من هیچگونه شاهد و مدرکی که دلالت بر وجود چنین طبقه‌ای نماید، در پیرامون آن نیافته‌ام. ناپایداری و سستی را که مجلس و هوا خواهانش در دومین کودتا «ژون ۱۹۰۸» نسبت بکودتای نخستین «در دسامبر ۱۹۰۷» نشان داده‌اند، بطوریکه ما دیده‌ایم بکلی بی‌تناسب بوده، ولی در عین حال پس از سانحه اسفناک، جنبشی که بیشتر شهرهای مهم استانهای ایران -- نخست تبریز، سپس طالش، رشت، اصفهان، بعد بندرعباس، و بوشهر کرده، درخواست بازگشت مشروطیت و تجدید تشکیل مجلس را نمودند، بخوبی نشان داد، که همه کشور بهیچ عنوانی از آن صرف نظر نکرده، و ابدأ نظری بدان معجزات، خواه اولی یا دومین که بانجام آنها توفیق نیافته یا شایده آن نبوده، نداشته‌اند.

و اما اینکه بر اثر ناکامیابی متصوره مجلس در انجام اصلاحات مؤثر، که سبب افزایش هوا داران همایونی گردیده، من شک دارم که مطلع موثقی بتواند دوازده نفر اشخاص بصیر را بشمارد که باور می‌داشته‌اند، پیروزی محمد علی‌شاه بر مجلس ملی بسود کشورشان بوده، یا کسی پیدا شود که بخطا رفته، این پیروزی را نتیجه مستقیم استیلای روسیه بر ایران و نابودی هر گونه نشاط آزادیخواهانه که با آن دشواری بدست آمده و بدست روسها انجام گرفته بود؛ نداند. تا آنجا که من میدانم و میتوانم مدلل سازم، دوستداران همایونی - بعقیده راسخ من، کسانی بوده‌اند که خوشبختی شان را از بستگی با طرفیان شاه میدانستند - کسانی بوده‌اند که با مفاسد و خلاف کاریها پرورش یافته، امرار حیات میکرده، یا میدیده‌اند که محیط دستگاہ شاه برای جاه طلبی بهترین میدان ورزش و کامیابی است، و یا آنانکه از رشک و غبطه بردن بر مقام رهبران جامعه، از آنجا رانده شده بودند که در خیام شاه‌جای گزیدند.

این دسته اخیر از سرشناس ترین اشخاص بودند - از این گروه نه تنها سرشناسان، بلکه روحانی مرتجعی مانند شیخ فضل‌الله - مردی که از لحاظ علم و آراستگی بکمال معروف بوده، و از قراری که میگویند این بدبخت، فقیه جامع و کاملی بوده، که باید از سرنوشت شوم او متأسف بود، او دید که سید عبدالله و سید محمد که آنان را از حیث علم و اجتهاد مادون خود میدانست - بلندترین مقام را در جامعه احراز کرده، شکوه یافته‌اند - از رشک و غبطه خود را در دامن دسته کهنه پرستان انداخته، مقام بلند خویش را با بخت بد فرجام، و سرنوشت شوم آنان توأم ساخت.



در بالا نمونه‌ای از سطح فهم توده آندوره و میرزا آقا نقی  
در پایین حقایقی از سیاست سبمانه خارجی را نشان میدهد



## ۶- ((مطبوعات آزاد - یا آزادی مطبوعات))

پیش از بخشش مشروطیت «۱۹۰۶» - مطبوعات شایان نامی، در ایران نبوده - اینگونه جراید عبارت بودند از : ایران، شرف، اطلاع و غیره، که با چاپ سنگی اوراقی بی ترتیب بیرون داده، دارای اخبار یا نظریات سودمندی نبودند. تنها بچاپلوسی و خوش آمدگویی شاهزادگان و حکمرانان چندی پرداخته، بآنان دلخوشی می دادند که همه مردم راضی و خوشبخت هستند - یک چند روزنامه نیکو نویس ایرانی، مانند اختردر استانبول، جبل المتین در کلکته، ثریا و پرورش در قاهره، گاه بگاه، در بیرون از ایران دایر میگردد و در حدود خود مشترکین را مستفید میساخته اند.

پس از بخشش مشروطیت، این وضعیت بکلی تغییر یافت. گزارش و جریان جلسات مجلس در نوامبر ۱۹۰۶ آغاز، و یکماه بعد، در روزنامه ندای وطن نیز منعکس گردید. سپس یکمده جراید روزانه و هفته ای دوبار، یا هفتگی بنام تمدن در فوریه ۱۹۰۷ - جبل المتین تهران آوریل ۱۹۰۷ - صوراسرافیل در مه ۱۹۰۷ و مساوات در اکتوبر ۱۹۰۷ که از مهمترین جراید بشمار بودند، از افق مطبوعات کشور سر بر آوردند - بزودی در هر شهر مهمی، روزنامه یا روزنامه هائی پدید آمد. جمع همه اینها در سراسر ایران از نود کمتر و از صد بیشتر نبود، و بیشتر آنها اهمیت یافته منتشر میگرددند. در میان آنها چندتائی فکاهی و مصور نیز بوده اند.

یکی از اینها شایان یادآوری است، چه قابل توجه گردیده، باتصاویر رسوا کننده اش، بنام حشرات الارض، در تبریز چاپ و منتشر میگردد، و بیوگرافی اشخاص را باتصویر، مجسم و بنام دشمنان کشور آنها را معرفی میکرد. پس از کودتای ۲۳ ژون ۱۹۰۷، همه یا تقریباً همه این جراید، فوراً بازداشت گردیدند.

ولی با برکناری محمدعلی شاه در ژوئیه ۱۹۰۹ چندتا از آنان، با بسیاری از جراید نوظهور تجدید و آغاز گردید، که از جمله نامه ایران نو، یکی از بهترین آنان بشمار است.

بدیهی است که کسی نمیتواند دهوی کند که از این ادبیات وسیعه جوان مرگ، اطلاعات جامعی داشته، بویژه برای کسیکه در خارج ایران میزیسته، من در حدود هشت یانه تا از جراید مهمه را مرتباً دریافت، و از شماره های اتفاقی سایرین نیز که مقالات سودمندی در بر داشته بدستم آمد، نمیتوانم دید که تایمز جاروب انتقاد بدست گرفته، نسبت صفت هرزه درائی و شرارت بدانها داده همه را بایک چوب براند، در حالیکه در برخی از موارد سطح فهم این جراید بیایه بلندی رسیده، بویژه وقتی که نکته شایان ملاحظه جوانی مطبوعات ایران را مورد توجه قرار دهیم. تا آنجا که اخلاقاً مجاز بوده، در تمام



این دوره، خیلی کمتر از آنچه مربوط بآنها بود، نسبت به برخی از مطبوعات اروپا مبادرت بانقاد متقابل نمودند. از لحاظ سیاسی بدون شك در برخی موارد نگارشهای شدیدی داشته اند، و چنانکه درباره مقاله روح القدس برضد شاه ملاحظه شد، روزنامه توقیف و مدیرش تحت تعقیب قرار گرفت.

و حتی پس از بازگشت مشروطیت، حبل المتین که دوباره بوجود آمده بود، بر اثر نشر مقاله ای اهانت آمیز، نسبت به تازیان که آنانرا سوسمارخوار خواند، که چون بحساب يك گونه سبکی باسلام تلقی گردید، روزنامه توقیف و مدیرش کیفر دید. قانونی که سبب بهبودی و انضباط مطبوعات شد، نیز یکی از اقدامات قانون گذاری بود که توجه مجلس را جلب و چنانکه گفتیم، کمیسیون سازشی که در مه ۱۹۰۸ - یکماه پیش از کودتا تشکیل داده شد، لحن مطبوعاتی را که تندروی پیشه خود ساخته بودند؛ تعدیل نمود.

### (۷) «انجمن و سران آنها»

چنانکه بمورد خود توضیح دادیم. انجمنها دو گونه بوده اند رسمی و غیر رسمی. اولیها که برطبق قانون تشکیل یافته سه گونه بوده اند.

۱ - بلدیہ ( انجمن شهرداری )

۲ - انجمن ایالتی

۳ - انجمن ولایتی

دسته دوم ساده، و عبارت از محافل و جمعیت هائی بوده اند که هدف مشترکی در امور محلی، سیاسی و خیریه داشتند و بموجب قانون خاصی - نظم و ترتیب رفتار آنها در همکاری بامجلس، موافق ماده ای از متمم قانون اساسی ( در اکتوبر ۱۹۰۷ - ۲۸ شعبان ۱۳۲۵ قمری) بقرار زیر بتصویب رسیده بود:

ماده ۲۱ - انجمنها و اجتماعاتیکه مولد فتنه دینی و دنیوی و مغل بنظم نباشند در تمام مملکت آزاد است، ولی مجتمهین با خود اسلحه نباید داشته باشند، و ترتیباتی را که قانون در اینخصوص مقرر میکند باید متابعت نمایند، اجتماعات در شوارع و میدان های عمومی هم باید تابع قوانین نظمیہ باشد.

پس بخوبی امتیاز میان انجمن های رسمی و غیر رسمی آشکار است - و چنانکه تقی زاده بیان داشته، خیلی ناگوار است که از لحاظ وحدت نام « انجمن » بدون فرق و امتیازی اطلاق بپردو نوع شود.

انجمن های رسمی دارای وزن اساسی و تاثیر واقعی در بهبود حال مردم بوده، و در هیئت و تشکیلات حکومت کشور، مقام مهمی را دارا بوده اند.

تکالیف نظارت در امر انتخابات، امور اجتماعی و مراقبت کار کندان و تحصیل داران مالیه، و هر گونه کارهای حکمرانان که ممکن بود بنا بخوبی پیشین و روش خود سرانه

رویم. استبدادی، نسبت به مردم روا دارند، بعهده داشته‌اند؛ آنها وسایل عمده و اصلی، برای نجات مالیات‌دهندگان از تحمیلات طاقت فرمائی بوده‌اند که شرح آن گزشت.

اما درباره انجمن‌های غیر رسمی یا محافل سیاسی (۱) ما دیدیم که سابقه‌دارترین

۱- اینکه بر این دو مقام، تعریف و توصیف انجمن‌ها، و شناسایی آنها برآمده، از اینروست که، چون در زبان انگلیسی، یا فرانسه و اروپائی عموماً برای هر نوع محفلی از تشکیلات سیاسی (حکومت) و اجتماعی (ملی) واژه خاصی برابر مفهوم و اهمیت آن محفل بکار می‌رود، از دوره اول مشروطیت ایران (تاکنون) تنها واژه انجمن با مضاف‌الیه آن مثلاً شهرداوی - ایالتی و غیره بکار برده شده و میشود، و اروپائیان همه را سوسیته ترجمه می‌کرده‌اند، و واژه سوسیته کافی به مفهوم اصطلاحات گوناگون تشکیلات حکومت دموکراسی انگلیسی نبوده، پس همه را تعبیر به مجامع سیاسی می‌کرده‌اند.

این است که جناب تقی‌زاده (سناور کنونی) در انگلستان، مفهوم و موقعیت آنها را توضیح داده؛ و بر این هم تفسیر فرموده است. و شاید این شرح و توضیحی که مؤلف داده، در نظر خوانندگان گرامی شگفت‌آید، در صورتیکه بجا درست بوده، زیرا اروپائیان يك واژه را برای چند مفهوم یا بعکس بکار نمی‌برند و موافق «هر سخن جامی و هر نکته مکانی دارد» عمل نمی‌نمایند - بویژه برای اصطلاحات تشکیلاتی حکومت، از سیاسی و اجتماعی و غیره، دانشمندان عقیده دارند که واژه مخصوص بدانرا بکار برند، و اگر چیزی در عرف و عادت بی سابقه باشد، کلمه خاصی بزرگ‌گفته بفرهنگستان می‌نمایانند، و در فرهنگ واژه وارد میشود «در بنا که فرهنگستان ما که از جمله یادگار بیک دوره اعلی حضرت پهلوی کبیر بود، از نابغردی و شتابزدگی مردم که خود دلیل نادانی و کم‌رشدیست، بطوری هوشد که نامی از آن نیست» و اگر دیری بماند، از جوانی با مرحله کمال میگذارد، زبان پارسی را از بارازیت یا انگلهای بیگانه میسترد، شاید تاکنون زبانی پیراسته از آمیختگی، بوژه‌های بیگانه، و آراسته بوژه‌های دیرین خودی داشتیم.

نگارنده زبان عربی را هم تا اندازه‌ای میدانم و هم دوستش دارم، چرا که زبان شرقی و دینی من است، و معتقدم که بسیاری از واژه‌های عربی به زبان پارسی زینت و صفای شایان تعبیری داده و آنها را توانگر ساخته نباید ترک شود، و با فشاری هم نمیکنیم که حتماً واژه‌انبار بجای شریک و نشست بجای جاسه بکار رود، زیرا در اشتقاق آنها دچار اشکال می‌شویم ولی واژه انبار بمعنی شریک و نشست بمعنی جمله را که همه شعرا و بزرگان قلم و ادب بپورد خود بکار برده‌اند، و همچنین واژه‌های دیگر نباید ترک شوند. رجوع به پیام بفرهنگستان شادروان محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) - این مرد بزرگ دانشمند توصیه و یادآوری‌های بسیار درست و نیکوئی بفرهنگستان کرده، که شایسته پیروی همه نویسندگان معاصر و آیندگان است.

وجود فرهنگستان برای کشور و زبان ما از واجبات اولیه است، چه هر اساسی دوره جوانی دارد، که کارهایش با زمان گذران ورزیده و آزموده شده، بکم و کاست و ناچوری‌های خود بی‌میبرد، و خوره خورد راه تکامل می‌پیماید و آراسته بکمال می‌گردد - من سبک نگارش شادروان کسروی را پسندیده و باور دارم که اگر نویسندگان، با بررسی به ریشه زبان، از روی آئین درستی، برای واژه‌های بیگانه که در پارسی برابر هائی میتوان بدست آورد (که مانند کسروی محدود بچند واژه نبوده)، و بتوان کسب سخن را در فراغتهای میدان ادب بچولان آورد، شایسته است شیوه‌اورا پیروی نمایند، چه بسیار دلفشین و خوش‌آیند است، و من آنگاه که نوشته‌های او را میتوانم خون در زکهایم موج میراند، و غرور ملی در منمزم اوج می‌گیرد. شرح.

آنها جنبهٔ محلی داشته، مثلاً انجمن اصفهان یا تبریز که در پایتخت برای حفظ شهرستان یا استان خود برپا گردیده بودند، و سایر انجمنها اساساً سیاسی و برخی شاید جنبه انقلابی نیز داشته اند.

و چونانکه دیدیم اینها رلی را در این دوره تاریخی بعهده گرفته بازی نموده اند، بویژه در رویداد کودتا پشتیبانی توده را بر خود هموار کردند، و دوباره پس از بمباران ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ که دیگر پای مجلس در میان نبود، اینها بودند که ایستادگی ملی را اداره کرده، و تا سرحد امکان کوشیدند تا به برانداختن محمد علی شاه انجامید، و با کمک انجمن های همانند خود در خارجه، بویژه انجمن سعادت استانبول - تماس خود را با کشورهای بیگانه حفظ؛ و همه جا را از پیشرفت های خود آگاه ساخته، اراجیف و بیهوده گوئیهای که بتوسط منابع و اشخاص ذینفع ساخته و اشاعه داده میشد، باطل و عاقل ساختند.

نیکوکاری این انجمن ها را نیز باید یادآور شد - کمک به بیماران و رنجبران بینوا، و از همه بالاتر برپا داشتن کلاسهای شبانه برای آموزگاری طبقات پایین را از جمله وظایف همشهریان و وطنخواهان دانسته، و از صندوق خود اقدام و انجام میداده اند. در پیشرفت این تکالیف، و عاظم - سخنرانان و خطیبان توانا، مانند شادروانان ملک المتکلمین و سید جمال که هر دو قربانی خشم و انتقام شاه گردیدند، آنان را تقویت و تشجیع کرده، دائم به مردم گوشزد میکردند که برای رهایی از مداخلهٔ اجانب، نسبت با اتباع خارجه از ساکن و سیار، مبادا کوچکترین آزار و زبانی متوجه ساخت. در سایه کوشش فوق العاده اینان در سراسر این دوره، در میان شورشها و آشفتگی و هرج و مرجی که تاجنک داخلی دامنه پیدا کرد، اجانب در آغوش امنیت و آسایش میزیسته اند. بطوریکه تاریخ همانند اینگونه مصونیت کامل را؛ برای بیگانگان در چنین دوره بحرانی و انقلاب پر کشمکش که هر آن در جریان بود، نشان نداده و بی سابقه بوده است.

من کوشیده ام که آنهمه انتقادات ناگوار خشونت آمیزی را، که تا یمن نسبت به نخستین مجلس روا داشته نشان داده، و کارهای هواخواهان مجلس را نیز بنمایانم و بفهمانم که روزنامه دیگری که اینهمه نمایندگان کافی در سراسر جهان داشته و تا این اندازه از نشر اخبار درست، روی گردان بوده باشد؛ در دنیا وجود ندارد.

من فقط، صفت خاص تنها به قاضی روی، و تمایلات این روزنامه را که کار کمانش از اطلاعاتیکه بدست آورده با اختیارش گذاشته اند و او انگار کرده و آنچه را از قلم انداخته، یا برنگی دیگر آمیخته، بتوانم خاطر نشان ساخت. شیوه دیرین تا یمن که هنوز در خارجه، بویژه در کشورهای دور، مانند یک عامل بدون تعصب و بیطرفی با توسعه زیادی از لحاظ تراوانی مطلب، اخباراتفاقی، حسن اسلوب - نظریات بجاء، و جنبه ادبی عالیش قابل ملاحظه است، تا جائیکه دیگر نمیتواند خود را از مطالب واهی تابع و انحرافات حزبی دور بدارد. یکی از سران این روزنامه در ضیافت دایرة المعارف بریتانی در ۲۱ نوامبر ۱۹۰۲ در سخنرانی خود با

گمال رك گومی خاطر نشان ساخت که :- مدیران تایمز دستخوش همدی هستند که نسبت به اخبار فوتی ناگزیر به تصمیم قاطعی بوده نکرارند . سگهای ۵۰۰ بهترین آنرا بقند - این بی پروائی که آشکارا با حضور نمایندگان محافظه کار و مخالفین حکومت از روسای تایمز سرزد ، یکی از صفات فطری آن ، چه در مسائل خودی و چه بیگانه میباشد ، هر چه باشد مطلقاً ناگوار نبوده ، تعبیر بصراحت میشود .

در پائیز ۱۹۰۸ وقتی که کمیته ای برای گفتگو درباره مداخله روسها در آذربایجان تشکیل شد، ضدیتش درباره ایران بقدری جدی گردید ، که تا آنجا که من میتوانم قضاوت کنم ، آنقدرها روی اصل قضیه بوده ، بلکه نظرا اجتهاد سیاسی بقرار زبرد داشته است :-

(۱) - اینکه سر نوشت ایران در نزد بریتانیای کبیر ، از لحاظ موازنه سیاسی اروپا بس ناچیز و بی اهمیت میباشد ، که بخاطر آن ترك دوستی روسیه برای ما الزام آور نیست ، و بنا بر این چیزی نباید گفت و کاری نباید کرد که خاطر روسیه رنجیده و جریحه دار گردد . این اصل تا آنجا پیروی گردید که تایمز حتی مبالغه آمیزترین ستایش و تمجید را دایر به صفات خجسته ای در حق تزار سرداده ، و در واقعه دیدار ذات همایونی (تزار) از کوز (Cowes) تملق و خوش آمد گوئیرا بقدری رسانید که بلع و هضم آن قدر اشکال داشت .

(۲) درباره نشئه آزادی موجوده در میلیون مصر و بیشتر در هند - تایمز ، اینگونه نهضت ها را حتی در کشورهای مستقل آسیائی بموقع دانسته ، و در مورد تقویت هر گونه ضدیتی بواگزارنده حکومت اجتماعی در مصر یا هند ، و اعطای آزادی مطبوعات را در این کشور ها ، و اینکه ملل خاور برای حکومت خود مختار و مطبوعات آزاد شایستگی ندارند ، اجتهاد مطبوع و پسندیده ای بشمار می آورد (۱) .

این دو فکر در مقالات تایمز ، از اکتوبر ۱۹۰۸ درباره ایران نیز معرزه و همیشه لحن او پیرامون این حساب دور میزد ، جز اینکه دائم بحمایت وام خارجی (یعنی از روس و انگلیس) نیز اقامه دعوی میکرد ، و از اینکه ایرانیان برای قرضه دیگری ، و وام دار شدن به دو همسایه

۱ در همین موقع زمزمه نهضت آزادیخواهی از هند برخاست - از شنیدن اخبار روسیه که جنبشی در آنجا پدید آمده بود ، بویژه انقلاب ایران - هندیان از خواب غفلت بیدار و حقوق خود را از بریتانی میخواستند .

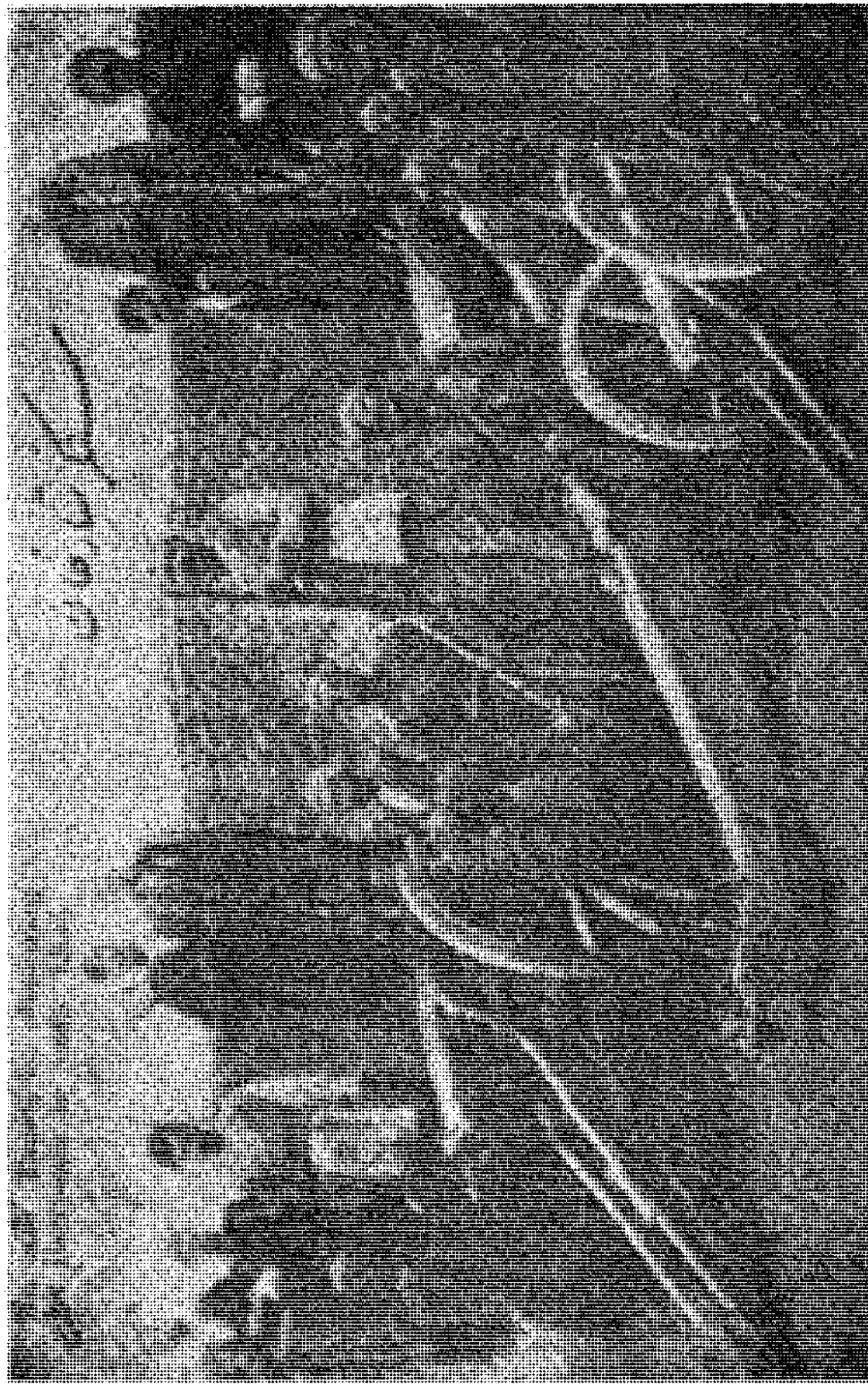
بپتر از آن نتیجه جنگ ترانسوال بود ، که انگلستان چندین سال دچار زیان جانی و مالی فراوانی گردیده ، سرانجام افریقای جنوبی بحقوق مشروطیت و داشتن پارلمان و هیئت دولت مخصوص بخود نایل گردید - از طرفی ملت مصر موجبات ناراحتی بریتانی را در دعاوی حقه خود فراهم آورده بود .

از این روی جراید انگلیس بویژه تایمز که ارگان وزارت خارجه و زبان نیم رسمی آن دولت است ؛ بدینگونه ترهات و حق شکنی ها و قضاوت بیجا خود را ناگزیر میدیده اند .

نیرومند ابراز بی میلی مینمایند، آنرا بیاد دشنام می گرفت. در محاسبه این رفتار (تایمز) ما باید بوجود سومین عامل که طبیعت توانست آنرا آسانتر حل و تسویه نماید بپردازیم. جهات نظر تایمز نسبت به بی کفایتی و بیهودگی مجلس و ناشایستگی حکومت اجتماعی ایران؛ چسبیده بملت ایران نشد، و آن شگفتی و احساس ترس بزرگی که مولود کودتای ۲۳ ژون ۱۹۰۸ بود، همینکه اندکی پس از آن به بهبودی گرا آید زایل گردید. خورد خورد، همه شهرهای مهم ایالات، در پیرامون هدف مقدس اجتماعی گرد آمده و برضد نقض سوگند هائی که پادشاه سه یا چهار بار [چهار بار قطعی است] بامضامین: «بنام خدای متعال، و آنچه در نزد خداوند مقدس است» کوشش ما بتمامی صرف «نگاهداری استقلال ایران - مصونیت و حفظ مرزهای کشور و حقوق مردم، و مراعات قوانین اساسی مشروطیت ایران خواهد شد، و برطبق قوانین موضوعه در سراسر کشور شاهنشاهی سلطنت خواهیم کرد» یاد کرده بود، همداستان گردیدند. ولی تبریز دومین شهر کشور ایران - که مرکز بزرگ تولید شمال غربی و بمنزله منچستر ایران بود - و محمدعلیشاه را بهتر از ایالات دیگر شناخته و از همه بیشتر او را بد میدانست، بهتر معنی آزادی و استقلال را فهمیده و آنرا دوست میداشت. [و بهمین اندازه مخالفین و ماجراجویانش پی در پی زبان بایران میرسانند] در مدت ده ماهه زمامداری لیاخوف که تهران، زیر چکمه قزاقان مینالید پرچم آزادی را در اهتزاز نگاه میداشت - و در لحظاتی که از گرسنگی بر روی شکم خمیده بودند به اصفهان - رشت و دیگر شهرها دلیری بخشیده و تذکر میداد که هنگام حمایت و ابراز مردانگی است.

شرح بسیج تاریخی تبریز، در اینجا هم غیر ممکن و هم بی لزوم است. غیر ممکن، از آن روست که شرح جامع اینداستان هنوز در دسترس نیست، گرچه اخیراً دانسته ام که داستان بسیج تبریز در ایران منتشر شده. غیر ضروری، از این جهت است که بتوسط سه نفر شاهد اروپائی مراتب این وقایع منتشر گردیده، در دست است. از این سه نفر نخستین کپتان لیونل جیمس (C. L. James) وقایع نگار تایمز است، که نامه های او از شرح دفاع تبریز، وسیله بیداری سودمندی در این کشور (انگلستان) گردید. او بدبختانه در ۵ اکتوبر ۱۹۰۸ از طرف تایمز پس خوانده شد.

علاوه بر نامه های او مندرج در تایمز، در کتاب خود موسوم به (By-ways and Bridle paths) چند فصل از این موضوع را گنجانده است. دومین شاهد کپتان فرانسوی بنام Angineur است که از ۱۴ سپتامبر تا ۷ اکتوبر ۱۹۰۸ در تبریز بوده و شرح درخشانی از آنچه دیده و شنیده در دو شماره، ژانویه و فوریه ۱۹۰۹ - آسیای فرانسه (L'Asie Française) نویسانده است. سومین - مستر مور (A. Moore) بوده که بسمت مخبری دلی نیوز - دلی کرونیکل و منچستر گاردین در ژانویه ۱۹۰۹ گسیل گردیده، و تا پایان محاصره (اپریل ۱۹۰۹) در تبریز مانده است.



کوی امیرخیز و سنکر ستارخان در تبریز

ش ۵۴



چون در میان گرفتن تبریز، آند کمی پس از ورود او تکمیل گردیده، کمی از نامه‌هایش بمقصد رسیده - ولی در مدت سه ماهه ایکه در آنجا بسر برده، چند روزنامه که ۳۰ فقره تلگراف در برداشته، برخی از آنها مفصل و منبع اطلاعاتی پس گرانمایه میباشند.

نخستین تلگراف را در ۲۱ ژانویه و آخرین را در ۲۲ اپریل ۱۹۰۹ به جراید خود فرستاده بود. (۱)

« کشمکش تبریز به سه دوره تفکیک میشود. »

نخستین دوره؛ جنگهای خیابانی کوتاه - از طرف مشروطه خواهان بسر گردگی ستارخان و باقرخان سر گرفته، که از ۳۰ کوی تبریز، یکی یا دوتای آن از جمله کوی امیرخیز واقع در کنار رودخانه آجی جهت شمال غربی شهر که از پیش در دست دولتیان میبود، با ابراز شجاعت ستارخان؛ بدست ملیون افتاد.

دومین دوره، پراکنده شدن همه دولتیان از تمامی شهر، یا قسمت بزرگتر آن بوده، که آنرا از بستن راههای ورود خواربار و مراسلات بشهر ناتوان ساخته است. راه جلفا و مرز روسیه، تا مدت درازی در دست مردان ستارخان ماند، که مستر مور در نیمه دوم ژانویه ۱۹۰۹ از آن راه گزر کرده است. ولی پس از آنکه محاصره تبریز تکمیل گردید در ۳ فوریه بسته شد.

سومین دوره هنگام محاصره ایست که در روزهای اخیر، چنان قحطی در گرفت که بسیاری از مردم شهر از نایابی خوراکی مردند. آخرین نومیدی در ۲۲ اپریل روی بر تافت. چهار یا پنج روز دیگر سپاهیان روس بفرماندهی ژنرال ژنلرسکی (Znarsky) راه جلفا را باز، و خوار بار بشهر آورده، شهر از محاصره بیرون آمد.

جنگ تبریز از همان روز کودتا (۲۳ جمادی الاالی ۱۳۲۶) آغاز گردید. روز پیش مجتهدین تبریز، حاجی میرزا حسن، امام جمعه، حاجی میرزا عبدالکریم، میر هاشم و دیگر مترجمین روحانی بشاه تلگرافی کرده مشروطیت را نامشروع و شاه را پیرانداختن آن تشویق کردند (۲)

۱ - این روزنامه ها یکی بنام ناله ملت و دیگری روزنامه «انجمن» بوده که بوسیله لوحه سنگی چاپ و منتشر میگردد - روزنامه ناله ملت در شماره یکم بنام نوای ملت و از شماره دوم بیعد ناله ملت موسوم گردید - در این روزنامه ها اول از ستمگری دولتیان و ستمدیدی توده بحث میشد، ولی کم کم ورق برگشته بیش از همه از زبونی دولتیان و فیروزی توده در آن می نگاشته اند.

۲ - چنانکه کسروی مینویسد: شاه برای تبریز نقشه ای داشته است که بدست ملایان و سرکردگان آذربایجانی انجام گیرد. پس از بیچاران پارلمان دولتیان در تبریز بچنگ آغازیده بسر مجاهدین تلختند و چون تبریز از رویداد تهران آگاهی داشته، در هر دو شهر در یکروز بچنگ پرداختند.

تلگرافی از محمدعلی میرزا میر هاشم که لاجپیرگی خود مژده داده بدین روایت: جناب



### نهضت مشروطیت ترکیه و تاثیر آن در ایران

مشروطه خواهان که از اینکار آگاه شدند خشمگین گردیده. مجاهدی بسوی آنان آتش کرد، ولی بخطرارفته به سیدهاشم که آماج بود نخورد، تیرانداز هماندم گرفتار و کشته گردید. از آن دم برگشتیان (مرتجعین) در کوی دوجی یا شتر بان، همسایه کوی امیرخیز مجلسی آراستند و چند تن از مشروطه خواهان بنام را گرفته کشتند. از آنسوی بمبی بختانه مجتهدی در چارمنار سمت شرقی امیرخیز افکنده شد. پس جنگ همگانی در گرفت، چنان کار بر مجاهدین دشوار و بطوری عرصه تنگ گردیده، مایوس از نگهداری موضع خویش گشتند که بیشتر آنان از جمله باقرخان، پرچم سفید بلامت تسلیم بر افراشت، ولی ستارخان با دلاورترین مردانش موضع از دست شده را باز پس گرفته، دلیری کم گشته را بقلب همکارانش باز گردانیده و با کوشش و کشمکش زمام اقبال را با پیروزی کامل بکف آورد. (۱)

در دومین دوره ستیز و جنگ و گریز، ستارخان، شهر تبریز و چند راهی که آمد و شد بد آنجار اتامین میگرد؛ با نقاطی در پیرامون شهر نیز بدست آورد. و ما بد بختانه، اکنون معلوماتی ناچیز، از هنگام رهسپاری کپتان انجنیور (در آخر اکتوبر ۱۹۰۸) تا ورود مستر مور (در نیمه دوم ژانویه ۱۹۰۹) که مستقیماً اخباری از تبریز بانگلستان رسیده، در اختیار داریم. (۲)

• مستطاب شریعتدار آقامیرهاشم سلمه الله تعالی، با کمال قدرت فتح کردم، مفسدین را تمام گرفتار کرده سیدهدایت را بکربلا فرستادم و سید محمد را بغراسان. ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر را سیاست کردم. مفسدین تماماً محبوس - شما هم با کمال قدرت مشغول دفع مفسدین باشید و از منم هر نوع تقویت بخواهید حاضر - منتظر جواب هستم - جنابان حجج اسلام سلمه الله را احوال برسم - همین تلگراف را بایشان نشان بدهید - محمد همیشه قاچار.

همان روز نهضت دولتیان مناره های سید حمزه و صاحب الامر و دیگر جامای بلند کناره رودخانه - مهرانرود که در میان شهر میگذرد (ظاهراً رود آجی چای که براون مینویسد همین مهرانرود است و در نقشه میدان چای نوشته شده) در این جنگ شجاع نظام پیش آهنگ بوده و خود در بالای مناره تیره اندازی میکرده و چون آزموده می بود کمتر تیری از او به آماج نمی خورد همچنین تفنگداران مرند و قراملک و دوجی در جنگ زبردستی مینمودند. مترجم.

۱- کسروی ضمن شرح ستیز و گریز مجاهدین و دولتیان مینویسد: روز دوم جنگ آگاهی بمباران مجلس از تلگرافخانه در شهر پراکنده شده و مایه نومیدی بسیاری از مشروطه خواهان گردید. بسیاری از سردستگان و نمایندگان انجمن سخت بیهوش گردیدند، و هر کس باندیشه جان و دارائی خود افتاد. انجمن ایالتی که میبایستی در چنین هنگام پشتیبان مجاهدین باشد و بآنان دلداری دهد، بهم خورد، و هر یک خود را به نهانگهی کشید.

اجلال الملك و بصیر السلطنه، در کونسولخانه روس، میرزا حسین واعظ در کونسولخانه فرانسه بست نشینند. ایشان کار را پایان یافته و مشروطه را از میان رفته میدانستند، ولی مجاهدان ترس بغود راه نداده، دست از ایستادگی برنداشتند، و کسانی از علی مسیو و حاج علی دوافروش و حاجی مهدی آقا و دیگران رشته پشتیبانی را از دست ندادند. در ۱۳ جمادی الاخری - رحیم خان با سواران قرجه داغی از اهر، و سهام الدوله با فوج ملایر، از تهران وارد و در باغ شمال نشین گرفتند. مترجم.

۲- کسروی شرح جنگهای این دوره را داده که با ورود رحیم خان و حکمرانی مقتدر الدوله بجای والی (استاندار) و کبیایی خوار بار و تاراج بسیاری از خانه های مشروطه خواهان، همه کویهای تبریز جز امیر خیز بدست دولتیان افتادند.



سام خان - میرہاشم - ضرغام

۵۵



انقلاب پیروزمندانه ترکیه در ژوئیه ۱۹۰۸ ، رهبران انقلابی ایران را تشویقی

بسیز کرد (۱) .

• منوچهر مقتدرالدوله مراتب این فتح و فیروزی را تلگرافی بمرض شاه رسانید و باختیانوف کونسول روس، از یکطرف بیپانه حفظ جان و دارائی اتباع روسیه پای بمیان نهاده ، برای اتباع خود و دیگران که در غم جان و دارائی بودند، بیرق روس فرستاده که بر سردر خانه خود بزنند ، و بر بیشتر خانها پرچم سفید افراشته بودند و از طرف دیگر فشنگ بدولتیان میداد . در نتیجه این پیش آمد، انبوهی از مجاهدان نومید گردیده، تفنگهای خود را بر زمین نهادند . تنها ستارخان که در این جنگهای باز پسین کردانی و مردانگی بسیار از وی سرزده بود ، بروائی از این پیش آمد نینداشت .

سه خاطره بزرگ از او یاد کرده اند که من نیز در اینجا میآورم : - نخست اینکه (در ۱۶ جمادی الاخری ۱۳۳۶ قمری) چون دولتیان دیدند تنها با کشتار و تاراج آزاد میخواستند و گرفتاری بسیاری از آنان سودی نبرده ، و با تفنگ کاری ساخته نشده ، ستارخان تسلیم نسیگردد ، موضع او را بتوپ بستند ، و از بامداد تا شام بیداد کردند ، ولی کاری از پیش نبردند و فردا که آرامش بود - باختیانوف کونسول روس، آگاهی داد که بامیرخیز خواهد آمد ، ستارخان بدیرائی بسیج کرد - کونسول در آمد . نشست احوال پرسی نمود ، سپس گفت : - امروز بخیا بان رفتم و اکنون باینجا آمدم که از شما بیمان گیرم که بچنگ پیشدستی نکنید تا کار با گفتگو پایان پذیرد ، ستارخان در پاسخ گفت : - « ما هیچگاه بچنگ پیشدستی نمی کنیم و همیشه از آن سوی شما میتوانیم و ما جلوهان را میگیریم » - کونسول پیشنهاد کرد که بیرقی از کونسولخانه فرستاده شود که به سردر خانه خود زند ، و در زینهار دولت روس باشد ، و نوید میداد که سر قراسورانی (سرنگهبانی) آذربایجان را برای او از دولت خواهد گرفت .

ستار در پاسخ گفت : « ژنرال کونسول - من میخواهم که هفت دولت بزیر بیرق دولت ایران بیایند - من زیر بیرق بیگانه فروم » کونسول از این پاسخ خیره ماند ، و چون برخاست برود ، ستارخان هفت تن از سرداران قرجه داغی را که در جنگلها دستگیر کرده بود ، همراه نوکران خود فرستاد که آنها را به دوچی برسانند - کونسول از این رفتار جوانمردانه بسیار شادمان گردید از کارهای ارجدار دیگر او اینکه - دوچیان (شتربانیان) نوکر او عباسعلی نامی را فریب داده ، که از باب خود را در موقع فرصت به تیر زند ، روزی که ستارخان را تنها دیده نوکر گلوله ای باو زده میگریزد ، ستارخان زخم خود را که کاری نبوده بسته ، از یاران خود که مبادا دل شکسته شوند پنهان میداشت .

سومین کار ارجدار او از بسیاری کارهای پرارج دیگر اینکه « بیرق روس را که روی خانه حاجی محمد رضا شکوبی افراشته دید ، آنرا با گلوله بزیر افکند ، سپس به بیرق های سفید پرداخته ، یکایک را با گلوله سرنگون نمود » مترجم

۱- این خبر در ۴ اوت توسط ژنرال کونسول ترکیه به تبریز رسید، که آنگهی آن بدر و دیوان شهر حسابانده شد دایر بر اینکه : - « تا پیش از ورود حکمران محل با تجهیز قوا و اعاده امنیت و وضعیت رضایت بخش - سلطان مانند پادشاه مهربان خوبی برای مردم میباشد » - (رجوع بکتاب آبی صفحه ۱۷۷) مؤلف

نتیجه این کار آن بود که مردم دوباره بتکان آمدند ، و گرد نومیدی از خود افشانند ، چون سواران و سربازان بیپانه جستجوی افزار جنگ بمردم آزار ها رسانیده سرو کیشه شان می کردند ، و همچنین پیام ستارخان بیاقرخان بسیار بجا افتاد - مجاهدان خیابان از کرده خود پشیمان شده ،

و از این پس ایرانیان، نه تنها ترس از چشم افشانند، بلکه با امیدواری زیادی به مرز غربی نگر بسته، چه در اکتوبر ۱۹۰۸ شایعات بدانند ایشان ای دایره به پیشدستی روسیه در بازگشت نظم آذربایجان در جریان بود. دشمنی دیرین ایران و ترکیه که از اختلاف شیعه و سنی برخاسته و همواره مایه سودوری دول اروپائی بویژه روسیه میبود، در سالهای اخیر از حدت و اهمیت آن کاسته، و باید سپاسگزار آموزشهای سید جمال الدین (و اخلاف او، از جمله شاهزاده حاجی ابوالحسن میرزا، شیخالرئیس مؤلف اتحاد الاسلام و تالیفات همانند آن که در خور یادآوری است) بود.

این دو دولت مستقل اسلامی بکنه موقعیت و هدف مشترک خود، و اینکه چه بسیار سرزمین ها که در خلال قرن اخیر از اسلام متنزع شده، پی بردند.

اکنون که ایران، ترکیه، عربستان و افغانستان مانند هسته مرکزی در قلب اسلامی مصون مانده اند، چنانچه روسیه در آذربایجان رخنه نماید، مانند سخمه ایست که در قلب فرو رفته، خطرنا محدودی را برای استقلال موجوده ایران و ترکیه (هر دو) در بر دارد.

هر چند آذربایجانی هوای اینکه ملیت ایرانی را از دست داده، وزیر فرمانروائی ترکیه (روی زمینه دیانت و زبان مشترک، چه در منطقه آذربایجان لهجه ترکی در سخن گفتن رواج است) در آیند، در سر ندارند. ولی با وحدت موقعیت و آرزوها، قهر احکمرانی ترک را بر روس ترجیح میدادند. چه کاملاً هوید بود که منافع ترکیه در سر نوشت آذربایجان خیلی حیاتی تر از منافع روسیه بوده است. اما ترکیه که در امور داخلی خود فرو رفته بود کمتر نسبت به سیاست آسیائی می اندیشید.

گرچه همدردی های جوانان ترک در باره همکیشان ایرانی خود، آزادانه ابراز و با نگرانی و علاقه زیادی رفتار روسیه را در مرزهای شمال غربی ایران مراقب بودند. حرکات روسیه در واقع موجبات ناراحتی بزرگی را در دیگر مقامات فراهم ساخته، و قسمتی را که کلنل لیاخوف و سایر افسران روس بر یگادقزاق، در بمباران مجلس بازی کردند، نمونه کامل تجاوزات روسیه از همان اول روشن گردید، و شرح جامع آن بوسیله وقایع نگاران و فراریان ایرانی که بتوسط سفارت بریتانی علی رغم پیش بینی های لیاخوف جانشان از هلاکت نجات داده شد، و آنهاست که در خلال تابستان ۱۹۰۸ بارو پسا وارد شدند، فقط این عقیده را که حکومت روسیه همیشه و همه جا دشمن بی رحم آزادی بوده و تصمیم به محو نهضت مشروطیت ایران و بازگشت حکومت خودسرانه محمد علی شاه

دوباره تفنگها را برداشته آماده جنگ شدند. گروهی نزد باقرخان رفته گفتند ما آمده ایم با سوار و سربازان بجنک پردازیم، یا بکشیم یا کشته شویم. در این هنگام پنج تن از سواران رحیم خان بدست مجاهدان دستگیر گردیدند. چهارتن را کشته و یکتن را زنده نزد باقرخان بردند. «سوار لابه کنان بیگفت: مرا نکشید. منم بایی شدم و لی گوش به لابه او نداده گشتندش. اندکی نکذشت که از کوی خیابان ونو بر (دو کوی تبریز) مجاهدان روی باغ شمال پیش روی کردند، رحیم خان که در باغ نشسته و از هیچ جا خبر نداشت. یکبار از آوای شلیک مجاهدان بهم برآمده، سوارانش درهم ریخته ندانستند چه کنند. چون باغ شمال به بیابان می پیوست فرار اختیار کردند، حسینخان و دیگر سرکردگان در پی آنان گریختند، مجاهدان بی باغ ریخته به گلهای ناهار، سوارهای جوشان، و چادرهای افراشته را خالی از انبار دیدند. من ترجم

گرفته، که بارها اظهار میکرده است که او «بیشتر روا میدارد که مانند سر بازی که سرزمینی را برای ارباب خود گرفته بوده باشد و اقتدار روسیه را در حکمرانی بر ملت خود، بهتر از حکومت قانونی مشروطیت و آزادی میداند» رسوخ دادند.

دلیل مثبت در دست است که وسایل پایان دادن بمشروطیت ایران، تنها از طرف لیاخوف نبوده بلکه رفتار ناهنجار ذهارت و یک سفیر روسیه در تهران و پوخیانوف ژنرال کونسول تبریز، و نیز نمایندگان دیگر حکومت روس بوسیله اخبار قابل ملاحظه ای در جراید انگلیس منعکس گشته، جنبه اخلاقی تایمز را که اخیراً یادآور شدیم، خود نموداری از موضوع روسیه و ایران است که در شماره ۷ نوامبر ۱۹۰۸ خود از پناهندگان ایرانی و دوستداران انگلیسی آنان بدگویی نموده که چرا نسبت به حسن ظن روسها تردید داشته اند و استنباط آنها را در مورد مداخله روسیه در آذربایجان بیاد خنده گرفته، آشکارا و با صراحت چه در گفتار و چه در نگارش اجتهاد یکطرفی خود را بیش از حد صمیمیت گرامی میداشت. و چنین اظهار عقیده میکرد که: «در این هنگام موضوع ایران نه از جنبه محل و موقعیت، بلکه از اینرو که مسائل خیلی مهم تر از آن در میان است، باید ناچیز گرفته شود. مخبرین ما باید افق وسیع تری را در سیاست جستجو کنند» - باید کاملاً در خاطر سپرد.

تایمز مینوشت: «آنها (یعنی مخبرینش) باید کوشش و توجه بجهاتی داشته باشند که سبب رشد دوستی میان بریتانیای کبیر و روسیه بوده که برای جهان بس حیاتی و مهم تر است، چه آلمان جنبه گزاف گوئی در دعاوی خود نسبت بفرانسه اتخاذ کرده است. اکنون موقع تحریک اعصاب و اعتراض یا تسخین و تپرید عضو دردناک، برای کاستن یا لغزایش درد، که طرف را وادار بواکنش نماید و در عمل پایه بسیار ناچیزی دارد، نیست.» (۱)

۱ - چون در این اوان آلمانها نسبت بمراکش و الجزایر دعاوی گزافی داشتند؛ به فرانسه فشار میآوردند، و از طرفی فرانسه در مصرا دعاهائی نسبت به دولت انگلیس میداشت، بالاخره مسیو دلکاسه نخست وزیر فرانسه، بامشورت انگلیس بازوسیه متحد گردید، و از دعاوی فرانسه در مصر و سودان دست کشید، مشروط بر اینکه، انگلیس او را در برابر آلمان تقویت نماید، و مراعات جانب روسیه را نگهدارد، فرانسویها در ضمن به هم پیمان خود روسیه، حالی کردند که پیچیدگی با انگلیسها بی فایده، و صلاح در دوستی با انگلیس است، چه مسلم بود که شکست روسیه از ژاپون نتیجه مستقیم همین پیچیدگی بوده است.

انگلیس هم، این میانچیکری فرانسه را از خدا میخواست، - از این روی - این دو دولت پس از دو سال مطالعه یکدیگر نزدیک گردیده، پیمانی دایر بر رفع اختلافات آسیائی خود که از جمله ایران سهم مهمی از آن داشت بستند.

استاد ژرژ براندس مورخ شهیر دانمارکی در کتاب یاد شده «جنایت روس و انگلیس نسبت بایران» خود مینویسد:

دراينجا شايد بتوانيم اعتراف روشن تری را که تايمز همواره اغتنام فرصت کرده، تصورات مبالغه آمیز خود را صاف و پوست کنده بيان می آورد، بيايم .  
در نيمه دوم اکتوبر ۱۹۰۸ دليرانه ترين دفاع تبريز در کار بود، که شایعات مداخله شوم روسيه آغاز گردید .

در ۱۹- اکتوبر تايمز تلگرافي لزمخبر پترزبورغ خود، دایر بر اینکه وضعيت آذربايجان بدون مداخله بيگانه یأس آور است انتشار داد - در ۲۵ اکتوبر روزنامه سندی تايمز تلگرافي از استانبول و فرانکفورت اشاعه داد که شش باتاليون پياده از سياهيان روس با توپخانه و سواوه نظام در ۲۲ اکتوبر از ارس به آذربايجان گذشته اند . همان روز تلگرافي از انجمن سعادت ايران در استانبول، مخابره و در ساعت ۱۱۳۰-۲۴ اکتوبر به کمبریج رسید که ترجمه آن بقرار زیر است :

« این تلگرام از تبریز رسیده است » : ما تدایر لازمه را برای امنيت محلی همسایگی اتخاذ کرده ایم ، در اینجا هیچگونه تجاوزی از طرف آزادیخواهان (مدافعین ملیون تبریز) نسبت بحقوق فردی از تبعه خارجه نشده است ، باوجود براین همسایه شمالی ما با پیروی از دسیسه های همیشه ای، یکعده سرباز بخانه ما گسیل داشته ، شرح لازم را بطوری که مقتضیات سریع چاره جوئی سیاسی ایجاب نماید به مقامات صالحه بفهمانید . انجمن ایالتی تدایر لازمه را سریعاً اتخاذ نموده ، نتیجه را آگاهی دهند . انجمن سعادت این آگهی ها که در مدت شش روز ، در چندین روزنامه جریان یافته و تکرار میشد بر طبق خبر تلگرافي ۲۷ اکتوبر مخبر تايمز، موجبات ناراحتی محافل ترکیه را فراهم و ابراز بیم مینموده اند که مبادا ، اشغال آذربايجان بدست بيگانه، دولت عثمانی را ناگزیر به بسیج قوای مهمی در طول مرز نماید . و با رسیدن آگهی در ۲۷ اکتوبر باداره امور خارجه بریتانی، دانسته شد که اخيراً سر ادوارد گری به آرتور نیکلسن وزیر مختار مقیم پترزبورغ تلگرافي گفته است که این پیش آمد تأثیر بسیار بدی در آنجا بخشیده و میپرسد، آیا واداشتن روسيه به خودداری از مداخله غیر ممکن است ؟ .

ظاهراً بر اثر اقدام نمایندگان بریتانی ، بقوای روس که در ۲۰ اکتوبر گسیل گردیده بود ، فرمان داده میشود که در جلفا مانده، سرزمین ایران درون نشوند . و اما در باره مداخله، رسماً چنین اظهار شده است که پیشنهاد کونسول روس در تبریز به بهانه اینکه توجه خطر به اروپائیان بسیار جدی گردیده سبب شده که روز دیگر گفتگوی تازه ای از مداخله روسيه ، میان آورد .

✽ در آن زمان که عهد نامه روس و انگلیس بسته شد ، روسيه يك دولت شکست خورده فقیری بود که قشونش در حال پراکنده شدن و اهالی در حال انقلاب بودند . وقتیکه انگلیس روس را در ایران کمک میکرد ، فقط باین ملاحظه بود که ، انگلیس از همان وقت ، يك جنک آینده ابرا با آلمان در نظر داشت ، و میخواست دوستی و کمک روس را از پیش بدست آورده باشد .



سادات و دیگر پیشقدمان ملی از کوی شتربان تبریز  
ش ۵۶





این بار گفتگو، روی زمینه زیانهای سنگین بازرگانی روسیه، بهانه بی ارزش و ناروایی بوده که عموماً دست آویز همسایگان قوی هر کشور بینوایی است که با جنک یا بلای دیگری سرزمین های آنرا اشغال می نمایند، ولی شکوه سراداردگری در ۳۱ اکتوبر باردیگر اثر نیکوئی بخشید، چه ترس مداخله روسیه که همواره تبریزیان و دوستان آنها را فرا گرفته بود، خطر آن در آن موقع از میان برخاست.

مراجعه مفصل به تلگرافهای سران مرتجعین، در ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۸ از تبریز بشاه و وزیرانش را، نمیتوان با ارزش تلقی نمود. اصل این تلگرافها که بامضا و مهر آنان بوده بدست ستار خان افتاد و عکس آنها در دست من است، شرح جامعی از مندرجات دو فقره آنها در صفحات ۵۵ - ۵۹ داستان کوتاه و قسایع تازه ایران که در ژانویه ۱۹۰۹ انتشار دادم ترجمه شده اند. (The Brief Narrative of Recent Events in Persia)

دو فقره مهم آنها از طرف سرتیپ شجاع نظام بوزیر جنک و نخست وزیر بوده، در اولی درخواست شده بود که چنانچه اعلیحضرت تصویب فرمایند، از طرف سفارت به کونسول ژنرال تبریز، آموزش داده شود که ده تا بیست هزار فشنگ بدولتیان برسانند، در دومین تلگرام، رسید همان (یعنی فشنگ) را اعلام داشته، در این مورد کوچکترین شك را در اینکه سفارت و ژنرال کونسول رونس خود خواهان این اقدام بوده اند نمیتوان داد (۱).

۱ - فرستادن بسته بستی برای شجاع نظام، یکی از شاهکارهای تاریخی مشروطه و داستان شیرینی است - چون یگانه راهی که بسوی تبریز باز بوده، جلفا بوده است - رحیم خان در اهر نشسته کسانش راه میزدند - پس از ورود قزاقان، هین الدوله از قزلبچه میدان برگشته، در باسنج جای گزید - شجاع نظام در مرند لشکر گاه زده راه جلفا را میبست، چه راه جلفا نزد بکیرین راه بازرگانی میانه اروپا و آذربایجان میبود، و از بسته شدن آن - قند و شکر و نفت و دیگر مواد زندگی در شهر نایاب گردید:

سیف السادات نامی باشجاع نظام دوستی میداشته - مهر اسمش بدست حسن نام مجاهدی افتاد، او آنرا به پسر عم اغلی (که پس از بمباران مجلس بفقاز گریخته و از آنجا بتبریز آمده بود) میدهد، عم اغلی از دیدن مهر باندیشه نقشه ای فرو می شود، بدستیاری گرجیان بمبئی بصورت جمعی ای ساخته و نامه ای بمهر سیف السادات بنام شجاع نظام نگاشته، هردو را با پست برای شجاع نظام میفرستد - روز سه شنبه ۲۵ آبان ۱۲۸۷ - یکم شوال ۱۳۲۶ قمری - جعبه و نامه ببرند میرسد - میرزا معهودخان رئیس پست با پسرش هادی صایر؛ همان شبانه جعبه و نامه را برداشته (بموجب نامه آقای طاهر بمرحوم کسروی، وزن جعبه ۶۷۰ مثقال تعیین شده بود) صابر میگوید:-

چون بخانه شجاع نظام در آمدیم - شجاع نظام و پسر بزرگش و چند نفر دیگر کسه مهمان بودند در اتاقی نشسته - شجاع نظام خود در ایوان نماز میخواند - چون نمازش پایان رسید باتاق در آمده پدرم نامه و جعبه را باو داد - شجاع گفت «امانت هائی است که خودم سیف السادات سپرده بودم» بیش از آنکه نامه را بخواند خواست جعبه را بکشاید - پدرم که دوست او بود - دوراندیشانه گفت: بهتر است بیرون ببرند باز کنند، بوداغبان او را تأیید کرد، ولی شجاع نظام بی پروایی نموده پاسخ ریختن آمد داد - سپس پسرش شجاع لشکر گفت آنرا باز کند - این شجاع لشکر جوان بالهی بود و بشروطه گرایش میداشت و گاهی آزادبخواهان را از دستم پدر، رهائی میداد - دوراندیش

دیده شد که زمینه اصلی ادعای روسیه در حق مداخله، استناد به نداشتن امنیت جهانی و مالی اروپائیان ساکن تبریز می‌شده. با برخورد باین استناد (خطرناکترین آن هنگامی است که اخبار تبریز از مجاری روسیه می‌رسیده) صرف نظر از دانی بودن، خردمندی، پیش بینی، دوراندیشی و علم استراتژی ستارخان، مانند شجاعتش، بتصدیق سه نفر از عمال بازرگانی عمده اروپائی رسیده، گواهی نامه کاملی از مراتب کفایت اداری او، و رضایت خود و امنیتی را که در مدت حکومت موقتی اداره ملی داشته‌اند، باو داده‌اند.

نخستین سند (گواهی نامه) از طرف آقایان سوسیک و شونمان (شرکت آلمانی) برلن - هامبورگ و تبریز، بدون تاریخ، و ترجمه آن از اینقرار است:

«استعلامیه شورای ایالتی از اداره آن انجمن محترم دریافت گردید.

شرکت آلمانی که تازه در اینجا بنیاد گردیده، بی اندازه سپاسگزار و کاملاً از عمال آن انجمن محترم رضایت داریم. چه در این دوران پر آشوب بلاخیز که در چهار ماه اخیر شهر تبریز را فرا گرفته، جز مهربانی و آسایش آسودگی بخش از آنان ندیده، آنچه را که پیش آمده و بر این شهر گذشته به اروپا گزارش داده‌ایم و در آینده بدینسان پیروی خواهیم نمود، و پیوسته سپاسگزار رفتار کریمانه آن هیئت شریف خواهیم بود.»  
امضا - سوسینگ و شونمان.

• بوده در باز کردن جعبه دودلی نشان میداد - شجاع نظام باریشغند او را سرزنش کرده - دست پا و یازیده و گفت «فوخ»

شجاع لشکر ناچار شد جعبه را باز کند - ولی همینکه کارد بریسمان دور جعبه کشیده آن را برید، یکباره بمب تر کیده آوایش تاچند فرسنگ رفت و شهر را بتکان آورده مردم را هراسان گردانید - خود شجاع نظام شکمش دریده و رانش برگشته بود چون کسانش می‌رسند آب می‌طلبند، و تا آب می‌آورند می‌برد.

شجاع لشکر از سر تا زانو چهل و چند زخم برداشته، قطار فتنک که بر کمر داشته تر کیده به بدنش فرو رفته بود، با اینهمه حالش بهتر از پدر بود، تا شش ساعت زنده مانده سخن میگفت، و از پدرش گله میکرد.

علیخان هوچقانی زخمهایی برداشته پس از یک شبانه روز در میگذرد، میرزا احمدخان نامی زخمهایش درمان یافته زنده مانده، بارون جبرائیل بوداغیان زخمهایش بهبودی یافت - آکوپ، تراشه ای بجوشش خورده سرانجام کور گردید - دو پیشخدمت که در ایوان بودند بیافچه پرانده شده ولی گزندی ندیدند.

در جای جعبه کودی پدید آمد و قاب بندی سقف فرو ریخت - عبدالله خان فراشباشی شجاع نظام از بیرون رسید و گفت حاجی محمود خان خانه ات خراب شود، که خانه ما را خراب کردی، ولی شجاع لشکر در آن حال گفت: - بجای خان آزار نرسانید باهت خود پدرم بود، از بس ظلم کرده بود گرفتار شد.

صابر خود مجروح بوده ولی پدرش حاجی محمودخان سراپا زخمی شده در کلیم او را پیچیده بخوابه میبردش پس از ششماه بارنج بسیار در میگذرد، بدین سان مشروطه خواهان از شجاع نظام کینه جستنند و از شر او رها گردیدند. مترجم.



شجاع نظام و دست راست او پسرش شجاع لشکر

ش ۵۷



دومین گواهینامه، دارای تاریخی برابر ۸ نوامبر ۱۹۰۸، امضاء (ناخوانای) نماینده برادران کاستلو و بدین روست :

« بعرض عالی جنابان اجل ، نمایندگان محترم شورای ایالتی آذربایجان می‌رسانند. با آگهی از دریافت پرسش نامه ، اظهار میدارد که : از آغاز ناگواریهای آذربایجان تاکنون ، نه بی‌احترامی و نه برخاشی از داوطلبان ملی (مجاهدین) یا تفنگداران و یا پارتیزانهای مشروطیت پدید آمده ، زیانی بدارائی یا شغل مانرسیده، برای آگاهی خاطر گرامی نگارش یافت، و بیش از این مزاحمت شما ناراست . »

۱۳ شوال ۱۳۲۶ - ۸ نوامبر ۱۹۰۸ Nearco Castello et Ferere

سومین گواهینامه در ۱۰ نوامبر ۱۹۰۸ از طرف شرکت سهامی تجارت شرقی اتریش، که دروین تاسیس، و شعب آن در بخارست، صوفیه، فیلیپوپولیس، روستچک، وارنا، قاهره، اسکندریه، استانبول، سالونیک، ازمیر، ترابوزان، بیروت، بغداد، بصره، تهران، مشهد، همدان و تبریز دایر است .

پس از عنوان مقدماتی چنین نگارش یافته :

« دوستان مهربان گرامی ، امیدواریم از مزایای تندرستی بهره مند باشید . در جواب پرسش نامه ای که از روی مهربانی و تفقه حال ما فرستاده اید . از اینکه حداکثر تأمین ما از طرف اعضاء محترم فراهم شده ، بی اندازه سپاسگزار و خالصانه ممنون احسان هستیم . از هماندم آغاز جنبش مشروطیت که ناگهان پیش آمده . مراعات حقوق دوستداران خود را بدقت منظور داشته اید ، بطوریکه گزند یا آزاری بمانرسیده . بعلاوه پیش آمد نابهنگامی که در باره حمل و نقل تنخواه بازرگانی برخاست. شما بارها، برای اطمینان مؤثری خود را بزحمت انداخته اید . سپاس خدا را که از توجهات عالی به اعضاء محترم شما در مراعات جانب دوستانتان بالمآل آسیمی بمانرسیده، و از این روی ما بی اندازه ممنون و مدیون آن انجمن محترم شورای ایالتی هستیم . از این گواهینامه ، ما بکشور خود نیز فرستاده ایم . بیش از این موجب مزاحمت است » (امضا) ب. گرونبرگ

(B. Grunberg) ۱۵ شوال ۱۳۲۶ قمری

در میان رفتار نیکوی مدافعین ملی تبریز و کوشش منقور سپاهیان شاه ، بزرگتر از این اختلاف چیزی نمیتوان یافت ، چه بر طبق اظهار مستر استیونس « Stivens » « رجوع به کتاب آبی صفحه ۱۷۷ شماره ۲۲۸ » اعمال ستمگرانه و مصادره اموال یا تاراج بدون تبعیض و ملاحظه دوست یادشمن شمار سپاهیان بوده است . در واقع اینها که در لیتان نامیده میشدند ، بیشتر عبارت بودند از : راهزنان ایل شاهسون رحیم خان ، اتکاء به عهد و اقوال این شاه پرستان بهیچ روی امکان نداشت ، چنانکه شرح واقعه ۲ سپتامبر ۱۹۰۸ در صفحات ۷ و ۱۸۶ کتاب آبی بخوبی نمایانده شده . و کوششی که برای حل مسأله آمیز که در خلال ماه اوت شد، و از ۷ اوت تا ۶ سپتامبر وقفه ای در زد و خورد رو بداده بود ، به نوبتی انجامید .

در ۳۰ اوت، شاهزاده عین الدوله با سپهدار «محمد ولیخان» بفرماندهی قوای محاصره، وارد تبریز گردیدند، ولی آنان سودی نبرده، در ۹ اکتوبر شکست شایان ملاحظه‌ای از دست ملیون خورده، اردوی عین الدوله دستخوش پریشانی و پراکندگی سهمگینی شده، پل آجی چای که در دست سرداران ماکو میبود، از طرف ملیون گرفته شد «۱».

۱- خلاصه آنچه را که کسروی می نویسد، برای تکمیل داستان می آوریم: از روز دوشنبه ۱۹ مرداد (۱۲۸۷-۱۲ رجب ۱۳۲۶ قمری) تا یک هفته روزها آرامش بود، سرکردگان دولتی از فیروزی نوید گردیده دست از جنگ کشیدند، عین الدوله تارادبیل آمده، نمایندگان فرستاده با ستارخان و پیشروان آزادی بگفتگو آغازیدند.

در خلال خیزش و ستیزه تبریز با دولت، لوطیان و اوباشانی چند که گردن از یوغ بیداد پیچیده؛ با ازجان گزشتگی در زمره آزادبخواهان درآمده بودند، برخی از آنان بر مردم آزاری گرامیده، از توانگران پول خواستندی و به ناتوانان چیرگی کردند. محمد اهرابی از نیکنامان آغاز مشروطه میبود، ولی با لوطیان هرزه، روی خوش نشان نمیداد، و کوی اهراب را نیک نگهداری کرده با مجاهدان هم عنان نمیشد، و کسی را بداندجارا نمیدید، در نتیجه آزادبخواهان با او راه دشمنی پیش گرفته، و در جنگی که میان او و لوطیان برخاست برخلاف میل ستارخان کشته شد، خانه اشرا آتش زدند و مردم از این بیش آمد سرخورده افسوس میخوردند.

در این هنگام عین الدوله با سپهدار (نصیرالسلطنه) در ۱۹ رجب ۲۶ مرداد بهمد آباد رسیده، فردا بیاسنج دو فرسنگی تبریز وارد گردید. سرکردگان دولتی او را پیشواز و باشکوه بسیاری بیباغ صاحب دیوان جای گزید.

گفتگوی نمایندگان با سران آزادبخواهان بجائی نرسید، ولی رشته سخن را نبرید، او میخواست آزادبخواهان را بانوید رام گرداند، با آنانرا تا رسیدن سپاهی که از تهران و ماکو راه افتاده بودند سرگرم دارد.

عین الدوله دم از رافت و دلسوزی شاه میزد، و از مهربانی او بتوده سخنها میگفت - تبریزیان میگفتند - دو سال پیش مشروطه گرفته شده، و کسرا نبرد که آنها از میان بردارد، شاه پیمان شکنی کرده، نافرمانی بقانون اساسی نموده مجلس را نهاده، ما چندان پافشاری خواهیم کرد تا دوباره مجلس را بکشاید. عین الدوله اگر حکمران قانونی است، باید نخست شجاع نظام - ضرغام و رحیمخان را که بشهر تاخته دست بکشتار و تاراج یازیده اند دستگیرشان کرده، بعدایه بسپارد، و اگر والی خود سری است ما او را نخواهیم پذیرفت.

در این روزها آموزش ملایان مستبد که مشروطه خواهانرا بیرون از دین یابایی مینامیدند، انبوهی از مردم شهرها و تیره های بیابان گرد، پیروی از آنان کردند. اگر فتوا های علمای حنفی بودی کمتر کسی بیبازی مشروطه برداختی چنانکه دیدیم از افراد دولتیان هر کس دستگیر میشد برای رهایی خویش میگفت من یابایی شدم !!

برائرشهتیبانی انجمن سعادت استانبول، که وسیله آگاهی به دول و محافل آزادبخواهان جهان میبود، و کمک علمان حنفی و ایستادگی مجاهدان ازجان گذشته، از بیرون و درون - ملیون خودرا نیرومند دیده، از عین الدوله و لشگرهای او باک نمیداشتند.

در دوم شهریور که دو تن نماینده، نزد عین الدوله رفته و نوشته توده را بدو رسانیده و پاسخ آوردند، چون جواب اومنی بود، در برابر سختی عین الدوله، بنمایش پرداختند و هیاهو برپانموده،



عين الدوله «عبدالحميد ميرزا»

ش ۵۸

ارفع الدوله





يك يادو روز بعد، ( ۱۱ اکتوبر ) ستونی از ۴۰۰ تن قزاق ایرانی با چهار اراده توپ و يك يا چند تن از افسران روس از تهران حرکت و آهنك تبریز نمود، هنگام رهسپاری بنا بکزارش واصله - کلنل لیاخوف ستون را مخاطب ساخته - سخنرانی عجیب و دلفریب زیر را نمود :

«سربازان و قزاقان دلاور ! از آنگاه که بریگاد قزاق تشکیل یافته، تاکنون شما در هر پیش آمد شجاعت بیمانندی از خود نشان داده و عالی ترین درجه صداقت و وفا داری را بشاه نموده، مقام ارجمند خود را نمایانده اید - بایروی از این هدف عالی، بسیاری از شماها

• بر آن شدند که فردا هر کس به تفنگ دست داشته باشد مسلح شده، همگی بسر دولتیان بتازند و تا آنانرا از میان برنداشته بازنگردند .

سوم شهریور ستارخان به انجمن آمده بآرام کردن مردم کوشید و چنین گفت : «تا دشمن پیش نیاید من جنگ نکنم، من ریخته شدن خون مردم را نمیخواهم» ولی مردم با فشاری کرده شریفزاده و دیگر سخنرانان بگفتار پرداخته مردم را بهیچان آوردندی - شریفزاده گفت : «نگوید جنگها کرده کارها از پیش بردیم، هنوز آغاز جنگهای ماست» و همین سخنان بی باکانه سبب کشته شدن او گردید .

مجاهدان از این سخن و دیگر سخنان موثر، بی تاب شده آهنك به جنگ نمودند و رزمهایی بس سهمگین و خونین در کوی و برزنهای تبریز در گرفت که شرح همه آنها در خور حاشیه نویسی نیست، ولی جنگ با سواران ماکو، و زد و خورد های بی مانند تبریز با آنان در خور یادآوری است . چه در جنگ با سپاه ما کو طرفین هنر نمایها کرده - این سپاه از گردان جنگ آزموده شکک و از سواران خود ما کو آراسته شده بود . این سپاهرا سه هزار تن از دلیرترین جنگجویان، با پنج اراده توپ و توپچیان و رزید تشکیل میداد که اقبال السلطنه دشمن کهن سال مشروطه بسج کرده و آنها را بسر گردگی خواهرزاده اش عزو خان (همان جوانیکه خود را از مشروطه خواهان مینمایاند) بسر تبریز فرستاده بود .

در ۱۶ شهریور سپاه ماکو، به صوفیان ۶ فرسنگی شمال تبریز و دسته های سپاه تهران (از بختیاری و قزاق و غیره) به باسنج رسیده (در این موقع سپاه دولتیان به ۳۰ هزار تغین و ملیون تبریز، به ده هزار تن تحقیقاً و تا ۱۵ هزار تخمیناً بالغ گردیده بود) - تغین جنگ در سالاران رویداد، که مجاهدان شکست یافته، دستگیر شدگان را عزو خان بدم توپ بست .

۱۹ شهریور، از روز های بسیار سخت تبریز بودی، چه دولتیان یکباره بجنگ برخاستند، آوای جنگ و غریو توپ از دو فرسنگی شهر را به لرزه میآورد . گردان ماکو خود را بشهر رسانیده، و ستارخان میان دو آتش جنوب و شمال گرفتار بودی، بیکاری بس خونین در جریان بود، از کوی امیرخیز به سپاه ماکو حمله شده آنها را از شهر بیرون و به بل آجی رسانید

توپخانه مجاهدان که بوسیله افراد، کشان کشان تا رزمگاه برده میشد، لشکرگاه دشمن را در آنسوی بل نشانه کرده، سپاه ماکو از هر سو زیر آتش توپ و جنگ قرار گرفته، بارای ایست نداشته فرار اختیار نمودند، و اردوی آنان جنگ مجاهدان افتاد .

شگفت اینست که لشگری چنان انبوه بدین آسانی روی بگریز نهاده، بیکباره ده فرسنگ پس نشستند - و داستان سپاه ماکو بدین سان پایان رسید . چند عکس از کشتگان ماکو در کتاب مشروطه کسروی دیده میشود که شاید یکی دو تا از آنها را در اینجا بیادگار بگذاریم . (مترجم)

بدویافت نشانها ، جوائز و پاداشهای گوناگون چه از طرف سلطنت روسیه و چه ایران مفتخر گشته اید .

حمله شماها به ماسیان تهران که در پارلمان و بناهای مسجد سپهسالار گرد آمده بودند ، جهان را سرشار از شگفتی نمود ، چه يك بريكاد كوچك ديكار با غارتگران يروزمنه گرديد .

شمانیمی از آن راویران و برروی ویرانه‌های پناگاه و مأمن آنان در سایه پیشرفت، پاسگاه خود را جایگزین ساختید ، در این جنگ بسیاری از رفقای شما جان سپردند ولی کشته آنها شهرت شما را نیرو بخشید .

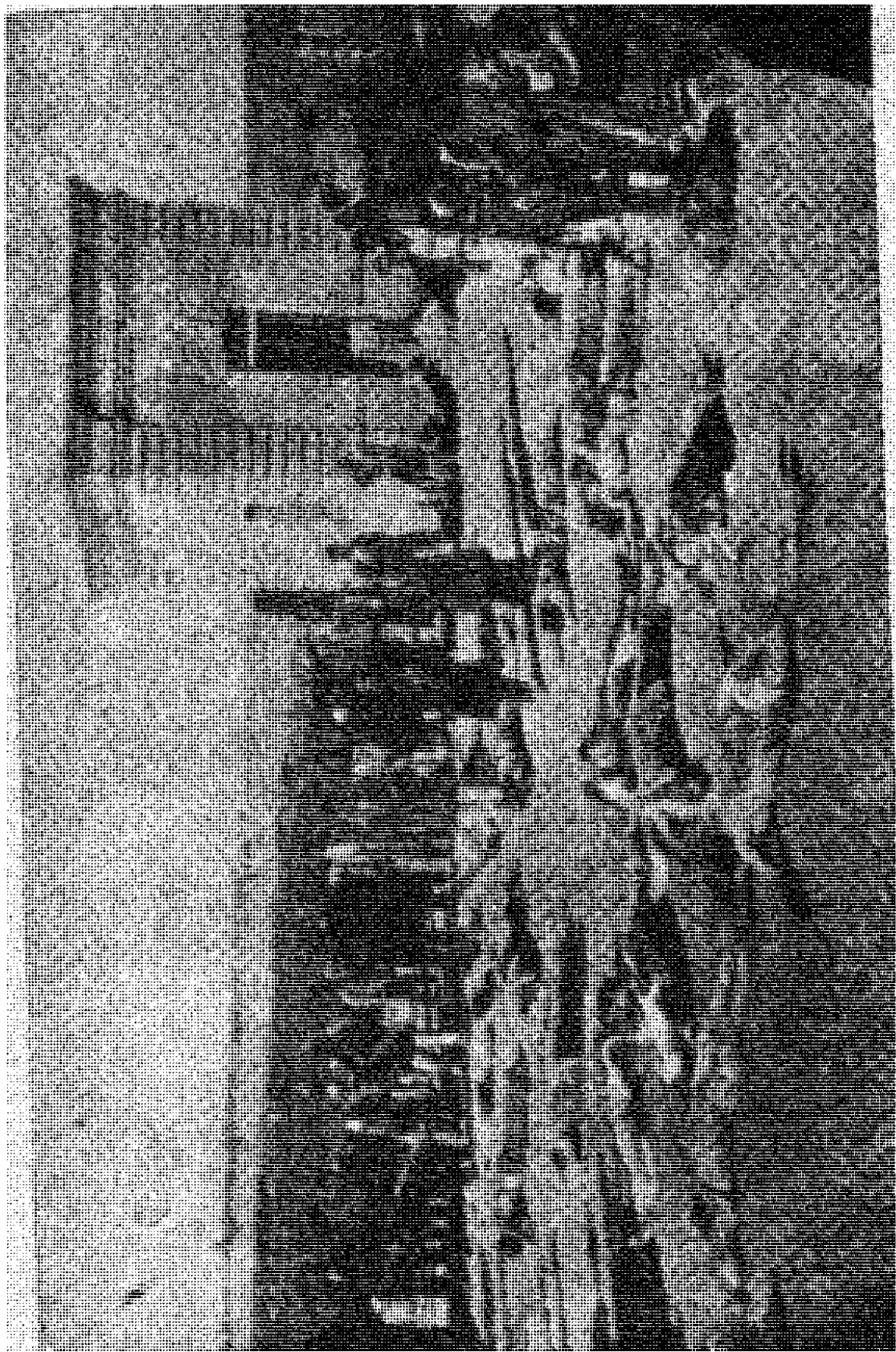
تخت پادشاه در معرض خطر است - مردم تبریز گروهی از اوباشان توده را گرد آورده ، تفنگ و توپخانه دولت را بچنگ آورده اند . آگهی جنگ بشاه داده و از اطاعت مأمورین دولت سر باز زده اند . آنها میکوشند که دوباره شاه را بیاز گشت مشروطه ناگزیر نمایند ، این مشروطه حقوق و مزایای بريكاد قزاق را محدود و ناچور میسازد ، و عمل کنترل را بردستزد شماها برقرار مینماید . مشروطیت بدترین دشمن شماهاست . شما برضد این دشمن ، باید تا آخرین قطره خون خود بجنگید . شاه - بختیاری ، سیلاخوری ، و دیگر لشکریان خود را برضد تبریزیان گسیل فرموده ، کار آنان بوضع بدتری گرائیده است .

از پیش دشمن غارتگر بزدل تبریزی فرار اختیار کرده اند . این موجب شگفتی نیست ، چرا که آنان دو چیز را میبایست بکار داشتی ، انضباط و اطاعت ، چونانکه هنگام ویرانی پارلمان دیدیم ، آنها تنها در اندیشه و درخور تاراج بودند ، آنها گروهی بی ارزش اند .

هنگامی که من شاه را در موقعیتی بس ناروا و سخت دیدم ، خدمتگزاری بريكاد قزاق را با و پیشنهاد نمودم . من دانسته و فهمیده بودم که بريكاد در جنگ امیتا خود را می نمایاند . فقط با رو بروئی قزاق است که دشمن خود را باخته دستخوش نومیدی می گردد .

این نخستین بیکار شما نیست ، شما با بسیاری از اینگونه رزمها تا کنون سرو کار داشته اید ، و در جنگ لیاقت و ظرفیت خود را استوار ساخته اید . ولی فیروزی در این جنگ علیه مشتی شورشیان ترسو ، نام و شهرت شماها را جاویدان خواهد نمود - و گیتی را دچار شگفتی خواهد کرد .

برای اینکه در دوران جنگ و رزمگاه در تنگنا نیوفتید ، من برای شما خوراکی های سرد و حاضری گوناگونی آماده کرده ام . شما باید بدانید که در بازگشت با فیروزی ، از پول و سایر انعامات از طرف پادشاهان روسیه و ایران سرشار و برخوردار نخواهید شد . هر آنچه دارایی و ثروت در درون دیوارهای تبریز باشد همه از آن شما خواهد بود! [دروغگوی تبه کار فراموش کرد که صفت غارتگر پراخوی سیلاخوری میدانست مترجم].



کشتگان کردها - در جنگ پل آبی - تبریز  
ش ۵۶



شما باید بدانید که دست یافتن بتبریز یا شکست برای شما امری حیاتی و مهمانی است، اگر فتح نمودید مشروطیت از پای بدر خواهد افتاد - اگر برد با هوا داران مشروطه باشد، بریگاد متلاشی شده، خود زنان و کودکان در بدر و گرسنه خواهید ماند، این نکته را فراموش نکرده؛ مانند شیران بجنگید - یا شما یا مشروطیت!

من خیلی آرزومند بودم که باشما همعنان گشتمی - ولی شرایط سیاسی این را نمی پذیرد، اما سروان ایشاکف باشما روانه میشود، شما باید او را چونان من دوست مدارید و همانگونه که از من، او را اطاعت نمائید.

هر چند من نمیتوانم باشما باشم، ولی همواره کارهای شما را از راه دور مینگرم، هر يك از شما پاداشی موافق سزایش خود خواهد داشت. ولی بداجال آنکه بغیانت گراید؛ که کیفری سهمگین خواهد یافت.

هر آنچه جنگ شدیدتر و هر اندازه شماره دشمن فزون تر بودی - دل قوی دارید که فیروزی از آن شماست، آن دست پنهان که همواره شمارا یاری میکرد، در این رزمگه نیز مددکار شما خواهد بود، تا آن دم که آهنگ شکست نکرده روی بر نتابید از عنایت خدای قادر متعال نومید نباشید (۱)!

با این وصف قزاقان برای تقویت حلقه آهنینی که گرداگرد شهر دلاور تبریز را گرفته؛ رهسپار گردیدند. ولی اگر در این جنگ کار مهمی انجام گرفته «جهان را سرشار از شکفتی نمود» یا «نام و شهرتی را جاودان ساخت» بهر تقدیر، مسلم آن است که «بریگاد پرآوازه قزاق، از شهرت و منافع آن بهره مند نگردیده است».

۱ - مولف مینویسد: دست پنهان در این جمله روشن نیست - من از یکی از دوستان ایرانی خود پرسیدم - که آیا مقصود نیروی خداوند است یا روسیه - او جواب داد منظور طرد اللباب است (یعنی از سروا کردن) ولی از مفهوم واژه های آخرین جمله، گمان میرود منظور شخصیت اخیر است (یعنی روسیه) - مشخصات آخر جمله آنچه جالب است: «درین رزمگه نیز مددکار شما خواهد بود» میباشد. مترجم

# بخش نهم

## دوره دوم هنگامه تبریز

افتادن شهر بدست سپاهیان اشغال گر روس و جنبش استان

### و شهرستان های مهم ایران

در روز واپسین سال ۱۹۰۹ - من بخاطر لحظات غیرمنتظره حوادث میلاد ایران نوین، قلم برداشته بکار نشستم، با حس عمیقی از سیاسیگری در سنجش دوره تاریکی که سایه شرم آن از دوره پیشین گسترده بود - با دوره امید بخش درخشانی که نزدیک گردیده سرشار بودم.

ایران نوین بیشک روزهای خطرناک و نگرانیهای بیشماری در پیش دارد، ولی دست کم میتوان امیدوار بود که چون از سال یاس آوری که کودتای ژون ۱۹۰۸ عرض اندام نمود جسته، با طلعتی نیرومند، خالص و با تشریفات با شکوهی از روی ویرانه های رژیم قدیم سر بر آورده - دل پر ارزشی را متناسب با افتخارات باستانی خود ایفا نماید.

در آن دوره تاریکی که از آن سخن رفت، دو - یکشنبه بدون عاطفه هم آوری، هماره در خاطر من زنده است؛ نخست، یکشنبه ۱۲۵ کتوبر ۱۹۰۸ - اخباریکه (خوشبختانه نادرستیش ثابت گردید) گذشتن سپاهیان روس از رود ارس و پیشروی به تبریز را اعلام میداشت. دوم - یکشنبه ۲۵ اپریل ۱۹۰۹ درست شش ماه بعد، که تلگرام وزیر از تقی زاده - واصل گشت، بدین مضمون: -

«کنسولها با کمک سپاهیان روس تصمیم به کشودن راهها گرفته اند - نتیجه آن بنظر ما اشغال روس است، اقدامات مقتضیه را درخواست مینمایم، نتیجه اقدامات خود را فوری تلگرافید، انجمن ایالتی، تقی زاده، تبریز ۲۴ آوریل ۱۹۰۹، ساعت ده و ۳۰ دقیقه بعد از ظهر» (۱)

---

۱- درباره میانجیگری دودولت و تصمیم ورود سپاه روس به تبریز بعنوان باز کردن راه و رساندن خوار بار بنا بتاریخ مشروطه کسروی، در پنجم اردیبهشت ۱۲۸۸ نامه ای از کنسول انگلیس بانجمن رسید که چون دولت ایران از باز کردن راه خودداری نماید - دولت های روس و انگلیس بر آن سر زد که خودشان راه خوار بار را باز نمایند، از این نامه ها نمایندگان سردستانان بر آشفته سخت دلگیر شدند و سه نفر نماینده نزد قونسول فرستاده خواستار شدند، بدولت خود تلگرام کرده؛ از زبان مشروطه خواهان خواستار گردد که از فرستادن سپاه خود داری نمایند

پیش از بحث درباره اوضاع واحوالیکه در این تلگرام اشاره شده، عطف نظری به پیشرفت رویدادهای واقعه در بیرون تبریز بایسته است.

اخبار کمی بحساب تشویق و دلگرمی مشروطه خواهان ایرانی از تهران میرسید، انگلستان و روسیه بعنوان یگانه وسیله اعاده نظم و برقراری صلح، بشاه تا کید میکردند که بجای مشروطه ایکه اوزمیان برده، یک گونه مشروطیتی اعطا نماید، در حالی که شاه وعده هائی از سرواکن میداد که فقط وجه شباهت محدودی را با مشروطیت در بر داشت، و در برابر خیال میکرد که وامی از دو دولت بدست آورد. چه نه تنها برای هزینه روزمره محتاج بیول بود، بلکه تعقیب و تسویه حساب محاصره تبریز را در خاطر میداشت. همان وام چهارصد هزار لیره ایکه در گذشته پیشنهاد شده و مجلس در آغاز زمامداری آنرا رد کرده بود؛ دوباره یکماه پس از کودتا زنده گردید. روسیه ابراز اشتیاق باعطای آن می کرد. ولی انگلستان اظهار ناخرسندی بدان مینمود، رضایت خرد را معلق بدو شرط زیر میداشت:

- ۱- اینکه، این قرضه نمیباید برای تعطیل مشروطیت بکار برده شود، بلکه باید در پیشرفت و ابقای آن مانند اهرمی آنرا کمک نماید.
- ۲- اینکه مصرف این وام با تضمین های شایسته ای تحت کنترل درآید (۱) رجوع به کتاب آبی صفحات ۱۷۹ تا ۱۸۲ شود.

شاه در پاسخ یادداشت مشابه ۱۴ نوامبر ۱۹۰۸ نمایندگان دودولت، دایر به تا کید در فرا خواندن مجلس پیامی بضمون زیر فرستاد:

« من اقداماتی برای تشکیل مجلس موافق مقتضیات کشور و دیانت اسلام بطوری که کشور را سوق به بی نظمی نکند میکنم و بدین طریق مواعید خود را انجام میدهم، امیدوارم بتوان ابلاغیه تجدید پارلمان را در تاریخی که آن دودولت انتظار دارند صادر کرد، ولی تا انتظامات در تبریز اعاده نشود، ودولت فرصت تدارک لازم را نداشته باشد؛

• و بخود مشروطه خواهان فرصت داده شود باشاه کنار آیند.

راستی این پیش آمد بر تبریزیان گران آمده نیدانستند چه چاره کنند، برای جلوگیری از آن بهر گونه فداکاری تن در میدادند. ستارخان می گفت « شما باشاه کنار آیند و پروای مرا هیچ نکنید.

من براسب خود نشسته از بیراهه بنجف میروم- تلگرافی بشاه بدین مضمون کردند: «شاه بجای پدر، وتوده بجای فرزندان است. اگر رنجشی میان پدر و فرزندان رخ نماید - نباید همسایگان پامیان گزارند ما هر چه میخواهیم از آن می گذریم وشهر را به اعلیحضرت می سپاریم هر رفتاری میخواهند بامابکنند. واعلیحضرت دستور دهند، راه خوار بار باز شود، که بهانه وجائی برای گزشتن سپاهیان روس بظاک ایران باز نماند» - مهرجم .



پارلمان گشاده نخواهد شد .

بنظر میآید مستر مارلینگ شارژ دافر بریتانی، هیچگاه امید اینکه بادرستگاه محمد علیشاه سازش یا اصلاح واقعی صورت پذیر باشد نداشته، که در گزارش ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۸ خود چنین نوشت که :

« دریکم ماه جاری م بیزت (M. Bizot) مستشار مالی (سفارت) نزد شاه بار حضور یافته - شایعات وخامت اوضاع مالی وحیف ومیل شدن مالیات کشور را باعلیه حضرت خاطر نشان و راهنمائیهای چندی نمود. ولی شاه او را بسردی بلکه خلاف بزرگ منشی پزیرفته بطوریکه او انجام منظور را بیفایده میداند »

« من گمان میکنم که مستر بیزت، اشکالی در تدارک شرح دعاوی واقعی وفوری نسبت بخرانه داری، مثلا در باره حقوق عقب افتاده هیئت دیپلوماتیک ونمایندگان کنسولگریهای خارجه و مامورین وزارت خارجه را نداشته باشد .

بعلاوه من بجزئی می اندیشم که تا هنگامیکه کار بدست امیر بهادر جنک بوده ، و نفوذ او استوار است ، از هر گونه یاری باید خودداری نمائیم . چه آنچه را بنام کمک و تخفیف وضعیت ناگوار مالی قائل ، ومبالغ اندکی که برای مصارف اصلی وفوتی اجتماعی هم بدهیم ، در راه دیگر و بفتح شخصی مصرف میگردد . با این اوضاع من تصور میکنم بسود ایران باشد که ما از هر گونه کمک مالی دریغ نمائیم . تا وقتیکه انتظار بدست آوردن پول از کشور را دارند ، سود پرستانیکه بفکر پر کردن جیب خودند با اصلاح « رفوم » درستیز خواهند ماند . مگر اینکه شرط قرضه دادن موکول بوجود وتصویب مجلس باشد و برای دلسرد و نومید کردن آنها هیچ وسیله ای مؤثر تر از قطع سرچشمه مالی بروی آنها ، و کوتاه کردن دستشان از غارتگری نیست . (۱)

در پایان ماه سپتامبر ۱۹۰۸ شاه فرمانی دایر بیازگشت حکومت مشروطه صادر کرد که چار کف آنرا مانند صورت بی جان مبهم ، ولی پر آب وتابی وصف نمود، و سر

۱ - اینکه تظاهرات انگلیسها کومی ساختگی بوده چه آن دو دوات حامی استقلال ودایه مهربانتر از مادر ایران ۱ - پس از انهدام پارلمان از دولت ما با بیار قول گرفتند که ایران هیچ فزون ملی تشکیل ندهد ، مگر آنکه قبلا با آن دودوات صلاح اندیشی ومشاوره کند ، و کم کم از ایران تمام حقوق را که لازمه استقلال یک کشوری است گرفتند ، و ارضاع مالی ایران را بجائی رسانیدند که ا در محض ترساندن چشم دولت، تنها یکماه دستگیری بایران نمیکردند، دولت مجبور میشد تمام شرایط و درخواستهای آنها را قبول نماید ، مثلا روسیه تقاضا کرد که اتباعش (که هر روز بشمارشان افزوده میشد) وآنان که تحت حمایت روس رفته بودند، از پرداخت مالیات بخشوده باشند - پس از گفتگوی بسیار روسیه قبول کرد که اشخاص نامبرده مالیات خود را به کنسولگریهای روس بدهند، از آن مجرا بتوسط بانک استقراضی بخرانه ایران رسانده شود . شرح این ماجرا مربوط بسالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ در مورد اتمام حجتی که بایران داده شد - در کتاب شوستر و آثار مورخین اروپا بتفصیل داده شده که چنانچه موفق به تالیف جلد دوم این کتاب شوم یاد خواهد شد - مترجم

ژرژ بارکلی «Barclay» که بتازگی وارد تهران گردیده و در کار انجام تکالیف سمت سفیر بریتانی «در اول اکتوبر» بود، رویهمرفته آنرا خنده آور میدانست. این فرمان بتاريخ ۲۷ شعبان ۱۳۲۶ «برابر ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۸» صادر و ترجمه آنرا در کتاب آبی صفحه ۲۰۰ میتوان یافت. «۱»

شاه حتی از یادآوری اینگونه نویدها هم خشمگین بوده. در ۷ نوامبر در مخالفت با مشروطه بتظاهر پرداخته، سران مرتجمین «۲» را در باغشاه بحضور پذیرفته از صدور فرمان پیش پوزش خواست. در ۲۲ نوامبر فرمانی صادر و فرمان پیشین را منسوخ ساخته تصریح نمود که او فکر هرگونه برپا داشتن پارلمان را بکلی از سر خود بیرون ساخته است. چه علما چنین مؤسسه‌ایرا برخلاف اسلام اعلام داشته‌اند.

از این رو، مجتهدین بزرگ کربلا و نجف که از لحاظ موقعیت و برآزندگی روحانیت در ایران، جایگاهی مانند اسقف‌های اعظم مسیحیت دارند، تلگرام بسیار شدید اللحنی بشاه مخاברה و اخطار نمودند که: «رفتارش قلب مومنین را جریحه‌دار کرده و تعرض نسبت به امام غائب است. آنها بخاطر دولت مطلقه، مرام و تکلیف دینی خود را تغییر نخواهند

۱ - اینک خلاصه فرمان شاه به‌نویان مشیرالسلطنه نعت وزیر:

«چون مجلس در ۱۹ شوال (۱۳۲۶) باز خواهد شد، باید زمینه آنرا آماده گردانید» در این فرمان فهمانید که قانون‌ها بحال خود بر نمی‌گردند - مشروطه برفوق شرع انور خواهد بود و نیز تبریز را برکنار گرفته چنین گفت که: «تا تبریز منظم و اشرار آنجا قلع و قمع نشوند، در انتصابات بهره‌ای نخواهند داشت».

۲ - چون روز موعود (۱۹ شوال) نزدیک میشد، در ۱۲ شوال، در باغشاه مجلسی آراسته، در اینک باید نمایندگان برای مجلس گزیده شوند، بمشورت نشستند. شیخ فضل‌الله و دیگران با آواز بلند گفتند: - مشروطه با شریعت سازگار نیست، و تلگرافهای ساخته خود را از شهرهای مهم و یکی هم از تبریز (برضد مشروطه) فرو خواندند. در نتیجه و پایان این جلسه، روی پارچه چلوار بزرگی نوشتند که: «شاه از مشروطه چشم پوشد» و همگی آن را مهر کرده برخاستند. در ۲۴ شوال دوباره مجلسی آراسته و خود محمدعلی میرزا نیز حضور یافت، سخن درباره نخواستن مشروطه همی رفت، و عربضه دیگری بشاه نوشته درخواست کردند که شاه در صدر آن پاسخ بنویسد.

شاه مضمون زیر را در بالای آن نوشت:

«اختصاراً» - «حجج اسلام سلامهم الله تعالی» - عزم ما همه وقت بتقویت اسلام و حمایت شریعت بوده و هست، حال که مکشوف داعیه‌تد؛ تاسیس مجلس منافی قواعد اسلام، و حکم حرمت دادید، و علمای ممالک معروضه هم کتبی و تلگرافی تأیید نموده‌اند، ما هم از این خیال یکنی صرف نظر کرده و دیگر عنوان چنینه مجلسی نخواهد شد. ولی بتوجهات امام عصر، در نشر عدالت دستور لازم می‌دهیم - شما هم از این هزم خسروانه، برحایت حقوق رعیت و اصلاح مفاسد بقانون دین اسلام، تمام طبقات را آگاه سازید»

با این اقدام و رفتار خنک و بی‌مهرگی، از نویدی که در باره گشودن مجلس داده بود

سرباز زد - «مترجم»

داد» و چنین پایان دادند : « خداوند ستمکار را لعنت فرموده ، شما فاتح آنی هستید ولی بدینسان باقی نخواهید ماند »

براستی شرح این همه خدمات گزاف خستگی ناپذیر مجتهدان در امر مشروطیت ؛ دشوار است ، بویژه همراهی حاجی میرزا خلیل ، محمد کاظم خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی که ، بانامه‌ها ، تلگرافها و فتاوی خود لاینقطع مردم ایران را در تلاش برای آزادی پشتیبان بوده و نفوذ روحانیون مرتجع پولکی را مانند ، شیخ فضل الله ، حاجی میرزا حسن تبریزی و چند تن دیگر که شاه را بحکومت مطلقه که برخلاف روح اسلام بود حمایت مینمودند ؛ خنثی میکردند .

دشوار تر ، رفتار کور کوران و قضاوت بی‌شعورانه خود محمدعلیشاه است ، مگر اینکه تصور کنیم کردن شقی او در استنکاف از هر گونه اصلاحی ، اثر نفوذ اسرار آمیزی بوده ، که نگذاشته از حوادث و پیش آمدهای گوناگون بند و عبرت گرفته ؛ چشم و گوش او باز گردد .

چه هیچگاه فرصتی بهتر از این نداشته که برای پیشرفت کار با هرابط مناسب‌تری ؛ در این موقع باملت خود کنار آید . تاکنون تبریز تنها بهالت دفاع مسلحانه از مشروطه ایستاده و حتی پس از فیروزی قابل ذکر ۱۲ اکتوبر ۱۹۰۸ بردولتیان ، که شهر خالی از اغیار در دست ملیون قرار گرفت ، آنها بشاه و وزیر خارجه جنبه وفاداری باعلیه حضرت را تلگرافی ابراز و اعلام داشتند که تمامی نیروی خود را درنگهبانی منافع خارجیان آن شهر بکار میبرند .

یکماه دیگر وضعیت کمتر مساعد شاه شد ، چه سیاست خارجی روسیه که همواره جنبه ابن‌الوقتی بخود می‌گیرد - در نیمه نوامبر ۱۹۰۸ شیوه بهتری بکار برده ، دهارت و یگ (سفیروس) که نفوذ ارتجاعی او را بارها یادآور شده ایم از ایران خوانده شد - ایزولسکی باو اظهار کرد که او در خاطر خود بانجام دونکته مصمم است ، که نه در امور ایران مداخله شده ، و نه طرفداری از شاه شود . این نظریه اعتبار زیادتری داشت - زیرا نفوذهای قوی‌تری در باره سیاستی که در پیش داشتند در کار بوده ، شاید در بار روسیه و قسمت قابل توجهی از مطبوعات معتبرش ، مانند نوو ویرمیا و بورس گزت ، اصرار میداشتند که سیاست روسیه در ایران اگر میخواهد فرصت پیش‌گیری بترکیه ندهد باید جدی‌تر گردد .

انتشار کتاب آبی و متمم آن درباره ایران که داستان وقایع را تا ۱۰ مه ۱۹۰۹ در بر دارد نیز ، کردار سر ادوار گری را از گفتارش در برخی اوقات روشن‌تر نمود . او روشی در پیش گرفته بود که میتوان اندکی بحساب امید احساسات زیادتری در باره مشروطه خواهان ایران ؛ و غمخواری از آنان گزاشت .

اجتماع همگانی با شهامت تبریز - صرف نظر از وضیعت آن که در آنوقت بنظر

می آمد پیاپیان رسیده، بی گمان؛ موفقیتی بدست داد که شهرهای دیگر ایران بویژه اصفهان ورشت، از حالت رخوت و سستی (که از کودتا سراسر ایران (مگر تبریز) را فرا گرفته بود) بدرآمده - توجه اروپا و ملل باختر را بخود جلب می نمود ، و آنان را هشیار ساخت که نهضت اجتماعی ایران ، نمایش تفریحی نبوده بلکه هیولائی بس جدی و تسخیرناپذیر بوده است.

این هشداری از طرف فراویان ایران، در استانبول ، لندن، پاریس و دیگر مراکز، با سخنرانی و نگارش تقویت شده ، موجبات همدردی دیگران را، بسود مساعی هم میهنان خود فراهم آوردند ،

چنانکه دیدیم در استانبول ، انجمن سعادت در انجام این تحریک بخوبی از عهده بر آمد .

تشکیل کمیته ای در انگلستان ( در ۳۰ اکتوبر ۱۹۰۸ ) مدیون اشتیاق و دل سوزی مستقیم تقی زاده و همکاری معاضد السلطنه که در ماه سپتامبر وارد شده بودند؛ بوده است .

در پاریس محفل بزرگی بنام فرانکو پرسان در سایه دلبستگی و اقدامات ایرانیان مقیم آنجا و پناهندگان، بریاست افتخاری آقای دیولافای M. Dieulafoy - از ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۸ برپا گردید، در وردن و سویس برای مدت کوتاهی، صور اسرافیل بتوسط مدیر داخلی؛ میرزا علی اکبر خان دمخدا، مرد شریفی که از جمله نجات یافتگان سفارت انگلیس بود؛ حیات معارفی خود را از سر گرفت .

درباره « کمیته ایران » لندن یا کمیته ها - چه دو کمیته در آنجا، یکی پارلمانی و دیگری غیر پارلمانی وجود می داشت که من تا اندازه ای با آنها در تماس بودم، اگر مورد توصیف نامطلوب تایمز که فطری اوست قرار نگرفته بودند ، خاموشی را ترجیح می دادم .

تایمز در مقاله افتتاحیه شماره ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۹ خود شرحی داد ، از جمله اینکه : - «سیاسیون رادیکال که غمخواران افلاطونی مشروطیت ایران اند، برای کسانی که از روس بدشان می آید جبهه راحت فراخی هستند ، آنها از دیرباز تا کنون، سیاست آزادی خواهانه یک نواختی را در بطرز بویغ توسعه داده ، تفاهم دوستانه تری را میان کشور خود و روسیه فراهم ساخته اند» .

در برابر یاهو سرائی شرم آور نویسندگان معتمد غیب گوی آزموده تایمز بعنوان ناشایندگی ملیون ایران ، و اینکه از خود شان کاری ساخته نیست ، اکنون در جستجوی درست در آوردن این مدعا، ناگزیر باین پیش درآمد گشته که «ملیونی که از خون خالص ایرانند - کمتر برای اصول مشروطیت مبارزه کرده اند ، چه آنها فصاحت بیان را با

شعله احساسات درونی خود گرم کرده اند» و دیگر اینکه «کسانی که جان خود را بخطر انداخته - بیشتر قفقازی، ترک، عرب و لر یا دیگر تیره های بیابان گرد از تپ جنگاوران و غیر از ایرانی تمام عیار بوده اند» - این مضمون را دست کم باید گفت بهمان نسبت که عده کمی از نویسندگان تایمز، از خون پاک و بی غل و غش انگلیس هستند، بحقیقت نزدیکتر میباشد. و دیگر اینکه مینویسد:

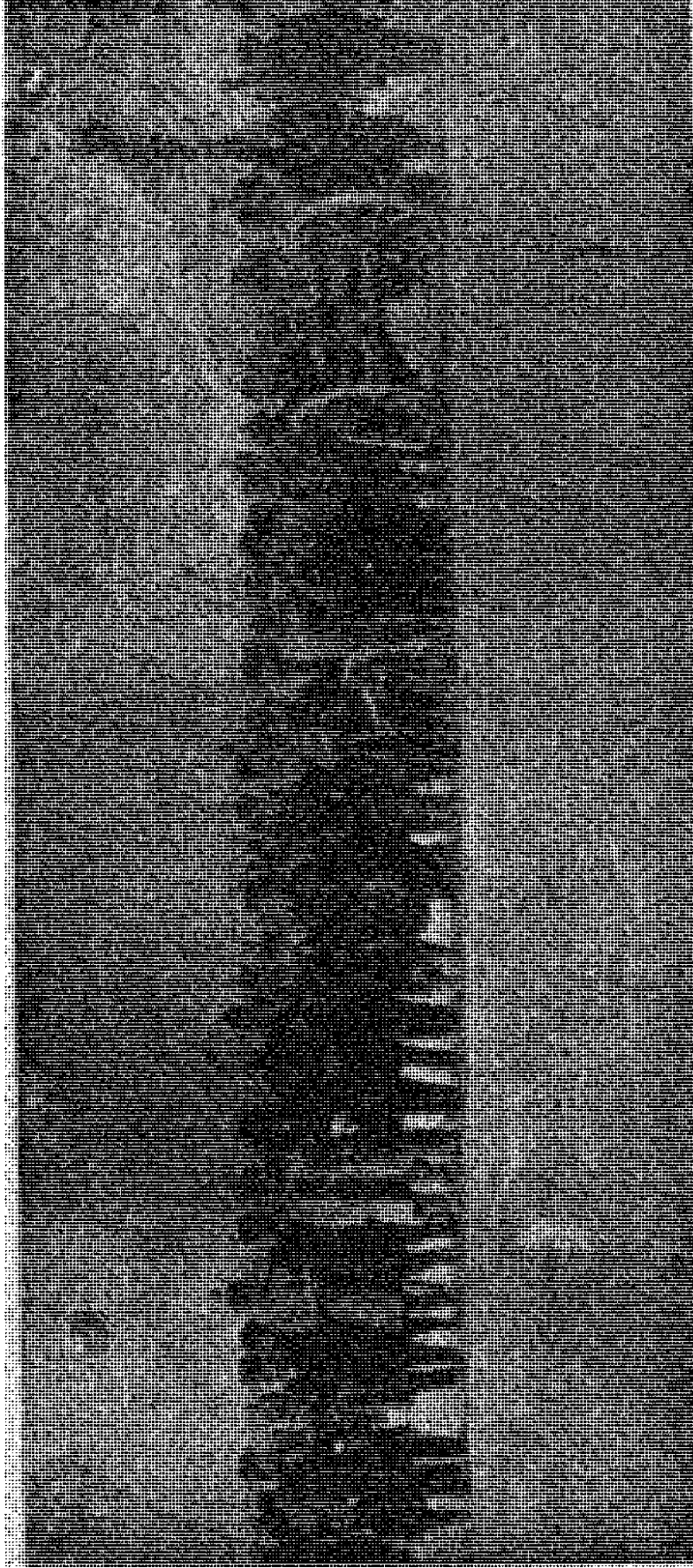
«آنها می که ایمان بمزایای خود در خدمت به مشروطیت ایران دارند، بیشتر اسکاتلندی، امریکاییان و یا یهودی بوده اند» - تنها یک خوی و نهاد بدی می تواند تایمز را وادار بفراموشی کند که «ترسیدن و بد آمدن از روس» بحداعلی و شکل پردامنه اش، مولود فکر لیدر بزرگ حزب محافظه کار؛ لرد بیکانسفیلد (L. Beaconsfield) بوده - نه لرد لمینگتن (Lemington) رئیس افتخاری کمیته ایران، نه ارل آو رونالدشی (E. of Ronaldshay) و نه حتی مستر لنچ، که تایمز شدیدترین خشم خود را متوجه آنان کرده است.

این وصف چسبنده بآنها نمیتواند بود - راستی دیدن روزنامه ای که گاهی در نظر همگان گرامی و نازنین گرفته میشود، یکباره به چنین کینه و ریهای بی شعورانه ای تنزل نماید، اندوه آور است (۱).

در ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸، شاه فرمان تازه ای خطاب به علماء صادر کرده، اعلام داشت که چون برقراری مجلس را برخلاف آئین اسلام شمرده آید. او کاملاً از این فکر رو گردان شده و در آینده دیگر از این مجلس سخنی نخواهد راند - ولی بر اثر یادداشت دو جانبه نمایندگان انگلیس و روس، این ابلاغیه کمی پس از صدور موقوف الاجرا ماند و نوید

۱- البته خوانندگان گرام توجه دارند که مقاله تایمز مفصل و با نظر انتقاد، و حتی برخاسته بردان انگلستان که در تشکیل دو کمیته یاد شده اقدام و اهتمام داشته اند نگارش یافته، و تنها چند جمله آن را مولف یاد آور و نظر خود را نیز در خلال جملات گنجانده، و نسبت کلمه مصطلحه سیاسی: «بد آمد و ترس از روس» که در انگلیسی «Russophobia» گفته می شود، بآنها داده شده. تایمز آنان را رادیکال بلیتی شین (Radical - Polititions) یعنی سیاسیون تجدید طلب، و آنها را اسکاتلندی، امریکایی و یهودی شناسانیده بود - پروفیسور براون، بدفاع از آن ها پرداخته، ثابت می کند که پدید آورنده این اصطلاح (روس ترس و روس ناپسند) رهبر حزب محافظه کار بوده، نه کسیکه ریاست کمیته هواداران مشروطه ایران را بعهده داشته، و نه دیگر انگلیسهایی که در بنیاد گزاری این دو کمیته دست داشته اند. در ضمن میفهماند که: «نویسندگان تایمز کمتر از نژاد و خون خالص انگلیسی هستند» و هیئت نویسندگان این روزنامه را در ضدیت با مشروطه خواهان ایران سرزنش مینماید، و از اینکه این روزنامه که در نزد همگان اعتباری داشته و با شهامت شناخته میشود، و تا این اندازه تنزل کرده، که به کینه وری میپردازد، اظهار اهدوه کرده است.

بظاهر پروفیسور براون، گوی سیاست همگانی بریتانی را در نظر نداشته، یا نخواست پرو آورد که تایمز، ارگان و زبان رسمی دستگاه سیاست خارجی انگلستان است (مترجم).



- ۵ معظم الملك
- ۶ اسمعیل خان
- ۷ حبیب الله خان
- ۸ منتظم الدوله
- ۹ حیدر قلیخان
- ۱۰ - ضرغام السلطنه
- ۱۱ - مصمصم السلطنه
- ۱ - سلطان علی آقا میر پنج ارتش
- ۲ - میرزا علی اکبر خان سرتیب
- ۳ - میرزا آقاخان پسر ضرغام السلطنه
- ۴ - ابوالقاسمخان (فرزند ضرغام) - که کرفتن اسپهانرا آغاز نمود

خانهای بختیاری باتوبه‌های خود درتخت بولاد - بیرون اسپهان - در پایان ژانویه وآغاز فوریه ۱۹۰۹ = ۱۲۸۷خ  
ش ۶۰



جدیدی داده شد که مجلسی در خود نیازمندی توده ایران، بدون اینکه موجبات اناوشی و فساد را فراهم نماید گشاده خواهد شد. (رجوع بکتاب سفید شماره ۷ و ۸ شود) این مرار و روگردانی دائمی و کوشش در کتمان حقیقت و انحراف شاه از راه راست و چم و خمها، یگانه نتیجه اش؛ نه تنها ملت را روگردان ساخت، بلکه نمایندگان خارجه را هم که کوشش می نمودند بیک نحوی با او کنار آمده کار را با مسالمت و توافق انجام دهند، بواسطه خشکی و سخت گیری و طفره از وفای بوعده و نوید او، یکسره از آنچه اراده داشتند روی برتافتند.

در خلال نیمه دوم نوامبر ۱۹۰۸، ملیون تبریز بدون پروا بورود ۳۰۰ قزاق ایرانی و شش ارابه توپ (برای تقویت معاصره کنندگان شهر) از پیشرفت های چندی بابدست آوردن چند شهر - مراغه، دیلمان و بن آب، در پیرامون دریاچه ارومیه «رضایه» کامیاب گردیدند.

با این پیشرفت خود از رفتار ناپکارانه شاه جری تر گردیدند - ایالات «استانها» بد آنها گرویده، در این موقع رشت، استرآباد، مشهد و لار فارس (با قیادت حاج سید عبدالحسین مجتهد) بنامهای گوناگون بتظاهر برخاستند - در اصفهان بابرقراری حکومت نظامی، سر باز زدن شاه را از بازگشت حکومت مشروطه، پنهان می داشتند. سال نو (۱۹۰۹) با هنگامه بسیار سختی در اصفهان آغاز گردید، اول از ناخشنودی از حکمران و رفتار بد پادگان، شماره ای چند از شهریان در مسجد پناه برده و دیگران در کنسولگری روسیه بست نشستند، زیرا Grahame ژنرال کنسول بریتانی از نگهبانی آنان سر باز زد. در صورتیکه یک یا دو روز بعد، اقبال الدوله حکمرانرا پذیرفته پناه داد.

این نزدیکی و دلجوئی او از حاکم، معنائی است که من تا کنون موفق بعمل آن نشده ام، در سابه حمایت و یآوری تیره بختیاری دلیر و سرسخت بسر کردگی ضرغام السلطنه، اسپهانیان خود را از چنگ حاکم ستمگر نجات دادند. در ۵ ژانویه ۱۹۰۹ مصمص السلطنه، با هزار سوار بر اسپهان دست یافت، نگهبانی نمایندگان بازرگانی و غیره خارجیان، و حفظ انتظامات را بعهده گرفته بودند، شهر با آواره شدن سر بازان شاه که خود سر چشمه هرج و مرج، بزودی بودند؛ آرامش و امان یافت. شاه گمراه شده از اندرز نمایندگان انگلیس و روس که پیشنهاد تعیین مصمص السلطنه را به حکمرانی اسپهان بدو می کردند؛ استنکاف ورزیده، بر سر آن شد که ابتکار شخص خود را در افشاندن تخم دورومی، میان سر کردگان ایل بختیاری بکار برد، ولی کامیاب نگردید. مصمص السلطنه با نیروی فرخنده دادگری زمامداریرا آغاز نهاد.

در ۸ ژانویه با اسپهانیان فرمانداد که در ظرف سه روز نمایندگان انجمن ولایتی را



برگزینند، و گرنه او با مردانش شهر را بمیراخم و انصاف شاه و سربازانش رها کرده برخواهد گشت.

سه روز بعد گراهام گزارش داد که نظم بوضع رضایت بخشی در اسپهان برقرار گشته، روز یکشنبه انجمن همگانی برای گزیدن نمایندگان تشکیل یافت. سردار بختیاری (مصمصام السلطنه) فرمانفرما که از طرف شاه بمنوان حکمران جدید نامزد گردیده بود پیام فرستاد، پیامی که خطای شاه را در آن گوشزد کرده، و خاطر نشان میساخت که او جشن آمال ملیون را برپا ساخته و بدان پیوسته است (۱).

این توسعه و پیشرفت غیر مترقبه در وضعیت که بامسافرت برادر بزرگتر مصمصام السلطنه (یعنی قهرمان ملیون) سردار اسعد، که در پاریس و لندن و بامشورت هموطنانش در اروپا ارتباط داشت، چنین مینمود که رویهمرفته خوش آیند حکومت روسیه نبوده است، چه در ژانویه، ایزولسکی در بیان عقیده اظهار میکرد که باید کاری کرد از استقلال اداری تبریز و اسپهان جلوگیری بشود، بدین اظهار در ۱۳ ژانویه سرادوار دگی پاسخ داد که: - حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلیس مخالف هرگونه مداخله ای در شئون موقعیت تبریز و اسپهان بوده، و چنانچه پیشنهاد هائی در این باره از طرف حکومت روسیه بشود مورد بررسی دقیق حکومت اعلیحضرت قرار داده میشود، چه در اینموقع پرداخت پول بشاه بدتراز دور ریختن، و بحساب مداخله در امور داخلی ایران است، و تا زمانیکه احتمال داده میشود، که چنین پولی در راه خاموش ساختن نهضت ملی که قائم مقام مشروطیت است بکار میرود، گوا اینکه یکبار هم بدینصورت پول بمصرف رسد، وضعیت برای همیشه اگر بدتر نشود حتماً بصورت بدی خواهد ماند. ملیون که از کنار آمدن روسیه با شاه در دادن وامی بمبلغ دوست هزار لیره آگهی یافته بودند، در مقام شکایت و کله بانمایندگان

۱- هر چند مانند داوید فریزر کسی هم، که هر چیز ایران را (و اساساً هر چیز خاور را) خار

میشمارد. در کتاب خود بنام (ایران و عثمانی در شورش) «Turkey and Persia in revolts» گواهی میدهد که: - « ملیون ایران نسبت بفرانکیها بهترین وضعی رفتار کرده اند » و از بختیارها پس از آن که سخت انتقاد کرده، با کمال بی میلی تعریف و تمجید مینماید و میگوید که: - « آنها هم مانند دیگر ملیون، هنگامیکه اسپهان بدست آنان افتاد، در ذمال خوبی نظم را نگاهداشته و قوانین تمدن را بی کم و کاست منظور میباشند » و هم میافزاید که: - « هم سابلین شارژ دافر روس و هم سرژرژ بارکلی سقیر انگلیس قطع داشتند که برای بیگانگان هیچ خطری نیست ».

با وجود برای این دوات روس اعلان میکرد که، منافع اتباع او در خطر است، و چندین هزار سپاهی به تبریز، رشت، قزوین و دیگر شهرهای شمالی ایران گسیل و از سوی دیگر انگلیس نیز به بنادر جنوب گشتی جنگی فرستاده قشون پناه کرد، که شرح آن داده خواهد شد. (مترجم)



ضربام السلطنه سر کرده سواران      مصمام السلطنه ایلخانی بختیاری

بختیاری      نجات دهندگان اسپهان

ش ۶۱



بیگانه برآمده پروتست های مشابهی بمطبوعات اروپا فرستادند. (۱).  
رشت روش اسپهان را در پیش گرفت، در ۸ فوریه ۱۹۰۹ میلیون بغانه حکمران  
ریخته او را کشتند، و سر بازانش در سرقونسلگری روس پناهندند. (۲).

۱ - چون از داستان و ام که بشاه نیرو و دلگرمی بزرگی میبخشید، آزاد بخوانان نمیتوانستند  
چشم پویند. کمیته ایرانیان در باد کوبه بر آن شد که دسانیرا بنام نمایندگی علمای نجف به  
پترزبورگ فرستاده، سر رشته داران و سیاسیون روس را از این اقدام منصرف ساخته بفهمانند که  
علمای نجف از دادن وام در برابر جواهر بشاه ناخشنودند. در این هنگام میرزا علی اکبر ارداقی  
که از دسته زاندانیان باغشاه بوده و شرح حال او گزشت، برشت تبعید شد و میرزا عبدالعلی بیه  
کلی معروف به موبدهم که در صفحه ۲۲۰ از او یاد شده نیز اکنون در رشت بسر میبرد، چون هر دو از  
فشار سردار افخم (آقابالاخان) حکمران آنجا ناگزیر بفرار بودند، بیاد کوبه فرار کرده و در  
آنها کمیته ایرانیان، آنانرا بارخت خوشنما و پربها آراسته به پترزبورگشان فرستادند و در  
آنجا بکار پرداختند، چنانکه شرح کار های موبد بنام مستعار شیخ میرزا علی بسا بانف  
در پیش گزشت.

موبد در جوانی در نجف تحصیل میکرده، در نهضت مشروطیت در زمره آزاد بخوانان در  
آمده، پیش از آن مدتی هم با امیربها در جنگ روزگار میگذرانده، شاهنامه امیربها در جنگ  
بدرستیاری او پرداخته شده بچاپ رسیده در ۱۵ ساله او آخر عمرش نگارنده او را در تهران میدید  
اندک آشنائی با او داشتم - موبد در زمره اهل حق (یا علی الهی) درآمده بود، و دعوی باطن داری  
میکرد، مردی بی آزار و با مناعت و علو طبع بود، معلوماتی کمتر از آنچه ادعا میکرد  
داشت ولی روی هم رفته طلبه فاضلی بود، چند سال پیش در غایت تشکستی در گذشته - روانتر  
شاد باد. مترجم.

۲ - داستان کشته شدن آقابالاخان سردار افخم که مؤلف بکوتاهسی بدان  
اشاره کرده در خور شرح جامعی از لحاظ تاریخ میباشد که غفلت از آنرا روا ندیدم،  
و چون بستگی بغداد کاری دو قهرمان آزادی دارد، ناگزیر کوشش میشود که تا بتوان باختصار  
خواننده گرام از چگونگی آن آگاه گردد.

این مرد همان وکیل الملك یا وکیل الدوله است که در زمان ناصرالدینشاه حاکم  
کرمان و نورچشمی شاهزاده نایب السلطنه کامران میرزا بوده که نسبت بمیرزا رضا کرمانی  
کشنده ناصرالدینشاه (که در بخش مربوطه از او بدرازی سخن رفته)، چه جور و ستم ها  
که در دوره زندگانی خود بر مردم روا داشته که بزرگترین سوژه همانا میرزا  
رضاست که بر اثر تحریکات اهریمنی او، نایب السلطنه و ادار به تعقیب و تعدیب میرزا رضا  
میگردید، تا اندازه ای که او را مجهز و مصمم به کینه جوئی نموده به کشتن ناصرالدین شاه  
انجام میداد. و اما در باره کشته شدن خودش - زاید است که بگویم تبه کاری و ستم شعاری خودش  
پاپیچ او گردیده و بدست خود گورش کنده بود شده. اجمالاً اینکه: دو برادر - میرزا  
عبدالعزیز خان (ممتاز السلطان اخیراً سرداریعی) و میرزا کریم خان (اکبر) پسران مرحوم  
میرزا علی اکبر خان بیگلر بیگی رشت، پس از مرگ پدر، چون زن پدرشان جوان و از  
دل بستگی زیاد، بیگلر بیگی هستی خود را باره کرده و زن هم پس از مرگ شوی بزنی  
علیجان منتصر الملك جوان قلدر و خوش روی تهرانی رفته. پسران شوهر از ارث پدر محروم

و تنگدست بوده، در زمان حکمرانی سردار افغم، بنام معالجه از رشت بیاد کوبه میروند و در آنجا با تقی اف ملاقات و مورد الطاف او واقع و بتوسط ایشان به تیپ آزادیخواهان قفقاز آشنا و رهبری میگردند، سفری بکنجه کرده، از جمله سرکردگان کمیته سری انقلابیون - ژرف استالین پیشوای کنونی دولت اتحاد جماهیر شوروی و سرگی ارجنی کیدزی Segey OrJenikidzai معروف و چند تن دیگر جوانان را مستعد فداکاری می بینند و قول همه گونه همراهی از فرستادن اسلحه و فدائی با آنها میدهند. بدستور آنها احمد علیخان برادر کوچکتر در میان پشته انزلی (شدر پهلوی) جایی بنام دودی کردن ماهی تدارک میکند که خود نکارنده در سال ۱۳۲۸ با او سفری بدانجا رفته دستگاهش را دیدم ولی نمیدانستم راز آن چه بوده.

باری آنها از باد کوبه مواد انفجار و ابزار کوچک جنگی را در تیرهای لافت میان تپه انباشته و سر تیر را بحالت اول گرفته و می چسبانده اند که رطوبت سرایت نمیکرده و کسی هم ملتفت نمیشده، بدین روی تیرها را با کشتی های بادی (گرچی) بمیان پشته حمل میکرده اند.

در خلال این روزها سردار افغم که از رفتن جوانان و فعالیت آنها ظاهر آهومی برده بود، در صدد مزاحمت خانواده آنها برمیآید. عباسخان کوچکترین برادر آنها را بادوست هم دبستانش نیکلانامی گرفته زندانی میکند. خواهر آنها زن محمد آقا طاهر گورابی اقدام در رهائی برادر مینماید. مقداری زر و جواهر تقدیم آقای حکمران کرده برادر و دوستش رانجات میدهد.

در این هنگام آزادیخواهان به سردستگی پیرمخان ارمنی در رشت نفوذ کرده کمیته انقلابی تشکیل میدهند که بقرار یادداشت های پیرم ۳۵ فدائی گرچی و ۲۰ تن ارمنی بدستور پیرم فعالیت و تلاش میکرده اند و نیروی دولت در رشت عبارت از ۵۰۰ سرباز، ۶۰ قزاق و ۷۰ سوار بفرماندهی امیر سلطان و عده ای پاسبان پادگان بوده.

بقرار اظهار آقای کاظم نعیمی اکبر برادر ناتنی آنها (از همان خانم کزائی) معزالسلطان و میرزا کریمخان که با رشت و آزادیخواهان ارتباط و مکاتبه داشته، چون بقدرت آزادیخواهان اطمینان پیدا کرده بودند، با هفت تن گرچی از جمله فیدور و ادیکف برشت میآیند. آقای ژرف استالین هم با آنها برشت میآید ولی فقط ۲۴ ساعت مانده برمیگردد. این گرچیان مدت ۱۵ روز بدست فروشی و دوره گردی در شهر میگردانند که بهمجا و هر سوراخ سنبه آشنا و بیناگردند - پس از آنکه بخوبی مجهز و آماده میشوند. در ۸ فوریه ۱۹۰۹ روزیکه جناب حکمران در باغ مدیریه (منزل خود) مهمان داشته و باچندتن از معاریف شهر مشغول قمار بوده هنگام ظهر؛ معزالسلطان با ۱۵ گرچی بیاغ حمله ور، خود حا کم و هرآنکه دست درآورده کشته میشوند. در همان موقع پیرم نیز با ۱۸ مجاهد گرچی و عده ای ایرانی بدارالحکومه (فرمانداری) حمله کرده پس از سه ساعت کارزار، بکار پادگان زار و تسلیم میگردند. مترجم



شادروان میرزا کریمخان «اکبر»

۶۲



آقا بالاخان سردار افخم فرماندار رشت

ش ۶۳



سپهدار اعظم که چند ماه پیش بسر کردگی سپاهیان شاه در فرونت تبریز بود ؛ اکنون به ملیون پیوسته جنبه سالاری آنان را بخود گرفته يك حکومت موقتی بنیاد، و ستونی برای برپا ساختن انجمن محلی به لنگرود کسبل داشت «۱»

۱- این یکی از شگفتیهای تاریخ جهان گزاران است که در میان جوانمردان لشکری که روزی بحکم انضباط سپاهگیری، بهوا خواهی پادشاهان مستبد و یا فرماندهان ارشد خود با نهضت ملیون در جنگ و ستیز بوده ، چه بسا آزادیخواهانرا از دم شمشیر گزرانده یا هموطنان خود را آماج تیر کرده ، ولی روز دیگر برچم های و نجات وطن را بدوش گرفته ، و چون ستاره درخشانی از کران تاریک میهن و بخت واژگون ملت سر بر افراشته، فضای کشور را روشن و محیط تیره گون مردمرا بختیار کرده ، زمام ملك را را بکف گرفته ، کشتی چهار موجه استقلال را چون ناخدائی دانا و توانا از لجه غرق امواج سهمگین خطر نجات داده ، و ملت خود را باوج ترقی رسانده است.

از این مردان تاریخ آنچه در خاطر نگارنده برآزنده یاد آوری و مناسب این مقال است ؛ نخست کرمول ( Cromwel ) سردار نامی انگلیسی که فرمانده سپاهی در دوره شارل اول پادشاه انگلستان بوده که با ملت خود در ستیز بود ، سرانجام با اراده و دست توانای همین سردار، بنام سعادت ملت انگلیس، بحکم پارلمان دادرسی شده، محکوم و گردنش با تبر زده شد .

دوم - نابلیتون بناپارت است که در شورش پاریس (چنانکه گزشت) و انقلاب کبیر فرانسه این افسر جوان ( ستوان دوم ) با مقام فرماندهی يك آتشبار در کاخ لور نگهبانی خاندان سلطنت را بعهده داشت ، در اندیشه پاس جان شهریار خود از طرفی، و از سوی دیگر حقوق پایمال شده ملت فرانسه فرو رفته، با وظیفه و وجدان دست و گریبان بود، تا بدآنیایه که همه میدانیم رسید .

سوم- افسر قزاق جوان ، رضا خان سواد کوهی فرمانده آتشبار گروه قزاقان محمد علیشاه در تبریز بفرماندهی لیاخوف است که سخنرانی او در پیش نگارش یافت . کسی چه می داند که در آن هنگام کارزار و نشانسانه گیری آزادیخواهان؛ چه اندیشه هایی در خاطر این افسر می میگذشته و چه افکار برادر مغز خود میپورانید . باید از نتیجه بی بدین ماجرا برد .

آری از همان دوره افسری جزء ، بارشد تدریجی و نبوغ خداداد و از سوی دیگر ( چنانکه در وصف صنف قزاق نگاشته شد ) خون و نژاد ایرانی ، او را رهنمون بوده، که سر انجام در اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی زمام کودتا را بدست گرفته ، در پرتو رهبری فرشته یزدانی، گام بگام خردمندان و شهامت آمیز بتاج و تخت ساسانی نزدیک شده، تا در اردی بهشت ۱۳۰۴ خورشیدی، که تاج خسروانی را بر سر و عصای جهانبانی را بکف



پس از چند روز شاهزاده شعاع السلطنه برادر شاه از اروپا برشت وارد و از سوی ملیون به پرداخت هزار لیره بنام کمک به صندوق ملی ناگزیر گردید، تا پروانه رهسپاری به تهرانرا یافت .

پس با این ترتیب از آغاز مارچ ۱۹۰۹ - ملیون چهار مرکز بزرگ ملی داشته اند: تبریز، رشت، اسپهان و لار. در واقع مناطق شمال غربی، شمال مرکزی و جنوب - تا آنجا که اشکالات ارتباطیه اجازه میداده، کم و بیش هم آهنگی مینموده اند، و برخلاف، مناطقی که مطیع قدرت و استیلای شاه (که روبه کاهش بوده)، امنیت جانی و مالی مردم در این حکومت های موقتی تضمین میگرددیده .

هر چند در اینموقع دو باره ابرتیره بر کران کشور سایه افکند. از سمتی روسیه اعزام سپاهیانی را به باکو و مرز چاغآغاز نهاده و یکدسته پنجاه نفری قزاق؛ برای نگهبانی کنسولگری برشت فرستاد .

بعلاوه پنج ملیون فشنگ و شماره بسیاری تفنگ بقصد آنشهر، در باکو تمرکز داده و پس از اندکی شماره قزاقان گارد کنسولگریهای استرآباد و مشهدرا افزود و ناوشکنهائی به بندر انزلی « پهلوی » و بندرگز گسیل داشت . از سوی دیگر؛ با اینکه نمونه جنبش و ستیز تبریز در اسپهان، رشت، شیراز، همدان، مشهد، استرآباد، بندرعباس، و بندر بوشهر حکمفرما و ملیون سرشار از امیدواری بودند، در شهر تبریز ظاهراً ورطه های ترسناک روزانه در افزایش و هولناکتر میگرددید . ولی تا آنجا که میتوانستند؛ شهرهای دیگر را از وضعیت دشوار خود بیخبر میگزاشتند . [ مبادا دلسرد و نومید گردند ]

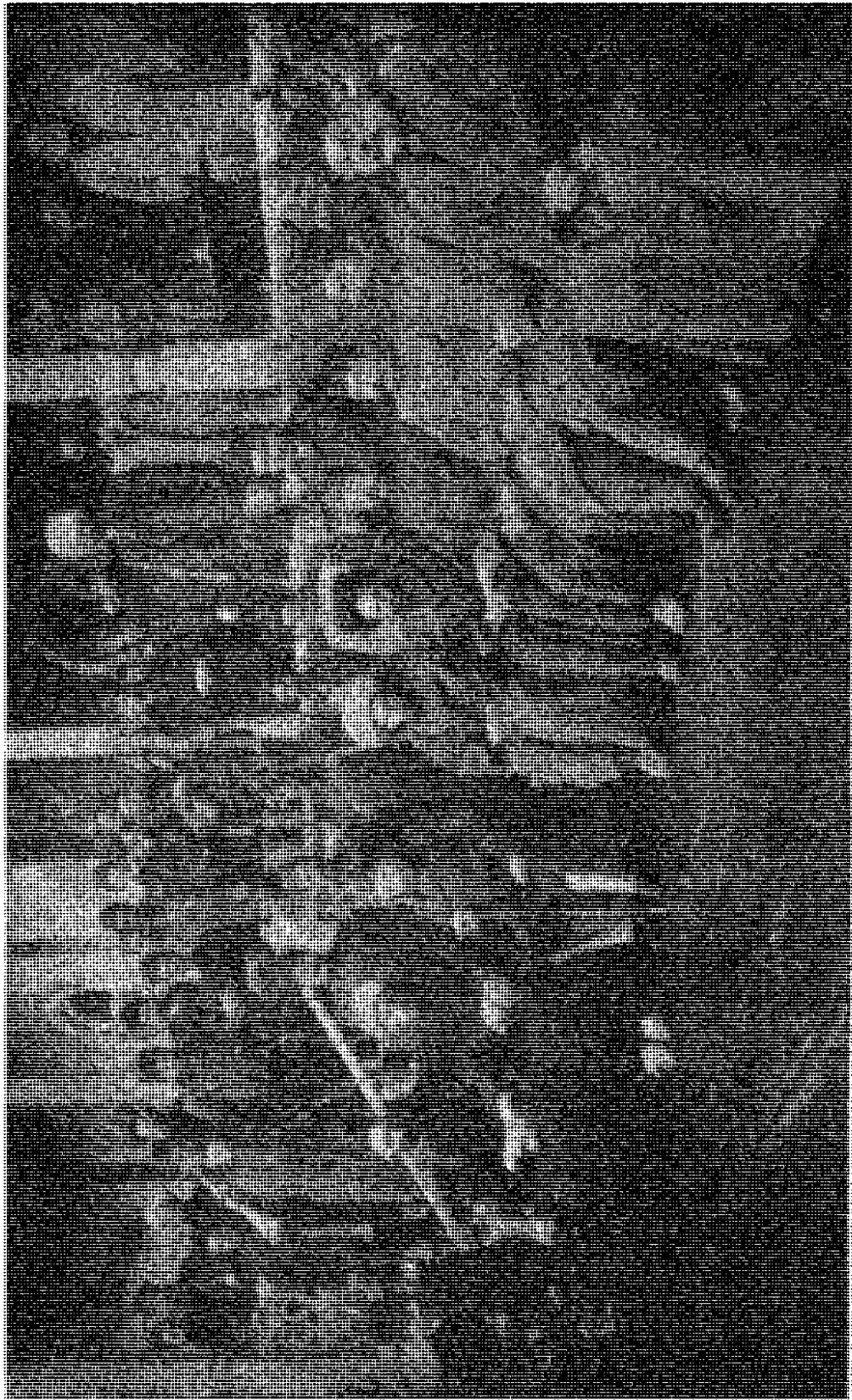
من معتقدم که يك گونه دلشکستگی و تنزل اخلاقی در حال محاصره؛ جاییکه عناصر کشوری بشماره زیادی جنبه لشکری بخود میگیرد عمومیت پیدا میکند . بویژه آنکه، مدافعین شهر فقط داوطلب و کشوریان مسلح باشند و بنظر میآید تبریز در ژانویه ۱۹۰۹ دستخوش این صفت قرار گرفته، چه محتملاً، لحن بدبینی مقالات مسترمور باید بحساب این وضعیت گزاشته شود .

بویژه دو مقاله او که در ۳ و ۸ ژویه پس از برگشتنش به انگلستان به تایمز، ووست

گیرفته بنام پهلوی بر کرسی کیان برآمد، و ایران را، بدان سان که همه دیدیم (وقلم تاریخ موظف بتشریح و تجزیه آن است) رسانید.

این است یکی از راز های نهانی آفرینش و خدای ایران، که تاریخ مانمونه بسیاری از آنرا ضبط کرده است .

محمد ولیخان (نصر السلطنه سپهدار اعظم) نیز یکی دیگر از نوع مردانی است که عمریرا در خدمت پادشاهان جابر گزرانیده و روزی هم سردار آزادبخواهان، و در فتح تهران، عامل برکناری محمد علیشاه از تاج و تخت، و راندن او از ایران بوده، و عاقبت بخیر گردید، هر چند سرانجام - کارش بخود کشی کشید، روانش شادباد. (مترجم)



خبرای ملی در رشت

بهار آزادی در زمین تن آزادی جیب در رده نخست است که عصای بر دست دارد  
شماره ۶





منیستر گازت داده شده، از این قماش بوده‌اند. عقیده و رأی او بیشک بسا ملاحظه احترام آمیزی عنوان شده، چه در پایان مقاله که بقضاوت شخصی پرداخته با ابراز شهامت؛ ناگزیر به برداشتن سلاح برای دفاع تبریز گردیده است.

بنا بر این مدیران دو روزنامه موصوف که با او قرارداد داشتند - در همان موقع که وجود او در تبریز کمال ضرورت را داشت؛ ناگزیر به فسخ قرارداد گردیدند. من نمیتوانم بخاطر دلاوری وی با کی ذاتی او که عملاً از عهده‌ام بیرون است او را بستايم، بلکه از جریانی که او را در خور چنین محکومیت ناگواری نمود؛ باید او را تقدیر و تعسین کرد.

در شهر، مردم از قحطی مرده یا با علف رفع گرسنگی مینمودند «۱» دسته‌های وحشی رحیمخان اطراف را گرفته و سپاهیان عین الدوله که باشکال باید آنان را نوعی کمتر از وحشی نامیده و در این مدت دراز با انتظار تاراج، قتل عام، و لخت کردن مردم پاییده بودند، و شاه هم که تشنه انتقام میبود، پس هیچگونه شرطی برای تسلیم بدشمن یا حتی راهی برای کنار آمدن و پیمان نهادن با او بجا نماند، هیچگونه انتظاری برای مدارا وجود نمی‌داشت. در دهکده‌های دور شهر خوراکی‌هایی پیدا میشد ولی چون پیرسون شهر در دست دولتیان می‌بود، موکول بیک همانور متهورانه آزاد بخوانان میشد که از آنجاها چیزی بدست آورند - ولی چگونه؟

پس چه جای شگفتی است که مستر مور بادوست ناکامش مستر باسکرویل دانشجوی جوان آمریکائی که ۲۱ آوریل در آخرین جنگ نومیدانه کشته گردید - به یاری مستمندان پشویان توده برخاسته و خویشتن را راضی کرده باشند بدین رستاخیز تسلیم و نقش نومیدانه‌ای را ایفا نمایند؟ (۲).

۱ - در این هنگام که نانی بیهای جانی بشمار میرفته، دکانها بیشتر بسته و چند دکان نانوایی که باز میگردید جز اندکی پخت نمیشد، ولی راد مردانی از این رسته یافت میشدند که نام خود را در تاریخ جاودان کردند - از ایشان: حاجی جواد نامی که در میدان انکج دکان داشته روزانه از انبار خود - ده خروار نان پخته بهمان بیهای ارزان بیشین (منی دوارده عباسی - سکر بال و ۲۰ دینار) به یقویان میفروخت «این نیکی و نان رسانی او خیلی بزرگتر از جان بازی مجاهدان میبود» چه دشمنان آزادی بول کزافی بجای میدادند که انبار خود را با آنها واگذار نماید و کسی هم از انبار کندم او آگاه نبوده، پس بغوی و آسانی میتوانست میلیونر بلکه ملیار در شود، ولی آن آزاد مرد فریب پول را نخورده و نیکوکاری خود را دنبال میکرد - هوا در این سال بغوشی میکشیده سبزه‌ها سر برافراشته، گرسنگان بسبزه خواری پرداختند، بیاغها ریخته سبزه های گوناگون بوژه آنچه چیدندی و خوردندی - سبزه‌های پیرامون سنگرهای ملیون تمام شد. زن و بچه بسوی سنگر دولتیان که سبزه در آن محدود وجود میداشت رفته از گرسنگی بیم جان نمیکردند. موقی جنگ در گیر شد و از این زنان و بچگان بسیاری آماج تیر شدند - تبریز بان بیکدیگر میگفتند «بچه خوردیم و آزادی را گرفتیم»

۲ - چون داستان دانشجوی جوان آمریکائی که مهان عزیز ایران بوده، بسی هم انگیز است نمیتوان بکوتاهی از آن گذشت، چه در متن کتاب تنها اشاره بکشته شدن او شده و یادداشت ۲۱ بکوتاهی از او سخن رفته و این تاریخ باید از این جهت هم تکمیل میگردد - سر نوشت او بدینسان است: - پیش از جنبش مشروطیت، مدرسه آمریکائی در هرجا کانونی از پرورش نوانبالان ما بود، و در نزد آزاد بخوانان ترقی طلب ارجی داشته، از جمله مدرسه آمریکائی تبریز است

از این اسف‌انگیزتر آنکه پس از برگشتن مستر مور از دوستان آزادیخواه خود سخنانی گفته، که وقتی همه چیز تمام شد، بفکر خویشتن افتاده و جویای دلخواه خود گردیدند. و از لحاظ نظریات دادخواهانه، ما نباید اعتبارشهادت مستر وراتیسلا (Wratislaw) ژنرال کنسول بریتانی را از خاطر بزدائیم که در گزارش خود بعنوان سرژرژ بار کلی (سفیر بریتانی) در ۷ مارچ ۱۹۰۹ چنین نوشت :

در این مورد مانند حوادث دیگر، ستارخان شجاعت و شخصیت ممتاز خود را نشان داد. ولی او مقام فرماندهی خود را خیلی پیش از آنچه به حیات اجتماعی تبریز بستگی داشته، مینمایاند.

در کوشش بدون فیروزی گشایش راه جلفا در ۲۲ فوریه، موقمی بخطر بسیار بزرگی افتاد. چه از توده مردان خود جدا مانده، تنها بامشتی از ارمنیان موقعیتی بس بحرانی داشت - و از این تنگنا بزحمتی خود را بیرون کشید. در پنجم ماه جاری برای رهائی اسپرانی که در چنگ مشتی اراذل خشمگین افتاده بودند، بامنش انسانیت جان خود را بخطر انداخت.

• مستر باسکرویل (Baskerville) یکی از آموزگاران آن مدرسه بوده، جوانی ۲۵ ساله که اندکی پیش از هنگامه تبریز که فارغ التحصیل گشته به آموزگاری آمده - جوان غیرتمند که تازه از دانشکاه پرنتون گواهی نامه گرفته و به نخستین شغل گام هشته، به تبریز آمده آنجا را پر از جوش و خروش دید - جوان پاکدل آزادی ایران دلبستگی پیدا کرد و آزادیخواهان پیوست. چون دوره خدمت سربازی را در آمریکا بسر رسانیده بود، از فن نظام آگاهی میداشت؛ جوانانی را آموزش و پرورش سربازی میداد.

جوانانی چند از بازرگانان و توانگران دور او را گرفته، پسین هر روز مشق میکردند و برای آنکه مدرسه و کنسول آمریکا از این کار آگاه نشوند، حیاط ارك را برای او اختصاص دادند - جوان ساده درون بادلی پر از آرزو، دسته خود را «هنک نجات» نامید، و از شاگردان خود پیمان گرفت که در هر بیکاری پیشرو باشند. - در این هنگام باسکرویل با مستر مور مخبر تایمز و جمعی از سران انجمن و پیشوایان آزادی در میدان خود سرگرم مشق بودی، که کنسول آمریکا واره گردیده او را سرزنش کرد که کار او مداخله در امور ایران شناخته میشود و باید آنها را رها کرده بوظیفه آموزگاری خود گراید، او پاسخ داد :

«چون ایرانیان در راه آزادی میکوشند من بآنان پیوسته به قانون آمریکا پای بند نتوانم بود» این را گفته گذرنامه خود را در آورده بکنسول داد. سخن در باره او بسیار است کوتاه کنیم، این جوان با دسته خود میخواست گوی سبقت را از ستار خان نیز برآید، چه گویی برخلاف میل او شورجان بازی در سر ودل داشته، مستر مور هم از او کناره گرفت. (انگلیسها همه جا تالب گود هستند.) مترجم

در ۲۰ فروردین ۱۲۸۸ خورشیدی، در جنگ قره آغاج با دسته خود در برابر سنکر فزاقان فرمان حمله با - دو - داد، در سپیده دم آماج گلوله گردیده جان سپرد. دم جان دادن - صدا زد آقا جان گلوله خوردم (مقصود میرزا آقا جان نام دکتر شفق زاده ترجمان وی و سناتور کنونی است) کشته او را از رزمگاه برآورده، با پروانش بشهر رسانیدند - انجمن میخواست بولی برای مادر او بآمریکا فرستد ولی وایتمان (Whiteman) ریش سفید آمریکاییان تبریز راضی نشد - روی تفنگ خودش تاریخ مرگ او را و اینکه در راه آزادی ایران کشته شده نقش؛ و بیادگار برای مادرش بآمریکا فرستادند. - مترجم.



شادروان باسکرویل آموزگار جنگی جوانان تبریز

«جوان امریکائی آزادیخواه ناکام - کشته میشود»

ش ۶۵





حد اعلاى محاصره تبريز در سه ماهه اخير ، از سلسله نامه هاى مستر مور « از ۲۱ ژانويه تا ۲۲ آوريل ۱۹۰۹ » مندرج در جرايد ديلى نيوز ، ديلى كرونیکل و منچستر گاردين و همچنين از كتاب سفيد ( قسمت ۴۷۲۳ ) كه همه وقايع اين دوره را در بردارد ؛ ميتوان دريافت . مهمترين رويدادهای این داستان اختصارا بقرار زیر اند :-

در آغاز ژانويه ۱۹۰۹ - مليون از صمدخان فرماندار مراغه شكست سختى خوردند. در ۲۳ ژانويه كرد هاى ماكو در جلفا از مليون شكست يافتند - ولى سرماى شديد عمليات را دشوار ساخت (۱) ( كتاب سفيد شماره ۷۹ - صفحه ۴۷ )  
در پنجم فوریه - درز و خورد با دولتبان و پس راندن آنان بسوى سردرود، مليون بدون هيچگونه سوي، در حدود پنجاه تن تلفات دادند.

در اين هنگام تبريز از هر سوي عملا مورد تاخت و تاز قرار گرفته. مستروراتيسلا مينويسد - مواد غذائى و حاضرى شهر نميرسيد.

درختان ميوه براى سوخت از باغستان بر ريده شد ، هر چند مقدار كافى غله براى خوراك مردم فرستاده ميشد، ولى كوئى همه راهها در فشار منگنه بود . مشكلات مالى و ناخرسنديهائيكه در ميان طبقات پيشه وران حكومفرما بود؛ بيشتر فشار مياورد. ( كتاب سفيد صفحه ۶۳ )

در ۱۱ فوریه راه جلفا از طرف طوايف قره داغ، بسته شده و نان در شهر كمياب گرديد.

در ۱۵ فوریه مستروراتيسلا، غله موجوده شهر را براى مصرف دو ماه ديگر تخمين ميكرد .

در ۲۳ فوریه تلاش بيهوده ديگرى براى گرفتن مرند و كشايش راه جلفا بعمل آمد - سه روز بعد مصوفيان بدست دولتبان افتاد و بنظر مستر وراتيسلا يكماه ديگر

۱ - در اين روز ها سرما ، دشمن سر سخت ترى براى آزادى خواهان ميبوده ، روى زمين از برف پوشانده شده ، ميدان هاى رزم از خون گلگون ميبود ، روزى در بامدادان كرد ها از ديه آگرى بوجاق به بدل آ باد كه پيوسته بشهر خوى است تاخت آوردند ، آزادى خواهان مسلمان و ارمنى ، بجلوگيرى شتافته بر آنان چيره شده ، كرد ها را شكسته گريزانيدند ،

ولى هنگاميكه از دنبالشان ميرفتند ، دسته هاى ديگرى از كردان ، از پشت سر كمين کرده ، مجاهدان را از دوسوى بباد گلوله گرفتند ، جنگى بسختى رفته ، چندتن از دليران بنام ارمنى و مسلمان كشته شده ، ديگران بدشوارى رهائى يافتند .

در روزنامه انجمن مينويسد چند روز پيش ، اسبى بازين و خورجين تر كى ، از دست مشروطه خواهان رها گرديده بسوى دشمنان تاخت ، كردان كرد اسب را گرفتند ، هريك مى خواست پيشدستى کرده آنرا بگيرد ،

سراجام - يكي بدان دست يافته سوار شد ، هينكه روى زين جاىگزين گرديد ، ناگهان خورجين تر كى با آواى گوش خراش و هراس انگيز تر كيده ، بيست و پنج تن از كردان را كشته ، و چند تن زخمى گرديدند. ( مترجم )

تبریز از دست خواهد رفت . در ۲۵ فوریه حمله قاطعی از طرف صمد خان بشهر شد، با وجود بر این این حمله رد شد. در ۲۸ فوریه نانوایی که بیش از نرخ انجمن فروخته بود؛ بفرمان ستارخان تیرباران گردید .

ماه مارچ - در دوم اینماه صمد خان دهکده بزرگ قمرالملک در خاور تبریز را اشغال کرد - در روز سوم خط تلگراف هند و اروپا میان تبریز و جلفا بتوسط رحیم خان بریده شد. ولی بر اثر اقدامات و فشار دیپلوماسی - تهران در تاریخ، نوزدهم تعمیر ودایر گردید.

روز پنجم مرند و بانزدهم جلفا را دولتیان گرفتند - و پیش از این تاریخ صمدخان حکم آباد را اشغال کرد، ولی بعد از ظهر از آنجا رانده شد، بقول مستر وراتیسلا اشغال این دهکده در تبریز شوری پیدا ساخت، چه حکم آباد کویبی از شهر تبریز بشمار است و دولتیان در گذشته چنین تصمیم قاطعی در نزدیکی شهر، تا این اندازه نگرفته بودند. يك چند تن از ملایان به نیروی دفاعی آزادیخواهان پیوستند. در صورتیکه چنین انتظاری از این آقایان نزاکت مآب نمیرفت، حضور آنان در میان جنگجویان، اینان را دلگرم ساخت .

در بیست و پنجم، گروه پیشوایان شهر، برنج بزرگی اندر شدند. محمولات دویست اخیر اروپا؛ از طرف رحیم خان ضبط گردیده، و کسانی را که مبادرت بوارد کردن پست بشهر نمایند، تهدید باعدام میگرد.

در بیست و هشتم، حساب میگردند که سه هفته دیگر مواد خوراکی موجوده شهر تمام خواهد شد. دوز دیگر گزارش رسید که چند تن از گرسنگی بهلاکت رسیده اند، کسانی که در انتظار کوشش و یاری اسپهان یارشت، در نجات تبریز نشسته چشم براه میداشتند که خود مستقیماً، و بادست کم شاهرا ناگزیر به باز خواندن سپاهیان خود پیکار تخت نماید؛ معلوم شد استنباط بجائی نبوده. در خود تبریز تا ۱۲ آوریل امید نجاتی از سوی سلماس (شاهپور) در دلها موج میزد.

چه گزارش میرسید که؛ سه هزار تن در حال پیشروی بسوی تبریز هستند. ولی من نمیتوانم تعیین کنم که در آنجا چنین اساسی برای نجات تبریز بوده و بهر حال کوششی از آنجا نشده کاری ساخته نشد «۱».

۱ - چشم داشت آزادیخواهان به رسیدن کمک از سلماس (شاهپور) بیجا نبوده. چه سلماس در دست مشروطه خواهان میبود، و ملای بنام آنجا «حاجی پیشنماز» بادسته ای آن جا را نگه میداشتند،

رحیم خان و سوارانش، در آنجا پراکنده و بامردم بدرفتاری کرده آزار می رسانیدند، مردم آرونق و انزاب بشورش برخاسته، از حاجی پیشنماز یاری طلبیدند، پیشنماز به کمک آنان شتافته، و در جنگی سواران را شکسته تسوچ را که بنگاه دولتیان میبود، بدست آورد. این فیروزی در ۲۵ اسفند ۱۲۸۸ = ۲۳ صفر ۱۳۲۷ بود، و از آن نگاه تسوچ یکی دیگر از کانون های آزادی بشمار آمد، و مردم تبریز از یاری آن امیدواری داشتند. «مترجم»

در این هنگام، شاه در پایداری و خودداری از سازش (با رسیدن اخبار ضد نهضت و جوانمرگی مشروطیت در استانبول)، نیروی تازه‌ای یافته و از پیشتر کمتر پروائی بدادن مزایا، یا شنوائی هر گونه شرایط برای پیمان خود و نوید همراهی تن در میداد. چه گفتگوهای میان نمایندگان محصورین، بتوسط ثقه الاسلام باستاد دولتیان در باسنج، نه امیدبخش بوده و نه دیگر روزنه موفقیتی باز مانده بود. خطر باشندگان بیگانه در تبریز آغاز، و بطور جدی استنباط میشد.

بنمایندگی بریتانی دستور رسید که بکار پرداخته، از حکومت ایران خواستار گردد که بگزارد بیگانگان، تبریز را رها ساخته بیرون روند، یا پروانه رسیدن خواربار را بدان شهر بدهد.

در ۱۶ آوریل دولت بعین الدوله دستور داد که تسهیلات رهسپاری بیگانگان را از شهر تبریز فراهم، و موجبات سلامتی و امنیت آنان را در موقع رفتن ملحوظ بدارد، ولی از توصیه پروانه ورود خواربار سر باز زد.

اما اتباع روس و انگلیس، هر دو بی میلی خود را در رهائی تبریز خاطر نشان ساختند. در ۱۸ آوریل مستر وراتیسیلا، گزارش داد که مواد خوراکی عمومی خیلی کمتر از آن است که در پیش تقدیر کرده بود. و وضعیت باشندگان خارجی بسیار بحرانی است. بعلاوه پیشنهائات را که انجن و لایتی درباره زمین گذاشتن افزار جنگ «ترك سلاح» با حصول حمایت خود و همکار روسی و دوسفارت کرده بود، یاد آور گردید. در ۱۹ آوریل گفتاری از واپسین کوشش، برای شکستن محاصره «که گویا مستمر و مرو مستر باسکرویل که بمرک او سرانجامید شرکت داشته اند» بمیان آمد، در حالیکه حکومت بریتانی و روسیه بر آن شدند که بکنسولهای خود تاکید در رهائی تبریز کرده، که با هر کس از اتباع بیگانه که خواستار رفتن است؛ از تبریز بیرون روند. و هر دو حکومت شاه را تهدید کردند که تا اجازه ورود خواربار بتبریز داده شود، برای تدارک مقدار معینی خود اقدام خواهند کرد، و اگر ضرورت ایجاب نماید برای تامین این منظور بقوه قهریه دست خواهند زد.

در ۱۸ اپریل، مستر وراتیسیلا تلگرافی گزارش داد، که امروز نان کمیاب است و فردا نایاب خواهد شد.

سرچشمه خطر هر آن در مرحله انفجار است، چه شماره بینوایان بشمار، و از فشار گرسنگی هر لحظه بیم آن میرود که برای بدست آوردن خوراکی بخانه‌ها ریخته و بازار تاراج؛ رواج گیرد. در مرقع کنونی بیم خطر کوچکی از طرف خود ملیون هم میرود. در ۲۰ آوریل برای تسهیل ورود مواد خوراکی (حاضری) باعزام نیروئی برای تبریز تصمیم گرفته شد، که حفظ و حراست کنسولگریها و اتباع خارجه ویاری کسانی که بخواهند از شهر بیرون روند تامین گردد.

سرآرتور نیکلسن میگفت « بنظر من ورود نیروی روسیه بسود ملیون است ولی من قبول میکنم که چیز عمده ای را که باید در نظر گرفت سلامتی کنسولهاست، حتی بخطر انداختن این وسایل که اوضاع و احوال آنرا پیش آورده؛ بنفع جامعه نهضت تبریز تمام خواهد شد.

تبریزیان مورد ملامت قرار داده شدند که چرا ناسپاسی کرده و سلامتی خود را مدیون سپاهیان روس نشناخته اند. در صورتیکه از عبارت نیکلسن بخوبی روشن گردید که تصمیم ورود سپاه روس، از هر راهی که دیده شود تا پای سلامتی خودشان در میان نبود انجام نگرفته، پس دلیل نداشت که تبریزیان سپاسگزاری نمایند، مگر به پیشگاه خداوند که با دست خودشان این وسایل را برای رهائی آنان از مرگ فراهم آورد.

چنین بنظر میآید که برای دو روز دیگر حتی تا ساعت یازده، شاه ممکن داشت تمکین کرده، و روسیه از مداخله دوری جوید. زیرا در بامداد روز ۲۰ آوریل، نمایندگان روس و بریتانیایی قول داده بود که دستور تلگرافی برای پروانه تدارک؛ و ورود خواربار به تبریز، تا نیمروز ۲۶ آوریل؛ به عین الدوله بدهد؛ و در خلال این مدت طرفین از زد و خورد دست بردارند.

بر اثر این پیمان، به نیروی روسیه فرمان داده شد که از مرز، بداخله ایران نگذرنند. خود شاه از فرستان این دستور معهود تصور ورزیده یا عین الدوله بآن پروا نکرده و یا عایقی در راه بوده؛ دانسته نیست.

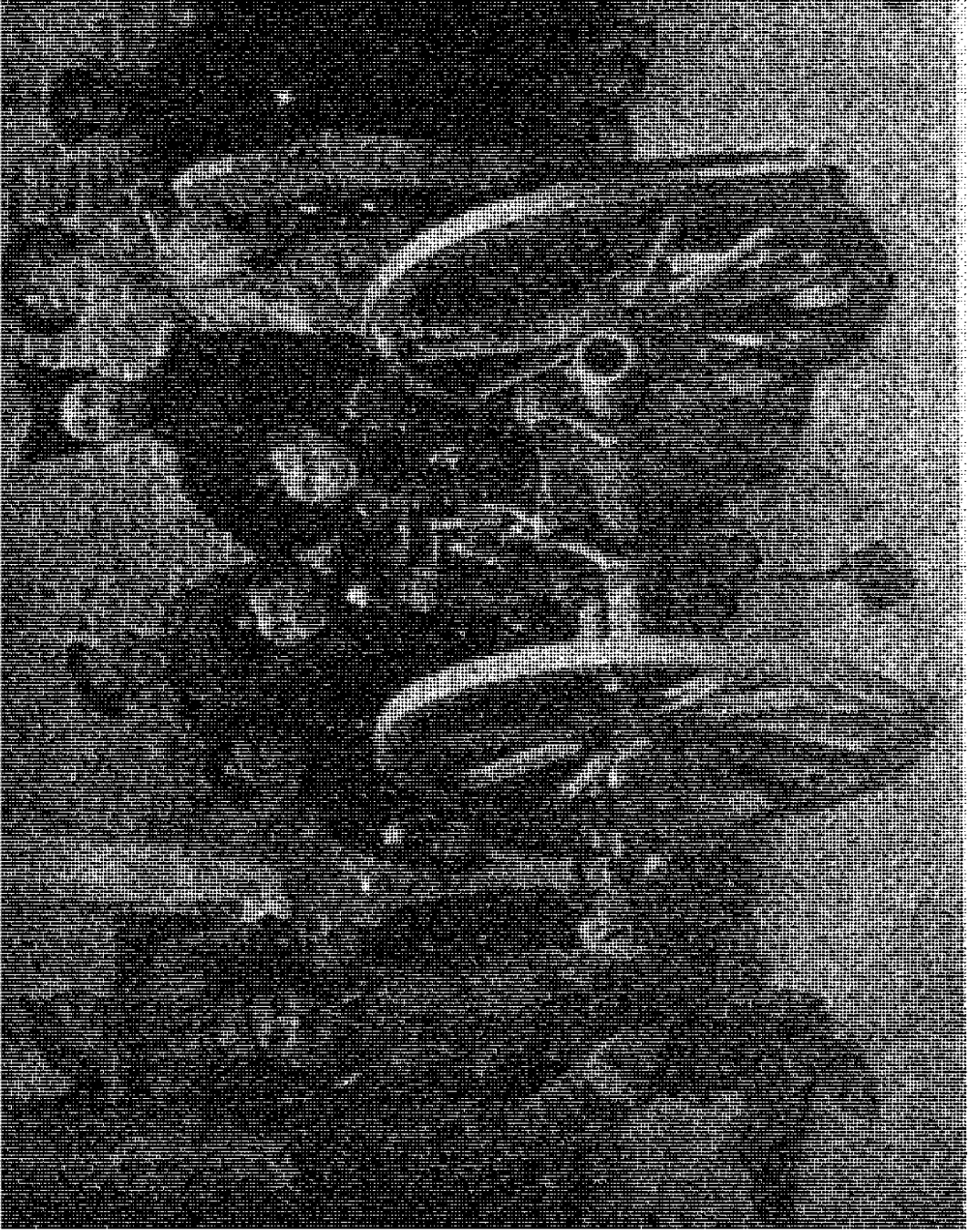
ولی با اینکه بنا بتوصیه نمایندگان (کنسولها) ملیون ترك مخصصه کرده بودند، سپاهیان لگام گسیخته صمدخان بحمله پرداخته، نقطه «خطیب» بناهگاه مهم آزادیخواهان را اشغال نمودند.

اینکار با رفتار عین الدوله که از دادن تسهیلات برای تدارک خواربار شهر استنکاف ورزیده، تطبیق مینماید.

در همان روز، سپاه روس که مشتمل بر چهار اسکادران (گردان) سه باتالیون (گروهان) پیاده. دو باتری (آتشبار) توپخانه و یک دسته مهندس (راهسازان) بفرماندهی ژنرال از نارسکی (Znarsky) در مرز آماده بود، فرمان پیشروی به تبریز رایافت. (۱)

۱ - برای تکمیل این تاریخ، و نمونه باشیوه انشاء خدعه آمیز - نامه دو کنسول وقت بیگانه در این باره، در زیر آورده میشود:

(تبریز ۴ ربیع الثانی ۱۳۲۷ قمری) - انجمن مقدس انبالتی را با کمال احترام مصدع میشویم :- امروز جناب مستطاب قدسی انتساب آقامیرزا محمد تقی سلمه اله تعالی، رئیس انجمن مقدس، و جناب جلالتمآب اجل آقای اجلا الملك دام اجلاله العالی، و جناب حاجی علمی آقادم اقباله، بادوستاناران ملاقات - در بعضی فقرات؛ سؤال و جواب، و بالاخره از علت و سبب عبور قشون روس از راه خلفا بخاک ایران استفسار نمودند. جواباً تفصیل آنرا به



یکدسته از سپاهیان روس که به تبریز رسیده‌اند

ش ۶۶



که راه را گشوده خوراکی بشهر رساند - فرمانده دستور یافت که هیچگونه وظایف اداری را بگردن نگرفته و در میان دسته‌هایی که باهم در آویخته اند پای در میان ننهد. دو روز دیگر شاه بازگو نمود که خود از بدگمانی بسیاری که او را از فرستادن دستوری که پیمان نهاده بود بازداشته، بسی رنج میبرد.

هم اکنون بسر کردگان تلگرام کرد، که برای رسانیدن خوار بار شهر آزادی دهند، و از لحاظ مدت و مقدار هیچگونه بازگیری رواندارند، و نیز فرمان ترك زدو خورد کاملاً داد. این دستور مدارا دیر رسید، زیرا سیاه روس، باشتاب بسوی تبریز روانه شده و در ۲۹ آوریل ۱۹۰۹ شهر رسیدند.

احساسات پیشوایان ملی هر چه میخواست بود، بیگمان برای توده بزرگ شهریان که مردم ورود غارتگران خون آشامکیه بنام سپاهیان دولتی میبودند، بتبریز انتظار میرفت و مردم را دستخوش وحشت میداشت، و رسیدن سپاهیان روس که راه جلفا را برای رساندن خوار بار به مردم قحطی زده باز می نمود، خوش آیند و قدومشان فرخنده بوده است.

✽ آقایان محترم اظهار داشتیم، و حالا هم برای اطلاع انجمن مقدس ایالتی بانمایت احترام زحمت میدهیم.

بنا بوعده ای که، اعلیحضرت شهر یاری خلداله ملکه و سلطانه، در تهران بسفرای دولت روس و انگلیس داده بودند، لازم بود راههای آذوقه مفتوح و مجادله را موقوف دارند. ولی رؤسای اردوی دولتی ابدأ اجازه حمل آذوقه را بشهر نداده و شرایط ترك مجادله را مقدس و محترم نشمارده اند.

بنا بر این دولت انگلیس و روس، بنا بملاحظه شرایط انسانیت، قرار دادند که راه جلفا برای حمل آذوقه به تبریز، برای اهالی شهر و اتباع خارجه باز شود، و مسلم است، با وجود سواران قرجه داغی، حمل آذوقه و تامین راه عابرین ممکن نیست، باین ملاحظه قرار گذاشته اند، يك قوه کافی برای توفیق حاملین آذوقه و تامین راه - از شر اشرار سوارهای دولتی تعیین گردد، تا اینکه راه مفتوح شود، و پس از حمل آذوقه بشهر و افتتاح راه ضمناً در وقت لزوم همین قوه حاضر است اهالی شهر و اتباع خارجه را از شر اشرار سوارهای دولتی که مسلماً در صورت ورود بشهر، ازار تکاب هیچ قسم حرکات ظالمانه مضایقه نخواهند کرد محافظه نماید، و پس از اعاده آسایش و آسودگی و امنیت، این قوه بدون تاخیر و شرطی، و بدون اینکه در آتیه از اولیای دولت ایران ادعائی نماید، خاک ایران را ترك، و بروسیه مراجعت خواهد کرد. و اولیای دولت مامقرر فرموده اند، دوستداران، بهمین قرار بانجمن مقدس ایالتی اعلان نموده، و اطمینان بدهیم. احترامات فائقه را تکرار مینمائیم، زیاده زحمت است.

مهر و امضای ژنرال کنسول انگلیس (وراتیسلا) مهر و امضای ژنرال کنسول روس (الکساندر میللر). (مترجم)

از سوی حکومت روسیه، چنین اطمینان داده می‌شد که سپاهیان امپراطوری در سرزمین ایران؛ تا وقتی خواهند پایید که انتظامات پایدار شده، جان و مال کنسولگریها و اتباع خارجه کاملاً در امان بوده باشد. و فرمانی بفرماندهی ستون اعزازی داده شد که از هر گونه مرادده با دو گروه متضاد در تبریز، خودداری کرده و از ابراز نظریا دادن پندواندرز، در وظایف اداری دوری جویند.

پس شکفت نیست که ستار خان روی خوش بآنها نشان داده، و در راه به تبریز پزیرائی گرمی از آنان نمود، حتی از کنسول ژنرال بریتانی خواست که سپاسگزاری عمیق او را ببریتانیای کبیر، و اینکه آینده را با اعتماد خواهد نگریست؛ خاطر نشان سازد.

در پسین روز ۲۹ آوریل ۱۸۰۰ سرباز روسی به پل آجی رسید و بامداد روز بعد بشهر وارد گردیدند.

چهار روز دیگر ۲۶۹ سرباز در شهر بودند، در حالیکه جمع سپاهیان، در مجاورت شهر، به چهار هزار بالغ گردیدند. نخست مناسبات و روابط مردم با آنان در کمال خوبی میبود، ولی بعد حتی تایمز آنرا نروادانست، چه رفتاریرا که ژنرال از نارسکه بانزاکت در پیش گرفته بود، سرانجام نه تنها بر ایرانیان بلکه بر خود روسیان گران آمده طاقت فرساتلقی گردید، و این هنگامی بود که با اینکه موقعیت و وضعیت شهر بحال عادی (نرمال) گراییده و شرایط کنونی ایجاب میکرد که روسها طبق پیمان خود بیرون رفته یا از میزان نیروی خود بکاهند، هیچگونه آثاری از قول و نوید آنها آشکار نگردیده، طبعاً موجب ناخشنودی و ناراحتی توده را باعث گردید.

شکایات تبریزیان بنام بدعهدی و خودکامگی سپاهیان روس، در رساله ای با چاپ سنگی در ۱۸ صفحه، بعنوان « شرحی از پرخاشگری سپاهیان روس » از آغاز ورود ( بدون تقدم و تاخر رویدادها ) تدوین، و در جمادی الاول ۱۳۲۷ قمری - اول ژون ۱۹۰۹ برسم نامه سرگشاده، برای اشخاص پنجگانه زیر در تهران فرستاده شد که چهار نفر آنها خارجی و عبارت بودند از :

ژنرال هوتن شیندلر، مسترداوبد فریزر، مخبر تایمز، و مستر مالونی وقایع نگار اتفاقی منچستر کاردین و سایر نمایندگان جراید و مشتمل بر ۳۶ فقره شکایت بود. چون این رساله بفارسی و بدست آوردن آن بسیار مشکل بود. بنظر من نگارش مختصری از آن، مطلوب خواننده بوده باشد.

پس از یادآوری نوشته اطمینان بخش تاریخ ۹ ربیع الاول ۱۳۲۷ = ۳۰ آوریل ۱۹۰۹ از طرف کنسول روس در تبریز که روسها در امور داخلی دخالتی نکرده، رفتارشان با مردم خوب و بهای چیزهایی که از بازار خواهند خرید میپردازند و رفتار خود را با آنچه ادعا مینمایند با درستی تطبیق خواهند کرد - شکایاتی که از بی پروائی و آزارهایی که روا داشته اند، بقرار زیر نگارش یافته بود :-



- ۱ - در ۴ ربیع الاول = ۲۵ آوریل ۱۹۰۹ - سه نماینده از انجمن ایالتی به کنسولگری بریتانی رفته، درخواست نمودند که چند روز در ورود سپاهیان روس تأخیر روا دارند که نتیجه گفتگوی تهران معلوم گردد، چه بسا با حصول مطلوب نیازی به آمدن آنان نباشد. کنسول روس که در آنجا حاضر بود، اطمینان داد که آنها بشهر درون نخواهند شد ولی بدون پروای بدین قول؛ همان روز ورود، دوستان از آنها بشهر درون شدند.
- ۲ - در ۱۸ ربیع الاول « ۹ مه » يك تیریکه بخطا در رفته بود، بدست يك گشتی روسی، که بر بام خانه بصیر السلطنه بود اصابت کرده، سربازان روس آغاز شلیک بهر سوی نموده. حاجی محمد صادق فرزند کربلایی باقر که از گورستان گچین میگذشته گلوله بگلویش خورده میمیرد.
- ۳ - در ۲۵ و ۲۶ ربیع الاول « ۱۶ و ۱۷ مه » چند تن سربازان روس بدون اونیفورم و تفنگ، در لباسی مانند ژاندارمری و مسلح با قمه و تپانچه در بیرون خانه های دکتر ژرژ و واردان و ارك « قلمه بیگی » انتهای کوچه مستشار و جاهای دیگر دیده شده اند.
- ۴ - در امیرخیز و راسته کوچه، چند تن از سربازان به زنان بی احترامی کرده؛ نقاب از چهره آنان برگرفته بصورت آنها نگریسته اند. و این کاری است بر خلاف آداب مسلمانان و احساسات آنها را بس جریحه دار میسازد.
- ۵ - در ۲۲ ربیع الاول ( ۱۳ مه ) اعلامیه ای از سوی حکومت صادر گردید که تا پیش از ظهر هر کس اسلحه دارد زمین بگذارد و هیچکس حق باخود داشتن اسلحه را ندارد. یکساعت و نیم پیش از ظهر سربازان روس در بازار، بزور آغاز اسلحه گیری از مردم نموده و از دکان اسلحه فروشی نیز آنچه بوده گردآوری کرده اند.
- ۶ - در همان روز سربازان روس ۶ تفنگ، ۶ تپانچه و يك قداره گارد سوار که از طرف انجمن بر رفتن مرند، خوی، سلماس (شاپور) و ارومیه (رضائیه) برای آرامش مردم مأموریت داشته و از انجمن رهسپار نقطه مأموریت بوده و نیز از سپاهیان ایرانی که با پروانه کنسول و ژنرال از نارسکی اجازه حمل اسلحه داشته، گرفته اند.
- ۷ - در همان روز صد فشنک از سید محمد، يك تفنگ و يك تپانچه دولول از آقا بزرگ و يك قمه از عابدین دلال، در بازار گرفته و شخص اخیر را تهدید کرده که اگر قمه خود را تسلیم نکند کشته خواهد شد.
- ۸ - یکروز سربازان روس در کوچه و کوی های دور از اروپائیان دیده شده اند که هیچگونه دست آویزی برای گزشتن از آنها نداشته اند.
- ۹ - در شام ۱۹ ربیع الاول ( ۱۰ مه ) دسته بزرگی از سربازان با پرتوافکن، در کوی ارمنستان بگردش پرداخته، در صورتیکه يك عده کافی پلیس ایرانی در آنجا بکشیک ایستاده بودند.
- ۱۰ - همیشه سربازان در رهگذر خود به خوراکیهای دکانهای بقالی و دیگران دست

میآزند. مثلاً- دکان حسین بقال پسر کربلایی تقی در کوی مهادمهین از جمله دستبردزدگان است.  
۱۱ - در ۲۶ ربیع الاول (۱۷ مه) يك اسكادرن قزاق بسا يك آرابه توپ در

کورستان، چنان بتاخت میرانده اند که مردگری بنام محمدعلی پسر آقا علی بك را زیر گرفته و او اکنون در بیمارستان در حال مرگ است.

۱۲ - در ۲۴ ربیع الاول «۱۵ مه» بفرمان ژنرال از نارسکی. سربازان بکوی خیابان ریخته، پیام خانها رفته يك توپ روی دکان نانوائی برابر خانه باقرخان گذاشته و دو توپ در کوچه سوار کرده، بویرانی بارو و جا های دفاعیه باتبر و دینامیت پرداخته و در حین عملیات سیم های تلگراف را پاره کرده اند.

۱۳ - بموجب گزارش گارد شهر، سربازان، روستایان را که بشهر می آیند آزار رسانیده، کلاه آنانرا لگدمال و بیاد خندشان میگیرند.

۱۴ - کنسول روس بحکومت، کتبی اخطار نموده که دو تن از اتباع ایران-اعتمادالاسلام و انتظام الملك را رسماً تحت حمایت خود گرفته، چه بواسطه خویشاوندی، سفیر ایران در پترزبورغ درخواست یاری آنانرا کرده که بدین ترتیب حمایت شوند. در صورتیکه این اشخاص در خطر نبوده، و بعلاوه سفیر از این درخواست اظهار بی اطلاعی کرده منکر شده است.

۱۵ - نوید الملك و خانواده اش را بهمین عنوان زیر حمایت گرفته اند که وزیر امور خارجه ایران در تهران از سفیر روس درخواست حمایت او را کرده، از سعدالدوله وزیر خارجه تلگرافی پرسش شده پاسخ میدهد: «این درخواست هنگامیکه جنک در تبریز حکمفرما بوده شده، و اکنون که وضعیت عادی است دیگر این حمایت بیورد است».

۱۶ - کنسول روس درخواست میکند که مقامات شهری و رهبران ملی باید درباره دودهدکده باسمنج و نعمت آباد با کسانیکه در آنجا پناهنده اند مراقبت و حفاظت کامل را رعایت نمایند. چه قسمتی از باسمنج به يك تبعه روس تعلق دارد و محل تابستانی و باغ کنسولگری در نعمت آباد است. نه اشخاص مسلح حق رفتن به آن دیه ها را دارند و نه ساکنین آنجا حق حمل اسلحه-حاکم شهر مسئول هرگونه تخلفی از این مقررات است.

۱۷ - کنسول روس رسماً از حکومت، سیاهه ذخیره های اسلحه قورخانه را خواسته. پس از ویرانی برج و باروهای دفاعیه که در جمله ۱۲ شرح داده شد، نوشت: «اگر چیزی از مهمات در آنجا باقی مانده و بارگ انتقال داده نشده صورت دهند».

۱۸ - در ۲۲ ربیع الاول «۱۳ مه» بدون آگاهی بحکومت و پلیس شهر یا کنسول، سربازان روس خط تلفونی از پل آجی به کنسولگری دایر کردند. برای انجام اینکار پیام خانهای مردم بالا رفته که تیرهای تلفون را کار گزارند و اسباب هراس و ترس زیاد را برای زن و بچه مسلمانان فراهم ساختند.

۱۹ - در همان روز بکاخ ولیعهد که جایگاه اداره های حکومت است، يك افسر

و سربازانی چند ریخته سرایداران و پاسبانرا بیرون کرده درها را مهر و موم کردند . بر اثر شکایت حکومت و شورای ایالتی، آنان پوزش خواسته گفتند که فقط برای دیدن آنجا رفته . چهار روز دیگر دو پلاک آوردند که بر درهای این بنا بعنوان اینکه تحت اشغال است فرو نشانند .

۲۰ - در پین روز ۱۹ ربیع الاول « ۱۰ مه » یا تاریخ پیشتری ، کنسول که قول داده بود، بیش از ۱۷۹ تن سر باز که بتازگی وارد شده بشهر اندر نخواهند شد ، و به انجمن از تهران تلگرافی رسیده بود که این قول از مجرای سفیر ایران در پترزبورغ تایید شده، بدون پروا بدین قول - شبانه ۲۵ تن دیگر با فریادهای هورا با بی انضباطی به کوچه‌ها و بازار ریخته، در باغهای شاپشالخان و بانک روس جای گرفتند .

۲۱ - از روز ورود، سربازان وسایل نقشه برداری از خیابان و کوی های شهر را بکار بردند . در جریان اینکار به مردان آسیب رسانده زنان را بهراس انداختند . با اینکه کنسول روس با حضور کنسول بریتانی جدا اظهار میداشت که این مساحت و نقشه برداری موقوف خواهد شد ؛ هنوز برقرار است .

۲۲ - در یک مکاتبه رسمی مورخ ۱۱ ربیع الاول « ۲ مه » کنسول روس، بحکومت آگهی داد که به ژنرال از نارسکی و دیگر افسران روس، دستور رسیده که برای خود اسم شب معین کرده و شب هنگام بدون اسم شب داشتن، بشهر نروند و اینهم در صورتیست که در ضیافت و مهمانی دوستان خود، ناگزیر برفتن باشند . ولی در مکاتبه ۲۲ ربیع الاول از حکومت خواسته‌اند که از افسران و سربازان روس نام شب نخواهند ، و درواز های شهر را شبانه برای آنان باز گزارند که بدون هیچگونه اشکالی در شهر بگردش پردازند .

۲۳ - همان روز تقاضای دیگری شد که بسپارند برای گردش آنها ایجاد مانعی نشود، سربازان در خیابان و شاه کوچه‌ها عبور نمایند و مردم کنار روند تا آنها بگذرند

۲۴ - همه روزه سپاهیان روس بادهسته موزیک، و برخی اوقات باتوبخانه در کوی های شهر رژه رفته و همین طور در موقع تغییر پاسگاه ، سربازان بتفریح میپرداختند بطوریکه هر تن از سپاهیان روس کاملا به نقشه شهر آشنا میشدند .

۲۵ - در پینس ۲۵ ربیع الاول « ۱۶ مه » بکدسته سر باز، در بیرون خانه ثقة الاسلام پاسگاه گرفته جیب رهگذرانرا و ارسی میگردند .

۲۶ - در ۱۰ ربیع الاول « اول مه » سربازان بفرمان افسران خود، پلیس و گشتی های نظامی را از پاسگاه شهری کنار پل آجی بیرون رانده و اجازه نمیدادند تفنگداران ملی از روی پل بگذرند . در ۱۸ ربیع الاول سران ملی و سپاهیانیکه یکدوست اروپائی خود را بدرقه میگردند، در دو بیست متری نگه داشته مانع از عبور آنان از پل گردیدند .

- ۲۷ - در میان بد رفتاری و خود کامگی های روسیان باید کارهای ناستوده آنرا در باره مردم یاد آور گردید . که حتی با حضور پلیس نقاب از چهره زنان بر میداشند ، که در مهاده مبین تنخواه پیشه وران را بدون پرداخت بها میبردند ، که بدون اجازه و حتی در زدن ، بخانه های ارمنیان از جمله وارثانیمان وارد میشدند ، شاگردان دبستان لیل آباد ارمنیان را با قنداق تفنگ میزدند ، برهنگذران دشنام میدادند ، مانع عبور آنان میشدند و سکسانتی که در دوره محاصره خدماتی انجام داده مدال بر سینه داشتند آزار میرسانیدند .
- ۲۸ - با اینکه از مدتی خیلی پیش از طرف دولت امتیاز تلفون بشرکت داده شده بود ، روسیان بدون پروانه شرکت ، روی تیرهای تلفون شرکت از جایگاههای افسران روس ، به کنسولگری سیم تلفون کشیده سیم های تلفون را پاره و لوازم کار را خراب میکردند . از این گذشته در ۲۲ ربیع الاول کنسول روس رسماً بحکومت نوشت پیش بینی های لازم برای حفظ سیم های تلفون که تحت مراقبت گشتی های روسی است بنمایند .
- ۲۹ - در ۲۷ ربیع الاول « ۱۸ مه » سر بازار کلویی دایر کرده . غلام نام پلیس را که در کوچه مستشار پاس میداده تهدید بمرک میکردند که از آن کوچه نگذرد .
- ۳۰ - در ۲۸ ربیع الاول « ۱۹ مه » پلیس ایرانی که در پیرامون ارك پاس میداد و اسلحه داشت ، افسر روسی که در کلوب بوده برای او تفنگ کشید . سپس سر بازار نزد نایب محمد حسین سرکلانتر فرستاده ، پیام داد که اگر در آینده کسی را در آنجا ببینند گلوله خواهند زد .
- ۳۱ - در ۱۶ ربیع الاول ( ۷ مه ) دو افسر و یک سرباز ، بدون اجازه بارک وارد شده ، توپها را آزمایش کرده تف بر آن انداختند ، [غرور ملی بحدی بوده که اینکار را موهن میدانستند و خورده گیری میکردند ، کجایند آن را در مردان ، خوشحال آنانکه امروز زنده نیستند که ناملایمات عصر اتم را بنگرند . مترجم ]
- ۳۲ - چند سرباز ، خانه بصیر السلطنه را اشغال و به پشت بام رفته اند . شبی از خانه همسایه متعلق به آرمناک و ارطانیان شش تیر بیرون برده اند . ( رجوع به بند ۲۷ شود ) .
- ۳۳ - در واقعه پیشین ( بند ۲ ) که تیر خائنی بدست گشتی روس اصابت کرده و دانسته نشد در آن تاریکی چه کسی تیر انداخته و گمان میرفت اینکار از خود روسیان سرزده ، از طرف ژنرال از نارسکی اولتیماتومی بمقامات شهری داده شد که در ۴ ساعت ده هزار تومان بنام تاوان بپردازند . از این مبلغ بزحمت زیادی سه هزار تومان از مردم بعنوان کمک گرد آوری شد .
- ۳۴ - رعایای روس دارائی فراریان دولتی را بنام نگهداری بهاریت گرفته ، از جمله براموال منقول امام جمعه و دیگران ، بعنوان صیانت دست گذاشته ، از این راه حق النظاره میگرفتند .

۳۵ - در آغاز ماه جمادی الاول - میان نایب یوسف حکم آبادی افسر پلیس وحسین نامی در شهر بانی زد و خوردی روی داد - حسین تپانچه کشیده تیری انداخت . نایب که میخواست او را بازداشت کند، ضرورتاً تیر اندازی کرد - حکومت محل در نتیجه رسیدگی هر دو را مجرم شناخته و میخواست از یوسف ضمانتی بگیرد که در آینده بحسین آزاری نرساند و حسین را نیز از حمل اسلحه ممنوع ساخت، حسین یکر است رفت بکنسولگری روس و شب را آنجا ماند. روز دیگر باردوی روس فرستاده شده یکشب نیز آنجا گزرا نید، بامداد روز دیگر، با چندین سرباز روس و توپ هائی برگشته کوی، حکم آباد را محاصره، یوسف را با دوازده تن دیگر که هیچگونه ایستادگی و تیر اندازی نکرده بودند، گرفته بار دو بردند و زندانی کردند - سپس خانه او را غارت و با توپ ویران کرده، خانه های همسایگان را نیز تاراج و ۱۸ تفنگه از پلیسان آن کوی را که پاس میدادند ضبط نمودند .

احمدخان بازرس، واستوار اکبر که برای رسیدگی بد آنجا رفته بودند، بیرون کرده تهدید کردند که اگر نروند با گلوله زده خواهند شد و حاجی محمود نامی پیر مرد ۷۰ ساله را نیز با یوسف زندانی کردند .

۳۶ - شنبه ۹ جمادی الاول (۲۹، ۹۰) روبروی خانه بصیر السلطنه که نظامیان روس جای گرفته بودند، حاجی شیخ علی اصغر واعظ، نماینده انجمن ایالتی که دهسال در نجف گزرانده و هشت سال در تبریز زندگی میکرد - بدون هیچگونه گناهی که درخور بازداشت باشد - یکشب او را در کشیک خانه نگاهداشته و روز بعد با خاری تمام او را بار دو فرستادند (۱).

(۱) - این بود ۳۶ بند شکایات تبریزیان از ملیتاریزم روس، که پس از ورود سپاهیان در اوایل سال ۱۳۲۷ قمری ۱۲۸۸ خورشیدی برابر ۱۹۰۹ میلادی بنام حفظ جان و مال اتباع خارجه، کنسولگری های روس و انگلیس، بیپناه، رهائی مردم از گرسنگی، و بیداد سپاهیان بی بند و بار محمد علیشاه، گفته رجال دولت انگلیس، «بنام نوعپروری و یاری آزادی و انسانیت» بهم پیمان خود اجازه دادند که سپاهش بکشور ما گام نهد، و با اصطلاح دفع فاسد بافسد شودولی بقول براون و دیگر دانایان بر موزسیاست - این رازی است که کسی از آن سر در نمیآورد .

از جنگ دهساله روس و ایران، که مصادف بادوره ناپلئون بوده، و به ازدست شدن قفقاز - گرجستان و ارمنستان انجامید، تا کنون «کاسه همین کاسه آتش همین آتش» بوده است، این روش تاجنک دوم جهانگیر (۱۹۴۴-۱۹۳۹) در کشور بد بخت و ملت بینوای ما حکم فرما بوده، که بنا بمصالح سیاسی امپراتوری انگلیس، دست ملیتاریزم روس را گرفته بایران وارد کردند، و واکنش این ترجیح بلامرجم روس بر ناپلئون و آلمان را، خود بهتر درک و عواقبش را دیده و خواهند کشید.

این خود کامگی و دد رفتاری های روس تزاری در آذربایجان، که تبریزیان

از آن شکایت و اظهار نگرانی کرده اند، نسبت به بیدادی که در نتیجه اولتیماتوم سال ۱۳۳۰ قمری (۱۲۸۹ خورشیدی و ۱۹۱۰ میلادی) مرتکب گردیدند، رفتار مؤدبانه و مدارا آمیز بشمار میآید.

چه در آن هنگام بیدادی کردند که در هیچ کشور و از هیچ ستمگری سابقه تاریخی نداشته - در ضمن باید دانست کسروی نایب یوسف را حکماواری و محل را حکماوار ضبط کرده و بر اون حکم آباد نوشته، در نقشه نیز حکم آباد است. بهر صورت در این دوره (اولتیماتوم) روسها صمدخان را علی رغم دولت ایران، بعنوان حکمران بتبریز وارد، و در کشتار مردم او را همدست خود نمودند، نخستین کسی را که صمدخان کشت، همین نایب یوسف حکم آبادی است که او را سربرید، و کسروی آنرا از دلخراش ترین داستانهای مشروطه قلمداد کرده.

ولی درینجا که از همه بالاتر شهادت شادروان میرزا علی آقا ثقة الاسلام است که در سوم محرم ۱۳۳۰ با چند تن دیگر، او را بدار آویختند. شکفتا - دولت انگلیس در تمام این گیر و دار خاموش ماند و گوئی پاس پیمان ۱۹۰۷ را نگاه میداشت، این نکته در خور یاد آوری است که ملت روسیه در لباس کشوری بسی مهربان و صالح دوست بنظر می آیند، چونانکه خود را شایسته دوستی و رفاقت نشان میدهند ولی زنهار که وقتی رخت مهربازی در بر کنند.

در این رخت، خواه حکومت تزاری و خواه اشتراکی، شمر جلو دارشان نمی تواند بود، (بمثل مینویسیم که «اگر لشکر امام حسین سر بازان روس بودی، مظلوم ترین شخص گیتی یزید بشمار آمدی» از این یاد آوری منظورم انتقاد از مرام کمونیزم نیست بلکه میخواهم بگویم فلسفه و تئوی کمونیزم - داستان مدینه فاضله یا بهشت برین و جنت موعود را نوید میدهد، «ولی بهشت آنجاست که آزاری نباشد» و بفرموده شیخ اجل:

«قیامت کسی بینی اندر بهشت که معنی طلب کرد و دعوی بهشت»

اگر يك گام برای سازمانی چنین برداشته شده بود - پس از حکومت و زمامداری چهل ساله (۱۹۴۹-۱۹۱۸) اکنون میباید يك دروازه بهشت جلفا یا آستارا و دیگری باجگیران بودی - خوشبخت ملتی که در جوار پاپشت دیوار آن جای داشتی، که اگر راه بدان هم نداشتی، یا از بسیاری گناه از نعمات آن محروم بودی، در پشت دیوار بهشت سربالین راحت گذاشته، از نسیم، هوا، و صفای روان بخشش استنشاق همی کردی و هر دم روانی تازه گرفتی و از این قرب جوار و پیوستگی دیوار بدیوار بخود بالیدی.

چه گفته اند:

«باغبان گر نگشاید در درویش بیباغ  
عاقبت آید از آندر بردریش نسیم»  
هر چند نگارنده در جرگه سیاسی نیست، ولی دیگر سیاستی هم که پنهان و رازیکه پنهان

بسیاری از این شکایات را میتوان ناچیز گرفت - چه من بامراجعه بمقامات عالیه انگلیس مطمئن گشتم که فقط بمباران و ویرانی حکم آباد از تبهکاری مهم سربازان ژنرال ازنارسکی بوده - ولی پرواضح است که دست کم آنها ضعیف کشی و تاخت و تاز را پیشه خود کرده وابدأ باحساسات توده نیندیشیده، از هر گونه کاری باک نمیداشتند - این موضوع از مقاله ایکه در روزنامه (روسکای سلو Russcaye slove) جریده مهم مسکو که ترجمه آنرا دوست مهربانی برای من فرستاده ووقایع نگار آن روزنامه در ۲۵ - ۱۹۰۹ از تبریز برایش فرستاده بود بخوبی روشن می گردد، و ترجمه آن بقرار زیر است :

« از مخبر مخصوص ما در تبریز »

« پسین روز گذشته در کوچه های تنگ تبریز آوای چرخهای توپ طنین انداز بود - وقتیکه هوا تاریک شد - گزر گاهها با چراغ و فانوس روشن گردید نوای هشدار و زنگار شپور ارگ، مردم را از گذر در شهر، بدون نام شب بیداد، تبریز بخواب نازی فرو رفته، تنها پاسبانان در کوچه ها خزیده، به تفنگهای خود تکیه میدادند .

« سپاهیان ( روس ) دو توپ و سه آتشبار با سه دسته سرباز بشهر فرستاده در نقاط مناسبی بیاس واداشته بودند. بامداد روز دیگر شهر باردوگاهی تبدیل یافت. همه جا دسته های سرباز - واگونهای انباشته از صندوقهای سبز رنگ و افسران سواره در طول خیابان ها در گشت و گزار بودند.»

بباش وجود ندارد. امروز بهترین سیاست را باید از روزنه چشم خود فرا گرفت، دیگر ورق سیاسی را که کسی نخوانده و ندیده باشد، دردست سیاسیون وجود ندارد، دست همه شان خوانده شده، اشتباه و خطایای آنان در پیش چشم ما روزانه آشکار و عیان است، بدبختی دموکراسی جهان آنست که « اجرای آن باندیشه وخواست میلیتاریزم واگذار شده»، اگر نیروی کمونیزم بعهده قلم و زبان بودی، بارنج و تنگدستی و بینوائی کنونی اکثریت مردم جهان که زاده رفتار و پندار سرمایه دارانست، فیروزی دموکراسی حقیقی مسلم میبود، و توده جهانیان کاخ کرملین را کعبه آمال دانستی و پرچم آزادی در سراسر گهتی در اهتزاز بودی .

افسوس که اعمال زور و تمرکز نیروی جنگی در هر نقطه و بهر عنوان، دیگران را بضدیت و مخالفت بر میانگیزاند و آرامش از گیتی رخت برمی بندد و مردم بینوا که با مزد دسترنج روز مره خود گزران مینمایند، به رسو باشند جز فشار سرنیزه و گودال سیاه چال بهره ای نداشته، ناچار بید ساخته و از بد تر میگریزند و چنان بهشتی که بانا بودی جهان از بم آتم بدست آید - شاید بکار قیامت خورد، و باز هم سروکار، بدست اربابان بهشتی خواهد بود - از اینم بیشتر گفتن نشاید . ( مترجم )

«عده‌ای در پیش و واگون سربازان در پس پائین و بالا رفتن در این خیابانها - این مانور بشکل‌های گوناگون در می‌آمد، سربازان خنده کنان و شوخی کنان به تاتارها می‌نگریستند (۱) و تاتارها در درشکه‌های خود لمیده بودند. اکنون همه‌جا جنبه رسمیت بخود گرفته، سربازان خود را یکسو کشیده، با سکوت و آرامش، از گفتگو خودداری می‌کردند. تاتاران با خاطری دژم آنرا نگریسته روی از ایشان بر می‌گرداندند.

«روز صلح و صفاتی که در میان سربازان روس و ایرانی جلوه گرفته بود، دارد پایان می‌رسد. و چنین بنظر می‌آید که دوره نگرانی گام بمیان نهد. گروه مهندسین و مامورین ارتباط، تمام روز را بدایر کردن تلفون، میان پاسگاههای سربازان، رؤسا و کنسولگری روس می‌پردازند. چون برای تسهیل و آسانی کار و صرفه‌جویی در سیم کشی مستقیم، از بام خانه‌ها سیم را رد نمودند، بیکبار سوء تفاهمی دست داد. سیم‌کشها بدون رعایت آداب کشور بیامها بالا رفته و بحیاط‌های زنانه سر کشیدند. زنان موهوم شمار مسلمانان

۱ - تاتار، اقوام وحشی چنگیز ( مغول ) و تیمور لنگ را گویند، روسها قفقازیان و آذربایجانیان را تاتار مینامند. مولف

این ظاهر قضیه است، ولی قفقاز معرب یا تحریف شده « کوه گاز یا کهگاز است » چه از زمانهای خیلی کهن، که تاریخ آن تاریک است کانهای نفت در دامنه و جلگه این کوه کشف و بکار میرفته، چنانکه شرکت نفت جنوب خود در مجله « صنعت نفت » مینویسد:

« نخستین مردمی که بد آرائی کان نفت خود پی برده، و از آن در تمدن خود بکار می‌برده ایرانیان بوده‌اند، که از تاریخی که بر ما تاریک است از آن آگهی داشته. نفتی که از درز صخره‌ها تراوش می‌کرده برای سوخت و روشنائی و اندود زورقها که از تراوش آب جلوگیری نماید، و بجای ساروج در ساختمان‌ها و در پرستشگاهها برای آتش مقدس در آتشکده و گاهی برای درمان، بصورت مرهم زخم چهارپایان بکار می‌برده‌اند »

و جلگه قفقاز که تا زنجان کشیده میشود، چون مهد و جلوه گاه زردشت است آنرا آذر که به معنی شعله است گفتندی، و مردم آنرا آذرپادگان نامیدی - یعنی باشندگان آذر و آذربایجان معرب یا تحریف شده آن است، چه در زبان عرب پ و گ نمیتواند بود، زیرا تلفظ بدان نتوانند کرد. و با تعبیر دیگر « آذرپاد » عنوان فرماندار این ناحیه بوده است. « یعنی پاینده آتش مقدس ».

« درینا که اقوام مغول و تاتار این سرزمین مقدس را بلید، و زبان ترکی را به هم نژادان، و ایرانیان پاک خون ما تحمیل کردند و نام خود را بر آنها نهادند، چنانکه تازیان زبان خود را به ریان تزیق نمودند - این دردی در دل و لکه‌ای بدامان ایرانی است که از یزدان درمان و زدودگی آنرا خواهانیم » ( مترجم )



گورها را (۱) بر بام خانه و در اندرون خود یافتند ، یعنی جای مقدسی که حتی

۱ - این واژه گور را لرد بایرن (Byron) بخوانندگان انگلیسی چنین فهمانده که ترکی و از کلمه گیاور است که در مغرب ایران گاور گویند و بنظر میآید همان واژه گبر باشد ، چه ایرانیان مسلمان شده ( در صدر اسلام ) این واژه گبر را در باره زردشتیان بکار برده ، اراده بمعنی خدانشناس میکردند. مولف  
«بدا بروز گار ملت مغلوب که حتی مقدسات او را ( قوم غالب ) بزشتی تعبیر و پلید می نماید .

چنانکه نام شاهزادگان و بانوان ایرانی را بردگان و کنیزکان خود نهادندی و ماهم گور کورانه پیروی کردیم .

چه - جای شگفتی است که پرستندگان یزدان و یکتا پرستان را ، بت پرستان تازه موحد شده ، خدانشناس گفتندی و مردم مرعوب هم که غرور ملی را از دست داده بودند نیاکان و همزادان را با تعبیری که دشمن میخواست بشناسند . در حالیکه لرد با برن اشتباه میکرد ، واژه گور بمعنی بزرگ خاندان و کلمه گو بفتح ک بمعنی پهلوان و از همان گور یا گبر میباشد . دیه ای در فارس نیز بنام گورکان است و میگویند گورکان نیز گورکان بوده ، بمعنی جایگاه پهلوانان .

چه بسا با واژه گورن ( Govern ) انگلیسی و فرانسه از يك ریشه است که بمعنی حکومت و اداره کردن است . چنانکه نام تیره ای از کردها نیز ، گوران است ؛ و هم اکنون در لهجه کردی ، گور بمعنای بزرگ و فرمانروا بکار میرود .

چنانکه روحانیان بزرگ ایران پیش از زردشترا را مغ و مغوس و پیروان آنها را مغوسی میگفته اند ( که شاید با ماژوسته فرانسه ، یا مجستی انگلیس (Majnsté - Majesty) یکی باشد و بمعنی حضرت است ، عربها آنرا بمجوس تحریف کرده و شاید بمعنی نجس میگرفته اند .

بهر تقدیر - قوم فاتح عرب ، برخلاف نیت صاحب شریعت و اولیای روحانی دین ، یعنی سلطنت طلبان و دنیا پرستان بنی امیه ، تنها از نظر سیاست ، شعار و کیان نژادی و ملی ما را پایمال و با تحریف و تعبیرات زشت ساختگی در خاطر خودمان نیز جای گزین کرده ؛ که همه اندیشه های بزرگی و نژادی و زبان را فراهوش کنیم . از آنجمله واژه «دیو» است که جمع آن دیوان و عنوان سران اداری بویژه تشکیلات دادگاه بوده ، که دوشاخ و یک دم برپیکر آن نهاده تعبیر به عفریت یا غولش کردند .

در صورتیکه «دیو» همان دیو ( Dieu ) فرانسه و یکی از صفات و مشخصات یزدان ؛ در مقام عدل و احسان بوده ، خداوند و خدیو از همین دیو آمده و مهادیو بمعنی وزیر دادگستری است که هنوز هم ترك نشده و تاچندی پیش دادسرا را دیوانخانه عدلیه گفتند و نوشتندی .

«سپاس خدا را که دوره ترك و تازی سپری و آب رفته بجوی باز آمد ، دانشمندان و سخن سرایان ما ، پس از چهار قرن که زبان تازی درباری ، و زبان ارتش ترکی گشته

مردان نامحرم مسلمان هم جرئت سرکشی و رخنه نمودن در آنجاها را ندارند.»  
 « بعد از ظهر آنروز کنسول به انجمن رفته نمایندگان شهر از او خواستند که  
 بسپارد سربازان از سرکشی به خانها و نگریستن باندرونها باز ایستند. از این روی  
 سیم تلفون در طول کوچه ها کشیده شده و مسئولیت نگهبانی آن بهم داده پلیس انجمن  
 گزاشته شد.»

« یکی از افسران ما بمن گفت: - « من به این سیم جانم بنداست - سپس دست مرا کشیده  
 به گردن خود برده گفت: ما سر در این راه خواهیم داد، بعد با زهر خنده ای گفت - وای  
 اگر از پاس این سیم غفلت شود و اشاره به تفنگ خود کرده میگوید - اگر دست بدان  
 یازند من گلوله خواهم زد. اکنون همه آنها به کشیک سیم ایستاده اند.»

« از بامداد امروز همه شهر يك پارچه اعتراض شده، و اوضاع وارون گردیده  
 است. چهره ها عصبانی و قیافه تیره ای بخود گرفته، تاتارها دسته دسته بیرون آمده اسلحه  
 برگرفته اند. من از آنها پرسیدم کجا میروید؟ گفتند روسیان فرمان داده اند که اسلحه  
 خود را تحویل دهیم - میرویم بارگ بسپاریم.»

« من رفتم بازار، نیمی از دکانها که دیروز سرگرم داد و ستد بودند بسته شده -  
 گروهی پیرامون کسیکه افزار جنگی قدیم ایران را - از خنجر - قمه و کج شمشیر میفروشد  
 گرفته - وسیدها که میخواهند خود را از دیگران در مراسم ویژه ای ممتاز بدانند؛ آنها  
 را میخرند - این دیگر یعنی چه؟ [کنایه از مراسم سوگواری بر امام حسین (ع) است]  
 « چنین بنظر میآمد که روسها آمده به این اسلحه فروش امر میدهند که دکان خود  
 را به بندد - ولی آنمرد بینوا با اشکال از گریه خود داری کرده میگوید: - پس من  
 چه کنم؟ من با آرامش مشغول کسب خود هستم - با کسی کاری ندارم و این افزار جنگی  
 کهنه را میفروشم.»

« ایرانیان بی صدا بتماشا ایستاده، بغض گلویشان را گرفته، فقط گاه بگناه آه میکشند.  
 آدمی می بندارد تاتارها در دریای بازی مخصوصی غوطه ورنند که بیکدیگر میگویند  
 کجا میروی؟ به کی میکوئی؟»

« نزدیک بانک روس دوتن روسی يك بیرق روسرا بردوش گرفته، در طول بازار  
 میکشند و به پشت بام رفته آنها روی تاق بازار میافرازند، اینها انگلیسهائی را مانند که

بود، بمقدمات ملی و نژادی خود پی برده، شاعران بزرگ، بویژه حکیم بلند مقام (فردوسی)  
 زبانا را بایمان «تفو بر تو ای چرخ گردون تفو» زنده فرمود و شیخ بزرگوار گفت:

« سعیدیا چند خوری چوب شتر بانانرا »

« آری ایرانی از هماندم نخست، بمقام و مرتبت ولایت حضرت علی علیه السلام که  
 بستگی و خویشاوندی معنوی با ایرانیان داشته آشنا، و با فلسفه عرفانی مولی جامعه خود  
 را آراسته، استقلال کیان و زبان خود را با برجا و استوار داشت » (مترجم)

جزیره ایرا کشف کرده باشند — فقط فرقی این است که این موضوع هنگامه خیز و پر مانع؛ یا استراتژیک نیست — به سربازان دستور داده شده که در موقع عملیات نظامی به جاهائیکه بیرق روس افراشته است تیراندازی نکنند .

« بر سر چهار راهی جارچی میایستد ( در اینجا همه دستور های انجمن یا شورای ایالتی بتوسط جارچی اعلام میشود ) فریاد میکند :

بحکم جناب اجلال الملك — از این ساعت بیعد حمل اسلحه در این جا غدغن است — افزار جنگی خود را بیرید درارک تحویل بدهید — کسیکه با اسلحه گرفته شود تیر باران خواهد شد !

« بیچاره اجلال الملك — او با این روش ستمگرا نه، امید میدارد که روسیانرا که نسبت با او بی رحم میباشند، آرام نماید .

« روز گذشته از او خواسته شده بود که مردی را که در تاریکی تیر انداخته و دست گشتی روسیرا زخمی کرده باید نزد کنسولش بفرستد .

« اجلال الملك هفت تن را بازداشت کرده و هیچیک از آنان مرتکب شناخته نشده بودند . این گذشته التیماتومی به انجمن فرستاده و ده هزار تومان تاوان برای روس زخمی بنام پترنکو (Petrenko) که از کار افتاده بود خواسته — (مدت انجام این تقاضا ها ۴۸ ساعت، یعنی تا پسین روز دیگر مقرر گشته بود) — و گرنه دست بکارهای دلخواه خود خواهند زد .

آقای پترنکو خوشبختانه زخم ناچیزی بدست راستش رسیده بود و بهبودی یافته ، در اتاق آسایشگاه اداره راه تبریز لمیده، و با خرسندی بدین ماجرا لبخند و دلش غنچ میزد و بزبان حال میگفت :

« من سالیان دراز با بینوائی در روسیه زندگانی میکردم ، آنها مرا به ایران روانه کرده و اکنون بمن میگویند بیست هزار روبل دریافت خواهم کرد .

« کنسول میگفت بیست هزار روبل گیرش نمیآید — این مبلغ تقلیل داده خواهد شد ، ولی قطعا ده هزار روبل بجیب پترنکو ریخته خواهد شد — اما آنها مرتکب را نخواهند یافت زیرا پیدا شدنی نیست .

« راز شکفت قضیه این است — روسها میگویند او يك فدائی بوده — فدائیان (مجاهدان) میگویند — او یکی از شورشیان قفقاز بوده — قفقازیان میگویند او فردی فتنه انگیز و آلت فساد بوده است .

« اکنون تبریز حالت اضطرار بخود گرفته ، بهر آوازی که بلند شود مردم گوش بزنگ ، از هم میپرسند ، این آوای تفنگ بود؟

اگر چنین باشد کار خوبی نیست . آوای يك تیر ؛ تیراندازی بسیاری در پی خواهد داشت .

— اینها مایه دلواپسی و هراس تبریزیان در این روزهاست. همه در انتظار روز بدتری هستند. [وای اگر از پس امروز بود فردائی]

امضا و. تاردف (Tardoff)

خواننده بخوبی میتواند این نامه را باشکوائی ایرانیان مقایسه نموده، گواهی روزنامه نویس روس را بسنجد که تاچه اندازه اعتراضات تبریزیان که در آن گنجانده شده جا داشته.

نامه دیگری در همان روزنامه از همان آگهی نویس، تاریخ ۲۷مه (۹ ژون) ۱۹۰۹ منتشر گردید. دلایل ایرانیان را از تبه کاری و رفتار خشن سپاهیان روسی تایید مینماید. و ترجمه آن بدینگونه است:

### روزگاری بگام روسیان

در این هنگام که نگارش این سطور نشسته ام - سربازان روسی هیاهو کنان از زیر پنجره خانه من سرود خوانان میگزرنند.

#### سرود - این بود :

«من آتفنگ سر بازم نشانه گرفتم - و من بودم که توپ را پر کردم» - (۱)  
«آنها همه روزه بدسته های کوچک - در پیرامون شهر گردش میکنند. افسران از این سو بدان سو جست و خیز کرده، و قزاقان سواره با کلاه بوقی پشمین خود بهر سوی میتازند، ولی چیزیکه بیشتر در خیابان ها در آمد و شد است گاریهای سبزرنگ سربازان است.  
«اینها بی بازار رفته جو برای اسبان و خوراکی برای سپاهیان میخرند، و همیشه دشواری های بزرگی را برای رهگزران بازار در پیش میاورند. چنانکه آدمی راه بر کشت ندارد و هنگامه نگارش ناپذیری؛ از آواز و حرکات درهم درهم، در میان گردوغبار پدیدار میگردد، آدمیان، خران، اسبان، سگان و شتران همه درهم آمیخته محشری بر پا میسازند، در این میان سربازان با گاریهای بد ریخت بی قواره که دواسب آنها را میکشد؛ بر این معرکه افزوده میشود».

کنسول - بمران لشگری اندرزمیدهد که باربرانی برای اینکار بگیرند که آسوده تر میباشد، ولی ظاهراً پولی برای این منظور در اختیار ندارند، همواره گروهی از مردم بتماشای این گاریان بیر ریخت میایستند و نمیتوان گفت که اجتماع بخوبی دست نشانده مردم ما باشند، چه در

۱ - این سرود که دانسته نیست چند بیت و در روسی چه مفهومی داشته، که يك بيت آنرا خبرنگار روسی در نامه خود نوشته، و اگر بیشتر بوده، فقط يك فرد آنرا براون بانگلیسی ترجمه کرده، هرچه باشد، بی شباهت به حماسه کودکانه ای که در قدیم، شاعر فکاهی سرای ایرانی ساخته نیست. و من يك فرد آنرا بخاطر دارم که میگوید: «منم آنکه در جنک روئین تنم - سر مرغ پخته زتن میکنم» - اینهم بحکم المزاح فی الکلام کاملح فی الطعام» نگاشته شد. مترجم.

آغاز رسیدن لشکریان روس که سرپل آجی اردوگاه برپا کردند و برای هیزم و نان بشهر میآمدند، روابط آنان با مردم خیلی خوب بوده و گفته میشود که روز دوم ورود سپاهیان، مردم بویژه در کویهای بینوایان- با روسیان کرم گرفته، خوش آمدید گفته آنها را نجات دهنده میخواندند. اکنون بجای اینکه این احساسات خوش تبریزیان، درباره ماتقویت و تایید شود؛ ما آنچه را که با شتاب بدست آورده بودیم، با همان شتاب از دست دادیم (۱).

۱ - چنانکه در پیش نوشتیم، روحیه و منش روسها در لباس کشوری و لشگری کاملاً دگرگون و ضد و نقیض است. چه از خلال مقاله بالا بخوبی پیداست که کنسول روس، باجنبه سیاسی خود؛ از رفتار سپاهیان بیزار و نگران بوده، ولی زورش به سران لشگری نمیرسیده، و آنچه مسلم است سران لشکر بهم مطیع رژیم، و خوی نظامی خود بوده اند. پس بخوبی روشن است که این ناسازگاری و دد رفتاریها از سیره و رژیم سپاهیگری روسیه است.

در کشور ما اینگونه رفتار خشن و نکوهیده لشکریان همسایه شمالی، سوابق بسیاری دارد، چنانکه در پرخاش نابهنگام و تبه کارانه قوای انگلیس و روس از جزب و شمال، در شهریور ۳۲۰ به کشور ما، دیده شد که هر دو سپاه در آغاز حمله رفتاری نابکارانه داشته، و از هر گونه فشار و کشتاری فرو گزار نکردند، حتی کشتی زره دار جنگی انگلیسی بدون هیچگونه پیشینه یا خطاری، قایق توپدار ساحلی ما را که لنگر انداخته و ملوانانش هنوز در خواب بودند، آماج گلوله توپ کوه پیکر خود نمود. چونانکه بهلوانی سیلی به کودک نوزادی بنوازد.

ولی وقتی نیروی ایران، بفرمان مرکز ترك مقاومت کرد، قشون هر دو دولت بسوی پایتخت پیشروی، و پایگاههایی را گرفته جای گزین گشتند؛ دیگر سپاه انگلیس از دستور سران سیاسی و کشوری خود سرباز نمیزد. اما روسها اغلب با قشون انگلیس و امریکاهم سازش نداشته، از حدود مقررات متفقین خود تجاوز و در آذربایجان، گیلان و مازندران اقدام آزار. کشتار و تاراج مردم و حتی به ادارات گمرک و ساختمانهای دولتی دست گشودند، ولی دیده میشود که رفتار و گفتار کشوریان روس در پایتخت، تا اندازه ای مودبانه و نزاکت آمیز بودی.

پس از پایان جنگ و سقوط آلمان نیز نمیخواستند طبق پیمان خود، دست از سرما بردارند و مانند هم پیمانان خود (انگلیس و امریکای) بکشور خویش باز گردند. بار دیگر در محیط صلح؛ کار را به جنگ و ستیزگی کشاندند، تا سرانجام موضوع به سازمان امنیت جهان کشید، و ناگزیر بیازگشت شدند، و آنچه سبب رنجیدگی و ترس جهانیان از روس و مرام اشتراکی آنان است، همین دژ خوئی و ستمگری میلیتاریزم روسیه است.

ای کاش روسیه- مرام دموکراسی، و رژیم فنودالیزم را در پیش می گرفت؛ و بانیروی

تنها قسمتی که از قوای ما در شهر پاس میدادند ، یکدسته ارتباط تفنگداران سبکبار بود . در بین روز ۲۶ آوریل، باینکه انجمن وستارخان سپرده بودند که حتی یک تیر بدون گلوله هم انداخته نشود، درهمسایگی باشگاه ایندسته، تیری انداخته شد، و یکی از این تفنگداران زخمی گردید . از آندم همه چیز دیگر گون شد ، چنانکه میدانید، از انجمن تاوانی بمبلغ ده هزار تومان برای این سرباز که از کار افتاده بود خواسته شد . (بعدها ۳۵۰۰ تومان از این مبلغ و پیدا کردن شخص مجرم تمهید شد ) و ۴۸ ساعت مهلت داده شده؛ تاکید کردند که اگر این تقاضا پذیرفته نشود با اقدامات شدید دست خواهند زد . چنانچه انجمن به وعده مقرر اقدام در پرداخت مینمود، و مقامات اداری که در شخصیت اجلال الملك ( که از طرف انجمن بسمت حکمران معین شده و دولت تصویب کرده بود) جمع آمده، مرتکب را پیدا میکرد، این پیش آمد شوم پایان رسیده پرونده آن بسته میشد .

« ولی بدبختانه پس از سپری شدن ۴۸ ساعت - کسان ما در صدد تدارک وسائل مقتضیه که در خور این پیش آمد بود بر آمده، تدابیری اتخاذ نمودند ، همینکه نامه خود را تمام کردم ، توپهائی بشهر آورده و در باغ بانک روس سوار کردند ، دسته مهندس و راه ساز بانقشه معینی شبانه با فانوسهای دستی به کشیدن سیم تلفون در پیرامون شهر آغازیدند . »

« این اقدام همه تبریزیانرا بهراس انداخته و به تفکر فرو شدند . موجی از بیگانگی میان مردم و روسیان برخاست . پس ، آنچه را که رشته بودیم پنبه شد ، آن اشتیاق همیشگی ما که تکمیل آنرا خواستار بودیم، اکنون بنا کامی پایان یافت . در دستور های سپاهیان بهیچ روی از اقدام بعملیات نظامی نامی برده نشده بود ؛ بعکس مداخله نکردن و درستکاری کامل اجباری بوده است ، ولی چه میتوان کرد با کسانی که نشان خارش جنک دارد ، ولو اینکه محیط و شرایط صلح و سازش کاملاً با برجا باشد ؛ وقتیکه هیچگونه بهانه جنک در میان نباشد ، اینها تلخ کام و گسسته لکام شده ؛ اعصاب آنها بی نظمی و حرکات عنیف را آغاز مینماید .

« اتحاد ، در آن کشور پهناور بر برکت، و ملل بردبار گونا گونش، چون فرشته صلح بر سر جهانیان بال و پر میگشود؛ و سبب نمیشد که از ترس او، دول کوچک گیتی بدر گاه توانگران پناه برند .

سرانجام ، روش کمونی روسیه بفتح سرمایه داران جهان و بزبان ملل آزادیخواه ناتوان تمام شده و خواهد شد ، و همواره صلح در خطر خواهد بود .

گوئی رژیم میلیتاریزم روسیه و حکومت آنکشور، مرام کمونیزم را از آنروی شعار خویش کرده ، که از اعتراض و ایراد کارلما کس ایمن باشد ، چه با این روش که در پیش دارد، با مرام آنمرد و آزادیخواهی جور نمیآید، و اگر خود بعنوان کمونیزم نمیزیست ، مرام ما کس معارض آن بودی . - ( مترجم )

«قضیه تفنگدار زخمی؛ ناگهان قلوب آنانرا شعله ور ساخت، آنها؛ کار دارد شروع میشود؛ برخی گفتند ما آنانرا خورد خواهیم کرد؛ بگزار هنگامه برپا بشود!»

«ولی حادثه‌ای روی نداد، هر چیزی آرام بجای ماند، اجلال‌الملک دستور داد هفت تنیکه مورد بدگمانی و دست در این دسیسه داشته اند؛ بازداشت و مورد بازجویی و شکنجه قرار داده شوند، بیش از یک هفته بشیوه ایرانی مورد شکنجه و آزار بودند. میگویند یک یا دو روز دیگر اقرار خراهند کرد - حالا این اقراریکه باشکنجه صورت گیرد چه ارزشی خواهد داشت؛ مسئله دیگری است.»

«هموطنان ما که می بینند کار بجائی نرسید. خسته و دل‌تنگ گردیده، خود را بآنچه بتوانند سرگرم میسازند.»

«اکنون رو-ها بخود آمده در مییابند که مورد نفرت شدید ایرانیان که یکبار دوستدار آنان بوده؛ گردیده‌اند. این بار دیگر تنها ناخرسندی نیست، بلکه نفرت و بد دلی حقیقی است.»

«سربازان ما برای بازیگوشی بگردش رفته‌اند، یک خانم ایرانی درجامه عفت و بژه خود درخیابان میگذشته، هر ایرانی هنگام عبور و برخورد بخانمها چشم بزیر افکنده و بکنار میرود تا زن بگذرد. ولی سربازان ما در تماشای زنان تعمد مینمایند - آنها خانمرا دوره کرده، واز زیر حجاب بدو نگر بسته، میگویند. آهای مادر چرا رو را پوشانده‌ای؟»

زن تلاش میکند از آنها رد شود، ولی آنها خندیده راه عبور ندادند، آهای بچه ها، ابلهی تا چند، نقاب از چهره اش براندازیم - بیک چشم بهمزدن جوانی نقاب را از رخسار آن زن برمیدارد، خانم فریادکنان با دست روی خود را میپوشاند که اروس (روس) روی او را نبیند، جوان روس خنده را سرمی‌دهد.

«سرباز - اجازه بدهید خود را معرفی کنم، دوشیزه نازنینم» (زن) خوش آمدید بدیار ما - شما مهمان ما هستید - و ما بشما شراب شانی خواهیم نوشانید.»

«تبریز در سایه شایعات و احساسات زندگی میکند. این شایعه رفتار درباره زنی مسلمان، یک مرتبه در همه شهر پیچید، و از خیابانی به خیابانی رسید، و در مسیر خود مانند گلوله برف متورم شد. وقتی به پیرامون شهر رسید، گفته شد که روس نه تنها نقاب از چهره خانم محمدی برداشته، بلکه به جاهای دیگر لباسش دست برده، و بی احترامی بدو کرده؛ خدا داناست.»

سپس موضوع خلع اسلحه عمومی به میان آمد، و باجدیتی فوق العاده انجام گرفت. اعتراض ایرانی بیهوده بود - باینکه میروم تفنگ خود را در قلعه (ارگ) تحویل بدهم گوش نمیدادند، خیر همین جا بده و گرنه ...؛ بایک تغییر هماندم اسلحه تحویل داده میشد.

«بهمین روی از پلیس افزار جنگی گرفته شد. اینکار بطور دسته جمعی و مستخره آمیز انجام یافت.»

« به پلیس سرپت نزدیک شده میپرسیدند تفنگ شما از چه نوع است ؟ بینوا پلیس با ادب و انسانیت تفنگ خود را نشان میداد . آها . سه تیر روسی ! از کجا بدست آوردی آقا ؟ از ستاد او را بمن داده اند . دروغ میگوئی « بی سروپا » ! ستاد شما نمیتواند سه تیر روسی داشته باشد - بدش بمن . »

« پلیس نظمیۀ اعتراض و اظهار میکنند که آنها رؤسای ما حق دارند اسلحه مرا بگیرند . یکبار پلیس که بدین روی اعتراض میکرد کتک خورد . »  
« سربازان بویژه افسران بخوبی میدانند که نظمیۀ (شهربانی) و شماره بزرگی از مجاهدان با سه تیر روسی مسلحند . »

« این تفنگها بشماره مهم و زیادی بوسیله انقلابیون قفقاز قاچاق شده ، و حتی فشنگ آنها به مقدار زیادی توسط انجمن و افراد سوارکاران خریداری شده است . يك سه تیر روسی در حدود دو بیست روبل میارزد . »  
بعلاوه ، مانند این تفنگها و بسیاری از چیزهای ممنوع الورود زمان جنگ در محل ساخته میشود .

« ولی اینها ۷۵ روبل ارزش دارند و خیلی بدهستند ، از تفنگهای (برونکاس) سیستم کهنه قفقاز - مارتین - مکازین - موزر - و تفنگهای فرانسوی در اینجا فراوانند . »  
« سربازان هنگام خرید در بازار ، هم آوازه خوانی و هم سورچرانی میکنند - چیزی که ده کپک ارزش دارد ، دو کپک میدهند - میگویند هر چه بتوداده میشود بگیر و گرنه چیزی نخواهیم داد ! هر چند باید گفت که پیشه‌وران هم ، ده برابر نرخ عادی را باین مشتریان هراس انگیز روس تحمیل میکنند . »

« من بسالون بانک وارد شده در را باز میکنم . آوه . اینجا مانند اتاق انتظار درجه سوم متعفن است ! - هوای اتاق سنگین و از دود توتون تاریک و مسموم است . »  
« روی زمین ، بالای کوله پستی‌ها گروهی خاکستری رنگ لمیده اند . »  
آه . آنها سربازان مایند که با جامه و پیرهنهای چرکین گرد آلود هستند . در نخستین دیدار ؛ باشکال رنگ این موجودات را با زمین تشخیص میتوان داد . !  
« من میپرسم . چرا اینهمه این جا هستند ؟ مگر آنها برای اشغال بانک آمده اند ؟ اکنون همه اینها همه جا بنام گاردهستند . »

« يك شب روسها حتی در تمام شهر پاس دادند ، يك ارمنی مجاهد بمن گفت :-

« ساعت ۱۱ بخانه آمده ناگهان بانک ایست شنیدم . »

کیستی ؟

- من ایستادم .

آنها آمدند مرا و ارسی کردند .



«چنان اتفاق افتاد که سر بازی که مرا واری میگرد آشنا درآمد. ولی دو نفر دیگر پیش از من مورد جستجو قرار گرفته بودند، این کار را که در پیش گرفته اند، خیلی بیجا است.»

«گیریم که همه این کارها باشخص خویشتن دار و نجیب تصادف نماید، و آنها برو نیاورند، ولی اگر بایک تاتار نفهم چنین کنند، او تپانچه کشیده یکی را خواهد کشت، چرا این کارها را میکنند؟»

«وقتی کارم را دربانک انجام دادم، رفتم توی حیاط، روی بام بازار همسایه بانک، پرچم روسی در اهتزاز بود، من لبخند زده با دست اشاره کرده گفتم: «آنجا بایرق روس کاشته اند؟»

سرباز روس گفت بلی آقا، من مینندارم که این کار یعنی همه این گزرگاهان از آن ما خواهند بود (۱).

این است آنچه یک روس را متاثر میکند، واقعا اگر داستانی از ستم و بدرفتاری نبود، خیلی جای خنده ابلهانه تری از توقعات و تلاشهای تایمز و پیروانش داشت که مینویسد «بدگمانی و سوء اعتماد ایرانیان از روسها بیمورد و بدون زمینه است.»

۱ منظور از گزرگاهان (Passages) همه راهها - خط سیر، یا خلاصه تر، تمامی حریم

کشور است. مولف

## بخش دهم

### پیروزی جبهه ملی - بر کناری محمدعلی میرزا از تخت شاهنشاهی و بازگشت مشروطیت

ایستادگی تبریز پیمان رسید و در این هنگام چنین پنداشته میشد که هدف ملی از دست شده، و محمدعلیشاه برانمنائی انگلستان و روسیه، به فرا خواندن و تعدیل مجلس ملی بدون حق و مقام اولویت و بشکلی احتمالا دست نشانده تر از پیش؛ ناگزیر گشته، و میتواند از دود دولت و امی باقیود و شرایط تضمینی، بانظر مستشارانیکه لطمه و خلل با استقلال ایران وارد خواهند ساخت، بدست آورد، گو اینکه این شرایط متناسب و قابل مقایسه با وامهای مصر و تونس هم نباشد.

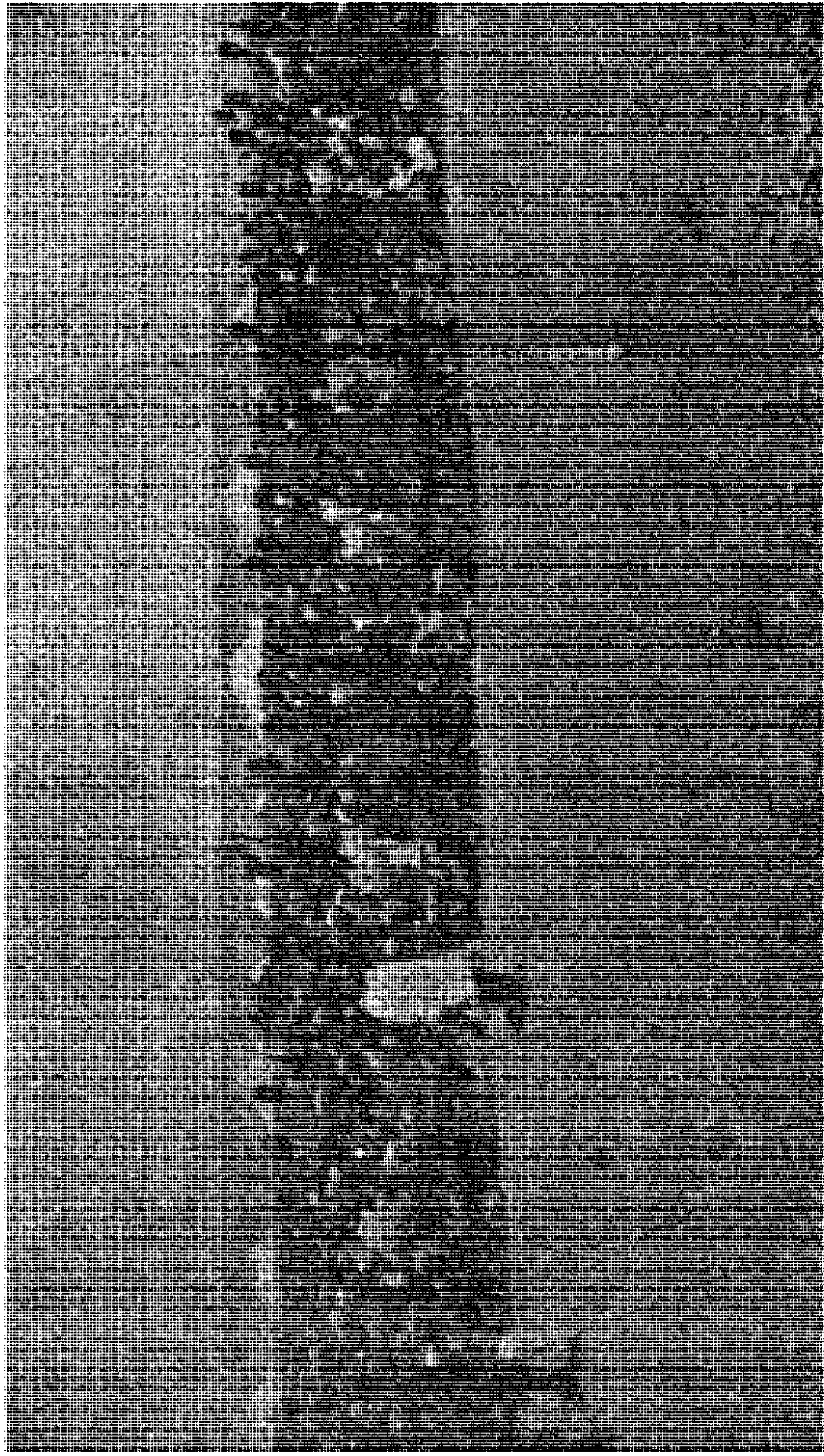
ولی این خود کامگی هائیکه برای خود می اندیشیدند؛ یکبار دیگر باییش آمده ها درست در نیامد.

چنانکه رازهای شکفتی هماره در سرشت این سرزمین است، اینبار هم، حوادث غیر مترقبه همه این نقش هارا بر آب کردند (۱).

۱ - نگارنده در بیشتر کتب تاریخ ایران که بقلم مورخین و دانشمندان بیگانه نگارش یافته این نکته را که :

« ایران سرزمین اسرار و رازهای شکفت پنهان است » دیده ام - اکنون براون نیز چنین مینویسد، و نظرش بر رویدادهای چندی از جنبش شهرهای مهم است، در حالی که در همین روزها ( دیماه ۱۲۸۷ - ذیحجه ۱۳۲۶ ) واقعه ای در تهران رخ داده که مؤلف بدان اشاره نکرده، ولی این رویداد شکفت؛ جهانیا نرا حیران ساخته، در این هنگام نگارنده متواری و در مصر بودم، که ناگاه آژانسهای خارجه خبری تلگرافی اشاعه دادند، و در دو روزنامه، حکمت و چهره نما - بتفصیل منعکس و مایه تفریح و تعجب محافل ایرانیان، بویژه انجمن سوداگران ایرانی مصر گردید، و برای کسانیکه خود حضور نداشته یا به چشم ندیده بودند؛ خالی از شك و تردید نبوده است

این یکی از رازهای آفرینش، و آگهی از آن برای همگان، بویژه نسل جوان معاصر و آیندگان و تکمیل این کتاب در بایست است. چگونگی آنرا دوست فرزانه ام، آقای نصراله رازی ( از کارمندان بنام وزارت پست و تلگراف ) که خود ناظر بوده به کوتاهی برابم نقل نمود، در صفحه ۴۰۳ بخش سوم تاریخ مشروطیت کسروی نیز آورده



بختیاریان در اردویی بیرون اسپهان - تیر ۱۲۸۷ خورشیدی

جلوی صفوف تفنگداران - آنکه جامه سپید در بر دارد - محمد ابراهیمخان ضابط جلفاست

ش ۶۷



شده ، و خود برهانی است که بشر را بوجود آوردگار و پدید آورنده کائنات که انسان بشون وذات او سبحانه تعالی پی نمیتواند برد؛ ایمان میدهد .

چنانکه پیغمبر اکرم صلاله علیه واله میفرماید :

« ما عرفناك حق معرفتك » و همچنین درجائی میفرماید : « رب زدنی تعیراً

فیک » اینک موضوع :

### داستان کلاغ و بیرق

چنانکه همه دیده و می بینیم، کلاغان در سپیده دم از آشیانه خود ، در خلال شاخه های درختان کهن پار کهای تهران یا فرموده شیخ از منابر غضبان، قارقار کنان پرواز آمده، راه بیابان باغستان و کشتزارهای پیرامون شهر را گرفته، بچرا و گزراندن روزانه میروند و در پسین هر روز ، هنگام شفق ( که بیشتر مردم وحتى برخی از نویسندگان شفق را موقع برخاستن آفتاب میدانند، در حالیکه شفق هنگام فرونشستن خورشید است و سپیده دمرا ، عرب فلق مینامد) از چراگاه بسوی لانه باز میگردند .

نخست مدتی بر فراز شهر پرواز های آزمایشی برای پیدایش آشیانه خود میکنند .

گوئی بزرگتران کوچکان و بستگان را با آواز زیر وبم خود میخوانند ، از این سوی بدان سوی جولان میکنند — در این هنگام افق باختری شهر ، از تابش تیرهای زرین خورشید خونین گشته — ابر پارهای افق چونان توده بنبه آتش گرفته ، یا مانند انبوهی از توری و تنزی سفید با سلسله طلائی و ریشه گلابتونی ، چون پارچه های زربفت ، در پیشانی افق پراکنده اند، پرندگان سیاه در پیشگاه این دستگاه طبیعت ، چون خالهای مشکین بر عذار دلبران غدار غوطه ورنند .

آری خورشید میخواهد ، روی از ساکنین نیم کره شرقی پنهان، و مارا در آغوش تاریکی رها کرده ، نیم کره غربی را از الطاف نورانی خود بهره مند سازد . کلاغها در چنین هنگامه ای بسوی درختان کاخ گلستان روی میآورند ، بر فراز قبه شمس العماره سه بیرق سرخ با بیکر شیر و خورشید در اهتزاز اند . این سنت و عادت دیرین است ، و همه روزه این بیرقها در جوار آشیانه کلاغان بدین شیوه بودی ، چه شد که امروز خشمگین و پر — خاش کنان به بیرقها حمله ورنند — گوئی از صدر جلال کبریائی ، پایان روز کار پادشاهی ستمگر و ملت کش اعلام شده ، که برجسته ترین مظهر قدرت و برانندگی محمد علی شاه آماج تعرض و هدف نفرت این پرندگان قرار گیرد . چه ناگهان کلاغها قار قار کنان نوك خود را در پرده بیرقها فرو برده ، یکباره هزاران کلاغ آن بافته ها را ریسمان ، و نخ نخ کرده ، تار و پود آنرا بدست نسیم وزان سپرده ، و در آسمان تهران پراکنده و نابودشان ساختند .

پاسبانان بند تیر بسوی آنان شلیک کردند ، ولی سودی نداد و بی پروا ماموریت

خود را انجام دادند .

کسروی می نویسد: « مردم اینرا نشان برافتادن خاندان قاجاری دانستند ، و بشهر

چنانکه دیده شد ، از قیام ایالات بشورش، دوم ژانویه ۱۹۰۹ ، اسپهان بدست بختیاریان افتاده، رشت در ۸ فوریه از آن پیروی، ترمت حیدری در ۱۴ فوریه، همدان و شیراز در ۲۵ مارچ، بنادر خلیج - عباسی و بوشهر در ۲۷ مارچ، مشهد در ۶ آوریل . یکی پس از دیگری بعنوانی؛ سر برداشتند .

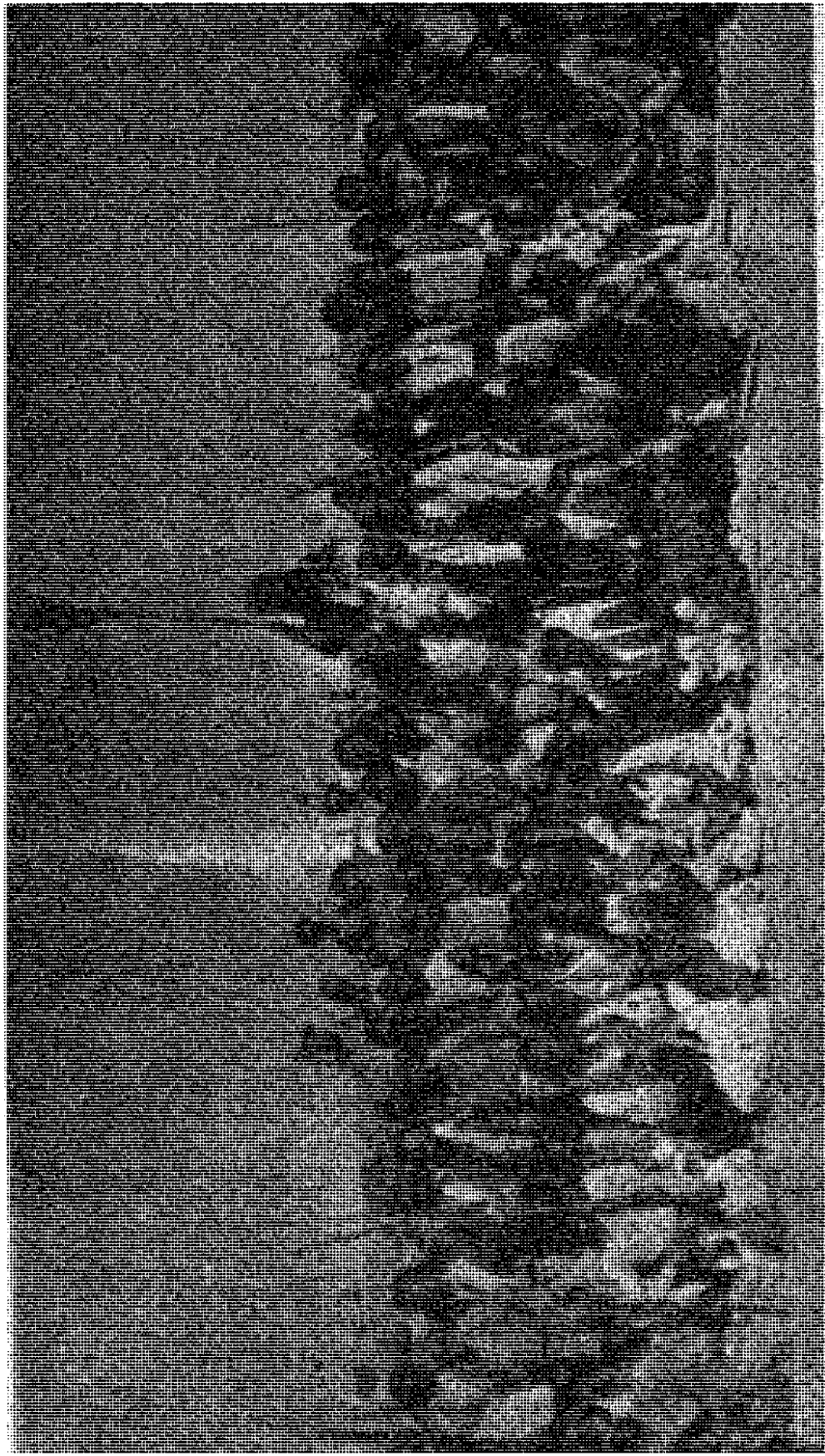
این جنبش ها همه از يك بافته نبوده، چه برخی مانند اسپهان و رشت بامنش سر بازی، از روی تعمد و با نقشه ای که بدقت ترسیم شده بود برخاستند . دیگران از جمله شیراز ، بوشهر و تفت، آمیخته بخوی ذاتی، و برخی مانند شورشهای ۲۷ مارچ و ۷ آوریل کرمانشاه

های دیگر نامه نوشته داستا را آگاهی دادند ، و چون در روزنامه های ناله ملت وانجمن تبریز شعرهای شوخی آمیز در اینباره بچاپ رسانیده اند ، ما نیز در پائین میآوریم :

«الم تر کیف فعل ربك به بيدق القاجار  
فمز قته الغربان مزقاً بالمنقار»  
«واكلوه اكلته الجيفة والمردار  
ان في ذلك لعبرة الاولى الابصار»  
«گویمت يك حكایت شیوا  
کن روایت بدوستان از ما»  
«بود بالای قصر پادشهی  
شیر و خورشید بیدقی بر پا»  
«علم، اول نشانه شاهی است  
کاحترامش کنند در هر جا»  
«سیصد و بیست و شش ز بعد هزار  
رفته از هجرت رسول خدا»  
«در ششم روز از مه ذی قعد  
تبره و تار گشت روی سما»  
«بیشمار از گروه زاغ وزغن  
وز کلاغان زشت بد سیما»  
«چون ابابیل در حکایت فیل  
لشکر حق فرود شد ز سما»  
«جمع گشتند و حمله افکندند  
گوشها گشت کر ز قاقا قا»  
«چند تیر تفنگ خالی شد  
نمودند هیچ از آن پروا»  
«همه با چنگل و پر و منقار  
بگریزند و پاره بشمودند»  
«عبرتی گیر ای شه غافل  
بگریزند که کلاغان نه آگهی»  
نکته نغز هست در اینجا»

بیکفتگوست که کلاغان نه آگهی از مشروطه میداشتند ، و نه دشمنی با محمد علی میرزا - دانسته نیست برای چه اینکار را کرده اند ، لیکن راستی را محمد علی میرزا رو بسوی بر افتادن میداشت، و روز بروز کارش دشوارتر میگشت . این زمان در بیشتر شهرها جنبش پدیدار میبود ، گزشته از داستانهای اسپهان و رشت ، در مشهد جنبشی رخ داده ، در استرآباد شورش برپا شد .

در شیراز حاج سید عبدالحسین مجتهد لاری قیام کرد ؛ پیروانی بیشمار بدورش گرد آمدند ، سید هوای سلطنت بر داشته ، داستان او خود در خور دیوانی است ، دستگاهش منظم و با انضباط بوده، و بر پایه شریعت صدر اسلام کار میکرد ، تمبر دفتر پست لار تمام شده بود، يك سری تمبر چاپ کرده؛ بچریان گذاشت که اگر اصل و درستش بدست آید گرانبهاست ولی دغل کاران بعدها همانند آنرا ساخته آنرا از بها انداختند . (مترجم)



درویشان بکملک مشروطه خواهان - دربیرون شهر اسپهان آراسته‌اند - تیر ماه ۱۲۸۷ خ

ش ۶۸





که همواره در مواقع ضعف مرکز؛ مستعد گرگونی است برآشفتنند - شورش های کرمانشاه بیشتر ضد یهودیان بوده اند .

ولی این بار ، جنبه اخلاقی منبعت از روحیه تازه بردباری و حتی حس همگامی انسانیت؛ پا بمیان داشته . شماره بسیاری از مسلمانان شهری، برای نجات جان همسایگان یهود خود و صیانت آنان از بیداد؛ برخاستند .

کپتان هوارت (Howorth) کونسول بریتانی از این همدردی و جانب‌داری عملی که اسلامیان در باره جهودان نشان دادند بحیرت فرو شده . میافزاید که : « بسیاری از یهودیان، حیات خود را مدیون محمدیان اند که در پاره‌ای اوقات، سلاح بدست؛ جلوی دوستان یهودی خودسینه سپر کرده و آنانرا بخانه های خود بردند » (کتاب سفید صفحه ۱۲۶)

جنبش پایتخت در رشت آغاز گردید . و جبهه ملی را از همکاری قفقازیانی چند تواناتر نمود ، بطوریکه مستر چرچیل مینویسد :

« آنها با کشتی های روسی بدون هیچ پروا باشکال و آزمودگی چندانی، از قفقاز با اسلحه بایران رهسپار گردیدند . »

در ۱۴ مارچ گزارشی رسید که ۴۰ میل راه شمال قزوین را ملیون گرفته ، ولی مستر چرچیل در یادداشت خود مورخ ۱۸ مارچ اینرا یادآور شده مینویسد : صد میل از این راه تا بوزباشی چای در دست آنان بوده است . از آنجا پیشرفت کندتری کرده ، و تا ۸ مه جلوداران پاسگاههایی را تا کرده ، آنسوی قزوین بتهران برقرار ساختند . احتمال میرود آنها چشم براد اخبار پیشروی رفقای اسپهانی خودند و ظاهراً سرگرم گفتگوهای لازمه برای همدستی همه سران بختیاری بوده که اقدام همگانی بنمایند ، چه در این موقع در انتظار رسیدن سردار اسعد که از پاریس بعزم ایران از راه خلیج (خرمشهر) میبایستی وارد شده و از تیره بختیاری بیشتر تقویت شوند؛ امرار وقت میکرده اند . سرانجام در ۳می، سردار اسعد و برادرش مصمص السلطنه، تلگرافی بسفارتخانه های بیگانه نموده، از اینکه اقداماتی برای نجات تبریز کرده اند سپاسگزاری نمودند ولی درخواست میشد که دیگر در امور داخلی ایران پای در میان ننهند، و پس از اعتراضاتی که بطرف‌داری از شاه شده، افزودند که : « آنها با همه ملیون در کار حرکت بسوی پایتختند که اعلیحضرت را بایفای عهود و نوید هائیکه بملت خود داده و ادار نمایند . »

ده روز بیشتر (در ۲۲ آوریل) نمایندگان بریتانی و روسیه نزد شاه رفته و بسا درشتی خاطر نشان کرده بودند که، در نتیجه لجاجت شدید در ایفای مواعید و تضمینات، وبی‌پروائی به اندرز آنان، و علاقه نداشتن بتعدیل رفتار خود و کمک کردن بدسته مرتجعین که پیرامون او را گرفته‌اند، وضعیت از بد به بدتر گرائیده است . اکنون دسترسی بهر گوشه کشور دشوار گردیده، مگر پایتخت که مرکز حکومت است و هیچگونه اختیاری در اینجاهم بدست ندارد (کتاب سفید صفحات ۱۲۹، ۳۰)

پس از اشعار مفاسد بی‌شمار از برآمدی پرورائی و سیاست مرتجعین - اظهار داشتند که: «یگانه آرزویشان آن بوده که به بینند ایران از این محیط بحرانی رقت آور بدر شده، حکومتی مستقل، نیک بنیاد و ملتی بختیار بدر آید. و عقیده راسخ خود را تاکید کردند که، هنوز دلیلی برای نومیدی نیست.»

شاه را مهیا ساختند که اگر وقت را گم نکرده شیوه کنونی فرمانروائی ادبار آور را که از زمان برانداختن مجلس پیش گرفته، و نصایح کسانی که دشمنی خود را بکشور ثابت نمودند پیروی کرده - ترک نکنند، و برنامه ایرا بشاه تقدیم کرده گفتند که اگر برابر آن و در وقت معین انجام نگیرد، و شاه نکته ای از آنرا نپذیرد؛ آنها دیگر از صلاح اندیشی باز خواهند ایستاد، و او را بخویشتن باز خواهند گزارد، و دیگر زحمت نمایند گی و کار گزارانی او را به خود نداده، از او هواخواهی نخواهند کرد. انجام برنامه ای شامل را پنج توصیه که ماده تلخ تر از همه با شهد اندود شده، و خاطر نوازی و اسپین آنها - بشمار بود، و شاه ناگزیر باختیار آن است - بدینقرار پیشنهاد نمودند: -

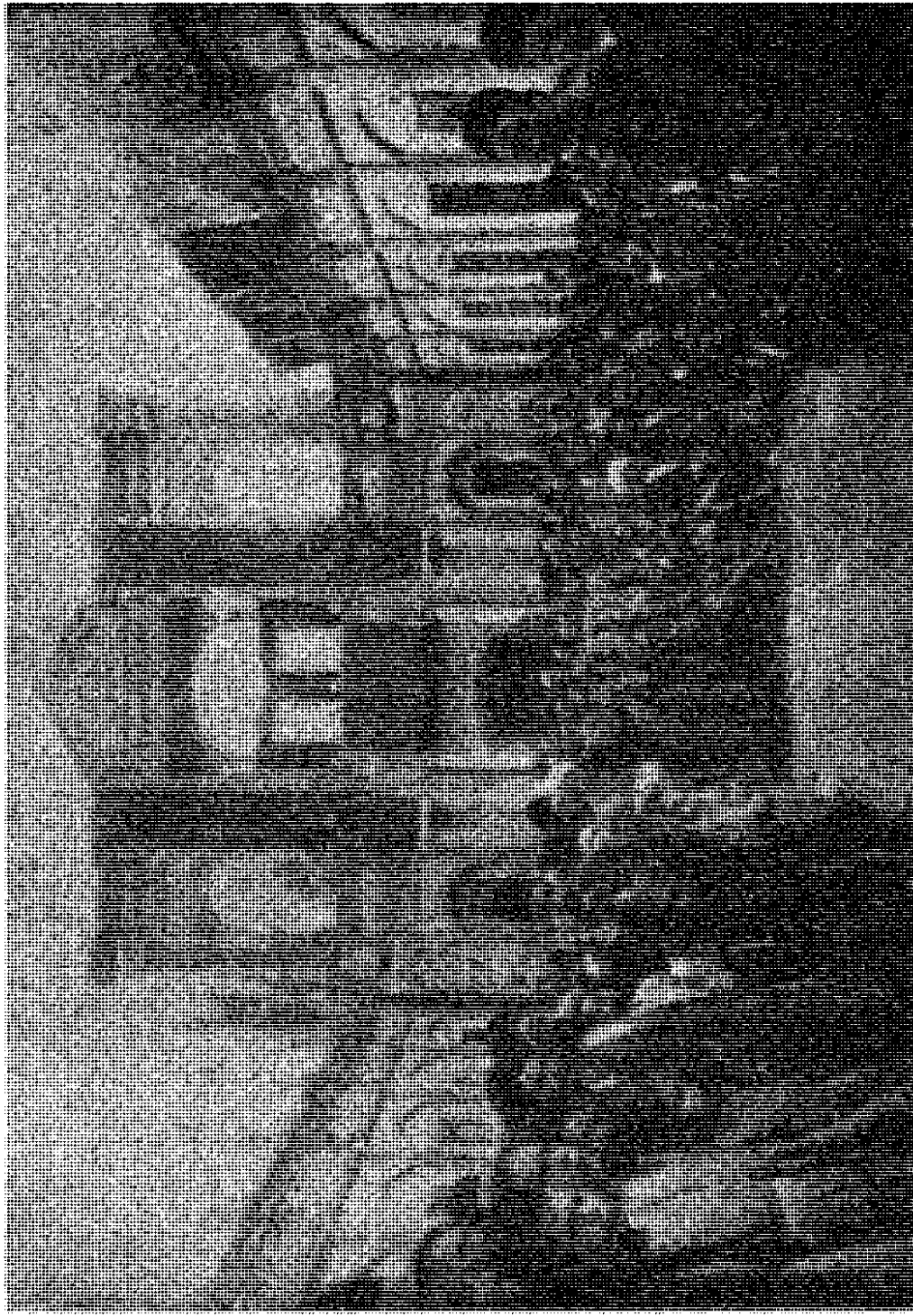
« روسیه برسم مساعده فوراً یکصد هزار لیره میپردازد و انگلستان همان مبلغ را پس از گشاده شدن مجلس نو، و تصویب قرضه خواهد پرداخت. مواد دیگر برنامه بر کناری امیر بهادر جنک و مشیر السلطنه از خدمت، تجدید اداره رژیم مشروطیت، تشکیل هیئت دولت از مردان شایان اعتماد، پیاداشتن کنگاشی از بهترین عناصر قطعات کشور شاهنشاهی، تنظیم و اعلام قانون انتخابات جدید، صدور فوری ابلاغیه عفو عمومی سران سیاسی و تأمین کامل محاکمه بی غل و غش کسانی که متهم به تخلف از قانون مجازات عمومی هستند، و تعیین تاریخ قطعی آغاز انتخابات و گشایش مجلس ملی - تاریخ این کارها باید هر چه زودتر معین و در همه جای کشور آگهی داده شود. »

سرانجام در ۱۰ می، شاه بدون کاهش یا افزایش چیزی از خود، بانجام پیمان کردن نهاد - که مشروطیت پیشین را باز آورد و بمحض اینکه انتخابات انجام گرفت، مجلس در همان جایگاه پیشین (بهارستان) بادوسوم از نمایندگان که در پای تخت حضور یابند؛ تشریفات گشایش انجام گیرد.

عفو عمومی همه سردان سیاسی که جنبه تعرض بخود گرفته یا تبعید شده بودند اعلام، و اجازه بزرگشت داده شود.

سرژرژ بارکلی - میافزاید که: « به کنسولهای خودمان که در مراکز شورش هستند دستور داده میشود، بسران ملین خاطر نشان سازند، که اکنون موقع آن فرا رسیده که با تمامی نیروی خود بکوشند که میان جبهه ملی و شاه وظیفه میانجیگری و سازش را بکار برند.»

ولی سرادواری، به سفیر بریتانی، خواه در جواب گزارش او یا از لحاظ جریان



خانه عدل‌الملک در تبریز

بشاد کامی نوید شاه بیازگشت مشروطیت - ملیون جشن گرفته‌اند

ش ۶۹



اوضاع، تلگرافی دستور داده بود که، چنانچه ملیون قانع به تاخیر تمکین شاه نشوند، نمیتوانیم هیچگونه مسئولیتی را بعهده گیریم، و در این مورد روش شما میباید کاملاً بی طرفانه بوده، و از هر کاری که تعبیر بمداخله گردد باید دوری جوید.

در این هنگام پیشوایان جبهه ملی که البته مجال و وسایل تامل و قضاوت در مقاصد انگلستان و روسیه را جز از همین تظاهرات سیاسی خارجی آنها نداشتند، از پیش گیری آمادگیهاییکه برای پیشروی پیمای تخت داشتند دریغ کردند، چه آنها فطرت بی وفائی، بی ایمانی، پیمان شکنی و کینه جوئی شاهرا بس آزموده و هشیار تر از آن بودند که کمترین اعتمادی داشته؛ خود را بدو واگذارند. بویژه دسته کهنه پرست استبداد پیشه اش که آلتی چون لیاخوف در دست خود داشتند، و از سوئی ایم آن میرفت که مبادا چنین موقع نیکوئی را از دست بدهند که دیگر برای آنها میسر نخواهد بود، و از سوی دیگر از اینکه شاه بگرفتن قرضه تازه ای (که از جریان آن آگاه بودند) مبادا توفیق یافته و برضد آزادبخواهان بمصرف رساند، ترس عمیقی آنانرا فرو گرفته بود.

بالاخره بدگمانی آنها درباره سیاست روسیه غیر قابل تغییر بود، که هر چند ممکن است مبالغه آمیز بوده، ولی چندان بی اساس هم نبود، چه گذشته از اینکه بخوبی می دانستند که ویرانی مجلس و برانداختن بساط مشروطیت بدست نمایندگان روسیه انجام گردیده، اکنون هم که بخاطر آن مسلح شده اند، حوادث تازه ای رویداده که زمینه ناخاطر جمعی بسیاری را بدست میدهد.

گرچه این راست بود که پیش گامی سپاهیان روسیه، جان مردم تبریز را نجات داده، ولی آنها شش ماه پیش با دست آویز بهتری در اجرای منظور خود که تجارت و روابط آنها در نتیجه جنگ خانگی موجوده بهم خورده بود تبریز را تهدید بورودقوا میکردند. و اکنون که بنام نیروی اعزامی نجات بخش آمده اند، بیش از ارتش اشغال گر و فاتح، رفتار ناهنجار بپروا میدارند.

بعلاوه با دستگیری رحیم خان، سردسته راهزنان که طایفه یغما گراو سرچشمه خطر جان و دارائی تبریزیان از ایرانی و اروپایی بوده، و برضد رفتار وحشیانه او در موقع جنگ اعتراضات عدیده از طرف نمایندگان گلهای دول در تهران شده بود، روسها بفرسندی و خود کامگی، مبلغ هنگفتی او را جریمه کرده آزادش ساختند، و از آن پس او در شرارت و ایجاد مزاحمت دلیر و توانا تر گردید.

دیگر اینکه علی رغم حسن انضباط و احکام تغییر ناپذیر ملیون در یک شهر یابندریکه حکومت روسیه آنجا را برای روابط اجتماعی اعلان کرده و زیر نظر ملیون اداره میشد، لشکریان، یا کشتی های جنگی روس؛ در آنجا بیبانه حفظ جان و دارائی اتباع خود سرکشی و مقرراتی وضع میکردند، در صورتیکه اینگونه نقاط ابدا مورد تهدید نبوده اند.

چنانکه در استرآباد ( گرگان ) سه روز پس از آنکه انتخابات در آنجا اعلان شده بود ( ۱ ) ۲۵ تن ( در ۳۱ مارچ ) بگارد کنسولگری افزودند .

در اول آوریل ملیون کار گزار را که متهم به همکاری با کنسول روس در برانداختن انجمن محلی بدستگیری تر کنهای جعفر بای بوده است بازداشت کردند، کار گزار نامبرده بعد ها با مداخله نسول روس رها گردید .

آخرین اخبار رسیده از آنجا حاکی است که شهر را تر کنها از طرف شاه محاصره کرده، جنگ برپا شده و کنسول روس با مراجعه به مرکز خود، درخواست اعزام سپاه کرده است . در ۷ آوریل کشتی توپدار روس بیندر گز فرستاده شد .

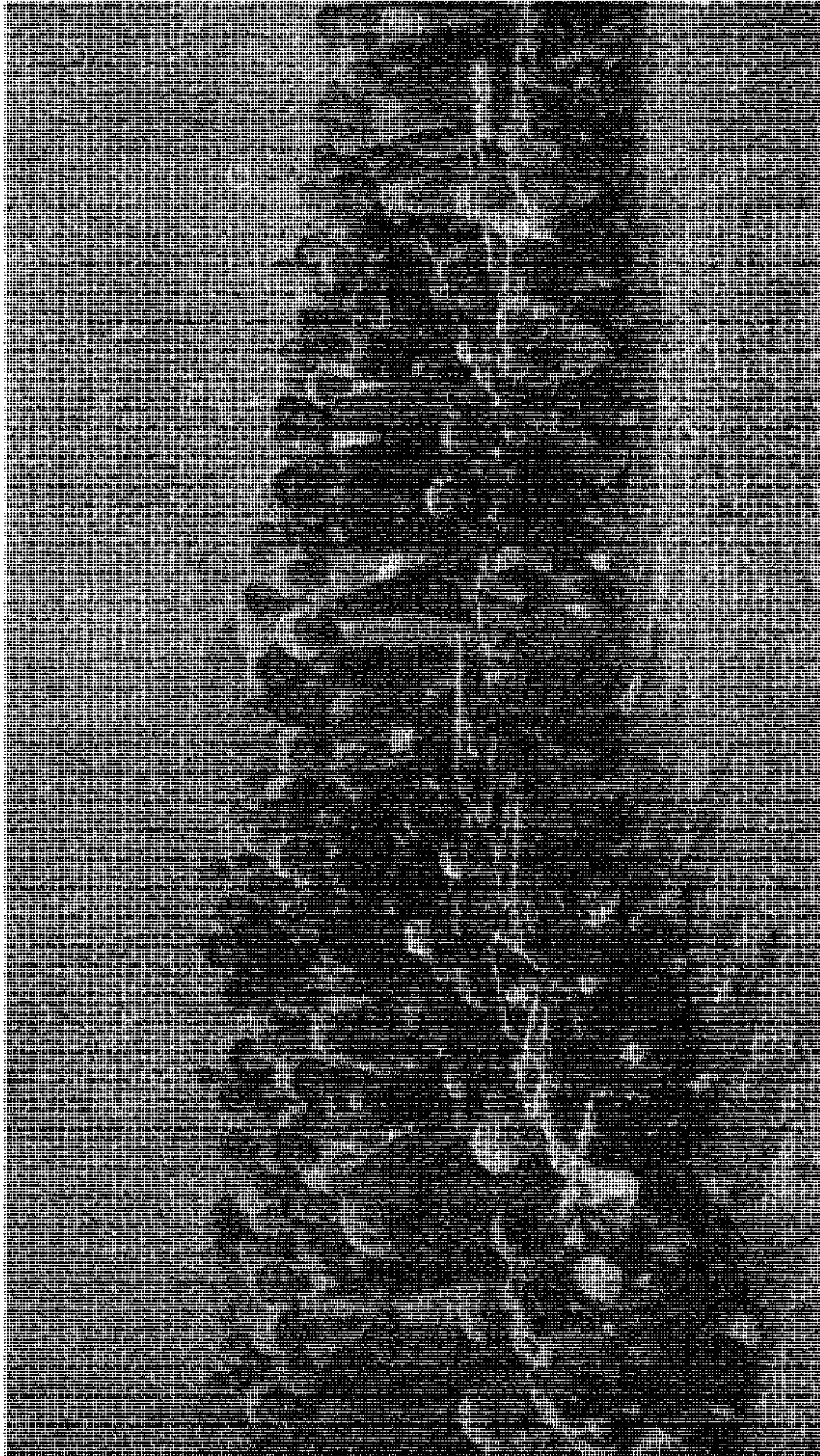
همچنین در سوم مارچ، تصمیم با افزایش ۵۰ تن قزاق بگارد کنسولگری رشت گرفته شده و با کشتی توپدار روس در ۲۰ مارچ در انزلی قدم بخشکی نهاده ، در ۷ آوریل برشت رسیدند .

در ششم آوریل، برگارد مشهد افزودند که شماره آن معین نشده . سخن کوتاه - در ۱۷ ژویه چهار روز پس از ورود نیرو های متحد ملی به تهران و یک روز پس از - ر کناری محمد علی از تخت شاهی، کلیه سپاه روس در شمال ایران به ۶۳۰۰ تن یعنی چهار هزار در تبریز - ۱۷۰۰ تن در حال پیشروی بقزوین و ۶۰۰ تن در رشت - استرآباد - مشهد و دیگر نقاط بالغ گردید .

اینهم درست است که بریتانی برای مداخله دامنه بیشتری در جنوب داده، ولی این کار را ناخواسته بر خود هموار نمود؛ اقدامی از حیث دامنه و دوام بس محدود بوده است . در ۱۸ مارچ توپدار بریتانی در بندر عباس لنگر افکند، ولی دستور داده شده بود که فقط بانظر کنسول اعلیه حضرت پادشاه انگلیس ، بعنوان اینکه اتباع بریتانی در خطرند در آنجا بماند، و ملوانانش در صورتی باید بخشکی پانهند که ضرورت آن را ایجاب نماید .

در ۲۰ مارچ، فرمانهایی به توپدار دیگر داده شد که بیوشهر پیش روی کند ، و دستورهایی یافت که چنانچه دگر گونیهایی پدید آمد ، بیگانگان را یاری نماید . در ۹ آوریل در نتیجه توهمات که از رفتار سید مرتضی و تفنگداران تنگستانی که شهر وارد شده بودند؛ دست داده بود ، بژنرال کنسول بریتانی در بوشهر اختیار داده شد که در صورت نیازمندی، گروهی از پیرهن آبیان ( ملوانان ) را وارد نماید، ولی ب مردم بفهماند که این اقدام تنها برای حراست اتباع بریتانی و بیگانگان میشود . یک یادو روز بعد - ۱۰۰ تن پیاده شدند . اینها در ۲۴ مارچ بکشتی خود برگشتند .

۱ - شرح جریان اقدامات جبهه ملی، در گیلان و مازندران و شروع با انتخابات انجمن های محلی و پیاده شدن قشون انگلستان در جنوب، و روس در شمال - در کتاب سفید صفحعات ۷۲ تا ۹۳ و تایمز در شماره ۳ می ۱۹۰۹ داده شده است . (مؤلف)



اردوی بختیاریان در بیرون شهر اسپهان

در وسط رده پشت سر تفنگداران آقا کمال پسر آقا نجفی ایستاده است

ش ۷۰





چنانچه ژنرال کنسول اعلام نمیکرد که سید مرتضی ماسک ملی برورده که مقاصد شوم و زورگویی خود را پیوشاند، ازین گذشته سر کردگان ملیون و هوا خواهان همایونی هر دو برون کردن او را در خواست نکرده بودند، سر ادواردگری اجازه آواره ساختن سید را نمیداد، چه آنها خود قوه کافی برای راندن سید نداشتند. سر ادواردگری در پارلمان بریتانی چنین پاسخ داد که: «موضوع تبعید سید مرتضی و رای منظور پیاده شدن سپاهیان بوده، یعنی مقصود حفظ جان و دارائی اتباع بریتانی و ملیت های دیگر در میان بوده است، چه تبعید سید را حکومت شهر بخودی خود از ما میخواست، و ناگوار است که وقتی زمامداران شهری نیروی کافی در اختیار ندارند، و امور دارد بصورت ناروایی میگرداید، انسان تماشایی باشد.

بنابر این چنین بنظر میآید که سر ادواردگری پای درمیانی را نمیخواست، و در این گفتار او، خلوص نیت آشکار است.

تا آنجا که من آگاهم، اهزام یک دسته کوچک از نیروی بریتانی برای کمک بگارد کنسولی شیراز در ۲۶ ژوئیه ۱۹۰۹ فقط نمونه دیگری از مداخله انگلستان درین دوره بوده است.

برگردیم بداستان دوسپاه ملی که اکنون در تکاپوی پیشروی به پایتخت اند. سپاه جنوبی یا اسپهان، همگی یا بیشتر آن از دلیران زمخت بختیاری بودند، که اغلب در جنگهای بی پایان ایران، سهم عمده ای داشته و زندگی عشیرتی آنرا لیار (Layard) نظر بروابط دیرین خود با من باعکس بسیار گیرائی در دست رس ما گذاشت.

این سپاه فرماندهی مصمصام السلطنه بود که در ۷ می برردار اسعد که اخیراً از سفرهای اروپا برگشته بود پیوست. چنانکه دیدیم در ۲ می — پیشوای این سپاه (مصمصام السلطنه) تلگرافی به قذبی ترین هیئت دیپلوماسی در تهران کرد که: —

« چون شاه دادن مشروطیت را دریغ میدارد، بختیاریان بر آن شده که بسوی پایتخت پیش روند و درخواستهای خویش را بزور شمشیر بقبولانند »

روزنامه تایمز که همواره عادت بول دهنی دارد، و نمیتواند از لبخند بی احترامی خودداری کند، خبرنگارش افزود که: —

« چون تلگرافخانه در دست مصمصام السلطنه است، فرستادن این تلگرام برای او مفت بوده، چه ارزش این گزارش؛ برابر هزینه ارسال باپست است» و ضمناً علاوه کرد که « نیروی اعزامی شاه بسمت جنوب، اکنون در خالد آباد ۸۰ میلی شمال اسپهان است » « اگر تهدید بختیاری تاثیری در پیشرفت سپاهیان همایونی داشته باشد دیدنی خواهد بود. این تهدید شاید تاثیر داشته باشد، یا ممکن است تصادفا موثر واقع شود » چه در ۵ می شاه فرمانی صادر کرده اعلام نمود که « چون اوضاع هرج و مرج کشور، تدابیر لازمه اداریرا ایجاب مینماید. تشخیص داده میشود که فقط در سایه اصول مشروطیت

منظور حاصل تواند شد، و ۱۹ ژوئیه را برای انتخاب نمایندگان مجلس معین نمود که در آن تاریخ قوانین انتخابات بموقع اجرا گذاشته شود. « (تایمز ۹ می) در تاریخ مقرر، دیگر محمدعلی - شاه کشور نبود، و پای تخت او در دست ملیون فاتح بود.

در همان روز ۵ می، از تهران آگهی رسید که سپاه شمالی، بالشکر رشت بقزوین رسیده، و در اینجا میجنگند، و که شهر در دست ملیون افتاد. این لشکر یانیکه از این تاریخ، تایمز آنرا انقلابیون میخواند (چه او بظاهر، از یکسوی تا کید و حتی مبالغه مینماید که آنها از عناصر قفقاز و ارمنی شورشگر بوده، و از سوی دیگر آرزو میکند بختیارها را کاملاً مخالف مشروطه قلمداد کرده که فقط ایل جاه طلب سلجشور جنگجویی بوده و از سلطنتی که از دست او در رنجند؛ نفرت دارند) بفرماندهی سپهدار یافیلد مارشال محمد ولیخان نهد السلطنه بوده، و شرح زیر که من نمیدانم از کجا اقباس شده در ۱۷ نوامبر ۱۹۰۹ در روزنامه یورکشیر و دیلی پست نگارش یافته است:

« هر چند او (سپهدار) ۶۵ ساله است، ولی سیما و چهره‌ای ۵۰ ساله دارد. او در عهد پادشاهانی چند؛ در بسیاری جاها حکمران بوده، و هر چه بوده، شهرت دارد که توانگرترین مردان ایران است، شکی نیست که در حکمرانی آخرین او در گیلان، اهتمام زیادی در ساختن راه نموده است.

در اواخر دوره ناصرالدینشاه خدمت و مراقبت شایانی در امر ضرابخانه و تجدید تشکیل سکه زنی ایران کرده است. او بامنش غمخواری و هواداری بانهضت آزادی، در موقعیکه محمدعلی شاه او را برای خاموش کردن هورش تبریز فرستاده بود، از سمت سپهداری استعفا داد. از لحاظ سابقه دیرین او در ایالت گیلان بود که توانست نیروئی تشکیل دهد که قزوین و تهرانرا تسخیر نماید و بدین راه، پادشاهی را از بالای تخت بزیر آورد.»

چگونگی داستان جنگ قزوین (در ۵ می) بدین کشور (انگلستان) نرسیده، مجملی از مشخصات عمده آنرا - ما مدیون خبرنگار خوش نیت روتر تهران هستیم - بر طبق خبر او - «شماره پرخاشگران ملی ۲۵۰ تن بوده که شام ۴ می ناگهان شهر را دوره کرده، پادگان شهر در مقرر حکمرانی تاسپیده دم ایستادگی کردند.»

« ۲۰ تن از سلطنت طلبیان و سه تن از آزادیخواهان کشته شدند (۱). و یکصد تن از دولتیان تسلیم گردیدند. » (۲)

۱ - بر طبق گزارش مخبر استاندارد، در میان هواداران ارتجاع، شیخ الاسلام از جمله کشتگان بوده - قاسم آقا یکی از افراد بریگاد که دربر انداختن و ویرانی پارلمان سهم بسزائی داشت؛ نیز بدست ملیون در این واقعه گلوله خورد (مؤلف)

۲ - بنا به گزارش آگهی نویس تایمز، توده سپاهیان شاهی ۵۵۰ تن، و همپنکه پیشروی لشکر ملیون را شنیدند، بدون ایستادگی بسوی همدان پس نشستند. (مؤلف)



یکدسته از مجاهدان غیور رشت آهنک تهران دارند

ش ۷۱



كمك مليون هر ساعت از رشت انتظار میرفت .

روز دیگر ( ۶ می ) يك اسکادرن قزاق ایرانی با دو توپ ما کزیم بفرماندهی يك افسر روسی کپتان زاپولسکی از پای تخت ؛ برای نگهبانی پل کرج ( ۳۰ میلی تهران ) اعزام - و هر چند شماره میلیون از ۶۰۰ تن بالاتر نبود ، عده بزرگی از اینها در ۱۵ میلی شرق قزوین موضع گرفته بودند .

يك تن وابسته سفارت روس فرستاده شد که میلیون را از پیشروی بیشتری باز دارد و مسیو سابلین سارژدافر سفارت روس تلگرامی بکنسول روس در رشت کرد که سپه دار را که اکنون زمامدار نهضت گیلان شناخته میشود ، از این کردار استیضاح کرده بفرماند که اگر انقلابیون را از پیشروی باز ندارد ، حکومت وی ناگزیر بگام نهادن در اینکار خواهد شد . چه نمایندگان روس وانگلیس اقدامات مشترکی برای استقرار مشروطیت در پیش دارند - اکیدا تهدید کردند که چنانچه تمکین بتوصیه آنها نکنند ؛ یک عده بزرگی از سپاهیان روس برای نگهبانی راه تهران - قزوین ممکن است فرستاده شود .

در ۹ می کلنل لیاخوف در مصاحبه با آگهی نگار تایمز اظهار داشت که « ۷۵۰ تن قزاق بریگاد با آن دسته که بکرج فرستاده شده ، پنجهزار سپاهیان منظم ایلات ، و پنج توپ تندکار مدرن ، برای دفاع تهران در دست داریم » و در بیان عقیده تا کید میکرد که « تنها بریگاد برای دفع حمله شورشیان بختیاری وسایرین کافی میباشد - و وقت برای تدارک نیاز مندیها مان باندازه کفایت داریم »

از همان خبر نگار گزارش رسید که ، « میان خانهای بختیاری اختلاف روی نموده » هر چند در این باره گزارشهایی به بریتانیا میرسید ، ولی عملیاتی مشهود نمیگردید .

مخبر رویتر بر این خبر افزود که « انجمن تبریز دست بکار اقدامی شده بود که سران دولشکر را وا دارد که بامتیازاتی که شاه بعنوان عفو عمومی و بازگشت مشروطیت قائل گردیده و رضایت داده است ، قناعت نموده و از پیشروی باز ایستند »

بدون شك موقعیت سران ملی اکنون بسی دشوار بوده ، چه از تجارب تلخیکه از بیوفائی شاه داشتند و با وصف رو گردانی او از توید و تضمیماتی که احیانامیداد ، نو میدبودند . و اگر میبایستی متوسل بزور شوند ، نبایستی وقت را از دست دهند ، زیرا چنین فرصت نیکوئی اگر برایگان از دست میرفت دیگر جبران پذیر نمیبود . و از سوی دیگر اگر پیشروی را دنبال میکردند بایستی ناخرسندی انگلیس وامکان مداخله روس را در نظر گیرند ، پس در این هنگام دو دلی اقتضا میداشته .

ولی بدون شك توافق کامل و هم آهنگی میان دو دسته و با دیگر مراکز ملی در داخل و خارج ایران حاصل بود .

محتمل است که بدینیشان نسبت بروسیه از آن رو بوده که در ۱۵ می شکایات

تلگرافی از تبریز، حاکی از مداخلات و خودسری روسها از گرفتن اسلحه از آزادبخواهان و ویران کردن سنگر و باروهای ایشان میرسید و شهرتهائی در باره وام تازه روسیه بشاه و تهدید باشغال راه آستارا بار دلیل در نتیجه پیروزی لشکریان سپهدار بر رشیدالملک فرماندار اردبیل؛ پیچیده بود.

در ۱۲ می خبرنگار تایمز که بقصد استفسار، از میزان نیروی ملیون و مقاصد آنان بقزوین رفته بود، بتهران بازگشته و به همکار انگلیسی خود گزارش داد که «در آنجا هیئت بزرگی از مردان پیروزمند با عزمی آهنین دیده که اظهار میداشته اند تا چندروز دیگر رهسپار تهران خواهند شد و دارای اسلحه خوب و سواران سلحشوری بوده پول زیادی در اختیار داشته اند.

فرمانده و معاون فرماندهی ایشان (یکنفر افغانی) اکنون در قزوین اند و امکان آغاز عملیات از هر چیز نمایان است، بختیاربھائی که در اسپهان گردآمده بالغ بر سه هزار تن اند، و قصد خود را در رهسپاری تهران اعلان کرده اند.»  
در ۱۷ می طبق خبر روتر سپهدار تقاضاهای ملیون را تنظیم نمود که مهمترین آنها اینهاست:

۱ - تخلیه ایران از سپاهیان اجانب.

۲ - صدور فرمان شاه که تصریح نماید؛ اصول مشروطیت پیش، بصورت کامل یعنی با ۵۱ ماده قانون اساسی مصوب ۲۵ دسامبر ۱۹۰۶ و ۱۰۷ ماده متمم آن مصوب ۷ اکتوبر ۱۹۰۷ بازگشت داده شود.

۳ - سپاهیان چریک شاه خلع سلاح شوند.

۴ - برکناری امیر بهادر جنک، مشیرالسلطنه و دیگر سران بنام مرتجعین از دربار.

مخبر روتر می افزاید که: «هرچند انجام این واجبات با شتاب دشوار خواهد بود؛ ولی بطور کلی بدون دلیل تصور نمیشوند.»

خبرنگار تایمز که همواره خوی انحراف دارد، چنین نگاشت که: «این مواد ابلهانه اند» و افزود که: «چه بهتر که این فرومایگان لقب دار هرچه زودتر از کشور آواره شوند» ولی در همان تلگرام اعلام داشت که گفته میشود: «بختیاریان، اسپهان را ول کرده رفتند و شهریان از رفتن آنان خیلی ابراز شادمانی میمانند». یکماه پیش همین مخبر - گزارش داد که: (۲۰ می) «گفته میشود نیروهای بختیاری از ۱۵۰۰ سوار و ۲۵۰۰ پیاده بسوی شمال (کاشان) روانه شده و سپاهیان همایونی؛ بسوی پایتخت منهزم گردیده اند». ولی خودش می پنداشت که: وقتی مصمصام السلطنه در اسپهان پیاده نظام را مسلح مینمود، عشایر مخالف او آمده بودند بدولتیان به پیوندند، بعلاوه پایداری بختیاری را باور نمیداشت و عزم سپهدار را جدی نمیگرفت.



مشروطه خواهان در سفارت کبرای ترکی «تهران» بهمنماه ۱۲۸۶  
ش ۷۲





در این اثنا - بررسی بشرایط وام از روس، بدون اینکه به قراری انجامد دنبال میشد. ستارخان، باقرخان و تقی‌زاده سران ملیون تبریز، برضد رفتار ناهنجاریکه ژنرال از نارسکی پیش گرفته بود، در کنسولگری ترکیه پناه گرفتند. چه اعلام شده بود که «در موقع کنونی موضوع کم کردن سپاهیان روس، که در بیرون تبریز موضع گرفته اند در میان نیست»

از آغاز ماه ژون مخبرتایمز قیافه ایران را تیره‌آمیز دانسته، بویژه آنکه گزارش میرسید قشون منظم ترکیه راه ارومیه و سلماس (رضائیه، شاهپور) را گرفته و نه تنها در تبریز بلکه تهران (وبی شك همه شهرهای ایران) از رفتار بد روسیان در تبریز برانگیخته شده بودند.

همان مخبر گفت: «تلخ کامی بزرگی در میان ملیون از رفتار ستم‌آمیز ماروسیان در تبریز حکم فرماست» و افزود که:

«ستارخان و باقرخان و چند صد تن از مجاهدان بعنوان پروتست، در کنسولگری ترکیه بست نشسته اند. این اخبار ایجاد آشفتگی خاطر چندانی را در تهران کرده و از پیشرفتی که برای تجدید تشکیل مجلس انتظار میرفت جلوگیری مینماید.

این مایه نهایت تاسف است که زحمات سنگین سفارت بریتانی و روسیه در دوره اضطراب آوری که میکوشیدند بحسن عاقبت گراید، در ماه اخیر رفتار نادرست و تحریکات ناروای فرمانده نظامی روس در تبریز همه را به بدر دهد. او نیز گزارش داد که: «کمسیون موقتی ملیون که چندی با رفتار خوش آیندی با کابینه همکاری میکرد، امروز منحل گردید. ظاهراً علت انحلال این بوده که وزیران با تقاضاهای مشروع آنان توافق نداشته و سپهدار قزوین را تخلیه نموده، برشت برگشته، و اعلام داشته که قصد دارد، تا هنگام گشایش مجلس نیروی خود را مسلح نگاهدارد».

چند روز دیگر همان مخبر، از اینکه با سران ملیون تبریز در بست نشستن توافق شده، کنسول ترکیه را بعنوان اینکه عمل او بی‌لزوم نوعی از مداخله در وضعیتی است که ابداً مربوط بترکیه نیست، جداً نکوهید. (۱) در صورتی که، بر هر روشن ضمیر خوش

۱ - ایرانیان توجه فرمایند که دولت بریتانی آزادبخواه، که دیموکراسی و نوع پروری را شعار خود میدانند، حتی از بست نشستن ایرانیان در کنسولگری ترکیه عصبانی شده و کوئی بست گاه را در انحصار و مختص سفارت و کنسولگریهای انگلیس و از شتون خود میدانسته که هیچگونه آزادی عمل را در خانه خودمان برای ما روانمیداشته و در این سیاست تا کنون هم تغییری راه نیافته؛ هنوز هم ما را بهمان چشم مینگرند. پس ملت ایران حق دارد هر اندازه بدبین و بدگمان بوده، نمایندگانش در صحنه پارلمان اظهار نگرانی نمایند. همین رویه را دولت روس داشته و این سیاست دیرین را هنوز درباره مایروی مینمایند. شکفت

نیتی مسلم است که گزشته از اینکه این دو کشور همسایه و هم کیش و برادری آنها طبیعی است، تازه هر دو گرفتار بحران مشابهی هستند - چه حیاتی ترین قسمت خاوری ترکیه امروزه از طرفی با ایران غیرمهاجم و از سوئی باروسیه مهاجم هم مرز است.

تمام ۲۰ روز اول ژون با اندیشه وام تازه از روس و انتخابات جدید مجلس سپری گردید .

اما در باره وام - در ۲۷ می، هیئت وزیران بشرایط یکجانبه برخوردارده، در ۲۷ ژون آماده امضاء گردیدند، در حالیکه سابلین (Sablin) بنوبت خود تعدیل آنرا درخواست مینمود . بهر صورت قرارداد قرضه حکومت روسیه در ۲۰ ژون خوشبختانه بحوادث تهریک آمیزتری تصادف کرده، که آنرا بوقت دیگر موکول نمودند، و اما موضوع انتخابات - و بازگشائی مجلس، که ابلاغیه شاه در ۱۵ می صادر شده بود - ۲ ژون درجراید انگلیس منعکس گردید، و لایحه قانون جدید انتخابات در ۷ ژون تنظیم - سه روز دیگر گره سختی خورد و عاقبت در ۱۷ ژون شاه پیرایه می بر او بست، که هر گاه استانها بشرابط آن تن در دهند، برای امضاء آن حاضر خواهد بود .

چون چندروز پیش (۱۶ ژون) بختیار بهادوباره، در اسپهان گرد آمده بودند - اکنون دیگر با آخرین تصمیم آهنگ تهران نمودند، و همانروز سردار اسعد (۲) لیدر آنها آگهی

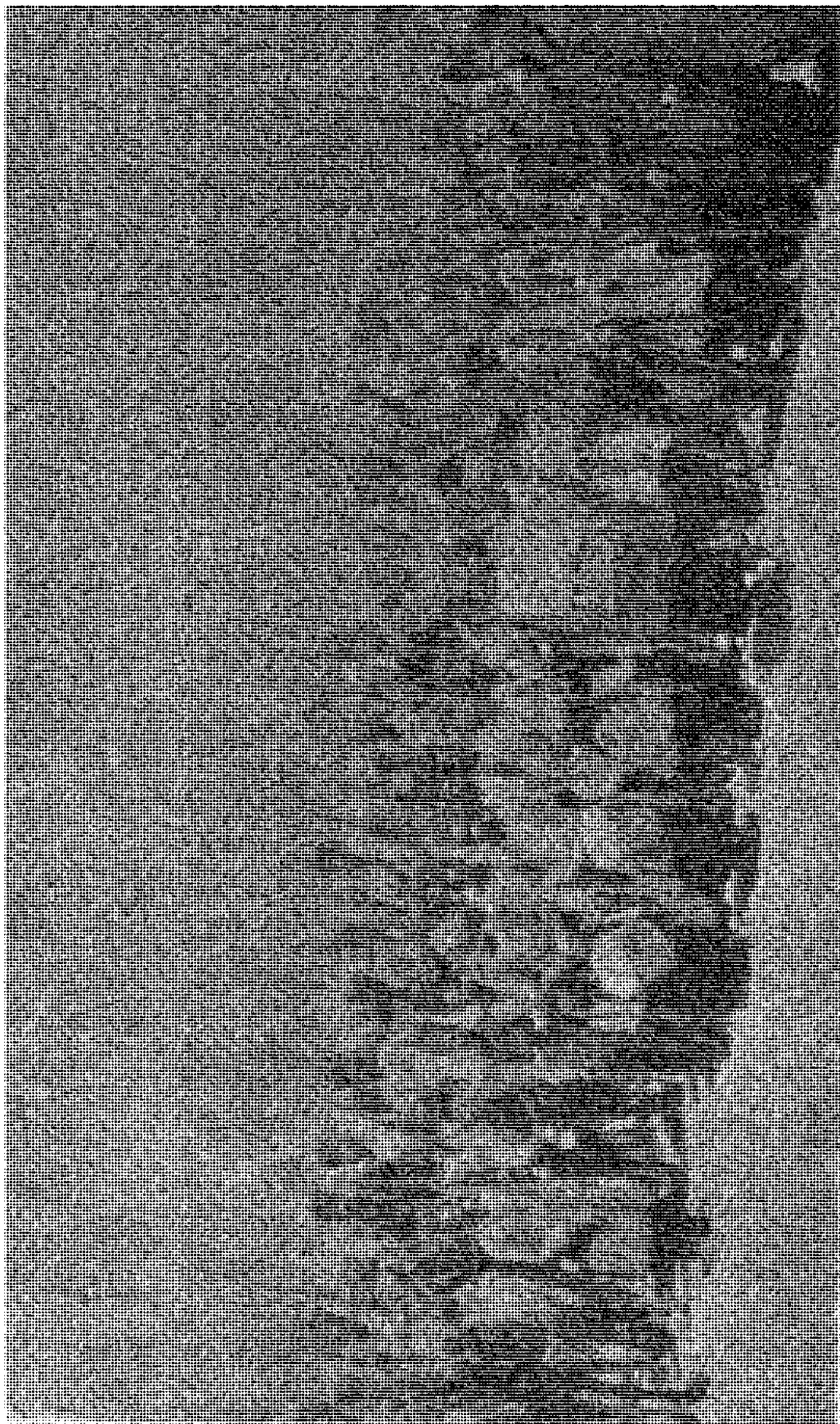
☆ این است که دولت بریتانی پنجاه سال است در اصول سیاسی نسبت بما خبط میکند و بخطا میرود و بجای اینکه از این آزمایشهای تلخ پند گرفته، رفتار خود را (که در اثر خبط های بی درپی سیاستمدارانش از امپراتوری سقوط کرده) تعدیل، و باووش دوستانه با ما کنار آید، متاسفانه روز بروز محیط مناسباتش با ایران تیره تر میگردد. که جای دارد گفته شود :

« صد بار بدی کردی و دیدی ثمرش را

خوبی چه بدی داشت که یکبار نکردی » مترجم

۲ - حاج علیقلی خان سردار اسعد در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران یکی از چهار پنج تن مبارز با وقوف کار آگاه و صمیمی بوده، وی فرزند سوم حسینقلی خان ایلخان بختیاری است که سعود میرزا ظل السلطان او را بغدر و خیانت در شعبان ۱۲۹۹ قمری کشت پس از مرگ پدر، چند سال در زندان بسر برد و پس از رهائی بتهران رفته با امین السلطان بستگی پیدا کرد .

بعد از فوت اسفندیار خان برادر کهنترش ملقب بسردار اسعد، بدین لقب نایل آمد. در ۱۳۲۶ قمری پاریس بوده، ایرانیان فراری، گردش را گرفته و بسائق وطن پرستی، با آنان همدستان گردید، و از راه خرمشهر عازم ایران شد و اردوئی تدارک کرده در جمادی دوم ۱۳۲۶ قمری، بتهران راند و چنانکه در متن گزشت فاتح گردید. (دنباله دارد)



بختاریان در میدان شاه اسپهان ابراز دلاوری مینمایند

ش ۷۳



داد که برای جایگزین کردن مشروطیت و اطمینان خاطر از انجام حتمی آن ، بتهران رهسپار میگردد. (نایم ۲ تا ۲۵ ژون)

روز بعد، چهار خان بختیاری با ۸۰۰ تن به پیش آهنگی بسوی شمال رو آوردند. همان کاری را که در مدت ششماه ، تا بمز انجام ناپذیر و لاف گزاف میسرود، با کمال تلخی چهار روز بعد خود نگرست و انتظار میلیون رادرین باره که حیرت آمیز میبنداشت؛ حالا دیگر آشکارا میدید که این مردان نامدار، برآستی آهنگ آن دارند بتهر ان روند و بر آن سرند که رژیم مشروطیت را از نو پایدار سازند.

شاید بدیده میلیون، این گام و اقدام با تاخیر صورت گرفته بود ، ولی نباید نادیده گرفت که جنبش بختیاری انگیزه ترس و هراس بسیاری در دربار گردید ، چه در پیش هیچگونه اندیشه ای از آهنگ بختیاری را در خاطر نمی گزرانیدند، اکنون لابه کنان برای دریافت پول سفارت روسیه جهت تدارك ابستادگی مراجعه کردند ، وای روسها از هرگونه مساعدت پولی برای مصرف عملیات اشکری دریغ نمودند .

در ۲۳ ژون گزارش رسید که پیش آهنگان بختیاری به قم رسیده و دو باره قزوین از سواران سپهدار اشغال گردید .

این دو نیرو بایکدیگر روزانه در تماس بوده و اعلام نمودند که هر دو سباه یکنواخت با یکدیگر بسوی تهران پیش خواهند رفت ، به کنسول بریتانی و روس در دلیجان دستور داده شد که خود را با شتاب باردوی بختیاری رسانیده، با هم بسر کردگان اشعار دارند که از بیچیدگی وضعیت خود داری نمایند ، چه نوید های قانع کننده برای دو باره روی کار آوردن مشروطیت داده شده . همان روز شاه فرمان انتخابات را امضا کرد ، و این همان کاری است که میباید موجب اعتماد ملیون بوده تأثیر دلنوازی داشته باشد ، و در همان وقت جزئی گاهشی به سیاهیان روس در تبریز داده شد که میباید از طرف روسیه نیز اطمینان خاطر بپخشیده باشد ، ولی چون در مشهد به گارد کنسولگری افزوده ، و در پیکاری که ۲۳ ژون آنجا درگیر شد ، قزاقان روس، ملیون را در یکی از سنگرهاشان با گلوله از پای در آوردند، (که بموجب تلگرام روتر در اوینینگ استاندرد ، و سنت جیمس گازت تاریخ ۲۵ ژون ، و همچنین خبر مورنینگ پست و تایمز مورخ ۲۶ ژون ، و منچستر گاردین تاریخ ۲۸ ژون ، ملیون ۲۸ تن تلفات داده بودند ،) تأثیر ناگواری بخشید .

☆ وی سه چهار سال پایان عمر - از بینائی محروم و فالج گردیده، در نیمه دوم محرم ۱۳۳۶ در گذشت .

سردار اسعد صاحب سیف و قلم بوده، آثار ادبی فراوانی دارد و تاریخ بختیاری را نیز تألیف کرده .

جوانانی از بختیاری راوی بفرنگستان برای تحصیل فرستاد - خدمات گرانبهایی چه در مقامات رسمی و چه بطور خصوصی بوطن خویش نمود . روانش شاد باد . (مترجم)

در ۲۵ ژون اوضاع بی اندازه بحرانی و از طرف خبرنگار تایمز، مبهم و غیر قابل فهم بودن آن اعلام شد، تنها چیزی که محسوس و قابل اشاره است؛ عقیده هر موجود ایرانی در باره حضور ارتش روس در تبریز و مشهد است، که باتفاق آراء در سرتاسر کشور موجب بدگمانی است.

مستر گراهام کنسول بریتانی اسپهان بامدادان به قم رسیده و دو بار بسوی وی تیر اندازی شد، دسته دوم بختیاریان بسوی شمال رهسپار - با سومین گروه که در پی آنها بودند بدو هزار تن و چند توپ بالغ گردیدند.

در این موقع قزاقان نگهبان کرج، بر اثر شهرت رخنه کردن مردان سپهدار در کوه های تهران؛ تقویت گردید.

در پای تخت - سعدالدوله از مقام ریاست وزراء استعفاء داد (گرچه بنا بخیبر روزنامه تایمز دو روز بعد استعفایش را پس گرفت) تشنج و عصبانیت، اشخاص ترسو را بجهتجوی پناه گاه انداخته بود، گزارش ورود خلاف انتظار ظل السلطان بایران، به پیچیدگی اوضاع افزود، این خبر هر چند دروغ بنظر میآید یا بهر صورت منانی واقع است، چه عزیمت این شاهزاده از پاریس اول ژویه و پیاده شدن او در انزلی در ۵ - اگست صورت گرفته است.

در ۲۷ ژون سرژرژ بار کلی سفیر کبیر بریتانی و سابلین شارژدافر روسیه با هم به تلگرافخانه قلهک، مورتا بستانی سفارت بریتانی رفته و با کنسولهای اسپهان خود که در قم بودند بمخاطره حضوری پرداخته، از نتیجه مصاحبه آنها با سردار اسعد استعلام و اخطار های مؤکد دیگری را دستور دادند. سردار اسعد علی رغم اخطارها که کار او موجب ناخشنودی دو دولت و خطری است که متوجه قلب کشور شده - زیر بار این حرفها نرفته فقط جواب داد که او: «در کار تنظیم درخواستهایی است که پس از مکاتبه با مراکز ملی پیشنهاد خواهد کرد»، فرمان انتخابات که بامضاء رسیده بود بدون ابلاغ معوق ماند. کنسولها که اقدامات مسالمت آمیزشان بجائی نرسیده بود در ۲۹ ژون بشهر اسپهان بازگشتند، بدون اینکه تعهدی از بختیاریان بدست آورده باشند. دوباره تایمز بیاوه گوئی ابلهانه برخاسته، بقول مخبرش، در ۳ ژون نوشت: «بدشواری میتوان باور کرد و این مقاصد را جدی دانست»، و افزود که: «نمیتوان باور کرد که در تهران جنگی روی دهد» «ولی نقشی را که دو طرف، یعنی بختیاریها و شورشیان رشت در پیش گرفته اند، طوری است که نمیتوانند از انجام يك کاری هر چه باشد پرهیز نمایند».

در ۳۰ ژون، حکومت روسیه با علم و اطلاع حکومت بریتانیا فرمان داد که نیروی کافی لشکری؛ در باد کوبه تمرکز یافته، برای پیشروی به ایران بموقع مقرر حاضر باشند. مخبر تایمز از پترزبورغ نوشت: «صدور فرمان های تمرکز سپاه در باکو قهراً بگوش بختیاریها خواهد رسید و آیین هشدار و زنهار را بآنها میآموزد» - بهر تقدیر با این

اوضاع، چنین انتظار میرفت که اداره خارجه روسیه، خود را ناگزیر به تدارك نظامی بیند. نو و ویرمیا اصرار میکرد که اتخاذ تدابیر عملی الزامی است. روزنامه رچ حداکثر خودداری و پرهیز از اعمال قوه را تأکید میکرد. بقرار اطلاع مندرجات بورس گازت، بواسطه تحریکات ترکیه، درارومیه (رضائیه) وضعیت بغرنج گردیده است.

خبرنگار ویژه تایمز تهران در همان شماره برای کلنل لیاخوف و همکاران روسی ابراز تأسف میکرد، چه تصور میکرد حکومت روسیه از کارهای او سلب مسئولیت از خود نماید و آنها را بدنام کننده سیاست روسیه بحساب آورد، زیرا پیرامونیان شاه، بی شک دودل شده و در هر حمله متقابلی، افسران روسی قزاق؛ آماج مخالفین خواهند بود. مخبر تایمز از حرکات دوسپاه ملی نمیتوانست آگهی دهد، ولی نیروی دولتی را به پنج هزار تن سربازان عادی ایرانی در قصر سلطنت آباد و ۱۳۰۰ یا ۱۳۵۰ قزاق بریکاد که ۸۰۰ تن زیر فرمان لیاخوف در تهران، ۳۵۰ نفر بفرماندهی زاپولسکی در کرج و ۲۰۰ نفر در راه جنوب، بمراقبت بختیاربها موضع گرفته، قلمداد میکرد. در همان شماره تایمز - مقاله ای از چگونگی تهران درج شده بود که - پس از ناسزاگوئی به بختیاربها، با همان ادا و اصول متعارفش، مینویسد :-

« دوستداران حقیقی مشروطیت ایران باید از پیش در امیدی شرکت جویند که بنظر میرسد درستت پترزبوغ بنومیدی خواهد رسید... که گرد آمدن سپاهیان روس در باکو سبب خواهد شد که پیش از آنکه خیلی دیر شده باشد موجب ایست ملیون گردد» - اگر سردار اسعد و سپهدار این روزنامه را همان روز انتشار میخواندند، یقیناً شعار «به اندرزشان گوش فرا دهید ولی ضد آنها بکار بندید» را بیاد میآوردند، و راهی را جز آنچه رفتند نمی پیمودند. (۱)

در ۲ ژویه نخست وزیر اطمینان داشت که پیکار در نمیگیرد، در صورتیکه سردار

۱ - اینهمه تلاش و اصرار دو دولت همسایه برای جلوگیری از جنگ برای این بوده که نمیخواستند ایرانی دم از جنگ و پرخاش زده روح سلحشوری او زنده شود. آنها میخواسته اند ایرانی اندیشه جنگ و ستیز را برای همیشه فراموش کند. سرچشمه جوانمردیشان خشک شده، خون پهلووانی در رگهایشان منجمد گردد، مبادا در نتیجه فتح، گو در جنگ داخلی، اندیشه پیروزی در مغز آنها راه یابد، و روزی در برابر خودشان عرض اندام نمایند. و از سوی دیگر چنانکه گزشت - آنها پیش از کودتا وزیران را تهدید کرده، آشکارا از شاه طرفداری و تعهد حمایت از او را، اعلان کرده بودند. اکنون میدیدند برخلاف اراده آنان ایرانی قیام کرده.

راضی نمیشدند چنین فکری یعنی بی پروائی فرمان آنها بفرز ایرانی راه یابد، مبادا به انرا آنها بر خورده، درد نیا بی اعتبار و در نزد نمایندگان دول دیگر مقیم تهران، بویژه آلمان و فرانسه خار و بی مقدار گردند. مترجم

اسعد ، با پانصد مرد بختیاری در شمال قم در کار پیشروی بود ، و سپاهیان شاهی ( ۱۲۰۰ پیاده ، ۳۰۰ سوار باشش ارا به توپ ) از جلوی آنان منهرم شده ؛ بسوی پای تخت ره میسپردند . پسین روز بعد ، يك دسته ارتباط از قزاقان بفرماندهی کپتان زاپولسکی که جناهاشان از طرف سپاه سپهدار تهدید می شد ، از کرج به شاه آباد ۱۶ میلی تهران پس نشسته و بامداد ۴ ژویه بگام ، بانیروی دنبال کننده تماس پیدا کرده ؛ نخستین زد و خورد رویداد . نیروی شاهی مرکب از ۳۶۰ قزاق بریگاد ، بفرماندهی زاپولسکی بادوا فسر روسی ( همردیف ) و دو آتشبار و يك ما کزیم بوده ، يك افسر ایرانی و دو تاین کشته و دو زخمی تلفات دادند ، و از ملیون ۱۲ تن ( طبق خبر تایمز ) تلف گردید . از این روی قزاقان در پیروزی این حمله متقابله دلیر گشته ، و با پاره پاره کردن تنهای شورشیان ؛ جشن فیروزی گرفتند .  
مخبر تایمز بر این خبر از خود میگوید :

« با چنین چستی و چالاکی ، گمان می رود که بریگاد ، رو به مر فته نیازی به عنوان وفاداری و فداکاری در جنگ نداشته باشد » — ظاهراً بعقیده خبرنگار تایمز ، شیوه دلاوری و بیسته وفا داری ، کاملاً مربوط و ویژه عصر پهلوانی باستانی است .

در خلال این احوال دیلماتها بیکار ننشسته روسیه در ۳ ژویه یادداشتی بدول فرستاد که در ۵ ژویه در جراید منعکس گردید ، و از اوضاعی شرح و بسط میداد که برخلاف میل ، ناگزیر با فزایش سپاه خود در ایران گردیده ، که : — « تاهنگامی در آنجا خواهند پایید که جان و دارایی اتباع روس و دیگر نمایندگان بیگانه و رعایای آنها در امان بوده و کاملاً از سلامتی هیئت خارجی مطمئن گردند » .

در ۸ ژویه این سپاه از - ۱۸۰ یا ۲۰۰۰ تن بانزلی ( بندر پهلوی ) پیاده گردیده ، و پیش آهنگشان پیشتر برشت رسیده بود . — سه روز دیگر ( ۱۱ ژویه ) در قزوین بودند . در تهران تلاشهای تازه ای از طرف سفارت بریتانی و روسیه میشد که ملیون را از پیشروی باز دارند ، و بآنها بیم میدادند که پیش آمدن ایشان بدون شك مداخله اجنبی را در بر دارد .

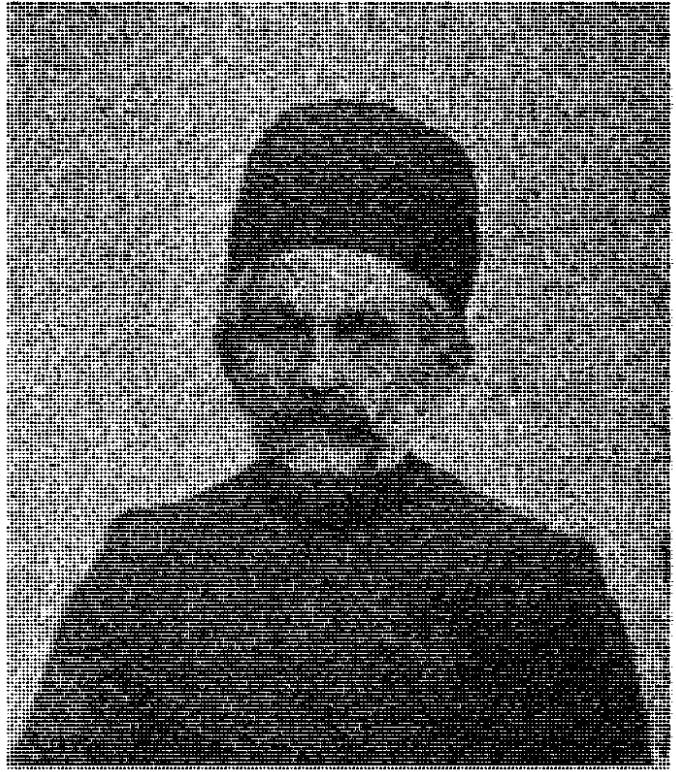
در ساعت ۲ بامداد ۴ ژویه ، مستر ژرژ چرچیل دبیر خاوری سفارت انگلیس نزد سردار اسعد ، و میجر استوکس و ابسته ارتش سفارت نامبرده بسوی سپهدار روانه گردیدند که از روش و اندیشه دولت خود ؛ آنرا آ که سازند .

مستر چرچیل که با خبرنگار تایمز روانه شده بود ، در ساعت ۱۰ پسین همان روز بتهران باز گشت .

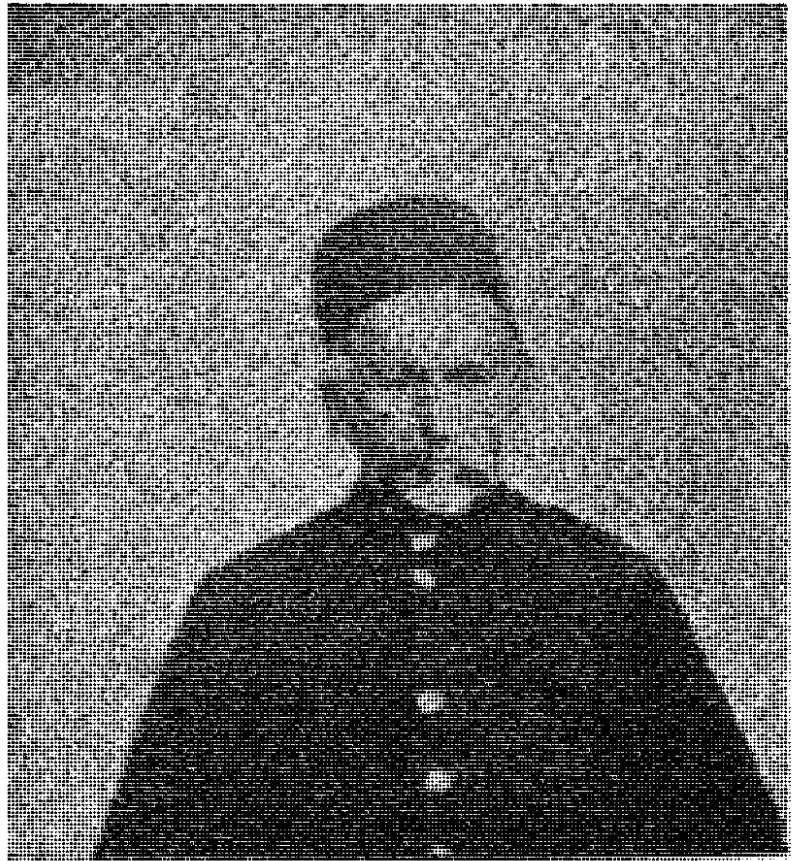
او در رباط کریم جنوب غربی تهران سردار اسعد را یافته که با ۱۲۰۰ مرد و يك توپ کوهستانی موضع گرفته بود . و جداً بگفتار نماینده گوش فرا داده و پا سخی نام محدود داده بود .

میجر استوکس با نماینده ای از سفارت روس هنگام زد و خورد پیش گفته ، بشاه آباد





شادروان حاج علیقلیخان سردار اسعد  
ش ۲۴



شادروان محمد ولیخان سپهدار اعظم  
ش ۲۵



رسید که هنوز پیکار در جریان بود، و از سوی قزاقان بآنان تیر اندازی شده پس کشیدند تا جنگ پایان رسید. آنگاه بسمت کرج پیش رفته پیامی را که مامور بودند به سپهدار عرضه داشتند.

سپهدار در پاسخ، هشت درخواست نمود که بشاه و سفارت ها احاله شود، و پیمان نهاد که دوزخ از جنگ بانتظار پاسخ باز می ایستد و تا نیمروز سه شنبه ۶ ژویه از پیکار خودداری خواهد کرد.

این درخواست ها که دوتای آن کوچکتر از دیگران بود، عبارت از برکناری وزیران و دیگر رجال تبه کار بوده سایرین چنین بودند: (تایمز ۶ ژویه)

۱ - که سپهدار و سردار اسعد هر یک با ۱۵۰ تن از مردان خود پروانه یابند که بتهران اندر شده و تا کار مشروطیت بسامان رسد در آنجا بمانند.

۲ - که هیئت وزیران کنونی از کار برکنار شده، و وزیران نوین با نظر همه انجمن های ایالتی کشور گزیده شوند.

۳ - که همه سپاهیان کشور میباید زیر نظر و فرمان وزیر جنگ اداره شوند.

۴ - که سپاهیان چریک شاه میباید خلع سلاح گردند.

۵ - که استانداران و فرمانداران شهرستانها باید از طرف انجمن محلی برقرار شوند.

۶ - که همه سپاهیان روس میباید از ایران واپس روند (۱).

تایمز علاوه نمود: «چنین دانسته میشود که سفر پاسخ خواهند داد که چون پاره ای از این درخواستها غیرطبیعی و بی دلیل است، ارزشی برای آنها قائل نخواهند شد؛ که به شاه عرضه دارند»

هر چند مخبر رویت در ۶ ژویه تلگراف کرد که:

« نمایندگان روس و انگلیس دو قمره از این درخواستها را مربوط به برکناری سران مرتجعین و تعیین وزیر تازه ای برای تلگراف، در نزد سپهدار بگردن گرفته، ولی

۱ - در این هنگام (تیرماه ۱۳۲۹) که نگارنده مشغول غلط گیری و اصلاح چاپ کتاب هستم هیئت دولت به نخست وزیر جناب سپهدار (حاج علیخان) رزم آرایحه قانونی اختیارات استان و شهرستانها را بمجلس سنا و شورا پیشنهاد نموده و در پیرامون آن با نظر مخالفت یا اغراض زمزمه هائی میشود و پیرایه هائی بدان مینندند، در صورتیکه این خود مختاریهای استان و شهرستانها اساس مقصود و نظر پیشوایان و سران ملی و عقلای صدر مشروطیت و حتی ایده آل آزادیخواهان بوده است.

چه نتیجه و اثر مستقیم استقلال محلی این است که - استانها بر قابت وهم چشمی یک دیگر در آبادی دیار و سعادت و خوشبختی باران خود خواهند کوشید و بهر حال از دست عناصر بی علاقه و ایمان تهران خواهند رست. (مترجم)

از پاسخ سپهدار چنین برمیآید که موافق نیست و ادامه تصمیم او در پیشروی به تهران خلل ناپذیر است :

در این هنگام که ظاهراً بسرحد تصمیم رسیده بودند، بهترین دوستان ملیون باید جنبه تهور را عاقلانه تعقیب نمایند. چه مستر پرسیوال (Perceval) در دیلی تلگراف مورخ ۶ ژوئیه پایداری دولشکر ملی و وحدت هدف آنانرا هر چند باور نمیکرد، اکنون نیرو و دلیری بختباریها را دریافته و برخلاف عقیده سابق خود پیش بینی میکند که «نه انگلستان، و نه روسیه، قادر به توقف آنان بوده، تمرکز شورشیان را در تهران، میبایستی کار انجام یافته می گرفتند.

در پترزبورغ، معتقد بودند که روسیه بهر تقدیر میباید حمایت شخص شاه را در نظر گرفته و در سفارت خود پناهنش دهد. (دیلی تلگراف ۷ ژوئیه)

ترك سلاح در ۷ ژوئیه پایان رسید، و از آن تاریخ سفارتخانهها تصمیم بقطع ارتباط با سران ملی را گرفتند، و ارتش دولت با چند صد نفر غوغاگر تقویت گردید، که در خیابانهای تهران تفنگ بدست هیاهوکنان رژه میدادند، و يك هنگ از سربازان (بنا بگزارش تلگرافی روتر) در میدان مرکزی شهر موضع گرفتند. (میدان سپه)

خبرنگار تایمز، هم قزاقان را در شاه آباد دیدن کرده و هم دو کرج با سپهدار مصاحبه نمود ولی او حاضر نشد نقشه عملیات خود را در نزد چنین نا کسی پهن نماید. و گریبان خود را با این نقش، که هنوز تصمیمی گرفته نشده؛ از دست خبرنگار سمج رها نید. خبرنگار موضوع گفتگو در دنباله اخبار خود میگفت، پیاده شدن روسها به بندر: «شورشیان را بکار انداخت، و هنگامیکه افراد، تنها قاضی رفته از مقاصد خود ابلهانه سخن میرانند، شورشیان مانند يك تن واحد میفهمانند که بازی پایان رسیده» تلگرافی از مخبر تایمز در پترزبورغ در همان تاریخ (۸ ژوئیه) آدم را به شبه میاندازد که چه بسا ارتباط تهران با پترزبورغ موقتاً قطع شده باشد.

بر طبق خبر رویتر تهران ۸ ژوئیه، بختیاریان در ۱۰ میلی کرج بوده و انتظار میرود در آن روز به متعین خود به پیوندند.

کنسول بریتانی و روس در اسپهان میکوشیدند که مصمصام السلطنه را از اعزام نیروی امدادی برای برادر خود سردار اسعد باز دارند. شاه که داشت نومید میشد، از شنیدن ورود نیروی روس به انزلی (بندر پهلوی) جانی گرفته دلیر گردید (مورینگ پست ۹ ژوئیه). تلگرام زیر از طرف نماینده لنینج از تهران به لنینج مغابره، و برای انتشار بروزنامه فرستاده شده بود: -

«سه هزار تن سپاه روس، در انزلی برای تهران پیاده شده که قاعدتاً نظم را برقرار نمایند، ولی هیچگونه خطری متوجه اروپائیان نیست».

در ۹ ژوئیه مخبر ویژه رویتر پیامی از تهران فرستاد که بعد از ظهر روز بعد در وست مینیستر گازت منعکس گردید: -



شادروان صمصام‌السلطنه - در حکمرانی اسپهان  
ش ۷۶



«چنین مینماید که بامداد بگناه، اکثریت سپاه سپهدار در هوای تاریک از کرج در خط جنوبی استقامت گرفته؛ بقصد اینکه با سردار اسعد تماس گیرد.»

«از نیروی قزاق در شاه آباد کاسته شده، بیشک دسته ارتباطی برای جلوگیری از پیوستن - میان دو بال سپاه سپهدار و سردار اسعد فرستاده شده اند.»

«من در ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه بامداد در کرج حضور داشتم که باقیمانده نیروی ملیون در حدود سیصد نفر موضع خود نزدیک بل را ترک و بسوی راهیکه در پیش از طرف سپهدار گرفته شده بود؛ رهسپار گردیدند.»

«نزدیکی ملیون بسوی تهران را که قزاقانیکه از شاه آباد برسم پیش آهنک جلو رفته، دیده و گزارش داده اند - همه آنها را بتکاپو انداخته است.»

«ملیون اعلام داشته اند که امشب یافردا وارد تهران خواهند. گفته میشود که سپهدار و سردار اسعد اکنون در یافت آباد پنج میلی تهرانند.»

«از دلواپسی های بسیاریکه در اسپهان میداشتند - صمصام السلطنه بامداد امروز، در حدود ششصد سوار تفنگدار بختیاری، برای جلوگیری از عملیات نیروی دولت اعزام داشت.»

«هرچند امشب ممکن است ملیون برای ورود بتهران بکوشند. برای اروپائیان بیم هیچگونه خطری نمیرود.»

«امروز در باغ بهارستان يك تن از ملیون از طرف اوباشان تیر خورده از پای در آمد.»

«خبرنگار تایمز، موقعیت ارتش را در ۱۰ ژویه مانند جدول هوش آزمائی چینی ها خواند.» [یعنی آدمیزاد چیزی از آن سر در نمیاورد]

در ۱۰ ژویه نیروی شایان ملاحظه ای از سپاه دولتیان، از جنوب وارد گردید، و فوری فرمان یافتند که بفرونت روند، بامداد. وز دیگر در دیه بادامک ۱۵ میلی تهران جنک آغاز گردید.

در اینجا برای نخستین بار قوای متحد ملی (یا قسمتی از آنان) با ۱۲۰۰ تن سپاهیان دولت، از بریگاد قزاق و هشت توپ خود را روبرو دیدند. در حالیکه نیروی روس که در ۸ ژویه در انزلی پیاده شده بود، اینک به ۸۰ میلی باختر تهران رسیده بود.

از این بیکار، شرح تلگرافی، از آگهی نویس تایمز و مخبر ویژه روتر در جراید ۱۲ ژویه انگلیس منعکس و نموداری بس مشروح تر که در ۲۰ ژویه نگارش یافته؛ در شماره ۱۸ اگست تایمز درج شده بود.

ملیون، دیه بادامک در خاور رود کرج را اشغال کردند، پشت این دیه درختانی پیوسته بهم و جلوی آن مکانی مقدس یا امام زاده ای می بود که یکی از توپها، نیکه سپاه

## جنگ خانگی در بادامک و کرج بسود جبهه ملی

ملی داشت در آنجا هشته ، و دیگری در انتهای موقعیت جنوبی جای داشت .  
در رده دولتی ، سر کرده بختیاری امیرمفخم ، با مردانش آخرین نقطه جناح چپ  
و میجر بلازنف با ۱۷۰ قزاق پهلو به پهلو موضع گرفته که بموقع خودیاری امیر مفخم  
شتابد .

در مرکز کپتان زاپولسکی با عده خود و در میمنه ، نیروی پریوتوزف ، جای  
گرفته بود .

تایمز میگوید :- « جبهه قزاق دراز و بسیار نازک می بود که من میتوانستم فقط صد  
نفر سوار (پیاده شده ) را بینم . همچو سنجیده میشد که دشمن دست کم دو هزار واحد  
اکثر سه هزار تن میرسید . آنها در مسافتی که بیش از یک میل نبود تمرکز یافته -  
در حالیکه جبهه دولت بطور نیم دایره ، بدرازی احتمالاً ده میل و بیش از هزار تن نمیتوانست  
بود . در ظاهر چنین مینمود که ملیون باسانی بتوانند جلو آمده ، هر جای جبهه را که  
بگزینند از هم بدرند ، گو اینکه از لحاظ موازنه ، قزاقان توپهای تند کار و دست کم  
سه ماگزیم داشتند . »

جنگی که در گرفته بود نشان میداد ، که نه خیلی سست و نه چندان خاصیت قطعی  
دارد .

دولتیان ، زیر آتش توپخانه ، در مسافت کوتاهی از موضع ملیون پیشرفت  
کردند و کشمکش با حرارتی بسود دولتیان در گرفت .

مخبر تایمز مینویسد : « جنگ منظری بخود گرفت که گوئی نیروی دولتی یکباره  
به جنبش در آمده - ( از طرف ملیون تلاش میشد که خرابه ساختمانی در ۴۰۰ یاردی تپه ای که در دست  
قزاقان بود گرفته شود - که یکباره اسواران هر دو طرف ، به جنبش آمده و با تاخت پر دامنه ای ، بسوی  
ویرانه شتافتند ، ولی قزاقان پیش دستی کرده بدان در آمدند و ملیون سیل وار زیر آتش سنگین  
بعقب رانده شدند .

« در این وقت چون توپهای کروسو Creusot از جبهه دور بودند ، یک توپ ماگزیم Maxim  
بر زمگاه فرستاده شد ، بر استی پیشروی قزاقان نشان میداد که بموضع ملیون رسیده اند  
هر چند در ساعت پنج - پس از یک تیراندازی منظم سریعی از دوسوی و آتش افشانی مرتب  
اندک ملیون ، قزاقان آتش بس کرده ، و بواکشیدن آغازیدند « در آن موقع ماندانستیم  
چرا آنها از فشار پیشروی وازدند ولی روز دیگر شنیدیم که آنها منظور بهتر و مؤثرتری  
را در پیش گیری از حمله سر کرده بختیاری بشهر ، که دور از جناح چپ تهدید میشده در  
سر داشته اند .

از آنچه در این جنگ کوچک ، دیدنی و خوشنما بود همانا اندکی تلفات طرفین بوده  
است - « استنباط میشد که بریگاد قزاق بدون اثبات خاصیتش ، از لحاظ یکواحد جنگی ،



موجود مفتنمی است .

اما درباره ملیون «آنها کوشش جدی در حمله متقابل نکرده ، و این هستی در کار همانوقت نقش را نشان میداد که این روش را بعدا اختیار کرده بودند، چه در عملیات آینده درستی آن کاملا هویدا گردید . (۱)

روز دیگر (۱۲ ژوئیه) بایک کشمکش و عملیات متفرقه آتش توپخانه بدون سرگرمی جدی سپری گردید ، هرچند شام آنروز ملیون یا بهر تقدیر شماره شایان ملاحظه ای از آنان، خط دولتیان را که با سوارانی چریک نگهبانی میشد و در خواب بوده ، یا تبانی داشته اند ، در جایی میان شاه آباد و یافت آباد شکافتند .

بامدادان روز بعد ( ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۹ - ۲۷ ج ۲ - ۱۳۲۷ - ۲۳ تیر ۱۲۸۸ ) که خبرنگار تایمز افسران قزاق را دیدار کرده ؛ آنان را بحیرت اندر دید ، چه آگهی رسیده بود که سپهدار بنفسه با ۳۰۰ تن ، شبانه خرامان خرامان خود را بدیوارهای شهر رسانده ، و در ساعت ۶:۳۰ به تهران درآمده است .

بعین روی ورود ملیون چنان با آرامش و بدون سروصدا انجامیده بود ، که وقتی خبرنگار تایمز بدروازه شهر رسید ، پاسبان بدو آگهی داد که شهر در آرامش و شهربان آسوده در بستر غنوده اند ، و باندیشه اینکه سپهدار درون گردیده خندید - همینکه یک میل در داخله شهر راه پیمود ، آثار تحریک آمیزی مشاهده کرده و یکباره خود را در میان انبوهی از حقایق یافت .

دروازه های میدان توپخانه (میدان سپه) همه بسته ، آوای توپ که گاه بگاه طنین میافکند ، آرامش را بهم زده و از سمت شمال شهر شلیک پیوسته تفنگ غلغله کنان در فضای شهر میفرید ، هیچکس نمیدانست چه پیش آمده است .

از حوادث همه این روزها بویژه روز سه شنبه ۱۳ ژوئیه از آنچه نگارش یافته اکنون نگارش یک عقیده نزدیک بواقع بسی دشوار است . چه تا آنجا که من میدانم شرح نقشه و اجرای آن از طرف ملیون تا کنون بدون تفسیر مانده است . بظواهر تکاپوی در بادامک کناره رود کرج ، یک خودنمایی برای سرگرم کردن و جلب انرژی دولتیان بیش نبوده ؛ چه نیروی عمده ملیون متفق از تاخیر در کار پیش دستی کرده ، پهنای شمال تهران را دور زده و آهسته بسوی دروازه های بی نگهبان خزیدند . یک شرح شیوایی از رویداد پنج روزه (۱۳ تا ۱۷ ژوئیه) در شماره ۸ اوت ۱۹۰۹ روزنامه اوقات فرانسه (Temps) نگاشته شده بود ، که خبرنگار آن روزنامه آنچه را در ۱۳ ژوئیه بچشم دیده ؛ چنین می نگارد :

۱- خواننده البته استنباط مینماید که ، خبرنگاران تایمز و روتر افسران ارتش بوده که بلباس وقایع نگاری درآمده بودند . مترجم

» بامداد امروز سرآفتاب پیش رو سپاهیان ملیون بسرکردگی بختیاربان از دروازه شمال غربی نزدیک سفارت فرانسه به تهران درون گشتند. ابن نیرو از چندهزار تن، وبایستادگی چندانی روبرونشدند. آنها همان دم کویی که سفارتخانهها در آن جای دارد گرفته، وباسبانهائی بر درگام هریک گماشته و پلیس‌هائی از خود بمراقبت و حفظ نظم دربرامون آنجا واداشتند. کمی پس از آن؛ يك گروه از داوطلبان ملی یامجاهدان، با سپهدار ازدروازه جنوبی وارد، در حالیکه توده لشکر بفرماندهی حاجی علیقلیخان سردار اسعد، که بحکم ضرورت همه نیروی خودرا دربرابرایستادگی سخت دشمن ناگزیر به تمرکز بود، درستاد خود مانده تا بعد از ظهر بیای تخت درون نگردید.»

» سران و سرداران به بهارستان ویران که جایگاه پیشین پارلمان بود شتافتند، درمیان آن ویرانه سپاه ملی از سرکردگان خود خواستند که از آنجا فرمان و دستور های بایسته؛ بشهر واستانها فرستاده شود. هنگامی مؤده گشودن تهران به شماران رسید که کاروانهای میوه و سبزه برای فروش بسوی شهر روان بودند.

ابن روستایان آشتی خواه آسایش جو، ماندن درخانه را عاقلانه دیدند، [وازیشروی بشهر خودداری کردند].

از اردوی شاه در سلطنت آباد، سپاهیان باشتاب؛ برای پرخاش به ملیون بیرون شتافته، واز سوئی اروپائیان کنجکاو، آهنگ تهران نمودند، اما بزودی واپس آمده چه راه را مسدود و دروازه های شهر را بسته یافتند.

هرچند سفیر فرانسه با ترجمان شرقی خود بوارد شدن شهر کامیاب گردید، و ابن دو تن درمیان رگبار گلوله برای اقتناع خود از امنیت جان و دارائی رعایای فرانسه و بکار بردن تدابیر لازمه از طرف سفارت برای گرفتن تامین، خیابانهای شهر را در نور دیدند. از دیه قلهک وزرگنده آوای جنگ شنیده میشد، ولی هیچگونه آگهی درستی نمیرسید. بیشتر باشندگان ابن دیه ها اروپائیند و سفارتخانه های تابستانی در آنجا میباشند. سال گذشته؛ در همان تاریخ در این سفارتخانهها آزادیخواهان می پناهندند، و اکنون نوبت بشاهزادگان و مرتجعین رسیده است.»

خبر نگارتایمز درباره ورود يك قسمت از سپاهیان بشهر، شرح پائین را می دهد :-  
 «در ساعت ۶:۳۰ نیروی ملیون سواره بآرامی از حومه شمالی پیش آمده، از دروازه یوسف آباد وارد شهر گردیدند.»

» چون دروازه را باز و بدون پاسبان یافتند، بدون آتش کردن يك تیر درون گشتند (۱)

۱- خوانند عزیز، ابن دروازه یوسف آباد بوده که در و پیکری باتاق کاشی کاری بسیار زیبائی، چونان دروازه های دیگر تهران داشته که در دوران اعلیحضرت فقید (رضا شاه کبیر) برای توسعه شهر و امتداد خیابانها خراب گردیدند ( اکنون بچهار راه کالج معروف است) و علت اینکه سرباز به مخبر تایمز خنندیده و از ورود سپهدار خودرا بیخبر جلوه داده ابن است که :-

چندتن از کارمندان بانک که صبحگاهان سواره بگردش رفته بودند، در حدود ۸۰۰ تن را دیده بودند که بآنها گفته بودند؛ دیگران از پس ما میرسند. بدینسان یکساعت دیگر ورود آنان صورت گرفت، وقتی همان کارمندان بیانک رسیدند گشتی های قزاق سواره را دیدند، که در پی انجام وظیفه روزانه در کوی شمالی شهر در گردشند. این گشتی ها که بآرامی گردش میکردند کوئی برهکزران چنین وانمود میکردند، که از جریان اوضاع آگاهند.

يك شليك آشوب و شيبور، این گشتی ها را بحر گت آورد، که بدون نظم بسوی پاسگاههای خود شتافتند، و این علامتی بود که برای نخستین بار، کلنل لیاخوف از رویداد آگاه گشته، افراد خود را فرمان حاضر باش داده بود.

مشخصات بیشتری از جنگ آنروز را مخبر روتر و خبرنگار ویژه دیلی نیوز داده بودند - موافق خبر اینها:

«بقرار اظهار دوست درویش مسلك من (عضو انجمن اخوان الصفا) آقای تقی راكد (میرزا تقیخان امین العداله) - مرحوم مستعان الملك پیشخدمت مظفرالدینشاه که در صفحه ۱۱۸ از او یاد شده - آزاده مردی وطنخواه و بسیار فاضل بوده، هستی خود را در راه نیکوکاری صرف کرده و در خدمت بکشور، در صدر مشروطیت از قلم و قدم و جان و مال چیزی دریغ نمیداشتید، پس از فاجعه ویرانی مجلس و سقوط مشروطیت (در دوره استبداد صغیر) کمیته ای بنام جهانگیر بنیاد کرده که افراد نامی آن: میرزا محمود متفقه، میرزا محمد علیخان مغازه، میرزا عبدالحسین قندی و همین میرزا تقیخان راكد و مقتدر نظام (امیر اقتدار) بوده اند که در جنگ بادامک و غیره کمکهایی از پول و اسلحه و افراد سپاه ملیون میکردند، بعلاوه در راهنمایی و راه پائی و دادن اطلاعات بجهت ملی؛ خدمات سودمند و بجائی انجام میداده اند، مقتدر نظام بادسته سربازان خود نگهبانی دروازه یوسف آباد را بعهد داده داشته این است که در برابر سپاه بختیاری بدون زد و خورد - سربازان اسلحه را زمین گذاشته فرار اختیار و آنها بی سر و صدا از این دروازه بیایتخت درون گشته، چونانکه بریکاد قزاق غافلگیر شده و وقتی آنها به بهارستان رسیدند فهمیده که در برابر کار انجام یافته قرار گرفته اند. روا ندیدم نام این مردان و کارهای برجسته آنان از صفحه آثار و تاریخ انقلاب در پرده بماند - از دوست گرامی خود بس ممنون و شکر گزارم و هم چنین از آقای جواد فرمند که خانه اش مجمع دوستان و اهل دل است و در حلقه دوستان فرمند، این راز بر من آشکار گردید - از دیگر رازها که همین دوست و در همین محل نقل کرده بجای خود خواهد آمد.

نام خانوادگی مستعان الملك بهمین ملاحظه جهانگیر و افراد و بستگانش از جمله سرهنک نصرالله جهانگیر بهمین مناسبت نام جهانگیری دارند. روانش شادباد (مترجم)

« دروازه یوسف آباد از طرف سربازانی باره پوره دفاع شده ، پس از چند تیراندازی ، تفنگ و قطار خود را انداخته فرار کردند . دروازه دولت از طرف سربازان دفاع شده ؛ سه تن از آنان کشته و بقیه تسلیم گردیدند . سپهدار و سردار اسعد در میان غریو زنه و پاینده بساد مشروطیت وارد شهر شدند . »

« ملیون بهلامت تسخیر شهر یا گشایش پایتخت ، بمبئی منفجر کردند . همینکه ملیون بدر اتاق کشیک سفارت بریتانی رسیدند ، سربازان گارد آتش کرده ، يك بختیاری کشته و دو تن از آنان زخمی گردیدند .

زخمیان بدرون سفارت برده شده مورد پذیرائی قرار داده شدند ، سه سرباز و دو قزاق ایرانی گرفتار و بوسیله ملیون تیرباران گردیدند و بقیه تسلیم شده افزار جنگی آنان را گرفته آزادشان ساختند . »

« در نیمه شب - کوی شمالی شهر ، کاملاً در دست ملیون افتاده و بوسیله گشتی های خود نظم کامل برقرار داشتند ... »

وقایع نگار نامبرده در این پیام میگوید : « بسیاری از سرباز و قزاقان بملیون پیوستند . چنین باور میشود که بزودی آهنگ حمله عمومی ، به میدانی که در تصرف قزاقان است خواهند کرد .

خرسندی و شوق توده که بازوی خود را بانوار سرخ آراسته ؛ سپاهیان ملیون را دلیر میساخت . تلفات ملیون بسیار اندک بود « ساعتی دیگر همان مخبر پیامی فرستاد که : - « تیر اندازی در جریان است ، با سفارت بریتانی و روسیه و بانکهای انگلیس و روس کاری ندارند .

مگر تیر های خطائی ، خطری دیگر متوجه جان و مال اروپائیان نیست ، نزدیک همان میدان ( میدان سپه ) که در تصرف قزاقان و از نیروی ملیون دوره شده - کارمندان تلگراف هند و اروپ ، کار خود را در میان غرش توپها و آتش خمپاره ادامه میدهند ، در حالیکه روی خانه کلنل لیاخوف بیرق روس در اهتزاز است ، درون خانه زن با وفایش نشسته ، و در این ساعت خطرناک نزدیک بودن شوهر را برفتن و پناه گرفتن در جای دیگر ترجیح داده بود . »

در تلگرامی که در ساعت ۸ بامداد از خبر نگار تایمز که در همسایگی میدان توپخانه ( میدان سپه ) خود شاهد معرکه بود رسید - بالاخره ملیون را که تاکنون بخود کامگی قضاوت میکرد ستوده است و چنین میگوید : « حوادث امروز ( بهر چند فقره کارهای بدوی ) بسیار شگفت آور و فوق العاده اند ، چه پس از جنگی که در بیرون تهران رخ داد ، تصور نمیشد که نیروهای ملیون بدون جنگ همگانی پیروزمندان ای بتوانند بشهر در آیند ، حرکت ناگهانی آنان بسی زبرکانه و بنحو درخشانی انجامیده ، بدون انداختن تیری توانستند رخنه بشهر نمایند . »

« در نقاطی که اشغال نمودند ، از سوی توده با آغوش باز و با اشتیاقی هر چه فزونتر پیشواز شده و گفته میشود ۳۰۰۰ تن از مردم بدانان گرویده و مسلح شده اند » واپسین پیامی که از همان خبرنگار در ساعت ۱۰ بعد از ظهر رسید . - اشعار میداشت که « در میدان توپخانه آتش جنگ شعله ور است » .

روز بعد ( چهارشنبه ۱۴ ژوئیه ) ۲۴ تیر ۱۲۸۸ خورشیدی در مرکز شهر جنگ بسختی دنبال میشد ، در اینجا بریکاد قزاق موضع خود را در دست داشته و در همینجا روی خانه لیاخوف ، پرچم روس در اهتزاز است و سران ملی ، خطاب به سفارت های روس و بریتانی اعتراض میکردند که علی رغم آنان که پرچم روس را گرامی میداشتند ، قزاقان در زیر بامی که پرچم بر آن افراشته است موضع گرفته ، بملیون تیر اندازی می کنند .

سپاهیان شاه از سلطنت آباد پیش آمده و از زوی تپه و ماهور های شمال شرقی ، از مسافت ۳ میلی شهر ، به بمباران بهارستان و نقاط دیگر که در دست سپاه ملی بود ؛ آغاز نهادند ولی اثر زیادی نداشت .

عده ملیون که شهر را اشغال نموده بودند ، در حدود ۲۵۰۰ تن بملاوه ۵۰۰ بختیاری که در بامداد آن روز وارد گردید بشمار می آمد . سرژرژ بارکلی و سابلین دوباره شاه را دیدن کرده و تاکید نمودند که از بمباران دست برداشته و وارد شرایطی بمیلیون گردد ، ولی او از پزیرش این پیشنهاد سرباز زد . روز دیگر لیاخوف به سپهدار نامه ای نوشته ، شرایطی را برای تمکین بمیلیون ؛ پیشنهاد نمود و حاضر شد برای اطمینان خاطر ملت به بریکاد قزاق اجازه داده شود ، زیر فرمان حکومت مشروطه بخدمت در آیند و اسلحه خود را تسلیم نمایند ، افسران روس هم با آنها از جنگ کناره گیری نمایند (مخبر تایمز ۱۵ ژوئیه )

مخبر تایمز گفت : « پیشنهاد های لیاخوف از لحاظ وضعیت دشوار بریکاد غیر طبیعی نبود ، ولی از نظر شعاع موقعیت ، موضع آنها در خور نگرانی نبوده ، چه ۳۰۰ قزاق با توپخانه فرماندهی افسران روس در خط جنگی که سپاهیان همایونی در شمال شهر در دست داشتند وجود میداشت . شاه به از دست دادن يك همچو قسمت دفاعی از شخص خود را بدشواری رضایت میداد و پروا بدین کار نمیکرد . چه هنوز چند دروازه در دست دولت میبود ، پس شایسته نمیدید که قسمت عمده ای از بریکاد تسلیم گردد . با اینحال سپهدار پیشنهادها و آغاز گفتگو که بوسیله اورنیف دبیر سفارت روس انجام میگرفت رضایت داده و بدین روی آتش سایه گستر آنروز با انتظار آتش سنگین و برغوغاتر شب دیگر پایان رسیده .

از رفتار ملیون بار دیگر مخبر تایمز گواهی نیکوئی داده - چنین تلگراف کرد: « در شام ۱۴ ژویه کردارشان بجا و خلل ناپذیر بوده است ، در نقاط اشغالی نظم و آئین برقرار ، و درباره اسرای خود عدل و احسان نشان میدادند . رویهمرفته احساساتی در خور تحسین داشته ، خواستشان این است که نقش خود را بامشی متمدن و وفق دهند . ابلاغیه های صلحجویانه آنها درباره شاه و قراقان ، البته بطور کلی نمیتواند اطمینان بخش باشد ، زیرا سخن پیشوایان تفاوت بسیاری با ابلاغیه شان دارد . »

مخبر تایمز در این آخری شهادتهای مشابهی از گزشتها نیز داد . حمله سپاهیان شاه بدروازہ شمال شرقی باتلفات سنگینی دفع شد .

بنا به تلگرام روتر در ۱۵ ژویه ، چنین مینماید که لشکرشاهی بشهر یورش برده ، ولی از طرف بختاریها بعقب رانده شده اند .

در پنجشنبه ۱۵ ژویه ، ملیون دروازہ شاه عبدالعظیم را بادوتسوپ گرفتند ، بریگاد قزاق هنوز میدان مرکزی را در دست دارد ، و تمام روز ؛ گاه بگاه تیراندازی دنبال می شد .

سردار اسعد در بهارستان که هنوز اماج توپخانه شاه است ، بامخبر رویتر مصاحبه کرد ، و بسیار شاداب و خرسند می نمود ، ابراز امیدواری میکرد که سپاهیان روس در کار ملیون که اراده فیروزی کامل را دارند مداخله نخواهند کرد . قرارداد تسلیم بریگاد هنوز بجائی نرسیده .

« خبرنگار تایمز در بامداد آنروز سردار اسعد و سپهدار را در بهارستان دیدن کرده ؛ و از اینکه تا کنون درباره ایشان و پیروانشان بدلتخواه خود قضاوت کرده پوزش بجائی خواست . - آنها ، معذرت او را باسپاسگزاری فراوانی پذیرفتند و اطمینان بشرف خود دادند که نه آنها و نه بختیاریان به تخت شاهی چشم دوخته اند » شماره همه تلفات هر دو سوی کمتر از یکصد تن برآورد شده و افزوده میشود که تنها اروپائی که آسیب دیده یک تن بلغاری بوده که گلوله و اخورده ای بدو اصابت کرده . دوباره از مذاکره اینکه میان لیاخوف و سران ملیون هنوز در جریان است ، مخبر رویتر شرح جامعی داده ، که : - « گمان میرود ، که شرایط کلنل را سپهدار پذیرفته باشد ، چه لیاخوف در حالیکه قبول کرد ، تنها در مواقعیکه سربازان اخراج شده دست بتاراج برند اگر ملیون بدانان تیراندازی نکردند ، قزاقان بتوانند بر آنها آتش کرده جلو گیری نمایند نه در موارد دیگر ، در ضمن شرط میکرد که در تسلیم قزاقان ؛ شخص خودش معاف باشد . بعد از ظهر همان روز بانوشته ، شکایت کرد که مواضع قزاقان هنوز زیر آتش ملیون است . سپهدار در پاسخ گفت که ، از قرار معلوم روز گزشته قزاقان پروانکرده ، بافراد او تیراندازی کرده اند و بالتلیجه آنها تاگزیبر به واکنش بوده اند ، ولی او قرارداد را بدیده احترام مینگرد و از سوی بریگاد نیز باید مراعات شود .

روز جمعه ۱۶ ژوئیه - ۲۸ تیر ۱۲۸۸ خورشیدی داستان جنگ پایان رسیده ، چهار ساعت هشت و نیم بامداد ، محمدعلیشاه با ۵۰۰ تن از سربازان و بستگان ، از سران مرتجعین بنام ، و امیر بهادر جنگ ، بسفارت روس در زرگنده پناهند ، و بخودی خود از تخت برکنار گردید . گرچه این سقوط از تخت رسمی نشد ، مگر در نیمه شب آنروز . او سرانجام تصمیم بدین گام گرفته بود ، چه از روز ورود ملیون بتهران ، وضعیتش از بد به بدتر گرائیده ، و نوید های لازمه از سوی سفارت روس برای پذیرائی و تن آسانی بدست آورده بود .

بمحض ورود بخانه سفیر ، پرچم های روس و انگلیس بر فراز بام سفارت افراشته گردید . قزاقان روس و سواران هندی بنگهبانی گماشته شدند . اندکی پس از آن میان کلنل لیاخوف و سران ملی ؛ با حضور ترجمانهای هر دو سفارت دیداری دست داد . شرایط اخیر پذیرفته و مسلم گردید . برکناری شاه از تاج و تخت آزادی عمل ؛ لیاخوف داد ، که بهترین راه را برای خود اختیار نماید . بعد از ظهر آن روز ؛ لیاخوف با اسکرت قزاق و سردار اسعد با سوارانی از خود ، در بانك شاهنشاهی ( بانك خاورمیانه انگلیس و ایران کنونی ) ملاقات نمودند . ورود لیاخوف ؛ با واقعه مرك سیدی تصادف کرد ، و بقرار خبر تا بمز در ۱۷ ژوئیه ، این واقعه ناگوار که زمینه مؤثری برای آشوب میبود ، با حضور بموقع لیاخوف و موقع شناسی او ، خوشبختانه بحسن ختام انجامید . و لیاخوف با حراست اسکورت ملی به بهارستان هدایت گردید .

این دو تن که دیروز دشمن یکدیگر بودند ، امروز با فریاد خوش آمد پذیرفته گردیدند . کلنل رسماً خدمت حکومت نوین را بگردن گرفت ، و رضایت داد که در آینده بفرمان و دستور سپهدار که بوزیری جنگ گزیده شده بود ، تمکین نماید . بر آن شدند که بریگاد قزاق پاشیده نشود و میباید افزار جنگی در برابر فرمانبرداری بدانان پس داده شده ، و همانند بنام پاسبانی شهر در آیند (چه طبعاً بیشتر چنگاوران ملیون بیگانه بودند) که از بی نظمی یا تاراج جلوگیری نمایند . این اقدام خردمندانه و تفقد آمیز ستوده شد ؛ و خبرنگار دلیلی تلگراف اعلام داشت که : « روش ملیون مطلقاً درست بوده ، که آنها شایسته آئین نظم اند . و که با دوری جستن از پیچیدگی اوضاع ؛ ستایش فراوانی نثارشان شد » ساعت پنج بعد از ظهر آتش تیراندازی (مگر تیرهایی که چندتن از بختیاریهای دسته شاه که نزدیک سفارت بریتانی موضع گرفته بودند و بخطا انداخته میشد) خاموش گردید . در آغاز شام آنروز ، جلسه فوق العاده کنگاش ملی از پیشوایان توده ، مجتهدان ، و اشخاص بنام تشکیل یافته ، و تنی چند از نمایندگان مجلس پیش که در مرکز حضور داشتند نیز در بهارستان گرد آمده ، برکناری رسمی محمدعلیشاه از تخت و تاج ، و برگزیدن فرزند خورده سال او احمد میرزا - شاهزاده ولیعهد ، پسری ۱۲ یا ۱۳ ساله بجای

پدر، و انتخاب هضدالمک کهن سال معتمد و رئیس خاندان قاجار؛ بسمت نایب السلطنه مطرح و بتصویب رسید.

بدین روی انقلاب کشوری که در بسیاری از شتون، دوشا دوش و همانند خواعرش کشور ترکیه، که سال پیش در آن سامان نیز رویداده بود پیش میرفت؛ بیایان رسید. بحساب ماه اردوی این تحول در ماه، ژویه و بحساب مسلمانان در جمادی الاخره ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ (قمری هجری) که پس از آن ماه رجب است، پیش آمده و نیروی شگفتی بشمار معروف بخشید که فرموده اند: -  
العجب ثم العجب بین جمادی و رجب (۱).

«خون فرزندان ایران با بهای کمتری ریخته شد - چه آمار بسیار دقیقی را که من دیده ام و بتوسط دکتر ژرف در تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۰۹

(Joseph scoth The British medical Journal) تنظیم شده - در پنج روزه جنک تهران (ژویه ۱۹۰۹) شماره کشته و زخمیان را بانصد تن برآورد کرده اند».

«ولی هرگز اینگونه کارها بدرستی و راستی دانسته نمیشود. چه بسیاری از مردگان به نزدیکترین چاه رزمگاه انداخته شدند، یا طعمه سگان و دیگر جانوران گشته اند.»  
هنوز خطر و مشکلات بزرگتری بر ایران سایه گسترده. زیرا نه تنها نعمت آزادی و بهبودی یا آبادی، بلکه استقلال کشور شاخص موازنه است، چه بزرگترین بیم در همان دم واپسین فیروزی، از پای درمیانی بیگانگان بوده، و بر مردان سیاسی و سر بازان است که در مواذات یکدیگر همعنان ره پیموده، آزموده تر از کسانی که طرف اعتمادند و کلید بهشت یانیک بختی های مشروطیت بدانان سپرده شده؛ کشور را رهبری نمایند (۲).

۱- این عبارت از جمله حدیثی است که از امام جعفر صادق (ع) - امام ششم شیعیان نقل شده و اشاره به حوادث آینده و در پیرامون این وعده - شاه نعمت اله ولی که قبرش در ماهان کرمان است و دیگر پیشوایان صوفیه تفسیرهایی کرده اند که ذکر آن از مجال این مقال بیرون است. مترجم

۲ - منظور مؤلف از کسانی که «طرف اعتماد و کلید بهشت یانیک بختی ها بدانان سپرده شده، نمایندگان پارلمان میباشند، چه در هر کشور و هر حکومت دموکراسی، مجلس شورا مرکز ثقل و هسته آرزوهای ملی بشمار میآید. (رجوع شود بصفحه ۱۲۵۰)

شادروان براون پیش گوئی کرده که: «در ایران نباید تنها به آنان تکیه نمود، بلکه بر مردان دولت و زمامداران سیاسی کشور و ارتش است که دوشادوش یکدیگر بر مشکلات فایق آیند» بدبختانه دیده شد که نمایندگان ۱۲ دوره اخیر جز تنی چند، دیگران مصداق این پیش بینی شناخته شده، و هیچگونه احترامی را بقوانین و حقوق انتخاب کنندگان (غیر طبیعی) خود و بهبود حال توده واقعی و آبادی کشور قائل نبوده، و همه شاینده و



✦ مصداق این غزل بوده ایم که از خودنگارنده است و چند بیت آن درخور ایتمقال است که در پائین آورده میشوند :

و آن آه سوزناک تو در کس اثر نداشت	ای دل خموش باش که گفتن ثمر نداشت
ز آسیب دهر جز غم گنج و گهر نداشت	درباریان و کارگزاران ملک را
جز ساغری ز نشئه می گرمتر نداشت	درباشگاه حزب و دیران زرنگار
کز کیربای خویش غم کارگر نداشت	در کارگاه سود و ران داشتی نظر
جائیکه در عزاش کسی دیده تر نداشت	افسوس کز وطن دل و آرام تن برفت

(کنایه از بهلولی کبیر است)

گردون از این معامله بد، بتر نداشت	سنگ جفا بساغر آمال ما زدند
ایکاش مام دهر چنین پندور نداشت	که حمله میکنند و که اندرز میدهند
این مجمع نفاق بجز کین هنر نداشت	هردم ز اتفاق ملل فتنه ای پیاست
زان تن که سر نشد برهش گوی سر نداشت	آنسر که فارغ از غم میهن بود مبادا
گهتا خموش باش که گفتن ثمر نداشت	از جایگاه پاکدلان دوش هاتفی

(فروردین ۱۳۲۶ خورشیدی گفته شده)

چونانکه در سر آغاز بعرض رسیده نگارنده شاعر نیست، بلکه از نهیب احساسات است که گاهی بمداخله در شاعری جسارت میورزد. (مترجم)

# بخش یازدهم

جلوس سلطان احمد شاه بتخت شاهنشاهی و فراخواندن

## دومین مجلس شورای ملی

مانده داستان بکوتاهی :- گامهاییکه برای زمامداری حکومت نوین و تحکیم بنیان اختیارات برداشته شده آئین کناره گیری پادشاه معزول - تاجگذاری فرزند و جانشینش - انتخاب و فراخواندن مجلس ملی نوین - و برابری با پیچیدگی اوضاع ، که هنوز هم حکم فرماست .

شورای ملی یا کمیته نو بنیاد ، با اراده بخلع محمد علی ، و جای گزین ساختن فرزند کوچکش « احمد بتخت سلطنت » - نمایندگان بریتانی و روسیه تلگرافی (۱) درخواست نمود که چون میبایستی مقرراتی درباره شاه پیشین منظور گردد ، او را از این تصمیم آگاه نمایند . ( ۱۶ ژوئیه )

هرچند محمد علی از تمکین باین مصوبه اغماض نمود ، بر او هموار کردند که نه تنها میباید تخت را رها نماید ، بلکه از کشور باید بیرون رود . ( ۱۷ ژوئیه )

او بهترین شرایط را در صورتی میتوانست از ملیون چشم بدارد که تمنای زیادتری را که استحقاق نمیداشت درباره خود نمیکرد ، چه در آغاز کار ، ( ۲۷ ژوئیه ) ندیم و آموزگار بدنهادش ، شاپشال یهودی کاریم ( Karaim ) روسی ، کاخ خود را در کریمه باختیارش گذاشت ، و حکومت نوین ؛ سالیانه پنج هزار لیره انگلیسی درباره اش مقرر داشت که در دوم اوت رهسپار گردد .

ولی مشکلات گوناگونی پدید آمد ، از جمله مخالفتها پیرا بر سر جواهر تاج - و غیر کافی بودن مستمری عنوان کرد - شاه سابق و امهای بسیاری داشت که در برابر اهلک خود را گرو گذاشته بود .

سخن کوتاه - - با تاخیراتی پایان ناپزیر و عوایقی ناسازگار ، کنار آمدن با او و پایان رساندن قضیه را تا ۷ سپتامبر کشانید . در ۴ اوت ، حکومت بالاخره مستمرا

۱ - اینده کمیته « که هیئت مدیره نام گرفت » تصمیم خود را بسفارت انگلیس و روس تلگراف کرده ، برای این بود که موسم تابستان ، و سفر در قلهک و زرگنده بوده اند - محمد علی شاه نیز ، در خانه تابستانی سفیر روس در زرگنده پناهیده بود و سیم تلگراف با آنجا دایر بوده است . « مترجم »



احمد شاه قاجار

در ۱۸ ژوئیه ۱۹۰۹ = ۱۲۸۷ خ بتخت شاهی رسید

ش ۷۷



سه برابر کرده، حاضر گردید که سالیانه پانزده هزار لیره بشاه سابق بدهد، مشروط بر اینکه جواهرات را طبق سیاهه ریز که در دست است تحویل داده، و در باره آنچه کسر است توضیح دهد که با آنها چه کرده است.

ولی پیچیدگی تازه ای نسبت بوامهای شخصی که بچهار صد هزار لیره (۱) می رسید، و سه چهارم آنرا پیش از رسیدن بتخت سلطنت از بانك روس گرفته بود، و يك چهارم را از منابع دیگر خارجی و ایرانی از وقتیکه پیادشاهی رسیده قرض کرده بود؛ رخصت نمود.

قسمت زیادی از این پول را از بانك روس گرفته، در برابر املاك آذربایجان خود رارهن گذاشته بود. و حکومت نوین ایران که نگران بوده، و میخواست از افتادن این املاك بدست نمایندگان روس جلوگیری نماید، (طبق خبر نماینده روتر ۱۷ اوت) ضمانت قروض شاه را پیشنهاد و بافزایش مستمری؛ تا سالی ۱۸ هزار لیره تن در داد، بشرط اینکه این املاك برگردانده شده؛ بدست حکومت سپرده شود، و اقساط آنرا بطور استهلاك خودشاه پردازد.

محمد علی باز هم اشکالاتی درباره املاك و جواهر تاج میتراشید، و تحویل دادن هردورا نمیخواست، و خود تلگرامی بتزار (امپراتور روسیه) نموده حمایت اورا از حقوق خود تمنا میکرد. (تایمز ۹ سپتامبر)

هرچند از گزارشهای ژنرال کنسول بریتانی و روسیه در تبریز، چنین بر میآمد که ارزش این املاك براستی کمتر از آنچه بوده است که شاه سابق و بانك روس ادعا میکردند، و از آنروی حکومت روسیه، بفوریت برای تسویه امر مالی، بنای فشار را بر محمد علی گذاشت، و باو اطلاع داده شد که: «پیشنهاد بر قراری سالی یکصد هزار تومان (۱۶۶۶۶ لیره) کاملاً بصرفه او است». و بنابراین، سر انجام پیمان نامه ای شامل همان شرایط، در ۷ سپتامبر ۱۹۰۹ - ۲۱ شعبان ۱۳۲۷ قمری بامضا رسیده، و دوزخ بعد محمد علی بازن و چهار فرزند (خوردتر از ولیعهد) و شماره ای از خویشاوندان نزدیک و خدمتگارانیش - سعادت روس «در زرگنده» را ترک، و آهنگ سفر بروسیه رانمود.

خبرنگار تایمز میگوید: «این ناتوان ابله، مانند اعمال واپسینش، متانت مقامی خود را فراموش نکرد، و در تودیع با سررژر بارکلی که او را اسباب سقوط خود می دانست. «از نماینده بریتانی» برای زحماتی که بخاطر او تحمل نموده، باوقار سپاسگزاری بجا آورد، مسافرت تا ساحلش با تانی بسیار انجامید، ولی بالاخره در اول اکتوبر ۱۹۰۹

۱ - این مبلغ چهار صد هزار لیره، درست برابر همان مبلغی است که در آغاز پادشاهی محمد علی - دولت پیشنهاد گرفتن وام از دولت را بمجلس نمود و معلوم میشود تسویه قروض شخصی خود را منظور میداشته و میخواست بدین وسیله وامهای خود را پردازد. «مترجم»

۱۵ رمضان ۱۳۲۷ از کناره دریای خزر، بکشتی نشسته؛ چنانکه امید می رفت برای همیشه آواره گردید.

يك قطار ویژه از نه اتاق، شاه پیشین را باده تن زنان حرم - همراهان و بستگانش که بچهل تن میرسید، از باد کوبه « بایک تن درباری روس که به پیشواز آمده خود را معرفی نمود» به ادسا برده، در آنجا يك خانه باشکوه و لوازم بسیار زیبا برای ماندنش آماده شده بود.

او تا کنون « سپتامبر ۱۹۰۹ » در آنجا زیست میکند (۱) زندگی خود را در میان نعمات آن شهر ساحلی گزرانده، از سر گرمیهای دلنواز بهره وراست، و میتوان امیدوار بود که طبق بندی از بیمان نامه، که در نزد نمایندگان بریتانی و روس بتوان انتریکهای او را بر ضد حکومت نوین ایران ثابت نمود، از حق مستمری محروم گردد، و برای همیشه از بازگشت بسرزمینی که ویرانش کرده بود؛ نومید شود.

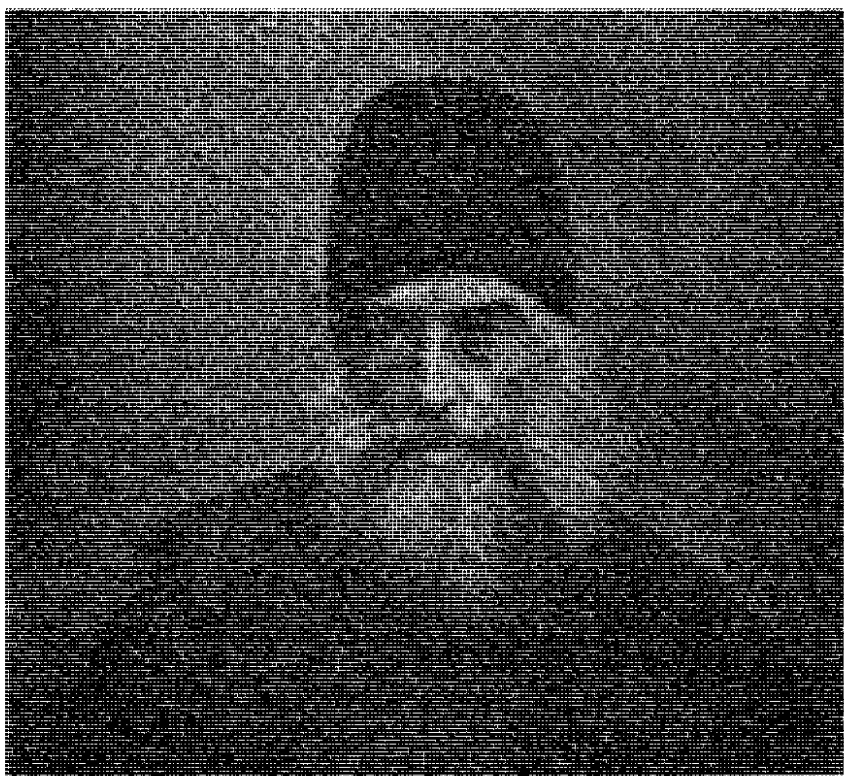
شاه تازه « فرزند شاه افتاده » - احمد شاه، در ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۹ - ۲۸ تیر ۱۲۸۸ خورشیدی دوم رجب ۱۳۲۷، با لاله روس خود، آقای اسمیرنوف « Smirnoff » و اسکورتی از قزاقان ایرانی، روسی و سواران هندی؛ از زرگنده بسطنت آباد نقل مکان نموده؛ با فریاد شادزی و شادباش، از طرف مردم سالخورده، علیرضاخان عضدالملک نایب السلطنه؛ و نمایندگان شورای ملی (حاضر مرکز) پیشواز گردید.

کودک بینوا، ازدوری پدر و مادر، گویا باتلخی هرچه تمامتر میگریسته، و شرح این جدائیرا [ کز تنک ناله خیزد روز وداع یاران ] خبرنگار تایمز در پسین آنروز تلگراف کرد ( که بنظر تاثر آور و رقت بار میآمد) ولی شاه کوچولو، باوقار و دلیرانه این دیدار را برگزار کرده، در پاسخ دلداری و امیدواری عضد الملک، که او پادشاه نیکویی خواهد بود، گفت: « بلطف الهی خواهم بود. »

در ۲۰ ژوئیه، شاه جوان وارد تهران و از فریادهای شور انگیز مردم برخوردار گردید.

شهر را آئین بسته، بافتخار او چراغان شده بود. در آشب تلگرامهای تبریک از پارلمان ترکیه و ایرانیان کلکته رسید، فردا مراسم دربار با پذیرائی شایانی، در کاخ شمس العماره برپا، يك یا دو روز دیگر؛ رژیم تازه از طرف انگلستان و روسیه برسمیت شناخته شد. در همه استان و شهرستانها بویژه تبریز، اخبار واصله باشوق و علاقه فراوانی تلقی گردید.

۱ - اینکه مولف مینویسد: « او تا کنون در آنجا میزید » چون تاریخ تدوین این داستان را در پایان دیباچه ۳ سپتامبر ۱۹۱۰ می نویسد - منظورش تا آن تاریخ بوده است. « مترجم »



شادروان عليرضا ياغلامرزا خان عضدالمك نايب السلطنه

ش ٧٨







تقی زاده؛ فرمان او لغو شد. مظهرالسلطنه به ایالت آذربایجان مأمور و در ۲۱ اگست به تبریز وارد گردید. ناصرالملک که از آغاز سال ۱۹۰۸ در اروپا بود و هر قدر در این مدت اصرار میشد که بایران باز گردد دریغ میداشت، اکنون تلگراف کرد که هر چه زودتر بر میگردد. بالاخره در ۲۸ اکتوبر بتهران رسید. (روزنامه تایمز درباره این مرد باقضاوت جالبی بعنوان کشاورز کهن، که خدمات شایانی باصلاح اندیشی خردمندان به رژیم نوین کرده؛ اوراستوده بود.)

در این میان خبرنگار تایمز که همواره تا این اواخر در باره ملیون بدبینی کرده رأی آنانرا علیل وانمود میکرد. اکنون گواهی نامه ای بس عالی، طی تلگرافی مشروح فرستاده چنین گفت: -

« آثار و اعمال کنونی ملیون، بابر کنارشدن از سایه عقاید مبهم گویسته، و بد آنچه امروزه بما مربوط و ناظر وضعیت هستیم بیش از آنچه بایشه نمایندگی بیگانه در باره ایران رو امیدیدیم؛ مارا امیدوار میسازد. سایه مداخله بیگانه، سالهاست که آسمان ایران را تیره ساخته. پس چنین سایه ای بایستی باوسائلی گسترده شده باشد که استقلال ایران را تا آنجا فرسوده نموده بود که روز مانند شب تار مینمود. و چیزی جز فعالیت و پشت کار؛ نمیتواند کشور را از این وضعیت رقت بار برهاند.

در این دم که فعالیت روان بخش پیروزمندان ای عرض اندام کرده و کلید حوادث از دست بیگانگان گرفته شده، و یکبار دیگر بدست صاحبان خود (حق بحق دار) افتاده، برخود ایرانیان است که از عهده وظیفه کلید داری بخوبی برآیند.»

« از این پس آینده ایران باخود ایرانیان است. آنها تاثیر درخشانی به کودتای خود بخشیدند. روش خردمندان و میانه روی را در این دم پر آشوب تحریک آمیز؛ در پیش گرفته، و بطور روشنی در مسیر آرزوها بسوی هدف و آرمان خود ره می پیمایند نیروی ارتجاع و کهنه پرستی خورد شده، و در میان آواری پراز گرد و غبار درهم ریخته، در حالیکه ملیون استوار و هوشیارند. هر کس که در ایران سود سیاسی دارد با آنهاست. و بنظر میآید که دشمنانی ندارند؛ مگر اینکه نادست خود دشمن بتراشند. تا هنگام پیروزی کردارشان بی عیب، و روحیه سرشاری آنانرا ممتاز ساخته، و برای بیگانگان چیزی جز تبریک و آرزوی کامیابی آنها، در این آهنگ تازه بجای نمانده است.»

« بریتانی کبیر و روسیه که هر دو گوی مداخله امپراتوری مآبانه رادر کار ایران روا میداشتند، اکنون اسپاسگزارای پس کشیده، و حل و عقد کارهای ایرانرا بنه دشان وا میگذارند، از این پس کشتی ایران در نقطه کم عمقی از دریا، باسفرهایی برخوردار نموده؛ که باید ماهرانه رهبری شود، ولی چون مردانی سکان دارند، که کشور خود را چون نهان شیرین دوست میدارند، پس همواره جای امیدواری است.»

شهادتی از این گرانمایه تر نمیتوانست بود، چه چنانکه مادیده ایم، آگهی نگار ویژه تایمز. هیچگاه با ملیون صمیمی نبوده، و نه تا دم فیروزی بی سابقه آنان، عقیده و ایمانی بآنها داشته، ولی او تنها نمانده دو هفته دیگر، در روزنامه دیلی تلگراف، (۴-اگست) از خبر نگارش ستایشهایی که کمتر از تایمز نبود مشهود افتاد بدینقرار: -

«منزهای روشن و شفاف رجال، اکنون بسکان داری کشتی دولت پرداخته، با استعداد

و هوش خداداد آنان، از میان طوفان دریائی متلاطم بساحل نجات رهبری میشود.»

درباره بخشش گناهان، و چشمپوشی از گناه خرابکاران، یا با اصطلاح کيفر تبه کاران، که بابکار بردن نیرو و نفوذ خود، شاه پیشین را در سیاست ارتجاعی حمایت و تقویت کرده، و در تبهاهی مشروطیت پافشاری میکردند. مصلحتین یار فورماتورهای ایران روش کریمانانه و بزرگ منشانه ترک از جوانان ترک که در انقلاب آنکشور در آوریل ۱۹۰۹ نسبت به مخالفین انقلاب نشان دادند، در پیش گرفتند. چه در ۲۶ ژوئیه دادگاه ویژه ای (۱) برای دادرسی پرخاشگران سیاسی برپا کرده، فقط ده یا یازده روز استوار بوده، و تنها پنج یا شش تن از سرشناسترین مرتجعین را بکيفر مرگ محکوم نمودند.

نخست دوتن از بیدادگران پیشگام دادگاه خوانده شدند، یکی صنیع حضرت رئیس قورخانه بود که در کودتای نافرجام دسامبر ۱۹۰۷ سهم بزرگی داشت؛ دیگری مفاخر الملک معاون حکمران تهران که وقتی هم وزیر بازرگانی بوده است.

هردوی اینها تبه کار و محرک قتل چهار نفر از مشروطه خواهان بستی در شاه عبدالعظیم شناخته شده، مفاخر الملک که تیر خورده و در سفارت روس پناهیده بود، و یم آن میرفت که مبادا قضیه او ایجاد مشکلاتی کند، و بعد معلوم شد که بحساب خودش سفارت را ترک کرده؛ و بنا بود نماینده سفارت در معاکمه او حضور داشته باشد - چون در پین روز ۲۹ ژوئیه حکم اعدام آنها بموقع اجرا گزارده شد، وقتی نماینده رسید که او اعدام شده بود (۲)

دادرسی شیخ فضل اله که مجتهدی سرشناس و عالمی متبحر بوده، خواه از لحاظ اجتهاد خود، یا رقابت با دو سید (محمد و عبدالله) دو عضو بزرگ روحانی، خویشان را در قلب ارتجاع جای داده بود، هنگامه ای برپا ساخت.

۱ -- این دادگاه محکمه قضاوت عالی نامیده شد (معاکمه شیخ فضل الله نیز در همین دادگاه انجام گرفته) و از ده تن تشکیل یافته بود که نام آنان در یادداشت ۲۴ (بخش یادداشتها) - ضمیمه کتاب برده میشود. (مؤلف)

۲ - مفاخر الملک که عضوی پست و تبه کاری بالفطره بوده، مردم محمد علی شاه را به استبداد و بیدادگری تشویق مینمود، دستگیر و پس از دادرسی در باغشاه تیرباران گردید و چنانیکه براون مینویسد، تیر خورده در سفارت روس پناهیده بود پس بمیل خود سفارت را رها کرده است - در تاریخ دیگران دیده نشد. (مترجم)

او از نظر سیاهی محکوم بمرک (بوسیله دار) نشده، بلکه از آن رو که فتوای قتل‌هایی را در شاه عبدالعظیم داده، و حکم این کشتار که به مهر او رسیده بود، در دست دادگاه افتاده، عصر روز شنبه ۳۱ ژوئیه - ۱۱ مرداد ۲۸۸ خ در میدان توپخانه (میدان سپه) در حضور جماعت انبرهی که برخی از آنها، از این واقعه در بیم بوده، بمظمت آن پی میبردند، بدار آویخته شد. پیش از مرگ، او طناب را بوسیده، و اجرای حکم را عادلانه اعلام نمود (۱). روز بعد افسر توپخانه که در بمباران مجلس سهم بسزایی داشته ولی نام او را من نمیدانم نیز بدار آویخته شد (۲).

باری در ۸ - اگست میرهاشم مرتجع سرشناس تبریز، که میکوشید با برادرش به مازندران فرار اختیار نماید، بازداشت و هردو در پسین روز بعد آویخته شدند (۳). لوحه‌ای که گناهان او بر آن نوشته شده بود بسینه‌اش نصب نموده، و اجازه داده شد که تا ۲۴ ساعت با این سیاهه گناهان؛ بالای دار بماند. و هزار لیره انگلیسی دارائی او را حکومت مصادره کرد.

۱ - موضوع بوسیدن طناب‌دار و اعلام استحقاق خود را بدین کیفیت - تایمز در دوم آگست، نگاشته، ولی از مقامات آگاه و موثق تایید نشده، (رجوع بیادداشت ۲۴ ضمیمه کتاب شود).

چنانکه پیش گزشت، این مجتهد در آغاز با زعمای انقلاب دمساز و همباز بوده و با دوسید بزرگوار همکاری میکرده، ولی خوی استبداد یا تمایل به ثروت یا حب مقام و عشق به مسند او را وادار نمود که با درباریان کنار آید. در واقعه توپخانه و کودتای ناقص یا بد فرجام محمد علیشاه، او دستیار شاه و بلکه ابتکار عمل داشته، چون جریان را بسود مشروطه خواهان دید، در شاه عبدالعظیم بست نشسته، و روزنامه ای بنام دعوة الاسلامیه منتشر و کارش بجائی رسید که علمای نجف فتوا دادند که بواسطه اختلال در امور مسلمین از درجه اجتهاد ساقط است، و حق فتوا دادن ندارد، - سرانجامش به آنجا کشید که دیدیم. ظاهراً پس از مدتی بفتوای شیخ ابراهیم زنجانی نماینده مجلس بدار محکوم گردیده است (مترجم).

۲ این شخص که براون نامش را ننوشته آجودان باشی بوده؛ که من نیز نامش را نمیدانم و در تاریخ دیگرانهم. نامش نوشته نشده (مترجم)

۳ سید هاشم یا میرهاشم، روز ۲ رجب ۱۳۲۷ بدار آویخته شده، این سید از پیشقدمان مشروطیت در تبریز می‌بوده، و در آنجا بنمایندگی مجلس انتخاب شده بود. ولی چون آخوندی ابله و فطرتا شریر بوده، میدان شرارت را در دستگاه استبداد کشاد و سودمند تر دیده، پس از چندی مجلس را رها کرده، در تبریز انجمنی بنام اسلامیه برپا، و زمینه آشوب تبریز را برضد آزادینخواهان فراهم ساخت. (مترجم)

این شش فقره اعدام، در واقع نتیجه و محصول کینه‌جوئی انقلاب بوده‌اند (۱).  
 از سایر مرتجعین بنام - چندتن که با شاه پیشین آواره گردیدند. در آن میان امیر  
 بهادر جنک. موقر السلطنه. مجلل السلطان و سعدالدوله می‌بودند که این شخص آخر را  
 من در دسامبر ۱۹۰۹ در پاریس ملاقات کردم (۲).

سعد الدوله در حوادث ایران نقش‌های گوناگونی ایفا کرده - وقتی بطوری  
 نیک نام بود که با ناصر الملك (لایق‌ترین وزیر) در تمایلات به آزادی همسری  
 می‌کرد.

سایر مرتجعین نامی، یا کسانی که همواره و سبب‌های خطرناکی در سرپرورانیده و بدین صفت  
 شناخته شده بودند - مجبور پرداخت جریمه سنگین و خروج از کشور گردیدند. در میان اینان  
 شاهزاده ظل السلطان، (فرزند ناصرالدین شاه و برادر بزرگتر مظفرالدین شاه) در رأس این  
 گروه جای داشت.

۱ - چون وظیفه نخستین کابینه ملی، تصفیه دوائر دولت در تمام کشور از عناصر  
 بدخواه و مستبد بود، تصمیم گرفتند که اول خون ناپاک از جسم تبه‌کاران گرفته شده و  
 تصفیه از خون شروع گردد، از این روی اقدام به اعدام تبه‌کاران کردند. مترجم

۲ - میرزا جواد خان سعدالدوله، تحصیل کرده تفلیس، که در آغاز زندگی در  
 تلگرافخانه بخدمت مشغول گردید (ظاهراً سیم کش بوده) و از پیشقدمان نهضت آزادی  
 و نسبت برفتار و بیدادگری عین الدوله و خشونت علاءالدوله، در واقعه بچوب بستن تجار  
 (چون وزیر تجارت بوده) بعلاءالدوله اعتراض کرد، از جمله تبعید شدگان عین الدوله بود.  
 پس از اعلان مشروطیت جزو و کلای اعیان بمجلس رفت، و در مقام سخنوری بی‌باک  
 و یدی طولاً داشته، پهلوانی بلند پرواز بوده، بقدری در دلها جای گرفت که او را  
 ابوالمله، یعنی پدر توده خواندندی، اما طولی نکشید که هوای نخوت و غرور، توسن  
 تکبر او را برداشته، جسارت و گستاخیش بجائی کشید که رعایت نظامات و انضباط مجلس  
 را نمیکرد، و گوش باخطار دیگران و رئیس مجلس نمیداد و با شادروان صنیع الدوله  
 رئیس مجلس مردم سر مخالفت داشتی، سرانجام با تعرض از مجلس کناره‌گیری کرد، و  
 بدربار محمد علی‌شاه پیوست. آنگاه مردم فهمیدند که بیهوده او را روزی پدر توده  
 دانسته بودند، چه او پدر نبوده بلکه سرخر بوده است.

پس از بمباران مجلس، متناوباً کرسی‌های وزارت را پیمود. در کابینه ناصر الملك  
 «اردی بهشت ۱۲۸۸» وزیر خارجه و کفیل ریاست وزراء می‌بود، زیرا ناصر الملك در  
 اروپا بوده است.

پس از فتح تهران سعدالدوله و مخبرالدوله بسفارت انگلیس پناهندند، و با بدست  
 آوردن تامین که جانشان در خطر نباشد - از آنجا بیرون آمده، سعدالدوله خود را در پناه  
 دولت روسیه قرارداد (مترجم).

در ۱۸۸۷ میلادی که من در ایران بودم، او بیشتر ایالات جنوبی را در دست داشته، در آنها فرمانفرمائی میکرد و دارای ارتش کوچک، ولی با تجهیزات کامل و مهمی بود. در آن موقع - او انگلوفیل شناخته میشد - نیرومندترین و سختگیرترین حکمرانان کشور بشمار بود، چنانکه دکتر دیلن Dillon او را وصف کرده و در پیش شرح آن داده شده است.

در آغاز بهار ۱۸۸۸-م- برای دیدار پدر تاجدار خود به تهران آمد، گویا پدرش از نیروی روز افزون او بدگمان شده، و بیم آن داشت که چشم بتخت میداشته که چندی او را نگاهداشته، زندانی نظر بود - چند نفر از پیشکارانش را معزول و ارتش او را منحل نمود و از حکمرانی تقریباً همه جا مگر اصفهان او را محروم ساخت، گمان میرفت انتریک روسیه درباره او اثر خود را بفشیده، زیرا چنانکه گفته شد، انگلوفیل بودن او محرز بوده، چه بتازگی نشانی از دولت بریتانی باو داده شده بود. پس از سازش و عقد پیمان روس و انگلیس، در کودتای ژون ۱۹۰۸ (بمباران مجلس) دودولت بر آن شدند که او از ایران بیرون رود و بدینسان حفظ جان و دارائی او را تامین نمودند (کتاب آبی صفحه ۱۲۴) بعد از آنکه کنل لیاخوف خانه او را در تهران بمباران کرد و مستر مارلینک دریافت که در ایالت فارس (مقر حکمرانی او) بواسطه حرکت او از آنجا آشوبی پیا میشود (و ۵ ژوئیه ۱۹۰۸ هم حرکت کرد) برای برقراری نظم، سه هفته پیش اسکورتی به کنسولگری بریتانی (شیراز) فرستاده بدینسان حسن خدمتی ابراز و آرامش را کاملاً تامین نموده بود. [ به کتاب آبی شماره ۱۷۳ صفحه ۱۳۸ رجوع شود ]

اکنون که ظل‌السلطان از هنگام اخراج تا بحال دروین زیست میکرد، چون از برکناری برادرزاده خود «محمدعلی» آگاه گردید، آهنگ بازگشت بایران را کرده، بامید اینکه قاعدتاً از موقعیت استفاده کرده باشد، غافل از اینکه باید قبل انگلستان و روسیه از این عزم آگاه شده بازگشت او را تضمین نمایند. در ۵ اگست وارد انزلی «بندر پهلوی» گردیده. همان دم از طرف حکومت رشت بازداشت، و باو اخطار شد که آزادی باو داده نمیشود مگر اینکه جریمه ای برابر یکصد هزار لیره انگلیسی بپردازد - با اینکه در برابر این تقاضا سخت ایستادگی نمود، بالنتیجه در ۲۵ سپتامبر ۳ مهر ۱۲۸۸ خورشیدی یکصد هزار تومان برابر ۱۶۶۶۶ لیره انگلیسی تقدماً بنمایندگان دولت علیه پرداخته و روز دیگر از انزلی بسوی اروپا رهسپار گردیده، متعهد شد دوست هزار تومان دیگر برابر ۳۳۳۳۲ لیره باقیمانده مبلغی را که توافق شده بود، در خلال چهار ماه دیگر بپردازد. در ۳۰ سپتامبر ۱۹۰۹ در پاریس بوده و شاید هنوز هم در آنجا باشد. من میدانم که زمستان و بهار سال ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ را در نیس گزرانیده است.

در ۲۷-اوت؛ همان روزی که ظل‌السلطان توقیف شده بود، نماینده شجاع و در ستکار تبریز - تقی زاده، با اسکورت بزرگی از ملیون وارد تهران شد. یکسال پیش تقی زاده با تضمین

سلامتی تنی و اینکه یکسال ونیم در تبعید بماند. پناگاه سفارت بریتانی راترك کرده بود. ( موافق کتاب آبی صفحه ۱۷۱ شاه سابق بطور کلی تقاضا کرده بود که باید دهسال از ایران دور بماند) و وقتی که (در اواخر سپتامبر ۱۹۰۸) وارد انگلستان گردید، جیبش خالی بود، زیرا جزئی پولی که داشت در عبور از روسیه با نوشته های مهمی غارت شده بود.

من باقبال خویش میبالم که توانستم کار خوبی برای او، با استخدام در کتابخانه دانشگاه کمبریج، در مدت پائیز آن سال پیدا کنم و بدینسان هفته ها، روزانه بصحبت با او و دوست همکارش محمد علیخان بسر برم - آنچه من از خودش دیدم و گزارشهای دوستان، حسن شهرت او را در من موثر و عمیق تر گردانید - او از لحاظ حسن نیت و بی علاقگی بسود و غرض شخصی، ایمان داری، درستی و دلاوری قابل ملاحظه اش - مرا واله خویش ساخته است.

من هرگز ندیدم با شتاب و بدون غور و تأمل سخنی براند، حتی از تصریحات او که در هر مورد اول باور نشدنی مینمود - سرانجام صداقت و درستی آن باشهادت و گواهی مستدل و مستقل دیگری، تثبیت و محرز میگردد.

در سخنرانی فارسی مردی فصیح و با ایمان است، گفتارش در متینک های لندن و کمبریج، بس رسا و دلچسب بوده، مرا در ترجمه کلامش همواره خرسند میداشت. هنگامی که تبریز در آستانه دفاع دلیرانه قرار گرفته و دوماه پیش از آنکه محاصره گردد - دوستانش پشت سرهم نامه باو نوشته تسریع میکردند که به آنان به پیوندد و در حالی که خدمات او در انگلستان و تبریز بدقت سنجیده میشد که کدام بیشتر بسود کشور او است، بدون اینکه خطر رفتن را بچیزی انگارد، آهنگ بازگشت نموده پاسخ آری بدعوت دوستان داده، بی درنگ کمبریج را ترك و بسوی تبریز شتافته و با اشکالات زیاد و بیم جان، در پایان نوامبر ۱۹۰۸، با اینکه از سر نوشت خود و آن شهر که بدست دولتیان میافتاد بخوبی آگاه بود، تبریز رسید. در موقع ورود بتهران بنحو شایسته ای پذیرفته شد و دوازده روز پس از ورود، با دو نفر از دوستان قدیم من - نواب میرزا حسینقلی خان و حاجی میرزا عبدالحسین خان وجید الملك (مخبر ایرانی تایمز) به نمایندگی پارلمان انتخاب شدند.

اینها از جمله ۱۵ تن نمایندگان بودند که در این موقع در پایتخت حضور می داشتند - دلاوران زنده مانده نهضت، بدینسان پاداش و احترام دیدند - مردگان نیز فراموش نشده، قبر شادروان میرزا ابراهیم آقا نماینده دیگر تبریز، قربانی بمباران مجلس بگل ها آراسته و باشمع های فراوان چراغان گردید - (شرح شیوا و سودمندی از فتح تهران پس از آن بقلم سیدحسین تجریشی، در شماره ۱۰ و ۱۱ چهره نما مورخ ۱۴ و ۲۹ سبتمبر ۱۹۰۹ قابل توجه است)

مطبوعات آزادی که بامجلس پیدا و ناپدید شده بودند - دوباره حیات فرهنگی خود را با فیروزی ملیون از سر گرفتند - گو اینکه روزنامه حبل المتین و قتیکه رشت دوباره نغمه مشروطیت را ساز کرده بود در آن شهر پدیدار گشت - هشت شماره رشت آن در ۱۵ آوریل بدین کشور «انگلستان» رسیده و همچنین شماره ۵۴ (۹ ژوئیه) آن (از این نمرات من دارم) - و پس از فیروزی تهران در پایتخت ادامه یافت و طولی نکشید که سید حسن مدیر آن نامه، بواسطه مقاله ای که از صدر اسلام بحث کرده و تازیان را سوسمار خوار خوانده بود، بازداشت و دادرسی شده و محکوم بزندانی گردید و بدینسان خدمات گرانمایه او و برادر بزرگترش موبدالاسلام، مدیر حبل المتین کلکته که سالها بجامعه ایرانی تقدیم شده بود فرجام گرفت. از جراید پیشین - نامه مجلس در ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۹ حیات مطبوعاتی را دنبال کرده و تا ۲۱ دسامبر ۵ شماره بیرون داد، روزنامه تمدن باردیگر، در ۴ - اگست گام بمیان نهاده و هفته ای سه بار روزهای شنبه، سه شنبه و پنجشنبه منتشر میگردد.

روزنامه ندای وطن مانند نامه مجلس در ۲۱ ژوئیه دوباره پدید آمد، از جراید تازه - نامه ایران نو و شرق مهمتر از همه بودند - اولی در ۲۴ اگست و دومی در نیمه سپتامبر پرده از چهره گشود - از روزنامه سروش نیز باید یادآور شد که در ۳۰ ژون ۱۹۰۹ در استانبول رخ نمود.

انتخابات در مرحله نخستین (۱۷ اگست ۱۹۰۹) در تهران پایان یافت و همان روز هیئت مدیره ای از ۱۲ تن شامل دو ژنرال ملی - سپهدار و سردار اسعد با اختیارات تامه برای نظارت گماشته شدند - اینها خوشبختانه مقداری اشرافی برابر ۲۰ هزار لیره انگلیسی، در خزانه کشف کردند (که خبر آنرا روتر در ۱۷ اگست داده است) در اول سپتامبر عفو عمومی را اعلام داشته ولی مستثنیاتی درباره امیر بهادر جنک، سعدالدوله (که او را در ۱۸ دسامبر ۱۹۰۹ من در پاریس ملاقات کردم) و مشیر السلطنه قائل گردیدند. از این سه تن اولی و دومی در سفارت روس و سومین در سفارت کبرای ترکی پناهنده شده بودند.

در ۱۳ سپتامبر هیئت مدیره بچهل تن افزایش یافت و از زمان حرکت شاه سابق، از لحاظ اداره امور با شرایط مناسبتری، تکالیف هیئت بیک شورای مستشاری احاله گردید.

در ۱۰ اکتوبر نیمی از انتخابات کشور صورت گرفته و در ۲۸ اکتوبر ۴۶ تن از نمایندگان در تهران حاضر گردیده در واقع این عده برای تشکیل مجلس کافی بود. ولی چون اعتبار نامه سه تن از آقایان میبایستی با کمال دقت مورد بررسی قرار گیرد، از اینروی پارلمان تشکیل نگردید، مگر در ۱۵ نوامبر ۱۹۰۹ = ۲۴ آبان ۱۲۸۸ = ۱۳



۱۷ ماه طوفانی که در خلال ابرهای تیره آن، گاهی روزنه امید رخ مینمود، و گهی بنومیدی میکراثید، و از آغاز تباهی مجلس اول، حال بدین منوال بود، - سرانجام دومین مجلس با ۶۵ تن از نمایندگان منتخبه نوین، رسماً در حضور شاه جوان گشوده شد - پروانه ورود بتوده داده نشد، ولی شماره بسیاری از شاهزادگان، روحانیون، اعیان و رئیسان ادارات بار حضور یافتند.

شهر، بویژه بناهای پارلمان را با شکوهی تمام آراسته، و در میدان و فضای پارلمان مردم با شادمانی گرد آمدند - پس از آنکه نمایندگان بکرسی های خود جای گرفتند - هیئت دولت بسر دستگی سپهدار، رئیس الوزرا و وزیر جنگ، سردار اسعد، وزیر داخله، مستوفی الممالک و وزیر دارائی، وثوق الدوله و وزیر دادگستری، سردار منصور و وزیر پست و تلگراف، صنیع الدوله و وزیر فرهنگ و اعلاء السلطنه و وزیر امور خارجه، سرشار از کامیابی و خشنودی وارد گردیدند. از شاهزادگان و اعیان در حدود ۳۵ تن از جمله عین الدوله، نیر الدوله، نظام السلطنه، اقبال الدوله، علاء الدوله، فرمانفرما ضرغام السلطنه، معتمد خاقان بهلاوه حکمران تهران و معاون حکمران، شهردار و ۶۰ نفری از افسران ارتش، ۴۰ تن از سفرای خارجه، ۲۲ تن از بازرگانان، ۲۹ تن از روحانیون «علماء» شامل دو پیشوای روحانی - سید عبدالله و سید محمد و دیگر مجتهدین و پیشقدمان ملی بسر کردگی میرزا علی محمدخان و دیگران حاضر گردیدند.

جایگاه ویژه ای برای بانوان وابسته بسفارتخانها معین شده بود. چون همه در نشیمن خود جای گرفتند، آوای شیپور برآمد و آواز خبردا برخاست، بدینسان ورود شاه جوان اعلام گردید، شاه با ولیعهد یا نایب السلطنه خود عضدالملک پیروشاهزادگان - اعتضاد السلطنه و ناصرالدین میرزا از در آورده و بمقر خود جای گرفت و هماندم خطابه شاهانه را سپهدار چنین خواند:

بسمه تعالی و تقدس جلت شأنه

با تاییدات خدای رحمان و توجهات قدسیه امام زمان، مجلس شورای ملی بمبارکی و میمنت گشایش یافته، ممالک مجروسه ایران در طی قرون و اعصار با بردباری؛ پایدار و استوار مانده و بویژه در دوره اخیر، ملت درسایه هوش سرشار و تحول فکری ناگزیر عبور از دایره انقلاب گشته، در خلال این سه ساله، بحرانهای بزرگی را که لازمه چنین تحولی است با رستگاری پیموده، بر همه دشواریها و عوایق فایق آمده است، سپاس خدایرا که همه با فرجامی نیک انجامید و امروز ما با کمال خرسندی و انبساط خاطر، انتظار داریم با گشایش این جلسه و اجتماع نخستین نمایندگان پارلمان کشور پهناور شاهنشاهی، حاصل مشقات طاقت فرسای جامعه ملت را که درسایه شهامت و مساعی خود ملت و بکمک خیرخواهان ایران بدست آورده - بنکریم.

ما امیدواریم نمایندگان معتمد. مقاصد عالی خود را با خلوص عقیدت و ایمان دنبال

نمایند ، و با همان اشتیاق و فعالیتی که سلطنت ما را بدین پایه از کامکاری رسانیده ، با ایفای تکالیف مقدسه ، حداکثر توجه خود را در مراقبت و نظارت امور بکار برند ، حکومت ما نیز با منتهای علاقه و ایمان و کوشش بی پایان باید موجبات اطمینان خاطر ما را در امنیت و حسن انتظام امور فراهم آورده کشور را بسوی تمدن عالیه سوق دهند .

مزید کمال خرسندی ماست که حکومت مترقی جدید از حسن نیت عامه برخوردار گشته ، بجلب اعتماد و حصول آسایش مردم موفق و باشو بهای گوناگونی که برخی عناصر بدخواه مفسد در اقطار کشور دست زده و از بیم مکافات اعمال شرم آور خود مضطرب و نادم گشته اند ، تصمیم قطعی بغضامه دادن اینگونه فتنه ها گرفته است .

با کمال شمع اظهار میداریم که روابط صمیمانه ما با دول خارجه دوستانه و بطور خلل ناپذیری ادامه داشته و از عواطف حسنه آنها نسبت پیشرفت رژیم تازه متشکر و به دوام و استحکام آن امیدواریم .

هر چند وجود قشون اجنبی در سرزمین ایران خاطر ما را قرین نگرانی و ناراحتی ساخته ، اعتماد و اتق داریم که با ابراز علاقه بحسن همجواری و توسعه محیط دوستی و ایفای عهد مصرحه آنان ، از مذاکرات جاریه نتیجه مطلوبه حاصل و بزودی از کشور ما خارج گردند .

برای پی ریزی اصلاحات اساسی مملکت و ایجاد اداره ای بر اساس نیکو ، بر نمایندگان ملت و وزیران دولت است که در گام نخستین توجه خود را بتدریج برای تجدید تشکیل ادارات دولتی و تغییر اسلوب اداری ، موافق اصولی که در کشورهای متدنه معمول است معطوف داشته ، در تشخیص امور مالی دولت ، اهمیت بسزائی را قائل گردیده موجبات اعتماد عامه را در انتظام امور اجتماعی و امنیت طرق و شوارع - طبق برنامه دولت در نظر گرفته ، با وسایل لازمه ، اصلاحاتی را که کابینه در قبال مجلس بمهده گرفته انجام و تا حدود امکان در تامین منویات عالیه ما و انتظارات مردم ، موجبات آسایش خاطر ملت ما و تقویت بنیان مشروطیت را بر اساس روح و سنن اسلامی وظیفه خود بدانند .

ما از خداوند مسئلت مینمائیم که نمایندگان و نواب مردم را یاری فرموده ، ملت ما را قرین سعادت و افتخار و استقلال کشور را همواره پایدار بدارد . (۱)

۱- چون این خطابه را براون از فارسی بانگلیسی برده و نگارنده از انگلیسی بفارسی ترجمه کرده ام ، بدیهی است زبانها از حیث اصطلاح و مضمون اختلاف دارند ولی از لحاظ مفهوم فرقی در میان نیست مگر اینکه در ترجمه انگلیسی این خطابه اشتباهی رخ داده یا باختصار ترجمه شده باشد ، بهر حال چون متن فارسی آن در دست نبوده آنچه را مولف نوشته ترجمه کرده ام ، در ضمن باید متذکر بود که هر چند از حیث تاریخ مشروطیت - این دومین مجلس بوده ، ولی در سلطنت احمد شاه نخستین دوره پارلمانی بشمار می آید .  
(مترجم)

این خطابه با فریاد شادی و زنده باد احمد شاه، پاینده باد شورای عالی، زنده باد کابینه وزیران پایان گرفته، تا شاه کوچولو بهارستان را ترك نمود، هلهله مردم هنوز در میان فضائیکه توپخانه لیاخوف بنای آنرا ویران کرده بود طنین انداز بود، در این اجتماع خاطر انگیز، بیشتر کسانیکه مردانه برای آزادی کشورشان کاری ساخته حاضر بودند، ولی آنانکه آرزوی دیدار چنین روز گاریراداشتند، اکنون از بیداد و تبه کاری ستمگران چشمهائی از خاک گور پر میداشتند، از آن جمله حاجی میرزا ابراهیم یکی از نمایندگان آذربایجان میبود که در روز کودتای نخستین مجلس، بدست گرفتار کننده خود کشته شد، سخنان بزرگوار ملك المتكلمین و میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل که در باغشاه، محمدعلی شاه مغلّع طناب بگردن آنان انداخته (قلبشان را با خنجر پاره کرده) خفه شان کرده بود، دیگر قاضی عدلیه، یکی از شاگردان سید جمال الدین که در زیر زنجیر جان داد، و آقا سید جمال که گفتارش چنان در مردم موثر بود که بهمان اندازه - کسانیکه گفتار آزادی برایشان نفرت انگیز بود، لازم دانستند دهانش را تخته کنند.

نویسنده ای که مشخصات بالا از او اقتباس شده میگوید «از هر گوشه تالار شورای ملی سخنانی می شنیدیم که تبه کاران را نفرین میکردند بدینگونه «آنکه در پیمان خود استوار ماند و جان خود را در راه آزادی فدا کرد زنده جاوید است - چنانکه ستمگر ملعون ابدی است و جز لعنت بهره ای ندارد، وطنخواهان مشتاق که جان فدا کرده با آنانکه هنوز در زیر بار رنج فراری هستند، نامشان در دفتر آدمیت ثبت است (زنده جاوید ماند هر که نگو نام زیست - هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق، ثبت است بر جریده عالم دوام ما) برادری، برابری و آزادی شعار جوانمردان است، آنانکه بی ادبانه یا گستاخانه راه عدالت و آزادی را سد مینمایند، کاری نمیتوانند کرد مگر اینکه خود را در پست ترین پایه انسانیت معرفی کنند و بزودی کیفر اعمال و مقاصد پست خود را بیابند و در ورطه هولناک و سیاه چال شرارت و رذالت خود غوطه ور گردند». [اینها زمزمه مردم برده] ملاحظه کنید، چگونه مردم ایران پس از رنج بسیار به آرزو و آرمان خود رسیدند، آنها باید بدانند که بدکاران همواره در ترس و لرز بسر میبرند و فرزاتنگان ملت با دلی پر از امید پیش میروند و بیلندترین جایگاهی در تمدن میرسند، باده نادانی از هر نوشابه مست کننده ای بدتر است، بی پروایان در لابلای سینه خود جراحاتی دارند.

در این روزها بظاهر، حلال مشکلات پول یازور است، ولی بانبودن یکی یا هر دو آنها - تنها اراده یا تصمیم قاطع و اتحاد؛ وسیله کامیابی است.

### « زنده باد اتحاد - پست باد اختلاف »

دو رویی و اختلاف در واقع بزرگترین خطری است که ایران را تهدید مینماید، با همه هوش و فرزاتنگی که افراد ایرانی دارد، با این تمایل مرگبار اختلاف و دو رویی

بایکدیگر که خود را در دست دشمنان بازیچه قرار میدهند ( و از این خوی تباه کننده دست بر نمیدارند ) تاپیش از انقلاب هرگز ملتی بدین پایه از پستی مانند این ملت در بیگانه پرستی ( که من کوشیدم اثری از داستان او را بیارایم ) تاریخ نشان نمیداد. (۱)

از این انقلاب ، قابل ملاحظه ترین نقش آن از مردمیکه ( بیرحمانه نقاط ضعفی برایشان می شمردند ) اصلی است ، که برخلاف انتظار ، بانیروی فعاله متحده ، و دادن قربانی های انسانی ، همه یاوه سرائی و حسابهای پیشگوئی ناظرین اوضاع را بیهوده و نقش بر آب ساخت ، از جمله کتاب مبالغه آمیز موریر ( Morier ) بنام حاجی باباست که سر چشمه تخیلات انگلیسها در باره ایرانیان است — پس این نیروی عمیق احساسات ، هر واحد نیک نفس ساده دل را وامیدارد که تعالی و ادامه آسایش روز افزون را با مهمترین شرط آزادی عمل داخلی برای ایران آرزو نماید .

۱- براون زنده نیست تا ببیند آن ملتی که برای بدست آوردن آزادی ، خون جوانان خود را ریخت و با رنجی بسیار کاخ ستمگران را ویران نمود ، با همه فرزاندگی ریشه ستم را بجای گذاشت و با همین خوی دو رویی و چاپلوسی ، حتی مزرعه ستم و حس بی پروائی اربابان را آبیاری و تأیید نمود .

اکنون پس از پنجاه سال نهال ظلم و بیداد ، درختانی تن آور گردیده ، براون درد بیباچه خود درینغ میداشت که میان دولت و ملت جدالی بیند و با این عنوان آنها را در راه تحول و ترقی مخالف بکدیگر معرفی کند ، اکنون براون کجا است که پس از نیم قرن با وجود حکومت دیموکراسی ؛ شکافی میان این دو پدید آمده و روزانه گود و فراخ تر میگردد ، تاجائی که هر که مخالف دولت است ، در نزد ملت عزیز دردانه و بعکس مخالفین ملت نزد دولت آدمی فرزانه است ، دیگر در این کشور اصول طبقاتی از میان رفته — یکطرف جامعه گرسنه بینوا و سوی دیگر ، یک دسته کوچک کشورمدار ، بهره این ملت همانا هنوز میوه تلخ درختان کهن سال قرون وسطی است .

کاش بود و میدید که آنهمه امیدی که بملت آزاد شده از بند استبداد داشت ، امروز روزگاری تلخ تر از زهر میگزارند ، آزاد بخواه — ان بدوی اگر زنده اند در کنج انزوا دوره پیری را بحسرت میگزارند ، اینها از انتخابات ترسان و گریزانند ، نام آنرا بزبان نمی آورند .

هفت ملیون و نیم مالیات موجب سر و صدا و مشروطه خواهی گردید ، اکنون به هشتصد ملیون رسیده و دیگر مردم آه سرد هم ندارند که از دل پردرد بیرون دهند ، رشوه در آن موقع از محرمات بود و امروز حلال مشکلات است ، همه با تقوا مبارزه دارند . کار درست ، یا درستکاری و صله ناچوری است ، کشور یکسره در دست بیگانگان و دلالان خودی استثمار میشود . قلم از شرح اوضاع کنونی شرم دارد ، مگر دستی از غیب برون آید و کاری بکند . ( مترجم )

مهمترین شرط داخلی نجات ایران آن است که احساسات عمیقۀ هر ایرانی در بند منافع مشروع و ترقی هر فرد موطن خود بوده، و نیروی خود را در آرزوی آسایش توده بکار برده - این صفت روزانه در ادامه و افزایش باشد. [آیا این ایده آل مقدس صورت پذیراست؟] و اما شرط خارجی که دست کم پایه کار است اینکه - ایران نباید در کوشش و تلاش خود، از دو همسایه نیرومند انگلستان و روسیه در قید، و مورد تعرض باشد. پرواضح است که نفع خود انگلستان (گزشته از اینکه یکتوع احساسات و علاقه با آزادی دارد و شعار باستانی او، صمیمیت و ابراز همدردی با ملت شجاعی در برابر اقویا، همواره مورد انتظار بوده) در این است، که ایرانی قوی و حکومتی مترقی میان مرزهای هندوستان و مرزهای روسیه حایل باشد.

چه بفکر من ایرانیان از انگلیس بدگمان نبوده، و از طرف او نسبت بتمامیت و استقلال کشور خویش بیم چشم زخم و گزند را ندارند (۱) و تا آنجا که من میدانم، در این دوره انقلاب، بجز فرستادن کشتی‌های توپدار برخی از بنادر ایران، از جمله بندر عباس و بندر بوشهر، در واقعه‌ای که شرح آن داده شد و در ۲۵ ژوئیه چندتن سپاهی هندی از مقر کنسولگری بوشهر، برای تقویت گارد کنسولگری شیراز فرستاد، دیگر اقدامی بعنوان مداخله در کار ایران از انگلستان سر نزده است (۲)

اما در باره روسها قضیه بکلی خلاف آن است. بزرگترین ستایشگران حکومت روسیه، جسارت آنرا ندارند که او را خواهان آزادی یا طرفدار آرزوهای اجتماعی (بطوریکه ما درک میکنیم) بدانند. یا او را پر خاشاک و متجاسر و بی پروا بمهود خود ندانند، و آنها احترامی برای حدود و مرزهای همجوار ناتوان خود قائل باشند - آقای ایزولسکی میخواهد پایه‌ای از حسن تفاهم با انگلستان بنهد و خود را نسبت بمنافع انگلیس در ایران متعصب و اتمود میکند، و چنانکه از مراسله مندرجه در کتاب آبی بر میآید - در میان سایر چیزها از خودداری در اعزام نیرو و تیریز، (در اکتوبر ۱۹۰۸) حسن عهد خود را میخواهد ثابت نماید (در صورتیکه این، نتیجه تند کرسر ادوارد گری بوده که گفت اینکار تاثیر ناگواری در آنکشور خواهد نمود) و با احضار برخی از مامورین روسیه و نمایندگان که همکاری و مساعدتشان با مرتجعین مسلم و عنوان سیاست تعرض نسبت بایران داشته، بریتانی را مرهون عنایت خود می‌خواسته.

۱ - گرچه حکومت بریتانی نسبت بوجود طولانی سپاه اشغالگر روسیه و رفتار ناهنجار آنان در شمال ایران شکایات تفسیر ناپذیری کرده ولی خورد خورد ایرانیان را وادار ساخته که انگلستان را نیز بزرگترین مخالف خویش انگارند، گو اینکه عملاً بر ضد استقلالشان دشمنی نشان نداده باشد، من در این باره مقاله‌ای زیر عنوان «انگلستان و اسلام، در شماره ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۰ منچستر گاردین نگاشته ام (مؤلف).

۲ - دولت بریتانی نمیتواند در پیشگاه تاریخ خود را تبرئه نماید و خود را غمخوار و هوادار ایران جلوه دهد. چه در هر پیش آمدی بنفہ روسیه؛ باتشخیص سیاست خود بکشور ما تاخته، پس از انقلاب ایران که همه‌جور جانب دلخواه روسیه را رعایت کرد - در جنگ

در میان این عناصر زبانی کار مامورین روس، شاخص تر از همه دوهارتویک سفیر روسیه در تهران بوده، که در ۱۵ نوامبر ۱۹۰۸ فراخوانده شده و اول سابلین وابسته سفارت بکفالت او برقرار، سپس بکلویسکی کزیل (Poklevisky Koziel) باعتبار اینکه دوستدار آزادی، و احساسات دوستانه نسبت بانگلستان داشته، مامور و بعنوان سفیر تازه در ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۹ وارد تهران گردید.

سرشناس دیگری از آندسته، پخیتانف (Pokhitanoff) بوده که زمانی کنسول روسیه در تبریز که عملیات او در پیش گیری و اشکال تراشی هر گونه راه حل مسالمت آمیزی در تبریز هویدا بود، و مسلم گردید که عملاً دسته مترجمین را حمایت میکند. بجای او میلر آمد و تا آنجا که بوصف آید، تا میتوانست رغبت بهم آهنگی با همکار انگلیسیش را نشان داده و تا نیرو داشت (پس از ورود سپاه روس در اپریل ۱۹۰۹) از رفتار خود سرانه ژنرال از نارسکی (Znarsky) جلوگیری مینمود.

نباید فراموش بشود که هم برخلاف انتظارات من که آرادانه اذعان میکنم، وهم برخلاف انتظار بیشتر جراید و مردان سیاسی این کشور که خواه هوادار یا معارض استقلال ایران بوده اند، و در همان دم که قوای متعده ملی با استعانت از تهور خود برای زمامداری میکوشیدند - سابلین که دست پری از نیری روسیه که در قزوین (۸۰ میلی تهران) اردو زده بود میداشت و میتوانست اسباب مداخله را فراهم ساخته، جام فیروزی را که ایرانیان در کار نوشیدن بودند از لبان آنها بر باید، دست نگاهداشت. (۱) و دو یا سه روز بعد از خلع محمد علی

☆ ۱۹۱۴/۱۸ = سال ۱۲۹۴ خ همان دم که روسها از شمال بکشور ما تاختند انگلیس هم بوشهر را اشغال و قشون جنوب را (S.P.R.) تشکیل و تا سال ۱۳۰۰ خورشیدی عملیات تعرضی و لشکر کشی را در جنوب و مغرب ایران دنبال میکرد. برای سومین بار در جنگ جهانیگیر دوم ۱۹۳۹ ر ۴۵ بدون مقدمه و خبردار یا هیچگونه دلیلی، فقط بحمايت روسیه و همدستی با آن، در جنوب (خرمشهر و آبادان) ناگهان بماحمله ور و با کشتی اقیانوس پیمای جنگی خود قایق توپدار مارا غرق و دریا سالار بایندر و شماره زیادی از افسر و سربازان مارا کشته، و تا پایتخت پیشروی کرد (مترجم).

۱ - اینکه براون مینویسد - سابلین با وجود قشون روس در نزدیکی تهران میتوانست دست بمداخله بزند و جام فیروزیرا از لبان ایرانی بر باید و تعبیر بعین نیت او کرده - ظاهراً توجه به شیوه سیاست روسیه نداشته و آنرا مانند بریتانی می پنداشته که ارتش آن، بویژه در کشوریگانه بانظر دیپلماسی اداره میشود.

در صورتیکه در حکومت تزاری، دیپلوماسی در ارتش تاثیر و نفوذی نداشته و ارتش فقط با اراده و دستور ستاد و دیپلین ویژه خود عمل میکرد. شاید اگر سابلین اختیار میداشت از ابراز بدجنسی خودداری نمیکرد - حرکات قشون روس، بفرمان افسران خود و فرمان ارتش تاراج کل بوده است «مترجم»

شاه، بموجب خبر سنترال نیوز ادسا ( ۱۹ ژوئیه ۱۹۰۹ ) باین سپاه فرمان رسید که در انتظار فرمان دیگری از پیشروی بد آنسوی قزوین بازایستند. و بالاخره لیاخوف که بدتریا بهتر از دیگر افسران روسی قزاق نبوده، و در رویدادهای سه ساله تلخترین خاطر اتراد قلوب مردم ایران هشته بود، در ۴- اوت ۱۹۰۹ بروسیه بازخوانده شد و برخلاف بیانه منتشره دوروز پیش روزنامه نوویرمیا، دیگر بایران بر نخواهد گشت. و میتوان امید داشت که در بایلوستک بماند، و دیگر موقعیتی در خور اعمال بدبینی، درباره آینده ایران نخواهد داشت.

با همه اینها اعلامیه خبرنگار ویژه تایمز در ۲۵ ژوئیه ۱۹۰۹ مشعر بر این است که «بعقیده عمده ایرانیان و باتفاق آراء، حضور نیروی روس در تبریز و مشهد، در سراسر کشور با بدگمانی نگریسته میشود» آنچه تا کنون بحقیقت پیوسته، گزشته از کوشش های لازمه که پس از برکناری محمدعلی شاه از طرف شورای ملی یاهیتت مدیره برای رفع مخالفت با روسها بعمل آمده، به انجمن های ایالات گوشزد شده که تظاهر بمخالفت با روسها خطرناک میباشد و بارها حکومت اطمینان داده است که از طرف آنها مداخله در امور داخله ایران نمیشود و این اطمینانها متکی به اعتماد دولت بوده. چنانچه باین بیان اعتماد صریح؛ مردم وقتی نهند، روسیه حق ندارد آنها را ملامت نماید. چه میان گفتار آندولت و رفتار ناهنجار سپاهش فرق بسیار است و برخلاف این اطمینان ها - تقریباً مطبوعات خودشان اعم از ارتجاعی و آزادخواه، همداستان بوده اند که این سپاهیان بدون توجه بمواعید، تاروز رستاخیز در ایران خواهند ماند، مگر اینکه يك نیروی برتری آنها را از آن کشور براند.

ایرانیان در اعتماد نداشتن بمقاصد روسیه تنها نبوده، نامه های تاریخ ۸ و ۱۰ ژوئیه ۱۹۰۹ بقلم يك تن غیر رسمی انگلیسی (مقیم ایران) از رشت که در موقع ورود سپاه روس نوشته شده و در پائین آورده میشوند آنها را صریحاً تأیید میکنند، و بدین قرار است:-  
« هشتصد قزاق در انزلی پیاده شده و شماره بیشتری در دنبال دارند - ایرانیان نزد من آمده اشك در چشم داشتند، اینها از من میپرسند چرا با آنها جدیت و موقعیتی که در حفظ افراد و دارائی اروپائیان شده، باید زیر بار این خاری بروند. بازارها بسته شده و دستور بمردم داده اند که وقتی این وحشیان شمالی در کوی و برزن ها میگردند، کسی در خیابانها نایستاده و کلمه ای بزبان نیاورند.

گفته میشود قزاقان بسوی تهران رهسپار و برای نگهبانی هر سفارت چندتن گماشته میشود. اگر این راست باشد برای سفارت بریتانی تنزل نیست که بوسیله مردمی که نسبت به بریتانی جنبه دوستانه ندارند حراست شود، و که از لحاظ تمدن در پایه ای بس پست تر از تهرانیان میباشدند؟

مشهد موقعیتی بسی هولناک دارد - من آنجا را در اپریل گذشته در عبور از سیستان بانجا دیدم. شهر آرام و هیچگونه احساسات بدی نسبت به اروپائیان وجود نداشت. شما نتیجه ورود سپاهیان روس را در جراید خواهید دید.

من به کنسول بریتانی گفتم مرك برایم گواراتر از بودن زیر حمایت روسیان است اونیز بسیار دلتنگ بود .  
 ملیون دیده به انگلستان دوخته اند ، ولی بکلی از سیاست سرفرود آوردن به روسیه گنج هستند .

« ویس کنسول بریتانی در اینجا هیچگونه خبر رسمی از پیاده شدن قشون روس نداشته ، تصور میکنند شاید بریتانی و روسها هم آهنگی در کاردارند و از اینکه همکار روسش از این موضوع او را بی خبر گذاشته در حیرت است . »

« چندی پیش ویس کنسول تلگرام کشفی رسیده بود که احکام به کنسول روس فرستاده شده و او به کنسولگری روسیه رفته دستوری برای تعقیب سیاست خود بگیرد ! .  
 « ملیون اینجا در صددند ، بدولتهای اروپائی دیگر تلگرافی مراجعه نمایند . آنها از رسیدن جواب نومیدند ، زیرا تا کنون از هیچ طرف مورد ترحم و لطفی واقع نشده ، ولی من داستان آن بیوه وقاضی بی انصاف را برایشان نقل کرد ، اگر فقط آنها امید را از کف ندهند ، بی شك دعاهاشان مستجاب خواهد شد . »

« اینها برای رسیدن تلگرام خیلی در زحمت و تلاش هستند ، زیرا تلگرافخانه هنوز در دست دولت است . »

« یکنفر انگلیسی بمن گفت : آیا تایمز نمیتوانست حقایق امور ایرانرا بنویسد ؟ من چیزی باو نوشته ام ولی نمیدانم درج خواهد کرد یا نه . »

انگلیسهائیکه ایرانرا میشناسند ، درباره ایران اختلافی باهم ندارند . آیا در وطن ما عقاید عمومی نباید برانگیخته شود . یا انگلستان هنوز از ترس آلمان باید کور کورانه با حکومت هراس آوری مانند روسیه رابطه داشته باشد ؟

« آیا پوزش مرا از این نگارش پذیرفته مرا خواهید بخشید ؟ اگر میدانستم خوش آیند شما نیست هرگز مبادرت بمزاحمت شما نمیکردم . » (۱).

۱ — خوانندگان اگر با دیده بصیرت بدین نامه بنگرند دو سه نکته را مورد توجه قرار خواهند داد ، و برای روشن شدن - نگارنده آنها را درخور تفسیر دانسته از لحاظ تاریخ یادآوری مینماید :-

اول- اینکه، از این نامه ثابت میشود که در دوره انقلاب ایران . رفتار ملیون کاملاً با شئون تمدن معاصر تطبیق میکرده و اعمالی خلاف انتظار متمدنین از آنها سر نمیزده که موجب شکایت یا اعتراض ملل راقیه بتواند بود .

دوم - اینکه، در خلال سه ساله انقلاب، کوچکترین صدمه جانی و مالی به اتباع بیگانه وارد نشده و بیپناهان و مال اروپائیان- وارد شدن قشون روس در شمال و انگلیس در جنوب جز اشکال تراشی و معامله قوی با ضعیف و تجاوز بحقوق و حدود ما از لحاظ ترسانیدن رجال و توده مردم، برای استعمار ایران نبوده و بدینوسیله میخواستند جلوه‌دهان



در نامه دوم که دو روز بعد، از انزلی ( بندر پهلوی ) همان مغبر نوشته چنین می گوید :

« شما از اینکه بشنوید کارها از بد به بد تر گراییده ، متاثر خواهید شد . دیروز بامداد بگاه ، ۶۲۵ تن قزاق از اینجا رهسپار رشت گردیدند .

گروهی از رشتیان بی اسلحه بنام اعتراض بورود آنها برخاسته اند . گمان می رود اکنون قزاقان در انتظار ورود توپخانه و پیاده نظام در کنسولگری رشت باشند . هم اکنون پیاده نظام روس در کار پیاده شدن هستند . اهالی انزلی بحالت اعتراض در پیرامون آنان اند .

« بمسیو کنستان مدیر گمرک؛ از طرف کنسولگری خبر پیاده شدن آنها ابلاغ نشده، چون او اختیار اجازه دادن بخشکی آمدن آنها را در اسکله گمرک، نداشت، بورودایشان رضایت نداد . آنها با اسکله قفقاز و مرکور ( نمایندگی کشتی رانی شرکتهای روسی ) قدم به خاک نهادند .

مدیر گمرک بدآن سمت رفته؛ رفتار آنان را می پایید . این کار سبب گزارش رسمی مشروحه از جانب فرماندهی قزاقان دایر بشکایت از رئیس گمرک بدین عنوان که در نتیجه این تظاهرات کسی در حین عبور علنا پای یکی از قزاقان سیخ فرو کرده و تقاضای پوزش میکرد ، که چون این موضوع بجائی نرسیده نیازی بشرح آن ندارم - رونوشت این مراسله را من برداشته ام .

« بعلاوه شخصی بنام ایوانف از سفارت روس از ( Constant ) مسیو کنستان بازخواست میکرد؛ بدین مضمون که : به بینم برای چه شما اختیاراتی را برای عبور اسلحه

✱ سایر دول را گرفته و پیمان ۱۹۰۷ را لپاس حق بجانب پوشانده بدلخواه خود بر ما بتازند و منابع حیاتی ما را بین خود تقسیم نمایند و قیمت خود را نسبت بایران مشروع جلوه دهند.

سوم - اینکه، شهرت یافته بود که انگلیسها طرفدار آزادی و هوا دار مشروطیت ایرانند . در صورتیکه تظاهر آنها بدین صفت بعد از جنگ روس و ژاپون وضعیف ساختن روسیه فقط برای آن بوده که روسیه را بزانو در آورده دموکراسی ایران را مزید بر توهم روسیه تزاری و سبب قیام ملت روس جلوه داده، او را برای کنار آمدن با امپراتوری بریتانی در قضایای آسیا حاضر سازند، چه بمحض اینکه قرارداد بسته شد، از حمایت ما دست برداشته بدلخواه روسها تسلیم شدند و حتی بویس کنسول انگلیس دستور تلگرافی کشف داده میشود که طبق دستوریکه به کنسول روس داده شده عمل نموده سیاست انگلیس را از آنرو، تعقیب نماید . این رویه در جنگ اول و دوم نیز محور سیاست انگلیس بوده، در آینده هم جز این نخواهد بود بردولت و ملت ماست که از گذشته هبرت گیرند . « مترجم »

میخواهید، درحالیکه ما در کاراشغال هستیم - به چنین اختیاری نیاز نیست. (۱)  
 « خون هرخوش قلب اروپائی خواه انگلیسی. فرانسوی. بلژیکی یا آمریکائی  
 میجو شد، این گراف کوئی نیست؟ آیا حکومت در وطن ما از این وویداد آگاهی دارد؟  
 نمیتواند از این ستمکاریها جلوگیری نماید؟

قزاقان وقتی به لنگرگاه رسیدند پرچم افراشته موزیک مینواختند.  
 « امروز پیاده نظام باتفنگ سر نیزه دار قدم بخشکی نهادند، و میشنویم که ۳۰۰  
 قزاق به مشهد اعزام شده. این خبر فتنه انگیز است. من مشهیدانرا خوب میشناسم -  
 اگر در آنجا آشوبی برپا شود. پرنس واییجا (Wahija) کنسول روس با سیاست  
 خودپسندانه خویش، آنانرا وادار به سبزیگی کرده و خون ریزی در پی خواهد داشت.  
 (در اینجا از مأمور کنسولی دیگر [البته انگلیس بوده] انتقاد شده که من حذف آنرا بهتر میدانم)  
 « اگر بریتانی دست و پائی نکند - عقیده ایرانی از او بر میگردد. و آیا چه  
 اثری در شصت و دو ملیون اتباع مسلمان ما خواهد داشت؟

« شما از شنیدن اینکه، من درشش ماه پیش روسوفیل بودم و باشکال میتوانستم  
 روسها را تمجید کنم بحیرت خواهید شد! » (پایان)

بدلایلی چند من نمیتوانم نام نویسنده این نامه را افشا کنم. چه با او شخصاً آشنائی  
 ندارم و چون او مرا در کار ایران علاقمند میدانسته؛ بنگارش نامهها مبادرت کرده است.  
 اینگونه نامه ها و نوع آنها که از دیگران بمن رسیده که حتی بالحن های بسیار  
 شدیددی بوده، از مراسلات خبرنگاران ذی فن، بیشتر جنبه قضاوت داشته و محکمه پسند تراند.  
 چه نگارشهای مخبرین رسمی، که اغلب الزام آور یا ممکن است بر پایه ملاحظه و تمایل  
 شخصی بوده، که بدبختانه در این قضایا قویاً بدان استناد شده و شاهد صادقی بشمار آمده اند  
 که باشکال میتوان منبع آنرا نیز بدست داد،

۱ - برای ضبط تاریخ شایسته میدانم، عین عبارت فرانسه دوجمله را که در گزارش  
 فرمانده و اظهار نماینده سفارت روس گفته شده و براون نیز بفرانه نگاشته در اینجا بیاورم  
 تا نسل معاصر و آینده ایران بکنه خود کامگی دولت همسایه پی برد:  
 الف - در گزارش فرمانده :-

L'individu cracha démonstrativement dans la  
 direction des pieds d'un des Cosaques.

ب - بازخواست نماینده سفارت: vous - pourquoi demandez - vous  
 autorisations pour laisser passer des armes ?  
 puisque nous occupons, ce n'est pas nécessaire.

ملاحظه فرمائید لحن تحکم و خودخواهی، تاچه پایه بوده و هنوز هم همین است.

(مترجم)

بدست آوردن سند مثبت از رویدادهائی که در فاصله زیادی از این کشور (انگلستان) پیش آمده و از نظر منافع اقویا حقیقت را پوشیده میدارند؛ بسی دشوار است.

در ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۶ در پاسخ پرسش مستر فلین (Flynn) - سر ادوارد گری اذعان نمود که چهار هزار تن سپاهی روس در تبریز - ۱۷۰۰ بین رشت و قزوین و ۶۰۰ تن دیگر در سایر نقاط شمالی ایران، علاوه بر گارد کنسولگریهای روس بوده‌اند - و اینها در این نقاط مختلف، برای صیانت جان و دارائی بیگانگان از نظر خطر احتمالی جای گرفته - بعضی اینکه این مخاطرات احتمالی از میان برود آنها را خواهند کشید.

مراد شرطیه ناگواریکه اینها اختیار کرده اصرار بر انجامش میورزند، اگر بمعنی واقعی نکات آن ارائه میکنند - آیا نقطه مسکونه‌ای در جهان یافت میشود که خطر جانی و مالی احتمالی در آن امکان ناپذیر باشد؟ و اگر کلمات را بمعنی واقعی نمیگیرند، اگر از کلمه «امکان پذیر» معنی «مدلل احتمالی» را ما میفهمیم، پس بخوبی جا دارد پیرسند. چنانچه زمینه‌هایی برای استنباط چنین خطری در میان بوده، و یا بعبارت دیگر مخاطراتی که در پیش وجود نداشته، آیا با حضور سپاهیان روس در سرزمین ایران، خطر ایجاد نشده است؟ ما گواهی خبرنگار روزنامه روس را در اثبات رفتار حاکیمانه تحریک آمیز سپاهیان روس در تبریز و نامه شاهد بی طرف انگلیسی را از «پیرگی شان در انزلی، رشت و مشهد نگاشتیم، اکنون بگزارید شهادت خبرنگار روزنامه فرانسوی بنام سیکل (Ciecle) را از رفتار تازه تر آنان در قزوین نقل نمائیم:

در ۱۱ ژانویه ۱۹۱۰ این مخبر از تهران چنین مینویسد:

« رفتار سپاهیان روس در همه نواحی شمال ایران، هر دم طاقت فرساتر و پر خاش آنان به وطنخواهان، احساسات دینی مردم را جریحه دار نموده، مستی سربازان و عربده آنان و اهانت آشکارا بدین اسلام، هر دم صفات خبیثه آنانرا! مستعد حرکتهای ناشایسته تری می سازد.»

« اکنون ادعا میشود که هدف روسها جز تسکین بی نظمی چیز دیگر نیست، در صورتیکه بی نظمی وجود ندارد. میخواهند خود را در کشور جای کنند و هر مدت دلشان میخواهد در آنجا بمانند، هر نظر دیگری که اظهار شود مخالف آن است که در جلوی چشم ماست.»

### قبختر و رفتار ناخنجار سپاهیان روس

« کردار پر آب و تاب چندی در این جا »

« چند روز پیش در قزوین، چند سرباز روسی که شکمپاشان از ودکا آکنده بود، در خیابان های شهر ولوله ای انداخته، ب مردم دست اندازی و بزنان و کودکان آزار میرسانیدند؛ يك افسر روس بجای اینکه زیردستان خود را از این رفتار نکوهیده باز دارد، سه تن

از رهگذرانرا زخمی کرده، به پلیس که مداخله کرده بود ناسزا گفت، پس از این مبارزه نجیبانه! سربازان بعشم آمده دکان بقالی را آتش زدند.

« دو روز دیگر دوباره در قزوین سربازان روس بازارها ریخته هشتاد کله قند دزدیده، پلیس را کتک زده و با حرکات شرم آوری که قلم از شرح آن در مانده است، با حالت خرابی خارج و بجاهای خود برگشتند؛ بدون اینکه از طرف افسران خود بازخواست شوند. سربازان دیگر، دسته جمعی کودکی را بدون هیچ دلیلی زده سرش را شکستند.

سرانجام وقتی که حاکم «فرماندار» قزوین نامه ای از این ماجرا به کنسول روس نوشت، نامه را بدون پاسخ رد کرده بدلخواه خود میپنداشت که وظیفه او نیست وارد رسیدگی بشکایتی شود که بر ضد سربازان روس است.

## مقامات روسی و راهزنان

« از سوی دیگر روسیان مقیم ایالت گیلان - ( واقعه - در خط مرز فرضی ) از موقعیت خود استفاده کرده، بوسیله اشخاص بی سروپا تسهیلاتی برای افشاندن تخم اغتشاش و وحشت در هر جا که دسترسی داشته باشند، با مداخله مقامات محلی فراهم میسازند. مرتکبین بی نظمی، در خانه مفسدین راه داده میشوند و با استفاده از حقوق سیاسی «خارجی» پلیس از مداخله و بازداشت آنان ممنوع و با این روش همه گونه تسهیلاتی برای پناه دادن و واگزاردن آنها، بتعقیب اعمال خود خواهانه فراهم است.»

« کنسولگری روس در تبریز، نسبت برحیم خان راهزن سرشناس؛ اشکارا کوس دوستی میکوبد. اندکی پیش از آنکه رحیم خان به اردبیل حمله کرده، آنجارا ویران و بکشتار مردم حتی زن و بچه دست یازید - افسران روس دست در دخت با او عکس برداشته بودند.»

همینکه حکومت باعاده نظم در اردبیل موفق گردید و رحیم خان بقره داغ، یعنی زادبوم خود گریخت، کارگردانان روس، برای اینکه اثر موقعیت دولت ایرانرا در بازگشت نظم از میان ببرند و تماس خود را بار حیمخان که عضو سودمندی برای آنان می بوده نگهدارند، پیشنهاد کردند که ۵۰ قزاق «بیهانه چیزیکه کسی را فریب نمیدهد» برای ارتباط و آگاهی از وضعیت محل، به قره داغ گسیل گردد.

« در شهرستان مازندران نماینده کنسولی روس بحکومت ابرانی درخواستی برای جبران « آنچه بشرح نیامده » پیش نموده و تهدید کرده است که اگر اقتناع او را بطیب خاطر فراهم نکنند، سربازانی بدانجا گسیل خواهد شد.»

## ناخشنودی توده

« دولت ایران اعتراض سفارت روس در تهران را دنبال میکند - ولی از نتیجه نوید هائیکه سفیر آندولت آزادانه داده است؛ اثری دیده نمیشود - مگر این دیپلمات

از خود قدرت و تسلطی بافسران و سربازان روس که کارهای شرم اورشان قلوب ایرانیان را جریحه دار ساخته و احساسات ملتی را برضد روسیه می‌نگیزاند؛ دارد؟ یا آنها گوش بعرف حسابی میدهد؟

« باینکه این مساعی بجائی نمیرسید . حکومت ایران دمی از تحلیل تقاضاهائیکه ناگزیر از مراجعہ بنمایند روس بوده؛ فارغ نشسته است. »

« اگر بد آمد و ناخشنودی مردم ایران از روسیه روزانه در ادامه و افزایش است، بد گمانی اروپائیان مقیم ایران، درباره دولت بزرگ و نیرومند همسایه، کمتر از ایرانیان نمی باشد . اروپائیان تاکنون از شناسائی نقش های واقعی، که نمایندگان روس بر ضد تمامیت ایران بازی میکنند امتناع ورزیده، امروزه باین حقیقت برخورد کرده اند که این نمایندگان، منظوری جز فراهم ساختن موجباتی برای تدارک زمینه اشغال سرزمین ایران در سر نمی پروراند .

حضور سپاهیان روسیه در ایران، از این پس تنها نظم و آرامش را به آشوب و اغتشاش میکشاند و تکلیف حکومت نوین را که حداکثر هم خود را برای موازنه و بازگشت محیط صلح در کشور بکار میبرد؛ دشوار ترمیکرداند .

حضور آنها بیش از همه، خطای فاحش و خلاف مواعید و پیمانهای موکد و خودداری از مداخله، و اطمینانهای رسمی است، که در این مورد به اروپا داده شده است .  
 اکنون يك سال (تاژویه ۱۹۱۰) تمام، از عمر حکومت مشروطه نو که زمام امور را در دست گرفته گزشته و در این مدت بدون درنگ، برای بازگشت نظم و تضمین امنیت نفوس و اموال همگانی کوشیده، و ناظرین را بستایش و ابراز همدردی واداشته است .  
 دشوارپایش بویژه در امور مالی بی شمار بوده - برای کمک در این مشکلات چشم داشت بانگلستان و روسیه دارد - نه مقامی دیگر - ظاهر آروسیه برای ضمانت وام تقاضا دارد، ژاندارمری در منطقه نفوذ روسیه ( یعنی بزرگ و مهم ترین قطعه ایران ) با افسران روس تشکیل داده شود !

اگر همه کارهای نکوهیده پیشین روسیه را چشم پوشی کرده و رفتار آنها را درباره برکناری محمد علی شاه - بازگشت مشروطیت بنگریم، آیا این اعمال تا این تاریخ، نقطه اعتماد یا اثر نیکوئی در خاطر ایرانیان بجای گذاشته است؟ - از ۶۳۰۰ سرباز روس که در سال گذشته با هزاران بهانه بایران گسیل داشتند، هنوز تا آنجا که بشمار آمده ۳۰۰۰ تن یعنی هزار نفر در تبریز که در بیرون شهر اردو زده بودند و اکنون در باغ شمال تشریف دارند، پانصد تن در نقاط مختلف میان انزلی و قزوین، پانصد تن در خود قزوین، سیصد تن در خراسان، شمارهای که معین نشده در استرآباد (گرگان) و (ارومیه) و پانصد تن در

اردبیل، بلاوه یکدسته پنجاه نفری قزاق در ژانویه ۱۹۱۰ به اهر (قره داغ) برای بررسی وضعیت!! فرستاده شده است.

براینها باید دژ رفتاری و دست بالا پا شدن این سپاهیان را در رشت، قزوین و تبریز برهم افزود. از جمله اقدام جسورانه آنها این است که در شهر اخیر بنا بگزارشی، دست بساختن کلیسایی زده و بیرق روس را بسه یا چهار صد رسانیده، وجود آثار و علائمی که دلالت بر اندیشه ماندن دائم آنها داشته (قولی است که جملگی برانند) علاقه و دل بستگی فراوانی در روابط با سر کرده دزدان و آشوب طلبان رحیم خان، و دیگری داراب میرزا شاهزاده دست پرورده روسها، که در هنگ مقیم قزوین افسر بوده، و برای تقویت دغل کاران ارتجاع بزنجان رفته، در آنجا اسماً بازداشت و عملاً بدست سربازان روس نجات یافته با خود بقزوین برش گردانند و بایک دسته سپاهیان ایرانی جنگیده بر آنها شلیک کرده دوتن از جمله علیخان فرمانده دسته را کشته است.

آیا - «چنانکه يك تن روزنامه نگار فرانسوی اصرار میورزد» - جای شکفتی است که ایرانیان در اینکه دست خود را در حنا بگزارند تردید و تأمل داشته، یا بگویند مرگ را خوش تر دارند از اینکه زمام نیروی مسلحه کشور، یعنی ژاندارمری را در اختیار افسران فرمانده روس، یا بعبارت دیگر يك بریگاد بزرگ و پرمعنی دارتری را در تحت ریاست همقطاران یا اخلاف لیاخوفها بگزارند؟

بس بهتر میدانند که در پی معاهده دفاعی با ترکیه باشند، یا جایگاه دولت را به اسپهان، آن پایتخت پرافتخار روزگار صفویه انتقال دهند - و حتی بجای ازدست دادن سرزمین شمال، آزادی و استقلال خود را تامین کنند، گوا اینکه پاره ای از تن ایران کنده شود؛ بهتر از آن است همه کشور با خاری بدست حاکمیت روسیه فرو افتد. (چنان روزی را خدا نیاورد) اینهمه رویدادهای ناگوار و خلاف انتظاری که در ایران، و چند سال اخیر در ترکیه پیش آمد، چه بسیار پیش گوئیهایی که باطل افتاد، و باز هم گفتار از پیش و محدود در پیشگاه حوادث آینده نامحدود؛ لاف گزاف است. عقیده خود من آن است که اگر در دوره سه شاه، پولهایی که ایران در خزانه داشت، بپهوده یا بدتر از بپهوده مصرف نشده، و در این دوره بیست ساله، میتوانست با حسن نیت، بیطرفی خود را در برابر دو همسایه نیرومند حفظ نماید، در يك دوره ده یا بیست ساله، خود را شایسته تجدید سازمان و اصلاحات ایران، و انجام تکلیف سترگی که در پیش دارد بنماید. ولی اینها دو چیز بزرگ در میان دارد «اگر ها» و «کاشکی ها» با اینحال همانطور که این سنت طبیعی همواره و همه جا و در همه چیز جاری است، زمینه امیدوارتری از هیجده ماه و حتی یکسال با بیطرف موجود است، بهر آنها يك سوی شده و بیمار هر چند بسیار ناتوان است ولی دوره نقاهت را می بیند. روسیه هر چند همسایه مددکاری نیست ولی ممکن است بغوشی با ایران کنار آید، اگر نه - اوضاع

داخلی و خارجی درخور تامل است - چه بدست حزب وطن آثار و علائم بد اندیشی و خط و نشان کشتی ارتجاع نابود گشته، پس میماند تصادم با سیاست خارجی که همواره بیم سیادت آن بر ایران میرود، بدینسان ما تنها میتوانیم بایرانیان گفتار سعدی را یاد آور شویم :

اَلَا لَا تَحْزَنِيْ اَخَا اَلْبَلِيَه  
فَلَرَحْمَنُ الطَّافِ خَفِيَه

ای بلا دیده بیم و نومیدی بخود راه مده، خدایرا رازهای نهان و الطافی بی پایان است

که روزی پرده از چهره خواهد گشود . (۱)

۱ - پیش گوئی براون با ظهور اعلیحضرت فقید ( رضا شاه کبیر ) درست در آمد که من مکرر در این کتاب از او یاد کرده ام و اکنون هم سه شعر از غزل لسان الغیب را یاد آور میشوم که میفرماید :

یوسف که گشته باز آید بکنعان غم مخور	کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
دور گردون کر دوروزی بر مراد مانگشت	دائما یکسان نماید حال دوران غم مخور
هان مشو نومید چون واقف نه ای ز اسرار غیب	باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

( مترجم )

اکنون باید دید که دولت جوان بنام تحول ، با نخست وزیر جناب رزم آرا یکی از ناموران آرتش، که بیشتر مردم چشم امید بسوی او گشوده اند ، در این هنگام که جنگ کره در گیر شده و مردم در نهایت بیم، و بحران مالی بشدت در جریان است ، چگونه کشتی ملک را رهبری خواهد کرد ، از پیشگاه یزدان موفقیت او را خواهیم ( رجوع شود بشرح صفحه ۳۳۶ ) مترجم .

# انقلاب ایران بنام خدا پیوندنامه‌ها

Appendix

یا

## پایه های مشروطیت ایران

- ۱ - فرمان مشروطیت بتاريخ ۱۴ جمادی دوم ۱۳۲۴ قمری - ۱۴ مرداد .  
۱۲۸۷ خورشیدی - ۵ اوت ۱۹۰۶ .
- ۲ - دومین فرمان مشروطیت در تکمیل فرمان نخستین و سفیرانی میرزا .  
نصرالله خان مشیرالدوله و ملک المتکلمین .
- ۳ - بیانات مظفرالدینشاه در کاخ صاحبقرانیه .
- ۴ - متن نطق شاه هنگام کشایش مجلس شورادرکاخ گلستان .
- ۵ - مرک مظفرالدینشاه و آئین سوگواری ملی .

## توضیحات

در پیوند نامه کتاب - مولف پس از فرمان مشروطیت - قانون انتخابات - قانون اساسی و متمم آن و دومین قانون انتخابات را بانگلیسی ترجمه، و منظورش از ترجمه قوانین نشان دادن پایه دانش و بینش سران ملت و نمایندگان پارلمان ایران بملت انگلیس بوده و چون قوانین ادوارمجلس یکجا وتک تک تدوین و در دسترس همه است - ترجمه آنها را از انگلیسی یا استنساخ از فارسی، در اینجا کاری زائد و غیر لازم دانسته، بجای آنها چهار فقره مدارک دیگر که پایه و اساس مشروطیت ایران بشماراند و خاطر مرک شاه را نیز برای تکمیل این داستان بهتر یافته، بدرج آن مبادرت گردید.

مترجم



## ۱ - فرمان همایونی بعنوان میرزا نصرالله خان مشیر

## الدوله صدر اعظم وقت

جناب اشرف صدر اعظم از آنجا که حضرت باری تعالی جل شانہ سر رشتہ ترقی و سعادت ممالک محروسہ ایران را بکف کفایت ما سپرده و شخص همایون مارا حافظ حقوق قاطبہ اہالی ایرانی و رعایای صدیق خردمان قرار دادہ - لہذا در این موقع کہ رأی و ارادہ همایون ما بدان تعلق گرفت کہ برای رہایت و امنیت قاطبہ اہالی ایران و تشیید و تائید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیہ بمروور در دوائر دولتی و مملکتی بموقع اجرا گزارده شود، چنان مصمم شدیم کہ مجلس شورای ملی از منتخبین شاہزادگان و علماء و قاجاریہ و اہیان و اشرف و ملاکین و تجار و اصناف بانتخاب طبقات مرقومہ، در دارالخلافہ تہران تشکیل و تنظیم شود کہ در مہام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامہ مشاورہ و مذاقہ لازم را بعمل آورده و بہیشت وزرای دولتخواہ ما در اصلاحاتی کہ برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان، عقاید خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامہ و احتیاجات قاطبہ اہالی مملکت، بتوسط شخص اول دولت بعرض برساند کہ بصرہ ہمایونی ما موشح و بموقع اجرا گزارده شود،

بدیہی است کہ بموجب این دستخط مبارک، نظامنامہ و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آنرا موافق تصویب و امضای منتخبین، از این تاریخ مرتب و مہیا خواهد بود کہ بصرہ ملوکانہ رسیدہ و بعون اللہ تعالی مجلس شورای مرقوم کہ کہ نگہبان عدل ماست افتتاح و باصلاحات لازمہ امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید، و نیز مقرر میداریم کہ سواد دستخط مبارکرا اعلان و منتشر نمائید تا قاطبہ اہالی از نیات حسنہ ما کہ تماما راجع بترقی دولت و ملت ایران است کما بنیفی مطلع و مرفہ الحال مشغول دعاگوئی دوام این دولت و این نعمت برفہیت باشند.

در قصر صاحبقرانیہ بتاریخ چهاردم ( ۱۴ ) شہر جمادی الثانیہ ۱۳۲۴ ہجری در سال یازدہم سلطنت ما .

متن فرمان مشروطیت کہ از طرف مظفرالدینشاہ در تاریخ چهاردم جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری صادر و اعطا شدہ است .

این فرمان بخط زیبای میرزا احمد خان دبیر حضور وقت و با قوام السلطنہ - احمد قوام کنونی نوشته شدہ بود.

## ۲ - دومین فرمان مشروطیت

روز چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ در کاخ صاحبقرانیه فرمان مشروطیت چنانکه گزشت صادر گردید.

با اینهمه ملت فرمان مشروطیت را کافی ندانسته و بست نشستگان سفارت خارج نشده و مهاجرین قم نیز باز گشت ننموده، سرانجام مظفرالدینشاه فرمان زیرین را صادر فرمود :  
> جناب اشرف صدراعظم - در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ که امر و فرمان صریح در تاسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم، مجدداً برای اینکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کامله همایون ما واقف باشند - امر و مقرر میداریم که - مجلس مزبور را بشرح دستخط سابق سر بعماد دایره نموده، بعد از انتخاب اعضاء مجلس، فصول و شرایط نظامنامه مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضای منتخبین، بطوریکه شایسته ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند . که بشرفعرض و امضای همایونی موشح و مطابق نظامنامه مزبور این مقصود مقدس صورت انجام پذیرد . امضاء

با این فرمان - شخص صدارت ( مشیرالدوله ) و جمعی از تجار به قم رفته و علماء را را باز گردانیدند. پس از ورود علماء متعصبین سفارت نیز خارج شدند .

عصر شنبه ۲۷ جمادی الثانی در عمارت مدرسه عالی نظام که موقتاً برای انعقاد مجلس شورای ملی معین گردیده بود؛ مجلس افتتاح شد .

در این مجلس که عضدالملک، از جانب شاه حضور یافته و بر حسب دعوت، تمام رجال و امنای ملت و دولت حاضر شدند. پس از حضور مدعوین که بیش از دوهزار نفر بودند، شادروان مشیرالدوله صدراعظم خطابه زیر را ایراد نمود.

آقایان عظام - البته هر کدام از ماها که در این محل شرف حضور داریم - مختصراً میدانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم و اجتماع آقایان علماء و وزراء و امانا و اعیان و تجار و اصناف در این محل چیست؟

ولی محض اینکه نیت پاك و مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه بطور شایسته مکشوف و معلوم باشد ازوما باستحضار خاطر محترم آقایان عظام میرسانم که چنانکه البته خاطر شریف همگی مسبوق است ، بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه، مصمم شدند که ابواب نیک بختی و سعادت بر روی اهالی ممالک محروسه ایران باز شود و اصلاحات لازمه که باعث مزید استحکام مبانی دولت و خوشبختی ملت است؛ بررور بموقع اجرا گزارده شود.

چون این خیال شاهانه بدون همدستی و معاونت قاطبه اهالی ایران بآنطوریکه منظور

نظر ممدلت اثر بنندگان همایونی است انجام پذیر نمیشد ، رای مبارک همایون شاهنشاه معظم بدان تعلق گرفت که مجلس شورای ملی از منتخبین طبقات معینه ، بطوریکه تفصیل آن در دستخط مبارک در تاریخ ۱۴ جمادی الثانی مشروح است ، در دارالخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود .

از آنجا که ترتیب قوانین انتخابات و سایر فصول نظامنامه این مجلس شورای ملی ، باید با کمال دقت موافق دستخط مبارک فوق الذکر ترتیب شود و البته چنانکه میدانید اتمام این کار مستلزم وقت و فرصت معینی است لهذا برای اینکه اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی دلیلی واضح و حجتی کافی در تصمیم رای مبارک خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس شورای ملی بقاطبه اهالی ایران داده باشد ، چنین مقرر فرمودند که عجالنا محل موفقی این مجلس محترم ملی تعیین و در آنجا باحضور آقایان علما و وزراء و اعیان و اشراف و تجار و اصناف صرف شیرینی و شربت شود

بدیهی است که اولیای دولت اهتمام بلیغ خواهند نمود که لایحه قواعد انتخابات و نظامنامه مجلس شورای ملی بزودی موافق دستخط همایه نی (در چهاردهم جمادی الاخر) ترتیب و اعضای مجلس ملی در تهران جمع و بافتتاح این مجلس محترم مبادرت شود. از خداوند خواهانیم که سایه بلند پایه اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه بر سر قاطبه اهالی ایران مستدام و فرزندان وطن مقدس را توفیق بدهد تا با اولیای دولت ، برای افتتاح ابواب نیک بختی بر روی ایرانیان بکوشند و این دولت و ملت قدیم پنجهزار ساله ایرانرا باوج سعادت برسانند .

### پس از آن ملك المنكلمین از طرف ملك خطابه زیر را ابراد نموده

بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين ، بعد - فقد قال الله تبارك و تعالی فی كتابه المجید ، اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ، الحمد لله الذی اذهب عنا العزن ، ان ربنا لغفور شكور .

خدا را شکر که از توجه ظاهر و باطن امام عصر ، «عجل الله فرجه الشريف» و از شمول توجهات کامله پادشاه رعیت پرور عدالت گستر ، امروز شب تاریکی و بینوایی ایرانیان سرآمد و آفتاب سعادت و اقبال ایشان طلوع نمود .

حسن استعداد و قبول قابلیت ملت ، سبب شد که پادشاه دل آگاه را نیت مقدسی که در نجات مملکت و حیات ملت در خاطر الهام مظاهرش نهفته بود ، در این زمان سعادت فرجام بمنصه شهود رسانند و فرزندان عزیز خود را که در حجر رأفت پرورده بود ، اینک در مصالح خود مطلق و آزاد داشته تا آنچه را که برای مصلحت وقت خود لازم دانند بگویند و بکنند و خرابیهای گذشته وطن عزیز خود را مرمت نمایند .

شبهه ای نیست که استقلال سلطنت موقوف بهیت و تربیت ملت است ، و تربیت موکول باستقلال سلطنت ، ملت اگر رای شخصی و شورای ملی خواست برای

حفظ بیضه اسلام و قدرت سلطنت بود و دولت هم که قبول این استدعا را فرمود برای تقویت ملت و اختیار تامه آنها در ترقی مملکت بوده و اینک که بضایات کامله خداوندی و بموجب دستخط آفتاب نقطه همایونی اینطور اتحادی محکم فیما بین نمایندگان دولت و ملت حاصل گشت و حسن استعداد ملت سبب شد که دولت حقوق شخصی و ملی آنان را تصدیق فرمود.

جای آنست که این هیئت مجلس در بیداری ملت و آگاهی آنها بحقوق مشروع خود؛ نهایت مساعدت را بجای آورند، تا ملت هم بتواند بانهایت قدرت، حقوق سلطنت خود را محفوظ دارد و حالا که از خواب غفلت برخاسته در مقام مرمت خرابیها برآمده، براهنمائی علمای دین پرور و وزرای دولتخواه وطن پرست معایب کلیه و نواقص حالیه که مدار مملکت را از کار باز داشته دور دارند و مطمئن باشند که آنچه از روسای روحانی و وزرای بزرگ برآید و لازم باشد در مساعدت با آنها بدون تامل بعمل خواهد آمد و به موقع اجر خواهند گذاشت.

در این وقت با کمال مسرت و خوشبختی از طرف خود اضافه و از جانب هیئت ملت و کالتا تشکیل این مجلس شورای ملی را که فقط برای رسم افتتاح است، شکر موفور بعمل آورده، تشکرات قلبیه و ادعیه خالصانه را تقدیم اعلیحضرت پادشاه متبوع معظم و مفتح ایرانیان مینمایم. و عجالنا با این معدود و کلا که منتخبین پای تخت میباشند، شروع بقصود نموده، انتظار میبریم که بفرصت و کلائی که باید از تمام بلاد منتخب شوند - بترتیب مخصوص انتخاب شده، در دارالخلافه حاضر گردند که تا هر چه زود تر این مجلس که مجلس شورای ملی میباشد موافق نظامنامه تکمیل نواقص خود را نموده، در استحکام میامی سلطنت و استقرار حقوق ملت نتایج مستحسنه را بعون الهی ظاهر سازد. والسلام علی من التبع الهداه. پس از اتمام خطابه، عموم حضار فریادشاه زنده باد و ملت پاینده باد، بلند کردند و سپس مجلس با خرسندی کامل پایان یافت.

پس از این جلسه امضاء ملت و محترمین شهر و علماء مرتبا در همین مجلس که باتفاق نظام معروف بود، جلسات خود را تشکیل میدادند و بالاخره نظامنامه و آئین نامه انتخابات، در طی همین جلسات تصویب گشت و در تاریخ ۱۹ رجب ۱۳۲۴ بصره همایونی رسیده بموقع اجرا گزارده شد.

در صدر آئین نامه انتخابات صنفی مشتمل بر دو فصل وسی و سه ماده - شاه چنین نوشت: -

بسم الله الرحمن الرحيم

«جناب اشرف صدراعظم این نظامنامه صحیح است» محل صحه مظفرالدینشاه»

### ۳- بیانات مظفرالدینشاه- روز شنبه ۵ رجب، ۱۳۲۴ قمری

#### در کاخ فرح آباد

در این روز با حضور مشیرالدوله صدراعظم و جمعی از وجوه رجال- مظفرالدینشاه خطاب به حاضران چنین اظهار داشت :-

تاریخ دنیا و تجربه ایام گذشته نشان میدهد که هیچ کاری صورت انجام نمی یابد مگر باتحاد و اتفاق نوع بشر با همدیگر، و این اتحاد و اتفاق نه فقط برای کارهای مهم و امور منظم لازم و واجب است بلکه اگر درست تدقیق و تعمق شود هویدا است که کارهای عادی روزانه هم محتاج باتحاد و اتفاق است تا آنکه بطور دلخواه صورت خارجی یابد .  
مثلا همین عمارتی که مشاهده مینمائید- اصلا بدستیاری صدنفر از معمار و بناوکارگر و غیره باین شکل و هیئت درآمده است و بدیهی است نظم و ترتیبی در میان این صدنفر بوده که هر کدام بموافقت همدیگر تکلیف خود را اجرا نموده اند، و در ازای آن تکلیف حقی داشته، تا آنکه کار آنها پیشرفت نموده است .

این عمارت که اول طرح و نقشه بوده است و بس و حالا باینطور صورت خارجی یافته و رفع احتیاج معینی را مینماید، در صورتیکه بنای عمارتی اقلا اتحاد و اتفاق صد نفر را لازم داشته باشد آنها با ترتیبات مخصوص معین، بدیهی است که تشکیل يك دولت و ترتیب و تنظیم امور يك ملت و مملکت بطریق اولی محتاج باتحاد و اتفاق است منتهی در اینجا باتفاق صدوهزار نفر کار ساخته و پرداخته نمیشود، بلکه اتفاق تمام افراد و اعضای دولت و ملت لازم است . تا امور دولتی و مملکتی بطور شایسته اداره شود و هر کدام از اعضا که بمنزله سرو دست و پا و تن اند بوظایف خود عمل نمایند تا همگی بطور صحیح تشکیل شود .

طبقات مختلفه و ایالات متبوعه در حوزه دولت، حکم اعضا و جوارح بدن را دارند . چنانکه بواسطه دردمندی عضوی تمام اعضای بدن بیقرار میشوند، هیئت دولت هم لزوم پریشانی و عدم رفاهیت تبعه خود آزرده و متالم میگردد - غم رعیت غم دولت و شادی آنها شادی دولت است .

پس باید در آسودگی و رفاهیت مردم کوشید و مثل فرزندان خویش آنها را جمع کرد و لوازم زندگی و اسباب تن آسانی ایشان را فراهم آورد، تا همه دولت را مربی خود دانند و پادشاهرا پدر مهربان خویش خوانند .

«خردمند دانا، آنکسی است که همواره باقتضای زمان رفتار کند.» فی المثل در عهد کیخسرو، آئین جهاننداری و وضع اداره امور دولت و حفظ ثغور مملکت؛ بطرزى بوده که آن عهد و زمان اقتضا مینمود .

ولی آن اصول و قواعد ملکه‌داری بکار امروز ما نمیخورد، چه هر عصری اقتضائی دارد و در هر روزی طرز و طوری متداول است. چنانکه نمیتوان مثلاً امروز لباسهای قدیم و کلاههای يك ذرعى را ديگر باره میان طبقات نوکر از وزرا و اهل قلم و لشکر متداول نمود. کذا لك اصول فن اداره و قواعد سياست و مملکت داری هم باید امروز؛ و رای ایام گزشته باشد.

این است که من مصمم شدم مجلس شورای ملی را تشکیل و تنظیم نمایم تا بدینوسیله؛ بنیان اتحاد و اتفاق دولت و ملت، بطوریکه دلخواه من است مستحکم شود. و امیدوارم انشاءاله تعالی باین آرزو نائل شوم و طوری اساس اتحاد؛ مابین دولت و ملت استوار شود که در سختی و نرمی کار و سردی و گرمی روزگار، واقعا هر دو شريك و سهيم باشند، و سعادت و خوشبختی دیگریرا؛ سعادت و نیکبختی خود دانند.

ولی هر تکلیف متضمن حقی است و بالعکس هر حقی متضمن تکلیفی. باید اساس موافقت میان دولت و ملت بر شالوده صحیحی گزارده شود، تا خیالات و نیات صحیحه نتیجه بعکس نبخشد، و حدود محفوظ باشد. تا در ایفای حقوق هم افراط و تفریط نشود، تکلیف ما لطف و مهربانی است و تألیف قلوب، تکلیف نوکر اطاعت فرمان است و اجرای وظایف خدمت سلطان. ولی هر کدام در جای خود.

«شاه اگر لطف بی عدد راند بنده باید که حد خود داند»

نوکر نظامی باید بگوید، من امثال امر و اجرای فرمان پادشاه را می‌کنم بهرچه فرماید. ولی پادشاه دانا هم که بخیر و مصلحت رعیت خود و تبعه خود واقف و بصیر است میدانند چه فرماید.

«پادشاهی که رعایای خود را مانند فرزندان خویش دوست دارد و تفاوتی مابین آنها نمیگزارد. یقین است جز مهربانی درباره رعیت خود چیزی روا نمیدارد. مگر وقتی که رعیت از حد خود تجاوز نماید و نصیحت و موعظت گوش ندهد. در اینصورت البته باید آنها را تنبیه نمود. و این تنبیه هم باز از روی محبت است. مانند تنبیهی که پدر فرزند را مینماید که جز از راه مهربانی نیست.»

«باری، باید اساس اتحاد و اتفاق دولت و ملت را استوار کرد. و حدود را هم معین نمود که تمام مردم در کمال امنیت و رفاهیت و آسودگی زندگی زندگانی نموده، فرداً فرد خود را عضو هیئت معظمی که ما آنرا دولت ایران یا وطن عزیز می‌نامیم بشمارند، و در خوب وبد و نیکبختی و بدبختی خود را سهيم و شريك بدانند.»

از تاریخی که حسب الامر معین شده بود که جمیع طبقات که حق تمین نماینده دارند ورقه تعرفه گرفته و نمایندگان خود را انتخاب کنند، شاهزادگان، که یکی از طبقات بودند از گرفتن تعرفه خودداری کردند، مشیرالدوله مراتب را بعرض مظفرالدینشاه رسانید. شاه روز هشتم شعبان ۱۳۲۴ عموم شاهزادگان و روسای سلسله قاجاریه را بحضور پذیرفت و پیمانات زیر را خطاب بایشان ایراد نمود:

« ما نیکو میدانیم، علت عدم دخالت شما تا کنون در امور راجعه بشورای ملی از القای شبهه کسانی است، که از نیات مقدسه ما بیخبرند و شما هم نظر بشاهپرستی، القاء شبهات آنانرا قبول نموده خود را شریک و سهیم شرف ملی نکرده‌اید. پس لازم است، حضوراً بشما عقاید مقدسه خودمانرا حالی نمایم. »

زمانی که من ولیمهد این دولت بودم، از ظلم و جور حکام و مأمورین دیوان، نسبت برعایا و هرج و مرج امور داخله و خارجه مملکت، همواره در فکر و اندیشه بودم که راهی برای رفع این خرابیها بدست آورده بموقع اجرا گزارم، چون بطور کلی ممنوع از دخالت در امور بودم چاره‌ای بدست نیاوردم، تا بحکم تقدیر زمام امور مملکت بدست ما افتاد بعد از ورود بتهران کراراً مقاصد مقدسه خودمانرا بامین السلطان فرمودیم. بعد از تصدیق، موانع و معاذیری چند بیان نموده که معلوم شد باطنا بامقاصد ما همراهی ندارد. »

« از آن راهیکه میدانستم میرزا علیخان امین الدوله همواره باخیالات مکنونه ما همراهی داشته، صدارت را باو تفویض نمودیم و از نیات مقدسه خودمان او را کاملاً مسبوق و مستحضر ساختیم، حق این است که بعلو خیالمان میافزود و با جدیتی کافی در اجرای مقاصد عالیه ما حاضر گردید. »

ولی مواعی چند بیان نمود که سد پیشرفت مقاصد بود، برای برداشتن موازح دستوری باو دادیم، چون مقدرات خداوندی بامیل ما مطابقت نکرد، مجدداً صدارت را بامین السلطان واگذار فرمودیم و بفرنگستان سفر کردیم. در فرنگستان همواره بامین السلطان برای اجرای نیات خود در مذاکره و مشاوره بودیم جداً قول داد که حین ورود بایران در مقدمات کار اقدام نماید. »

ورود بتهران باز محرک او شدیم تا مجلس مشاوره را وسعت داده، ملاحظه کردیم که احدی فعلاً باخیالات ما همراهی ندارد، و در جلو مقاصد عالیه ما سدهای آهنین بسته شده، دانستیم که هنوز مشیت الهی با اجرای مقاصد ما تعلق نگرفته. »

باز در سفر دوم فرنگ مکان و مقام را خالی از اغیار و اضداد دیدیم، بتکرار ما فی الضمیر خودمان بامین السلطان پرداخته درین دفعه چنان مرا اطمینان داد که بمجرد ورود تهران بمقدمات کار خواهد پرداخت. »

بعد از ورود باز موانع را در جلو آورده، خواستم شخصاً بعملیات مقاصد خویش اقدام نمایم، بجهاتی صلاح ندیدم، اصرار بامین السلطان کردیم باز اقامه موانع نمود. چون اصرار ما را ملاحظه کرد. راضی گردید، دیوانخانه منظمی بمثل دیوانخانه های ممالک متمدنه آزاد برقرار دارد. ولی آنهم صورت خارجی پیدا نکرد، عاقبت زمام امور مملکت را بعین الدوله مرحمت فرودیم، و از نیات مقدسه خودمان او را مستحضر کردیم، خوب خیالات مقدسه ما را استقبال کرد، ولی او هم بذکر موانع مشغول گردید، و اول شرط این عمل را اصلاح مالیه دولت دانسته، اوقات خود را باصلاح آن مصروف نمود،

و در مقدمات عمل مصادف گردید باموانع پیچ در پیچ، که تولیدش بواسطه اهمال در خود عمل بود .

تادریں اوان که امور مملکتی را بشخص تربیت شده خودمان، میرزا نصراله خان مشیرالدوله سپردیم، اصلاح و اجرای مقاصد خیریه همایون خودمانرا سریعاً خواستیم . مشیرالدوله هم بملاحظه شرف سلطنت و صرفه ملت با کمال متانت و عجله با اجرای مقاصد عالیہ ما پرداخت، همگی موانع را بحسن تدبیر اصلاح کرد و خاطر مارا از هرجهت آسوده گردانید .

در این موقع ما از مشیرالدوله و حجج اسلامیه عموماً، خصوص آقامیرزا سیدمحمد مجتهد سنگلجی خوشنودیم که نیت مقدسه مارا در امور مملکت بخوبی استقبال نموده، و عموم ملت را یکدل و یکزبان بدون نفاق و صدایپرو خیالات دیرینه ما نمودند، و راحت را از خودشان بکلی برای پیشرفت مجلس شورای ملی و احتیاجات ملکی دور کردند .

پس همه بدانید که ما بصرافت طبع، این آزادی مشروع و مجلس شورای ملی را بملت شاهرست خود عنایت فرمودیم، و ریاست این مجلس را بانهایت شوق؛ خودمان قبول کرده ایم، و این مجلس محترم مجلس خودماست، هرکس ضدیت با این مجلس نماید بشخص ما ضدیت کرده . اگر رضایت مارا منظور دارید خیلی زود منتخبین خود را معین نمایند که بغواست خداوندی مقدمات انتخاب تا روز دهم بخوبی انجام داده شود، و از روز یازدهم شروع بتعیین و کلا نموده و محض میمنت و مبارکی روز ؛ نزد هم همین ماه که یوم مولود مسعود حضرت حجة الله فی الارضین است، برای افتتاح - خودمان بمجلس حاضر و آنروز میون را تاریخ افتتاح شورای ملی قرار خواهیم داد .

سپس شاه بمشیرالدوله صدراعظم اشاره کرده اظهار داشت، از طرف مجلس اعلانی منتشر نمایند که هر طبعه، تا روز دهم ماه منتخبین خود را معین نمایند از شرف و فایده این مجلس محروم و بعدها هم حق انتخاب و تعیین و کیل برای خودشان نخواهند داشت. همان هنگام بر حسب امر شاه، مشیرالدوله بحکومت تهران امر داد که اعلان زیر را انتشار دهد . (شاهزادگان و سلسله قاجاریه نیز به تعیین و کلای خود پرداختند) .

## آگهی

« چون موافق نظامنامه انتخابات، امرا و اعیان و اشراف و ملاکین باید نمایندگان خود را برای مجلس شورای ملی معین نمایند، لهذا - با کمال احترام و توقیر خواهش میشود، از اعیان و خوانین و اهل قلم و اطبا و ملاکین و صاحبان مستغلات شهری، بعدودی که در نظام نامه مقررات و طبقات نوکر سواى اهل نظام هر گاه در جزو، شاهزادگان عظام و علمای اعلام و قاجاریه و طلاب و خوانین و اصناف انتخاب نکرده اند .



روزشنبه هفدهم شعبان از یکساعت بعد از ظهر الی یکساعت بغروب مانده، بعنوان ملاک در مجلس انتخابات ملی حاضر شده، شش نفر نمایندگان ملاکین و ادرشش قرعه انتخاب نمایند محض سهولت توضیح میشود که آقایان معزی الیهم شش نفر نمایندگان خود، هر کس را میخواهند نماینده ایشان باشد، از پیش در نظر بگیرند که در وقت انتخاب معطل و مردد نباشند - صاحبان مستغلات، در صورتیکه مستغلات ایشان از هزار تومان کمتر نباشد. در حکم ملاکین هستند، هر یک از آقایان معزی الیهم که حاضر نشوند بموجب این اعلان حق انتخاب ایشان در این نوبت ساقط خواهد شد.» (غلامحسین غفاری)

چند روز قبل از ختم عمل منتخبین تهران، بر حسب امر شاه، مشیرالدوله صدر اعظم، برای افتتاح مجلس رقه دعوتی بعنوان علما، شاهزادگان، امراء، رجال و سفیران خارجه و نمایندگان انتخاب شده باین مضمون فرستاد:

« یوم یکشنبه ۱۸ شعبان سه ساعت بغروب مانده، در عمارت گلستان افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد، مستعدی است در ساعت مزکور برای درک سعادت حضور همایونی شرف حضور بهم رسانید.»

بموجب این دعوت در ساعت معین دعوت شدگان، بالباسهای رسمی خود در عمارت گلستان حضور یافتند و در اتاق برلیان خطابه افتتاحیه را که متن آن گراور شده مظفرالدینشاه قرائت کرد. (در این کتاب گراور آن نیست رجوع بعصمت ۴ شود)

## نطق شاهانه

۴ - متن نطق شادروان مظفر الدینشاه قاجار، هنگام گشایش مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب اشرف صدر اعظم این خطابه عین فرمایشات خودمان است

۱۸ شهر شعبان ۱۳۲۴ امضاء

منت خدایرا که آنچه سالها در نظر داشتیم امروز بعون اله تعالی از قوه بفعل آمده و بانجام آن مقصود مهم بنایات الهیه موفق شدیم ، زهی روز مبارک و میبونی که روز افتتاح مجلس شورای ملی است ، مجلسی که رشته های امور دولتی و مملکتی را بهم مربوط و متصل میدارد و علایق مابین دولت و ملت را متین و محکم میسازد ، مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است ، مجلسی که نگهبان عدل و داد شخص همایون ماست در حفظ و ودایعی که ذات واجب الوجود بکف با کفایت ما سپرده . امروز روزیست که برو داد و اتحاد مابین دولت و ملت افزوده میشود و اساس دولت و ملت بر شالوده محکم گزارده میشود ، و امروز روزیست که یقین داریم رؤسای محترم ملت و وزرای دولتخواه دولت و امناء و اعیان و تجار و عموم رعایای صدیق مملکت، در اجرای قوانین شرع انور و ترتیب و تنظیم دوائر دولتی و اجرای اصلاحات لازمه و تهیه اسباب و لوازم امنیت و رفاهیت قاطبه اهالی وطن بکوشند و هیچ منظوری نداشته باشند جز مصالح دولت و ملت و منافع اهالی مملکت. «البته میدانید که نیست اساس مقدسی که بملاحظات شخصی مشوب بر مختل نشود و باغراض نفسانی فاسد نگردد .» حالا برانتخاب شدگان است که تکلیف خود را چنانکه منظور دولت و ملت است انجام بدهند ، بدیهی است که هیچکدام از شماها منتخبین انتخاب نشدید مگر بواسطه تفوق و رجحانی که از حیث اخلاق و معلومات بر اغلب از مردم داشته اید ، و خود این نکته باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ماست و رجاء و ائق داریم که با کمال دانش و بینش و بیغرضی در این جاده مقدس قدم خواهید زد ، و تکالیف خود را با کمال صداقت و درستی انجام خواهید داد .

دولی با وجود این چون قاطبه اهالی را مثل فرزندان خود دوست داریم و نیک و بد آنها را نیک و بد خود میدانیم ، و در خشنودی و مسرت و غم و الم آنها سهیم و شریکیم ، باز لازم است خاطر شما را باین نکته معطوف

داریم که تا امروز نتیجه اعمال هر کدام از شماها فقط عاید بخودتان بود و بس، ولی امروز، شامل حال هزاران نفوس است که شماها را انتخاب کرده اند، و منتظرند که شماها با خصوصیت و پاکی عقیدت بدولت و ملت خود خدمت نمائید و از اموری که باعث فساد است احتراز نمائید. «

پس باید کاری بکنید که در پیش خدامسئول و در نزد ما خجل و شرمزده نباشید. این بند و نصیحت‌ها را هیچوقت فراموش نکنید. و آنی از مسئولیت بزرگی که برعهده گرفته‌اید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظر حقیقی اعمال ماهاست و حافظ حق و حقانیت. دست خدا همراه شما، بروید مسئولیتی را که برعهده گرفته‌اید با صداقت و درستی انجام بدهید و بفضل قادر متعال و توجه ما مستظهر و امیدوار باشید. - (هیجدهم شعبان المعظم ۱۳۲۴) (۱)

۱- این بود متن نطق مرحوم مظفرالدین‌شاه که در نخستین جلسه مورخ ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ هنگام گشایش مجلس، در عمارت گلستان ایراد فرموده است. شاه در این روز با شدت بیماری در مجلس حاضر شد و در حالیکه دوتن بازوی او را گرفته و بر تخت نشاندهند، این خطابه را ایراد نمود.

پیش از ایراد خطابه اظهار داشت « سالها در آرزوی چنین روزی بودم و خدای را شکر که بآرزوی خود رسیدم » و حالت رقت و گریه بشاه دست داد سپس خطابه را قرائت فرمود.

نکات برجسته و مؤثر تاریخی آن بحروف درشت نوشته شده - باشد که آقایان نمایندگان این نکات اساسی را که بدبختانه در هیچیک از ادوار قانون‌گزاری رعایت نشده و تا بدین روزگار سیاه تلخ تر از زهر رسیده ایم، وجهه همت و نصب العین خویشان قرار دهند. اکنون که همه بنوا رسیده و دارای همه چیز شده‌اند، امیدواریم که برای استوار ماندن احترام و مقام خودشان هم شده، روش گذشته را تغییر دهند. « مترجم »

## ۵ - مرگ شاه مظفرالدین قاجار - بنیان گزار آزادی

### و حکومت دموکراسی ایران

روز پنجشنبه ۲۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ قمری هجری = تیر ۱۲۸۵ خ - بمناسبت واقعه مرگ مظفرالدین شاه؛ ورعایت مراسم سوگواری، مجلس تعطیل نموده ولی برای تشریفات شرفیابی هیئت نمایندگان به حضور شاه «محمدعلی» و تقدیم مراسم تعزیت، بطور غیررسمی نمایندگان در پارلمان حضور یافته و در این باره بگفتگو پرداخته - خطابه‌هایی که باید در موقع دیدار شاه، از طرف پارلمان ایراد شود خوانده شد. از آن میان خطابه ای که حاجی سید نصرالله «اخوی» انشاء کرده بود، پسند آمده بر آن شدند که هیئت نمایندگان همگی پسین یکشنبه ۲۸ شرفیاب شده مراسم تعزیت و تسلیت از طرف مجلس انجام گیرد.

اینست متن خطابه :

«گر از تخت بگذشت فرماندهی بر آمد جوان بخت، شاهنشهی  
«در این مرگ اگر دیده خونبار گشت دل از گلبنی تازه، گلزار گشت  
«درخت گلی، گر شد از بوستان بماناد خرم نهال جوان»

«هرچند در این مصیبت عظمی و داهیه کبری، کافه رعایا خون از دیده میبارند، و بر مرگ پدر تاجدار خود باناله‌های جگرسوز میزارند، لیکن از آنجا که خداوند رحمن برحمت و واسعه و حکمت بالغه بمصدوقه «مانسخ من آية اوتسها نأت بخیر منها او مثلها» تدارک این مصیبت بزرگ را بموهبت عظیمی بس سترگ، آنگونه تلافی فرموده که زبان و بیان از ادای شکر و ثنایش عاجز و قاصر است، همان بهتر که عامه خلائق در پیشگاه اسلامیان پناه، اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت، شهریار گردون اقتدار ملك ملوك انظار - السلطان محمدعلی شاه قاجار، خلد الله ملكه و اید سلطانه، از مراسم سوگواری بهمان سنت استرجاع و استرحام اکتفا نمایند، و زیاده جزع و زاری نکنند که شاهنشاه ما ضی انار الله برهانه و رفع فی اعلى غرف الجنان مقامه و مکانه، اگرچه مقرر خویش را از نمود پیکر عطوفت منظرتهی ساخت - لکن بحمد الله سریر سلطنت و کاخ شهریاری را بوارث تاج و تختی پرداخت، که حقیقتش را بهتر آیت رحمت است و جایگاه نیاکانش را نیکوتر خلیف برحق

«دو عالم را بدین یکجان سپرده است

چو جانش هست نتوان گفت مرده است»

عزیرب که نغم‌های کشته اش را بسرعت برق و شتاب شهاب با همت ملوکانه و عزم

خسروانه، آبیاری کند و نهال آزادی و نیک بختی را که نشانده، همایون درختی تناور و سایه گستر و بارور فرماید که اغصان آمال بهر مرز و بوم سایه حیات افکند. هر چند مقدرات الهی را حکمت های بی منتها است - لیکن ظاهر تر حکمتی که حادثه کنونی را ضمیم تواند بود، همین است که در اراده ازلی چنان رفته - مگر خدایگان معظم اعز الله امره و نصر لوائه را در تکمیل اقدامات و تحصیل منویات بدر و الاتبار، در حصول این شرف بزرگ اساسی سهیم و شریک فرماید - تا تاریخ این عصر فرخنده قدر که مفتوح عهد عدل و امن است، بنام نامی ایندو پادشاه معدلت دستکاه تا بقیامت مطرز بماند و از متون تواریخ ایام محو و منسی نگردد - اکنون چیزی که موجب تسلیت خاطر غمدیدگان و مایه آرامش قلوب عموم ایرانیان است، تهنیت جلوس میمنت مانوس و زیارت طلعت همایون و دعای دوام دولت روز افزون است.

« خدایا تو این شاه را یار باش »

بدین پاک قصدش مدد کار باش »

مرگ شاه، در ساعت ۶ از شب چهارشنبه ۲۴ شهریور ۱۳۲۴ اتفاق افتاد - در همان شب مراسم غسل و کفن انجام و نماز بر او گزارده شد.

پس از انجام آداب و رسوم مزبور، شاه بوزیران چنین خطاب فرمود: «میل من آنست که این تکالیف مهم را از گردن من برداشته و جنازه خسرو مغفور را همچنان که در خاتمه عمر وصیت فرموده اند بکربلای معلی روانه نمایند و طوری در این باب اقدام شود که تا اوایل محرم منتخبین این خدمت، از اینجا حرکت کرده و بزودی جسد مبارک را در آستان مقدس آقای خودش، حضرت سیدالشهداء ارواح العالمین، العدا؛ در خاک سپارند ».

بامدادان، هیئتی از علما و شاهزادگان و وزیران و قاجار، برای تشییع، در دربار حاضر شده، صندوق جنازه را بتکیه دولت حمل نمودند.

در همان تکیه (که در سال ۱۳۲۷ خورشیدی بکلی ویران شد) از روز پنجشنبه ۲۵ تا سه روز، محفل سوگواری و مجلس ترحیم و ختم قرآن برپا بود، روحانیون و ارکان مملکت در این سه روزه دسته دسته بتسلیت شاه آمد و شد میکردند. در روز نخستین که روحانیان و وزیران برای تقدیم تعزیت بحضور شاه باریافته بودند؛ شاه حاضران را مخاطب ساخته چنین گفت: -

« واقعاً پدر رموف مهربانی از دست من و تمام ملت ایران بیرون رفت » حاضران از شنیدن این بیان، بانهایت تائر افسوس و درینغ خورده تعزیت و تسلیت عرضه داشتند، دسته های گویهای پای تخت، با علامات غرا و ویرق های سیاه مویه کنان و موی کنان در تکیه دولت رژه میدادند، یکشنبه ۲۸ هنگام پسین نمایندگان پارلمان از سوی ملت و مجلس شورای ملی شرفیاب حضور شده، سوگواری خود را با گفتار تعزیت آمیز یادشده عرضه

داشتند ، از روز واقعه ، سر در بهارستان را سیاه پوشانده ، بیاس احترام و برسم عزا داری سه نوبت ؛ شورای ملی تعطیل گردید (۱) .

۱ - بر همه ایرانیان بویژه نسل جوان معاصر و نسل آینده که در عصر انقلاب وجود نداشته داستان آنرا از پدران خود شنیده یا سرگذشترا در کتاب حاضر و دیگر کتاب ها می خوانند ، بایسته است که موضوع را سرسری نگرفته بحقایق آن توجه و برآز و اسرار انقلاب بادیده بصیرت و تعمق بنگرند . آنچه از گزران آن دوره و نکات معروضه در این کتاب که بقلم بیگانه و شهادت ناظران خارجی و خبرنگاران مستفاد می شود ؛ سه نکته در خور توجه و بررسی است . نخست اینکه نه تنها در امور سیاسی خارجی بلکه در کارهای داخلی دولت و حتی روابط رجال دولت و دربار مملکت با توده و افراد توده از هر طبقه بایکدیگر و دولت ، بویژه در مسائل اقتصادی و سیاسی تنها انگشت بیگانگان در میان بوده - رجال مارا مرعوب و توده را بوسائل گوناگون ، مخصوصاً بانیرنگهائی در اختلاف عقاید مذهبی و مرام های سیاسی و اجتماعی ، همه را پراکنده ساخته ، وحدت ملی مارا بهم زده تیره های عشایر را برضد یکدیگر تجهیز و تحت حمایت گرفته ، درباریان و کارگزاران ملک را در مسلک استبدادی و مکیدن خون جامعه تشویق کرده ، از سوی دیگر بعنوان غمخواری ، مردم را از دولت بری و بیزار ساخته و خود مردم را بر یکدیگر جاسوس قرار داده بجان هم انداخته ، اعتماد بین وجوه طبقات را ریشه کن کرده ، بازرگانان را بدلالی متاع خویش تشویق ، به برخی راه استفاده را نشان داده ، بعنوان تبعیت یا وابسته تبعیت از آنها حمایت کرده ، بدون این که خود بدانند فکر ملوک الطوائفی را در ایلات و عشایر نفوذ داده ، بر علیه دولت واداشته بودند . وزیران را بشرط متابعت از سیاست خود ، بکار گماشته و بعضی انحراف از میل آن ها معزولشان کرده ، در همه چیز ما رخنه نموده بودند - سرانجام توده را گدا و چند خانواده را توانا و مسلط بجان و مال مردم نمودند - از سوی دیگر ، خزانه کشور را تهی و شخص شاه را دست نشانده سیاست دلخواه خود ساخته بودند .

دوم - از بیانات مظفرالدین شاه در صاحبقرانیه چنین برمی آید که او مستعد اصلاح کشور ؛ از راه شور و وضع قوانین بوده .

وزیران ، بویژه امین السلطان مانع از انجام مقاصد شاه گردیده ، تا وقتی که مردم بدستور دیگران قیام ، وخواستند بدین وسیله سیاست جدائی بین ملت و دولت را نامین و زمام امور حکومت قانونی را خود بدست گیرند ، مبادا سازش طبیعی بین ملت و دولت به محبوبیت و سیادت آنان نقصان رساند و مشتشان باز شود و چون روسیه تزاری مخالف آزادی هر کشور همسایه بوده ، نهضت آزادی ایران وسیله ای بود که تزار با آنها کنار آید ، همینکه موفق به بستن معاهده با او گردیدند ، دست حمایت را از سر آزاد بخواهان ایران برداشتند ، زیرا منظور آنها حاصل شده و چون امتیازاتی از مظفرالدین شاه بویژه نفت را گرفته و میخواستند بتعمویب مجلس نیز برسانند ولی ملاحظه کردند که مجلس تاحدی امتیاز نفت را (رجوع شود به صفحه ۵۷) دوره اول مذاکرات تقنینیه روزنامه رسمی کشور گرد آورده - آقای محمد هاشمی

تصویب کرده، پس چه بهتر که مجلسی هم در میان نباشد، زیرا مدعی گردن کلفت آن‌ها باطناب معاهده ۱۹۰۷ دست و پایش بسته شده بود، دیگر چه لزوم داشت پای ملت تازه بیدار شده ایرادگیر پر مدعا در میان باشد، پس بهتر آن دیدند با محمدعلی‌شاه هم مدارا نمایند و روس را هم در تاخت و تازش که بیشتر موجبات تنفر جامعه ایرانی را از آنها باعث میگردید، آزاد گذارند. سوم - چون ملت ایران در سابقه تاریخی چند هزار ساله خود؛ جایگاهی از لحاظ سروری و سالاری دارد، و واسطه هوش و فریادی و میراث عالی از آثار تمدن باستانی بطوریکه خدمات او بفرهنگ جهان، با وجود آثار باقیه از معماری؛ حجاری و هنرهای زیبا و ادبیات، مورد توجه و جالب عواطف مهرانگیز ملل راقیه است، چنانچه آرامش و آسایش بخود بیند و با سایر ملل بویژه آلمان و اخیراً آمریکا روابط مستقیم و محکمی با حسن تفاهم داشته باشد، بسروری و سیادت دیگران لطمه وارد شده، دست کم از این حالت خود و جمود بیرون آید. و اجد مقامی بزرگ، در جامعه ملل خواهد شد و مانع از استعمار آنها خواهد گردید، بهترین وسیله انحطاط و فرمانبری ما را در تشتت افکار و جدائی توده با دولت تشخیص داده، با همه قدرت و وسایل خود، مانع از وحدت اجتماعی و همکاری توده با دولت هستند؛ اکنون دیگر قضاوت و راه چاره با خودمان است.

البته نباید تصور کرده‌ام این ناکامیها و سیه‌روزیها را اولیای دول بیگانه عامل بوده، ولی خواست آنها بحکم ضرورت و فرمان لایتنفر قانون تنازع بقا و حس سروری و برتری و بهانه سعادت ملت و حفظ امپراطوری خویش چنین سیاستی را اقتضا میداشته، و هنوز هم خواهانند. اما عامل و مجری اندیشه و نقشه آنان خودمان بوده و هستیم. «همه از دست غیر مینالند - سعدی از دست خویشتن فریاد» آری، عامل ستمکاری آنان بیش از همه دولت‌های نادان و مستبد پیشین ما - و یک چند خانواده در اقطار کشور - یکدسته ارباب صومعه و محراب - و منبر که شاعر خوش قریحه دانشمند آقای حسن آزاد مدلی شیرازی - در حقشان می‌گوید: «کاشکی منبر، و محراب سخنگو بودی تا بگفتی که چه اشان بدل از دست شماست» (که امیدواریم دیگر چنین روحانیانی وجود نداشته باشند، و بجهت‌الله اکنون رژیم منبر تغییر یافته و سخنرانان دانشمند جامعی، مانند جنابان راشد - فلسفی - درو و بلاغی و مانند ایشان داریم که سطح فکر و فهم مردم را اوج میدهند و از اندرز و حکم چیزی فرو نمیگذارند.) از سوی دیگر کسانی بعنوان اختلاف مذهب و انتقام ستمگری قاجاریه و آخوندهادر کشتار بیرحمانه گذشته آنها؛ و جماعتی سودپرست مزدور سورچران بنام روزنامه نویس و بالانتر از همه؛ هوچیان بازاری و خیابان بنام آزادی قلم و گفتار، تسهیلات لازمه را با جاسوسی و کارگزرانی و راهنمائی، طرق پیشرفت سیاست خارجیرا باز و موانع را از میان برده؛ اوضاع را طبق مرام و کام آنان تمام مینمودند.

چه بسا بسیاری از این گروه خود نمیدانند نتایج عملشان چیست و چگونه تیشه به ریشه خود میزنند، هر چند تا اندازه‌ای در این دوره، همه بیدار و آگاه شده و بر موز سیاسی پی برده‌اند، ولی فقر عمومی و ناخشنودی از زندگی بزرگترین عامل تقویت و تایید سیاست ضد ایران است. «مترجم»

# یادداشتها

## Notes

برای تدوین این یادداشتها من بسی مدیون دوست دانشمند خود میرزا محمد، فرزند عبدالوهاب قزوینی هستم، که از روی لطف و مهربانی در خلال مدت چاپ این کتاب، اجتهادات و حقایق داستان را بررسی نمود، هر يك از یادداشتها که مورد تصحیح و تصدیق او قرار گرفته با حروف م-م در پایان آن ممتاز گردیده. خاطره سید جمال الدین را مدیون مستر ویلفرید اسکاون بلنت (Blunt) میباشم و خودم یادداشتهائی نیز از مجموعه اطلاعات گوناگون که از سایر منابع گرفته شده بآن افزوده‌ام.

### یادداشت شماره ۱۵ - (مربوط به بخش یکم) سید جمال الدین

در تاریخ ۲۷ می ۱۹۰۹ مستر بلنت مینویسد:

«من سید جمال الدین را بغوی میشناختم، و او را در سالهای ۱۸۸۳ - ۱۸۸۴ و ۱۸۸۵ بسیار دیده‌ام، نخستین بار در بهار سال ۱۸۸۳ بدیدار او در لندن نایل گردیدم، چه پس از تبعیدش از هندوستان، از نظر مطالعه آمریکای طبیعی و مادی بدانجا رفته و چند ماهی زیسته؛ تازه وارد لندن گشته بود.

بار دیگر در ماه سپتامبر همان سال در پاریس او را ملاقات کردم که در مصاحبت یکی از مصریهای مهاجر که با من سابقه آشنائی داشت میگزراوند، و من خیلی مقید بودم که او را دیده و درباره هندوستان که اراده داشتم بدانجا مسافرت نمایم با او مشورت کنم، چه من امید می داشتم توصیه هائی درباره خودم به مسلمانان عالی مقام هند از ایشان بدست آورم، و منظورم از دیدار هندوستان بررسی وضعیت جامعه آنجا و علاقتان ب موجودیت اسلام و نهضت اصلاح طلبانه آنها بود. در کتابچه جیبی خودم مطالب زیر درباره او یافت میشوند:

۳ سپتامبر ۱۸۸۳ صابونچی (منشی مخصوص من) باشیخ جمال الدین بر من وارد شد، در موسم بهار که او را در لندن دیدم رخت شیخی پوشیده داشت، اکنون بشیوه استانبولی هالباس پوشیده که بد باو نمیآمد. کمی فرانسه یاد گرفته ولی از جهات دیگر تغییری در او راه نیافته بود.

ما درباره هندوستان گفتگو کردیم و اینکه آیا میتوان اعتماد مسلمانان آنجا را جلب کرد یا نه - او گفت از اینکه شما يك تن انگلیسی هستید بسی دشوار است، زیرا هر که چیزی در خور دیدن دارد از حکومت ترسان است، چه در همه جا جاسوسانی دارند، خودش همیشه در خانه خود زندانی میشده و هندوستان را با ترس و احتراز از وضع بدتری ترك کرده است.



هر شیخیکه (ملا) در هندوستان سرشناس شده مارکی بر او گزارده ، مورد جفایش قرار داده اند و اگر خواسته رفتار مستقلی را پیشه خود سازد ، به بلایی گرفتار یا به جزایر اندیمان آواره اش ساخته اند . میگفت مردم نمیدانستند که من خوبی آنها را آرزو میکردم ، خیلی با احتیاط و خردمندانه با من گفتگو میکردند .

مردم بینوا اینگونه بودند ولی مشایخ و شاهزادگان چنین نبودند ، او تصور میکرد حیدرآباد بهترین نقطه برای رفتن من است ، زیرا آوارگان هر استان هند در آنجا هستند ، و آنها از حکومت انگلیسی کمتر میترسند ؛ بمن میگفت چند نامه محرمانه در سفارش و توصیفاتى درباره من مینویسد ، و بمديران چند روزنامه اسلامى نیز خواهد نوشت . من موقعیت سیاسى انگلستان را که چه بوده و اینکه بنظر من میآمد چگونه باید مسلمانان هند به هندوها پیوسته و از سیاست ژاپون بفتح خود استفاده نمایند ، و اینکار بسته بآن است که مردم هند همه همداستان شده ؛ جبهه متحدی در برابر انگلیس بیاریند ، شرحی دادم - او گفت - : « آری چنین تهور و شهامتى در صورتى تثبیت میتوانست شد که مردم انگلیس جنبه همدردی و تعاون درباره آنها بخود گیرند .

ولی هندیان تنها مأمورین دولت را در برابر خود می بینند که هیچگاه تبسم و روی خوش بآنها نشان نداده ؛ بالاخر و تخم با آنها گفتگو مینمایند . »  
در ۱۴ سپتامبر ۱۸۸۳ - جمال الدین ، سنا (ابو نظاره) و صابونچی ، از ناشت گاه تا شام نزد من مانده ؛ تمام روز را بگفتگو پرداختیم .

شیخ نامه های معهود را آورده بود که بسی گران بها بودند ، او سخنانی بسیار سودمند درباره ملت و خانواده خود ب ما گفت ، از جمله اینکه فکر سامتیک بودن افغانیان را رد کرده و بعکس میگفت آنها مانند مردم شمال هند آریائی هستند . ولی خانواده خودش عرب است که هماره شعار خود را با زبان عربی گرامی میدارد و او همیشه با فصاحت و صناعت بیان تکلم مینمود ، مطالب تاریخی فراوانی نیز برای ما گفت .

من اشعار خود را در وصف باد و گرد باد - برای آنها خواندم که صابونچی برای ایشان ترجمه میکرد .

« او گفت خیلی میل دارد بداند که در دنیا يك تن انگلیسی یافت میشود که از روی راستی درباره ناکامی و بدبختیهای هند ابراز دلسوزی کرده باشد ، چه باور ندارد چنین کسی وجود داشته باشد . »

نامه هائی که شیخ بمن داد بزرگترین سود ممکنه را برای من در برداشت . من در سه جای هند او را در مقام ارجمندی یافتم و مانند چند تن انگلیسی که هوادار نیت او بودند بشمار آمده پذیرائی شدم . در کمکته شماره ای چند از جوانان دانشجوی مسلمان ، یکسره مفتون و پیرو عقیده اجتهادی او درباره یگانگی اسلام و اصلاحات آزادیخواهانه بوده و در دیگر شهر های عمده شمال هند قضیه بدآنسان بود . او باتمام قلب مخالف آئین انگلیس بود .

در عین حال بدون کوچکترین قضاوت متعصبانه بشرط مراعات حدود احترام آمیز، کنار آمدن با انگلستان را؛ در صورتیکه امکان پذیر باشد حسن استقبال میکرد. این نکته اخیر وقتی که در ۱۸۸۴ باروفا بازگشتم بمن ثابت گردید.

«دوباره در موسم بهار او را در پاریس یافتم که با دوست من شیخ محمد هبده در اتاق کوچکی بمساحت هشت پای مربع در اشکوبه آخر خانه ای واقع در خیابان سیز Seize که دفتر روزنامه عربی عروة الوثقی بود، باهم روزنامه را اداره می کردند. او از کامیابی من بمسافرت هند خرسند بوده و مرا بمساعی بیشتری در امر اسلام سفارش می کرد. در این هنگام، چه در انگلستان و چه در مصر تحریکات و تشنج بسیاری درباره هیئت اعزامی ژنرال گردن (Gordon) بخارتوم (مرکز سودان) در جریان بود - من در بند پندو کمک او در اعزام هیئتی برای صلح بامهدی سودانی بودم، چه او کمابیش رابطه با او داشت و مداخله اش در عقب نشینی «گردن» مؤثر بود.

او تمایل خود را مشروط بر اینکه از حسن نیت اداره خارجه ما خاطر جمع گردد، در کمک طرح چنین پر. ژه ای تصریح میکرد، بحض و ورود بلندن، من موضوع را با گلاستون (Gladstone) در میان گذاشتم و معتقدم که گلاستون از دستیاری ایشان خرسند می بود، چه تا آنجا کشید که مسئله در هیئت وزیران مطرح گردد، ولی اعلامیه آشتی آمیزی از اداره خارجه ما صادر نگشت و این پیشنهاد رد شد.

«در سال دیگر (۱۸۸۵) گلاستون از کار برکنار ولارد راندلف چرچیل که من با او رابطه دوستی داشتم، بوزارت هند منصوب گردیده اسبابی فراهم کردم که جمال الدین بلندن آمده، برای بررسی در شرایط توافق ممکنه میان انگلستان و اسلام؛ او را دیدن نماید - او سه ماه مهمان من بود، چندی در کرابت (Crabbet) و مدتی در لندن باهم بسر بردیم، از این مصاحبت و مجالست بسیار باهم نزدیک و خودمانی شدیم. من او را بیچند تن از دوستان سیاسی خود بویژه چرچیل و درومندولف (Drummond wolf) معرفی و نزدیک کرده و یادداشت های سودمندی از گفتگوهای ایشان در خانه خودم دارم.»

«یکبار فرار بر این شد که او بهراهی ولف برای ماموریت مخصوصی که برای ابلاغ بسلطان داشت، با نظریه خود، برای آزمایش نفوذ ایشان در نقش (پان اسلامک (تشید وحدت اسلام) و عبدالحمید (سلطان ترك) باتسویه اموریکه به تغلیه مصر و بستن پیمانی با ترکیه، ایران و افغانستان برضد روسیه می انجامید باستانبول بروند.

بدبختانه در آخرین لحظه، ولف از بردن سید باخود منصرف گردید و من (در دست آخر) مشکلاتی را که ولف در این ماموریت برخوردار نموده و بشکست او انجامید؛ زاده همین انصراف میدانم.

سید از اینکه او را انگار کردند، بسی آزرده خاطر گردید، چه حتی بلیط کشتی هم

برای رفتن او باستانبول گرفته شده بود، و پس از چند هفته بلا تکلیفی با اوقاتسی تلخ لندن را ترك و بسوی مسكو رهسپار گردیده، در آنجا با كانكف (Katkof) آشنائی پیدا کرد و بقصد اتحادیه روس و ترك برضد انگلیس، باردوی مغالف پیوست. مشخصاتی از مسافرت او بروسیه در صفحات ۱۰۳ تا ۱۰۵ بیداری ایرانیان > تالیف ناظم الاسلام کرمانی > داده شده، چنین بنظر میآید که سید - مسیودو گیرز (de Giers) زینوویف (Zinooviff) و مادام نویکف (Novikoff) را ملاقات کرده باشد.

> چندین سال من از دیدار سید جمال الدین معروم ماندم - ولی در سال ۱۸۹۲ ورا در استانبول یافتیم که نزد سلطان عبدالحمید مقام ارجمندی داشت و مانند یکی از میهمانان در مسافر خانه نشان تاش (دیوار بدیوار قصر بیلدیز) که مخصوص میهمانان ویژه سلطان بود؛ میزیست.

تازه چند روز پیش از ورود من، در زمزمه مشاهیر رجال وارد دربار گشته، و در تشریفات جشن عید قربان حاضر شده بود، ولی رئیس تشریفات میخواست او را بزور برگرداند - سید جمال پافشاری کرده گفته بود که - > او حق دارد بعنوان یکنفر عالم وسید، جایی بسان اشخاص دیگر، در جشن داشته باشد > و راه خود را باز کرده پیش رفته بود.

با این رفتار، توجه سلطان را بخود جلب که او را بسوی خود خوانده، اجازه داده بود پشت کرسی همایونی حتی نزدیک تر از خواجه تاش جای گیرد - این جسارت بنظر من فطری او بود - زیرا او در مقامات رسمی جنبه دموکراتیک داشت و در چند سال پیش در برخورد با شیخ الاسلام در نخستین مسافرتش باستانبول - همین شهامت را با نتیجه مشابهی نشان داده عرض اندام کرده بود >.

> بنابراین در سال ۱۸۹۳ هم؛ مانند همه میهمانان سلطان عبدالحمید، هر چند مقامی ارجمند داشته، ولی در تحت مراقبت نزدیکی قرار گرفته بوده است >.

> در نخستین دیدار من با او در مسافر خانه - دخترم همراه بود و او از دیدن من خیلی خوشحال گردید.

اتاقها میرا که اشغال کرده بود بسیار خوش نما بودند - دوستانش که مردانسی دانشمند و از طبقه تحصیل کرده بودند بدورش حلقه زده بودند. از جای برخاست و با خوش روئی تمام، مرا شادباش گفته گونه های مرا بوسه زد و دخترم را روی صندلی دسته دار تشریفاتی خویش نشاند.

چای و قهوه بما داد و با سخنانی دلنشین آمیخته بعربی و فرانسه که همواره بکار میبرد؛ ما را پذیرائی نمود. خیلی آزادانه از هر دری سخن راند و بنظر من سایر میهمانانش تنها ترکی میدانستند.

روز دیگر در هتل پرا از ما بازدید کرد. خیلی میل داشت که من سلطانرا -

بینم و من متاسفم که این فرصت را از کف دادم، چه بازیابی در آن زمان مستلزم ما بود. های زیادی با درباریان و انتظار بسیاری بود و چون من در راه مصر بانگلستان بودم نمیتوانستم مدت زیادی در استانبول بمانم. در دهم دوم ملاقات از او مطالب سوادمندی از موقیعت خود و عجایب دنیای قصر بیلدیز که در آنجا مهمان و نیمه زندانی بود من گفتم، او در آن هنگام نیز خرسند مینمود، چه خاطر نوازی از او نفوذی باو بخشیده بود که مهر از دهانش برداشته، همیشه خود را در گفتار آزاد میداشت.

من خرسندم که او را در آن موقع دیدم. چه پس از آن؛ روز گاری نامیومون ترداشته، و اتریکهای شیخ ابوالها (منجم سابق سلطان) که او را رقیب خود میدید، سلطانرا از خاطر نوازی او باز داشته بود، باوجود براین تا پایان حیات در نشان تاش جای داشت. من شك کوچکی از اینکه او در کشتن شاه محرمانه دست داشته در دل دارم، (می پندارم که کلمات شدید او یکی از دلباختگان ایرانی او را بدینکار واداشته) چه جمال الدین انقلابی گندم نمای جو فروش یا شیر آمیخته بآب نبوده است. (۱) و همچنین من بدون اغماض، داستان بیماری او را در نتیجه مسمومیت، باور دارم - او دشمنان بسیاری داشته و خار راه عملیات دلخواه و آزادانه عبدالحمید شده بود، چنین مینماید که روزگار واپسینش، بس غم انگیز بوده است.

چه موافق روایت شیخ محمد عبده، همینکه از چشم سلطان افتاده، دوستان پیشینش از او دوری جسته و خورد خورد خویشتن را تنها و از هم منزلهای مسافر خانه، خود را دور افتاده دید، و در بازوهای نوکر وفادار عیسوی خود جان سپرد

۱ - در بیان عقیده نسبت به راحت لهجه و اراده آهنین سید و بالجمله دست داشتن در کشتن ناصرالدینشاه، دونکته بظاهر متضاد در شرح حال سید دیده میشود - نخست اینکه، میرزا حسین خان دانش اسپهانی مقیم استانبول مینویسد:-

«یاد دارم که بامداد روزی، آهنگ دیدار سید را کرده بخانه او در نشانتاش رفته پروانه ورود خواستم، همینکه پیشش رسیدم، دیدم که سید چشم بزیر افکنده سراسر تالار را از این سر بدان سر باخشم و خشونت می پیماید - بدون اینکه کسی را در برابر داشته باشد دیوانه وار و با آواز بلند میگوید:

« لانجات الا فی القتل - لا خلاص الا فی القتل - لا سلامة الا فی القتل ولا راحة الا فی القتل » ..... در آن دم چنان غرق تفکر و از خود بیخود و سر پائین انداخته بود - که گوئی از آواز پا و ورود من بدانجا خبردار نبوده من چون او را چنین باخود مشغول یافتم بعیرت فرو شده، بدون اظهاری باهستگی از همان راهی که درون شده بیرون رفته برگشتم و او را بحال خود گزاشتم.

بیست و پنج روز یا یکماه پس از آن، آگهی کشته شدن ناصرالدینشاه بدست میرزا رضا بکرمانی از تهران رسید. «  
( دنباله دارد )



محمد حسن خان اعتماد السلطنه

ش ۷۹



## پادداشت ۲ درباره حاجی سیاح - فروغی و اعتمادالسلطنه

حاجی سیاح محلاتی تا این اواخر (۱۹۱۰) لاله احمد شاه قاجار بوده ، و برادرش میرزا جعفر، آموزگار فارسی دانشگاه مسکو میباشد . [ رجوع شود بصفحه ۶۹ ]  
 میرزا محمد حسین اسپهانی متخلص به فروغی و ملقب به ذکاء الملك ( که اکنون فرزندش، میرزا محمد علیخان رئیس دفتر مجلس دارای همین لقب است ) در روزگار پادشاهی مظفرالدینشاه مؤسس و نگارنده روزنامه تربیت، یکی از بهترین جرّاید آن دوره و از شاعران و نویسندگان نامور عصر خود بوده است . او آئین دوستی را با سید جمال الدین و هم با پرنس ملکم خان نگاه میداشته و سرانجام از طرف امین السلطان زندانی گشته، و اندکی پیش از کودتای مجلس ( در ژوئن ۱۹۰۸ ) بدورد حیات گفته است . [ رجوع شود بصفحه ۳۷ ]

✽ و نیز مینویسد:

« هیچ فراموش نمیکنم که پس از قتل ناصرالدینشاه، روزی خبر نکار روزنامه تان ( Temps ) در استانبول دیدار سید را در خواست نمود . سید او را پذیرفت . مخبر تان از او پرسید، چه میگوئید در تصدیق یا تکذیب کسانی که شمارا معرک قتل شاه میدانند؟ سید با حرارت و خشم پاسخ داد: -

« من هنوز چنان تنزل نکرده ام که دست بکارهای چنین ملتی پست و فرومایه ( با اصطلاح خودش چیکان یعنی چنگانه ) بیالایم - تفو بر چنین قومی و پادشاهش !! »  
 شرح این ملاقات و گفتگوی شخصی در روزنامه نامبرده درج گردیده است .

این دو روایت از اخلاق سید که بصراحت معروف است ، هر چند بظاهر متضاد بنظر میآید ولی در معنای دو دلیل بر صراحت و دور از نفاق است ، چه ممکن است انسان وقوع امر یا پیش آمدی انتظار و آرزو داشته و خواهان آن باشد ولی خود مقدم و مرتکب نشده حتی فتوا هم ندهد .

بمثل - ما آرزو مندیم که فلان عنصر کثیف فاسد خائن نابود گردد - ولی در نابودی او نه شرکت کرده و نه کسی را وادار باین کار میکنیم . بظاهر سید هم در باره ناصرالدینشاه چنین روشی را داشته است .

هر چند شرح معرک و چگونگی آن در بخش مربوطه داده شده ، ولی این نکته که در شرح حال سید بقلم مرحوم لطف الله خان اسدآبادی خواهر زاده سید نوشته شده، در خور ثبت است که مینویسد: -

« در ماه شوال ۱۳۱۴ قمری هجری سید مظلوم را بشریت ناگوار سم ، شهید نمودند و در میان نوشته های آن بزرگوار شعر زیر بخط خودش یافت شده است:   
 اننا للمسموم ما عندی بتریاق و لاراق      ادر کاسا و ناولها الا یا ایها الساقی  
 ( مگویا این شعر از یزید بن معاویه است )  
 « مترجم »

محمد حسنخان اعتمادالسلطنه فرزند حاجی علیخان حاجبالدوله ، فراشباشی بنام و رئیس دژخیمان ناصرالدینشاه بود ، که در آزار و کشتار بایبان در سالهای ۱۸۵۰ و ۱۸۵۲ و نابودی یا اعدام مردی بلند پایه و نکوکاری گرانمایه چونان میرزاتقی خان امیر کبیر ؛ شهرتی بسزا یافته است .

( رجوع بصفحه ۵۲ جلد ۲ داستان سیاح و سوابقیکه واتسن و پلاک داده اند و نیز صفحات ۸ و ۲۵۶ تاریخ جدید خودم هود ) هرچند سید جمالالدین اعتمادالسلطنه را با نظر شیوائی ستوده ، ولی بعقیده دیگران او مردی شیاد ، جاهل ، و بیسواد بوده که خود را دانشمند وانمود میکرد . (چنانکه در بخش سوم - در قسمت دادرسی ، میرزارضا کرمانی براین عقیده اظهاراتی کرده است.) او حتی املاش درست نبوده و آثار منتشره بنام او ، کار مردانی باسواد که باجور و جفا و ترس از قدرت و کینه جوئی او واداشته بشکارش میشدند ؛ بوده است .

۲۰۴

### یادداشت ۳ - م . آنتونی کتابچی (مربوط بصفحه ۳۴)

م - آنتونی کتابچی - سال ۱۸۴۳ در استانبول زائیده شده و ۱۹۰۲ در شهرلیگورن ( Leghorn ) ایتالی مرده است .

در ۱۸۷۸ بحضور ناصرالدینشاه معرفی شده و در ۱۸۷۹ وارد خدمت دولت ایران گشته ، در ۱۸۹۴ بسمت رای زن سفارت ایران در بروکسل ماموریت یافته ، از ایران بیرون شده است . [ رجوع شود بصفحه ۵۷ مذاکرات دوره نخستین مجلس درباره امتیاز نفت ] این آگاهی از حالات او را من مدیون فرزندش دکتر کتابچی هستم که هوش و درایت او در من تاثیری مهرانگیز بخشیده است . فرزند دیگرش ادوارد نسبت به آوارگان ایرانی که پس از کودتای مجلس بلندن آمدند ، مهربانی بسیاری کرده است .

### یادداشت ۴ - میرزا احمد کرمانی و سیدحسن

حاجی میرزا احمد کرمانی ، مانند حاجی شیخ احمد روحی ( که با دقت باید آنانرا از یکدیگر جدا دانست ) فردی بایی ازلی بوده ، و همدم او که در اینجا باو اشاره میشود سید حسن معروف بصاحب الزمانی است ، چه بحساب خودش از منتظرین مهدی بوده است . در نتیجه تبلیغات آنها که هنگامه ای در همدان برپا شد ، هر دوی آنان بازداشت و در تهران زندانی گشتند .

در آنجا میرزا احمد از بیماری اسهال خونین مرد ، اما سید حسن با اعمال نفوذ همش مشیرالسلطنه ، (نخست وزیر ارتجاعی محمدعلیشاه) نجات یافت . او استعدادی قابل ملاحظه داشته و دانشجوئی ساعی ولی بسیار دیوانه و نوعا و لنگار بوده است ، او هنوز میزید .





شادروان میرزا تقیخان امیر کبیر  
(عکس این گراور از آقای جلالی است که منحصر بفرد بوده)  
«از لطف ایشان متشکرم»



## یادداشت ده، حاج شیخ هادی نجم آبادی

حاجی شیخ هادی نجم آبادی، یکی از علمای بنام تهران بوده که خدماتی بس گرانبها به جنبش آزادی ایران کرده، هر چند این خدمات در نوع خود با خدمات سید جمال الدین یکسان نبوده چه شیخ مجتهدی از تراز (یا طراز) اول، و از لحاظ نجابت و سادگی طرف اعتماد جامعه بوده است.

او مطلقاً فساد ناپذیر و هیچگاه دیناری از کسی قبول نمیکرده است. پسین هر روز جلو در گاه‌خانه خویش مینشسته و مردم را از هر گروه و آئین - رجال دولت، دانشجویان - شاهزادگان، شاعران - از سنی، شیعی، بابی، امریکائیان، یهود، علی‌الهی و غیره را پذیرفته، و با همه آنها با کمال آزادی در مسائل گوناگون بحث مینموده است. با اینکه او مجتهد بود؛ در باطن آزادمنش و روشنفکر بوده است.

مردم را بشک میانداخت و عقاید موهوم را نابود میکرد و آلتی برای بیداری گروه بزرگی از اجتماع بود؛ که بعدها قهرمان آزادی ایران شدند. حاجی میرزا احمد کرمانی و سید حسن صاحب الزمان که در یادداشت پیشین نام برده شدند و همچنین بسیاری از مشروطه خواهان نامی کنونی؛ از مریدان او بشمارند. سید محمد طباطبائی از جمله تلامیذ او بود؛ ولی بعدها بعنوان اینکه شیخ مخالف پدرش میباشد عقاید او را رد کرد. سید صادق پدرش هم شیخ را بنام مرتد تکفیر نمود.

با وجود براین، تکفیر آنها گذشته از اینکه لطمه‌ای باو وارد نساخت، عملاً بشأن و حیثیت او افزوده و شماره تابعین رستایشگران شیخ را دوچندان ساخت. نه تنها شاهزادگانی مانند نایب السلطنه و وزیرانی مثل امین السلطان بزیارت او میآمدند، بلکه ناصرالدینشاه بشخصه از او دیدن کرده و همه را بدون عرض جلال و ریاکاری در بیرون خانه خود (در حسن آباد) و بدون اینکه جدائی میان پست‌ترین و عالیترین آنها قابل گردد، آنان را می‌پذیرفت. فقط در باره شاه در خانه خود، هنگام ورود از جای برخاست، برای دیگران هیچ گونه امتیازی روا نمیداشت.

در يك موقع نظام السلطنه (وزیردارائی وقت و بعدها نخست‌وزیر) که بدیدن او آمد، و دیده بیرون در، روی زمین نشسته مریدان پیرامونش حلقه زده اند، در برابر تعظیم وی شیخ گفت علیکم السلام؛ سپس يك گز دور از او روی زمین نشست و او بدون اینکه جم بخورد، فقط گفت «یاالله» و چنانکه رسم او بود برای تغییر ذائقه چای و قلیان می‌آوردند، قهوه‌چی همسایه را که او نیز از مریدانش بود، آواز داد که چای و قلیانی بیاورد. يك فنجان چای خیلی خودمانی آوردند.

نظام لسلطنه اجازه خواست که یک دستگاہ چای خوری برای پذیرائی مردم در خدمت شیخ؛ از خانه اش فرستاده شود، شیخ فرمود «بمیل خود عمل کن» از آن دم يك سماور نقره

و يك دست چای خوری قشنگ با قلیانی بسیار زیبا ، بوسیله نوکران از خانه وزیر آورده شد .

شیخ هادی چند پسر داشت . میرزا مهدی که اکنون در وزارت دادگستری است و حاجی شیخ تقی ، مجتهدی است که پدرش شیخ محسن از سران مشروطه خواهان بوده که پس از کودتای مجلس در سفارت بریتانی پناهنده ، سپس به قفازگریخت و پس از کناره شدن محمدعلی از تخت و بازگشت مشروطیت ، عضو هیئت مدیره عالیہ گردید . این پسرانرا او مجبور کرده بود که از راه کسب و رنج بری زندگانی نمایند . میرزا مهدی دکان عطاری داشته ، وقتی برای خرید چای و شکرونیاز مندیهای دیگر دکان - پدرش اجازه نمیداد که برای آوردن بار بدکان - باربر بگیرد و باید بدوش خود حمل کند ، گذشته از اینکه سرو وضع او که شخصی عالم و طلبه فاضلی بود مناسب باربری نبود . بیشتر دیده میشد که در زیر بار سنگین رنج می برد و نفسش به شماره میافتاد و در انظار مردم خار و بی مقدار می گردید .

همچنین جناب شیخ یکی از کاملترین طلبه هایش ، سید احمد را واداشته بود که در يك قهوه خانه موسوم به قهوه خانه قصر در راه شمران با مزد سی شاهی ( ۱۵۰ ریال ) روزانه بطور سرپاچی در برابر مشتریان خدمت نماید . روزی یکی از دوستانش شخصی را درحالی بسیار ناتوان یافت ، که در حیاط مدرسه ایکه اربابش حاجی شیخ هادی تاسیس کرده بود ، روی زمین افتاده که ۲۴ ساعت اخیر چیزی نخورده زیرا اربابش باو سپرده بود که بایستی برای خوردن ، اول پول بدست آورد و خود آن شخص هم معتقد بوده که نباید برای بدست آوردن کار ترك تحصیل کرد ، و پولی هم برای بخور و نمیر نداشته است .

یکروز حسینخان نامی که عادت بکشیدن تریاک داشته نزد شیخ آمده اظهار داشت که دوروز است بدون تریاک مانده و برای خریدن تریاک پنج شاهی میخواسته . شیخ نه تنها خود از دادن آن پول ناچیز دریغ کرد ، بلکه سردار مکرّم را هم نگذاشت پولی باو دهد و می گفت که باین شخص که تریاکنی است حرام است . بنابراین ، حسین خان شیخ را لعنت کنان بیرون رفته و میگفت :

خدا عذاب ترا در دو دنیا زیاد کند از اینکه نه خودت هرگز بمن چیزی میدهی و نه اینکه میگذاری کس دیگر بمن دهد ، تا من از بی تریاکی بمیرم . شیخ هادی در نیمه اول دوره پادشاهی مظفرالدین بدرود حیات گفت . م . م .

### یادداشت ۶ - کاخ امیریه - مربوط به ۱۸۵۶

باغ و قصر امیریه در نزدیکی باغشاه واقع و از میدان اسب دوانی چنددان دور نبوده - آنرا نایب السلطنه کامران میرزا یکی از پسران ناصرالدینشاه بنیاد نهاده و یکی از زیباییاتین و باصفااتین باغهای تهران بشمار است . (م.م)

## یادداشت ۷ - شمس العلماء و امین الضرب

نام اصلی شمس العلماء، شیخ محمد مهدی و از عبدالرب آباد نزدیک قزوین است. او یکی از متبحرترین طلاب (دانشجو) ایران بشمار است. شرحی از حالات او در صفحات ۱۶۹/۷۰ کتاب مآثر و الآثار اعتماد السلطنه داده شده - ناصرالدینشاه او را بهمکاری با شیخ عبدالوهاب پدر میرزا محمد (قزوینی) در تصنیف نامه دانشوران زیر نظر اعتماد السلطنه معین نمود (رجوع بیادداشت شماره ۲ شود).

حاجی محمدحسن، (مانند پسرش حاجی حسین آقا که نایب رئیس مجلس نخستین و یکی از ثروتمندترین مردان ایران است) دارای لقب امین ضرب بوده، سید جمال الدین در مدت توقف تهران در خانه او میزیسته است.

شمس العلماء دوست معظم روحانی مستبد، حاجی شیخ فضل الله نوری (که در ۳ ژوئیه ۱۹۰۹ بدار آویخته شد) بوده، و پنهان ساختن خویشرا در خانه شیخ تابازگشت مشروطیت (در ژوئیه ۱۹۰۹) عاقلانه تشخیص داده بود. پس از آنهم هم تحت حمایت حاجی سید نصرالله اخوی نایب رئیس مجلس دوم قرار گرفته و از تبعیض شدن بدست مجاهدان ایمن گردید.

او در معلومات فارسی - تاریخ عرب و ادبیات در ایران سرآمد اقران روزگار خود بوده، یا باصطلاح دوم نداشته - چند یادداشت گرانبها در شرح مرزبان نامه تدوین میرزامحمد [علامه قزوینی] در هشتمین جلد از سلسله انتشارات گیب (۱) افزوده است. (م.م)

۱ - برای آگاهی خواننده در شناختن گیب (Gibb) لازم میدانم چند سطر بنام یادآوری از آن دانشمند انگلیسی که معروف بدانشمند ترك شناس بوده و از سلسله انتشارات او بدنیای ادبیات، عرب، ترك و پارسی خدمات شایان تقدیری شده، برای تکمیل این کتاب نگاشته شود.

گیب عالم ترك شناس دوست صمیمی و همفکر براون که در سال ۱۹۰۱ در گذشته، کتاب بزرگی در تاریخ ادبیات ترك نوشته بود، و یکجلد آن از چاپ در آمده که مولف دانشمند جوان وفات یافت.

براون دامن همت بکمر زده، چند جلد مانده را بچاپ رسانید. مادر گیب، مبلغ هنگفتی بشیوه وقف، دربانکی گذاشته و دستور داد، از سود آن برخی کتابهای فارسی، ترکی و عربی چاپ شود، و چند نفر از خاورشناسان را متولی و امین این موقوفه نمود که هر کتابی را مصلحت میدانند بهر دانشمند و ادیبی که مناسب باشد پیشنهاد نمایند که تصحیح نموده، حواشی و توضیحاتی بر آن بنویسند و بخرج اوقاف بساد شده بچاپ رسد.

براون تا پایان عمر - رئیس و راهنمای «انجمن اوقاف گیب» بود. علاوه بر آن، خود مستقلا چندین کتاب در جزء انتشارات گیب نشر داده، در تصحیح و چاپ چندین کتاب نیز با استاد محمد خان (علامه قزوینی) که آن موقع در اروپا میزیست همکاری

## یادداشت ۸ - اعدام میرزا رضا کرمانی

در تاریخ بیداری ایرانیان (تالیف ناظم الاسلام کرمانی) صفحات ۱۵۳/۶ پس از شرح حرف بحرف بازجویی از میرزا رضا که در این کتاب از صوراسرافیل ترجمه شده، شمه‌ای از آخرین روزهای اعدام او مینویسد که بادآوری آن ضرورت و اهمیت داشته و بقرار زیر است:-

او (میرزا رضا) تادم واپسین با پیشانی گشاده، دلاوری نشان دارد - نه تهدید و نه نوید، او را با برآزداشتن همدستانی و امیداشت، در بامدادان روز پنجشنبه دوم ربیع الاول ۱۳۱۴ (۱۱ اگست ۱۸۹۶) - در میدان مشق تهران [باغ ملی یا جلوه‌خان وزارت جنگ، وزارت خارجه و شهربانی کنونی] در ملاء عام بدار آویخته شد. شب پیشین در قزاقخانه (واقع در همین میدان که هنوز بجاست) نگاهداشته شده و بموقع خود بتوسط شجاع السلطنه زند سردار کل و چند تن از بستگان امین السلطنه با اعدام گاه آورده شد - گفته شده که میرزا رضا امید میداشته که تا لحظه واپسین - امین السلطان او را از مرگ برهاند.

وقتی که چوبه دار را دیده و بامرک رو برو شد؛ می کوشیده بمردم حرف زند، ولی آوازش در نغمات موزیک نظامی غرق و هدر میگردد (۱) در ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۱۴

نموده، در ۴۵ کتاب هم که امنای اوقاف تاهنگام مرگ براون منتشر کردند. براون، در تصحیح و چاپ بیاری از آنان دست داشته - و حتی میتوان گفت در بسیاری از کتب منتشره، پس از ۱۵ سال از مرگ (یعنی تا سال ۱۹۴۰) نیز دستش در کار بوده. و اینکه در ایران هر کتابی از انتشارات گیپ را «چاپ براون» مینامند دور از راستی نیست.

پروفسور نیکلسن (Nickleson) که امروز یکی از برترین دانایان انگلستان بزبانهای فارسی و عربی، و از عارفترین دانشمندان جهان اروپا در تصوف و عرفان اسلامی بشمار است، و متن مشنوی مولویرا با ترجمه انگلیسی بشعر و شرح مفصلی در عرض بیست سال تهیه نموده، و در سلسله اوقاف گیپ در هشت جلد بچاپ رسانیده، یکی از شاگردان و پیروان و دوستان یکدل براون بوده است. «مترجم»

۱ - استبماد ندارد که امین السلطان در کشتن ناصرالدینشاه بی نظر نبوده بلکه چنین مینماید که پس از نومیدی سید جمال الدین از دولت انگلیس و رفتن بمسکو که اتحاد روس و ترکیه را فراهم سازد، امین السلطان که پس از واقعه رژی خود را در دامن روسها افکنده بود، در نزدیک ساختن ترکیه و روسیه بدستیاری سید یامستقلا پای در میان میداشته، و در واقعه تبعید سید از تهران که امین السلطان مداخله نمیکرده؛ خود سیاستی در کار بوده، و گرنه چگونه می توان باور کرد که امین السلطان زمامدار کشور، از انتقام سید بر کنار مانده و از او جز در ابتدا که بیخبر بوده دیگر سخنی در میان نیاورد، دور نیست نویدهایی بامین السلطان داده شده باشد که مرام سید با برقراری او، و اتحاد با روسیه و ترکیه انجام گیرد. العلم عندالله. مترجم

برابر ۲۰ سپتامبر ۱۸۹۶ چند تن از دوستانش، از جمله میرزا حسن کرمانی - شیخ محمد علی دزفولی و برخی از بستگان و مریدان حاجی شیخ هادی نجم آبادی، درخانه شیخ، برای مراسم چهارم فقید چنانکه آداب ایرانی است، جمع گردیده، مجلس ترحیم میرزا رضا را فراهم نمودند.

دوباره - در سال مرگش مطابق رسوم ایرانی شیخ هادی؛ تدارک سفره ای با احترام او کرد، فقط امین الدوله و یکی دیگر را دعوت نمود.

مخارج این سفره را خود حاجی شیخ هادی با غذائی ساده که عبارت از برنج و خورش و نان بود بعهده گرفت، پس از صرف غذا فاتحه خوانده طلب آمرزش برای میرزا رضا کردند.

پس از آن بظاهر در نتیجه این پیش آمد بوده که امین الدوله اقدام بتاسیس رشديه و دبستانهای دیگری برای آموزش و پرورش نونهالان ایرانی فرمود.

### یادداشت ۹ - شیخ احمد روحی کرمانی و دو نفر همراهانش ...

در تاریخ بیداری ایرانیان (صفحات ۱۳ تا ۱۶) شرح جامعی درباره این سه تن فلکزده، دستیاران سید جمال الدین نگاشته شده است.

میرزا آقاخان نام اصلیش عبدالحسین و فرزند میرزا عبدالرحیم برده سیری نزدیک کرمان و در ۱۲۷۰ قمری برابر ۴ ر ۱۸۵۳ - میلادی زاییده شد، ریاضیات، علوم طبیعی و حکمت را تحصیل کرده، زبانهای ترکی، فرانسه و قدری انگلیسی فرا گرفته بود. در ۱۳۰۳ قمری - ۶ ر ۱۸۸۵ از جفای عبدالحمید میرزا ناصر الدوله، کرمان را ترک و بسوی اسپهان رهسپار گردید.

در اسپهان از طرف مسعود میرزا ظل السلطان بخوشی پذیرفته شد، چه شاهزاده میل داشت او را در خدمت خود بدارد. ولی چون او از نوکری درباری بیزار بود - به تهران رفته و اندکی بعد با شیخ احمد روحی بسوی استانبول شتافت، در آنجا چندی در زمره کارکنان روزنامه اختر درآمد. با سید جمال الدین آشنا گردید و با او در اساس بیداری ایرانیان و اعتلای پان اسلامیک (یک کاسه شدن اسلام) همکاری مینمود. او به تالیف تاریخی بنام آینه سکندری به نشر مبادرت نموده، و نامه باستانی را بشیوه شاهنامه برشته نظم در آورد.

این منظومه در ۱۳۱۳ قمری - ۶ ر ۱۸۹۵ هنگامیکه در زندان ترابوزان میزیست صورت اتمام پذیرفت، چه در اشعار آخرین بیان حالی از آن مینماید.

دو سال پس از مرگ نویسنده ناکام، فرمانفرما بچاپ منظومه با حذف برخی از ارشادات که خطرناک تصور میشد و با ملحقاتی بقلم شیخ احمد کرمانی دیگری، مشهور به ادیب اقدام و نام کتاب را سالاریه گذاشت

نویسنده بیداری ایرانیان در صفحات ۲۶۴ و ۲۴۴ ضمن شناسائی شاعر ناکام چند

قسمتی از اشعار انگار شده را درج نموده است. در این اشعار میرزا آقاخان با آزادی از افکار خود در وصف پان اسلامیک و ناخرسندی از ناصرالدینشاه سخن میراند. اشعاریکه نخبه آنها است بعنوان نمونه درپائین درج میشوند:

مرنجان کسی را که دارد هنر  
بجسان دوستدار نبی و علی  
که خو کرده در جنگ شیران تنم  
نژاد بزرگان و فر همای  
روانم بدانش همی بد کلید  
نگشتم بگرد کم و کاستی  
دلـم را بنیکی بیاراستم  
بوحدت به بندند یکسر میان  
ز دل کین دیرینه بیرون کنند  
نفاق و جدائی شود بر طرف  
یکی اتحاد سیاسی پدید  
نماند دوئی درشهان سترک  
بسلطان اعظم کنند اتفاق  
نکویند سنی و شیعی که بود  
زجان مخالف بر آزند شور  
نبشتیم بس نامهای متین  
که برخیزد از عالم دین نفاق  
همه بر نهادند امضا برین  
که خام و نپخته، نبد خامه ها  
که این نخل امید شد بارور  
که از دل بشتیم کرد نفاق  
بسلطان اسلام بیعت کنیم  
بگیریم آئین فرزاندگی  
بیاریم گیتی سراسر بدست  
ز عباسیان تا عثمانیان  
ز سلجوق و خوارزمی و فاطمی  
موفق نگردید بر این شرف  
چنین طرح محکم ز راهی سدید  
که این شیوه آئین و راه منست  
وزین فخر بر چرخ سایه سرم

تو تا باشی ای خسرو نامور  
بویژه که باشد ز روشن دلی  
یکی نامداری ز ایران منم  
قلم دارم و علم و فرهنگ و رای  
بگاهی که آمد تمیزم پدید  
ز گیتی نجستم بجز راستی  
همه چیز اسلامیان خواستم  
همی خواستم تا که اسلامیان  
همه دوستی با هم افزون کنند  
مر اسلامیانرا فزاید شرف  
در اسلام آید بفر حمید  
شود ترک ایران و ایران چو ترک  
همان نیز داندگان عراق  
ز دلها زدایند این کینه زود  
وزین پس بگیرند گیتی بزور  
ابا چند آ زاده مرد گزین  
روانه نمودیم سوی عراق  
بنیروی دادار جان آفرین  
بیخشید حسن اثر نامه ها  
سیاسم ز یزدان پیروزگر  
نوشتند ز ایران وهم از عراق  
همه جان فدای شریعت کنیم  
گزاریم قانون بیگانگی  
ازین پس همه کفر سازیم پست  
کسی از سلاطین اسلامیان  
ز سامانی و غزنی و دیلمی  
ز صدر سلف تا بگناه خلف  
مگر اندرین عصر کامد پدید  
گرت زین بد آمد گناه منست  
برین زاده ام هم برین بگورم



اگر شاه را بود حسی نهان  
وگر از مسلمانیش بود بهر  
چو درخون او جوهر ترك بود  
پشیزی به از شهریاری چنین  
مرا بیم دادی که در اردبیل  
ز کشتن نترسم که آزاده ام  
کسی بی زمانه بگیتی نبرد  
نمیرم ازین پس که من زنده ام  
بگوش از سروشم بسی مؤدهاست  
پس از مردنم هست پایندگی  
نصیب من آباد - تحسین بود  
پس از من بگویند نام آوران  
که گرمانی راد پاکی نهاد  
پس از سیزده قرن بر اختلاف  
بتوحید دعوت نمود از دوئی  
مرا آید از مشتری آفرین  
درودم ز سینه رسانند حور  
بدوزخ بمانی تو تیره روان  
نشینند و گویند پیران راد  
که شه ناصرالدین - بدی یار کفر  
کسانیکه توحید دین خواستند  
بیازرد و افسرد و از خود براند  
توای ش چنین راه دین - سد مکن  
که ناگه بر آری دلم راز جای  
بگویم سخن های نا گفنی  
که چون بود بیخ و تبار قجر  
بتاتار - ر چه آمیختند  
مرا هست تا یخی اندر اروپ  
مبادا که آن نامه افشان شود  
همان به که خاموش سازی مرا

مرا ساختی بی نیاز از جهان  
بنیکی مرا شهره کردی بدهر  
ز توحید اسلام خشمش فزود  
که نه کیش دارد نه آئین و دین  
تم را بزنجیر بندی چو پیل  
ز مادر همی مرگ را زاده ام  
بمرد آنکه نام بزرگی نبرد  
که این طرح توحید افکنده ام  
دلم گنج گوهر، قلم ازدهاست  
که جاوید باشد مرا زندگی  
ترا بهره همواره نظربین بود  
سرایند با یکدگر مهتران  
همه داد مردی و دانش بداد [روایت شاداد]  
نمودار کرد او ره ائتلاف  
بپیچید از کژی و جادوئی  
که بودم فداکار دین مبین  
هم از آسمانم فشانند نور  
همت لعنت آید ز پیر و جوان  
بنیکی نیارند نام تو یاد  
از او گرم گردید بازار کفر  
بدین مقصد قدس بر خاستند  
بگیتی بجز نام زشتی نخوانند  
بخیره همی نام خود بد مکن  
همه دودمانت بر آرم ز پای  
بسنبم گهر های ناسفتنی  
چگونه بشام آوریدند سر  
ز شام از برای چه بگریختند  
بقوت فزونتر ز توپ کروپ  
که بیخ و تبارت پریشان شود  
ز کینه - فراموش سازی مرا [پایان]

حاجی شیخ احمد روحی فرزند دوم شیخ العلماء ملا محمد جعفر (۱) که در حدود سال ۱۲۷۲ قمری برابر ۱۸۵۵ زائیده شده - روحی تخلص میکرده، واعظی فصیح چنانکه در خور دانشمندان است بوده .

او در سال ۱۳۰۲ قمری با دوستش میرزا آقاخان باسپهان رفته و از آنجا با هم به تهران رهسپار گردیدند .

در آنجا شیخ احمد در باره احکام قرآن، چندی منبر میرفت. از آنجا برشت رفتند و چندی مهمان مؤید الدرله حکمران دانشمند بودند ولی همینکه حکمران فهمید آنها مورد بی مرحمتی ناصرالدینشاه هستند بیرونشان کرد. از آنجا باستانبول رفتند .

در آنجا شیخ احمد ترکی عثمانی، انگلیسی و فرانسه را در برده و برای امرار معیشت بآموزگاری زبان های خارجه و ترجمه پرداخت . سفری بمکه رفته، پس از زیارت حج، چندی در حلب گذرانده، سپس باستانبول برگشته بوسیله میرزا آقاخان بمیرزا حسنخان خبیرالملک کنسول ژنرال ایران معرفی گردید .

این سه تن برهبری سید جمال الدین، بعملیاتی در تبلیغات بان اسلامیک دست زدند، و نامه های بعلمای شیعه ایرانی در کربلا و نجف نوشتند، شیخ احمد مهری رای خوداختیار کرد که این عبارت بر آن نقش بوده است : «داعی اتحاد اسلام احمد روحی آمده نامم» . امین السلطان که از آنها بسی متغیر بود، بر آن شد که هر طور است آنها را بر جای خود نشانده توقیفشان نماید . بمیرزا محمود خان علاء الملک وزیر مختار ایران دستوری فرستاد - و او بنوبه خود حکومت عثمانی را همراه ساخته، در ۱۳۱۲ قمری میلادی بتبعید

۱ - ملا محمد جعفر، حکیم و بزرگوارای بنام - و یکی از پیشوایان دیرین نهضت آزادی ایران بوده است و هفتاد سال عمر کرد . در اوایل سلطنت ناصرالدینشاه باتهام بابی گری، بتوسط خان باباخان حاکم کرمان زندانی شد - در ۱۳۱۱ قمری - ۱۸۹۳ مرده است .

فرزند ارشدش شیخ مهدی در مجلس اول، از کرمان انتخاب گردیده و در مجلس دوم هم نماینده بوده است .

پدر دومش شیخ احمد موضوع یادداشت حاضر است .

سومین فرزندش شیخ محمود افضل الملک باستانبول رفته، از مریدان خاص سید

الدین گردید .

در موقع بازداشت برادرش، بدستور رسید برای نجات برادر و رفقای او حرکت نمود. ولی قتل ناصراندینشاه و سر نوشت برادرش او را ناگزیر نمود که که چندی خود را پنهان داشته تا سر انجام بکرمان برگشت .

پس چهارمش شیخ ابوالقاسم که در بازپرسی میرزا رضا نامی از او برده شده و در این یادداشت از او ذکری شد اکنون در کرمان است .

این سه دوست بترابوزان توفیق یافت. بدین عنوان که آنها عناصر خطرناکی هستند و اشخاص را بضدیت با دولت تحریک نموده، ارمی های آن سامان را بطغیان وادار کرده، بعلاوه با علمای ایران مکاتبه نموده اند.

آنها هنوز در زندان ترابوزان بسر میبردند که میرزا رضای کرمانی در ژانویه ۱۸۹۶ از استانبول حرکت کرده، در اول ماه مه همان سال، ناصرالدین شاه را هدف گلوله نمود. چنانکه معلوم شد. چون با آنها آشنائی داشته بنام نوگری شیخ ابوالقاسم برادر شیخ احمد، گذرنامه گرفته و در عبور از ترابوزان بیدار آنها در زندان توفیق یافته بود و آنها بدستیاری بامیرزا رضادرتقتل شاه مظنون گردیدند.

از اینرو تسلیمشان بدست مأمورین ایران از حکومت عثمانی درخواست گردید که بوطن خود فرستاده شوند و حکومت عثمانی هم موافقت نمود. در مرز ترکیه بمرزبان ایران، موسوم برستخان که مامور اینکار بود سپرده شده، او آن هارا بتبریز برده، بامر امین السلطان در بعد از ظهر روز ششم صفر ۱۳۱۴ قمری - ۱۷ ژوئیه ۱۸۹۶ در حضور محمدعلی میرزا ولیعهد وقت، در باغ شمال سر از تن آنان رگرفتند، پوست سر آنها را بگاہ انباشته برای امین السلطان بتهران فرستادند. شرح بیشتری از بازداشت و اعدام آنان از طرف میرزا صالح خان وزیر اکرم و میرزا محمودخان علاءالملک در مصاحبه آنها بامؤلف بیداری داده شده و در تاریخ مزبور ضبط شده است.

### بادداشت ۱۰ - صفات فطری مظفرالدینشاه و امین الدوله

در کتاب بیداری ایران (صفحات ۲۶۹، ۱) نه تنها درباره سلطنت بلکه از صفات مظفرالدینشاه شرحی داده شده است، بدینسان :-

او - در ۱۲۶۹ قمری - ۱۸۵۲ میلادی متولد شده، شش پسر و شانزده دختر داشته، وجود تمایلاتی بآزادی از او استنباط میشود. ولی باندازه زیادی دست نشانده نفوذ روسیه بوده است.

در نشر روزنامه ای بنام اخبار ناصری در تبریز رغبتی داشته و روزنامه قانون پرنس ملکم خانرا که نشر آن در ایران غدغن شده بود دریافت میکرد. امیدواری بسیاری در قلوب اصلاح طلبان از اقدام او باعزل میرزا علی اصغر خان امین السلطان و برقراری امین - الدوله بجای او (در ۱۳۱۵) تاییدن گرفت. چه او دبستانها و دبیرستانهایی بشکل مدرن برپا - و تاسیسات دیگری که مقدمه ترقی بود آماده میساخت که دلالت بر حصول آرزو میکرد، ولی این امیدها از برکنار کردن شخص دوم و باز آوردن وزیر سابق به زودی بیاد رفت.

همینکه امین السلطان با اختیار و اقتدار پیشین دوباره بکار سوار گردیده، نخستین گامش برای قرضه (۱۳۱۷ قمری) از روسیه بدلالی ارفع الدوله (که تا بهار ۱۹۱۰ وزیر مختار ایران در استانبول بود) و آلت مذاکرات در این باره بوده برداشته شد - اینکار و سه فرت شاه باروپا (در ۱۳۱۸ قمری - ۱۹۰۰) با و لخر جیش در گردش اروپا - موجبات ناخشنودی

مردم را فراهم و دیگر گونیهای را بظاهر بر ضد حکمرانی آصف الدوله در تهران باعث گردید، ولی در باطن بر ضد بی کفایتی و بی عرضگی حکومت بود.

اقدام بدومین قرضه (۱۳۱۹ - ۱۹۰۱/۲) افراط کاری شاه را در سال بعد و رفتن بارو با محرز گردانید.

نارضایتی مردم بواسطه مرگ میرزا محمود خان حکیم الملک در رشت که باور شده بود از طرف امین السلطان مسموم شده (در جمادی الاول ۱۳۲۱ قمری) افزون گشت. امین السلطان از طرف روحانیون تکفیر شده و بفرار از ایران ناگزیر گردید و شاهزاده عین الدوله که در آغاز - تمایلات آزادی از خود نشان داده و انتشار روزنامه پر آوازه جبل - المتین چاپ کلکته را در ایران اجازه داده بود - بجای او نخست وزیر شد.

در سال ۱۳۲۳ قمری - ۹۰۵۶ میلادی. در میان جنگ روس و ژاپون، شاه برای سومین بار رهسپار دیار اروپا گردید، و محمد علی میرزا ولیعهد را بنیابت سلطنت در غیبت خویش گماشت.

در سال ۱۳۲۴ قمری - ۱۹۰۶/۷ میلادی - گفتگوی چهارمین وام مشترک روس - انگلیس پیمان آمد (چه بنا به فیده نگارنده خیر، برای سه قرضه محرمانه در سال پیش با روسیه بندوبست شده بود و این را «وام چهارم» نامیده اند) و چنانکه در متن کتاب گذشت این وام از طرف مجلس رد گردید. [رجوع شود صفحه ۱۲۴]

بطوریکه از طرف نگارنده ما خاطر نشان گردیده مظفر الدین شاه - ساده دل، خوش - باور، سست عنصر، بی اراده و تغییر پذیر و دوستدار آهنگ خشن بلند آواز - و کامل دستخوش درباریان فاسد بوده که نامه نگار ما میگوید: «چنین برمیاید که ظاهراً از میان عناصر فرومایه ترین نهاد، ساده لوح، بی تربیت ملت جاویدانی - گزیده شده باشد. شاه بشخصه بی اندازه نادان و بیسواد که از تاریخ یا پلتیک چیزی بلد نبوده و از خرد، قضاوت و دور اندیشی بی اندازه عاری بوده است».

«حکومت و دیگر مقامات دولتی آشکارا به حراج گذاشته میشد و امضاء همایونی هیچ گونه ارزش و اعتباری نداشته - درسوگواری محرم و تعزیه تماشاگری واله و شیدا بوده، در تیراندازی قدری مهارت و اطلاع داشته و عاشق بی قرار گریه بوده است. پدر خود را نمی پسندید - مخالف هر گونه شدت، خونریزی و ستمگری بود، - ولی هم به تعصبات خویشاوندان و هم شکارچیان امتیاز بیگانه - برای استثمار ایران بدرجه ای تن در میداد که تا اکنون مانند نداشته است».

بعقیده نگارنده بیداری - حاجی میرزا علیخان امین الدوله، یکی از نامداران اصلاح طلب بشمار بوده - او در ۱۲۶۰ قمری ۱۸۴۴ میلادی در تهران زائیده شده و مرزند میرزا محمدخان مجد الملک بوده است.

نخست، در دبیرخانه قصر همایونی، بخدمت پذیرفته شده و در ۱۲۹۰ - ۱۸۱۳/۴



شادروان حاجی میرزا علیخان امین الدوله  
ش ۸۱



بلقب امین‌الملک و ریاست دفتر شاهنشاهی مفتخر گشت - او تشکیلات نوینی با اداره پست داده و بقدری کفایت در این خدمت بخرج داد که از تهران بگرمان و بعکس هفت یا هشت روزه، نامه میرسید (۱) و بدینسان از فرستادن نامه تا رسیدن پاسخ ۱۵ روز می کشید. (پس از کناره گیری او از این دوره، هشت روز به بیست و ۱۵ روز بچهل یا پنجاه روز بالغ گردید) - او سر و صورت خوبی بوضع کار کسان اداره پست داده بود. در ۱۲۹۶ قمری - ۱۸۷۸ میلادی بمأموریت ویژه ای برای پیام تسلیت به هامبرت (Hambert) پادشاه ایتالی در مرگ پدرش ویکتور امانوئل (Victor Emmanuel) و ابلاغ تبریک جلوس او اعزام گردید.

در ۱۲۹۷ قمری ۱۸۸۰ بسرپرستی اوقاف مأموریت یافت و دو سال بعد ملقب به امین الدوله که بهترین وسیله شناسائی اوست سرافراز شد. در ۱۳۰۴ - ۱۸۸۶ بر ریاست شورای وزیران منصوب و باناصرالدین شاه در سفرهای اروپا همراه بود - سپس چندی از تفوق رقیبش امین السلطان ناگزیر بعقب نشینی از حیث اجتماعی گردید ولی در ۱۳۱۳ - ۱۸۹۵/۶ به پیشکاری ولیعهد در آذربایجان برقرار و سبب ترقی بسیاری در شئون مردم آن دیار شد - موهبت روشنی از افکار و روحیه اجتماعی که مردم ایران در این هنگام برخوردارند، مدیون تاثیر نیکوکاری آن مرد بزرگوار و شایان بسی سپاسگزاری است (۲).

۱ - خوانندگان گرامی را متوجه میدارد که نیم قرن پیش که شادروان امین - الدوله وزارت پست را بعهده داشته - در ایران بویژه در جنوب، غرب و شرق کشور راه اراهه رو وجود نداشته، وسیله پست بری اسب، الاغ، قاطر و شتر بوده و در اغلب خطوط فرعی، بیک پیاده حامل پست و محمولات با کوله پشتی فرستاده می شد - مسافر تهران بگرمان یا شیراز دست کم ۳۰ روز سواره راه می پی - یوده است و پست شاهراه های چهار سمت کشور بوسیله چاپاران منزل بمنزل اسب عوض میکرده، با خود کشی - این مسافت دراز را در ۷ یا ۸ روز می پیموده اند.

ولی اکنون که وسائط نقلیه جهان باندازه ای تند شده (که با هواپیما که ۵۰ سال پیش جزء افسانه بود فقط باقالیچه حضرت سلیمان یا فرشته آسمانی بنام طی الارض سرعت امروزه را بشر میتواند تصور کند که از نیم کره شرقی به نیم کره غربی یادیای قدیم در حدود ۷۰ ساعت طی شود) - پست ما هنوز با اتوبوس - ۷ روزه از تهران بگرمان میرسد - بامقایسه اوضاع پنجاه سال پیش، حدود جدید و حسن خدمت امین الدوله در خور ستایش است.

۲ - البته جنابان دکتر علی امین و ابوالقاسم امین نوگان مرحوم امین الدوله که در دامان پاك و اصیل مادر والا کهر خود پرورش یافته و بمقامات عالی نمایندگی و سناتوری رسیده اند بهتر توجه خواهند فرمود که تاریخ فقط همت بلند و منش عالی،

در ۱۳۱۴ قمری ۱۸۹۶/۷ که مظفرالدین شاه بتخت شاهی جلوس نموده بود امین الدوله را از تبریز فراخوانده و در سال بعد بنخست وزیری ارتقاء داده شد - و او تعلیم عمومی را بدانسان که در عهد ناصرالدین شاه وجهه خاطر داشت بمعهده گرفته پیشرفت داد . از آنکاه انجمن معارف یا آکادمی علوم را بنیاد نهاده و دبیرستان رشديه را با پرداخت دوازده هزار تومان از جیب جوانمردانه خرد برپا داشت و همچنین آزادی شایانی بمطبوعات بخشیده ، بدبختانه مستشاران بلژیکی را بگمرکها گذاشت . با کمک ناصر الملك نیز هم خود را صرف اصلاحات مالی و رفع مفسدات آن نمود - چرن اقدامات اصلاحیه او منافع دربار را تهدید می کرد و آنرا هراسناک ساخت - درباریان بریاست میرزا محسن خان مشیر الدوله ، مظفرالدین شاه را به بدگماتی انگیختند ، مخصوصا در دست آخر پیشنهاد امین الدوله در تحدید حقوق درباریان و صرف جیب شاه و سازش با دولت ترکیه و شناسائی سلطان عثمانی را بسمت امیر المومنین ، دست آویز سوء ظن شاه نمودند

سرانجام امین الدوله از کار برکنار و در لشت نشا - ۵ فرسنگی رشت گوشه نشین ر خود را بکارهای کشاورزی و تالیف یادداشت های سیاسی سرگرم ساخت تا سال ۱۳۲۲ قمری برابر ۱۹۰۴ میلادی که دعوت حق را اجابت و شربت مرگ را نوشید . او یک پسر (محسنخان امین الدوله کنونی) و دودختر بجای گذاشت . [محسنخان در ۱۳۲۹ خ درگذشت] دوهدف عمده او یکی تنظیم امور مالی کشور و برقراری بودجه و پایان دادن بیبناگری ، فساد و دزدی بوده اند . تاریخ سلطنت مظفرالدین شاه ، بایه تاریخ کشمکش میان امین الدوله با امین السلطان و دو تیپ آنها بوده است .

### یادداشت ۱۱ - قوام الدوله

میرزا محمد مرا در حدس خودم تایید نموده مینویسد آری :  
این همان قوام الدوله بود - وقتی من در شمیران بودم او را بازداشت کردند و دیدم که او را زنجیر بگردن سوار قاطر کرده بتهران بردندش و در راه پیش از آنکه بزندان افکنده شود او را بمردم نمایش میدادند ، پس از چندی او را رها ساخته و بدلخواه خود در عراق (عتبات) مجاور گردید . (م - م)

به و فداکاری در خدمات اجتماعی مردان را مورد توجه قرار داده آنان را می ستاید و هیچگاه قلم تاریخ کسی را از حیث دارائی و املاک عریض و طویل و سودهای سرشار نستوده و چه بسا کیش سرمایه داری و توانگری ، منافی عزت نفس و شهامت اخلاقی در پیشگاه تاریخ شمرده شود .

امید واریم دو نهال برومند ، از چنان ریشه و نهاد ارجمندی ، بکوشند که نام نامی نیای بزرگوار خود را با همت بلند و حسن خدمت خود بهمان پایه شهرت نگاهداشته و خود را نیز عملاً بدان پایه رسانیده ، با انجام خدماتی خود را شایسته ثبت تاریخ نمایند - مترجم .





شاپسالخان یهودی از مردم کریمه  
لله و آموزگار محمد علیشاه  
ش ۸۲



## پادداشت ۱۲ - شاپشال خان

لله یا سرپرست روسی محمدعلی میرزا که در اینجا از او سخن رانده می شود - شاپشال معروف ، يك يهودی (Karait) از مردم کریمه (Crimea) است که پانف (Panoff) در اثر بچاپ نرسیده خود بخش کوتاهی را بدو اختصاص داده - از این بخش نمونه ای که ممکن است بکار آید بیرون کشیده شده و بقرار زیر است:

«آقای شاپشال، راست است که هیچ انقلابی در ایران - نقش تورا سیاه نمی کشد، خیر، زیرا شما شاینده سفیدی هستید، بلکه بطور ساده، رنگ سیاهی درد دنیا یافت نمی شود که بخوبی تورا لکه دار نماید - من باور می کنم که مرتجعین باندازه ای تورا پاك نگاه داشته اند که شیطان بوی خوش خود را - چه شما مرتجع تر از همه مرتجعین بوده اید.»

«شما در هشت سال که لله و آموزگار شاه بودید چه چیز هائی باو یاد دادید؟ - او بدشواری دو - واژه روسی میداند، شب و روز باو تلقین کردی که مشروطیت شاه راهیج می کند. و او باید با همه نیروی خود با آن مبارزه کند - برای اغوای او سالیانه شانزده هزار روبل (واحد پول پیشین روسیه) دریافت میداشتی که تاچه اندازه او را حاضر کنی، من نمیدانم!»

«آقای شاپشال، امیدوارم شما بداندیشی و بدخواهی خود را درباره ساختمان راه جلفا و تبریز، فراموش ننمائید. اگر فراموش کنید من حاضرم در دادرسی علنی شما بیادتان بیاورم.»

«مدرك غیر قابل ردیرا که من اقامه خواهم کرد، همانا شانزده هزار روبل سالیانه ایست که شما در مدت هشت سال مزد شصت گرفته ولی ملکی در آذربایجان که سیصد هزار روبل ارزش دارد تهیه کرده اید به علاوه پانصد و هشتاد هزار روبل در بانک داشته اید که من حاضرم آنرا ثابت نمایم.»

«دعوی شما با امیر بهادر چنگ، چنگ ز گری بوده، میخواستی با چنین نمایشی خاک تو چشمان مردم بیاشی. این با آموزش ارتجاعی، شاه ایران و دولتی که تو در خدمتش نماینده سری هستی بوده، که شما محرمانه با اروپا رفته زمینه قرضه ایرا که فقط میتواند فیروزی ارتجاع را در کشور تأمین نماید فراهم و فرصتی برای اشغال در پرده ایران را بدست دهد، بالندوه بسیار عمیق - من فکر میکنم شما در این بازی ونیرنك شرم آور توفیق یافته و اکنون شما در پترزبورغ آخرین نغمه شوم خود را زمزمه مینمائید. در آنجا شما اعتبار عمومی را برای وامی که بر اساس محرمانه اعطا شده می یابی.»

مقالات، و مساعی شما برای روسفیدی خودتان و شاه، تنها بجای دو دسته موزیکی هستند که امکار عمومی روسیه را سرگرم ساخته از ضدیت با استقرار چنین قرضه ای که بشخص مصلوب داده میشود؛ بازدارند.

ولی آقای شاپشال زحمت شما با وجود روسیه کنونی که دوره ابرا بدون اینکه افکار عمومی را بحساب بیاورد میگزرانند - بهدر است و شما میتوانید با کمال تهور آنرا بهیچ انگارید .

« با شناسائی خیلی روشنی که باید کسی یا مقام مسئول دیگری را برای آنچه پیش آمده تراشید ، شما همه ملامت و شماتت ها را بگردن امیر بهادر جنک میگذارید ، از آنچه شما درباره او نوشته اید ، من حاضریم با هر دو دست تصدیق و امضا نموده و حتی چیزی بیفزایم - ولی بشرطیکه آزاد در گفتن بوده و شما حاضر باذعان باشید که او تنها الٹی در دست شما بوده و نبوغ شیطانی شما او را بدین عاقبت رسانیده ، چه همه رفتار فاسدیرا که او مرتکب گردید ، مسئولیتش بگردن شما و سفارتی بوده - که شما بنوبت خود آلت تسهیل آن بوده اید .

« آقای شاپشال شما در باره انقلاب ایران باخطای بزرگی سخن میرانید ، در ایران انقلابی وجود ندارد ، فقط مردمانی متحد و همداستان مانند نفس واحدی برای حقوق عادلانه مشروطیت مبارزه مینمایند ...

« آقای شاپشال درخور سیاستگزاری است که با پروئی و بی شرمی بیحد و حصر و با تصریح بیرون از قیاسش - در موقع بمباران مجلس توضیح میدهد که : « بدشواری میتوان تصدیق کرد کسی کشته شده و در جای دیگر میگوید حتی يك تن هم کشته نشده بوده است .

من از پانصد تا ششصد تنی که بر اثر آتشباریکه بفرمان لیاخوف کشته شده اند چیزی نمیگویم ، ولی در پاسخ اینکه میگوید یکی هم کشته نشده ، فقط ملك المتکلمین و میرزا جهانگیر که بدستور سبعانه حضوری شما و لیاخوف شربت مرک نوشیدند در حالی که شاه روی بالکن ایستاده و هنرنمایی شما را در صنایع شکنجه می ستود - چطور ؟

« میدانید چگونه !! اینکه شما بالای اجساد تکه تکه شده ایستاده آب دهن بر آنان انداخته ، گفتید يك سك کمتر ؟ ! »

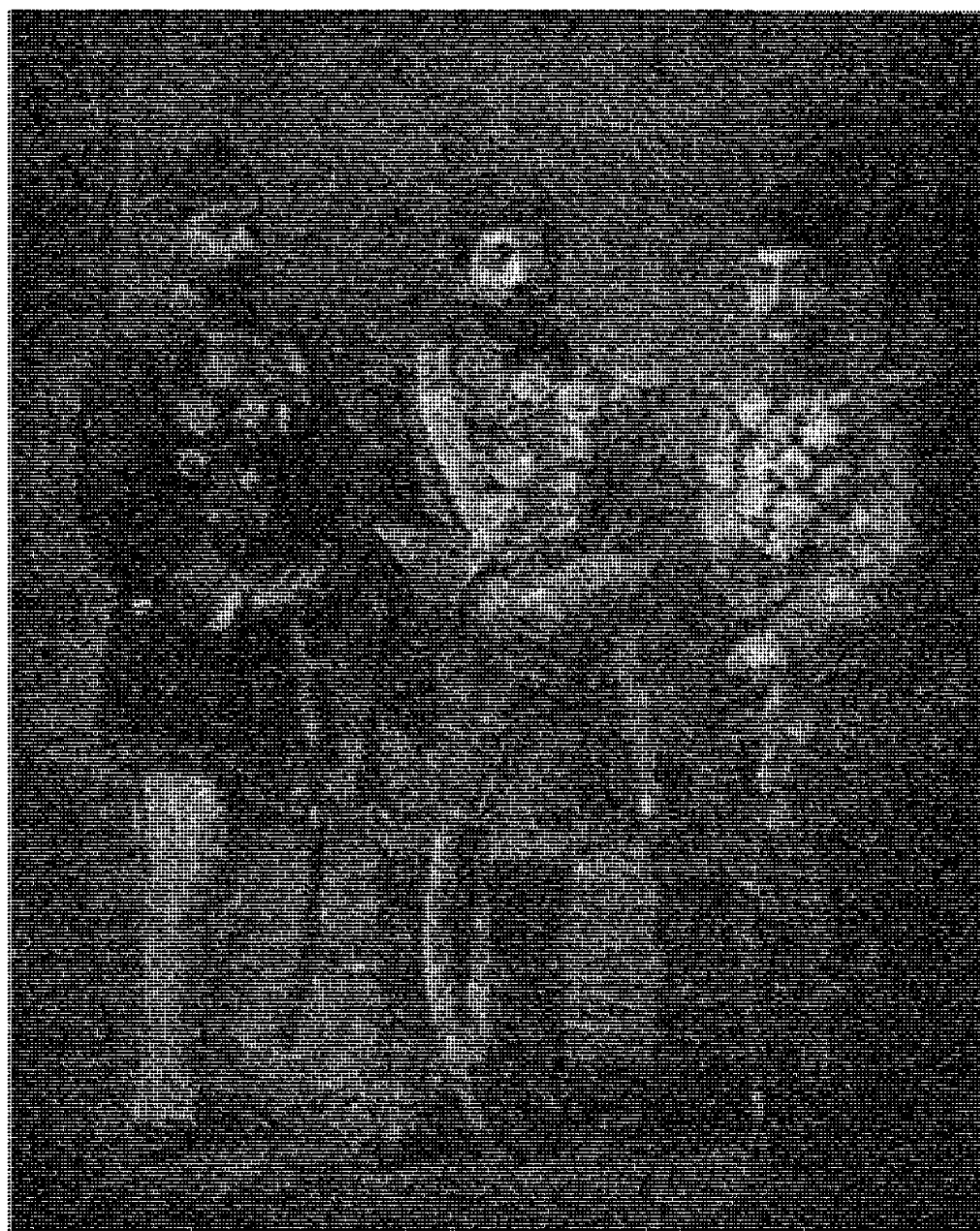
در پایان بخشیکه با ماشین نوشته شده - جملات زیر را بخط خود افزوده است : -

« مقاله تمام شده بود که خبر تلگرافی مشعر بر اینکه مردیکه در نزد جامعه ایرانی شهرتی بسزا دارد یعنی شاپشال در حضور امپراتور بار یافته .

« تا کنون در روسیه بین جاسوسان و پنهان نویسان با رؤسای دستگاه پلیس و وزارت کشور دوستی برقرار بوده ، اکنون خود امپراتور هم آغاز کرده ، اینهم عزم و اراده تازه و نیکومی است .

مشخصات زیر را من مدیون خبرنگار انگلیسی هستم - که مدت درازی در روسیه میزیسته و با اوضاع جاریه آنکشور بخوبی آشناست .

« شاپشال یهودی کاریت است . خویشاوندانش حق العمل کاران بنامی - در تدارک



ميرزا عليخان

امين الملك

حاجي ميرزا حسينخان

سيهسالار

ش ۸۳

معين الملك



توئون هستند - من از زندگانی دیرین او آگهی جامعی ندارم. مگر اینکه در مدرسه خصوصی علم صرف و نحو در پترزبورگ شاگرد بوده و دوره فاکولته شرقی را در دانشگاه پترزبورگ پایان رسانده است. احتمال کلی دارد که تحصیلات او در فن کنسولی بوده، چه بیشتر دانشجویان فاکولته شرقی از نظر ورود در خدمت کنسولی با گذراندن دوره دیپلوماسی ناگزیر بوده‌اند. گفته شده است که شاپشال بسی هوشمند بوده و زبان فارسی، ترکی و عربی را بخوبی فرا گرفته. اکنون (۲۸ نوامبر ۱۹۰۹) او در ملک خود نزدیک تاندوزیا Thendosia در کریمه بسر میبرد.

### یادداشت ۱۳ انجمن مخفی

مؤلف بیداری ایران - میرزا محمد ناظم الاسلام - مدعی است که خود یکی از بنیاد گزاران انجمن مخفی بوده و چندین مرحله از آنرا در آغاز جلد یکم تاریخ بیداری خود بنحو جالبی شرح میدهد:

«روز پنجشنبه ۱۸ ذی‌الحجه ۱۳۲۲ قمری - ۲۳ فوریه ۱۹۰۵ تاریخ نخستین جلسه را معین نموده که با حضور چند تن از جمله میرزا احمد ذوالریاستین کرمانی، شیخ محمد فیلسوف شیرازی، سید برهان خلخالی و شیخ حسینعلی بهبهانی تشکیل یافته سید محمد طباطبائی نیز یکی از دستیاران جمعیت بوده است.» (رجوع شود به صفحه ۱۱۱)

### یادداشت ۱۴ سپهسالار

شرحی در باره سپهسالار، حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله در صفحات ۸۴ و ۱۷۰ مقدمه تاریخ بیداری داده شده او - فارغ التحصیل دارالفنون (یا: انشکده تهران) و در ۱۲۵۵ قمری - ۱۸۳۹ میلادی بخدمت دولت در آمده پس از خدمت ژنرال کنسولی در بمبئی و تفریس، در ۱۲۷۹ = ۱۸۶۳ میلادی در اماکن مقدسه کربلا و نجف شرفیاب حضور ناصرالدینشاه گردید و سال بعد با او به تهران برگشته بوزارت دادگستری ارتقا یافته، سپس سرپرستی اوقاف نیز با او واگذار گردید.

تمایل او به بسط روابط فرهنگی اروپا در ایران - سبب شد که ملایان (بسرکردگی حاجی ملاعلی [شاید - کنی] و سید صالح عرب) او را از دایره بیرون نمایند. چه شاه پس از مراجعت از اروپا که مشیرالدوله همراه بود، ناگزیر گردید که او را از همه مقامات برکنار ساخته و به حکمرانی رشت گسیلش دارد.

در ۱۲۹۱ قمری ۱۸۷۲ میلادی طرف میل واقع گردیده بوزیری امور خارجه باپست سپهسالار اعظمی برقرار و مفتخر گردید. با اعمال نفوذ او بود که ملکم خان بایران بازگشت، ولی بواسطه بنیاد ماسونیک Masonic یا فراموشخانه، ملکم خان مظنون واقع گردیده سرانجام بنمایندگی ایران در لندن اعزام گردید. سپهسالار گامهایی چند در بهبود و اصلاحات دستگاه دولت برداشته ولی دوباره موجبات ناخرسندی شاه فراهم شد

و به مشهد؛ بنام حکمران خراسان سرگون گردید. در ۱۲۹۸ قمری - ۱۸۸۱ میلادی در آنجا ناگهان بدرود حیات گفت که به قید عمومی مسموم گردیده است (۱) ناصرالدین شاه در باره اورباعتی زیر را سروده است :

سپهسالار صد حیف از جهان رفت      چو تیری کونیاید از ( کمان ) رفت  
بی تاریخ فوتش گفت ناصر      سپهسالار صد حیف از جهان رفت  
مؤلف بیداری در باره سپهسالار بزرگترین مقام را قائل و کرامتهائی با و نسبت داده مینویسد: « از قرار معلوم او - امید میداشته که مدرسه و بهارستان ساخته و اوروزی جایگاه نمایندگان ملت بشود - وقتی خود اظهار کرده بود که این ساختمان را برای همین منظور بنا کرده بوده است ».

۱- گرچه تاریخ سرگزشت او را نگارنده مطالعه نکرده - مخصوصاً از چگونگی مرگش آگاهی ندارم ولی تصور اینکه شاه ناصرالدین او را کشته باشد دشوار است. چه مرگ فجعه مخصوصاً در مردان بزرگ بویژه آنانکه در کشاکش دهر نشیب و فراز فراوانی دارند - عادی است، بعلاوه فشار خون که در قدیم چندان مورد توجه نبوده که شخص مبتلا رژیم گرفته و بدستور طبیب رفتار نماید و در دوره ما اینگونه مرگها و عوارض قلبی بسیار است که با وجود احتیاط و پرهیز گلوگیر مبتلایان میشود و از سوی دیگر چون مردانی که طرف بی میلی و خشم شاه قرار میگرفته، چنانچه بعنوان سگته ناگهان میزدند، فوری سبب بدگمانی شده و حمل بسوء قصد مجرمانه میکردند

در اوایل یا اواسط سلطنت ناصرالدین شاه که مردانی مانند امیر کبیر و یا پیش از آن قائم مقام را می کشتند - از زبان مردم بیعی نداشته اند، از اینها گذشته اگر مرگ سپهسالار از سوء قصد بوده - قطعاً بیگانگان انگشت در میان داشته اند نه ناصرالدین شاه، چه روشن است که ناصرالدین شاه بسی متأثر و اندوهناک بوده که بخود زحمت شعر سازی، آن هم ماده تاریخ که دشوار است داده، مخصوصاً شعر لطیفه ایست که از مغز و قلب قاتل برای مقتول خود، آن هم پادشاهی در باره نوکر، معقول بنظر نمیرسد. دیگر اینکه - بگمان نگارنده در مصرع دوم واژه کمان مناسب تر از جهان است که مؤلف نوشته بنا بر این بجای جهان کمان گزاشته شد.

« مترجم »



### یادداشت ۱۵ - فنوای حقوق زردشینیان

بتازگی از مجتهدین اعلیٰم کربلا و نجف استفتائی دربارهٔ حدود و حقوق جامعهٔ زردشتیای ایران شده این است - متن گراور شده با جواب آقایان :-

بسم الله تعالی

مخبر الاسلام  
چیز بسیار است که در کتب و کتب اول

نظایف استغنیة نورحماست  
بیع اسلام

استغنیة نورحماست  
بیع اسلام

بیع اسلام  
استغنیة نورحماست

» در اپریل سال ۱۹۰۹ مجتهد بزرگوار - « ملا محمد کاظم خراسانی »  
خطاب بانجمن ایرانیان لندن نامه شکرانه ای نوشته که بنظر من حجت بالغه برای عالم  
تشیع میباشد و شایسته است که زیب این تاریخ شده عیناً گراور آن در زیر  
گذاشته میشود :

## یادداشت ۱۶ = درباره جنبه بهائیان در امور سیاسی ایران

جنبه ایکه بزرگان بابی یا باصطلاح تازه تر سرکار آتا نسبت بنهضت مشروطیت ایران اختیار کرده اند، مسئله ایست که نتوانسته ام خودرا قانع نمایم - من سه نظریه از آنها در این باره شنیده ام که آنها همیشه خود ساخته اند - نخست بتوسط يك آن دیپلمات روشن فکر انگلیسی که عموماً يك تفاهم بی سابقه وهمدردی نسبت بابیرانیان از خود نشان داده . دوم از طرف يك واحد صمیمی و روزنامه نگار موشکاف که مدت شایان ملاحظه ای در ایران بسر برده . سومین ن - سروانی از داوطلبان ملی است که پس از بهاران ژوئن ۱۹۰۸ مجلس فراراً به انگلستان آمده بود . این نظریات مختلف بکوتاهی از قرار زیر اند :

۱ - عباس آفندی یا (بطوری که اکنون عموماً تایید میشود) عبدالبها به پیروان خود قویاً می سپارد که باید از هر گونه کوشش یا شرکتی در سیاست یا نهضت آزادی ایران احتراز نمایند، چه اولاً - هدفهای آنان میباید بتمامه روحانی بوده نه سیاسی - زیرا هوا داری آنان از مشروطیت - در برابر زعمای شیعه - بویژه ملایان با سوء قضاوت تعبیر میشود .

۲ - اینکه نه تنها نهضت مشروطیت ایران، بلکه اساس بیداری آسیا مرهون این نیروی نوین روحانی؛ بنام بابیگری میباشد .

۳ - اینکه بهائیان مخالف مشروطیت ایران بوده و تا پایان کار «محمدعلی» شاه را تشویق و طرفداری میکرده اند - چه از طرفی می پنداشتند که او پیروز خواهد شد و می کوشیدند که عاطفت او را بخود جلب نمایند - و از سوی دیگر، آنها از مجتهدین و ملایان که چنانکه دیده ایم جامعه را حمایت می نمودند، اکراه داشته اند - و دیگر اینکه جانب روسیه را که مراحم گوناگونی بآن ها نشان داده و اجازه داده بود - عشق آباد ، یکی از مراکز عمده آنان قرار گیرد و در آنجا یکی از معدودی پرستشگاهشان ساخته شود، رعایت می نمودند .

من از اینکه کدامین فرضیات راست است؛ خاطر جمع نیستم - ولی اغلب این پرسش را از دوستان ایرانی خود که : «اگر يك بهائی مطلع و شایق را مختار نمایند که میل دارد ایرانرا کشوری نیرومند و مستقل بداشتن تشکیلات منظم اداری روحانیت اسلامی به بند ، یا يك استان روسی را با تشکیلات منظم دیانت بهائی، کدام را اختیار خواهد کرد » .

در همه جور از قضایا از هر حیث پاسخ این بوده است که بهائی - « بنوبت خود شق دوم را اختیار خواهد کرد ». جهان بهائیگری تمایل بتقویت و دلداری يك دردمند وطنی ندارد و روایت زیر از شعارهای معروف بهاء الله است :

« لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم »

این عاطفه شایان تقدیری است. ولی نه - یا شاید در این هنگام بهرانی تاریخی - در پیشگاه ایرانیان دلخسته (که از زبان بیگانه جز رنج و - تم و زور گوئی ندیده) غیر مطلوب و ناروا تلقی میگردد .

خوشبختانه ، چند گواه مثبت درباره جنبه ای که عبدالبهائیان نسبت به پیروان خود ابراز داده و بوسیله يك سلسله نامه «الواح» بخط او ، بعنوان بهائیان در دست است - از طرف مستر دریفوس (Heppolyte Dreyfus) که آثار او در فلسفه بابی و بهائی بخوبی مشهور و مورد توجه است برای من فرستاده ، که از آن ها نکاتی در زیر مشهود می گردد :

۱ - اینکه بهائیان (یعنی پیروان میرزا یحیی صبح ازل) بدهنهای انداختند که بهائیان هواداران شاه و مخالفین مشروطیت اند .

۲ - اینکه موضوعی که عملاً ثابت گردیده، جنبه ای است که بهائیان کاملاً از امور سیاسی کشور کناره گیری نموده اند .

۳ - که جور و جفاها تیکه آنها از دست، ملایان مرتجع کشیده ؛ نشان میدهد که نمی توانند دوستدار ارتجاع بود .

نامه های واصله برای ترجمه کامل، بسیار مفصل اند و بعلاوه در هر مورد تکرار مکررات شده، تنها مستخرجات زیر برای دادن ایده ، با الگو کافی خواهند بود : -

## لوح یکم بنام محمد علیخان تهران .

در خصوص مداخله دول متجاوز در امور ایران مرقوم نموده بودید - بکرات و مرات، از کلك میثاق صادر که باید دولت و ملت مانند شهد و شیر آمیخته گردند و لامیدان جولان دیگران گردد ، و هر دو طرف پشیمان شوند ولی هیبت هیبت ، طرفین استماع نمودند و کار را باین مرکز پرخطر رساندند .

## لوح دوم - بنام ابهر تهران

و اما قضیه بدخواهان یحیائیانها که یاران را به خواهی دولت نسبت میدهند - حقیقت حال یقین است که واضح و آشکار گردد و نامه هائی که بجناب حاج مرزا عبدالله صحیح فروش در این پست ارسال میگردد ملاحظه نمایند - ما را هیچ طرفی تعلق نه - نه طرفدار دولت قاهره ایم نه هم افکار ملت باهره ، از جمیع نزاعها برکناریم و خیر خواه عموم ، تضرع و دعا بدر گاه خدا کنیم که این دو عنصر محترم را با یکدیگر آمیزش دهد - بقسمی که عنصر واحد گردند و سبب عزت و ترقی و بزرگاری دولت و ملت شوند، الحمدلله بفضل حق باجمیع فرق عالم بصلح و آشتی کوشیم و محبت و دوستی نماییم و خیر خواهی و راستی طلبیم و در این سبیل جانفشانی نماییم .

## لوح سوم - بحاجی میرزا عبداللہ صحیح فروش

مرقوم نموده بودید که در جبل‌المتین مطبوع دررشت مرقوم شده بود که بهائیان طرفدار استبدادند و در زنجان بجهت دولت اعانت جمع نموده‌اند - باید یکی از احباب در روزنامه دیگر مرقوم نماید، یا در میان خلق شیوع دهند که این افترا از حضرات بابی های یحیائی در حق بهائیان است، زیرا این نفوس دشمن بهائیان اند، بهائیان را مقصد اصلاح عالم است که در بین جمیع ملل و دول اصلاح گردد؛ نزاع وجدال نماند - جنگ و قتال منسوخ شود

لہذا بجان ودل شتابند و بکوشند و جانفشانی بنمایند که دولت و ملت و بلکه طوائف و ملل بیکدیگر التیام یابند و صلح و آشتی در میان آید لہذا در اینگونه منازعات دخلی ندارند، و برهان واضح و دلیل ساطع بر کذب قایل - که مجال تردد نمیگزارد - فتوای مجتہد ملاحسن تبریزی بر قتل بهائیان و اعلانات افترائیہ مجتہد میرزا فضل‌اللہ نوری و سید علی اکبر که در جمیع کوچه و بازار تهران بر دیوار الصاق شد - ولی حضرات بابی یحیائی که دشمن بهائیانند و خود را در پرده مستور میدارند ملتیان گویند که بهائیان طرفدار دولتند، و بدولتیان مینمایند که بهائیان جانفشان ملتند، تا هر دو طرف را بر بهائیان برانگیزانند و دشمن کنند و خود در آن بین نفوس را صید نمایند .

اینست حقیقت حال - پس لازم است که نفوس با انصاف همین مسئله اعانت در زنجان را تحقیق نمایند، اگر از بهائیان چنین چیزی صدور یافته - آما و صدقنا - سبحانک هذا بہتان عظیم، از بدایت انقلاب متماداً مرقوم گشت که باید احبای الہی از این غوغا وجدال و نزاع کنارہ گیرند و در اصلاح بین دولت و ملت کوشند .

جانفشانی نمایند تا دولت و ملت مانند شیر و شکر بیکدیگر آمیخته گردد، و صلاح و نجاج بدون اصلاح ممتنع و محال، حال چون آنچه بدخواهان افترا بزند یاران سکوت مینمایند، لہذا دشمنان بجزارت تام، هر روزی بہتانی زنند و عليك البہاء الالبہی ع . ع . تنگی جا نقل و استنساخ بیشتری را اجازه نمیدهد . یکی دیگر از نامہ های باقیمانده بنام احبای الہی در باکو است که در آن نیز تا کیداتی در بارہ دشمنی شیخ فضل‌الہ و سید علی یزدی شدہ و مشعر بر این است کہ بہائیان طرفدار و حتی خواہان اصلی نہضت مشروطیت بشمارند کہ در جواب - عباس افندی میگوید: « بہائیان مطلقاً از مداخلہ و گروش و امور سیاسی در محافل خود ممنوع و بانہا گفته شدہ است کہ اختلافات و کشمکش های موجودہ در ایران را باز بچہ کودکان و بی‌اہمیت انگارند، و بقضاوت محققین اروپائی و امریکائی د بارہ اجتهادات و شئون بہائیان؛ مراجعہ شدہ است . در پنجمین نامہ کہ بعنوان ابن ابہر است توصیہ شدہ کہ « شب و روز بہ بہائیان تلقین نماید کہ خود را در پناہ صیانت و مشیت حق، لایزال و ابدی بدانند »، یعنی ظاہراً دیانت بہائی از پراکندگی مصون خواہد بود، سایر نامہ ها چیزہائی شایان یادداشت ندارند .

این دست کم بخوبی روشن مینماید که از بهائیان کوچکترین کاری در کمک یا همدردی نسبت به مشروطه خواهان ایران انتظار نمیرفته، در صورتیکه محققا در گذشته (مانند شیخ احمد روحی کرمانی) و با احتمال در حالت کنونی ازلی ها، خود را در مقاصد اجتماعی وارد دانسته و طرفدار جامعه شناخته میشده اند. (۱)

## یادداشت ۱۷ - نظریه يك روسی درباره سیاست خارجی بریتانی

### مربوط به بخش ششم

برای نمونه يك تعبیر زننده ای که روسها درباره شیوهای انگلستان که به قرار داد روس وانگلیس انجامیده، و در مقاله ایست که يك نویسنده بنام پاولویچ Pavlovich در روزنامه (S. mir) دنیای نوظهور در فوریه ۱۹۰۹ بعنوان «ایران نو و مخالفیش» نکات زیر را از آن نگاشته - نقل میشود. خبرنگاری که من از ارسال ترجمه آن مدیون او هستم مینویسد: «در يك ماهیانه کثیرالانتشار آنرا دیده، و میگوید هیئت تحریریه آن روزنامه سوسیال دموکراتند و چنین مینویسد: -

«خطر ایران نوین تنها از چابلووسان دربار و ترک تازی ارتش افسار گسیخته اش نیست، بلکه از سیاست آزمندانه دو دولت همسایه اش روسیه و انگلستان است. تا این جنک تازه روس و ژاپون - ایران از ترس اینکه مطمح نظر روسیه بوده، موقعیتی بس خطرناک داشت، سایه امپراطوری بزرگ شمالی روز بروز روی سرزمین شاه شاهان بیشتر گسترده و نوسه پیدا میکرد. تا آنجا که بیم آن میرفت و چیزی نمانده بود که ایران بسر نوشت خیره، بخارا و خوقند دچار گردد.»

«ایران میرفت که نفس راحتی بکشد - ولی بزودی خطر تازه ای پدید آمد. وقتی که عقاب نیرومند شمالی میرفت شکار را از چنگال خودرها کند، شیر بریتانی فرصت یافته، پنجه خود را روی ایالاتی که داشت از زیر نوذ روسیه آزاد میگردید گذاشت. در هنگام گشایش مجلس - رئیس خطاب به نماینده بریتانی کبیر سخنی راند و در آئینان چنین گفت:

۱ - کسروی در بخش سوم تاریخ مشروطه خود مینویسد: «بایان (که همان بهائیانند) در جنبش مشروطه اشکارایی یکسوئی مینمودند و در نهان هواخواه محمد علی میرزا می بودند و ملایان نام آنان را بمشروطه گزاده بدینسان خونهاشان میریختند» چنانکه در نظریه اول نسبت به بهائیان ملاحظه شد - عبدالبهها به پیروان خود سپرده بود، باید هدف آنان سراسر دینی و روحانی بوده، در سیاست و آزادیخواهی شرکت نکنند - که دست آویز ملایان شیمه شده قضاوت نابجا نمایند، پس ثابت است که اگر بهائیان شرکت در نهضت مشروطه میکردند - هم خون آنها ریخته شده و هم آخوندها همه برخلاف مشروطیت میایستادند، و منظور ملی در گرفتن آزادی انجام نمیکردید، از این رو باید تصدیق کرد که کناره گیری بهائیان بسود آزادی بوده و گونه بهیچ روی منقول نیست آنها با حکومت قانون و آزادی که برفع خودشان بوده، مخالفت نمایند و با محمد علی خونخواهر ما ضدت کنند. مترجم

اجازه دهید برای شما مثلی بزنم - اسبی با دنبال شدن از ددی فرار میکرد .  
مردی راهگزر باسب گفت :-

«اگر میخواهی نجات یابی من سوارت میشوم و تورا بدنیائی میبرم که از دسترس حیوان وحشی دور باشی و نتواند بتو برسد - اسب اطاعت کرد و از دشمن نجات یافت ، ولی دریغاً که سوار نجات دهنده از پیاده شدن ابا نمود و تا امروز سوار اسب است .»

«آرزوی با حرارت همه ایرانیان این است که من از شما درخواست کنم به ملت انگلیس توصیه فرمائید سوار از اسب پیاده گردد .

« انگلستان خوب میدانست که همینکه ملتی بخود آمده بیدار گشت او دیگر نمی توانست رهبری خود را در میان ملل دیگر بر ایران، موقتا بخود اختصاص دهد . از این گذشته از سیادت خود بر هندوستان بیمناک بود ، و آرزو میکرد آلمان نیرومند را که خودنمائی در نهضت بسوی آسیای صغیر و میانه میکرد و تاجائی خود را رساند که راه آهن بغداد تمام شده بود، از محور سیاست برکنار سازد ، از این روی به بستن پیمانی با روسیه مبادرت و سهمی از طمع شیر بریتانی را بدو واگذار کرده، ثروتمندترین و پرجمعیت ترین ایالات ایران را بسیادت او سپرد .

« کوچکترین قسمت آنرا در دست خود نگه داشت . بموجب قرارداد ۳۱-آگست ۱۹۰۷- با بخشش قسمت عمده ایران - شامل پایتخت و شهرهای اسپهان - رشت ، تبریز و مشهد، مراکز نهضت آزادی بخش - حکومت بریتانی خائنانه دستهای خود را شسته و یکباره برای همه شه، وظیفه دفاع از نهضت مشروطیت را که وقتی خود آنرا تحریک و هواداری می نمود انکار کرده، حزب مشروطیت را بسر نوشت خودرها مینماید . - برای کسانی که در اساس این قرارداد فرورفته غور مینمایند؛ چیزی شکفت آور تر از رفتار جوراجور حکومت انگلیس در ایران نیست ، چه از طرفی ناگزیر بود که افکار عمومی انگلیس و نمایندگان کمیته ویژه ایرا که در امور ایران و بازرگانی انگلیس و ایران ذی نفع بودند بحساب آورد ، در عین حال هیئت حاکمه هندوستان و منطقه تابعه فرانسه و بورسبیکه بهربهای شده باید رژیم کهنه را در هند هماره در دست خود نگهدارد ، نفوذ خود را بکار میبرد و از این روی حکومت بریتانی نسبت با ایران، حداکثر سیاست حریصانه خود را بازی میکند . هر چند انگلستان با اجتهاد عمومی برای مشروطیت ایران دایه مهربانتر از مادر است، در عمل دشمن سرسخت نهضت آزادی بخش ایران است - این حقیقت عریانی است که حکومت ها ناگزیر بداشتن جنبه های عاطفه آمیز - نه در شئون داخلی خود و نه در سیاست خارجیشان میباشد .

«انگلستان با نهضت مشروطیت در شمال ایران تا آنروز همراهی میکرد، که میدید وسایل خوبی برای مبارزه بانفوذ روسیه است ، ولی در همان موقع عملاً از استبداد در

ایالات جنوبی و مجاورهند هواداری مینمود، و باشکال گوناگون ساتراپهای آنجاها رادر ضدیت به نهضت آزادی بخش؛ کمک میکرد. [رجوع شود بیاصفحه ۳۵۶۷]

«با دادن شمال ایران به روسیه و نگاهداشتن تنها دو ایالت فقیر سیستان و مکران برای خود، که از لحاظ لشکر کشی ( استراتژیک ) نکهبان راه هند و خلیج ( عمان ) توانند بود و اهمیت بسزایی داشته نشان میدهد، که انگلستان با این وصف سود ایران را رعایت نکرده و در پیمان روس و انگلیس تنها موضوع دفاع امپراتوری هند را بنفع خود میانگاشته است .

«قرارداد ۳۱ آگست ۱۹۰۷ یعنی مرک نفوذبازرگانی انگلیس در شمال ایران — اگر گزارش کنسول ژنرال بریتانی را تا سال ۱۹۰۵ که نوشت: «از تجارت بریتانی در سال ۱۹۰۵ و همچشمی با امتعه روسیه که بسیار ارزان و زودتر به محل میرسند باید چشم پوشید» در نظر بگیریم — اکنون بدین حقیقت میرسیم که چرا بروسیه اجازه حاکمیت بر غنی ترین منطقه ایران داده شده که از لحاظ بازرگانی و اقتصادی در آنکشور مطلق العنان باشد چه انگلستان بسادگی نمی تواند جواب همچشمی با او را بطور موفقیت آمیز بدهد .

«شیوه هاییکه هیئت حاکمه انگلستان در این داد و ستد پیشه خود ساخته قطعا بسیار مهم و جدی است. روزنامه تایمز — در این باره نکات بسیار روشنی را اشعار داشته و می نویسد :

«منافع سیاسی ما در ایران وابسته بموضوع دفاع هندوستان است . تاکنون خطر واقعی بسط نفوذ روسیه ، عملا میرفت که از راه ایران ( سیستان ) به بلوچستان و مرز هندوستان برسد و سپس با عملیات استراتژیک به موقعیت دفاعی مرز شمال غربی ما دست یابد . »

در عمل، ما از روسیه تضمین گرفته ایم که از مداخله در این نواحی که در واقع جبران صرف نظر کردن ما از حقوق متساوی در ایالاتی است که عملا در دست اوست ؛ خودداری نماید .

«چنین است تصورات بیجای وابسته به امنیت هندوستان بر ضد حمله و همی که البته استقرار نظم داخلی هند را که از رشد نهضت مشروطیت ایران تهدید میشود — طبقه حاکمه انگلستان را بر آن داشته که سیاست جاه طلبانه ایرا به حساب مشروطیت ایران دنبال نمایند .

### «ایران نوین نمیتواند کمک دولتهای اروپا چشم بدارد»

«ایران نه از بورژواهای انگلیس کمک خواهد شد، نه از طبقات حاکمه دول دیگر مانند اتریش، که در مثل — مشروطه خواهان ایران یکوقت بیهوده انتظار کمک از آن دولت میداشتند . نمایندگان صدر مشروطیت روز افزون بمخالفت و دشمنی دیگران پی برده ، با بهر تقدیر، بی حقیقتی طبقات حاکمه دول اروپا رانسبت بمشروطیت واقف شده، بنا بر این هم اکنون بسیاری از ایرانیان بر ضد دولتهای روس و انگلیس اعتراض مینمایند، نه پارلمان و وزیران اروپا، بلکه به توده های اروپا مراجعه مینمایند. مشروطه خواهان ایران تلگرامهایی



به ژورس (۱) نموده، درخواست کردند که توجه پرولیتاریای (۲) اروپا را به اوضاع ایران جلب نماید .

### یادداشت ۱۸ - مجل السطان - مربوط به صفحه ۱۹۱

اندکی پیش از مرگ مظفر لدینشاه و بتخت نشستن محمدعلی ، مجل السطان ، درپاریس بود و یکی از هموطنان او، (دوست من) که از آوارگان است، او را يك بی سواد، بی ایمان ، جاهل و فاسدالعقیده تمام عیاری میدانست و میگفت او بمن گفت : «دعا کنید که مظفرالدینشاه زودتر بمیرد، تا اینکه من بتوانم شما را اقبال الدوله بنمایم» او در حدود سی هزار فرانک درپاریس عیاشی کرده و ناپدید گردید . کمی بعد همان دوست مطلع من با کمال تعجب درجراید خوانده بود که مجل به ایران برگشته و بمقام بلندی در دربار محمد علی رسیده است .

بعد او درباره دربار که از چه قماش است بحث نموده باینجا رسید که « در ایران (شاید نه چونانکه در انگلستان است) طبقات متوسط از حیث اصالت ، خویشتن داری ، هوش ، دانش و فرهنگ - از طبقه عالیه بسی برترند» و بعقیده او باید بجای آنها که پوسیده و نومید هستند قرار گیرند ، چه این دسته از هموطنانش خیلی شایسته، با هوش تر و کمتر جنبه اریستوکراتیک دارند . (م - م)

### یادداشت ۱۹ نسخه اصلی یادداشت لیاخوف مربوط به صفحات ۲۲۳/۷

چون بحث درباره اصالت اسناد لیاخوف مرهون شیوه و سبک خود گزارشهاست و قضاوت در آنها برای کسانی که بزبان روسی آشنا هستند (که بدبختانه من از زمره آنها نیستم) آسان تر است . بنظر میامد آوردن متن روسی آنها (که در اثر انتشار نیافته بانف نقل شده) در اینجا مطلوب است بقرار زیرند : (۳)

۱ - Jaurès شاید همان مرد سیاسی آزادیخواه سوسیالیست فرانسه بوده که در جنگ اول وزیر دارائی فرانسه بود و میکوشید از جنگ با آلمان جلوگیری کند، بدبختانه و متأسفانه، جوانی بعنوان وطنخواهی از روی تعصب او را ترور کرد .

۲ - Proletariat توده رنجبران . «مترجم»

۳ - درباره چهارمقره گزارش لیاخوف بستاد ارتش قفقاز - در متن این کتاب در جای خود مشروحاً آنچه باید با ترجمه آنها نگاشته شده و آوردن روسی آنها در اینجا [رجوع بزیر صفحه ۲۲۷ شود] بی مورد است، ولی برای تکمیل این تاریخ، همان مضمون مندرج در صفحه ۱۹ و ۲۰ بخش سوم تاریخ مشروطه ایران اثر شادروان احمد کسروی آورده میشود : -  
«چنانکه دیده میشود، این راپورتها نهانی بوده و اینکه بدست افتاده بکداستانی میدارد -

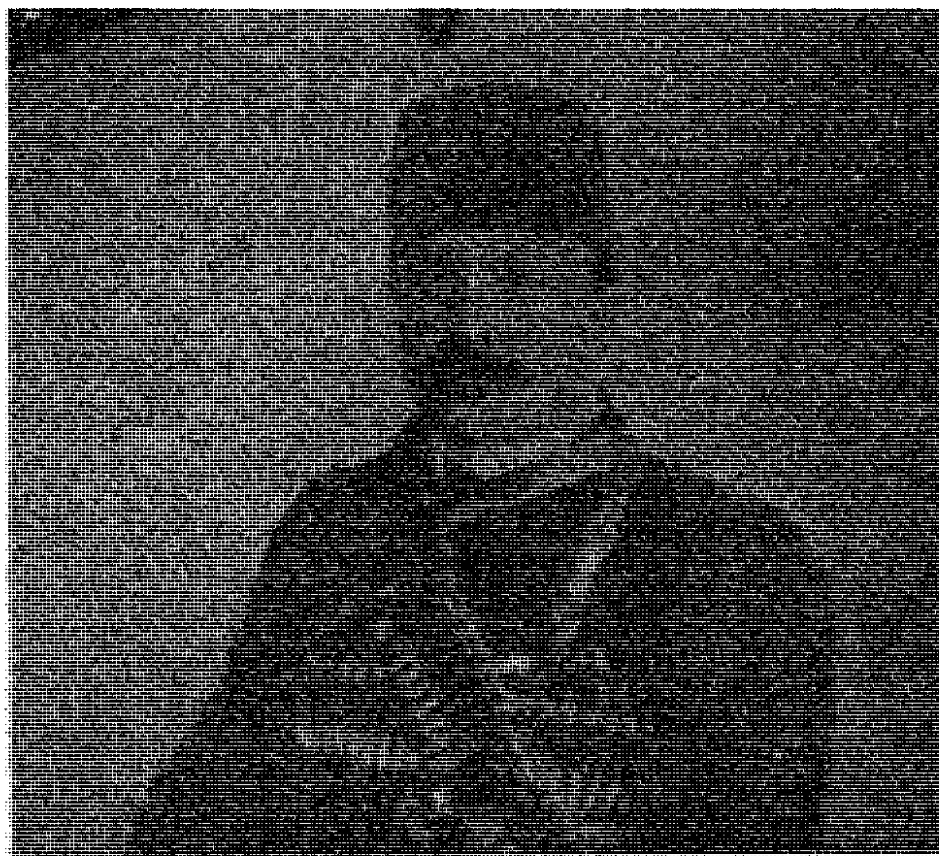
پانوف بلغاری که از آزادیخواهان روسیان می بود و سپس در ایران با آزادیخواهان و شورشیان ایرانی پیوست، و ما نامش را در جای خود خواهیم آورد ، این زمان بنام نماینده روزنامه «رچ» روسی در تهران میزبست و بنزد لیاخوف آمد و رفت میکرد، از این راپورتها آگاهی یافته

## پادداشت ۲۰ - روحیه جنبش در رشت ۲۷۹/۸۰

چنانکه در زیر صفحه ۲۶۷ اشاره شده - معزالسلطان و برادرش کریم خان که در خلال دو سال اخیر، دوبار باروپای غربی آمده، روح جنبشی در رشت انگیزته بودند. کریم خان بیست هزار روبل برابر دوهزار لیره انگلیسی از هستی خود برای نهضت مصرف نموده و بدستیاری دوستانی برای بدست آوردن اسلحه و مهمات جنگ پنج سفر به تفلیس و دیگر بخش‌های قفقاز با لباس ناشناس از پیراهه و کوهستان نموده بود. در يك وهله در مارچ ۱۹۰۹ ( بنا بندرجات کتاب سفید صفحه ۵۶ ) روسها پنج ملیون هشتك و شماره بسیاری تفنگ را که بایران می‌آورد از او گرفتند و نه نفر از دوستانش که سرنوشت آنان تا کنون دانسته نیست گرفتار شدند. [این مطلب را کاظم نعیمی اکبر تکذیب میکند مترجم] در مدت سه ماه، او و برادرش، در حدود هفتاد مجاهد یا داوطلبان ملی را در خانه وسیع خود نگاه میداشتند. در آن روز که آهنك گرفتن رشت را کرده بودند. یکدیگر را بدون اینکه تا بر آمدن آفتاب امید بحیات داشته باشند، بيك نحو شورانگیزی وداع کرده در آغوش فشرده، بانومیدی بیرون رفتند و چونانکه پیش آمد فیروز مند گردیدند. (رجوع بصفحات ۵۸ - ۷۹ ر ۸۰ کتاب سفید شود). [رجوع شود بشرح ۱۸ ر ۳۱۶ - این کتاب] اصولاً چنین پنداشته میشود و ظاهراً دلیل خوبی دارند که - سپهدار در شورش رشت بطیب خاطر عمل نمیکرده، بلکه واداشته بکار میشده و چنانکه ایرانیان میگویند سپهدار از طرف اشخاص متهور و مستقل تری مانند «مترس» بکار میرفته - اکنون (ژوئیه ۱۹۱۰) او را يك عنصر ملی آگاه و پایدار ندانسته، بلکه او را موقع شناس میشمارند، از اینرو او در همه چیز باندازه سردار اسعد، بهموطنانش بر پایه اعتماد فرماندهی نمیکرده است. من از يك مقام ایرانی درستی آگاه گشته‌ام که - پیشروی سپاه رشت بسوی پایتخت در تمام دوره

واز هر راهی که بود، نسخه‌های آنها را بدست آورده و در زمان نزد یکی از انگلیسیان که در پترسبورغ میزیسته فرستاد، و آن انگلیسی آنها را بزبان خود ترجمه کرده، نسخه های آنان را بنزد پروفیسور براون در لندن فرستاده، و چون براون و یکدسته از مردان سیاسی انگلیس باخشیج (برضد) رفتار دولت خودشان، از آزادی ایران هواداری مینموده، باین رفتار روس در ایران خورده گیری مینمودند، آنها را دستاویز خوبی برای خود دانسته بیدرنك پراکنده گردانیده‌اند.

سپس براون هر دو از روسی و انگلیسی آنها را در کتاب خود «شورش ایران» بچاپ رسانیده. نیز شیخ حسن نامی از تبریزیان در کمبریج آنها را بفارسی ترجمه کرده، بروزنامه شمس در استانبول فرستاده که روزنامه‌های دیگر فارسی از آن گرفته‌اند. سپس نیز يك تن از آزادیخواهان روس بنام «پاولویچس ابرانسکی» نسخه روسی آنها را در يك روزنامه نهانی روسی پراکنده گردانید، و در نتیجه این، دولت روس ناگزیر گردیده که آن‌ها را دروغ و ساختگی بشناساند. ولی پیداست که این جز از راه ناچاری



شادروان - میرزا عبدالحسینخان معزالسلطان سردار محلی  
ش ۸۴



شادروان پیرمخان «سعید» ازارمنیه‌های ترکیه  
ش ۸۵



در واقع از طرف معز السلطان پسر عم سردار منصور اداره میشده و فرماندهان زیر -  
فرمان او بوده‌اند :-

- ۱ - حاجی میرزا موسی خان میر پنج که در معیت صمدخان مختار السلطنه ( صفر ایران در پاریس و یکی از روشنفکرترین ، دور اندیش و وطنخواه رجال معاصر خویش) در تشییع جنازه ادوارد هفتم پادشاه انگلیس، بنماینده گی دولت ایران شرکت داشته است. موسی خان برادر حکیم الملک کنونی و در شجاعت معروف است . او فرمانده پانصد تن بوده و در جنگ بادامک زخم دار شده بعداً برای بیرون آوردن گلوله پاریس رفت .
  - ۲ - میرزا حسنخان عمید السلطان برادر معز السلطان و کریمخان ، و پسر عم سردار منصور ، نیز فرمانده پانصد تن می بوده .
  - ۳ - میرزا علیخان معز الدوله معاون اردوی سپهدار .. سر کرده دوست سوار .
  - ۴ - میرزا علیخان سالار فاتح ، کلنل کجوری ، سر کرده هشتاد سوار .
  - ۵ - میرزا حسن قزوینی پسر شیخ الاسلام سر کرده هشتاد سوار که در فتح قزوین کشته شده است .
  - ۶ - میرزا غفارخان قزوینی ( که پس از مباران مجلس، انگلستان آمد و شرح او در پیش گزشت ) فرمانده یکصد و پنجاه سوار بوده ، عکس او در جای خود ضبط است . [غفارخان بعدها بلقب سالار منصور و چند دوره نماینده قزوین در مجلس بوده و اکنون بانام خانوادگی یگانه در حیات است ، بسیار مرد درست و دوست نازنینی است، مترجم ]
  - ۷ - اسداله خان میر پنج تهرانی سر کرده ۱۵۰ مرد .
  - ۸ - مسیو یفرم ارمنی که بتازگی خدمات شایانی (بویژه در سر کوب کردن شاهسون های پرخاشگر تاراج کن کهنه پرست - در اردبیل و قرچه داغ) بایران کرده به فرماندهی ۱۲۰ تن
  - ۹ - حسن بك فرزند شیخ حسن (آموزگار فارسی در کبیر ریج ) و محمود باهم - به سرکردگی ۶۰ نفر .
  - ۱۰ - ولیکوف Valikoff گرجی ، فرمانده هشتاد نفر که هر چند باهفت هشت تن از قزوین برگشته و در حمله بیای تخت شرکت نکرد . [رجوع شود به صفحه ۲۸۰ - آنجا وادیکف نوشته شده ]
- معز السلطان که نامش عبدالحمید خان است . اکنون لقب سردار محی را دارد . [چند سال پیش او ، و سال ۱۳۲۷ خ میرزا کریمخان در گذشتند خداشان بیامرزد . مترجم] مشخصات بالا نوشته ، از حاجی میرزا موسی خان میر پنج و کریم خان از مکاتبه بادوست من میرزا محمدخان بدست آمده - که او بنوبت خود برای من فرستاده است . موسی خان که برای عمل جراحی بیرون آوردن گلوله پاریس آمده بود - در مکاتبه متناوب خود با میرزا محمدخان شرح مفصلی از داستان پیشروی سپاه رشت بتهران نگاشته - چون ترجمه همه آن ها خیلی مفصل میشود؛ من از نکات مهمه آن که تا اندازه ای بهادار است، انگار کردن را روا

ندیدیم - بکوتاهی در زیر ترجمه میشود - ولی حیف که تاریخ روزانه را فاقد است :  
 در ایندستان سپهدار نیز نه تنها يك عنصر « مترس » شناسانده شده بلکه هواداری بسیار  
 دودل، در امر ملی معرفی شده - حتی از رفتار خود و بیشکارش منتصر الدر له آشکار بوده که  
 بجای تشویق و دلگرمی دادن، در پیشروی مسامحه داشته اند. سه فر مانده که در تمام راه عازم  
 و جازم بوده اند، اینها ایند: -

« موسی خان - معزالسلطان و میرزا محمد علیخان - همینکه تصمیم به ترك  
 قزوین و پیشروی بسوی تهران گرفته شد - سپهدار خواهش کرد که در دهکده خود يك  
 فرسنگی قزوین ایست نمایند - ولی دیگران پای فشاری کردند که باید تا قشلاق شش فرسنگی  
 برانند - پس تاینکی امام رفته در آنجا چند روزی - برای آنکه پیشروان سپاه جلو افتند و دیگر  
 اینکه گزارش رسیده بود که عضد الملک و چند تن متنفذ دیگر بنمایندگی از تهران حرکت  
 کرده و اختیارات تامه برای گفتگری با اینها دارند - و اینها نمیخواستند کاری کنند که مانع  
 از پیشرفت مذاکرات گردد - ولی معذوم شد که این گزارش بی اساس بوده است -  
 بنا بر این بدون اعتنا بمخالفت سپهدار تصمیم پیشروی گرفتند .

در این هنگام - قزاقان و سپاهیان دیگر پل کرج را که موقعیت مهمی داشته در دست میداشتند  
 چه در آن نقطه نیروی کوچکی میتوانست راه را بر سپاهیان هر چند سترک سد نماید - زیرا  
 موقعیت رودخانه و کوهها، راه دیگری رای عبور نمیگذاشت - شش صد قزاق باهشت توپ  
 در پیرامون پل موضع گرفته - دوستان پیشقراول هم در نقاطی که قابل عبور از رود  
 گماشته شده بود .

سپهدار با هر گونه حمله ای مخالف و توصیه میکرد که از راه شهر بارهفت فرسنگی  
 دور زده از دروازه شاه عبدالعظیم بتهران در آیند - ولی دیگر سرکردگان این نقشه را  
 نپسندیده، بیم داشتند که اگر قوای قزاق را پشت سر نهند، مبادا میان دو نیروی دولتیان گرفتار  
 شده نابود شوند .

آنها نیز چنین میپنداشتند که گرفتن کرج با اشغال تهران ارزش یکسانی دارد؛ چه  
 آنجا را کلید فتح پایتخت میدانستند .

پس، آن شب را برای بررسی بنقشه و سنجیدن مواضع خود سر بردند - سپس بر آن  
 شدند که موسی خانی و پیرم خان بامردانسان که دلیر ترین سپاهیان و طرف اعتماد کامل  
 بودند، پیش آهنگ و جلو دار برا بعهده داشته ولی اگر در گرفتن کرج هم فیروز گشتند،  
 نباید قزاقان را تعاقب نمایند . در مدت ایست در کرج آگهی های سوده نندی از نقاط  
 پیرامون بتوسط دهقانان ( که از رفتار آنها بسیار خشنود بوده بعکس از سپاه دولتی که آن  
 هارا آزار میداده و بزور سلوک میکردند در نجیده خاطر بودند ) بدست آورده از اوضاع و احوال  
 دشمن بخوبی آگاه میگشتند و از راهنمایی آنها در خطوط کوهستانی که نقطه های تیان آشنا  
 بوده بنحوی رهبری میشدند که بر قسمت کوهی که در دست قزاقان بود؛ مسلط گردیدند .

وقتی که یورش آغاز گشت - پیرم خان و مردانش راه کوهستانی را در نور دیده -  
 موسی خان جناح جلگه ای قزاقان را دور زده، پشت سر قزاقان را مورد تعرض قرار داد -

اسدالله خان سر تپ بیباغستان گرج و میرزا علی خان سر تپ بیباشاپیش جبهه حمله ور - حاجی میرزا حسنخان شیخ الاسلام بیبال راست و عمیدالسلطان بجناح چپ پرخاش کردند - حرکات هر دسته را افسران روسی بریگاد بادوربین مراقبت مینمودند .

باز نزدیک شدن سپاه ملی، قزاقان چندین بار دستجمعی آتش کرده، سپس پراکنده شدند. سواران میرزا حسینخان، بجای انجام دستور برخلاف - قزاقان را دنبال نمودند، موسی خان و پیرم خان چون چنین دیدند از گوه بزیر آمده که از آن جلو گیری با اگر ضرورت داشت آنانرا یاری نمایند .

قزاقان فراری که بشاه آباد رسیده برگشته بسواران دنبال کن که ۱۵۰ تن بودند آتش کردند - بازار کارزار که از ساعت هفت بعد از ظهر گرم شده بود تا ساعت هشت بامداد روز بعد پایید. ملیون سه توپ هفت سانتیمتری، دو تا باموسی خان و یکی با پیرم داشتند - بقیه سپاه ملی همینکه دیدند قزاقان پراکنده، طبق دستور فرماندهی ایست کرده بیخبر از اینکه دوستان بدنبال دشمن افتاده سرگرم کارند .

قزاقان کاروانسرای سنگی را اشغال کرده و ملیون در پیشروی چنان بد آنها نزدیک شدند که گفتگوی آنانرا می شنیدند که بیکدیگر می گفتمند فشنگ خودرا بهدر ندهند زیرا ذخیره تمام شده - در این اثنا قوای امدادی و مهمات تازه بآنها رسید - دست بکار آتش سنگینی شدند - موسی خان با پارهای شربنل از هر دو ساق زخمی گردید . او بدون پروا بزخمهای خود که مبادا مردانش آگاه شده تپ دل شوند ؛ بجنگ ادامه میداد .

ملیون که ۲۴ ساعت روی زمین بوده رکاب خالی نکرده بودند ، با سه کشته ( دو مسلمان و یک ارمنی ) و هشت زخمی ( چهار مسلمان و چهار ارمنی ) آغاز بازگشت بگرج را نمودند - تلفات قزاقان بحساب خودشان ۴۶ زخمی و دو ارا به پراز کشته بوده است .

مردان پیرم خان، توپ خود را که قاطر میکشید و بواسطه خستگی و فرسودگی حیوان از صحنه عملیات بیرون رفته بود؛ انکار کردند. سپهدار وقتی ازینک امام وارد شد که ملیون با فرمانده زخمی خود از راه میرسیدند .

در این هنگام پیامی از سردار اسعد رسید که دوسپاه ملی باید در علیشاه عوض که از طرف بختیاری های دولتی اشغال گردیده تلافی نمایند - در اینجا يك واقعه خلاف انتظار و ناگواری رخ داد ، یکمده از بختیاری های دولت خودرا بجای ملیون قالبزده، با فریاد پاینده باد مشروطیت زنده باد سپهدار و سردار اسعد بسوی مجاهدان رشت پیش می آیند .

مجاهدان که آنها را دوست بشمار آورده بصف خود راه میدهند - که ناگهان برمجاهدین آتش کرده و شروع بتخلع اسلحه آنها مینمایند، که با دادن چند کشته بزودی بر آنها چیره شده فرارشان میدهند - ولی وقت دیگر که بختیاری های سردار اسعد با همان آواز زنده باد بمجاهدان نزدیک می شوند ، بغیال اینکه این همان نیرنگ است که تکرار

می‌شود، اینان بسوی بغتیاریان آتش باز کرده، پیش از آنکه بخطای خود آگاه شوند، هفده تن از جمله خواهر زاده سردار اسعد بغاک هلاک می‌افتند.

در این کارزار از آغاز تا غروب آفتاب از قوای متعده ملیون ۶۵ کشته و چهل زخمی گردیده و سپاهیان دولت دو بیست کشته و شماره نامعلومی زخمی، تلفات داده شام آنروز سردار اسعد و سپهدار بادسته ای از دو سپاه متعده، بسمت تهران رو آورده و ششصد تن باقیمانده، با معزالسلطان و میرزا محمد علیخان در شاه عوض ماندند. روز دیگر دولتیان دریافتند که ملیون اردوی خود را در بادامکول کرده رفته‌اند. اینها هم سرگرم تاراج اردوگاه بودند که پیامی رسید فوری پیاپیخت باز گردید، وقتی پیش آهنگ آنها بتهران رسید که محمد علی بسفارت روس پناهیده و تاج و تخت را ترک کرده بود.

### یادداشت ۲۱

مستر باسکرویل (Laskerville) مربوط بشرح صفحه ۲۸۴

مشخصات زیر درباره جوان ناکام مستر باسکرویل را آقای شد (Shedd) هموطن و همکارش، در نامه‌ای بتاریخ ۱۸ اپریل ۱۹۱۰ بمن نگاشته است:

«مستر باسکرویل فارغ التحصیل دانشگاه پرینستون - که آموزگار علوم و زبان انگلیسی دبیرستان یادبود پسرانه تبریز، وابسته بدسته مبلغین امریکائی در آن شهر و بسمت پیمانی برای دوسال کار، در آن مدرسه از امریکا آمده بود، چون آموزگاری موفق و با اخلاص و دارای صفات و خاصیت مردانه میبود، احترام هر کس را بخود جلب می کرد.

طبقاً در آن مدرسه جوانان ایرانی از طبقه مترقی، دانشجو بودند و یکی از آموزگاران میرزا حسین شریف زاده بوده که از معتمدترین و بهترین رهبران ملی تبریز گردید - در خلال سال ۱۹۰۸ شریف زاده از طرف حزب مخالف در کوچه مورد سوء قصد گردیده، کشته شد. این اوضاع و احوال، جوان باحرارت امریکائی را بهتر بغمخواری و طرفداری از مقاصد ملی و ادار ساخته، در امر نهضت وارد و با پیشوایان نیز آشنا گردید. سرانجام چنان دریافت که باید از وظیفه مبلغین دست کشیده استعفا بدهد و خود را بچرگه نیروی ملی بیفکند.

بهر کس عده‌ای برای تربیت سربازی سپرده شده بود، بمقیده من مستر باسکرویل (ومن خیال میکنم مستر موزنیز) توصیه حمله بمحاصره کنندگان را مینمودند، و ستار خان احساس میکرد که زمینه برای اینکار حاضر نیست. با وجود این باسکرویل بیک تظاهر نومیدانه‌ای دست زد - آنهایی که جا و موقعیت را که در جوار دیوارهای گلین بوده، دیده اند دست کم چنین خاطر نشان مینمایند که بیشتر همراهانش کوتاه آمده او را ول کردند.

ستار خان بدانچه برای کمک پیمان نهاده بود حاضر نداشت و باسکرویل کشته شد. تشریفات کفن و دفن او باشکوهی تمام انجام گردید.



« بنظر من شکمی نیست که این دو همسایه میکوشیدند، ملیون را از نقشه‌های تاخت و تاز متهورانه و بیباکی دورودراز خود، مانند اینگونه حملات بیگانگان باز دارند - باسکرویل ناکام و نامراد گردید و چنین مینماید که ستارخان با او همداستان نبوده و محققا او را خام و ناآزموده مینگریسته و با اندیشه او همراهی نکرده و سبب بربادی او همین بی پروائی ستار بوده که نسبت بشهرت خود راه بدی را پیش گرفت. و باندیشه من، بیشک ارزش باسکرویل هرچه بوده در رده شهیدان قرار دارد و از همه بالاتر همانا ناکامی او است که بیشتر او را در خاطرها گرامی میدارد و هنوز ورد زبانها است. بدیهی است که هیئت مرسلین از لحاظ موقعیت خود از مجرای سیاسی اقدامی نمیتوانستند کرد. چه قضیه باسکرویل يك کار شخصی بوده است. (۱)

۱ - هر چند در زیر صفحه ۲۸۴ بخش نهم شمه‌ای از داستان این جوان ناکام (باسکرویل) نکاشته شده ولی در اینجا نیز از نکارش نکاتی چند ناگزیرم، چه رابطه - او را با ستارخان ناظرین بیگانه از جمله مستر مورانگلیسی مفرضانه تعبیر و تفسیر کرده و مستر شد - چنانکه در متن گذشت، اشاره به بیوفائی و سست پیمانی ستارخان در باره جوان کرده ولی باید دانست که دلایل آنان غلیل است. چنانکه مستر شد - اشاره میکنند -

« کنسولهای روس و انگلیس دایه بملیون تند کر میداده اند که از مداخله دادن داوطلبان بیگانه در کار خود پرهیزند» - چه از قفقاز یکمده گرجی و ارمنی اتباع روسیه همکاری و جان بازی میکرده و دوسه انگلیسی در ظاهر غمخواری و در باطن فقط نظر پنهان نویسی و یا خبرنگاری را از لحاظ سیاسی (و حتی از نظر اجتماعی) بمسده داشته اند.

از جمله همین مستر مور بوده که با جوان امریکائی بظاهر همداستان و همکاری میکرده ولی در روز مبادا یعنی بگناه جان بازی نخستین کسیکه او را رها کرد، همین مستر بود که از آن پس بتماشا ایستاد ولی چنین وانمود مینماید که در جنگ همپای باسکرویل بوده و تبریزیان دلاور را ترسو گفته و در نامه خود بچراید انگلیسی زبان نکوهش در باره تبریزیان دراز کرده است.

در صورتیکه همه میدانند که اینها یاوه گوئی و جز برای خودنمایی و خوش خدمتی در کار خبرنگاران نبوده - و هیچگاه در جنگ گام نهشته و تیری نینداخته - تنها در آموزگاری جنگی بجوانان تبریزی، با جوان امریکائی همکاری میکرده - و اما نسبت بیوفائی یا سست پیمانی به ستارخان در باره باسکرویل - تنها يك دلیل در دست است که جوان در آنشب که آهنگ قره آغاج و باصطلاح اندیشه غافلگیری و شبخوان بسنگر قزاقان را داشته، کسانی نزد ستارخان فرستاده خواستار توبی گردید - سردار به فرستادگان گفت:

## یادداشت ۲۲ - ستارخان (وابسته به صفحات ۶۷ تا ۶۹ ...)

اطلاعات چندی از منابع طرف اعتماد، (هنگامیکه بخش مربوط به محاصره تبریز بچاپ رسیده بود) بمن رسید که، از دوره واپسین محاصره تبریز بیه، بیشک و متاسفانه، روش ستارخان بوضع بدی گرائیده و مرا بیمناک ساخت.

مطالب پائین از نویسنده ایست که به قضاوت او کمال اعتماد را دارم، چه او موقعیت بسیار بجائی برای اظهار عقیده داشته.

من از نگارش آن بسی متاسفم، ولی چون هدف تاریخ نگار بایستی فقط حقیقت باشد، احساس میکنم که حق ندارم پا بروی آن گزارم - این است:

« امیدوارم از ستایش ستارخان در تاریخ انقلاب میانه روی را پیشه خود سازید.

من با حس ستایشگری از ستارخان به تبریز درون گشته، و از اینجا باگم کردن آن حس - و باخاطره دیگری بیرون آمدم.

ستارخان عنصری بی سواد، نادان، از مردم قراجه داغ و پیشه اش دادوستد اسب و ایده اش درباره مشروطیت مادون رحیمخان بوده است، او نوعی از لوطیان تبریز و پیش از کودتای ژون ۱۹۰۸ مجلس، بدسته فدائیان درآمده بود - وقتی که جنک تبریز آغاز گردید، دلاوری شایان تقدیری از خود نشان داد، چه دارای قریحه پیشوائی بوده، تا آنجا که او را به برتری از نوع خود و سرکردگی لوطیان کوی خویش توانا ساخت. در او منشی از راهزنان سلحشور، ولی نه بدون خودنمایی یافت میشود. و این صفت درست او را به تیره بختی کشانید، من هم مانند هر کس دیگر باید آن حق بزرگی را که ایرانیان مدیون او هستند بازگو نمایم.

داستان کشمکش تبریز در مدت تابستان ۱۹۰۸ بس شگفت آور است، چه ملیون تسلیم شده، باقرخان که عنصری بزدل و فقیر آزاراست، پرچم روس را بر روی خانه خود

«میروید این جوان امریکائی را بکشتن میدهید و توپ را بدشمن گزارده میگریزید» اینرا گفته از دادن توپ خودداری نمود.

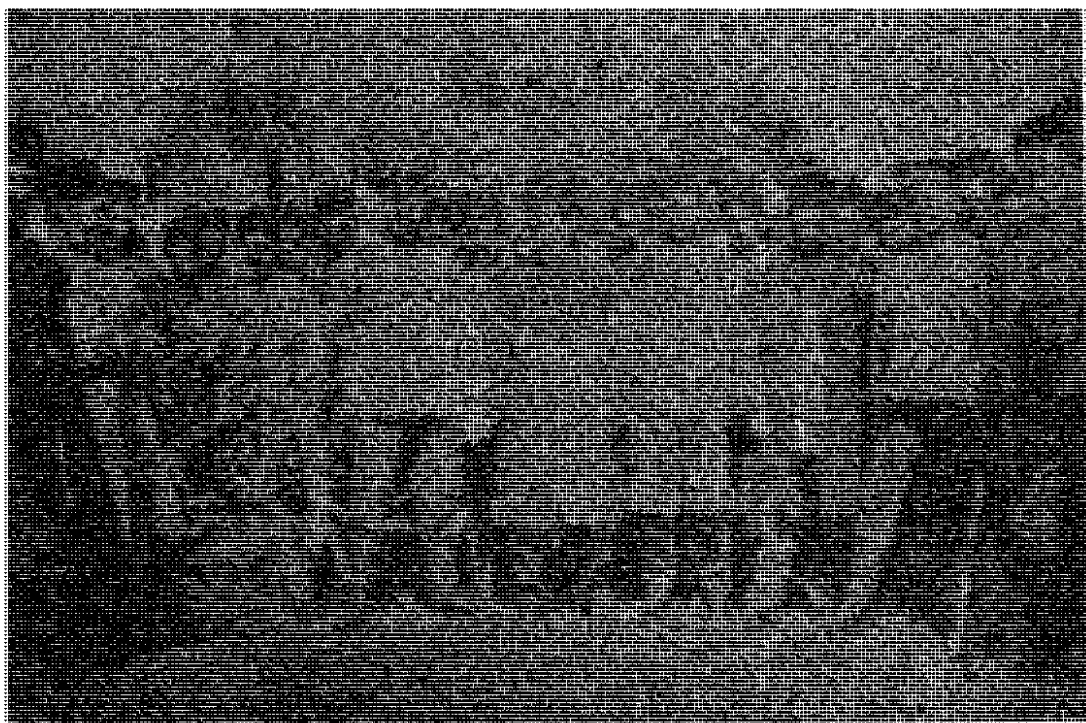
از این گفتار سردار پیروان مسست شده، پیش از همه - همین مستر مور کناره جسته بتماشا ایستاد، ولی دیگر سرکردگان هوای کار را داشته در پیرامون جوان و دسته کوچکش پاس میدادند.

گوئی این جوان چنان شوری در سر و شمله ای در دل داشته که خود به کشتار گام میرفته نه پرورشگاه - چه از همان تیر اول سنگر قزاقان از پای درآمد و خود بیک تیر بیشتر آتش نکرده بود - اینداستان از این بسی درازتر ولی دلکداز و غم انگیز است، در اینجا از این بیشتر گفتن نشاید. « مترجم »



ستارخان «سردار ملی» قهرمان تبریز

ش ۸۶



رحیمخان قرجه داغی

یکی از محاصره کنندگان تبریز و از چابک‌لوسان افسران روس

ش ۸۷



افراشته بود (۱) و رحیم خان بشهر درآمده بوده است .  
 «تنها ستار خان با دویست سوار بجای خود استوار ماند . شرارت و ستمکاری و  
 یغماگری قره‌جه داغیان بجائی رسید که دوباره مردم شهر ناگزیر به برداشتن اسلحه  
 گردیده و رحیم خان را از شهر بیرون راندند .

ستار خان خود را با نیکوترین وجهه‌ای نمایاند . هر چند کامیابی ستار خان را باید  
 مرهون کمک بزرگی از قفقازیانی که در جنگ وستیز بسی آزموده و کاردان می بودند  
 دانست، ولی انصافرا که او نیز دلاوری و بیباکی بسیاری از خود نشان داد . چه در این جنگ  
 نومیدانه آنچه لازمه پافشاری ، بردباری و کاردانی در فرماندهی بود از او سرزد - پیروانش  
 باو لابه می‌کردند که خود را لو ندهد و بدو خاطر نشان مینمودند که مرک او یعنی سقوط  
 امر مشروطیت . او بسخضان آنان گوش فرا نداده و پاسخ میداد که اینگونه نازک نارنجی  
 ها را نمی‌فهمد « کسیکه در خط آتش است با این افکار سر و کار ندارد . » پس رفتارش  
 بدون سادگی نازنینی نبوده - که هواداری و همدردی اروپائیان مقیم تبریز را بسوی خود  
 جلب کرده بود .

۱ - بگواهی تاریخ و آنچه از جریان جنگ تبریز و موقعیت کوی خیابان که جای  
 شادروان باقر خان بوده استقراء میشود، نسبت بزدلی به او دادن روا نبوده ، چه در روز دهم  
 تیر ۱۲۸۷ خورشیدی دوم جمادی الاول ۱۳۲۶ قمری، یو کفخان فرزند رحیم خان از راه خیابان  
 بشهر تاخت ، باقر خان که میان خیابان سنکری پدید آورده و دسته‌ای از مجاهدان باتوپی در  
 پشت آن جاداده بود ، چنان خویشتن داری کرد تا سواران به تبریز رسیدند ، در این هنگام  
 باتوپ و تفنگ بشلیک برخاسته برخی از ایشان را بغاک انداخته سواران رو برگردانیدند ،  
 و مجاهدان آنانرا دنبال کرده در این جنگ از ۷۰ تا ۸۰ تن از سواران قره‌جه‌داغی کشته  
 گردید - بیوک ، بیاغ صاحب دیوان پس نشست و بتاراج دیگر کویها پرداخت - و در این موقع  
 مخبر السلطنه از استانداری بر افتاده ، چه او باملیون بنیکی راه میرفته و بجای او عین الدوله ،  
 دشمن سرسخت آزادیخواهان بوالی گری مامو گشت . چون در نوی خیابان ، سرشناسانی  
 از محل تبعه روس بوده اند ، کنسول روس در میان افتاده مردم آن کوی را وادار کردند که دست  
 از جنگ بدارند - باقر خان بدینکار خرسندی نمیداده ولی چون رحیم خان خونخوار نیز  
 خود به تبریز آمده و کنسول باو دلگرمی داده ابزار جنگ هم بآنها میرساند ، بیم بزرگی  
 مردم را گرفته و کنسول بشرط تسلیم - نوید زنها بآنها داده بود ، تا آنجا که از پیرامون باقر  
 خان پراکنندند - و دیگر بسخن او نمی پرداختند ، ناچار بغا میرهاشم دوست خود پناهد  
 که در آنجا دسته خود را نگهدارد - بدینسان رخنه در کار مجاهدان پیدا شد و رشته نظم از هم  
 گسیخت و کنسول روس بیرقی بغیابان فرستاد که در میدان افراشته شد و فرمانروایی بدست  
 ملایان انجمن اسلامی افتاد . مترجم

البته علاقه او به خودنمایی تا اندازه‌ای مسئول رفتارش که هر چند ستودنی بوده، می‌باشد. ولی بایرداری و سرخوشی دلنوازاو نجات تبریز را بیه می‌کرد - هماره می‌گفت: «خدا با ماست» که شاید بدین گفته خود نیمه اعتقادی می‌داشته. شما دایستان ایستادگی فیروزمندانه دفع حمله خشمگین کردان ما کو، مقاومت تسلیم نا پذیری که در برابر حمله عمومی سپاهیان دولت کردند و بنومیدی آنان انجامید، و آخرین تاختر که روی پل آجی هنگام شب در راهی که از قوای دشمن مسدود شده بود بردند؛ میدانید. اینها لحظاتی بوده که ستارخان را باوج آسمانی رسانید. اگر در این صحنه‌ها از پسای درآمده بود بیشک نام پر افتخاری در دیوان تاریخ بجای می‌گذاشت. ولی کامیابی‌ها را بر باد داد.

چه او بتاراج شهریان بی دفاع پرداخت، خانه خود را ازینجا آگند، دفتر او را یازده پیاپی یغمائی آرایش میداد، در نوشیدن افراط میکرد، چندین زن گرفت، دیگر در خط آتش دیده نمی‌شد، بلکه بر توشک پروبالش پرند غنوده بود. احتمال می‌رود مستر مور داستان دومین محاصره رقت بار را بشما گفته باشد. يك يادوبار ستار - روحیه دیرین خود را نشان داد.

یکبار که بسوی لرها (بختیاریها) تاخت آورده بود، از بیشتر پیروانش جدا مانده و با خون سردی شایان تحسینی، با کمال استادی از ورطه هلاکت تندرست بدر آمد، بار دیگر هنگامی بود که صمد خان حمله ور گردید و داشت فیروز میشد که ستارخان بیرون جهیده راه را بست و شکست را بیروزی کشانید.

ولی اینها تنها تابش های واپسین یا آفتاب لب بام بودند، من دیگر بر اتاب فسخ عقیده او؛ در مراحل آخرین نخواهم پرداخت. پس از رفع محاصره کردارش به رسوایی گرائید، و مسئولیت بزرگ توقف بردامنه سپاهیان روس، بعهده او و باقر خان است - رفتارش در اردبیل تحقیر آمیز بود.

مسئولیت شورش شاهسونها که سرکردگانشان برای انقیاد و اطاعت به اردبیل آمده بودند متوجه او است. چه ستار خان در حال مستی با خشونت آنان را به باد ناسزا گرفت.

آنها از این پذیرایی ناگوار چنین کسیکه او را از خود می‌پنداشتند، چنان خشمگین شده که از شهر بیرون رفته برحیم خان پیوستند. ستارخان باخاری آن شهر بینو را با سر نوشت خود باز گذاشتا بتبریز گریخت.

در آنجا بدرشتی مذهب السلطنه را ناسزا گفته و تقریباً حکومت او را در تبریز غیر ممکن ساخت. در این موقع من آنجا بودم و میتوانم بشما اطمینان دهم که بهترین مشروطه خواهان آن دیار از ستارخان خشمناک و کنده شدن او را از آنجا خواستار بودند. « بحساب من شرح بالا وصف بجائی از ستار بوده و مثلاً میدانم که تفری زاده هم با آن همراه است.

ملیون دیگر نیز، در دوره ای که ستارخان مفرضان در حکومت مغرب السلطنه اخلاص کرده موانع میتراشید، و در تبریز بوده اند توصیف نامساهدت‌ری از او مینمایند. بعد هم با ابراز کینه - از رفتار بیرون از کیش و وطنخواهی و پیشه گرفتن آدم کشی او در شهر، خدمات درست و شایسته ایرا که در دوره نخستین محاصره نمود؛ فراموش نمودند.

من در نگارش این ماجرا کوشیده‌ام که بیطرف بمانم و نمیدانم بخود هموار سازم که ستارخان در خور تمجید نبوده - یا لقب گاریب‌الدی ایران بدو برآزنده باشد یا نه (۱)

۱- مادر زیر صفحات بخش هشتم نکاتی چند از مزایای اخلاقی و روحیه جوانمردانه شادروان ستارخان ورنجهای فراوانی را که هنگام محاصره تبریز بخود هموار و سرانجام به نجات آن شهر کامیاب گردیده، از تاریخ مشروطه کسروی نقل نمودیم و بحکم وظیفه ترجمانی نیز یادداشت بالا را بدون کاهش یا افزایش و یا حذف نکته‌ای نگاشتیم ولی ستارخان و باقرخان در صحنه‌های نمایش‌های پر اسف تری از تاریخ مشروطیت رلهائنی را ایفا کرده یا پیش آمد بگردن آنها هموار نموده که چون پروفور برون رویدادهای پس از گشایش پایتخت، بدست سران جبهه ملی را در کتاب نیارورده و این دونفر که اولی بنام سردار ودومی بنام سالار خوانده میشدند، بهره بزرگی از آن وقایع داشتند که متمم یادداشت بالا باید گرفته شود، نگارنده از نظر تکمیل این تاریخ بکوتاهی نغبه رویداد او را یادآور میشوم:

چون بحکم قانون لایتغیر طبیعت، همه پیشوایان و قهرمانان اجتماعی بشر که روزی دامن همت بکمرزده در راه آزادی نوع و آبادی کشور خویش داعیه و پیرایه‌ای بخود بسته گروهی از همفکران، که آنها نیز از خاصیت فطری و روحیه ماجراجوئی بحق یا باطل با آنها سنگین داشته به آنان گرویده (که محال است بدون نظر و خواهان آرزو و امیال شخصی باشند) بجولان درآمده و چه بسا در بدست آوردن مطلوب و رسیدن به هدف مشترک، از هیچگونه جانبازی دریغ ننموده و همینکه شاهد فیروز را در آغوش دیده و حاکم بحیاط گردیدند، هر يك خود را در تشکیل اساس تازه ذبح دانسته، هدف خصوصی را خواهان و بدلخواه خویش پیش میروند.

(مکر پیمبران و برگزیدگان آفریننده جهان که جز رستگاری و آسایش نوع انسان هدفی ندارند که آن از موضوع بحث ما بیرون و در واقع شاهکار خداوندند) اینها هر گونه تجاوز و تعدیرا درباره دیگران روا دانسته، کشور را ملک شش دانگ مردم را از خرید و بونده خویش میدانند، و ارزش فداکاری خود را برابر هستی کشور و مردم میگیرند. پس از فتح تهران سران و پیشقدمان ملی از سرتابن هر يك خود را خدائی و مردم را بندگان بشمار میآوردند.

روشن است که هر کدام پایه اخلاقی و پرورش خانوادگی ر سابقه بزرگی شان بستتر بودی، داعیه‌اش بزرگتر و فضای آمالش فراخ تر بوده است، زیرا آنانکه از حیث دارائی توانگر بوده‌اند - تنها خواهان مقام و سروری بوده ولی اینها که آه در بساطنداشته، هم توانگری

خواستندی و هم سروری و برتری- با این وصف هر کس میدان دار و بستان کار ملت رنج دیده گردید. در بیرون بنام اختلاف عقیده سیاسی یا اجتماعی دموکرات و اعتدال و در درون، برای همان هدف که بعرض رسید بتکاپو در آمدند، تا آنجا که بنای آدمکشی را گذاشته، با اندازه ای بیروان راجسورو گمراه ساختند و خود چنان مغرور گشتند که پس از کشتن شیخ فضل الله (که شرح آن در یادداشت ۲۴ خواهد آمد) در صدد کشتن دیگر پيشوایان ملی برآمده بجای اینکه ستم و بیداد را ریشه کن سازند، تیشه بر ریشه خود زدند، رجب نام قفقازی یکی از مجاهدان بی ایمان- بنام دیموکراسی، شادروان سید عبدالله بهبانی را که بزرگترین شخصیت روحانی آزاد بخواه و عالم بفرسافه اسلام بود- در خانه خویش باتیر کین از پای در آورد، [ ولی بعقیده من باشاره روسها وانگشت سیاسی در کار بوده ] ( ضمناً باید دانست که مرحوم بهبانی نیز غلو کرده گویاهوای شاهی بسرش افتاد چونانکه او را شاه عبدالله گفتندی) اعتدالیون بکینه جوئی برخاسته در ۲۵ رجب ۱۳۲۸ قمری - مرداد ۱۲۸۹ خورشیدی در خیابان لاله زار، میرزا علی محمد خان تربیت و میرزا سید عبدالرزاقخان را با چند گلوله شهید کردند .

روز دیگر دوچنین قتل رویداد . سرانجام دسته ای از مجاهدان بسردستگی باقرخان و سردار محی (معز السلطان) بهواخواهی اعتدالیون برخاستند، ستارخان نیز از تندروان نبوده بجهت اعتدال متمایل بود .

چون بساط ترور از هر سوی گسترده ر مجاهدان بی بند و بار و گسسته افسار شده بودند، دولت وقت بنخست وزیر شادروان مستوفی الممالک (حسن) قوام السلطنه ( احمد ) وزیر جنگ، حسینقلیخان نواب وزیر خارجه، جناب ابراهیم حکیم الملك وزیر دارائی، شادروان عبدالحسین میرزاف، مان فرما وزیر کشور، دبیر الملك وزیر داد گستری، شهاب الدوله وزیر پست و تلگراف، پس از گفتگو با سفرای روس وانگلیس و حصول اطمینان از اینکه مداخله در کار نخواهند کرد؛ برای جلوگیری از خودکامگی مجاهدان و پایان دادن به خیره سری سرکردگان، تصمیم بگرفتن افزار جنگی از آنان گرفته این تصمیم در ۲۷ رجب اعلان و کسانیکه بدون پروانه، سلاح در دست داشتند خوانده شدند که در ظرف ۴۸ ساعت اسلحه خود را تسلیم نمایند .

پشت گرمی دولت در درجه اول با فنکار عمومی بود که نسبت بلجام گسیختگی مجاهدان احساسات بدی داشتند و در درجه دوم با افراد قزاقان و سواران بختیاری امید میداشتند - باقرخان و سردار ملی بیبانه پس افتادن حقوق چند ماهه و کمی بهای اسلحه که بنا بود در برابر تسلیم پرداخته شود، اولتیماتوم دولت را رد کردند؛ ولی چنانکه بعدها بشبوت رسید، ستار خان چندان گناهی نداشته، بلکه این خود سری بیشتر بر اثر تلقینات سفارت ترکیه و خواست سردار محی بوده است .

سرانجام کار دشوار و پیرده دری گرائید . گروه قزاقان سوار و پیاده، با توپخانه بیارک اتابک (سفارت شوروی کنونی) که جایگاه مجاهدان بود، از ساعت ۱۴ تا ۲۱ روز ۳۰ رجب برابر هفتم اوت ۱۹۱۰ شلیک توپ و تفنگ در کار و تنور کازار گرم میبود .



ستارخان از با زخمی گردید، مجاهدان تسلیم و باقرخان که آسیبی ندیده بود دستگیر و به خاری روبرو گردیده، و سردار محی بسفارت ترکیه در تخریش پناهِید. تلفات این جنگ شوم خانگی سی و چندتن از دوسوی بوده است.

منظور ما از یادآوری این گوشه از تاریخ و صحنه نوشت ستارخان و باقرخان و دیگر نازه بدوران رسیدگان این است، که ثابت شود تاریخ اندیشه، رفتار و کردار کسانی را که نغمت بکمک و غمخواری ملتی برخاسته و باسائق دلاوری و قناعت بکاخ بلند عزت رسیده، و فرموده حافظ «رواق منظر چشم مردم آشیانه آنان گشته» سپس در سایه پیروی و جانبازی افراد کامروا شده، زمام امور را بکف گرفته اند. همینکه بتوسن مرداسوار و جولانگاه خود را تهی از اغیار دیدند چشم بدارائی مردم دوخته و بحساب تقویم خدمات خود پرداخته؛ جبران اقدام خود را خواستار و بهائی برای خدمات خود قائل میگردند که دیگر حقوق و حدودی را برای دیگران روا ندیده، همه چیز مردم را از آن خود میدانند. بجای اینکه خانه دلها را آباد کرده در آن جای گیرند و عزت جاوید را برای خود و خاندان خویش تدارک نمایند و تا جائی مقام سلطنت خود را بر دل های دردمند رسانند که مظهر این شعر که می فرماید:

«همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر تورا گزری بر مقام ما افتد»

«حباب وار بر اندازم از نشاط کلاه اگر ز روی تو عکسی بجام ما افتد»

گردند حشمت و جلال را از راه شهوت بمال جستجو کرده، کمیت آزر اچنان بجولان در آورند که مصداق ذل من طمع گردند. و دیگر زمام نفس از کف آنها رها و پیرامونانشان نیز باندیشه گنج قارون افتند، چنانکه دیگر بجلو گیری از آنان و انا نباشند آن همه فداکاریها که در سایه تهور خویش و خون پیروان با ایمان نموده بهدر رود، سرانجام بخاری خود و تباهی ملتی بینجامد. با اینهمه در صدر مشروطیت، مردانی بزرگ با ایمانی بزرگتر و احساساتی بسی پاک و فداکارانی که تا آخرین قطره خون خود پافشاری کردند و در این دیوان ستوده شده اند و همان کسانی هم که کارشان سرانجام بر سوائی کشید، امروزه در حکم کیمیا و عنقاوند و آنانکه از آن بجر موج احساسات و شریعه انسانیت نوشیده و همان خون پاک در رگهایشان در گردش و هنوز مغزشان از آن نشئه پر جوش است، از کار برکنار و جز در بیخ بر عمر گذشته که با حسرت به پیروی رسانده و از نامالایمات و ندانم کاری معاصرین خسته و دلشکسته شده بکنجی افتاده اند، دیگر دردهای این ملت بیشوا را جز با داروی دانش و پرورش نیک-

بی درمان میدانند و در افق تیره اینکشور برق سعادت و رستگاری نمی بینند. مگر اینکه نسل جوان بر رهبری آزمودگان خردمند و حکومت قانون و وجدان، بر اساس تشویق درستکاران و کیفیت به کاران و سپردن کار بکاردان یا کارشناسان - کشتی طوفان زده را بساحل نجات برسانند.

از پیشگاه یزدان میخواهم که شاهنشاه محمد رضا پهلوی چنان باشد که بتواند این دستگاه فساد را ویران و سازمانی نوین را پی ریزی و هیئت حاکمه را چنانکه باید و شاید رهبری فرماید. و مردم ما در انتخاب نماینده - روش کنونی خود را بکلی تغییر دهند. چه در حکومت دموکراسی سعادت ملت و آبادی کشور بسته بوجود نمایندگان با ایمان صالح و فهیم بدون داشتن شهوت بدارائی بیهوده و تجمل است و بس - مترجم

## یادداشت ۲۳ - ایران و روزنامه تایمز (مربوط به صفحات ۳۲۲ و ۳۲۳ و غیره)

لجبازی و پیچیدگی عناد آمیز خبرنگار تایمز نسبت بملیون ایران که نمونه‌هایی از آن در صفحات گذشته بدست داده شده، قهراً احساسات تندی را بصد او برانگیخت. نامه ابکه در پنجم فوریه نوشته و در شماره ۲۸ فوریه ۱۹۱۰ تایمز زیر عنوان - «ایران وی اعتمادی بروسیه» - منعکس شده بود، در شماره ۱۶۹ - ۴ آوریل ۱۹۱۰ روزنامه ایران نو ترجمه گردیده.

در پایان ترجمه - این روزنامه که چنین مینماید از ابن عبارت که «روزنامه ایران را ارمنی‌ها و روسهای قفقاز کنترل و اداره می‌کرده‌اند» بسی دلخور شده که بتعبیر و ملاحظاتی زیر پرداخته است :-

«خبلی مایه تعجب است که تایمز حاضر شده تا آنجا یک هدف مارک دار اروپائی را دنبال کند که با وجود معروفیت جهانی خود، بنام چاپلوسی خود را بزیر پای دوستداران تملق بیندازد.

«تایمز با پیروی از گزاف گوئیهای نویرمیا، بنام یگانگی بیشتری که آرزوی سرادواری و ایزولسکی است نه تنهامنش آزادینخواهانه انگلیس‌ها را که در پیش مدعی و مشهور بودند، فراموش کرده. بلکه باندازه‌ای باروی حقیقت گذاشته، که دارد خود را ضرب‌المثل قرار میدهد، که حاضر است از روش ممتاز جوانمردانه خود چنان تنزل نماید که برای پریشان ساختن امکار عمومی ایران، تهمت اداره شدن یکی از مهم ترین روزنامه‌های ایران را بدست روس‌های قفقاز وارد بداند.

اگر از اینکه یکی از نویسندگان هیئت تحریریه، که زایشگاه او ایران ولی نیاکانش در قفقاز میزیسته، و طبعاً او در آنجا بار آمده و با احساسات وطنخواهانه، ناگزیر بوطن اصلی خود بازگشته، این توهم با این استناد زهر آگین سرزده - پس شکفت چیزی است، که مخبر محترم بدون بررسی بیشتری آنرا سزاوار دیده که چنین طرفه خبری را به روزنامه خود بفرستد.

و اما درباره ارمنی‌ها که در هیئت نویسندگان ما هستند، با اینکه بظاهر - تایمز از احساسات بین‌المللی و نوع پروری زیاد - دم میزند، چه قضاوت زهرناکی در اندیشه او نسبت بآمیخته است، زیرا، در هر کشوری که در میان فرزندان ارمنه را اطفال خود بشمارمی آورد، ممکن است که یک ارمنی در رأس روزنامه‌ای قرار بگیرد، با وجود براین در عمل - این اظهار تایمز دروغ و بیهوده است، چه ما در میان هیئت تحریریه ارمنی نداریم.

پیش از مخبر کنونی - تایمز در این کشور، خبرنگاری گماشته بود که نوشته‌های زیان بارش بیش از لیاخوف و شاپشال‌ها بروسیه خدمت میکرد.

یک گواه صادقی چنین حکایت میکند: - وقتی که نیروهای ملی تهران رسیدند من - تن را دیدم که با حالتی نوند؛ میگریستند - نخست لیاخوف، دوم سه - الدوله و سوم



میرزا جواد خان سعدالدوله

که از فتح پایتخت میگردید

ش ۸۸



مستردا وید فریزر (مخبر تایمز)، این آخری خیلی پریشان خاطر بود، دستهایش را بهم میزد و می گفت: «نه - غیر ممکن است! این یک بازی نیرنگ آمیزی است! یک تن روسی برابر با صد شورشگر است، من در دیده خوانندگان تایمز خار و رسوا می شوم. به علاوه من، مبلغ هنگفتی مزد داده ام، اکنون آنرا از کف میدهم!!

پر واضح است که با مقایسه مستر فریزر - خبرنگار کنونی تایمز در خور سپاسگزاری

است!!! <

### یادداشت ۲۴ شیخ فضل الله (هر بوط به صفحه ۲۴۳)

میرزا محمد مینویسد: [منظور علامه قزوینی است] بر طبق اظهارات چند تن از موثقین که در موقع اعدام شیخ فضل الله حضور داشته اند. داستان بوسیدن ریسمان دار دروغ است، در روز دادرسی او فقط گفت، اینها (یعنی قضات و نابود کنندگان او) در روز قیامت، آیا جواب مرا خواهند داد؟ نه من «مرتجع» بوده ام و نه سید عبدالله (بهبهانی) و سید محمد (طباطبائی) «مشروطه خواه» فقط محض این بود که مرا خار کرده کنار زنند. در نزد من و آنها موضوع ارتجاع و اصول مشروطیت در میان نبود. در واپسین لحظه این شعر را زمزمه کرد:

«اگر بارگران بودیم، رفتیم اگر نامهربان بودیم، رفتیم»

سپس بدون اینکه ترس یا هراسی نشان دهد، بدژخیمان که برای انجام تکلیف

منتظر او بودند گفت:

«کار خود را بکنید» پس با عمامه و عبا آویخته شده و فقط ده دقیقه بالای دار بود.

سپس جسد را پائین آورده بخویشاوندانش سپردند.

میرزا مهدی پسر ارشدش (که بگفته دقیق ترین مردم رفتاری ابلهانه داشته)

پای دار ایستاده هرزه در آئمی پیدر میکرد. و به مجتهدین طرفدار ملیون - این کار غم انگیز را تاکید و شتاب در پایان دادن آنداشت.

«من خودم دو سال در خدمت شیخ فضل الله تلمذ کرده - و چهار سال به دو

پسرانش، ضیاء الدین و حاجی میرزا هادی، عربی درس داده ام. من همه آنها را خوب میشناسم،

آنها اشخاص خوش قلب و نجیبی بودند. و پایان حال پر ملال شیخ فضل الله را من فقط

میتوانم ببینم اقبالی و عاقبت به شری او حمل کنم.

«اعضاء محکمه قضاوت عالی که شیخ را محاکمه و محکوم کردند بقرنر زیر

بوده اند:

۱ - شیخ ابراهیم زنجانی - نماینده زنجان

۲ - میرزا محمد مدیر روزنامه نجات.

۳ - جعفر قلیخان بختیاری

۴ - سید محمد ملقب به امام زاده - امام جمعه کنونی فرزند مرحوم امام جمعه. [در

۱۳۲۴ خ درگذشت]. مترجم

- ۵ - اعتلاء الملك ، وابسته کنونی وزیر مختاری ایران در استانبول.
- ۶ - جعفر قلیخان یکی از ساکنین استانبول.
- ۷ - حاجی میرزا عبدالعسینخان کاشانی - ملقب بوحید الملك.
- ۸ - یمین نظام.
- ۹ - میرزا علیمحمد خان مجاهد.
- ۱۰ - احمد علیخان مجاهد .

« خود اعتلاء الملك، نام اعضای محکمه را وقتی در پاریس بمن اطلاع داد؛ و همانوقت من یادداشت کردم. ( م ۰ م )

## یادداشت ۲۵

سر نوشت چند تن از مستبدین پتاق - بر پرژده موقر السلطنه (مربوط به صفحه ۲۴۵)

مشیر السلطنه و کامران میرزا نایب السلطنه با محمد علی میرزا از کشور بیرون نرفتند. ولی در تهران ماندند. کامران میرزا خود را تحت حمایت روس گذاشت و هنوز در ایران میباید (منظور تا هنگام تالیف کتاب است چه بعد از کودتای ۹۹ مرد مترجم). مجلل السلطان و موقر السلطنه با شاه مخلوع همسفر گشتند. اولی هنوز با امیر بهادر جنک در وین است و دومی (موقر) بایران برگردانده شده، بازداشت و در ۲۷ ژانویه ۱۹۱۰ در تهران بدار آویخته شد. ( م ۰ م )

شرح زیر ترجمه محاکمه موقر السلطنه در وزارت نظمییه بوده که در شماره ۱۲۰ ۳۰ ژانویه ۱۹۱۰ ایران نو نگاشته شده است:

پس از آنکه موقر السلطنه در پار که بدایت «محکمه عالی جنائی وزارت داد گستری» تشکیل، با حضور کمیسیون یطرفی دادرسی و محکوم بمرک گردید. پنج ساعت از غروب روز پنج شنبه ۱۵ محرم ۱۳۲۸ قمری = ۲۷ ژانویه ۱۹۱۰ گزشته، بوزارت شهر بانی (ظاهراً در آنروزها شهر بانی وزارت نامیده میشده) سپرده شد.

بامداد آنروز ( پنج شنبه ) در اطاق محکمه برای تحقیقات بیشتری برده شد اول در جواب باز پرس سخنانی بی ربط و پرت و بلا میگفت - و حتی وقتی تهدید میشد، اظهارات گوناگون نابجائی میکرد.

تا بالاخره سه ساعت در زیر آفتاب ( زمستان بوده ) در حضور اقبال الدوله نماینده دولت - نظام السلطنه، سردار محی - مرآت السلطان رئیس دایره تحقیق، و ووق نظام - توضیحاتی داد که برخی مطالب از او کشف شد که چون وابسته برخامت امور است؛ بهتر اینکه مکتوم بماند، ولی ما تا آنجا که مجاز است، در اینجا میگنجانیم که سرانجام، طبعاً بموقع خود معلوم گردد.

« بیش از همه، خود موقر السلطنه از اعضاء کمیسیون که حضور داشتند پرسید که:

« اگر من آنچه را که میگویم و شما ب مردم میرسانید - آیا ممکن است از گناه من چشم پوشی شده و مرا نکشید بلکه در کیفر من تخفیف داده شود؟ »  
 پاسخ این بود : - اگر شما همه حقایق را باز گوید ، ملت نجیب ایران قطعاً مجازات شما را سنگین نخواهد گرفت .

« موقر ؛ پیش آمده گفت : و من سوگند بخدای جهان یاد میکنم که آنچه را میدانم بدون يك كلمه ناحق و دروغ بشما بگویم . و شما آنرا ب مردم ابلاغ نمایید . »  
 در این دم ، یکی از بازپرسان پشت بدر اتاق کرده نشست و آنچه را او میگفت روی کاغذ آورد .

سپس موقر السلطنه ادامه بسخن داده چنین گفت : -

« هنگامیکه ما تهران را ترك میکردیم . بر اثر نوید های شاهزاده مؤید السلطنه بشاه ( که باو گفته بود من نخواهم گزارشت شما ب روسیه روید . شما چندی در راه طول بدهید تا من برای شما کاری صورت دهم ) شاه در هر منزل بعد با کنندی بسیار پیش می رفت .

آگهی هائی را از آشوب ایالات انتظار میداشت که باو برسد و بوسیله تلفون از بایتخت ، اخبار اوضاع روزمره را میگرفت . از سوی امیر بهادر جنك باواطمینان داده شده بود که باقبال السلطنه ( ما کوئی ) رحیم خان و شجاع الدوله ، تعلیمات کتبی داده شده که در نواحی خود آشوبهائی برپا سازند . و تصریح میکرد که آنها رفتن شاه را با روپا بر خود هموار نخواهند ساخت .

خود شاه نیز در راه ، از افسران روسی قزاق ، درخواست میکرد که قزاقان ایرانی بادگان قزوین را وا دارند که از حرکت او جلوگیری کرده ، و همان روز قزاقان تهران بایستی بغوغا برخاسته و اعلام دارند که آنها بخود هموار نمی نمایند ، شاه از ایران بیرون شود .

قصد خود شاه هم این بود که با امیر بهادر جنك و دیگر همراهان از قزوین سوار مادیانهای شده ، بسوی ایلات خمه بشتابند . چه امیر بهادر نوید داده بود که در آنجا با سواران اقبال السلطنه ، رحیم خان تقویت و یساری شده ؛ از مهاجرت او جلوگیری خواهد شد .

وقتی آگهی بازداشت مؤید السلطنه بشاه رسید ، هنوز نومید نشده میگفت : « این کار در رشت موثر خواهد افتاد » و میافزود که : مجتهد بزرگ آن شهر از بستگان خودش است و او بیقین آماده خواهد بود که در آنجا آشوبی بپا کند . »

بدینسان ما بسوی رشت پیشروی میکردیم که يك یا دو تن بدین منظور سفارت را دیده و نامه هائی از امیر بهادر که از خمه فرستاده بود برای شاه آوردند ولی من ندانستم که در چه خصوص بود .

با اینحال وقتی بانزلی ( بندر پهلوی ) رسیدیم ، شاه مرا احضار کرده گفت : « اکنون

وقت آن رسیده که شما بمن خدمتی بکنی « من جواب دادم ، « چه بایدم کرد » ؛ او گفت « شما باید مانند پیام‌رسانی از طرف من نزد کسیکه از خود ماست بروی » گفتم آن شخص کی و کجاست « و باو چه باید گفت ؟

شاه پاسخ داد ، « آن شخص اقبال السلطنه ما کو بی است » آنچه تو باید بکنی این است که ، اورا یافته بگویی حالا موقع خدمتگزاری شماست . هر چند من بیست هزار فدائی در پیرامون خود دارم ، با وجود بر این انتظارم از شماست و از شما باید توقع کمک داشته باشم ، بعلاوه در همه شهرها در انتظار اخباری از من هستند ؛ ولی باو مگو که من بزور از تهران بیرون شده ام . و نه اینکه با تسلط و قدرت آن ها بوده که من از تهران بدر شده باشم (۱)

باو بگو - خودش چنین روا دید بسوی روسیه رهسپار گردد و کارها را آنجا روبراه کرده ، برگردد ، و حالا چشم کمک و یاری از شما و کران وفادار خود دارد .  
بر این ، من جواب دادم « وقتی اقبال السلطنه و رحیم خان مرا بدین ریخت به بیند نخواهند شناخت ، و نه توجهی بحرف من خواهند کرد ( یعنی تره برای من خورد نمی کنند ) بنا بر این بهتر این است که شما بنویسید .  
گفت نخیر - « اگر من چیزی بنویسم ، چه بسا تو در راه گرفتار شوی مایه خطر برایت خواهد بود ، ولی من يك علامتی که وقتی بخط خود نوشته بودم بتو میدهم برای شناسائیت کافی خواهد بود .

جواب گفتم : « بسیار خوب ولی بمبلیتی برای مخارج جاری احتیاج دارم »

جواب داد - « تو بخوبی میدانی ، من همچو پولی با خود نیاورده ام ، ولی يك مبلغ جزئی که تو را بمنزل رساند میدهم . و آنجا هر چه بخواهی بتو میدهند . و اما درباره علامت - این است که بتو میگویم مبادا فراموش کنی . باو بگو ، علامت این است ، که شما بمن نوشته بودی که باید دخترم را بعقد ازدواج پسرت در آورم ، و من بخط خود نوشتم که برای اقبال السلطنه مدرک باشد که - « وقتی مطلب خاتمه یابد ، من بشما تبریز را خواهم داد . درباره آن کسیکه نوشته بودی در جنگ تبریز بدولت من خیانت کرده ، من او را بسختی کفر خواهم داد . برسیدن موقر السلطنه ، شما باید بر طبق تعلیمات کتبی که شما میرسد عمل نمائی » [ منظور دستور امیر بهادر بوده است ] .

پس از انجام گفتگو در این باب ، شاه باندرون رفته و ۷۵ تومان نقد با این پیام

۱ - به بینید چه کسانی بر ما سلطنت میکردند و تاج کیانی را بسر می‌هشانه‌اند. آگهی فتح تهران و برکناری محمد علی را جهانیان فهمیده و کوس رسوائی اورا بر سر بازار کیتی نواخته بودند ، تازه بفرمانبر خود می‌سپارد که با اقبال السلطنه سالار مرز آذربایجان نگوید اورا بزور از شاهی برانداخته و از کشور آواره اش ساخته‌اند . يك همچو عنصری میخواهسته ، بدلخواه خود بر کشوری که بر سر چهار سوی جهان مورد توجه رندان سیاستمدار دول و ملل عالم است سلطنت نماید . آیا این آقا مظهر کبک و برف نبوده؟ - « مترجم »



برایم فرستاد : « بجان قسم میخورم که من چند تفنگ در انزلی فروخته‌ام و این قسمتی از پول فروش آن است ، تا میتوانی با این پول قناعت کن و خودت را تامقصد برسان » پس از رسیدن پول ، من کمی بخود آمده و باین نتیجه رسیدم که با این مبلغ اندک که در اختیار دارم ، برای من منتهای حماقت است که بسوی مرك شتاب کنم . بنابراین بامیر بهادر جنك گفتم . شاه اینجور بمن دستور داده عقیده شما چیست ؟ . جواب داد ، « دیناری از این پول را قبول نکن ، رفتن تو ضرورت ندارد زیرا در مدتی که ما در زرگنده ( سفارت تابستانی روس ) بودیم ؛ من چندین قاصد برای ترتیب اینکار فرستاده‌ام و اخبار آن باید در ظرف دو یا سه روز دیگر برسد - اگر لازم شد بعداً شما بروید »

چنین شد، که من دیگر بحضور شاه نرفتم . ما برای قفقاز حرکت کردیم و برسیدن آنجا محمدعلی میرزا با چند تن قفقازی که از جمله سلیم بك بود ، دید و بازدید محرمانه داشت ، امیر بهادر در این ملاقاتها حضور میداشت . من گمان میکردم پیام و رسالتی را که با هم گفتگو کرده بودیم در کار رسیدن نوبت بمن است ، و در خلال این دو سه روز اینها اخباری آورده باشند . پس از نیم ساعت سلیم بك بیرون آمد ، يك بسته کاغذ در دست داشت و با سایر قفقازها که همراهش بودند بیرون رفت .

امیر بهادر عقب من فرستاد ، من از او پرسیدم - مذاکره محرمانه چه بود ؟ جواب داد « شاه چند تلگرام نوشته بود که بتوسط این اشخاص به نخست وزیر روسیه متخبره شود که بتواند وارد مکانبه با او گردد » ولی من شك داشتم که این کاغذها تگرام باشند . با این وقایع ، من شاه را ترك کرده و با امیر بهادر جنك ، مجل السلطان و ارشدالدوله رهسپار پاریس گشتیم . در یکی از منازل خط سیر ، من بامجل السلطان در هتل روی تخته بازی دعوا مان شد . او خیلی فحاشی کرده و مشتکی بگوش من نخواست ، من او را زده و ناسزا گفتم ، از آنشب بیعده طبعاً میانه ما خوب نبود و من با او بد بودم ، همراهانش طرف او را گرفته و کتک هرفتی بمن زدند . روز دیگر من از او جدا شده آهنگ پاریس نمودم .

بدینجا که رسیدم ، محبوس ، رازهای را افشا نمود که ماستاب در باز گوئی آنرا را نمیداریم . حتی درهای دارم پرسشهای بیشتری از او شد و باسخهائی داد که وظیفه کنونی ما اجازه افشای آنرا نمیدهد .

اعدام این مرد تیره بخت بوضع بسیار وحشیانه‌ای انجام یافت و تاثیر دردناکی نمود . این رفتار وقتی در برابر پرونده شایان تحسین مشروطیت عرض اندام میکند ، مایه بسی تأسف است . چه بسیار ظالمانه و بهر تقدیر غفلتی درخور سرزنش بوده است (۱) .

۱ - چنانکه در صفحه ۹۳ گزشت ، موقر السلطنه ( داماد مظفر اندینشاه ، شوهر شکوه الدوله ، از آزادیخواهان بنام بوده ، پیش از اعطای مشروطیت یکی از عناصر فعال

دربار در کمک بمشروطه خواهان بشمار میآمد، تاجائیکه از شاه چوب خورد، در واپسین سفر مظفرالدین بارو با که محمدعلی میرزا ولیمهد در غیاب شاه نایب السلطنه گردید، ظاهرا بواسطه بدرفتاری با زنش موقر را باز داشت کرده بزور طلاق خواهر خود را از او گرفت و خانم بعقد ازدواج مرحوم میرزا ابوالقاسم امام جمعه در آمد و ملایان این طلاق را زور کی دانسته میگفتند او را بشوهر دیگر داده اند و شیخ فضل اله نوریرا که عاقد بود سرزنش میکردند. در شب نامه ای که موقر روی میزشاه گذاشته بود، اشعاری از فخر الواعظین کاشانی گنجانده بودند که چهار بیت آن در وصف امین السلطان وزیننده اینمقال است که درپائین آورده میشوند :

« ارمنی زاده میازار مسلمانانرا	بکف کفر مده سلطنت ایمانرا »
« عاقبت خانه ظلم تو کند شاه؛ خراب	بس چه حاجت که بر افلاک کشی ایوانرا »
« داس غیرت چو شود در کف ملت ظاهر	باک از لوٹ وجود تو کند بستانرا »
« کاسه لیسوی تو از روس، ندارد ثمری	کاین سیه کاه در آخر بکشد مهمانرا »

بقیه داستان همانست که در صفحه ۹۳ حاشیه شده است، و این قضیه در تابستان سال ۱۲۸۱ خ = ۱۳۲۰ ق رخ داده، پس از استقرار مشروطیت، گومی موقر السلطنه از ناچاری یا جهالتیکه نتوانستم آنرا کشف کنم، در دربار محمدعلیشاه وارد و عامل تبه کاری دربار او بشمار آمده و از طرف ملیون رانده شده بود.

انگیزه رانده شدنش، از جرگه آزادبخواهان را، دوست گرامی، آقای تقی را کد (رجوع بزیر نوشت صفحه ۳۳۰ شود) چنین نقل نمود که : « شاد روان ظهیرالدوله رئیس انجمن اخوان الصفا با مشورت و صلاح دید دوستانیکه همه از مردان بنام فهیم و از زمره اعیان، شاهزادگان، معارف دانشمند و بالجمله همه آزادبخواه و مشروطه طلب بودند، ترتیب نمایشی برسم فانتوم (Fantôme) دادند.

سن نمایش در تالار خانه ظهیرالدوله آراسته و همه پیروان و هم مسالکان بویژه اعضاء اخوان الصفا حاضر و مبلغ هنگفتی در آمد که بمصرف نیکوکاری و فرهنگ رسید. موضوع نمایش که ایفا کنندگان رلها بی صدا کار خود را انجام میدادند؛ این بوده که اوضاع سیاسی آن موقع کشور را مجسم مساخت.

« برده بالا میرود، محمدعلیشاه که از هر حیث مانند خودش بوده، روی تخت سلطنت آرمیده و یک جنازه در چند قدمی تخت روی زمین دراز کشیده، در این موقع پیشخدمت بشاه خبر میدهد که سفیر انگلیس آمده پروانه شرفیابی میخواهد. شاه اجازه داده، سفیر وارد و بسوی شاه رفته زانوی او را میبوسد و مطلب خورا آهسته بدون اینکه کسی بشنود (چنانکه قاعده فانتوم است) بعرض میرساند. پیداست که شاه درخواست او را پذیرفته که سفیر بسیار شنگول شده، بسوی جنازه رفته و کلاه او را برداشته از در بیرون میرود. طولی نمیکشد که پیشخدمت آمدن سفیر روس را بشاه عرض مینماید، اجازه شرفیابی میدهد. سفیر روس بسان همکارش شرفیاب و پس از نجوا خندان شده به جنازه نزدیک گشته کفش او را در آورده بیرون میرود. بهمین سان کسان دیگر از نمایندگان خارجه و بزرگان داخل شرفیاب، هر یک چیزی از لباس و آنچه در جنازه یافت میشده برداشته میروند.

سرانجام - جنازه برهنه و از هستی ساقط میگردد؛ پس چند نفر از وطن پرستان و خیر خواهان دولت و ملت آمده اجازه سرفیابی میخواهند و شاهرا از خواب خرگوشی بیدار و جنازه را که نقش ایران بوده نشان میدهند که چگونه برهنه و ناتوان گردیده و میفهمانند که اگر شاه پشت به پشت او دهد، بیاری یکدیگر دفع دشمن بدخواه توانند گردد. شاه متنبه شده برمیخیزد، جنازه نیز اندام راست کرده بشاه دست میدهد، هر دو پشت هارا بهم داده، در این هنگام همان اشخاص کلاه بردار و لخت کن ظاهر میگرددند، اینبار دیگر شاه هوشیار و نیرومند است، از یکطرف او، و از سوی دیگر وطن بامشت ولگد، یغما گرانش دور میسازند، پرده میافتد.

موقر السلطنه که از گروه اخوان الصفا و به ظهیرالدوله ارادت میورزیده، و در این نمایش تماشاچی بوده، گزارش چگونگی را به شاه میدهد. و چون از سوی شاه، اشخاص بنام تماشاچی این نمایش، مورد تعقیب و سرزنش قرار میگیرند. بویژه ظهیرالدوله شوهر عمه شاه؛ مورد عتاب و افع میشود؛ گزارش دهنده شناخته شده و از مجمع برادران نیز رانده میگردد. میگویند انگیزه بتوب بستن خانه ظهیرالدوله همین بوده، که شاه کینه او را بدل گرفته و بد آنسان که در صفحه ۲۱۰ شرح داده شد انجامید.

اما برای تکمیل آگاهی خواننده و آن داستان، نگارنده کوشیدم از رازهاییکه موقر هنگام اعدام پرده برداشته و مؤلف هم افشای آنرا روا ندیده، چیزی دستگیرم شود از هر که پرسیدم چیزی نمیدانست و شاید آنانکه میدانند، من نمی شناسم یا نمیدانم کیانند ولی نتیجه استقراء خودم این است که: موقر السلطنه بیشک از اعضا فریمین (فراموشخانه) بوده و همگی مجامع آزاییخواهان بویژه انجمن های مخفی یا سری چنانکه در صفحه ۴۱ و ۱۱۹ از چگونگی آنها سخن رفته، از همین کانون (فریمین) آب میخورده و بدون هیچ گونه تردیدی مشروطیت ایران میوه آن است و میگویند همه سران نهضت بویژه شادروان سید محمد طباطبائی و چه بسا مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی و چند تن، که هنوز میزیند و شاید بردن نامشان را خوش نداشته باشند، رؤسای شعبه تهران این کانون بوده و بنیاد آن بدست بیگانه و چه بسا پیش از مرحوم میرزا ملکم خان هشته شده باشد و بدیهی است که ایرانیها منظورشان خدمت بکشور خود بوده، ولی دستورشان از مرکز اروپا مخصوصاً سویس میرسیده، بنا باظهار دوست دانشمند بزرگوار آقای احمد هر مزد که از مباحثه فاضلان ایشان اخیراً بهره مند بوده ام و ایشان از دیگری شنیده اند، موقر السلطنه اسرار فریمین را به محمد علی شاه بازگو کرده و اسباب گرفتاری چند تن از مأمورین دولت را (پس از بمباران مجلس) فراهم ساخته که از ذکر اسامی آنان معذورم و آنچه مسلم است او اگر گناه چند اینهم نداشته همین بازگوئی راز؛ بزرگترین گناه او بوده و باید اعدام میشد. بهر حال کسانی که در فریمین تربیت شده و اصول آنرا محترم می شمردند بدیهی است بنفع نهضت آزادی خدماتی کرده، حال اگر ملت مادر پنجاه سال پیش رشد سیاسی نداشته و هنوز هم حاضر و آماده اینکه اسرار زندگی و اصول ترقی را بشنود نیست. ایرادی متوجه واقفین بر موز صدر همینکه و قربالاکشیده شد طناب گسیخت دوباره او را بالا کشیدند مشروطیت نمیکند. (مترجم)

# یادداشت‌های مترجم

یادداشت مربوط بصفحه ۹۲

( شیخ خزعل کیست )

شیخ جابر خان بن کعبی، شیعی مذهب و پدرانیش شیخ قبیلہ و از چاکران مطیع و فرمانبردار دولت شاهنشاهی بوده و مرزدار خوزستان بشمار آمدی و در این خدمت و مذهب خویش بسیار متعصب بوده است، [در جنگ ایران و انگلیس (رجوع بصفحه ط دیباچه) ابراز لیاقت نمود] پس از مرگ او، شیخ مزعل فرزند ارشد بجای پدر نشست و بخدومت دولت پذیرفته شد و او پسران پدر خود وفادار و بجان خدمتگزار دولت بودی - تا در سال ۱۹۰۱ چنانکه در صفحه ۹۲ گزشت - چون مقدمات امتیاز نفت و کار معدن در دست اقدام و از سوی دیگر کشتیهای روسی بنای رفت و آمد بخلیج را گزاشته و رقابت بازرگانی حریف از خشکی بدریا کشیده شده بود. پس شیخ خوزستان هم مانند کویت و دیگر نقاط، از قبیل حیدرخان بندرریگی و سایرین، باید مورد اعتماد و کورکورانه اطاعت می کردی و بظاهر مزعل قالب اینکار نبوده، خزعل بهتر از عهده برآمدی، این بود که بانیرنگ و حیلہ ناجوانمردانه، بتوسط دو پسر خزعل که نامشان دانسته نیست، مزعل مسموم گشته در گزشت و چون پسر لایق ورشیدی نداشته. خواه مخواه خزعل جانشین او شده. از سال ۱۲۸۱ خ = ۱۳۲۰ ق. ۱۹۰۱ میلادی تا ۱۳۰۴ خ - درست یکچهارم قرن، خزعل خوزستان مدار و فعال مایشاه بوده و بادستهای خاتن درباری، از راه رشوه نفوذش باوج ترقی رسید اول بلقب معزالملک و سپس بلقب سردار اقدس مفتخر گردید، پسردومش سردار اجل شد ولی پسر ارشدش شیخ جابر بانگلستان رفته در آنجا مجاور بود و اینکار هم از راهای نهانی است.

خزعل، دختر نظام السلطنه مافی را بزنی گروت و نیروی مرکزی او با این وصلت یافت تر گشت، با خانهای بختیاری نزد سیاست میباخت و همیشه بردبا او و بسود شرکت نفت ایران و انگلیس بودی.

خزعل، خورد خورد با استقلال امارت میگرد. مرکز استان شوشتر بود، ولی او بحکمران دولت اعتنا نداشت، وای اگر انتخاب حکمران منافی میل او بود که حاکم هنوز نرسیده باید برگردد - در واقع باید از پیش آگرمان حاکم از دربار امیر خواسته شود. کارمندان دولت را آشکارا اهانت میکرد و بدولت مرکزی حتی ۰۰۰۰۰ ناسزا میگفت. مخالفین خود را چه از شیوخ و سرکردگان عرب و چه ایرانیان، بادیسایس و ناگهانی از پای در میآورد، در اینراه جنایات او از حد احصا، گزشته آمار بردار نیست.



شیخ خزعل کعبی - سردار اقدس

ش ۸۹



خزعل با آبادی خوزستان جدا مخالف بود و راضی نمیشد يك دیوار گلین گذاشته شود، او میگفت اینجا عرب نشین است و کاشانه تازیان کپر و چادراست، اگر اینجا آباد شود دولت را بطمع میاندازد و اسباب درد سر من میشوند. ولی خزعل طوطی وار؛ آنچه استاد ازل گفت بگو - اینرا گفتمی - چه بهتر که این درس دوفلسفه و اثر را داشتی یکی بسود شیخ و دیگری بنفع شرکت، چه شرکت هم آبادی خوزستان و سبر بودن مردم آنجا را منافی پیشرفت صنعتی و اقتصادی خود دانسته و میداند، تا هم کارگر با مزد بخور و نمیر بسازد و هم دولت از ساحل خشک و خراب کارون بیزار شده آنرا انکار نماید، ( ولی باخواست خدا و پنجه قهر طبیعت که از جریان نمایاستد، چه می میتوانستندی کرد. ) - [ و مکر و مکرالله - والله خیرالماکرین ]

خزعل - برای هستی خویش هر کسی را میخواست بدیاریستی میفرستاد. از خوان بیکران دولت و لخرجیها و بریز و بیاش بیحسابی داشت. بزمی بمصداق افسانهای هزار و یک شب میآراست و با پر یوشان سوریه و ایرانی همه شب در آغوش بودی و هر روزی عوض نمودی و قصوری بسان بهشت بر کنار کارون و نهر بر پا ساختی. همه املاک و سرزمینهای بارور از آن او بودی.

در سیاحتنامه ریحانی ( عرب عیسوی سوری ) مینویسد: « در سال ۱۳۴۰ ق بکویت رفته در قصر با شکوه خزعل خدمت او رسیدم، و مردی ۶۰ ساله ولی سرشار از نشاط جوانی مینمود. چندی پس از آن در بصره از شیخ جو یا شدم، بشوخی گفتند « راه یتزوج » یعنی رفته زن بگیرد. صیاح یاد شده باز مینویسد: « خزعل از پیروان اپیکور ( EPICURE ) است.

اپیکور از فلاسفه یونانی باستان ( از قرار مشهور - ولی شهرت غلط ) باور می - داشته که: « بالاترین سعادت دنیا لذات شهوانی و تمتعات جسمانی است و هر کس اهمال ورزد بکلی از سعادت حقیقی خود را محروم ساخته و بیهوومات خیالی پرداخته است » اکنون اروپائیان هر شخص عیاشی را ( EPICURIEN ) میگویند.

گاهی خزعل - نسبت بدشمن روش دوستی پیش میگرفت و اینکار در موقعی بود که شخص مخالف دختر یا خواهر خوشکلی میداشت که شیخ فوری بخانه یا کاشانه شیخ مخالف در آمده خواستکاری میکرد و بدینسان دشمنی دیرین را بدوستی شیرینی تبدیل میساخت و با وجود بر این از کیمه جو می باز نمی نشست و روزی عواطف و احساسات دوستی او بمقتضای وقت بدشمنی و نابودی پدر یا برادر زن میانجامید. نمونه این ستمکاری، شیخ قاسم علی برادر زن او بود که با نگارنده در اسارت هند بسر میبرد و از کید و عناد داماد خویش بدین عقوبت رسیده بود.

آنچه برسم مالیات اندک دولت مقرر بود - شیخ دوچنده آنرا غیر مستقیم بدر باربان رشوه دادی و در برابر مالیات خرج تراشی میکرد که رسما پیشیزی بخزانة امره داده نشده باشد. مبادا مالیات سالیانه تثبیت گردد ( درست مانند مالیات بر درآمد بازرگانان

امروزه است که کسانی هستند که راضی اند و برابر دهنده ولی بر شوه - تا مالیات آنها تثبیت نگردد) خزعل در دنیای عرب معروف به سخاوت شده بود . در صورتیکه سخاوت او از حد توشك تجاوز نمیکرد و تنها در مجالس عیش و طرب و نوش - و اطفای شهوت بود .

در فروردین ۱۲۹۵ خ که نگارنده ریاست اداره پست بندر عباس را داشته و چنان که در سر آغاز گزشت و در فصل ۲۲ فارس و جنك بين الملل بقلم خود ثبت است. بنام مجرم سیاسی شناخته شده بدستور سرپرسی کاکس فرماندار سیاسی بصره و مستر چیک کنسول انگلیس بوشهر، بدست مرحوم میرزا احمد خان دریابگی و ماموریت شجاع نظام توپچی بوالوردی نایب الحکومه بندر عباس گرفتار و بیصره اعزام شدم ، در نامه کنسول بفرمانده کشتی پست، نوشته شده بود فلانیرا بصره بپسید در آنجا سرپرسی کاکس سرنوشت او را معلوم خواهد کرد . اگر اجازه دادند او را به محمره «خرمشهر» برگردانید - - تسلیم نماینده شیخ خزعلش نمائید .

خزعل در دوره جنك ۱۸/۱۹۱۴ از هر که بدش میآمد و بفکر کینه جوئی بود - تهمتی بعنوان مخالف دولت انگلیس بودن یا هواخواه آلمان باو می بست و بدست انتلیجنس سرویس - یا نمایندگان لشکری بیگانه اش می سپرد که اسیر و در بندش نمایند . هر چند موضوع من از حساب او خارج بود ولی نظر داشتند بلکه او را در زخم من قرارش دهند . [ اما کاکس مرا بجرگه اسیران و بهندوستانم فرستاد ] در دوره جنك یاد شده - در سامان خوزستان و عراق او را خزعل شاه نامیدی، خزعل را هوای شاهی بسر افتاده، سیاست وقت و بلبتیک اقتصادی نفت خواست او را تأیید میکرد، وای معلوم بود ریشخندش میکنند.

سرانجام - از سال ۱۲۹۴ آغاز جنك تا ۱۲۹۹ کودتای بهلوی، خزعل میدان فراخ و بدون معارضی برای تاخت و تاز داشته، و صدر صد امید استقلال محلی را میداشت و سیاست خارجی نفتیان هم با این اندازه آرزوی او کاملاً همراه بود. علاوه بر همه چیز خزعل رئیس کل گمرکات آنسامان نیز بودی زیرا بلژیکیها برخلاف سیاست جنوبی آمده بودند، پس باید عنوان ریاست کل گمرکات بشخص طرف اعتماد خود شان باشد . و از این بابت ماهی هزار تومان ( که برابر ارزش بیست هزار تومان سال ۱۳۲۹ کنونی بوده) بچییب میزد.

واردات او از حقوق گمرک معاف بود . وای بحال رئیس بلژیکی یا ایرانی گمرک که نگاه چپ یا قانونی بقایقهای قاچاق شیوخ - یعنی خزعل و پسران و امرانش بیندازد .

دوسه کشتی شطی و دریاروداشت، بهلاوه قایقهای موتوردار که همه بیرق دولتی بران افراشتی از بصره تا فو ( ملتقای نهر و خلیج ) درآمد و شد بودی - ایرانیان چابلس مفت خوری



هم از همان قماش که بجای خود زیر صفحه ۳۷۹ یاد شده در دستگاه خزعل بنام رای زن و ندیم بیشرمی و جسارت او را نباید و آب و تابی بشکوه دربار او میدادند که شرح آن بعهدہ تاریخ جدا گانه است.

باری - در سال ۱۳۰۳ که اعلیٰ حضرت فقید (پهلوی کبیر) از کارانتظام مرکز و دیگر استانها رستند. نوبت بغوزستان رسید. خزعل از ۱۳۰۲ نابودی خود را استنباط میکرد، دست بکار هرزه درائی شده و در تکاپوی بقای خود حرکات مذبحخانه ای میکرد.

نگارنده از سال ۱۳۰۲ در خرمشهر معاون اداره پست خوزستان و از بهار سال ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۶ رئیس اداره پست اهواز بودم. شیخ بهمدستی رای زن یا وزیر اول خود، حاجی (بنظر م علی) رئیس التجار بهبهانی که در سایه شیخ پرستی شخص دوم خوزستان؛ از حیث ثروت و قدرت شده بود. بنای شرارت را گذاشت.

عربهای بیابانی را گرد آوری، دسته بدسته حوسه (مخفف حماسه) میکردند و کلمات قناری داشتند. از جمله «الشیخ یرید تبریزه» یعنی شیخ تبریز را میخواهد - حالا دیگر شیخ بغوزستان بس نمیکرد و آذربایجان را هم میخواست.

این دسته ها - شب و روز هیاو کنان راحت مامورین دولت و مردم را بهم زده؛ حتی حیات ما را تهدید میکردند. ایرانی بنده گو. این رجز را تعریف کرده - میگفتند «شیخ ۰۰۰۰ تبریزه» (توجیح آن با خود خواننده است).

روز رستاخیز بالاخره رسید. در بهار ۱۳۰۳ - رضاخان سردار سپه - و یا حضرت اشرف نخست وزیر و وزیر جنگ ستونی مامور خوزستان کرد. همینکه ستون به زیدون آستانه سر زمین خوزستان رسید - وزیر جنگ بشخصه از تهران رهسپار - در زیدون ستون را از دید فرموده؛ فرمان داد در انتظار دستور خودش از اهواز باشند. سپس در اتوموبیل خود نشسته با چند ماشین اسکورت بسوی اهواز راند. بعد از ظهر بقصر شیخ وارد گردید. شیخ بدبخت ناگهان خود را با قائد کودتا روبرو دید. حالا دیگر رجز پیش گفته اثر خود را بخشید چه تنبانش رنگین شد. بغض افتاد و زانو بوسید. خاکسارم امید عفو دارم - سردار سپه فرمود - ترا میبخشم برخیز. سکوت مرگباری بر خوزستان سایه افکند. همه ماسها را کیسه کردند. حوسه ها - خاموش شد. شیخ خانه نشین و آدم گشت - تیمسار زاهدی که در آن هنگام سرتیپ بود. فرمانده بادگان خوزستان و باسران ادارات سرگرم انجام وظیفه شدند. لبغند کنسول انگلیس و رئیس شرکت نفت که میگفتند: «آقای شیخ - پیشنهادهای باری شمارا که مستر پیل داده بود با اسلحه و توپ دولت انگلیس - ایت خواه - مید شد؛ دولت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلیس نپذیرفت - صلاح شما در تمکین دولت شاهنشاهی است و بس».

بیچاره شیخ و بیچاره تر کسانی که با امید کمک بیگانه خیانت بکشور و آیشگاه خویش میکنند و میدانند که آنها را مانند اناری لمبو که تاته فشرده و مکیده شود - همینکه دیگر رمقی

نداشت بدورش میافکنند و هر آنچه نمونه آنرا دیده و میبینند باز هم بهوش نمیآیند زیرا فریب گوناگون است و هرگز تکرار نمیشود.

طولی نکشید که تیمسار زاهدی فرمان باز داشت شیخ و اعزام او را بمرکز یافت. شیخ در بصره و در قصر خود بعیش و نوش نشسته بود، ستوان حسینعلی خان (۱) که با ستون اعزامی و در آن موقع حاکم نظامی شادگان شد، بدستور تیمسار ماموریت یافت برود بصره، شیخ را دعوت نموده اطمینان دهد که جانش در امان است و هر چه زودتر باید بخرمشهر برگردد و در انتظار او امر مرکز باشد.

ستوان بصره رفت، شیخ را دلوایس و هراسان دید استمالت کرده دلجوئی نمود، و قول نظامی داد که خطری متوجه حیات او نیست، ولی اگر تمکین نکرده به خرمشهر برنگردد. سرء ظن دولترا درباره خود تایید کرده، باقوه قهریه از حکومت عراق او را خواهند خواست.

شیخ قول داد که باز خواهد آمد و چنین کرد. در قصر فیلیه چندی بغوشگامی میگذرانند. روسای ادارات از او دیدن کردند و تیمسار با او گرم گرفت. شیخ از تیمسار و افسران دعوت کرد - شب را در کشتی خزعلیه که جلو قصر لشکرانداخته بود شب نشینی بگذرانند [ چه شبان مهتابی روی دجله هوا و کیفی دارد که مپرس ].

تیمسار که خود تهیه مقدمه کرده بود خرسند گردید و دعوترا اجابت نمود. سردار اقدس ( شیخ ) و پسرش سردار اجل در کشتی سرگرم پذیرائی بودند، تیمسار از تالار پذیرائی بدر آمد. افسری با دوسه تن سر باز تفنگ بدست وارد تالار کشتی شده - افسر بشیخ گفت: « مامورم شما را همین ساعت تا اهواز بدرقه کنم - امر دولت است و معذورم ».

(۱) این افسر همین سرگرد حسینعلی نامجو فرماندار نظامی انتظامات ابلقشقای (با ایلخانی) کنونی و فرزند مرحوم شاهزاده علیخان است که مادرش دختر فتحعلیشاه و پدرش معتمد رحیمخان دولوعمر مرحوم علاءالدوله بوده. پدرش بامعتمدالدوله دوم پسر خاله و باعلاءالدوله پسر عم و بوده و چنانکه در کتاب اسرار نهضت ۱۳۲۵ جنوب ضبط است. باسگناه اردکان تنها تکیه گاه لشکر فارس بود که اشرار یا نهضتیون بدان دست نیافتند، پسرش شاپور بدست اشرار افتاد. پدرش پیام دادند اگر تسلیم نشوی او را خواهیم کشت. جواب داد: « من او را کشته میدانستم و در تدارک مجلس ترجیم او هستم ». اشرار میخواستند پسر را تیر باران کنند. شاپور تفنگچیان را اغفال کرده فرار کرد و شبانه ۱۲ فرسنگ بیراهه کوهستانیرایموده فردا خود را بشیراز رسانید. تیمسار سپهبد رزم آرا رئیس کل ستاد وقت - تلگرافی از او قردادانی و درجه سرگردی جنگی را بدو مرحمت نمود. در دوره ۳۰ ساله خدمت سربازی او با دارائی خود، خدمات و جانفشانیهای پر بها و موثر بفارس نموده؛ ولی بگناه دانشکده ندیدن، از درجه معزوم مانده بود تا بد آنسان درجه گرفت. « مترجم »

طوفانی از درون شیخ برخاست، سرگیجه گرفت. این قرار ما نبود: «بمن قول داده بودند» - افسر - بدان پیمان پایداریم، گزندی بجان شما نمی‌رسد، براحتی و احترام به تهران می‌روید، چندی از هوا و صفای شمیران (در آغوش دلبران شهرری) خواهید غنود، حضرت اشرف با شما در کمال رأفت و مدارا خواهند بود، غم مدارید و بر خیزید - «بگزارید بقصر خود بروم سروصورتی بکارها داده حرکت کنم» - افسر - درهای قصر مهر و موم شده کسی را یارای دست زدن باشیاء و اموال قصر نیست - دیدار تیمسار را درخواست - جواب منفی بود. یالله برویم. شیخ و پسرش را از کشتی بکناره و از ساحل به اتوموبیل راهنمایی کردند و باشتاب بسوی اهواز رانندند، و از آنجا به تهرانش فرستادند. بامدادان بگناه - عربی از فیلیه (که در نیم فرسنگی خرمشهر است)، دوان دوان بشهر آمده در گوی و برزن بزبان عربی همی فریاد میکرد:

«پیش آمدی شده که جرئت گفتنش ندارم»

دوست عزیز من آقای عبدالحسین عندلیبی شیرازی که اکنون مستشار دیوان محاسبات است و در آن موقع بازرس دارائی و از فضلا است، مقاله ای از این داستان در جبل‌المتین کلکته نویسانده بود که من آنرا ندیده ام - ولی چند شعر از غزلی که بمضمون و کمک از غزل لسان‌الغیب است و در حق شیخ سروده، بیاد دارم که در زیر می‌آورم:-

« صبا به خزعل غدار پیر لیره پرست  
 بگو بنام شستی که دست و پای توست  
 اگر که نام تو شد نیست هیچ باک مدار  
 که نیستی است سرانجام هر چه هستی هست  
 شکوه و سطوت فرعون و جنت شداد  
 هوا گرفت زمانی ولی بخاک نشست  
 تو زنده باشی و بینی سرای اعمال  
 رواق تاق معیشت چه سربلند و چه پست  
 کنند لغت و طعنت بهر صباح و مسا  
 چه با سبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست  
 کنون بهمت والای ناجی ایران

صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست

شیخ تا سال ۱۳۱۵ خ = ۱۳۵۵ ق بخوشی و عیش و نوش ولی زیر نظر آگاهی در تهران بسر میبرد - دست آخر کفاره گناهان داد، چون دستش از دنیا کوتاه شده از خدا آمرزش او را خواهانم. «مترجم»

# یادداشت‌های مترجم

## آخرین یادداشت مربوط به صفحات ۳۶۹ و ۳۷۰

انقلاب در پرورش، درمنش، و در کیش اسلامی ایرانیان، تنها داروی درمان بحران ویی سر سامانی است. چه فرده‌اند:

کلام خداست - ان الله لا یغیر ما بقوم الا ان یغروا ما بانفسهم - از مولی است - « اینما تکنونوا یولی عایکم . »

و در حدیثی پیغمبر اکرم میفرماید: « ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها » گذشته از او امر و نواحی کتب آسمانی و ائمه اطهار - بزرگان و سالخوردگان و دانشمندان - یعنی پدران و نیاکان ما نیز از هر گونه بند و اندرز و راهنمایی بجا چیزی فرو نهشته - از اوضاع و گزران ناسازگار و رفتار ناگوار مردم ایران، دلی پر خون داشته، موشکافانه پرده از روی رازهای نهان برداشته، و آشکارا علل و اسباب بدبختی و سیه روزی امروزی را که بر آمد و نمر ندانم کاری خودمان است، برشته سخن کشیده مانند گنجی از در و گهر بیادگار گزاشته و گزشته اند.

هنگام غلط‌گیری این کتاب که خود کاری دشوارتر از نگارش و دوار آور است، بویژه در موسم گرما که بزرگترین آزار و فشاری بر جسم ناتوانم بود و با نیروی روان کارراییان میبرد و از کارکنان شرکت سهامی چاپ و ناشر کتاب هم نیش و نوش‌هائی میدیدم، در میان اوراق پراکنده کهن، بجزوه‌ای برخوردارم که بهترین ارفغانی برای خواننده از پیر و جوان است، دریم آمد که خواننده را از لطایف و ظرایف آن معروم سازم.

پایس حق استادی و مقام بزرگ دانش و بینش دانشمند معاصر که دو سال پیش در گزشته است، زیب و زینت این داستان کردم - باشد که غرور ملی و مردانگی جبلی هم میهنان گرامی بویژه نسل جوان را تکان داده، براه راست و فداکاری برانگیزد و در این هنگام پر آشوب جهان و روزگار بد از بدتر ایران که بدبختانه جنگ کره هم در گرفته و خود گرهی بر مشکلات جهانیان افزوده و رابعه جنگ سوم مشام جان بشر را مکدر میسازد، بکدل و یک جان کار کشور را بسامان رسانند.

کمی از منظور دور شدم - البته همه دانشمندان بویژه استادان سخن، ب مقام ادبی شادروان میرزا تقیخان ضیاء لشکر آشنائی و آگهی دارند. در سال ۱۲۹۷ خ که نگارنده از اسارت هند (چنانکه در سر آغاز و یادداشت پیش اشاره شد) بشیر از برگشتم - استاد بزرگوار که سالیانی چند رئیس دفتر استانداری میبود: منظومه وطنی خود را جداگانه بچاپ رسانده

و بدوستان خودارمغان میفرمود - يك نسخه نیز از روی لطف من که ارادت بایشان میورزیدم عنایت کرد که در زیر از لحاظ خوانندگان گرام میگذرد :

## بسمه تعالی

«قصیده عالم افروز وطنیه ضیاء لشکر میرزا تقیخان دانش»

- ۱ « ای مردم ایرانی گریید بر این ایران
- ایران نتوان گفتن گریید بر این ویران
- ۲ ای جایگه جمشید ای تختگه دارا
- ای مرز بنی اشکان وی بوم بنی ساسان
- ۳ کو طنطنه بویه کو کوکبه سلجوق
- ای ملک بنی صفار ، ای خاک بنی سامان
- ۴ جم گو چه شد و استخر کسرا و مداین کو
- در خواه از این درگاه دریاب از آن ایوان
- ۵ کو آن علم کاوه ، وان فر فریدونی
- کز هیمنه صد، ده آک ، برخویش کند لرزان
- ۶ آن بازوی رستم کو ، آن نیروی زال زر
- زین زال کهن دستان ، کو زال و کجا دستان
- ۷ دیو سیه گردون آن رستم اکوان کش
- در بحر و بر افکنده است بس رستم و بس اکوان
- ۸ اینست همان ایران کز حسرت او لرزید
- هم خاک بنی عباس هم گور بنی مروان
- ۹ از صنع سنماری شد بهره بهرامش
- آن کاخ که در حیره آن قصر کسه از نعمان
- ۱۰ از سلسله عدلش در سلسله افتادند
- صد سلسله از شاهسان در دولت نوشروان
- ۱۱ شاهی که بچین و روم شاهنشهی اورا
- خاقان بنمود اقرار ، قیصر بگرفت اذعان
- ۱۲ میخ بن خرگه را درشام و حلب بر کوفت
- واندر لب آمو زد، میخ بن شادر وان
- ۱۳ تنسیق جهان هزمش از بلخ بقسطنطین
- تسوق گران قدرش از فارس بترکستان

- ۱۴ شیرین چه شد و پرویز گلگون چه شد و شب دیز  
هان اشهب عبرت تاز هین ادهم عبرت ران
- ۱۵ گنجینه باد آور بر دخمه خسرو بر  
و آن باربدی آهنک در مرگه نکیساً خوان
- ۱۶ محمود و غضاری کو شروانشه و خاقانی  
اتسز چه شد و صابر قطران چه شد و مملان
- ۱۷ کو طوسی و میمندی کو زوزنی و رازی  
کو جعفر و کو یحیی کو معن و کجا قا آن
- ۱۸ بر فرق بت قنوج بین ضربه مجودی  
هان نسخه این داستان بت خانه هندستان
- ۱۹ آن هفت فلک بنگر در هفت رواق چی  
و آن هشت بهشت خلد در چار حدیقه دان
- ۲۰ آن نهر ابله چیست و آن غوط دمشقی چه  
کی سفد سمرقند است همچون شعب بوان
- ۲۱ گر طوس رضا بدهند بر خلق بجای خلد  
مفتاح جنان ماند ، اندر بغل رضوان
- ۲۲ از گوش نگار ملک و از دوش سوار ملک  
آوخ که فلک بر بود هم قرطه و هم قربان
- ۲۳ و احسرت از آن کاخی کز لرزه خاک او  
توفیده از او حیطان بشکسته از او جدران
- ۲۴ شاید ز غم شایان اندر ره عمرانش  
گر عمر بود بینید بکره دگرش عمران
- ۲۵ روجامه - تونیلی کن - کن دجله روان از اشک  
عمان تو بریز از چشم پس آبسگون بفشان
- ۲۶ از دیده چو خون بارد بر جای سکون نارد  
هم نیل و هم آبسگون هم دجله وهم عمان
- ۲۷ آن سلطوت کسرائی کانکار نشد کسرا  
وان مرتبت ار دانسی از سلطنت اردان
- ۲۸ شاید که شود جاری در مملکت هرقل  
باشد که رود باز آن در سلطنت باذان
- ۲۹ داروی شفای ملک ، شد ترک نفاق ما  
بنوشته حکیم ما در نسخه خود قسر آن

- ۳۰ وینان که طیببانه و امروز جز این دانند  
از عقل مریضانند پیداست از این هذیان
- ۳۱ بی هیئت ملیت این رهسپری مشکل  
با حمیت قومیت این سد شکنی آسان
- ۳۲ از بیشه استبداد هر بیخ کهن بر کن  
در گلشن آزادی هر شاخ جوان بنشان
- ۳۳ از تخمه چنگیزند- چه منکو و چه ارغون  
خونخواره و خونریزند چه تولی و چه غازان
- ۳۴ ای کم ز بهیم از جای بر شو بسرود من  
اشتر زهدی آرد در رقص چو اشتر بان
- ۳۵ عمریست که حیرانیم - اندر پی انسانیم  
بر ما بنما احسان بر ما بنما انسان
- ۳۶ نی شعر ابو تمام نی نقل ابو مخنف  
نی نحو ابوالاسود نی صرف ابو عثمان
- ۳۷ از راستیش میزان - سرداست خریدارش  
خوش گرم کند بازار در کج روشی سرطان
- ۳۸ آنکش غم مسکین است با جامه و کاخش بین  
آن خرقة و آن شمشه ، آن شمشه و آن ایوان
- ۳۹ افسوس که آنان راست - آن خرقة و آن شمشه  
کز دکه پالانگر زیبا ترشان پالان
- ۴۰ آن معده تهی گوید- اشکم ز عزا بر رخ  
و آن سیر غنی خسب اشکم ز غذا ملا آن
- ۴۱ بر نان فلك باشد از تور و حملشان گوشت  
بر خوان ملك باشد از قرص قمرشان نان
- ۴۲ آن يك نگرد هر بار آنبار که در انبار  
وین يك شمرد هر بار آن باد که در انبان
- ۴۳ از خیرت اگر مثقال از شرت اگر حبه  
در موقف عدل حق تشخیص دهد میزان
- ۴۴ صد کاخ پر از کالا سر بر زده بر افلاک  
پیداست بهر دیده نتوانش کنی پنهان
- ۴۵ خون دل مظلوم است کش اسم نهی ثروت  
رنج کف مسکین است کش نام کنی سامان

- ۴۶ دامان چو بلند آمد - نبود عجب آلایش  
با دامن کسوته چیست آلودگی دامان
- ۴۷ از هر در و هر چاره چون روبه مکاره  
بر خصم چنان فاره بر دوست چنان تبان
- ۴۸ اسرار ولی بر خون شاهنشاه ماهانی  
گر مه-تقدت نبود - تنجیم ابو ربیعان
- ۴۹ برسید يك از عیسی داروی حماقت چیست  
گفتا بگذر زیندرد - دردی است بلادرمان
- ۵۰ باید که بر افروزیم چون نار که در آذر  
از چیست بیفسردیم چون آب که در آبان
- ۵۱ روزیکه بر آید گرد وز گرد مرد بر آید  
از یکدو سبک حمله سنگین شودت تنبان
- ۵۲ تو صف شکنی آری از بره و از ته چین  
تو حمله وری آری - بر جوجه و بادنجان
- ۵۳ گشته نخود مر آتش همچون کچک فراش  
ای شر خرهر دعوی - وی سرخرهر بستان
- ۵۴ در مشی میان رو باش اندر سخن آهسته  
پندیست که از حکمت داده به پسر لقمان
- ۵۵ کنیت بخران دادند از صبر - ابو صابر  
یکقوم دگر را نام از عجلتشان عجلان
- ۵۶ آوای نی و بر بربط باناله نزع خلق  
از فرط قساوت بین در مسمعتشان یکسان
- ۵۷ ملک همه در تاراج مال همه در یغما  
حال همه سر گشته عقل همه سر گردان
- ۵۸ غیر از دل بشکسته - اندر همه عالم نیست  
بر اینهمه بشکسته آریا که دهد تاوان
- ۵۹ آریا که شود بینیم ، این خلق در آسایش  
آریا که شود روزی - این مملکت آبادان؟
- ۶۰ ای خالق مسکینان ای رازق مسکینان  
داد دل مسکینان زین بهد روشن بستان
- ۶۱ مردان همگان رفتند - در خاک فروخفتند  
در صورت مردانند ، مردم که تو بینی هان
- ۶۲ این مرد نما مردم در گور شد فدای کاش  
بیرون بشدتدی باز ، از گور همان مردان



- ۶۳ نر کهنه پرستانم تا حیرت آید ز آن
- این گفته از آن گفتم تا غیرت آید زان
- ۵۴ يك دامن بر تلبیس یکدام پراز تلبیس
- هر لحظه چنان ابلیس، در ریشه هر انسان
- ۵۵ در فعل فساد انگیز- در قول صلاح اندیش
- گرگی بگله چونان، گوید که منم چوپان
- ۶۶ در دعوت موسامی تایید کند هارون
- در دعوی فرعونی تضلیل کند همام
- ۶۷ در جبهه بوجهلی دید آن رك ابلیسی
- وز بوی اویسی یافت او رابحةالرحمان
- ۶۸ با معرفت اسما بما نغوت واستکبر
- در دایره سرگردان - هم آدم وهم شیطان
- ۶۹ تقلین که پیغمبر- بنهاد در ابن امت
- آیا چه عمل کردیم با عترت و با قرآن
- ۷۰ کو حکم و کجا سنت کوشرع و کجا اسلام
- فریاد مسلمانان فریاد از این ایمان
- ۷۱ من فاشترك گویم بر مسلك خود پویم
- غم نیست که شه داند سنی است اگر شروان
- ۷۲ چون عده مظلومین افزون بود از ظالم
- این صبر و شکیب از چیست باخاری و با خندان
- ۷۳ تاریخ جهان برجاست نهلیست چرا برخاست
- از رنج کف مزدور و ز خون دل دهقان
- ۷۴ با این همه ظلم آن کیست کآخر نشود نهلیست
- چون گربه بجز آمد - ها پنجه وها دندان
- ۷۵ ای کارگر محتاج بر گرك شده حلاج
- لرزی بر خیر العاج چون خابه حلاجان
- ۷۶ نه خود شتر قربان نه کیش فدائی تو
- در پیش امیر آری تا چند بلی قربان
- ۷۷ تا چند ز لهج يك تا چند ز لحن خان
- بویا خچی و بو پیس دور- گت ایشك و- گل اغلان
- ۷۸ کاش آنکه بهر روزش صد سجده بهر درگه
- يك سجده همی بردی در هر بر یزدان

- ۷۹ ای لیره عثمانی ای پوند بریتانی  
ای راحت روح و تن - ای قوت جسم و جان
- ۸۰ چون ما ز رخت دوریم وز - وصل تو مهجوریم  
وصل تو گوارا باد - بر کام دل رندان
- ۸۱ تا همسر دونانی در شیمه حیوانی  
نی زاده انسانی بر خویش منسه بهتان
- ۸۲ از آنهمه استبداد با آنهمه خونریزی  
جز يك دوسه از الفاظ تغییر نشد در آن
- ۸۳ دربار شده هیئت - هیئت شده کابینه  
در کار شدن اشغال - ار کار شدن بحران
- ۸۴ شد جمبه ضبط آرهیو شد دترش اندیکات  
خادم شده اردناس گشته است پلیس آژان
- ۸۵ گفته است چه خوش مفخر استاد سخن گستر  
صد رحمت یزدان باد بر شاعر اصفاهان
- ۸۶ يك شك ز دوشك کم شد يك ینبه از دنبه  
سی چون بیس ونه چون شد سیرو - بیس ونه رودان
- ۸۷ شد نثر من از نثره شد شعر من از شعری  
شد فر من از فرقد شد نام من از کیوان
- ۷۸ گر خفته و گرشاداب خوانند دورا نسرین  
گر طایر و گر واقع گویند ورا نسران
- ۸۹ صعوه، نشود شاهین - شاهین نشود عنقا  
باقل نشود عاقل - ناقل نشود سبحان
- ۹۰ هر چند که یکرنگند در خاصیت و - قیمت  
قطران نشود عنبر - عنبر نشود قطران
- ۹۱ تازی نشود ضیفم - ترکی نکند - شیری  
گر اسم نهد ضرغام - و نام نهد اصلان
- ۹۲ صد مرحله پیمودم کان مرحله پیمایان  
هر مرحله واماندند - در هر قدمی از آن
- ۹۳ گر کعب زهیر آمد با آن ملك ضلیل  
یا نابغه جعدی یا نابغه ذبیان
- ۹۴ گر طرفه و گرخنسا - گر اخطل و گراعی  
گر راعی و گر طائی گر نامی و گر حسان
- ۹۵ بختری و ذوالرمة بو طیب و بن هانی  
یا بستنی و خوارزمی - یا بیهقی و مشکان

- ۹۶ گرسابی و گرساین گرساحب و گرسائب
- ۹۷ گرهه گرو گروطواط گرهه عق و گرهه قطران  
برنام من این خطبه در ملک عرب بر خوانده
- ۹۸ آنروز که تازی ماند از یعرب بن قحطان  
برنام من این سکه در ملک عجم بر زد
- ۹۹ اندر پی اما بعد این بنده خطیبیستم  
از حی یمانون پرس قحطانش و یا عهدان
- ۱۰۰ با چرخ ز رفعت نه بکپایه و مقدارم  
بین این کفه میزان چون آن کفه میزان
- ۱۰۱ از جام حقایق می ریزیم بکام وی
- ۱۰۲ آنکو ز عطش آرد فریاد ان العطشان  
من بیخبر از خویشم ز آن - قافیه نندیشم
- ۱۰۳ از قافیه ام بگرز وژ غامله ام برهان  
گر بشنود این چامه خاقانی شروانی
- ۱۰۴ خاقان ، بزمین بوسم - میآورد از شروان  
نه سال بود در فارس ، پابست و گرفتارم
- ۱۰۵ از من که برد نامی اندر وطنم طهران  
ز آنروز که با اخوان ، خارج شدم از کنعان
- ۱۰۶ چون یوسف بن یعقوب در چاهم و در زندان  
افسوس که چون یوسف یک عمر نخواهم دید
- ۱۰۷ نه روی پدر بعتوب نه روی وطن کنعان  
با سر بشتاب اکنون سر نه بره قانون
- ۱۰۸ در مجلس مبعوثان در کنگره ایران  
گر تو ره خود دانی در روضه رضوانی

گر ره بخطا رفتی - رو فی الدرک النیران

هر چند که در نزد دانشمندان ، بویژه سخنوران نکته سنج ، و آنانکه در معانی و بیان ید طولا دارند ، از معانی لغات و اسامی استادان سخن که با اشاره و کنایه در این قصیده طنانه که در بلاغت بی مانند ، و نمونه سحر حلال و درة التاج مقال است آگاهند ، ولی از لحاظ خوانندگان همگان ، بویژه آنانکه وقوف و آگاهی از اصطلاحات و علم احساب و انساب ندارند ، برای آنان تفسیر و معنی واژه های فنی ، تا آنجا که اقتضا داشته با تعیین شماره هر شعر نگاشته میشود :

## لغات قصیده

## در شعر شماره

- (۵) ده آك پادشاهی ستمکرو معرب آن ضحاک است که کاوه آهنگر برضد او برخاست و کامیار گردید .
- (۶) زال کهن دستان - کنایه از فلک - زال نام پدر رستم - دستان بمعنی مکر و حيله و نام زال است
- (۷) دیو سیه گردون ، کنایه از نیرنگ روزگار است ، اکوان ، نام دیوی است که رستم را بدریا فکند .
- (۹) سنمار ، نام مهندسی است که کاخ خورنق را بفرمان نعمان مندر پادشاه حیره ساخت . حیره پایتخت امراء مندر و در جای حله کنونی و مطیع شاهنشاهی ساسانیان بوده است ، به حدود العالم مراجعه شود .
- (۱۰) سلسله عدل - کنایه از زنجیر عدالت انوشیروان ، سلسله بمعنی طایقات نیز آمده .
- (۱۲) آمو - رودی است میانه ایران و توران نزدیک بخارا ، شادروان ، سرپرده .
- (۱۳) تنسیق - نظم ، تنسوق ، تحف و هدایای هنر بر او گویند . تنسوقگر یعنی صنعت گر .
- (۱۴) گلگون - اسب شیرین ، شب‌دیز - اسب خسرو پرویز و سیاه بوده ، اشهب ، اسب سفید ، و ادهم اسب سیاه را گویند .
- (۱۵) گنجینه بادآور ، گنجی است که در کشتی بوده ، بهره خسرو پرویز شد ، باربه و نکبسا مطربان خسرو پرویز ، استادان موسیقی بوده اند .
- (۱۶) غضاری ، شاعر دربار سلطان محمود غزنوی ، شروانشه ، ممدوح خاقانی ؛ اتسز ، شهرت خوارزمشاه ، صابر و قطران دو شاعر معروف ، میلان پادشاه و ممدوح قطران است .
- (۱۷) طوسی - کنایه از خواجه نظام الملک وزیر ملکشاه سلجوقی ، میمندی ، حسن میمندی ، وزیر سلطان محمود ، زوزنی ، ابوسهل زوزنی ، وزیر سلطان مسعود ، رازی ، ابوالفتح رازی از امراء سلطان مسعود ، جعفر پسر یحیی برمکی وزیر هارون الرشید ، معن از امیران بنی امیه ، قآن پسر چنگیز ، اینها همه از سخاوت‌مندان مشهور تاریخند .
- (۱۸) قنوج ، بتخانه‌ای در هندوستان که سلطان محمود آنرا ویران ساخته بتها را شکست ، دستان ، مخفف داستان است .
- (۱۹) رواق جی ، کنایه از هفت دست اسپهان ، چار حدیقه ، چهارباغ اسپهان ،
- (۲۰) نهر ابله ، غوطه دمشق ، سفد سمرقند ، شعب بوان . نام بهشت چهارگانه یا جنات اربعه دنیا است .
- (۲۱) رضوان ، نام کلیددار بهشت و معرب رزبان و بهر تقدیر روضه و رضوان فارسی است .
- (۲۲) قرطه ، گوشواره ، قربان غلاف شمشیر و حمایل آنرا گویند .

- (۲۳) حیطان ، جمع حیاط ، جدران ، جمع جدار بمعنی دیوار هاست .
- (۲۵) آبسگون دریای استرآباد را گویند .
- (۲۷) اردان ، مخفف اردوان ، پادشاه اشکانی است .
- (۲۸) هرقل ، پادشاه - روم ، باذان پادشاه یمن .
- (۳۳) منکو ، ارغون ، تولی وغازان ، هرچهار اولاد ونوه چنگیزند .
- (۳۴) بهیم ، حیوان چاربا ؛ هدی ، آوازی که برای اشتران خوانند .
- (۳۶) ابوتمام - شاعر معروف ، ابو مخنف ، راوی ، ابوالاسود مخترع علم نحو ، ابو عثمان مازنی ، مخترع صرف بوده است .
- (۳۷) میزان ، ترازو و ماه اول پائیز ، سرطان ، خرچنگ و ماه اول تابستان .
- (۴۰) ملآن ، پریامملو .
- (۴۱) حمل وثور ، بره و گاو ، و دوماهه اول بهارند .
- (۴۲) باد درانبان ، کنایه از کیسه تهی است .
- (۴۴) کالا ، اسباب و تجملات خانه را گویند و کنایه از دارائی است
- (۴۷) فاره ، موش و ثعبان ازدهاست ، دراینشعر کنایه از بزدلی در برابر بیگانه و بهلوان مادر بودن است .
- (۴۸) اسرارولی ، کنایه از پیش گوئی و شاهنشاه ماهانی ، اشاره به شاه نعمت اله ولی است ، تنجیم ابوریحان ، کتابی است که ابوریحان بیرونی در علم نجوم نوشته .
- (۵۰) آذر ، مخفف آذار ، زمان ماندن آفتاب در برج حوت است ، آبان - ماه شمسی و مدت ماندن آفتاب در برج عقرب را نیز گویند .
- ۵۱ - سنگین شدن تنبان ( شلوار ) در هنگام کارزار نیازی بتوضیح ندارد العاقل یکفیه الاشارة .
- (۵۵) ابوصابر ، نام طایفه ایست که بصبر معروف اند - کنیه خر ( یعنی بخر کنیه ابوصابر داده اند ) ، عجلان - جد بنی عجلان طایفه ایست که نجاشی شاعر گوید : و ماسمی المعجلان الاقوله خذ القعب و احلب ایها العبد ، و اعجل
- (۵۶) مسمع ، آلت شنیدن و کنایه از گوش است .
- (۶۶) هارون ، برادر موسی ، هامان ، وزیر فرعون .
- ۶۷ - بوی اویسی . کنایه از اویسی قرنی است که پیغمبر فرمود : انی اشم رائحة الرحمن من جانب الیمن . اویسی در جنگ صفین در رکاب مولی شهید شد .
- (۶۸) معرفت اسماء اشاره بآیه : علم الادم الاسماء - واستکبر ، کنایه از ابا کردن و کبر شیطان است .
- (۶۹) تقلین اشاره بقول پیغمبر ، « انی تارك فیکم تقلین » - است
- (۷۴) نهلیست و انارشیت هرج و مرج طلب و کسی را گویند که مخالف وجود هر گونه حکومتی است . [ از بس بیچاره از هر گونه اش رنج میبرد ]

(۷۶) کبش ، گوسفند

(۷۷) مصرع دوم ترکی است یعنی، این خوبست و آن بد است، الاغ برو، پسر بیا .

(۸۶) نقل قول از شعر مفعز اسپهانی و خیلی شیرین است ، خواننده توجه فرماید

بهر حال ، در این شعر نقاطی از اصفهان یاد شده اند .

(۸۷) نثره - یکی از منازل قمر ، شعرا ، فرقد و کیوان - نام ستارگان اند .

(۸۸) نسران ، در ستاره اند که آنها را نسر واقع و نسر طایر گویند .

(۸۹) صموه ، گنجشک ، باقل احمق ، ناقل ، سخنگو ، سبحان - فصیح معروف .

(۹۱) اصلان بترکی شیر را گویند .

(۹۳) کعب زهیر، شاعر معروف عرب ، ملك ضلیل امرء القلیس است نایفه جمدی

و نایفه ذبیان دو شاعر معروف عرب بوده اند .

(۹۴) طرفه ، خنسا ، اخطی ، اعشی ، راعی ، طائی ، نامی و حسان - همه نام شعرای معروف

عرب اند .

(۹۵) بحتری ، ذوالرمة ، بو طیب ، بن هانی نام شعرای عرب .

بستی ، ابو الفتح بستی ، خوارزمی ، ابوبکر خوارزمی ، بیهقی ، حسین بیهقی ، مشکان

ابونصر مشکان همه دانشمندان و بزرگان ایرانند .

(۹۶) صابی ، صابین ، صاحب ، صائب ، همگر ، وطواط ، عمق ؛ قطران همه شعرای ایرانند

(۹۷) یعرب بن قحطان ، واضح لغت عرب .

(۹۸) دهقان یا دهکان ، زمین داران بزرگ ایرانرا گفتندی .

(۹۹) اندرپی خود ترجمه اما بعد و اشاره بشعر خطیب معروف است :

« لقد علم العی الیمانون اننی اذا قلت اما بعد انی خطیبها »

در پایان این یادداشت که چاپ کتاب نزدیک بانجام و آخرتیرماه ۱۳۲۹ است -

ناگاه در وزارت متبوع کودتائی که باید آنرا ضربه بخدمت نامید رخ داده، در رادیو و جراید

نیز اعلام گردید و آنچه را من ده ماه پیش در سر آغاز و پایان صحنه ۱۰۵ پیش بینی

میکردم ، درباره سالمندان وزارت پست و تلگراف مصداق پیدا کرد - که بسیاری از

اشعار این قصیده مفسر آن است و چون از موضوع کتاب خارج است از شرح و بسط

رویداد خودداری و از خدا توفیق حکومت حاضره را در خدمت بکشور و آسایش مردم

آرزو مندم ولی از لحاظ دفاع از شرف و افتخار خدمات یک عمر آنها و اینکه معنی باز نشانیدن

و باز نشستگی مشخص گردد فقط درباره خود عرض میکنم « ان اتارنا تدل علینا » .

« پایان کتاب »

تهران ۳۱ تیر ماه ۱۳۲۹ خورشیدی ۱۳۶۹ قمری

احمد پژوه

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
ب دیاچه	۲	کمان	کمال	۱۰	۱۲	سخ	سخی
ج د	۲۹	مردبکه	مردمیکه	«	۲۱	عزم	و عزم
د ه	۲	مسیحت	مسیحیت	۱۲	۱	مواوده	مواده
«	۷	امر	امرهم	«	۲۰	متمول	تمول
«	۸	بعود	بخود	«	۲۲	فرارش	قرارش
د	۲۷	فرا خواند	فرو خواند	«	۳۴	رسید	رویده
ز	۲۱	دوه	دوره	۱۳	۱	موقیتی	موقعیتی
د	۲۴	رفه	رفته	«	۲	که از جمله	از جمله
«	۲۴	احلاف	اخلاف	«	۳	بکی	یکی
ی	۲۵	درایر انیان	درمیان ایرانیان	«	»	باغ ساه	باغشاه
ی ج د	۱	بد اندیشها	بد اندیشیها	«	۲۰	دو باره	درباره
ی د	۷	گروار	گراور	۱۴	۱۷	عبدالهدا	ابوالهدا
۲	۱	گیب	گیب	۱۵	۲۰	کوچکک	کوچک
۲	۱۱	هنکامه	هنکامه	۱۷	۲۹	حجته	حجة
۲	۱۴	پیشکاد	پیشگاه	«	۳۱	«	«
۳	۱۸	حیدر	صفدر	۱۸	۱۸	رزدل	رذل
د	۲۲	بررک	بزرک	۲۱	۳	اعتماد	اعتماد
د	۲۳	حیدر	صفدر	۲۱	۲۳	بخسی	بخس
۶	۲۶	سمایث	سمایت	۲۳	۳۱	غمر	غیر
«	۲۷	و وفا	وفا	۲۵	۴	گردیده	گرویده
۹	۲۲	دعانه	دعامه	۲۶	۱۲	توهومات	توهومات
«	۲۹	تبریر	تبرته	«	۲۶	منتطبق	منتطبق
«	۱۶	اید اله	ایده الله	»	۳۰	نشاه	نشئه
«	۱۷	اعز بعز الله	اعز الله بعزه	»	۳۲	دینوی	دینوی
۱۰	۲	نجاح	انجاح	«	۳۴	بچین	بچین

« توضیحاً اینکه - جمله سرصفحه جزء سطر بشمار نیامده - هر صفحه بدون شرح ۳۱ سطر است »

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۹	۷	هیستی	هیستی	۹۵	۶	نیر	نیز
۳۰	۳۱	هلاکتشان	که هلاکتشان	۹۷	۹	۱۹۰۴	۱۹۰۳
۳۳	۱۰	لرین	لرینی	۹۸	۳۴	بمار	بناز
>	۱۲	Veestione	Questione	۹۹	۲۱	فداوی	فتاوی
>	۲۵	Copration	Corporation	۱۰۱	۴	با یکنفر	دررشت با یکنفر
۳۶	۶	مشرجه	مندرجه	۱۰۴	۲۷	دیمو کراس	دیمو کراسی
۳۷	۱۶	اظباط	انضباط	۱۰۹	۲۱	Hrant	Grant
>	۲۱	اصفرخانی	اصفر خان	۱۱۴	۴	زیر است	بدینقرار است
>	۲۲	چیزی	اگر چیزی	۱۱۶	۲۶	عین الدوله	عین الدوله
>	۲۳	و میگفتند	می گفتند	۱۱۷	۲۱	تهیه	تعهد
۳۸	۳۶	امین ملک	امین الملك	۱۱۹	۵	بانتیجه	بالتیجه
۴۸	۲۲	ود	بود	۱۱۹	۳۵	حاکی	حاکی
۵۲	۲۱	کرد	کردند	۱۲۰	۶	مود	نمود
۵۶	۱۰	در بندر	و بندر	۱۲۰	۱۸	ملت است	ملت میسر است
>	۲۱	مادلانه	عادلانه	۱۲۸	۳	از آنروزی	از آنروزی
۵۹	۱۷	بداسان	بد آنسان	۱۳۳	۱	پول گرفته	بدل گرفته
۷۲	۲۷	شناست	شثامت	۱۳۳	۹	(۲)	۱- زیر منحه هم
۷۹	۲۰	فخرائی	فخر آرائی	۱۳۷	۹	اف و ن	افزون
۸۷	۴	طوطئه	توطئه	۱۳۷	۲۷	بیش	پیش
۸۷	۲۶	ترا بوزان	تبریز	۱۴۰	۲۸	ایالات	ایالت
۸۷	۲۹	وعروس	نو عروس	۱۴۴	۸	شوند	میشوند
۹۱	۲	ناگیر	نا گزیر	۱۴۴	۱۹	حاضر	حاضر
>	۲۱	دند	بودند	۱۴۶	۳	اشغان	اشغال
۹۵	۴	حکمت	حکومت	۱۴۷	۳۲	در اینبار	در اینبار

در صفحه ۱۳۸ سطر ۲۸ نام حکیم الملك ابوالحسن غلط - محمود - درست است .



# غاطنامه

- ۴۵۱ -

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۴۹	۱۳	زیداری	از بیداری	۱۶۸	۲۴	اقتصادی	اقتصادی
۱۵۳	۱۸	خوب	خواب	«	۲۶	حوالات	حوالات
«	۱۸	مة	مقا	۱۶۹	۱	و در	در
«	۲۱	د خور	در خور	«	۱	مالیه	مالی
«	۲۶	قصایر	قصایب	۱۷۱	۱	اقمه	واقعه
«	۲۷	سربازد	سرباز زد	«	۴	کرده .	نگرده ،
«	۲۸	داستن	داستان	۱۷۳	۲۲	۱۹۱۷	۱۹۰۷
۱۵۴	۱۶	خائین	خائنین	۱۷۶	۸	بلغ	مبلغ
«	۳۰	با وسیه	با روسیه	۱۸۲	۱۲	گرس	گری
۱۵۵	۱۱	بزرگر	بزرگتر	۱۸۶	۱۸	، هم	ماهم
«	۱۱	بری	برای	۱۸۷	۲۳	بیند	بینند
«	۲۳	و گره	و گرنه	۱۹۲	۲۱	مایرلینک	مارلینک
۱۵۶	۳	تهدید	تهدید	۲۰۱	۱	گفتگو	گفتگو
«	۶	موقعی ا	موقعی را	«	۱۰	حجواتبه	حیواتیه
۱۵۸	۱۶	ء و	عز شأنه	۲۰۴	۲۲	فرماند	فرمانده
۱۶۰	۲۶	۷	۱۷	«	۳۲	میچکیدند	میچنگیدند
«	۲۸	و روز	روز	۲۰۶	۳۳	۱-۳۰	۳۰-
«	۲۸	اثر	اثری	۲۱۲	۳۰	ک د	گرد
«	۲۹	و جشن	جشن	۲۱۵	۱۳	یارا ترض	یارانش
۱۶۱	۲۶	آذوبایجان	آذربایجان	«	۲۱	خزلان	خزلان
۱۶۶	۲	حوادث ا	حوادث را	۲۱۸	۱۵	وارد	مکرراست
«	۹	پیش	پیش	۲۱۹	۲۳	مجتهدی	مجتهدی
۱۶۸	سرمنه	بریتاونی	بریتانی	۲۲۰	۳۱	موید	موید
«	«	نظر	و نظر	۲۲۱	۵	Reveiw	Review
«	۲۰	۱۲۸۵	۱۲۸۶	۲۲۵	۱۴	بهباران	بهباران

## غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۲۷	۴	اراره	اراده	۳۰۱	۱۴	این	از این
۲۳۱	۲۸	بیمنج	بیمنج	۳۰۲	۱۹	بیش	بیش
۲۳۴	۲۹	نور	نوز	۳۰۳	۱۷	بهلوانی	بهلوانی
۲۳۹	۲۹	خورشید	خورشیدی	۳۱۲	۱۰	شامل را	را شامل
۲۴۱	۲۳	Por	Per	۳۱۵	۲	زرر گوئی	زور گوئی
۲۴۲	۲۷	استقلال	استقلال	۳۱۹	۱۰	ما روسیان	روسیان
۲۴۳	۱۱	حامه	جامعه	۳۲۰	۴	روز	روزه
۲۴۸	۱۴	در چند	از چند	۳۲۲	۱۷	معر	مقر
۲۵۰	۲۶	لحاظ	لحاظ	۳۲۷	۲۲	وز	روز
۲۵۳	۲	فرائی	فرسائی	۳۳۱	۱۶	نمیداشته	نمیداشتید
۲۵۹	۱۱	۱۳۳۶	۱۳۲۶	۳۳۵	۱۲	آنروز	آنروز
۰	۲۳	جنگلها	جنگها	۳۴۰	۱۸	تنك	سنگ
۲۶۳	۲۶	۲۸۷	۱۲۸۷	۳۴۱	۵	خود	مکرراست
۲۶۷	۳۳	جنگ	تفنگ	۳۴۲	۱۰	سایر	سایه
۲۷۱	۲۵	آبند	آبید	۳۴۲	۲۹	سخر	صخر
۲۷۳	۱	Barclav	Barclay	۳۴۹	۱۳	ضرعام	ضرغام
۲۷۷	۱	در خود	در خور	۳۴۹	۱۸	خبر دا	خبردار
۲۷۷	۲۶	بزودی بودند	بودند بزودی	۳۵۸	۲۳	بفرانه	بفرانسه
۲۷۹	۳۲	بود شده	شده بود	۳۵۸	۲۶	indivdu	individu
۲۸۱	۱	کزدگی	کردگی	۳۵۸	۲۹	autori-	autori-
۲۸۳	۲۲/۳	۲۰۱ ریال	۲۰۲ ریال	—	—	satinns	sations
۲۸۷	۱۶	پیشنها	پیشنهاد	۳۶۰	۶	سز باز	سرباز
۰	۲۹	مرقع	موقع	۳۶۱	۳	میدهد	میدهند
۲۹۶	۳	آمیز	آمیزی	۳۶۱	۳۰	دو	در
۲۹۸	۱	پائین	با پائین	۳۶۸	۱۹	میایی	مبانی

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۷۳	۲	وا	را	۴۰۵	۲۶	پند	بیند
۳۷۴	۱۰	وودایی	ودایی	۴۰۵	۲۶	نظم	منظم
۳۷۸	۲۸	باز	باز	۴۰۶	۱۱	ولا	والا
۳۷۹	۱۸	هستم	هستیم	۴۱۱	آخر	میز بست	میز بست
۳۸۳	۱۶	جلب که	جلب کرده که	۴۱۹	۲۳	مامو	مامور
۳۸۵	۱۹	آمدی	آمدیرا	۴۱۹	۲۳	وی	کوی
۳۸۸	۲۸	۱۸	۸۱	۴۲۳	۸	مردا	مراد
۳۸۹	۹	۳	۳۱	۴۲۶	۱۰	بتام	بنام
۳۸۹	۱۱	آنهم هم	آنهم	۴۳۱	آخر	مشروطوت نمیکند	مدر مشروطات نویسند
۳۹۰	۵	دارد	داد	—	—	جمله در هم شده	توجه شود
۳۹۲	۱۰	چیز	خیر	۴۳۱	آخر	وقر	موقر
۳۹۴	۱۸	میلادی	۱۸۹۴ میلاد	۴۳۲	۱۶	جابر	جاسب
۳۹۴	۱۷	حه	جمال	۴۳۲	۲۶	احضاء	احصاء
۳۹۴	۱۹	که که	که	۴۳۳	۵	سبر	سیر
۳۹۸	۷	چرن	چون	۴۴۲	۱۱	مرد بر آید	بر آید مرد
۳۹۹	۱۵	رارم	وارم	۴۴۸	۲۳	صنحه	صفحه

اشتباهاتی در سرآغاز رخداده که پس از تنظیم غلط نامه دانسته شد - از این روی در آغاز غلطنامه نیامده اکنون از لحاظ خواننده گرامی میگردانند که کتاب خود را درست نمایند :

- ۱ - صفحه الف سطر ۱۶ جنگی درست است .
- ۲ - صفحه پ > ۸ الیس درست است نه آلیس .
- ۳ - > ت > ۱۹ بشمار غلط بشمار درست است .
- ۴ - > > > ۲۲ مشرویت بجای مشروطیت چاپ شده .
- ۵ - > ج > ۱۲ بجای چراغ چرخ است .
- ۶ - > > > ۱۸ را - معکوس افتاده توجه فرمایند .
- ۷ - > ج > ۸ ممتازه درست است .
- ۸ - > ح > ۵ جمله « ترجمه و اقتباس تالیفات یا جملیات رومانیک که رسوای جهان است، نیشه بریشه عفت و ادب اجتماع زده - مردمرا بکارهای زشت رهنمون و آبروی فرهنگ ما را برده است » از قلم افتاده .
- ۹ - صفحه ص کلید فهرست - در سطر پیش از آخر حرف خ کله آخر افتاده است . « مترجم »

# - ۴۵۴ - فهرست مندرجات

«سرآغاز از حرف الف تا ط» دیباچه بحساب ابجد از الف تا ی د» - «کتاب از ۱ تا ۴۴۸»

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		<u>حرف الف</u>	-	۱ - سرآغاز
		ابراهیم جان معطر - یا میرزا	-	شرح حال مؤلف -
		باقر بواناتی یا اصطهباناتی -	-	موجبات تألیف و ترجمه
		سرآغاز		کتاب
		ابراهیم طبال ۲۰۹		
		ابوالحسن پروز سرآغاز		
		ابوتراب نوکر سید جمال ۶		
		ابوالهدا پزشکی سلطان ۱۴		
		عبدالهدا اشتباه است		
		ابن خلدون - دیباچه		
		ابوالقاسم امینی ۳۹۷		
		ابهر - ابن ابهر ۴۰۶		
		ایبکور ۴۳۵		
		اتحاد اسلامی بخش ۱		
		اجلال الملك ۲۵۸ - ۳۰۱ -		
		۳۰۴		
		آجودان باشی ۳۴۴		
		آجی چای تبریز ۲۵۸		
		احتشام السلطنه ۱۱۹ تا ۱۹۱		
اول کتاب	عکس ش ۱	احمد پژوه مترجم سرآغاز		
		احمد خان تبریزی ۲۹۵		
		احمد حشمت زاده سرآغاز		
		احمد کسروی در تمام کتاب		
		احمد میرزا اولیعه می شود ۱۳۳		
		بشاهی گزیده می شود ۳۳۶		

## فهرست منابع

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
۳۳۸	عکس ش ۷۷	ازدوری پدر و مادر میگرید و بشاهی میرسد ۳۴۰ مجلس را باز و خطابه میخواند ۳۴۹ ر ۵۰ احمد هرمزد ۴۳۱ احیاء الملك دکتر شیخ ۱۰۹ ادوارد براون (برفسور) مؤلف کتاب - سر آغاز ادوارد هفتم ۴۱۳ آذربادگان ۲۹۸ ارباب جمشید ۱۲۳		<b>۲ - دیباچه</b> مؤلف درد دیباچه در پیرامون نکات زیر بحث مینماید : ۱ - ایران از لحاظ پیشینه پرافتخار تاریخی ۲ - در نهضت مشروطیت بسابق رشد و هم آهنگی اجتماعی برخاسته ۳ - اینکه تمدن جهان مرهون و مدیون الهیات ادبیات و هنرهای معماری و صنایع زیبای ایرانیان است ۴ - تالیفات و تبلیغات ضد ایران از ناحیه بداندیشان و از نظر سود پرستی و استعمار یا تضييع حقوق ایران است . ۵ - هر گونه مداخله یا اعمال نفوذی از سوی دول نیرومند در شئون ایران در خور نکوهش و جز زورگویی و تبه کاری نامی دیگر نمیتواند داشت .
۳۱۴	عکس ش ۷۰	اردوی بختیاریان ارژنی کیدی ۲۸۰		
۲۶۶	عکس ش ۵۸	ارفع الدوله (میرزا رضاخان) ۱۰۲-۱۱۵-۳۹۵ آرنستین مدیر امتیاز تنباکو ۴۸-۵۳ از نار سکی فرمانده سپاهیان روس ۲۵۷-۲۸۹-۲۹۲ -۲۹۴-۳۵۴ ازهر دانشگاه مصر دیباچه و بخش ۱ اسدالله خان میر پنج ۴۱۳ اسدالله خان ابوالفتح زاده ۲۰۶ اسمعیل خان سرابی ۲۰۶ استانه قدس یا بارگاه رضوی ۲۴۶ ر ۷ استیونس خبرنگار ۲۶۵ اسبیکه حامل بمب بوده ۲۸۵		

جاوی دیباچه

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		اسمیرنف لله و آموزگار احمد شاه ۳۴۰		<b>۳ - بخش یکم</b>
		آصف الدوله حکمران خراسان ۱۰۴ - ۱۳۴		سید جمال الدین - قهرمان اتحاد اسلامی از صفحه ۱ تا ۳۱
		۱۵۸ - ۱۶۲ - ۳۹۶	۲	بیوگرافی جمال الدین
		اعزاز نیک بی سر آغاز	۴	زندگانی سید
		اعتماد السلطنه (محمد)	۶	تبعید سید از استانبول
		حسنخان ( ۲۱ - بخش ۳ و یادداشت ۷	۸	سید درباریس
		اعنصام السلطنه ۱۰۸	۹	نامه سید بشاه
		اعتماد الاسلام ۱۰۹	۱۴	صفات و اخلاق سید
		اعتضاد السلطنه ۳۴۹	۱۶	شخصیت اخلاقی سید
		اعتلاء الملك ۴۲۶	۱۷	نامه سید به میرزای شیرازی
		اغدا (دیه ای از یزد) ۶۰		تفسیر محمدرشید مدیر انبار
		افضل الملك (شیخ محمود) ۳۹۴	۲۲	از نامه
		افق یاشفق تهران ۳۰۹	۲۸	ضیاء الخاقین
		اقبال الدوله ۲۷۷ - ۳۴۹	۳۰	آخرین نامه سید از استانبول
		۴۲۶ -		
		اقبال آشتیانی (عباس) سر آغاز - ۱۴۷		
		آقا بزرگخان ۲۰۹		
		اقبال السلطنه ما کوی ۱۵۴		
		۴۲۷ - ۸		
		آقا وجیه سپهسالار ۲۳۱		
		آقا نجفی ۱۰۷ - ۱۰۰		
		آقا محمد خان بنیاد گزار		
		فاجار ۱۵۴		
۳۸۴	عکس ش ۷۹			

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
۶۲	عکس ش ۱۳	آقا بالاخان سردار افغم یا وکیل الملک و وکیل- الدوله ۶۳-۵۵-بخش ۳	۴۲ تا ۵۶	۴ - بخش دوم امتیاز تنباکو و سرانجام آن
۲۸۰	عکس ش ۶۳	کشته شدنش ۲۷۹ ر ۸۰ اکبر شاه روضه خوان ۱۴۴ آکوپار منی ۲۶۴ التیماتوم روسها به تبریز ۲۴۹-۳۰۴ المقنع هاشم بن حکیم ییغمبر نقابدار خراسان - دیباچه آلفرد رزرز - دیباچه المنار - بخش یکم آمار کشتگان آزادی ۳۳۶ امام جمفر صادق ع دیباچه ۳۳۶ امام جمعه تبریز ۱۹۸-۲۵۷ ام القراء - محفل اتحاد اسلامی در مکه ۱۶ امیر اسعد ۱۳۴ امیر افغم قره گز لو ۲۰۹ امیر بهادر جنک (حسین پاشا) بخش ۴ و ۵ صفحه ۱۲۰ مهم بخشهای ۶-۷-۹ صفحات ۳۴۸-۳۹۹-۴۲۷ ر ۱	۳۴ ۳۶ ۳۸ ۴۰ ۴۲ ۴۴ ۴۶ ۴۸ ۵۰ ۵۲ ۵۴ ۵۶	امتیاز تنباکو روزنامه قانون و انتقادهای آن درخواستهای قانون ملکم خان و کیش آدمیت انتقاد قانون از شاه تأثیر سید جمال الدین در امتیاز و تبعید او از تهران مطبوعات ترکیه در باره امتیاز روزنامه اختر و امتیاز غوغای تنباکو دنباله غوغا و فتوای تحریم الغاء یا فسخ امتیاز تاوان و پایان امتیاز
۱۹۰	عکس ش ۴۰	امیر خیز کوی تبریز ۲۵۸ امیر سلطان ۲۸۰ امیر کبیر (میرزا تقی خان) - دیباچه و یادداشت ۲ امیر مخم سر کرده بختیاری ۳۲۸		
۳۸۶	عکس ش ۸۰			

## فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		امیر نظام ۴۹ - ۱۵۴ امین السلطان ( میرزا علی اصفرخان ) اتابك اعظم - در تمام کتاب		
		از صدارت میافتد ۱۰۱		
		بایران بر میگردد ۱۳۷۸		
		کشته میشود ۱۴۷		
۱۳۸	عکس ش ۲۹	۳۷۱ - ۳۷۸ - ۳۹۰		
		امین الدوله ( حاجی میرزا علیخان ) ۳۷ - ۴۸ - ۶۹		
		بخش ۴ ۳۷۱ - ۳۹۱		
۳۹۶	عکس ش ۸۱	یادداشت ۱۰		
۴۰۰	عکس ش ۸۳	امین الملك ( در باری ناصری ۳۸ امین الملك ( در باری محمد علی ) ۱۹۱ امین الدوله ( محسنخان ) ۲۰۴ - ۲۰۷ - ۲۰۸		
		امین حضور ۴۹		
		امین خاقان ۶۳		
		امین همایون ۷۹		
		انتونی کتابچی ۳۴ یادداشت ۳		
		انجمن ها - ۲۴۲ - ۲۵۲		
		انجمن یا کمیته ایرانیان لندن ۲۷۶ - ۴۰۴		
		انجمن سری یا مخفی ۱۱۱		
		۱۱۹ - یادداشت ۱۳ - ۴۳۱		
		انجمن سوداگران مصر ۳۰۸		
		انجمن اخوان الصفا ۳۳۱		



صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		انجمن اسلامیہ تبریز ۲۵۷ ر ۸		<b>۵ - بخش سوم</b>
		۲۷۳-۳۴۴	۸۹ تا ۵۷	کشته شدن ناصرالدینشاه
		انجمن اباتلی و ولایتی ۲۵۲	۵۸	مطبوعات اروپا درباره قتل
		انجمن آذربایجان ۲۰۶-۲۰۴		بازرسی از میرزا رضا
		انجمن اسپهان ۲۵۴	۶۰	کشته شده شاه
		انجمن تبریز ۲۵۴	۷۸	پایان نخستین بازرسی
		آنجنینور خبرنگار ۲۵۸	۸۰	وابسین بازرسی
		انجمن مظفری ۲۰۶	۸۲	آخرین اعترافات قاتل
		انجمن سعادت ۲۵۴	۸۴	پایان اعترافات و اعدام
		آندریسیان خبرنگار ۵۸	۸۶	شیخ احمد روحی کرمانی
		انوشیروان شاهنشاه	۸۸	گواهی زن و فرزند امیرزاد رضا
		سرآغاز و دیباچه		
		ایران سرزمین اسرار ۳۰۸		
		ایران شهر (مجله) سرآغاز		
		ایزولسکی (وزیر خارجه		
		روسیه) ۱۸۳-۱۸۲-۱۴۶		
		۲۱۶-۲۲۷-۳۵۳		
		ایوانف (بندر بهلوی) ۳۵۷		
		<b>حرف ب</b>		
		بابک خرمی (خرمیان) دیباچه		
		بایان - در دلآوری و		
		جانبازی - دیباچه		
		بایان متهم بقتل ناصرالدین		
		شاه ۵۸ - ۳۸۶		
		بادامک (جنک) ۳۲۸		
		بارانوسکی مترجم خاوری		
		سفارت روس ۲۱۸		

## فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
۲۸۴	عکس ش ۶۵	بار کلمی (ژرژ) سفیر بریتانی از ۲۷۳ تا ۳۳۹ باسکرویل (جوان امریکائی) ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۷ یادداشت ۲۱ بانک ملی ۱۳۰-۱۷۲ بانک آلمان رجوع شود بیانک ملی بانک استقراضی روس ۲۳۱ باقر تبریزی (مشهدی) ۲۰۹ باقرخان قهرمان آزادی از ۲۰۰ تا بخش ۱۱ - یادداشت ۲۲ بانوی عظمی ۲۰۴ بایتوشکف مترجم سفارت روس ۲۱۹ بایرن دانشمند انگلیسی ۲۹۹ بایندر (دریا سالار) ۳۴۴ بخاریساز درخانه وزیر ۱۲۶ بختیاریان در اردو ۳۱۰ بختیاریها در میدان شاه بدرفتاری و سهادر تبریز ۲۹۱ بدمستی و عربده روسها ۳۵۹ بست نشینی و تاریخ آن ۳۱۹-۱۱۴ بصیرالسلطنه ۲۵۸-۲۹۱ بلژیکیان و مستشاری آنان بخش ۴-۹۱-۱۰۱-۱۱۰		
۶۰	عکس ش ۳۶			
۳۰۸	عکس ش ۶۷			
۳۲۰	عکس ش ۷۳			
۱۱۴	عکس ش ۲۵			

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		بلنت (ویلفرید) مردسیاسی انگلیس ۷-۳۹- یادداشت ۱ صفحه ۳۸۰	۱۳۱	<b>۶- بخش چهارم</b> اعطای مشروطیت از طرف مظفرالدینشاه قاجار صفحه ۹۰ تا
۲۰۶	عکس ش ۴۳/۴	۳۷۹ بلاغی (واعظ) ۲۰۶ بمباران مجلس بمباران حکم آباد تبریز ۲۹۷ بوتزف سفیر روس ۵۰-۵۳	۹۲	نخستین وام ایران از روسیه رویدادهای ۱۹۰۱=۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ خورشیدی
		بوداغبان (بارون جبرئیل) ۲۶۳ر۴	۹۴	رویدادهای ۱۹۰۲ ۱۲۸۱مخ
		بودجه کشور ۲۴۸	۹۶	رویدادهای ۱۹۰۳ ۱۲۸۲مخ
		بوعلی سینا (فیلسوف بزرگ) دبیاچه	۹۸	رویدادهای ۱۹۰۴ ۱۲۸۳مخ
ح دبیاچه	عکس ش ۳	بو کینکام (کاخ) ۹۶ بهایمی و بهائیان در امر مشروطیت ۸ر۴۰۵ - یادداشت ۱۶	۱۰۲	رویدادهای ۱۹۰۵ ۱۲۸۴مخ
		بهاءالواعظین ۲۱۱	۱۰۴	واقعه ۹۰۵ ۱۳۲۳ ق
		بهشت کمونیزم ۲۹۶	۱۰۶	یا نهضت مشروطیت
		بیداری ایرانیان (کتاب)	۱۰۸	پناهیدن بشاه عبدالعظیم
		دبیاچه و در بسیاری از صفحات کتاب	۱۱۰	بنیاد دیوان دادگستری
			۱۱۲	تبعید شورشیان و کشتار
			۱۱۴	پناهیدن بسفارت بریتانی
			۱۱۶	در سفارت چه گذشت
			۱۱۸	نظریه دیگران درباره ما
			۱۲۰	اعطای مشروطیت
			۱۲۲	دومین بست نشینی
			۱۲۴	وازدن قرضه پیشنهادی
			۱۲۶	نظریه يك ایرانی ناظر اوضاع
			۱۲۸	کشایش مجلس شورای ملی
			۱۳۰	توشیح قانون اساسی
		<b>حرف پ</b> باختیاف کنسول روس در تبریز - تمام دوره انقلاب تبریز و صفحه ۳۵۴ پاسک کنسول روس (تهران) ۲۱۷		

## فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		پاکستان (کشور) ۱۲۲ بالکونیک (کی بوده) ۲۳۲ پانف (آزادبخواه باغاری) ۲۱۶ تا ۲۲۹ یادداشت ۱۲ و ۱۹ پارلمان ایران - دیباچه بال هرن مورخ آلمانی - سرآغاز و دیباچه پاولویچ نویسنده آزادیخواه روسی ۲۱۵-۲۲۷-۴۰۸ پترنکو- (سرباز روسی که در تبریز زخمی شده) ۳۰۱ پرویز- (ارباب پرویز که در راه وطنخواهی درازد کشته شد) ۱۳۱ پریم (سیو) مستشار بلژیکی ۲۴۳ پروفیسور نیکسن ۳۹۰ پکلووسکی سفیر روس ۳۵۴ بل آجی تبریز ۲۶۷-۳۰۳ درجنک با کردها پیزی (مورخ) - دیباچه پیمان روس وانگلیس در ۱۹۰۷-۱۴۶۷-۱۶۶- ۱۷۳۴ نقشه منطقه نفوذ		
۲۶۸	عکس ش ۵۹			
۱۷۴	نقشه ش ۳۸			
		<u>حرف ت</u>		
		تاتار - ۲۹۸-۳۰۷		

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		تاردف خبرنگار منصف روسی ۳۰۲		<b>۷ - بخش پنجم</b>
		تاج بسر محمدعلیشاه سنگینی میکرد ۱۴۱	۱۶۵	محمد علیشاه و مشروطیت از جلوس بتخت تا سقوط مجلس از صفحه ۱۳۲ تا . . .
		تاجگزاری محمد علی ۱۳۳	۱۳۴	مهم خوردگی میان شاه و مجلس
		تاریخ پیدایش روزنامه‌های آزادبخشواہ ایرانی در	۱۳۶	اردنک بمسیو نوز بلژیکی
		خارجہ ۱۴۱	۱۳۸	برگشت امین السلطان
		تالبرت ( دارنده امتیاز تنباکو) ۳۳	۱۴۰	فتنه سالارالدوله
		تان روزنامه فرانسوی ۳۸۵	۱۴۲	جشن سر سال مجلس
		تایمز - (روزنامه انگلیسی) بداندیشیهای آن در تمام کتاب	۱۴۴	روحانیون و دیموکراسی
		بیادداشت ۲۳ توجه شود	۱۴۶	تعرض و تجاوز ترکیه بمرز
		تبریز - در قضیه تنباکو - ۵۰	۱۴۸	کشته شدن امین السلطان
		تریولان - نماینده پارلمان انگلیس ۵۵	۱۵۰	عباس آقا فدائی شماره ۴۱
		ترکیه و امتیاز تنباکو ۳۴	۱۵۲	کابینه ناصر الملک و مرک
		تزار ( نیکلایف امپراتور روسیه) ۲۲۶ - ۲۲۸ -	۱۵۴	مشیرالدوله (نصرالله خان)
		۳۷۸ - ۴۰۰	۱۵۸	برخاش روح القدس بشاه شاه در نقشه شیطنت
		تعلیم و تربیت (جله) سر آغاز		کودتای بی برکت دسامبر ۱۹۰۷ برابر ۱۲۸۵ خ
		تقی بسر میرزا رضا ۸۸	۱۶۰	کمک ایالات بمجلس
		تقی اف (درباد کوبه) ۲۸۰	۱۶۲	سخنرانی تقی زاده و اخطار شاه
		تلگرامهای شهرستانهای یاری مشروطیت	۱۶۴	
		اسپهان ۱۹۹		
		اھر ۱۹۹ مهم است		

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		تبریز ۱۹۸۹		
		رشت ۱۹۹۰		
		شیراز ۱۹۹۱		
		تولستوی (کنت) ۱۸۶		
		توماس مور (مورخ انگلیسی)		
		دیباچه		
		توفیق پاشا (خدیومصر) ۶		
		تورم اسکناس بانک شاهی		
		۱۱۰		
		تیمورتاش سردار معظم		
		خراسانی ۹		
		<u>حرف ث</u>		
		(تقّه الاسلام (میرزا علی آقا)		
		۲۹۶		
		<u>حرف ج</u>		
		جامعه ملل ۳۳۷		
		جاوه (کشور) ۱۲۲		
		جرجی زیدان بخش یکم		
		جعفرقلیخان بغنیاری ۴۲۵		
		جعفرقلیخان (ساکن استانبول)		
		۴۲۶		
		جلال الدوله (شاهزاده) ۱۹۱		
		۱۹۳-۲۱۰		
		جنایت روس و انگلیس		
		(کتاب) ۲۶۱		
		جنک انگلیس و افریقا ۹۷		
		یا ترانسوال		

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		جنک در بادامک ۳۲۷		<b>۸ - بخش ششم</b>
		جنک - روس و ژاپون		قرارداد روس و انگلیس و تمیین
		۱-۲ ۱-۱۶۸ و بخش ۴	۱۸۷	مناطق نفوذ از صفحه ۱۶۶ تا....
		جنک در کرج ۳۲۸	۱۶۸	بدگمانی ایرانیان از بریتانی
		جنک کره ۳۶۳		حبل المتین تهران و سیاست
		جواد فرمند ۳۳۱	۱۷۰	خارجی انگلیس
		جولیوس یازولیس دارنده		ایران از نیت بیگانگان
		امتیازات اعطائی ناصرالدینشاه	۱۷۲	اندیشناک است
		۱۸ - ۳۲		صوفی نهاد دام و سرحقه
		جهانشاه خان ۱۵۴	۱۷۴	باز کرد
		<b>حرف چ</b>		وام برای استقلال یا دام
		چرچیل دبیر سفارت ۱۵۸-	۱۷۶	برای اضحلال
		۳۱۱		سرنوشت مصریان مایه
		چرچیل (لرد) ۷- یادداشت یکم	۱۷۸	عبرت ایرانیان
		چیک (کنسول انگلیس در		ایران به نکهبانی بیگانه
		بوشهر) ۴۳۴	۱۸۰	نیازمند نیست
		چین (برای چینیان) ۱۲۱		حیات اقتصادی مارا تهدید
		<b>حرف ح</b>		و تمامیت کشور را نوید
		حاجب الدوله (حاجی علیخان)	۱۸۲	میدهند .
		۸۳-۱۲۰- یادداشت ۲ صفحه	۱۸۶	شیوهای سیاسی انگلیس
		۳۸۶		
		حاجب السلطان ۲۰۶		
		حاجی امام جمعه خومی ۲۰۱-		
		۲۰۸-۲۰۴		
		حاجی آقا محسن عراقی ۲۴		
		حاجی حسین آقا امین ضرب		
		۳۸۹		

## فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		حاجی بابا (کتاب) ۳۵۲		
		حاجی پیشنهاد ۲۸۶		
		حاجی جواد نانوا ۲۸۳		
		• حاجی حسینعلیخان سر تیب ۷۹		
		حاجی خان خیاط ۲۱۰		
		حاجی سیاح محلاتی ۲۱-۶۹		
		بخش ۳ - یادداشت ۲		
		حاجی سید عبدالحسین لاری		
		مجتهد ۲۷۷ - ۳۱۰		
		حاجی سیدعلی اکبر مجتهد		
		• شیرازی معروف بغالی-۲۰		
		۲۲-۲۴-۴۹ و بخش ۳		
		حاجی سیدخلف ۸۴		
		حاجی سید زین العابدین		
۱۰۶	عکس ش ۲۱	امام جمعه تهران ۱۰۶		
		حاجی سید نصرالله اخوی		
		بخشهای ۴ و ۵ صفحه ۳۷۶		
		حاجی سیدهاشم قندی ۱۰۴		
		حاجی شیخ محمدتقی اسپهانی ۲۴		
		حاجی شیخ علی نوری ۲۰۱		
		حاجی شیخ هادی نجم آبادی		
		۲۴-۷۳-۹۴ بخش ۳		
		یادداشت ۵ و ۸ صفحه ۴۳۱		
		حاجی شیخ علی اصغر واعظ ۲۹		
		حاجی شیخ تقی نجم آبادی ۳۸۸		
		حاجی شیخ فضل الله نوری مجتهد		
۱۴۴	عکس ش ۳۲	از صفحه ۱۴۴ تا پایان بخش ۱۱		
		یادداشتهای ۷-۲۲ و ۲۴		



## فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بندها و مطالب
		حاجی علی آقا دو افروش ۲۵۸		<b>۹ - بخش هفتم</b> کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ برابر ۲ تیر ۱۲۸۷ خ - ۱۳۲۵ ق مجلس شورای ویرانی پارلمان صفحه ۱۸۸ تا مقدمات کودتا پای درمیانی نمایندگان سیاسی هزیمت شاه بیاعشاه رویداد های اوایل تیر ۱۲۸۷ خ مجلس بر لب پرتگاه هیجان شهرستانها واپسین لایحه مجلس بشاه آغاز برخاش بمجلس بمباران پارلمان و کشتار آزادیخواهان زندانیان باغشاه بمباران و تاراج خانه ها ابلاغیه دیکتاتور لی اخف نیرنگ و تظاهر شاه به مشروطه مشروعه ظهور پانف بلغاری آزادیخواه سرگزشت پانف پانف و شیخ علی ساختگی سرنوشت پانف گزارشهای محرمانه لی اخف بستاد ارتش تفقاز
		حاجی محدود ۲۹۵		
		حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی ۶۶		
		حاجی ملا محمد تقی بجنوردی ۲۴	۲۳۹	
		» ملا فیض الله دربندی ۲۰		
		» محمد کاظم ملك التجار ۱۷۲	۱۹۰	
		حاجی محمد حسن عمده التجار ۵۱	۱۹۲	
		» محمد تقی بنکدار بخش ۴	۱۹۴	
		» محمد حسن ۱۰۸		
		» محمد رضا ۶۱	۱۹۶	
		» محمد حسن امین ضرب	۱۹۸	
		۱۱ بخش ۳ - یادداشت ۷	۲۰۰	
		حاجی میرزا محمد کرمانی ۱۰۴	۲۰۲	
		» محمد تقی نماینده مجلس ۲۰۹	۲۰۴	
		حاجی مهدی آقا ۲۵۸	۲۰۶	
		» محمد صادق ۲۹۱	۲۰۸	
		» میرزا حسنخان خیرالملک	۲۱۰	
۸۶	عکس ش ۱۹	۱۴ بخش ۳ یادداشت ۹ حاجی میرزا حسن آشتیانی	۲۱۲	
۵۲	عکس ش ۵	۲۲-۲۴ و ۵۲	۲۱۴	
		حاجی میرزا ابوالقاسم کربلائی ۲۴	۲۱۶	
		» میرزا احمد کرمانی ۷۲	۲۱۸	
		و یادداشت ۴	۲۲۰	
		» میرزا آغاسی ۱۱۴	۲۲۲	
		حاجی میرزا جواد آقا ۲۴	۲۲۴	

## فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی ۲۴		روسیه مسئولیت رفتار لیاخف
		» میرزا علی آقا نماینده	۲۲۸	را بگردن نسیگیرد
		مجلس ۱۸۳-۲۰۱	۲۳۰	تاریخ پیدایش قزاق در ایران
		حاج میرزا ابراهیم آقا -	۲۳۲	بیوگرافی صنف قزاق
		از صفحه ۱۹۸ تا پایان بخش	۲۳۴	خودسری افسران روس بر یگاد
۲۰۸	عکس ش ۴۶	۷ - ۳۴۷ - ۳۵۱	۲۳۶	پیمان نامه افسران روس
		حاجی میرزا آقا معروف	۲۳۸	بودجه بر یگاد قزاق
		به حسین زاده ۲۴۸		
		حاجی میرزا حسن رشديه		
		۹۳ - ۱۱۲		
		حاجی میرزا حسن مجتهد		
		تبریزی ۱۹۸-۲۵۷		
		حاجی میرزا عبدالکریم		
		تبریزی ۲۵۷		
		حاجی میرزا عبدالله صحیح		
		فروش ۴۰۷		
		حاجی میرزا محمد حسن مجتهد		
		شیرازی معروف به (میرزای		
		شیرازی) ۱۶-۱۷-۲۳		
		۲۳-۲۴-۲۵ و ۴۹ و ۵۰		
		حاجی میرزا حسین (حاجی		
۲۲۰	عکس ش ۵۱	میرزا خلیل) ۲۲۱-۲۷۴		
		حاجی میرزا محمود خان		
		رئیس بست مرند ۲۶۳/۴		
		حاجی میرزا موسی خان		
		میر پنج ۴۱۳		
		حاجی میرزا مادی پسر		
		شیخ فضل الله ۴۲۵		

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		حاجی میرزا یحیی دولت آبادی ۱۹۷		<b>۱۰ - بخش هشتم</b>
		حسام الاسلام ۲۰۱-۲۴۸		آغاز دفاع و جنگ تبریز در نخستین دوره از صفحه ۱۴۴ تا
		حسن آقا برادر عباس آقا ۱۴۸	۲۶۹	بداندیشی یا پیچیدگی روزنامه تایمز نسبت با آزادیخواهان و
		حسن آقا معرفت مدیر و صاحب کانون معرفت سرآغاز		مشروطه طلبان ایران
		حسن محمد اف ۲۲۰	۲۴۲	آزمایش از اتتمادات تایمز
		حسن آزاد معدلی ۳۷۹	۲۴۴	مفاسد و سودوری حکمرانان دوره استبداد
		حسن صباح دیباچه و ۱۴۸		نخستین بودجه تنظیمی مجلس
		حسینخان پولادی ۲۰۶		دنباله آزمایش استنادات تایمز
		حسین آدمیت سرآغاز	۲۴۶	هویت انجمنها
		حسین بقال تبریزی ۲۹۲	۲۴۸	فمالت انجمنها
		حسین (میرزا حسینخان)	۲۵۰	ادوار سه گانه ستیزگی تبریزیان
		شهرستانی ۲۱۰	۲۵۲	نهضت مشروطیت ترکیه و تاثیر آن در ایران
		حسینخان صندوقدار ۸۲	۲۵۴	ایران بداخله روسیه تهدید میشود
		حسین فخرآرانی ۷۹		آهنگ مداخله روس بیبانه امنیت
		حسین بك در صفحه ۴۱۳	۲۵۶	اثبات امنیت بیگانگان در ایران
		حسن چاپ شده		سخنرانی لیاخف برای ستون اعزامی به تبریز
		حسین تبریزی ۲۹۵	۲۵۸	
		حسینعلیخان نامجو (سرگرد)		
		یادداشت مترجم صفحه ۴۳۶	۲۶۰	
		حسینقلیخان نواب ۱۱۷-		
		۲۰۱-۳۴۱-۳۴۷-۴۲۲	۲۶۲	
		حشرات الارض (روزنامه فکاهی) ۱۱۲-۲۵۱	۲۶۴	
۲۵۰	عکس ش ۵۳			
۲۱۰	عکس ش ۴۷	حشمت نظام زندانی باغشاه ۲۰۹	۲۶۶	

# فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		حکیم الملک (میرزا محمود خان اشتباهاً محمد نوشته شده) ۹۷-۱۰۱-۱۳۸ ۳۹۶		
		حکیم الملک (ابراهیم خان) ۳۱۴ و ۴۱۳-۴۳۶ حیدر پدر سیدجمال بصفدر رجوع شود حیدر عم اغلی ۱۴۸-۲۶۳		
		<u>حرف خ</u>		
۲۷۶	عکس ش ۶۰	خانهای بختیاری در اردو		
۳۱۲	عکس ش ۶۹	خانه عدل الملک در تبریز خانها که لب به قلیان نمیزدند ۵۰		
۵۰	عکس ش ۹	خرمیه (خرمیان) دیباچه خدیو مصر ۶-۷۷ خوزستان- یادداشت مترجم ۴۳۲		
		خیری پاشا مصری ۶ خیابان (کوی تبریز) بخش ۹ خیام (عمر) دیباچه		
		<u>حرف د</u>		
		داون (ویکونت) حامل نشان بند جوراب ۹۸		

## فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامهها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		دارمستر دیباچه		<b>۹۱ - بخش نهم</b>
		داریوش بزرگ		دوره دوم هنگامه تبریز
		دانتون ( قهرمان آزادی		از صفحه ۲۷۰ تا
		فرانسه ) ۱۵۶	۳۰۷	
		داراب میرزا	۳۶۲	انگلستان وام درخواستی
		داوید فریزر (خبرنگار تایمز)	۲۷۲	شاهرا و امیزند
		۲۴۳-۲۹۰-۴۲۵		وادنک یاد به شاه از بازگشت
		دبیرالملک	۲۷۴	مشروطیت
۳۸	عکس ش ۷	دربار ناصری	۳۷۱،۸	انجمن یا کمیته ایرانیان
		دروازه یوسف آباد	۳۳۰-	در انگلستان
		۳۳۲		بختیاری اسپهانرا میگیرد
۵۸	عکس ش ۱۲	درویش (یا قلندر حشیشی)	۵۸	و سپهدار رشت را
		درویشان بکمک مشروطه		مسترمور خبرنگار انگلیسی
۳۱۰	عکس ش ۶۸	خواهان	۲۸۲	در تبریز
		درومندولف سفیر انگلیس	۲۸۴	قحط و غلا در تبریز
		۵۰۰، ۵۰۱-۳۸۲		واپسین کشمکش تبریزیان
		دری (واعظ)	۳۷۹	با دولت
		دلکاسه (سیاستمدار فرانسوی)	۲۸۸	رسیدن سپاهیان روس به تبریز
		۱۷۰	۲۹۰	رفتار ناهنجار اشغالگران روس
		دلکروسکی سفیر روس	۳۲	۲۹۲ شکوای تبریزیان از اشغالگران
		دوست محمدخان	۳	گواهی خبرنگار روس از
		دیوک آوساکس	۹۱	تبه کاری خودشان
		دکتر والتر شولز	۸۵	اولتیماتوم فرمانده روس
		دهارت ویک سفیر روس	۳۰۴	بحکمران تبریز
		۱۹۲-۲۱۸-۲۲۹		
		دیلن (دکتر)	۱۸۸، ۸۹	
		دینار (واحد پول)	۷۲	

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		<u>حرف ر</u>		
		۷ راندلف چرچیل		
		رادلف ( کشتیرانی تجارنی		
		روسیه ) بخش ۴		
		راه آهن ایران بخش ۲		
		۳۷۹ راشد (واعظ)		
		رئیس التجار ( حاج محمدعلی ) ۴۳۵		
		رباعی ( در رنای ناصرالدینشاه )		
		۸۹		
		رجب تقی قازی قاتل سید عبد الله		
		۴۲۲		
		رجبعلخان نوکر و کیل-		
		الدوله ۸۱		
		۳۰۲ رجز کردکانه		
		رج - روزنامه آزاد بخواه		
		روس ۲۱۶-۴۱۱ رجوع		
		شود ، پانف بلغاری		
		رجبعلخان چلیپانلو بخشهای		
۴۱۸	عکس ش ۸۷	۴۲۷-۳۶۲-۳۶۰-۵۹۹		
		رزم آرا ( حاجی علیخان )		
		۳۶۳ نخست وزیر		
		رؤی قرآنی ۳۴-۴۶		
		۲ رساله رد طبیعیه		
		۹۵ رشید ( ابن رشید نجدی )		
		۲۰۰ رشید الملك		
		رشید یاسمی - سر آغاز		

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		رضاخان (سردار سپه سواد- کوهی) یا اعلیحضرت فقید (رضاشاه کبیر) - سرآغاز ۹۸ - ۷۲ - ۲۴۶۷ -	۳۳۷	<b>۱۴ - بخش دهم</b> پیروزی جبهه ملی - فتح تهران و برکناری محمد- علی شاه از صفحه ۳۰۸ تا
		۲۸۱ - ۳۳۷ - ۳۶۳ - ۴۳۵	۳۰۹	داستان کلاغ و بیریق
		رضازاده شفق (دکتر سناتور) سرآغاز - دیپاچه ۲۸۴ -	۳۱۰	آغاز جنبش جبهه ملی طفره شاه از وعده و نوید های خود
		رضاقلیخان هدایت ۱۲۷	۳۱۲	مداخله مسلحانه روس و انگلیس
		رکن الدوله ۱۰۸	۳۱۴	آغاز تعرض جبهه ملی
		رنان (مورخ و مردم سیاسی) دیپاچه ۷	۳۱۶	اشغال تروین بدست سپاه ملی و افسین تصمیم بختیاریان و
		روضة خوانی در سفارت ۱۱۷	۳۱۸	آهنك تهران
		روزنامه اختر ۴۵ - ۴۷	۳۲۰	سپاه بختیاری بقم میرسد
		استبداد ۱۴۱	۳۲۴	سپاه ملی نزدیک تهران
		الجناب ۱۴۱	۳۲۶	جنگ در بادامك و كرج
		النار بخش ۱	۳۲۸	مليون تهران درون میشوند
		انجمن تبریز ۲۵۷	۳۳۰	اشغال پایتخت
		ایران نو ۲۵۱	۳۳۲	تسلیم شدن لیاخف و شرایط آن
		۳۴۸ یادداشت ۲۳	۳۳۴	پناهمیدن محمدعلیشاه بسفارت روس و برکناری او از
		روزنامه پرورش ۲۵۱	۳۳۶	تاج و تخت
		تازه حیات ۱۷۲		
		تربیت ۱۴۱		
		ترقی ۱۴۱		
		تمدن ۱۴۱ - ۲۵۱		
		تباتر ۱۴۱		
		تربیا ۲۵۱		
		چهره نما ۱۴۱		

## فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بنحشها و مطالب
		روزنامه جبل المتین تهران ۱۴۱		
		۱۴۹-۱۶۸-۱۷۰-۲۳۲		
		۳۴۸		
		روزنامه جبل المتین کلکت		
		۱۴۱-۳۴۸		
		روزنامه حشرات الارض		
		رجوع: بحرف ح شود		
		روزنامه حریت ۱۴۱		
		» خورشید ۱۴۱		
		» دنیای نوظهور ۴۰۸		
		» روح القدس ۱۴۱-		
		۱۵۳-۱۵۶-۱۵۷		
		روزنامه سروش ۲۳۹		
		» شمس ۲۲۷		
		» صورا اسرائیل ۱۴۱		
		۱۴۴-۱۴۷		
		روزنامه فریاد ۱۴۱		
		» قانون بخش یکم		
		» کاوه ۲۳۰		
		» مساوات ۱۴۱		
		» ملانصرالدین ۱۷۲		
		» مجلس ۱۴۱-۳۴۸		
		» ناله ملت ۲۵۷		
		» ندای وطن ۱۴۱		
		۱۴۷-۱۴۸		
		ریاض پاشا ۶		
		ریز - عقیده او درباره		
		بالیان ۵۹		



# فهرست مندرجات

- ۴۷۸ -

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		ریان - مثنی هیئت بازرگانی ایران و انگلیس ۱۰۲		<b>۱۳ - بخش یازدهم</b> جلوس سلطان احمد شاه بتخت و بازگشت مشروطیت از صفحه ۳۳۸ تا
		<b>حرف ز</b>	۳۶۳	
		زاپولسکی (فرمانده قزاق) ۳۳۸	۳۴۰	تعیین مستمری در باره محمدعلی
		زاهدی (میر لشکر) ۴۳۵۶	۳۴۲	اقتصادات حکومت ملی نوین
		زردشت ( پیامبر بزرگ ) نیباچه	۳۴۴	ناپود کردن مرتجعین تبسکار بازداشت ظل السلطان و جریمه او
		زردشتیان - یادداشت ۱۵	۳۴۶	منش تقی زاده و تجدید
۲۱۰	عکس ش ۴۷	زندانیان باغشاه	۳۴۸	حیات جرابد
		زینویف ۳۸۳	۳۵۰	کشایش پارلمان نوین ( دوره دوم )
		<b>حرف ژ</b>		شرایط آسایش و رستگاری ایرانیان
		ژاندارمری ۳۶۱-۳۶۲	۳۵۲	نمونه‌هایی از تعدیل رفتار روسها ( در واقع تشدید )
		ژرژ براندس مورخ دانمارکی ۲۶۱	۳۵۴	رای یک تن مستقل انگلیسی
		ژرف استالین پیشوای روسیه ۲۸۰	۳۵۶	شماره سپاهیان روس در ایران اثبات نا امنی و بی نظمی کشور از وجود قشون روس در ایران
		ژورس - سوسیالیست فرانسه ۴۱۱	۳۵۸	بدینی ایرانیان و بداندیشی روسها
		<b>حرف س</b>		
		سابلین - کارمند سفارت روس ۲۲۸-۳۲۰-۳۵۴	۳۶۰	
۲۶۲	عکس ش ۵۶	سادات و پیشقدمان ملی تبریز ساهد الدوله ۵۰	۳۶۲	
		سالار الدوله ۱۰۸-۱۳۹		
۱۴۰	عکس ش ۳۰	۱۴۰		

## فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		سالاریه ( دیوان میرزا آقاخان ) ۳۹۱ سالار مفتاح ( که اسرار را به تر کمن هامی فروخت ) ۱۶۴ سالیسپوری ( لرد ) ۷ سایکس ( میجر آخر ژنرال ) ۹۵ سپه علیخان ۶۵		
۲۸۸	عکس ش ۶۶	سپاه اشفا انگر روس ۲۸۸ ستارخان ( قهرمان آزادی ) ۲ صفحه ۶۰ تا پایان کتاب یادداشت ۲۲		
۱۶۰	عکس ش ۳۶	سپهسالار ( محمد ولیخان نصر السلطنه ) ۲۸۱ ر ۲ ۳۱۶-۳۲۵-وارد تهران میشود ۳۲۹		
۴۱۸	عکس ش ۸۶	۳۳۳ ر ۴ - ۳۴۱ - ۳۴۹ یادداشت ها سربرسی کاکس ۴۳۴ سردار اسعد ( حاج علیقلی ) خان ) ۳۱۱-۳۱۵-۳۲۰ ۳۲۲ - ۳۲۵ ر ۷ - ۳۳۴		
۳۲۴	عکس ش ۷۵	۳۴۹-۳۴۱ سردار فیروز ۱۰۸ سردار کل ۷۹-۳۹۰ سردار منصور ( علیخان ) ۱۹۱-۳۴۱-۳۴۹-۴۱۳ سردار مگری ۱۴۶		
۳۲۴	عکس ش ۷۴			

## فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
۴۱۲	عکس ش ۸۴	سردار بهی ( عبدالصین خان معزالسلطان ) ۲۷۹ یادداشت ۲۰ و ۲۲-۴۲۶	۳۷۹	۱۴ پیوندنامه‌ها یا پایه های مشروطیت  از صفحه ۳۶۴ تا ۰۰۰۰
۱۹۶	عکس ش ۴۲	سردار مکرم ۳۸۸ سرکردگان قزاق و افسران بریگاد	۳۶۵	فرمان همایونی در اعطای مشروطیت
۱۳۰	عکس ش ۲۷	سرورالسلطنه ۸۹ سرود سربازان روس ۳۰۲ سعدالدوله (میرزا جوادخان)	۳۶۶	دومین فرمان سخنرانی مظفرالدینشاه در
۴۲۴	عکس ش ۸۸	بخشهای ۳ تا ۷ یادداشت های ۸ تا ۱۱ صفحه ۳۴۵ سعدالسلطنه ۸۱	۳۶۹	کاخ فرح آباد نطق شاهانه هنگام گشایش مجلس
		سلطان العلماء خراسانی مدیر روح القدس ۱۵۳-۲۰۶-	۳۷۴	مرك مظفرالدینشاه و خطابه تسلیت مجلس
		۲۰۹ سلیمان نغان - دیباچه	۳۷۶	ملاحظات مترجم
۲۵۶	عکس ش ۵۴	منگر ستارخان در امیر خیز تبریز سنوسی ( شیخ لیبی ) ۱۲۲ سوسینک آلمانی ۲۴۶ سیکل خبرنگار فرانسوی ۳۵۹ سید احمد طلبه ۳۸۸ سید احمد کسروی رجوع شود به احمد سید جمال الدین افجه ای ۲۴۱-۲۴۴	۳۷۸	
اول بخش	عکس ش ۴	سید جمال الزین - قهرمان اتحاد اسلام - بخش یکم متهم به تحریک در کشتن شاه ۵۹ - ۷۰ - ۷۲		

## فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
۲۰۸	عکس ش ۴۵	بخش سوم و یادداشت یکم سید جمال و اعط از صفحه ۱۰۶ تا پایان بخش ۷-۳۵۱ سید حمزه (تبریز) ۲۵۸ سید حسن صاحب الزمانی یادداشت ۴		
۱۴۲	عکس ش ۳۱	سید حسین مدیر جبل النین ۹۳ سید حسن (تقی زاده) ۱۱۲ بخش ۴ صفحه ۱۲۱ بخش ۵ صفحه ۱۰۴۲ مقترانی تداو- ۱۶۴ و تا پایان کتاب سید حسین (نخستین کشته راه آزادی) ۱۱۳-۲۱۴ سید حسین (نماینده مجلس) ۷۳۳		
۱۰۶	عکس ش ۲۱	سید زین العابدین امام جمعه تهران ۱۰۶ سید صادق طباطبائی ۳۸۷ سید عبدالمجید دومین کشته راه آزادی ۱۱۳-۲۱۴ سید علم ترمذی جد سید جمال المدین صفحه ۴ سید علی یزدی ۹۹-۱۴۵ سید عبدالقادر بهبهانی مجتهد وقائد مشروطیت از صفحه ۱۰۶ تا پایان کتاب - یادداشت های ۵ و ۲۲ صفحه ۴۳۵		
۱۱۰	عکس ش ۲۳			

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بندها و مطالب
		سیدعلی اکبر ۳۵		<b>۱۵ - یادداشتها</b>
		سیدمحمدالوزاق خان ۲۰۶	۴۳۱	از صفحه ۳۸۰ تا . . .
		سید کمال ۱۹۱		یادداشت ۱ - در باره سید
		سید لطف الله اسد آبادی ۸	۳۸۰	جمال الدین
		سید مرتضی تنگستانی ۳۱، ۳۲، ۳۳		یادداشت ۲ - در باره حاجی
		سید محمد اسلمه فروش ۳۱، ۳۲، ۳۳	۳۸۵	سیاح - فروغی و اعتماد السلطنه
		تبریزی ۲۹۹		یادداشت ۳ - در باره آتونی
		سید محسن رضا مدیر مساوات	۳۸۶	کتابچی
		بخشهای ۵ تا ۷		یادداشت ۴ - در باره میرزا
		سید محمد مرتجع ۱۴۴، ۱۴۵		احمد کرمانی و سید حسن
		سید محمد امامزاده امام جمعه	۳۸۶	صاحب الزمانی
		تهران ۴۲۵		یادداشت ۵ - در باره حاج
		سید محسن رشید مدیر المنار	۳۸۷	شیخ هادی نجم آبادی
		۲۸-۲۲	۳۸۸	یادداشت ۶ - کاخ امیریه
		سید محمد باقر صدر الطمانی ۱۰، ۷		یادداشت ۷ - شمس العلماء و
		سید محمد طباطبائی مجتهد	۳۸۹	امین ضرب
		و قائده مشروطیت.		یادداشت ۸ - اهدام میرزا
		۱۰۶ بسامیراتور زاپون	۳۹۰	رضا کرمانی
		تلگرام میکند ۱۱۱ - تا		یادداشت ۹ - شیخ احمد روحی
		پایان کتاب یادداشت ۵، ۴		- میرزا آقا خان و
		صفحات ۴۲۵ - ۴۳۱	۳۹۱	خبیر الملک
۱۰۱۰	عکس ش ۲۳	سید محمد صادق طباطبائی		یادداشت ۱۰ - صفات و
		۱۱۱-۲۰۴		اخلاق مظفرالدین شاه و
		سیدالدول ۱۱۴	۳۹۵	امین الدوله
		سیدالسادات ۲۶۳		یادداشت ۱۱ - در باره
		<b>حرفی ش</b>	۳۹۸	قوام الدوله
		شاه عبدالعظیم (امامزاده) ۳	۳۹۹	یادداشت ۱۲ - در باره
				شاپشالغان

## فهرست مندرجات

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		بست نشستن سید جمال ۸-۴۳		یادداشت ۱۳ - درباره انجمن
		کشته شدن ناصرالدین شاه ۵۷	۴۰۱	مخفی یاسری
		بست نشستن مشروطه خواهان		یادداشت ۱۴ - درباره حاجی
		۱۰۷	۴۰۱	میرزا حسینخان سپهسالار
		شاه اسمعیل صفوی ( بنیاد		یادداشت ۱۵ - فتوای حقوق
		کزار ) دیباچه	۴۰۳	وحدود زردشتیان
		شاه نعمت الله ولی ۳۳۶		نامه حجج اسلام بکمیته
		شارل اول پادشاه انگلیس	۴۰۴	ایران در لندن
		۱۵۶		یادداشت ۱۶ - جنبه بهائیان
		شاپشال لله و آموزگار	۴۰۵	درامور سیاسی ایران
		محمد علیشاه ۱۲۹	۴۰۶	الواح سه گانه عبدالبا
		کرو کزاری جواهر ۱۵۶		یادداشت ۱۷ - نظریه يك
		۱۹۱ تا پایان بخش ۱۱		تن روسی در باره سیاست
		و یادداشت ۱۲ تا صفحه	۴۰۸	خارجی بریتانی
۳۹۸	عکس ش ۸۲	۴۲۴		ایران نمیتواند به کمک
		شاه عباس بزرگ دیباچه	۴۱۰	دولتهای اروپا چشم بدارد
		۱۱۴-۱۹۳		یادداشت ۱۸ - در باره
		شب نامه ۹۳ر۴	۴۱۱	مجلد السلطان
		شتریان یا درچی کوی تبریز		یادداشت ۱۹ - در باره
		۲۵۸		گزارشهای محرمانه لیاخوف
		شجاع لشکر خلغالی ۲۰۶		(اشتباهای بجای گزارشها
		شریف زاده (حسین) ۱۹۸	۴۱۱	یادداشت چاپ شده)
		شجاع نظام مرندی ۲۵۷-		یادداشت ۲۰ - روحیه
۲۶۴	عکس ش ۵۷	۲۶۳	۴۱۲	جنبش در رشت
۲۶۴	عکس ش ۵۷	شجاع لشکر پسرش ۲۶۳		یادداشت ۲۱ - درباره مستر
		شجاع نظام توپچی بولوردی	۴۱۶	باسکرویل امریکائی
		علی کرم بك - ۴۳۴		یادداشت ۲۲ - درباره
		شرف الدوله ۲۴۸	۴۱۸	ستار نجان

# فهرست منابع چاپ

۴۸۱-

صفحه	عکسها	نامها و شماره صفحات	صفحه	شرح بخشها و مطالب
		شمر گومی ناصرالدینشاه یادداشت ۱۴	۴۲۴	یادداشت ۲۳ - ایران و روزنامه تایمز
		شمر المما ( شیخ مهدی ) یادداشت ۷	۴۲۵	یادداشت ۲۴ - درباره شیخ فضل الله مجتهد زری
		شهاب الدوله ۴۲۲ شجاع السلطنه ( منصور میرزا )	۴۲۶	یادداشت ۲۵ - درباره موقر السلطنه
		۱۸۹-۲۴۸-۲۸۲ شجاع السلطنه ۱۵۰ ۳۹۰ شناس آفندی بخش یکم	۴۴۸	<b>۱۶- یادداشتهای مترجم</b> از صفحه ۴۳۲ تا
		شورای دولتی ناصرالدینشاه ۳۸	۴۳۲	مربوط بصفحه ۹۲ ( شیخ خزعل کیست )
۲۵۲	عکس ش ۶۴	شورای باغشاه ( مظفری ) ۱۱۹ شورای ملی در رشت	۴۳۸	مربوط بصفحات ۲۵ تا ۳۶۹ قصیده عالم افروز
		شونمان ( آلمانی ) ۲۶۴ شیراز ( قضیه تنباکو ) ۵۰ شیرعلی ( امیر افغان ) ۴ شیخ الرئیس ( ابوالحسن میرزا ) ۱۱۴-۲۶۰ شیخ الاسلام قزوینی ۳۱۶ شیخ الاسلام نهمی آفندی-۶ بخش ۱ شیخ ابراهیم زنجانی ۲۰۹ -۳۴۴-۴۲۵ شیخ ابراهیم طالقانی ۲۰۹ شیخ ابوالهدا منجم سلطان ۳۸۴ شیخ ابوالقاسم برادر روحی ۶۱	۴۴۶	تفسیر لغات قصیده

## فهرست مندرجات

عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
ش	صفحه		ش	صفحه	
		شیخ محسن نجم آبادی ۳۸۸			شیخ ۵۰ محمد جعفر کرمانی
		شیخ محمد عبده مفتی مصر			۳۹۴-۸۶
		بخش ۱ و یادداشت ۱			در صفحه ۸۶ مسلام محمد
		شیخ محمد علی تقه الاسلام ۱۰۷			ضبط شده
		شیخ محمد واعظ ۱۱۰-۱۱۳			شیخ احمد روحی کرمانی
		شیخ مزعل کعبی ۹۲	۸۶	۱۷	بخشهای ۱ و ۳ یادداشت ۹
		یادداشت مترجم صفحه ۴۳۲			شیخ جابر خان کعبی یادداشت
		شیخ مهدی سلطان الشکلمین			مترجم صفحه ۴۳۲
		۱۰۷			شیخ جابر غلط جاسب درست
		شیخ یحیی کاشانی فخر -			است (پسر شیخ خزعل) ۴۳۲
		الواعظین ۹۳-۴۳۰			شیخ حسن تبریزی - دیباچه
		<u>حرفی ص</u>			۴۱۲-۲۲۷
		صابونچی یادداشت ۱			شیخ حسین ۷۱
		صادق زنجبانی			شیخ خزعل (معزالملك سردار
		مرتکب سوء قصد بناصرالدین	۴۳۲	۸۹	اقدس - ۹۲ - یادداشت
		شاه ۶۸			مترجم صفحه ۴۳۲
		صادق کوسه بخش ۱			شیخ زین الدین ۱۴۴
		صاحب الامر (تبریز) ۲۵۸			شیخ سعدی (مصلح الدین)
		صباح (روزنامه ترکی) ۴۵			شاعر بزرگ سرآغاز -
		صبح ازل (میرزا یحیی			دیباچه (در خلال کتاب) ۳۰۰
		مازندرانی) ۸۷-۴۰۶			شیخ عبدالحمید (سردار
		صدای حق (روزنامه) ۲۳۰			اجل) ۴۳۶
		صدای مسکو (روزنامه)			شیخ عالی قاضی قزوینی
		۲۳۰			(ارداقی) ۲۰۹
		صدرالعلما ۲۴			شیخلر مزارینی (گورستان
		صدیق حرم ۲۱۱			مشایخ استانبول) ۱۴-۸۸
		صفایه (شهرری) بخش ۳			شیخ مبارک (کویت) ۹۳
					شیخ مخدآندرامانی ۷۱



عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
صفحه	ش		صفحه	ش	
		<b>حرف ظ</b>			صلاری ( سر تیب رئیس کل شهر بانی) ۷۹ صفدر ( بدر سید جمال الدین) اشتباهها حیدر چاپ شده بخش ۱ صفوت پاشا بخش ۱ صمد خان ( شجاع الدوله) ۲۷۸-۲۸۵ صمصام السلطنه ( ایلمانی بغتیاری) ۲۷۷-۳۱۱-۲۷۸ ۳۱۱-۲۷۷-۲۷۸ ۳۱۵-۳۱۸-۳۲۶ صنیع الدوله ۱۲۷-۱۳۵- ۱۵۸-۱۶۲-۳۴۹-۳۴۱ صنیع حضرت ۱۵۹-۱۹۱- ۲۱۴-۳۴۳
۱۸۸	۳۹	ظفر السلطنه ۱۰۴-۱۶۲ ظل السلطان ( مسعود میرزا) ملاقاتش با سید جمال الدین ۸ دراذیشه سلطنت ۶۹ بخشهای ۴۷ ببباران خانه و تبعیدش ۲۱۰ بایران بر میگردد ۳۲۲ بزرگترین مرتجع شناخته میشود ۳۴۵ بازداشت و جریبه میشود ۳۹۱-۳۴۶ ظہیر الدوله ( صفاعلی ) داماد ناصرالدینشاه سالار الدوله را تامین داده تسلیم کرد ۱۳۹ ببباران و تاراج خانه اش ۲۱۰ اقدام بنماش فاقتم ۳۱۰-۳۳۰ ظہیر السلطان ( میرزا داود خان ) در رویداد مجلس گرفتار میشود ۱۹۷ رها شده با اروپا تبعید میشود ۲۰۸	۲۷۸	۶۱	ضرابخانه ۳۱۶ ضراغام السلطنه ۲۷۷-۳۴۹ ضیاء الدین پسر شیخ فضل الله یادداشت ۲۴ ضیاء العاقین ۱۷-۲۴-۲۸ ضیاء پاشا پدید آور حزب ترك بخش ۱ ضیاء لشکر ( میرزا قبیغان دانش ) یادداشت مترجم ۴۳۸
		<b>حرف ع</b>			<b>حرف ط</b>
		عالمگیر ( سید کلاردشتی) ۵۰ عباس آقا ( کشنده امین- السلطان )			ظاهر پاشا مرزدار ترکیه ۱۵۳

عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
صفحه	ش		صفحه	ش	
		جمال ۱۴ در نام اشتباه شده ابوالهداست			میکشد و خود کشی میکند ۱۴۷
		عروة الوقتی (روزنامه) ۷-۸ عربی پاشا مصری ۲ وبغش ۱	۱۵۰	۳۳	تشریفات چهل و او ۱۵۱-۱۴۸ گورش را شکافته و استخوان هایش را دور میریزند ۲۱۴
		عزیز السلطان منیجک ۶۷ هزوخان ماکویی ۲۶۷ عضد الملك (غلامرضا یسا علی رضاخان) ۱۲۲-۱۶۰ ۱۸۹-۱۹۱۲			عباس (اقبال آشتیانی استاد) رجوع شود به اقبال آشتیانی عباس آفندی پیشوای بهائیان ۴۰۷
۳۴۰	۷۸	بنیابت سلطنت میرسد ۳۳۶ ۳۴۰-۳۴۹-۳۶۶ علاء الدوله ۶۴ حکمران شیراز میشود ۱۰۰ تاجرانرا چوب میزند ۱۰۴ به بخشهای ۷ و ۶ مراجعه شود بازداشت میشود ۳۴۵-۳۴۹ علاء السلطنه (محمد علیخان) ۳۲-۱۲۳-۱۹۶-۲۱۱ ۳۴۱-۳۴۹ علاء الملك (میرزا محمود خان) ۶۱-۶۴-بخش ۳ و صفحه ۳۹۴ علی آقا میربنج ۲۰۴ علی بك جاسوس محمد علی میرزا ۱۲۹ علی بك نو کر مستشار الدوله ۲۰۹			عباس خان ۲۸۰ عبدالیها ۴۰۵ عبدالله خنان فرایشی نایب السلطنه ۲۶۴ عبدالله خان حاکم ۸۰ عبدالله فکری پاشا ۶ عبد الحمید (سلطان عثمانی) ۲-۱۳ مظلون بدست داشتن در قتل شاه ۵۸-۹۵ رجوع شود بیادداشت یکم عبدالحسین نوالی ۱۴۸ عبدالله میمون دیباچه عبد الرحمن امیرافغانستان ۳ عبدالملی بیدگلی - رجوع شود به موبد عبدالقادر دوست سیدجمال ۸ عبدالهدا ۷۷ بیادداشت یکم عبدالهدیه پزشک صالح سید

## فهرست متدرجات

نامها و شماره صفحات		هکس		نامها و شماره صفحات		هکس	
ش	صفحه	ش	صفحه	ش	صفحه	ش	صفحه
	فراموشخانه (فریبسن) ۴۱ ۱۱۱-۴۳۱ فرانسوز نماینده پارلمان انگلیس ۹۵ فردانش (ناج میرزا عبدالله) سرآغاز - ۱۷۱ فروغی - (میرزا محمد حسین ذکاء الملک) ۳۷ یادداشت ۲ فروغی (محمد علی خان ذکاء الملک) ۲۵۳ - و یادداشت ۲ نرج الله زندانی باغشا. ۲۰۹ فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) ۷۹ - ۱۴۶۷ - ۱۸۹ - ۳۴۱ - ۳۴۹ - ۳۹۱ - ۴۲۲ فرمان مشروطیت بمصلحه ۳۶۵ بعد رجوع شود فرهنگستان (ایران) ۲۵۳ فریدون (ارباب) کشف راه وطن - ۱۷۹ - ۱۹۱ فلسفی (واعظ) ۳۷۹ فلین نماینده پارلمان انگلیس ۳۵۹ فوریه (دکتر) - پزشک ناصرالدینشاه) ۳۳ - ۴۸۹ ۵۰۵۳ فهی آفندی شیخ الاسلام			۲۶۴ علی خان هوچقانی علیخان فرمانده دسته سوار در قزوین ۳۶۲ علی میو ۲۵۸ علی امینی (دکتر) ۳۹۷ عمر خیام دیباجه عبیدالسلطان (میرزا حسنخان) ۴۱۳ هندلیبی (میرزا عبدالحسین خان) ۴۳۷ عین الدوله (عبدالحسین میرزا) تمام بخش ۴ - ۱۲۰ - ۲۱۸ تا پایان بخش ۱۱  <u>حرف غ</u> غلام یاسبان تبریز ۲۹۴ غلامرضا زرگر و قضیه بسب اندازی بکالسکه محمد علیشاه ۱۹۰ غلامحسین غفاری حکمران تهران ۳۷۳  <u>حرف ف</u> فارس و جنک بین الملل (کتاب) سرآغاز - ۴۳۴ فتحعلیشاه (دومین شاه قاجار) ۱۵۴ فرانکو پرسیان - اتحادیه ۲۷۵	۴۶۶	۵۸	

## فهرست مندرجات

عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
صفحه	ش		صفحه	ش	
		قوام‌الملك (محمدرضاخان)			قر کیه ۶۰
		۶۶			فیض‌الله (ملا) قمی مرتکب
		<u>حرف ك</u>			سوء قصد بجان ناصرالدین‌شاه
		کارلیل (مورخ آزادینخواه)			۵۸
		۱۶۰			<u>حرف ق</u>
		کاتکف ۳۸۳			قائم مقام ۱۶۲
		کاخ امیریه ۸۱ یادداشت ۶			تاسم آقا - افسر ۲۰۴ و ۲۰۵
		کاخ کرملین ۲۹۷			۲۰۸-۳۱۶
		کارمندان شرکت امنیاساز			قزاق خانه یا بریکاد
۴۸	۸	تنباکو در مشهد ۴۸۹			رفتار آنها در باره مشروطیت
		کاستلو ۲۶۵			و مشروطه خواهان از صفحه
		کاشف السلطنه بخش ۳			۱۹۴ تا ۲۱۲
		کاظم بیگ مورخ دیباچه			پیدایش یا تاریخ بریکاد
		کاظم نعیمی اکبر ۲۸۰-			۲۳۰
		۴۱۲			بیوگرافی قزاق ۲۳۲
		کامبریج (دانشگاه) دیباچه			پیمان نامه افسران روسی ۲۳۵
		کامران میرزا (نایب السلطنه)			بودجه قزاقخانه ۲۳۷
		بخش سوم - ۳۴۹-۴۲۶			قزاقان در جنگ با ملیون
		کامو سرکنگین ۷۲			۱۷ و ۳۱۶ یادداشت ۲۰
		کتاب آدمیت ۴۰			قشون جنوب (اس-بی-آر)
		کتاب آبی ۲۶۵			۳۵۴
		کتابچی (ادوارد) ۳۸۶			قفقاز (کهکاز) ۲۹۸
		کچانوسکی مرزدار روس			قوام‌الدوله (میرزا محمد
		۱۰۲			علیقان) ۹۳-۹۵-۹۶
		کربلا - (کشتار ایرانیان)			یادداشت ۱۱
		۱۲۴			قوام‌السلطنه (میرزا احمد
		کرزن (لرد) و خلیج			خان دبیر حضور) ۳۶۵
		۱۰۱-۱۶۶			۴۲۲

# فهرست مندرجات

-۴۸۷-

عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
صفحه	ش		صفحه	ش	
		کردن ( ژنرال انگلیسی در سودان ) یادداشت ۱ گرون برك آلمانی ۲۶۵ گری - ( سرادوارد گری ) ۱۸۲۳-۲۲۷-۲۶۲- ۳۱۵-۳۵۳-۳۵۹ گریفین ( مقاله او درباره ایران ) ۵۹ کشایش نخستین مجلس شورا و نمایندگان ۱۲۸	۲۶۸	۵۹	کردهای جنگنده ۲۶۷ کر بروزن لر آبگیر-ره ظاهر کن ۱۰۶ کرمول ( سردار انقلابی انگلیس ) ۱۵۶-۲۸۱ کروپشکین ( برنس ) ۱۸۶ کرمغان ( شاه زند ) دیباچه کسروی ( سید احمد ) ۹۲ کشتکار کردها سربل آجی کلاغ و بیرق شمس العماره ۳۹ کمال بک رهبر جوانان ترك - ۱ کلایش زیتونك روزنامه آلمانی ۹۲۳ کنستان مدیر گمرک بهلوی ۳۵۷ کونینگام گرام نماینده پارلمان انگلیس ۵۳
۱۲۸	۲۶	<b>حرف ل</b>			<b>حرف س</b>
		لابوچیر ( نماینده پارلمان انگلیس ) ۵۵ لاتاری ( امتیاز ) ۳۲ لاسلز ( سرفرانك- سفیر انگلیس ) ۵۱-۵۱ لامننگتن ( لرد ) رئیس کمیته ایران در لندن ( ۲۲۶ ) لانداون ( لرد - درباره خلیج ) ۹۹ لرد سالیسبوری ۷ لرد کرومر در مصر ۱۷۷ لریمر ( هیئت جغرافی خلیج ) ۱۰۲			کابریل ( هیئت جغرافی خلیج ) ۱۰۲ گبر ( گاور ) ۲۹۸ کرانت دف ۱۲۹ کراهام ( کنسول اسپان ) ۲۷۲۸ گرافیک روزنامه انگلیسی ۵۷

## فهرست مندرجات

عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
ش	صفحه		ش	صفحه	
		۹۵ ماک ماهون			لرینی ( مؤلف کتاب
		۲۹۰ مالونی خبرنگار			اقتصاد ایران ) ۳۴
		۲۰۴ ماماتف خبرنگار روس			لسان النیب (خواجه مشرف -
		مانی قاش (بیفبر) دیباچه			الدین محمد ) حافظ -
		۳۳۶ ماهان کرمان			سرآغاز - ۳۹۳
		۹۳ مشرالملك			لوتی ۱۶ پادشاه فرانسه
		مجتبی مینوی سرآغاز			۱۵۶
		۱۱۲ مجد الاسلام کرمانی			لوحه عدد مظفر ۱۲۸
		مجلد السلطان بخش ۷۰۶			لوطی باشی (دلک دربار)
		- ۳۴۵ یادداشت ۱۸ -			۱۶۵
		۴۲۶-۴۲۹			لیخوف (کنل فرمانده
		۸۹ مجله جدید انگلیسی	۱۹۶	۴۲	بریکاد ) بخشهای ۷۰۶
		مجله معاصر ۲۲۱-۵۹			ابلاغیه او ۲۱۲
		مجله ملی ۹۵			گزارش های معرمانه او
		مختشم السلطنه (حاجی میرزا			۲۲۳۸
		حسنخان ) ۱۲۳-۱۵۳ -	۲۱۲	۴۸	سخنرانی با رجز او ۲۶۷
		۱۹۶			امیدواری او ۳۱۷
		۴ محمد اسلم افغانی			تسلیم میشود ۳۳۴
		۴ محمد اعظم <			یادداشت ۱۹ - ۴۲۴
		۴ محمد افضل <			لیبی افریکای شمالی ۱۲۲
		محمد آقا طاهر گووایی ۲۸۰			لینچ - ( دارنده امتیاز
		محمد اسمیل و کیل السنوله			راه اهواز - اصفهان )
		بخش ۳			۹۵-۱۶۶-۲۲۷-۳۶۶
		۶ محمد پاشا مصری			<b>حرف م</b>
		محمد حسینخان حاکم ساوجبلاغ			مارلینک شارودافر از ۱۹۲
		۱۴۶			ماکو در جنگ تبریز
		محمد رضا شاه پهلوی			۲۶۷ پیوسته
		اعلیحضرت همایون سلطنتشاهی			

## فهرست مندرجات

عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
ش	صفحه		ش	صفحه	
		۱۹۷-			سرآغاز - ۷۹ - ۹۸-
		۱۲۷			۹۰۵-۲۴۸-۴۲۳
		مخبرالملك			محمد شاه قاجار ۱۵۴
		مخبرالسلطه ۱۲۷ر۸-			محمد شريف ۲۰۹
		۱۴۷-۱۵۸-۱۶۲-			محمد علي جمالزاده ۱۰۷-
		۴۲۰-۱۹۹			۲۰۹
		مضارالسلطنه ۱۰۴			محمد علي خان ۴ ۶
		مدبرالملك مدير تمدن ۲۰۰			محمد علي پسر علي بك ۲۹۲
		مرام كارل ماكس ۲۹۶			محمد علي (مشهدى) ۸۴
		مرديكه در قزوین قلیان			محمد علي ميرزا وليعهد
۵۲	۱۰	ميكشيد ۵۱			در نيابت سلطنت ۱۰۸
		مرآت السلطان ۴۲۶			در تضمین مشروطیت ۱۲۵
		مستشارالدوله (صادقخان)			شاه ميشود ۱۳۲
		۱۴۶-۱۶۱-۱۸۴ تا	۱۳۲	۲۸	سوگندياد ميكند ۱۵۸-
		پايان بخش ۷			۱۶۲
		مستوفی السالك ( ميرزا			اخطار ميشود ۱۶۴
		حسنخان) ۱۵۸-۳۴۱-			بمب باوانداخته ميشود ۱۸۹
		۴۲۲-۳۴۹			بياغشاہ ميرود ۱۹۰ تا ۱۹۴
		مستنان الملك ۱۱۸-۳۳۱	۱۹۴	۴۱	مجلسر ايمباران ميكند ۲۰۶
		مشارالدوله نظام الدينخان			رفتارش با راهنمایي روس
		حکمت - سرآغاز			و انگليس ۳۰۸
		مشاهيرالشرق جرجی زيدان			سفارت روس پناه ميبرد
		(كتاب) بخش ۱ صفحه ۲-۱۶			۲۳۵
		۴۳-			مقري ساليانه اش ۳۳۹
		مشيرالدوله ( حاجی ميرزا			از کشور بيرون ميشود ۳۴۰
		حسينخان سپهسالار) ۱۳۰-			محمد قاضي پاشا ۱۴۶
۴۰۰	۸۳	يادداشت ۴			محمود نشاط (ميرزا محمودخان)
		مشيرالدوله (ميرزا حسنخان)			۲۱۰
		۱۱۵ بخشهای ۴۷-۳۴۱			مخبرالدوله ۷۹-۱۲۷

فهرست مندرجات

عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
صفحه	ش		صفحه	ش	
		مرك شاه ۱۳۳			مشیرالدوله (شیخ محسنخان)
		صفات و اخلاق ارباب داشت ۱۰			۱۱۵-۹۱
		بیانات و تشریفات مرگش			مشیرالدوله (نصرالله خان)
		از صفحه ۳۶۵ تا ۳۷۷			۱۱۵ . ۷۹ . ۵۰
		معاون الدوله ۱۹۵			بصداوت میرسد ۱۲۰
		معاوض السلطنه ۲۲۸			کاره میگیرد ۱۳۷
		معاوض السلطان ۲۱۱			مرك او ۱۵۱ ، ۳۶۴
		معتضد الملك ۸۹			۳۷۲ ، ۳۶۶
		معتد خاقان ۱۹۱-۱۹۵			مشیر السلطنه - ۱۹۶
		۳۴۹			۲۰۰-۲۰۳-۲۱۴-۳۱۲
		میین الدوله ۱۶۲			۳۱۸-۳۴۸-۳۸۶-۴۲۶
۴۰۰	۸۳	معیین الملك			مشیر الملك ۱۸۲
		مفاخر الملك ۱۹۱-۳۳۱			مشروطه خواهان در سفارت
		۳۴۳			کبرای ترکی (تهران)
		مقتدر الدوله (منوچهر خان)	۳۱۸	۷۲	۳۱۸ ر ۱۹
		۲۵۸			مصدق السلطنه ۱۴۶
		مقتدر نظام (امیر اقتدار) ۱۹۱			مصطفی پاشا مصری ۶
		مکرم السلطنه ۱۱۷			مظفرالدین شاه هنگام ولیمهدی
		ملاحسین اغدائی بدر میرزا			۴۹-۴۱
		رضا ۷۹			پیاختحضار میشود ۵۷
		ملا صادق کوسه ۷۵	۹۰	۲۰	آغاز سلطنت ۹۰
		ملاعبدالله مازندرانی مجتهد			نخستین مسافرت با اروپا ۹۱
۲۲۰	۵۱	۲۲۰-۲۲۱-۲۷۴			دومین >> ۹۶
		ملا محمد کاظم خراسانی			سومین >> ۱۰۲
		معروف بآخوند ۲۲۱ -			اعطای مشروطیت بخش ۴
۲۲۰	۵۱	۲۷۴			گارد شاه از سرما خشک
		ملك آرا (شاهزاده) ۳۷			همیشه ۱۱۱
		ملکه ایران (زن ظهیر الدوله)			درباره سفارتیان ۱۱۸
		۲۱۰			



## فهرست مندرجات

مکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
ش	صفحه		ش	صفحه	
		۲۵۳-۸۶			ملك المتكلمين (حاجی میرزا نصرالله) واعظ بزرگ بخش ۴ تا ۷ صفحات
		مور نینک بست روزنامه ۵۷	۲۱۴	۴۹	۳۵۱ و ۳۶۷ و ۴۰۰
		مور (مسترمور خبرنگار) ۲۵۸			ملك الواعظین ۱۰۷
		موبد رجوع شود به میرزا شیخ علی			ممتاز الدوله (پسر مکرم - السلطه) ۱۱۷
		موقر السلطنه ۹۳ بخشهای ۲۵-۵۷ و ۳۴۵ و یادداشت ۲۵			۱۹۱۲-۱۹۷-۲۰۳ ر۵
		مونرو (سناتور امریکائی) ۹۹			ممتاز السلطنه (صد آقا) ۴۱۳
		مؤید الدوله (شاهزاده)			مختار السلطنه ثبت شده
		۱۹۶-۳۹۴			اشتباه است
		مؤید السلطنه ۴۲۷			منچستر گاردین روزنامه
		مهدی ملک زاده (دکتر - سناتور) ۳۴			انگلیسی ۵۷
		مهدی سودانی (متمهدی) بخش یکم یادداشت ۱			منار سید حمزه تبریز ۲۵۸
		مهدی گاوکش			منتصر الدوله میرزا علیخان
		که خود را میکشد ۱۹۷			در صفحه ۴۱۳ معزالدوله چاپ شده ۴۱۴
		مهبانخانه سیاسی سلطان			منتصر الملك (علیجان) ۲۷۹
		عبد الحمید ۵۸ یادداشت ۱			منصور نظام ۱۵۹
		میجر فیلات مترجم کتاب حاجی بابا ۸۶			منیف پاشا ۸۷
		میر ابو خطیب بزرگ فرانسه			منیچک ۶۷
		۱۳۷			موتن الملك (میرزا حسین - خان) ۱۱۵ - ۱۵۸ - ۱۹۶۷
		میر هاشم (سید تبریزی مستبد) ۱۲۹ - ۱۹۸ -			موتن المالك ۲۴۸
۲۵۸	۵۵	۲۵۷-۳۴۴			موتن لشکر (میرزا سید محمد) ۹۳
		میرزا ابوالقاسم (حاجی)			موریر مولف حاجی بابا
۱۰۸	۲۲	امام جمعه تهران ۱۰۶-۴۳۰			

عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
ش	صفحه		ش	صفحه	
		میرزا سلیمانخان ۱۹۷			میرزا ابوالحسنخان شیرازی ۱۲۷-۱۴۶
		میرزا شیخ علی نام مستعار			میرزا احمدخان مهبان
		شیخ عبدالملکی بیدگلی معروف			شجاع نظام ۲۶۴
		بموبد ۲۷۹-۲۱۹			میرزا آقا اصفهانی معروف
		میرزا صالحخان وزیراکرم			به نفتی ۱۳۰-۱۱۲
		بعدها اصفالدوله رجوع			میرزا آقاخان کرمانی ۱۴-
		بآصفالدله شود			بخش ۳ یادداشت ۹
		میرزا طاهر تنکابنی ۲۰۱	۸۶	۱۸	میرزا تقیخان راکد امین-
		میرزا عباسخان مهندس ۳۷			العداله ۴۳۰-۳۳۱
		میرزا عبدالوهاب خان			میرزا جهانگیرخان مدیر
		آصفالدوله شیرازی ۱۱۵			صویراسرافیلشهبدره آزادی
		میرزا عبدالله طیب ۸۱			بخشهای ۷ ره شهادت او
		» عبدالحسین قندی ۳۳۱			۴۰-۲۱۵
		» عبدالرحیم ۳۹۱	۲۱۴	۵۰	میرزا حبیبالله (شاعر)
		» علی اکبرخان بیگلر			یادداشت ۴
		بیگی ۲۷۹			میرزا حسن پسر شیخ الاسلام
		میرزا علی اکبرخان دهخدا			قزوینی ۴۱۳-۱۶۱
		اول دخوبوده ۲۷۵-۲۱۱			میرزا حسنخان نوه صاحب دیوان
		میرزا علیمحمدخان تربیت			۸۱
		۴۲۲			میرزا حسن ۲۰۹
		میرزا علی اکبر برادر قاضی			میرزا حسنخان دانش اصفهانی
		اردانی ۲۷۹-۲۰۹			۳۸۴
		میرزا علیخان سالار فاتح			میرزا حسین واعظ ۲۵۸
		۴۱۳			» داودخان ۲۰۹
		میرزا علی اکبرخان کارمند			» سعیدخان موتمن الملك
		عدلیه ۲۰۹			وزیر خارجه ۱۱۵-۲۳۰
		میرزا علی اصغرخان حکمت			۲۳۷-
		سرآغاز			میرزا سعید عبدالرزاقخان ۴۲۲

## فهرست مندرجات

عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
صفحه	ش		صفحه	ش	
		میرزا محمدعلی ۷۲			میرزا علیمحمد خان برادر ۱۹۷
		محمد مدیر لجات ۴۲۵			میرزا علیخان ادیب خلوت ۲۴۸
		محمد نیریزی مرتکب			میرزا غفار خان قزوینی (سالار منصور یگانه) ۱۶۱-۴۱۳
		سوء قصد بجان ناصرالدین شاه ۵۸			میرزا فرج الله خان گل بلبل ۸۱
		محمد علیخان نوری ۹۳	۱۶۲	۳۷	میرزا فضلعلی آقا ۱۴۳
		محمد علیخان مفاز ۳۳۱-۳۴۹			میرزا قاسمخان صوراسرافیل ۲۱۱
		میرزا محمود خوانساری ۱۳۲			میرزا کریمخان رشتی (اکبر) ۲۷۹-۴۱۲
		محمد متفقه ۳۳۱			میرزا مرتضی قلی ۲۱۱
		میرزا مصطفی مجتهد ۱۰۹	۲۸۰	۶۲	میرزا محمد باقر همان جان معطراست به ابراهیم رجوع شود ۳۶
		ملکم خان (پرنس) ۱۳-۳۲-۴۵ بخش ۱			میرزا محمد خان قزوینی (علامه) سرآغاز ۳۸۰-۳۸۹-۴۱۳
۳۶	۶	و صفحه ۴۳۱			یادداشت ۱
		میرزا مهدی نجم آبادی ۳۸۹			میرزا احمد درضا کرمانی (کشنده) ۱۴
		نصرالله خان ۸۱			ناصرالدینشاه (۱۴-۴۴) بخش ۳ - یادداشت ۸
		میرزا یحیی خان منشی سفارت ۱۱۷			میرزا محمدخان پسر صدیق-الملك ۳۷
		میلر کنسول روس دو تبریر ۲۸۹	۷۸	۱۵	میرزا محمد علیخان مدیر ترقی ۲۰۹
		میلیتاریزم روسیه ۲۹۷-	۸۴	۱۶	میرزا محسن مجتهد ۱۰۹
		۳۰۳ر۴			
		<u>حرف ن</u>			
		ناپیر ملکم (کشیش و مورخ کاب بنجال در شهری از ایران) دیباچه - ۹۹			
		نابلتون بناپارت ۲۸۱			

عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
ش	صفحه		ش	صفحه	
		ناظم‌العلماء ملایری ۱۱۴ نامه ای از تهران در باره مجلس و جریان کارها ۱۲۵ نامه سیدجمال‌الدین بمیرزای شیرازی بخش ۱ نامه سید به ناصرالدینشاه ۹ نامه سید از زندان استانبول یکی از دوستان ۲۹ نایب‌السلطنه کامران میرزا بخش ۳ - ۳۴۹ - ۴۲۶ نایب اسمعیل شریب ۱۹۱ نایب بافرخان در بان مجلس ۲۰۹ نایب یوسف حکم آبادی ۲۹۵ نشان تاش کوی سلطنتی در استانبول بخش ۱ و ۳ و یادداشت ۱ نشان بند جوراب دولت انگلیس ۹۰۷ نصراالله خان جهانگیری سرهنگ ۳۳۱ نصراالله رازی ۳۰۸ نصراالملك هدایت ۱۴۷ نظام‌الدین خان حکمت ( مشاورالدوله ) سرآغاز نظام‌الدوله ( حاجی ) ۱۲۲ نظام‌السلطنه ( حسینقاییخان ) مافی ۱۶۲ - ۳۴۹ - ۳۸۷ ۴۳۲			ناصرالدوله ( سلطان عبدالحمید میرزا حکمران کرمان ) ۳۹۱ ناصرالدینشاه ( دیدار سید جمال در مونیخ ) ۸ اعطای امتیازات ۱۸ سومین مسافرتش با اروپا ۳۲ صدور فرمان مجلس شورا ۳۷ و ۸ کشته میشود ۵۷ در بنیاد گزاری هنگ قزاق ۲۳۰ ناصرالدین میرزا ۳۴۹ ناصرالملك ( ابوالقاسمخان ) ۱۲۰ - ۱۱۴ - ۱۳۳ زندانی میشود ۱۵۸ رها شده بارو یا می‌رود ۱۵۹ در تنظیم بودجه اقدام میکند ۲۴۸ در نخستین کابینه پس از فتح تهران شرکت میکند ۳۴۵ - ۳۴۱ ناصرالمالک ۲۰۹ ناصرخان پیشخدمت ۹۳ ناظم‌الاسلام کرمانی مؤلف تاریخ بیداری ایرانیان دیباچه و در بسیاری از صفحات کتاب
۱۳	۶۲		۵۶	۱۱	
			۱۵۸	۳۵	

عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
صفحه	ش		صفحه	ش	
		هاوند و جنك باسالاراالدوله ۱۴۰			نظام السلطنه پسر نظام - السلطنه ۴۲۶
		نیرالدوله ۲۰۸-۳۴۹			نظام الملك ۱۲۳
		نیرالملک ۱۲۷			نظر آقا - میرپاریس سردسته
		نیکلسن دانشمند عارف مسلک			روسفیلها ۹۷
		انگلیس سرآغاز و ۱۴۶			نظم الدوله (ابوترابخان)
		نیکولسن (سر آرتور) ۲۱۶			درباز پرسی از میرزارضا ۹۸ و ۷۸
		۲۲۷-۲۶۲-۲۸۷			نقاب از چهره زن تبریزی
		<u>حرف - و</u>			برداشتند ۳۰۵
		واتسن (مورخ) دیباچه	۲۴۰	۵۲	نقشه شهر تبریز
		وایجا پرنس - کنسول			نقشه مناطق نفوذ پیمان
		روس در مشهد ۳۵۸	۱۷۴	۳۸	روس و انگلیس
		وثوق الدوله (میرزا احسن - خان) ۲۶-۱۹۳-۲۴۸			نمایش فانتوم ظهیرالدوله ۴۳۰
		وحیدالبنک (حاجی میرزا عبدالحسینخان کاشانی)			نورالدواہ (زن مظفرالدین شاه مادر عضدالسلطان یا سالارالدوله) ۱۱۸
		۳۴۷-۴۲			نوروزنامه بخان قلمه محمودی ۶۵
		وراتیسلا (کنسول انگلیس در تبریز) ۲۸۴-۲۸۶			نوز (مستشار بلژیکی) ۱۰۱-۱۰۳
		۲۸۷			اردنک میخورد ۱۳۶
		وکیل اکبر تبریزی (استوار) ۲۹۵			فسادکاریهای او ۲۴۲ و ۲۳
		وکیل التجار نماینده مجلس ۱۸۳ و ۱۸۴	۱۷۴	۵۷	نو کر یا پسر دیگر شجاع نظام نوستی روزنامه روسی ۹۴
		وکیل الرعایا نماینده مجلس ۱۸۴			نو ویرمیا (روزنامه روسی) ۲۱۹-۴۲۴
		ولیکف یا وادیکف (آزادبخواه کرجی) ۲۸۰-۴۱۳			نویدالملک ۲۹۲
					نویکف ۳۸۳

## فهرست مندرجات

عکس		نامها و شماره صفحات	عکس		نامها و شماره صفحات
صفحه	ش		صفحه	ش	
		<u>حرف ی</u>			<u>حرف ه</u>
		پیرم خان ۲۸۰-۳۴۱			مادی صابر ۲۶۳
۴۱۲	۸۵	و یادداشت ۲۰ صفحه ۴۱۲ یزد ( در کشتار نایبان ) دیباچه یعنی میرزا ( شاهزاده ) ۲۰۹۱۰			هانسارد نماینده پارلمان انگلیس ۵۵ هاردینچ سفیر انگلیس در باره امتیاز تنباکو ۹۱ هندوستان در باره استقلالش ۱۲۲ هندوچین در باره استقلالش ۱۲۲
۲۸۸	۶۶	یکدسته از سپاهیان روس در تبریز			هوارت کن-ول انگلیس کرمانشاه ۳۱۱ هوچیان ایران ۳۷۹ هوتن شیندلر مرخ ۳-۲۹۰
۳۱۶	۷۱	یکدی از درباریان ندیم نایب السلطنه که نامش دانسته نیست			هیئت نقشه برداری انگلیس در خلیج ۱۰۲ هیئت بازرگانی انگلیس ۱۱۰ هیلی نماینده پارلمان انگلیس ۵۵
۶۲	۱۳	ینک مزبند (نماینده پارلمان انگلیس) ۹۵ یرنایان از لحاظ تاریخ-دیباچه یهودیان فلسطین ۱۲۲ یهودیان کرمانشاه ۳۱۱			

### نادرستیهای مهم فهرست

- ۱ - صفحه ۴۷۸ شماره عکس سید عبدالله ۲۴ است
- ۲ - صفحه ۴۸۴ عکس شماره ۳۴ چوالم عباس آقا از قلم افتاده باید ۳۳۴ ثبت شده باشد

«اقتباس از مطالب این کتاب بشرط ذکر مأخذ آزاد است» - پایان چاپ

تهران ۳۰ مهر ۱۳۲۹ خورشیدی















